
خصائص
الثقلین
ویژگی های قرآن و عترت
جلد ۱-۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحیم

خصائص الثقلین (ویژگی های قرآن و عترت علیهم السلام)

نویسنده:

سید مجید نبوی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خصایص الثقلین (ویژگیهای قرآن و عترت علیهم السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور:خصائص الثقلین (ویژگیهای قرآن و عترت علیهم السلام) / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان حجت الاسلام حاج سید مجید نبوی و با تشکر از حجت الاسلام شیخ هادی کاظمی ، سید احمد سجادی و دیگر عزیزانی که ما را در این مجموعه یاری کردند.

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع : اهل بیت (ع) – قرآن

موضوع : هدایت – نور – مبارک

جلد ۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

آخرین توصیه

آخرین حج آخرین پیامبر است؛ حجه الوداع.

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در این فرصتهای باقیمانده مهمترین توصیه ها و سفارشات را برای امت بیان می فرماید.

توصیه ها و سفارشاتی که ضامن بقای دین اسلام باشد.

دینی که پس از بیست و سه سال تبلیغ پی در پی و تلاش شبانه روزی حضرتش، اکنون فراگیر شده است، اما ...

دو نکته را بایستی مورد توجه قرار داد:

اولاـ مبادا کسانی که در این سالها به اسلام گرویدند و به برکت وجود رسول خدا «صلی الله علیه و آله» ره یافتند، پس از رحلت رسول خدا «صلی الله علیه و آله» به گمراهی جاهلیت بازگردند!

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هشدار داده:

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ».(۱)

«و محمد «صلی الله علیه و آله» نیست جز فرستاده ای که پیش از او هم رسولانی گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به گذشته خود باز می گردید؟ و هر که به گذشته اش بازگردد هرگز به خدا زیانی نمی رساند و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

آیا چیزی هست که اگر امت به آن توجه و تمسک نمایند، دینشان بیمه شود و به گمراهی پیشین باز نگردند؟

ثانیا: پس از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» گمراهی ها و تحریفاتی در دین وارد شد که موجب تشکیل فرقه های متعددی با نام و ادعای اسلام گشت.

کسانی که در دوران پس از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» طالب دین بر حق اسلام باشند، اسلامی که مصون از گمراهی و تحریف مانده باشد، تکلیفشان چیست؟

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در واپسین ماهها و روزهای عمر مبارکشان، مکرر پاسخ این دو سؤال را تبیین و توصیه فرمودند.

آنقدر تکرار کرددند و دیگران نیز از قول حضرتش نقل کردند که این خبر تواتر لفظی و معنوی یافت.(۲)

خصوصا در آخرین سفر حج؛ هم در کنار کعبه، هم در واقعه غدیر و هم تا آخرین لحظات زندگی، این توصیه و سفارش را فرمودند. در کنار خانه خدا، در حالی که دستشان در حلقه درب خانه بود رو به مردم کرده و از مسائل و مشکلاتی که در مقابل دین پیش خواهد آمد گفتند و گفتند تا در پایان، این توصیه را بفرمایند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنِّی رَاحِلٌ عَنْ قَرِیبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَی الْمَغِیبِ، فَأُوَدِّعُکُمْ وَ أُوصِیکُمْ بِوَصِیَّةٍ فَاحْفَظُوهَا؛ إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً(۳)

ای مردم! من به زودی کوچ خواهم نمود و از بین شما می روم، پس با شما وداع می کنم و شما را سفارشی می کنم، آنرا حفظ کنید؛ همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را در میان شما وامی گذارم: کتاب خدا و و عترتم که اهلبیت منند، اگر به ایندو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

یگانه راه نجات از گمراهی، تمسک به قرآن و عترت است. محال است کسی که به قرآن و عترت متمسک گشته دچار گمراهی و سردرگمی شود. محال بودن گمراهی چنین کسی از طرف رسول خدا «صلی الله علیه و آله» با بیان تعبیر: «لَنْ تَضِلُّوا» تضمین شده است. «لَنْ» در زبان عربی برای نفی ابد بکار می رود، یعنی هرگز و ابدا هیچ گونه گمراهی برای کسی که

متمسک به قرآن و عترت شود روی نخواهد داد.

جدائی ناپذیری قرآن و عترت

از حدیث شریف ثقلین فهمیده می شود که اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد و اگر کسی هم بگوید: «فقط عترت»، او هم حقیقتا اهلبیت را نپذیرفته و از گمراهی نجات نیافته است، زیرا قرآن و عترت جدایی ناپذیرند. معنای جدائی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، در کلام دیگری از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» بیان شده؛ در روز غدیر، پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» در ضمن خطبه مفصل و مشهوری که از ایشان صادر شد فرمودند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلِيّاً وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِی هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكُلٌّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَنْ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ۴)

ای مردم! همانا علی «علیه السلام» و دیگر پاکان از فرزندان من ثَقَل(۵) کوچکترند و قرآن ثقل بزرگتر. هر کدام از ایندو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است و هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا اینکه کنار حوض کوثر بر من وارد گردند.

«لَنْ يَفْتَرِقَا» یعنی هرگز و هیچ گونه جدایی بین قرآن و عترت راه ندارد.

جدایی ناپذیر بودن قرآن و عترت معنایش اینست که: «هر کدام از ایندو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است». جدایی ناپذیر بودن یعنی وقتی سراغ قرآن می رویم از عترت خبر می دهد، از ولایت ایشان، امامت و لزوم اطاعت از ایشان، از علم ایشان و ... و می رویم سراغ اهلبیت «علیهم السلام» می رویم می بینیم با تمام وجود از قرآن خبر می دهند و تمام وجودشان موافق با قرآن است، اخلاقشان قرآن است، گفتارشان بیانگر آیات قرآن و مستند به قرآن است و اصلا ملاک اینکه کلامی از ایشان صادر شده یا نه، موافق یا مخالف بودن آن کلام با قرآن است.

معیت قرآن و عترت با یکدیگر در روایات متعددی بیان شده است که در اینجا چند مورد از آنها را ذکر می کنیم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صلی الله علیه و آله»: عَلِيٌّ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِهِ أَوَّلُهُمُ ابْنِي حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي حُسَيْنٌ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ.(۶)

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: علی «علیه السلام» برادر من و وصی من و وارث من و جانشین من در میان امتم می باشد، و پس از من او ولیّ هر مؤمنی است و یازده امام از فرزندان او که نخستین آنها فرزندم حسن و بعد حسین «علیه السلام» است و آنگاه نه تن از فرزندان حسین «علیهم السلام»، هر یک پس از دیگری. آنان با قرآن قرین اند و قرآن با ایشان، نه ایشان از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از آنان، تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صلی الله علیه و آله» فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی مَا

إنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، فَإِنَّ اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ قَدْ عَهِدَ إِلَیَّ أَنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ كَهَاتَیْنِ (وَ جَمَعَ بَیْنَ مُسَبِّحَتَیْهِ) وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَیْنِ (وَ جَمَعَ بَیْنَ الْمُسَبِّحَهِ وَ الْوُسْطَی) فَتَسْبِقَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَی، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَزِلُّوا وَ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تَقَدَّمُوهُمْ فَتَضِلُّوا. (۷)

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در آخرین خطبه اش، در روزی که خدای عزوجل او را نزد خودش برد فرمودند: همانا من دو چیز در میان شما می گذارم که پس از من، مادامی که به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا، و عترتم که اهلبیت منند، زیرا خدای لطیف و آگاه با من پیمان بسته که آندو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو (و دو انگشت سبّابه خود را به هم چسباند) و نمی گویم مانند این دو (و انگشت سبابه و وسطی را به هم چسباند)، تا یکی بر دیگری پیش افتد. پس به آندو تمسک جوئید تا نلغزید و گمراه نشوید، و ازایشان جلو نیفتید که گمراه خواهید شد.

وَ قَالَ «صلی الله علیه و آله»: إِنَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَی الْأَرْضِ اطِّلَاعَهً فَاخْتَارَنِی مِنْهُمْ. ثُمَّ اطَّلَعَ ثَانِیَهً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ عَلِیّاً أَخِی، وَ أَمَرَنِی فَزَوَّجْتُهُ سَیِّدَهَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ. ثُمَّ اطَّلَعَ ثَالِثَهً فَاخْتَارَ فَاطِمَهَ وَ الْأَوْصِیَاءَ ابْنَیَّ حَسَناً وَ حُسَیْناً وَ بَقِیَّتَهُمْ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ، لَا یُفَارِقُهُمْ وَ لَا یُفَارِقُونَهُ كَهَاتَیْنِ (وَ جَمَعَ بَیْنَ إِصْبَعَیْهِ الْمُسَبِّحَتَیْنِ) حَتَّی یَرِدُوا عَلَیَّ الْحَوْضَ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ(۸)

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: خداوند نظری به زمین کرد و مرا از میان اهل زمین انتخاب کرد. سپس نظر دومی نمود و برادرم علی «علیه السلام» را از میان آنان انتخاب کرد و مرا فرمان داد که او را با سَروَر زنان بهشتی به ازدواج او در آوردم. سپس نظر سومی نمود و فاطمه «علیها السلام» و جانشینان را انتخاب کرد، دو پسرم حسن و حسین «علیهما السلام» و بقیه آنان از فرزندان حسین «علیهم السلام». آنان با قرآنند و قرآن با آنان. نه قرآن از ایشان جدا نمی شود و نه آنان از قرآن، مانند این دو (و حضرت دو انگشت سبّابه خود را کنار هم قرار دادند) تا زمانی که یکی پس از دیگری بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ «علیه السلام» قَالَ: الْإِمَامُ مِنَّا لَا یَكُونُ إِلَّا مَعْصُوماً وَ لَیْسَتِ الْعِصْمَهُ فِی ظَاهِرِ الْخِلْقَهِ فَیُعْرَفَ بِهَا، فَلِذَلِكَ لَا یَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصاً.

فَقِیلَ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا مَعْنَی الْمَعْصُومِ؟

فَقَالَ: هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا یَفْتَرِقَانِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ الْإِمَامُ یَهْدِی إِلَی الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ یَهْدِی إِلَی الْإِمَامِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»(۹) ،(۱۰)

حضرت سجاد «علیه السلام» فرمودند: امام از ما خانواده باید حتما معصوم باشد و عصمت خصوصیتی نیست که در ظاهر باشد تا شناخته شود، از اینرو نمی توان آنرا تشخیص داد مگر اینکه (از جانب امام قبلی) به امامت او تصریح شود.

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! معنای معصوم چیست؟

فرمودند: او کسی است که به رشته و ریسمان خدا که قرآن است آویخته و تا روز رستاخیز از یکدیگر جدا نمی شوند؛ امام

بسوی قرآن راهنمایی می کند و قرآن بسوی امام، اینست معنای این آیه: «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید».

بهترین روش آشنائی با عترت

بهترین راه فهم و تبیین فضائل اهلبیت «علیهم السلام»، استفاده از معیت و همراهی قرآن و ایشان است. اگر قرآن بسوی ایشان ره می نماید و از ایشان خبر می دهد(۱۱) بهترین راهی که می توان از آن راه فضائل اهلبیت را دریافت و به ایشان رسید قرآن است. اگر از طریق قرآن به اهلبیت راه یافتیم هم به نیمی از حدیث مهم و متواتر ثقلین عمل کرده ایم و هم معرفت ما نسبت به اهلبیت «علیهم السلام» مبنائی و ریشه دار خواهد بود.

اینکه ما و عالم هستی مخلوقیم و خالق و خدائی داریم که باید او را بپرستیم معرفتی است که ریشه در فطرت ما دارد، لذا نسبت به معارف دیگر، در حکم اصل و ریشه است. پس از اینکه با مشاهده ی آیات آفاق و انفس، به معرفت فطری خود راه یافتیم و خدا را به عنوان خالق و معبود خود شناختیم، ضرورت ارسال رُسُل را نیز برای اینکه خدا خواسته هایش را از طریق ایشان به ما ابلاغ کند درک می کنیم. با عبور قافله ی رسل، نوبت به آخرین ایشان، حضرت خاتم الانبیاء «صلی الله علیه و آله» می رسد. برای اینکه پس از آن حضرت، راه خود را به سوی حضرت حق ادامه دهیم تکلیف خود را از ایشان جویا می شویم و ایشان حدیث ثقلین را در پاسخ ما بیان می دارد. وقتی از راهی که در حدیث ثقلین معرفی شد عترت را شناختیم، در واقع همان معرفت فطری خود را دنبال کردیم و معرفت ما نسبت به عترت نیز ریشه در فطرت یافت.

از دیگر محاسن و امتیازات مهم این روش، اینست که مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل، در این صورت به انکار قرآن و کفر به آن می انجامد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهلبیت «علیهم السلام» و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهلبیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن، جای هیچ شکی در فضائل برای ایشان نمی ماند.

از اینرو حضرت صادق «علیه السلام» فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِیعَتُنَا لَمَا شَكُّوا فِی فَضْلِنَا»:(۱۲) «اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و برتری ما شک نمی کردند». و فرمودند: «مَنْ لَمْ یَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ یَتَنَكَّبِ الْفِتَنَ»:(۱۳) «هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد».

مرجعیت قرآن

آیات و روایات، بیانگر جامعیت قرآن است، بیانگر اینکه همه چیز در قرآن بیان شده است. هر چه این امت تا روز قیامت بدان محتاجند در قرآن آمده، هم قرآن این مطلب را تأیید می کند و هم تعداد قابل توجهی از روایات. اما با این وجود، اگر ما تنها قرآن را مبنای خود برای گرفتن دینمان بدانیم با دو مشکل اساسی و بزرگ مواجه می شویم:

۱. در قرآن دقایقی هست که کسی جز معصوم ابتدائا تبیین درست آنها را در نمی یابد. شواهد بی شماری این را تأیید می کند، علت وجود تمام انحرافات فکری و عملی در میان فرقه ها و گروههای مسلمانی که مرجعیت اهلبیت را قبول ندارند -با وجود اینکه همه در پذیرش و قبول داشتن مرجعیت قرآن مشترکند- همین است.

روایات زیادی وجود دارد که در آن هم جامعیت قرآن و هم اینکه مردم نمی توانند در تمام امور دینشان مستقیما بدان رجوع کنند بیان شده است. در اینجا یکی از آن روایات را به عنوان نمونه عرضه می داریم:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ «علیه السلام»: مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ(۱۴).

حضرت صادق «علیه السلام» فرمودند: هیچ امری نیست که در آن اختلاف شود مگر اینکه اصلی در کتاب خدا هست (که آن اختلاف را برطرف می کند) ولی عقول مردم بدان نمی رسد.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ «علیه السلام»: ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ(۱۵).

این قرآن ست، از او بخواهید که با شما سخن گوید، او هرگز برای شما سخن نگوید، ولی من از او به شما خبر می دهم.

روایاتی که در آن ائمه «علیهم السلام» علت و ریشه ی گمراهی های فکری و عملی مسلمانان را با استفاده از آیات قرآن ذکر کرده اند بسیار است. آن روایات نیز همه شاهد بر وجود مشکل اول در یگانه مرجع دانستن قرآن در اخذ دین است.

۲. از مهمترین مطالبی که خدا در قرآن بر مؤمنان واجب فرموده رجوع به اهلبیت «علیهم السلام» از طریق وجوب مودت، ولایت، تعلم و فرمانبرداری از ایشان است. اگر کسی قرآن را تنها مرجع خود برای فهم و عمل به دین بداند، این عقیده وی با مرجعیت قرآن (که خود در موارد متعددی ما را به اهلبیت ارجاع داده) منافات دارد.

در مرحله اول در تمسک به قرآن، در واقع ما از قرآن آیات و معارف مربوط به اهلبیت «علیهم السلام» را خواهانیم، مواردی را که خداوند از فضائل اهلبیت خبر داده و ما را به ایشان ارجاع داده است. پس از اینکه به توفیق الهی از طریق قرآن به اهلبیت راه یافتیم و نیمی از تمسک به حدیث ثقلین در وجودمان شکل گرفت با اوامر و نواهی اهلبیت «علیهم السلام» و سیره ایشان مواجه می شویم که همه دقیقا مطابق با قرآن است. در این مرحله نیز ما به لطف خدا می توانیم گفتار و رفتار اهلبیت «علیهم السلام» را بر قرآن عرضه داریم و عینیت و هماهنگی آن با قرآن را بررسی و تماشا کنیم. خلاصه سخن اینکه با توجه به جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، ما در دو مرحله بایستی به قرآن رجوع کنیم:

۱. پیش از آشنایی با اهلبیت و به منظور آشنایی و راه یافتن به محضر اهلبیت «علیهم السلام».

۲. پس از درک محضر اهلبیت «علیهم السلام» و استفاده از ایشان، برای درک بهتر کلام و سیره ی ایشان، یا فهم مبنای آن و یا تشخیص اینکه کلام یا سیره ی خاصی که منسوب به اهلبیت است آیا واقعا از ایشان است یا به دروغ به ایشان نسبت داده شده است. روایات متعددی نیز هست که پیامر و ائمه ی معصومین «علیهم السلام» در آنها، برای تشخیص این مهم نیز، ما را به

عرضه کردن کلام و یا سیره ی مورد نظر، بر قرآن کریم دستور داده اند.

روش تحقیق

برخی از فضائل اهلبیت «علیهم السلام» فضائلی است که قرآن نیز از آنها برخوردار است، مثل علم، هدایت، حکمت و ... و برخی فضائلی است که مختص اهلبیت «علیهم السلام» است مثل ولایت و لزوم مودت.

از آنرو که قرآن در فضائل مشترک نیز از اهلبیت «علیهم السلام» جدائی ندارد، و از اینرو در بررسی آن فضائل در خصوص قرآن نیز گاه نکات نابی درباره ی اهلبیت «علیهم السلام» نصیب ما می شود، لذا در فضائل مشترک، بحث مختصری نیز درباره ی قرآن خواهیم داشت و از اینرو کل این مجموعه را «خصائص الثقلین» می نامیم.

اما آنچه در بررسی فضائل مشترک و مختص، مشترک است مبنا و اصل بودن قرآن برای آشنا شدن با اهلبیت «علیهم السلام» است. به یاری خدا و استمداد از خوبانش، بر آنیم که در این مجموعه، مرحله ی اول از رجوع به قرآن و استفاده از آن را پشت سر گذارده و با رعایت اصول ذیل، از طریق قرآن، به اهلبیت «علیهم السلام» و فضائل ایشان راه یابیم:

۱. یافتن آیاتی از قرآن که در آنها خداوند به عترت رهنمون گشته و فضائل ایشان را ذکر فرموده است.

۲. تبیین آن فضائل قرآنی با تدبر در قرآن و با توجه به آیات دیگر؛ که در این مرحله هر چه تأمل و دقت در آیه بیشتر گردد ارزش معنوی کار، افزوده می شود. امام سجاد «علیه السلام» فرمودند: «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا»(۱۶): آیات قرآن گنجینه هائی است، پس هر گاه گنجینه ای را گشودی شایسته است که بدانچه در آن است نظر کنی!

۳. ذکر روایاتی که اهلبیت «علیهم السلام» در آنها، از آن فضائل سخن گفته اند.

در تبیین هر فضیلت، ابتدا آن آیاتی ذکر خواهد شد که امکان بحث استدلالی قرآنی نسبت به آنها وجود دارد، یا فضیلت مورد نظر، در آنها واضح تر بوده و راحت تر فهمیده می شود. در این قسمت در صورت لزوم، از روایات نیز برای تبیین آیه و یا تشخیص مصداق آن استمداد می جوییم و در میان روایات نیز سعی مان بر آن خواهد بود که از روایاتی از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» که مورد اتفاق همه ی مسلمانان است استفاده کنیم و در مرحله ی بعد، از روایات اهلبیت «علیهم السلام».

اما با توجه به اینکه اصل و مبنا در استدلال ها قرآن است، کاری که روایات در زمینه ی تبیین آیات برای ما انجام می دهد اینست که در میان تبیین های مختلفی که برای هر آیه می توان ذکر کرد، تبیین برتری را که برتریش را به عقل خود نیز می توانیم دریابیم به ما معرفی می کند. لذا در واقع هنوز استدلال ما همچنان قرآنی است و برای هر مسلمان فهمیده ای قابل درک و مورد قبول است.

آنگاه آیات و روایات دیگری ذکر خواهد شد که در خصوص آنها امکان بحث به شیوه ی مذکور نمی باشد.

در این صورت آیاتی که بحث استدلالی نسبت به آنها انجام شده، نسبت به آیات و روایات بعد، در حکم محکماتی است که آیات و روایات دیگر قابل ارجاع به آنها بوده و تکلیف کلّی ما را در تمام بحث روشن می کند.

*****

(۱). آل عمران،۱۴۴.

(۲). هر گاه گروهی که سازش ایشان با یکدیگر عادتا غیر ممکن باشد خبری را حکایت کنند و خبر ایشان در شنونده ایجاد یقین کند، آن خبر را اصطلاحا خبر متواتر گویند. خبر متواتر خود به خود یقین آور است و دو نوع می باشد: متواتر لفظی و متواتر معنوی. متواتر لفظی یعنی همه راویان به یک لفظ و عبارت خبر را نقل کرده باشند و متواتر معنوی یعنی راویان در ذکر معنای خبری متفق باشند، اگر چه با الفاظ متعدد آنرا نقل نمایند.

(۳). مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۳۷۲.

(۴). الاحتجاج، ج۱، ص۶۰.

(۵). ثقل به معنای چیز سنگین و گرانبهاست یا متاعی که مسافر از خود بجا می گذارد.

(۶). الغیبه للنعمانی، ص۶۸.

(۷). الکافی، ج۲، ص۴۱۵.

(۸). کتاب سلیم بن قیس، ص۹۰۹.

(۹). اسراء، ۹.

(۱۰). معانی الأخبار، ص۱۳۲.

(۱۱). در بحث از خصوصیت هدایت، آیات و روایات مربوط به هدایت قرآن به سوی اهلبیت «علیهم السلام» و به سوی امامت و ولایت ایشان، ذکر شده است.

(۱۲). الهدایه الکبری، ص۴۱۹.

(۱۳). تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۳.

(۱۴). الکافی، ج۱، ص۶۰.

(۱۵). الکافی، ج۱، ص۶۱.

(۱۶). الکافی، ج۲، ص۶۰۹.

هدایت

ضرورت هدایت

از مهمترین نیازهـای انسان در همه ی شؤون دینی و دنیوی ، در ارتباط با خـدا ، خود ، دیگران و دنیای اطرافش ، «هـدایت» به سوی الگوی کامل و ایده آل است.

برتری انسان نسبت به حیوانات نیز در همین است که انسان در وجود خود قابلیت چنین هدایتی را دارد. با وجود چنین قابلیتی ، اگر انسانی از این قابلیت اسـتفاده نکرد ، در مرتبه ی حیوانیت خواهـد مانـد و از حیوانات ، که این قابلیت را ندارنـد ، پست تر خواهد شد:

«إِنْ هُمْ إِلَّا کالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبیلاً» {فرقان/۴۴.}

«آنان ، جز مانند حیوانات نیستند ، بلکه گمراه ترند.»

از این رو بر هر انسانی لازم است تا در تمام امورش به دنبال «هـدایت» باشد که اگر کسـی از هدایت برخوردار شد ، اگر تمام عالم هم گمراه شوند ، او را گزندی نخواهد رسید:

«یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیکمْ أَنْفُسَکمْ لا یضُرُّکمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیتُمْ» {مائده/۱۰۵.}

«ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد! خودتـان را دریابیـد ، وقتی که شـما هـدایت یافتیـد ، بیراهه رفتن دیگران به شـما زیان نمی رساند.»

هادی کیست؟

تنها کسی که می تواند این نیاز انسان را پاسخ دهد و در هر وادی ، برترین راه را ، بر اساس علم و آگاهی کامل به وی معرفی کند ، خالق او و خالق جهان و خالق دنیا و آخرت ، خداوند داناست.

او از همان ابتدائی که قافله ی خلقت را از بهشتش به سوی زمین گسیل داشت وعده ی هدایت داد:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمیعاً فَإِمَّا یأْتِینَّکمْ مِنِّی هُدی فَمَنْ تَبِعَ هُدای فَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ» {بقره/۳۸.}

«گفتیم: همه از آن پایین رویـد ، پس اگر از جانب من هـدایتی برایتان آمـد ، هر کس از هـدایت من پیروی کند ، نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.»

«قالَ اهْبِطا مِنْها جَمیعاً بَعْضُکمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا یأْتِینَّکمْ مِنِّی هُدی فَمَنِ اتَّبَعَ هُدای فَلا یضِلُّ وَ لا یشْقی» {طه/۱۲۳.}

«گفت: هر دو از آن جا پایین روید که دشمن یکدیگر خواهید بود. پس اگر برای شما از جانب من هدایتی برسد ، هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.»

نه تنها وعـده ی هـدایت داد ، بلکه خود ، هـدایت خلقش را بر عهـده گرفت و بر خود واجب فرمود: «إِنَّ عَلَینا لَلْهُدی»: {لیل ، ۱۲.}

«همانا هدایت بر عهده ی ماست.»

و خبر داد که هدایت فقط در صورتی واقعا هدایت است که از جانب خود او ارائه شود:

«قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدی» {بقره/۱۲۰ و أنعام/۷۱.}

«بگو: بی گمان هدایت خدا هدایت [حقیقی] است »

و در حدیث قدسی تکلیف همه ی بندگانش را روشن کرد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: عِبَادِي! كلُّكمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَیتُهُ. {من لایحضره الفقیه ، ج ۴ ، ص ۳۹۷.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خداوند فرموده است: بندگان من! شما همه گمراهید مگر کسی که من هدایتش کردم.

او شأن هدایت را تنها و تنها مخصوص خود گردانید و حتی به برترین و آخرین فرستاده اش فرمود:

«لَیسَ عَلَیک هُداهُمْ وَ لکنَّ اللَّهَ یهْدی مَنْ یشاءُ» {بقره/۲۷۲.}

«هدایت آنان بر عهده ی تو نیست ، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند.»

اسباب هدایت

اما از آنجا که او بنیان این عالم را بر اساس اسباب نهاد و ابا داشت از اینکه خود مستقیما و بدون وساطت اسباب ، امور خلقش را بگرداند {عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَبَی اللَّهُ أَنْ یجْرِی الْأَشْیاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ (بصائر الدرجات ، ص ۶).}برای هدایت نیز اسبابی قرار داد.

اگر چه او از طریق هر مخلوقی و هر کلامی که بخواهد ، هدایت می کند اما در میان مخلوقاتش و در میان کلماتی که توسط آنها هـدایت او به خلق می رسـد برخی را شاخص قرار داد و در قرآن به عنوان اسـباب هدایت معرفی کرد ، در موارد متعددی خود قرآن و دیگر کتب آسـمانی را به عنوان سبب هدایت معرفی کرد ، در برخی از آیات ، هدایتگری فرستادگان و پیشوایان

و امامانی را که خود قرار داده بود بیان داشت ، گاه کعبه را سبب هدایت دانست و گاه ستارگان را و ...

مهمترین اسباب هدایت

مهمترین سبب هدایت ، رسولان او هستند که خدا کتابهای آسمانی که سبب هدایتند را نیز بر ایشان فرو فرستاد و توسط ایشان به خلقش ابلاغ کرد و با تبلیغ و تبیین ایشان ، امتها را هدایت نمود.

ما که امت خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم اگر خواهان هدایت الهی باشیم بایستی به پیامبر خود رجوع کنیم. اما در این زمان که به آن حضرت دسترسی نداریم این کلام آن حضرت راه هدایت را بر ما می گشاید:

إِنِّی تَارِک فِیکمُ الثَّقَلَینِ؛ کتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیتِی ، إِنْ تَمَسَّکتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً. {مستدرک الوسائل ، ج ۱۱ ، ص ۳۷۲.}

همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را در میان شما وا می گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت منند ، اگر به این دو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

جز این کلام آن حضرت ، آیات و روایات فراوانی هست که ما را در امر هدایت ، به قرآن و عترت ارجاع می دهد که در این نوشتار به توفیق الهی آن آیات و روایات را ذکر کرده و پیرامون آنها سخن خواهیم گفت.

هدایت توسط قرآن

هدایت توسط قرآن

همه ی کتابهای آسمانی را خداوند برای هدایت امت ها بر پیامبرانشان نازل فرمود:

«نَزَّلَ عَلَیک الْکتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراهَ وَ الْإِنْجیلَ مِنْ قَبْلُ هُدی لِلنَّاسِ» {آل عمران/۳ و ۴.}

«این کتاب را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتابهای پیشین است و تورات و انجیل را پیش تر نازل کرد ، که راهنمای مردم باشد»

«وَ لَقَدْ آتَینا مُوسَی الْکتابَ لَعَلَّهُمْ یهْتَدُونَ» {مؤمنون/۴۹.}

«و به راستی ما به موسی کتاب آسمانی دادیم ، باشد که هدایت یابند.»

«وَ لَقَدْ آتَینا مُوسَی الْکتابَ فَلا تَکنْ فی مِرْیهٍ مِنْ لِقائِهِ وَ جَعَلْناهُ هُدی لِبَنی إِسْرائیل {سجده/۲۳.}

«و به راستی ما به موسی کتاب دادیم پس در دیدار با او تردید مکن و آن کتاب را راهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم.»

«وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلى بَشَرٍ مِنْ شَىْ ءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذى جاءَ بِهِ مُوسى نُوراً وَ هُدى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطِيسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ كَثيراً وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لا آباؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فى خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» {أنعام/۹۱.}

«و خدا را چنان که سزاوار منزلت اوست نشناختند ، آن گاه که گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرد؟ که برای مردم نور و هدایتی بود ، اما شما آن را به صورت پراکنده در کاغذها قرار داده ، [قسمتی را] آشکار و بسیاری را کتمان می کنید ، در حالی که آنچه شما و پدرانتان نمی دانستید [به وسیله آن] تعلیم شدید. بگو: خدا ، آنگاه آنها را واگذار که در یاوه گویی خود بازی کنند.»

قرآن کریم نیز که آخرین کتاب آسمانی است ، کتاب هدایت است ، خدا آن را برای هدایت انسانها نازل فرموده است و این مطلبی است که هر مسلمانی آن را قبول دارد و خدا نیز در قرآن بارها متذکر آن شده است:

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذى أُنْزِلَ فيهِ الْقُرْآنُ هُدى لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَ الْفُرْقان {بقره/۱۸۵.}

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجّت های روشنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شده است

«ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيبَ فيهِ هُدى لِلْمُتَّقينَ» {بقره/۲.}

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست ، راهنمای پرهیزگاران است.»

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يدَيهِ وَ هُدى وَ بُشْرى لِلْمُؤْمِنينَ» {بقره/۹۷.}

«او قرآن را به امر خدا بر قلب تو نازل کرد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.»

«تِلْكَ آياتُ الْقُرْآنِ وَ كِتابٍ مُبينٍ هُدى وَ بُشْرى لِلْمُؤْمِنينَ» {نمل/۱ و ۲.}

«این آیات قرآن و کتاب روشنگر است. که هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.»

«وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقا» {جن/۱۳.}

«و ما همین که هدایت [قرآن] را شنیدیم بدان گرویدیم پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد ، نه از نقصان [پاداش خود] می ترسد و نه از ستمی.»

«فَقَدْ جاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدى و رَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآياتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْها سَنَجْزِى الَّذينَ يصْدِفُونَ عَنْ آياتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما كانُوا يصْدِفُونَ» {أنعام/۱۵۷.}

«پس اینک از خدایتان حجت و هدایت و رحمتی سوی شما آمده است. پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را تکذیب کند و از آن روی گرداند؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند ، به سبب روگردانی شان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد.»

مجازات گمراهان

اولین مجازات کسانی که با روگردانی از هدایت به خود ظلم می کنند محرومیت از هدایت است.

خداوند متعال ۱۰ مرتبه در کتابش فرموده که «لا یهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ»: «ظالمان را هدایت نمی کند.»

محرومیت از هدایت ، همان و دچار ضلالت و گمراهی شدن همان. از این رو در جای دیگری می فرماید:

«وَ یضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمینَ»: {إبراهیم/۲۷.}

«خدا ظالمان را گمراه می کند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز درباره ی قرآن فرمودند:

«مَنْ طَلَبَ الْهُدَی فِی غَیرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ»: {تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ، ص ۴۵۰.}

«هر کس هدایت را در غیر قرآن بجوید ، خداوند گمراهش می سازد.»

معنای اینکه «خدا چنین کسی را گمراه می کند» این است که چون خدا کتابش را سبب هدایت قرار داده ، اگر کسی این هدایت را پذیرا شد که از آن برخوردار خواهد شد و گر نه در دام ضلالت و گمراهی خواهد افتاد.

چنان که حضرت باقر العلوم علیه السلام برای یکی از یاران خود نوشتند: «اِنَّ اللَّهَ تَبَارَک وَ تَعَالَی ... إِنَّمَا یضِلُّ مَنْ لَمْ یقْبَلْ مِنْهُ هُدَاهُ»: {الکافی ، ج ۸، ص ۵۲.}

«خداوند کسی را گمراه می کند که هدایت او را نپذیرد.»

قرآن کریم چه کسانی را هدایت می کند؟

خداوند متعال قرآن کریم را برای زمان و مکان خاصی و یا برای تعداد خاصی از انسانها فرو نفرستاده است. بلکه قرآن ، پیام خدا برای بشریت است تا روز رستاخیز. از این رو «هدایت گری» قرآن نیز از جهت زمانی ، مکانی و بشری محدودیت ندارد. در هر زمان و مکانی ، هر کسی در هر جایگاه و مرتبه ای از فهم و ایمان و کمالات که باشد ، با داشتن روح پذیرش ، بهره ی خود را از هدایت قرآن خواهد برد.

در آیات قرآن نیز خداوند متعال این مطلب را بیان داشته و کتابش را موجب هدایت همه ی انسانها دانسته است:

هدایت برای عموم مردم

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدی لِلنّاسِ وَ بَیناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقان {بقره/۱۸۵.}

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجّت های روشنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شده است

هدایت برای مسلمین

«وَ نَزَّلْنا عَلَیک الْکتابَ تِبْیاناً لِکلِّ شَی ءٍ وَ هُدی وَ رَحْمَةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمینَ» {نحل/۸۹. و رک: نحل/۱۰۲.}

«و این کتاب را که بیانگر همه چیز و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتی است ، بر تو نازل کردیم.»

هدایت برای مؤمنان

«وَ ما أَنْزَلْنا عَلَیک الْکتابَ إِلاَّ لِتُبَینَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فیهِ وَ هُدی وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یؤْمِنُونَ» {نحل/۶۴. و رک: بقره/۹۷ ، أعراف/۵۲ و ۲۰۳ ، یونس/۵۷ ، یوسف/۱۱۱ ، نمل/۲ و فصلت/۴۴.}

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند.»

هدایت برای اهل تقوا

«ذلِک الْکتابُ لا رَیبَ فیهِ هُدی لِلْمُتَّقینَ» {بقره/۲.}

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست ، راهنمای پرهیزگاران است.»

هدایت برای نیکوکاران

«تِلْک آیاتُ الْکتابِ الْحَکیمِ هُدی وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنینَ» {لقمان/ ۲ و ۳.}

«اینها آیات کتاب حکمت آموز است. که هدایت و رحمتی برای نیکوکاران است.»

هدایت برای اهل یقین

«هَذَا بَصائِرُ لِلنّاسِ وَ هُدی وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یوقِنُونَ» {جاثیه/۲۰.}

«این [کتاب مایه] بصیرت هایی برای مردم است و برای قومی که یقین آورند هدایت و رحمتی است.»

قرآن به چه هدایت می کند؟

لفظ «هـدایت» در موارد متعـددی در آیات قرآن ، به همراه سَبیل (۲۹ مورد) و صِـراط (۲۴ مورد) اسـتعمال شده است که در این موارد ، سبیل و صراط به عنوان مقصد هدایت الهی معرفی شده است.

آنقـدر کلمه ی سبیل در بحث هدایت موضوعیت دارد که خدا در قرآن وقتی می خواهد برای کلمه «اَهْدَی» تمیز ، بیاورد فقط از لفظ «سَبیلاً» اسـتفاده می فرمایـد (یعنی آنجا که فرموده: عـده ای «هدایت یافته ترند» در ادامه ی سـخن در بیان اینکه آنها از چه جهت هدایت یافته ترند می فرماید: از جهت «راهشان»).

«قُلْ کلٌّ یعْمَلُ عَلی شاکلَتِهِ فَرَبُّکمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدی سَبیلا» {إسراء/۸۴. و رک: نساء/۵۱.}

«بگو: هر کس بر حسب ساختار وجودش عمل می کند و پروردگارتان بهتر می داند چه کسی راه یافته تر است.»

همچنین درباره ی ضلالت و گمراهی نیز در قرآن کریم برای کلمه «اَضَلُّ» ، فقط لفظ «سَبِیلًا» تمیز آورده شده است:

«وَ مَنْ کانَ فی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبیلا» {إسراء/۷۲. و رک: فرقان/۳۴ ، ۴۲ و ۴۴.}

«و هر که در این دنیا کور [دل] باشد در آخرت هم کور و گمراه تر خواهد بود.»

بنابر این ، آنچه در هـدایت و محرومیت از هدایت مورد توجه بوده و موضوعیت دارد «راه» است. هدایت یافته کسـی است که در راه حق و حقیقت به سوی مقصد و مقصود در حرکت است و محروم از هدایت کسی است که یا از این راه بی خبر است و یا در راه باطلی به سوی مقصد باطلی ره می سپارد.

این از جهت عموم آیات هـدایت ، اما در خصوص هـدایت الهی نیز در آیات متعـددی در قرآن کریم هدایتگری او به صـراط مستقیم و سبیل حق مطرح شده است:

«قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ یهْدی مَنْ یشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» {بقره/۱۴۲.}

«بگو: مشرق و مغرب از آن خداست ، هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند.»

«وَ اللَّهُ یقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یهْدِی السَّبیلَ» {أحزاب/۴.}

«و خدا حقیقت را می گوید و او به راه هدایت می کند.»

از این رو روزانه حـداقل ده مرتبه در نمازهـای واجب یومیه از او می خواهیم که ما را به صـراط مسـتقیم هـدایت کنـد: «اِهْـدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ»: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن.»

در خصوص هـدایت الهی از طریق قرآن نیز خداونـد متعـال در چنـد آیه بیـان کرده که توسط قرآن خلقش را به چه مقصـدی هدایت می کند:

«يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يبَينُ لَكمْ كثيراً مِمَّا كنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ وَ يعْفُوا عَنْ كثيرٍ قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبينٌ يهْدی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يهْديهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقيمٍ» {مائده/۱۵ و ۱۶.}

«ای اهل کتاب! همانا فرستاده ی ما به سوی شما آمده است که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که نهان می کردید برایتان روشن سازد و از بسیاری می گذرد. همانا از جانب خدا نور و کتاب روشنگری برای شما آمده است. خدا هر کس را که در پی جلب رضای اوست ، به وسیله ی آن [کتاب] به راه های امن و سلامت رهنمون می شود و به خواست خود ، آنها را از تاریکی ها به نور می برد و به صراط مستقیم هدایتشان می کند.»

«لَقَدْ أَنْزَلْنا آياتٍ مُبَيناتٍ وَ اللَّهُ يهْدی مَنْ يشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقيمٍ» {نور/۴۶.}

«البته ما آیاتی روشنگر نازل کردیم و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.»

«وَ يرَی الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذی أُنْزِلَ إِلَيک مِنْ رَبِّک هُوَ الْحَقَّ وَ يهْدی إِلی صِراطِ الْعَزيزِ الْحَميدِ» {سبأ/۶.}

«و کسانی که علم به آنها داده شد ، می دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ، حق است و به راه [خدای] شکست ناپذیر ستوده هدایت می کند.»

«إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يهْدی لِلَّتی هِی أَقْوَمُ وَ يبَشِّرُ الْمُؤْمِنينَ الَّذينَ يعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كبيراً» {إسراء/۹.}

«بی تردید ، این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود.»

با توجه به اینکه در این آیات ، هم هدایت قرآن به صراط و هم هدایت به سبیل مطرح شده ، باید ببینیم اولا تفاوت سبیل و صراط در چیست؟ و ثانیا مقصود از این دو چه می باشد؟.

مقصود از «صراط» و «سَبیل»

با توجه به اینکه مقصودی بالاتر از خدا نیست و همه ی مقاصد به او ختم می شود: «وَ أَنَّ إِلی رَبِّک الْمُنْتَهی : {نجم/۴۲.}

«و همانا انتها [ی همه ی امور] به سوی پروردگار توست» ، صراط مستقیم شاهراهی است که بدون هیچ کجی و اعوجاج و بدون هیچ گرایشی به چپ و راستی که هر دو باطلند (مثل غلو و تقصیر در عقاید و افراط و تفریط در اخلاق) ، بندگان خدا را به خالقشان می رساند:

«فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيدْخِلُهُمْ فی رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يهْديهِمْ إِلَيهِ صِراطاً مُسْتَقيماً» {نساء/۱۷۵.}

«اما آنها که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند ، همه را در جوار رحمت و فضل خود در خواهد آورد و آنان را به

سوی خودش به صراط مستقیم هدایت خواهد نمود.»

از این رو در برخی از آیات قرآن ، خداوند این صراط را به خود اضافه کرده و راه خود نامیده است:

«إِنَّکَ لَتهْدِی إِلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیم ، صِراطِ اللَّهِ الَّذی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ أَلا إِلَی اللَّهِ تَصیرُ الْأُمُورُ» {شوری/ ۵۲ و ۵۳. و رک: حج/۲۴ و سبأ/۶.}

«بی تردید تو (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) به صراط مستقیم هدایت می کنی. به راه خدایی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست. آگاه باش که کارها به خدا باز می گردد.»

کلمه ی «سَبیل» نیز به معنای راه است و ۶۵ مرتبه در آیات قرآن به نام مبارک «الله» اضافه شده است.

آنجا که سبیل به خدا اضافه شود همان صراط است ، مانند آیه ی ذیل:

«وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکمْ عَنْ سَبیلِهِ ذلِکمْ وَصَّاکمْ بِهِ لَعَلَّکمْ تَتَّقُونَ» {أنعام/۱۵۳.}

«این صراط مستقیم من است ، از آن پیروی کنید و از راه ها پیروی نکنید ، که شما را از راه او جدا می سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند ، شاید تقوا پیشه کنید.»

در این آیه دستور به تبعیت از صراط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که همان صراط مستقیم است داده و سپس فرموده: مبادا از «سُبُل» پیروی کنید که باعث جدائی شما از «سبیل» او می شود. معلوم می شود صراط مستقیم همان سبیل اوست.

اما اگر سبیل به پویندگان آن نسبت داده شود بیانگر جایگاه آنان در صراط مستقیم و بیانگر نقشی است که ایشان در صراط مستقیم ایفا می کنند. مثلا در آیه ذیل نقش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در صراط مستقیم بیان شده:

«قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلی بَصیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ» {یوسف/۱۰۸.}

بگو: این راه من است: من و پیروانم با بصیرت به سوی خدا دعوت می کنیم! منزه است خدا! و من از مشرکان نیستم.»

درست است که پیامبر در صراط مستقیم است ، اما نقش او در صراط مستقیم ، دعوت مردم به سوی خداست تا آنها نیز به دعوت او ، در صراط مستقیم واقع شوند و این نقش ، نقشی نیست که به تمام امت دستور داده شود از آن پیروی کنند. بلکه تعداد خاصی از این امتند که خود در این نقش ، راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می پویند و کار ایشان نیز دعوت به سوی خداست. این تبعیت ، به قرائنی که در خود آیه وجود دارد عمومی نیست. (رک: ترجمه ی تفسیر المیزان ، ج ۱۱ ، ص ۳۷۸)

از این رو در روایات نیز فرموده اند: این آیه در شأن محمد و آل محمد نازل شده است. یعنی جایگاه خاص آنها در صراط مستقیم ، دعوت به سوی خداست.

دیگران نیز هر کدام در صراط مستقیم جایگاهی دارند و نقشی را ایفا می کنند که در صورت تلاش و مجاهدت ، خداوند ، ایشان را به جایگاه و نقششان ره می نماید:

«وَ الَّذينَ جاهَدُوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنينَ» {عنکبوت/۶۹.}

«و آنها که در راه ما جهاد کنند ، قطعاً به راه های خود ، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است.»

از آن رو که همه ی این سبیل ها به سوی خدا و در صراط مستقیم هستند ، در این آیه ، خداوند متعال همه ی آنها را به خود نسبت داده است.

ملاک صراط و سبیل

اگر چه هر کسی در شاهراه صراط مستقیم یک راه خصوصی دارد ، اما بایستی یک ملاک کلی و مشترک بین تمام راههای خصوصی باشد تا همه ی آنها را به هم پیوند داده و موجب شود همه در صراط مستقیم بوده و پویندگان خود را به سوی یک هدف سیر دهند.

اگر چه هدف مشترک «الهی بودن و به سوی خدا رفتن» ، در همه ی این راهها وجود دارد ، اما این هدف نمی تواند آن ملاک کلی پیوند دهنده ی همه ی این راهها باشد. زیرا بسیاری از راههایی هم که به سوی دوزخ ختم می شوند چنین هدفی را برای خود ترسیم می کنند.

خداوند متعال در قرآن کریم ، هم ملاک در صراط مستقیم بودن را بیان کرده و هم ملاک در سبیل خدا بودن را.

ملاک در صراط مستقیم بودن

در سوره ی حمد از خدا می خواهیم:

«اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيهِمْ» {فاتحه/۶ و ۷.}

«ما را به صراط مستقیم هدایت کن ، به راه کسانی که بر آنها نعمت بخشیدی.»

صراط مستقیم ، راه کسانی است که خدا به ایشان نعمت داده است. اما اینکه خدا به چه کسانی نعمت داده و چگونه می توان راه آنها را دنبال کرد در آیه ی دیگری بیان شده است:

«وَ مَنْ يطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِك مَعَ الَّذينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيهِمْ مِنَ النَّبيينَ وَ الصِّدِّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولئِك رَفيقاً» {نساء/۶۹.}

«و کسی که خدا و رسول را اطاعت کند ، با کسانی خواهد بود که خدا بر ایشان نعمت بخشیده؛ از پیامبران و صدّیقان و شهدا

و صالحان و آنها رفیقهای خوبی هستند.»

از جمع این دو آیه فهمیده می شود که اگر بخواهیم در صراط مستقیم ، همراه پیامبران ، صدیقان ، شهدا و صالحان باشیم بایستی از خدا و رسول او اطاعت کنیم. و البته به دلیل آیه ی نساء/۵۹ و آل عمران/۱۴۴ و ۱۴۹ که در جای خود تبیین خواهد شد ، اطاعت از اهلبیت: نیز عین اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. لذا اطاعت از اهلبیت: نیز ملاک و شرط اساسی قرار گرفتن در صراط مستقیم است.

نکته ی دیگری که با توجه به دو آیه ی مذکور از سوره ی حمد قابل توجه است اینست که بنابر آیه ی ذیل:

«الْیوْمَ أَکمَلْتُ لَکمْ دینَکمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیکمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکمُ الْإِسْلامَ دیناً» {مائده/۳.}

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم.»

که بنابر روایات فریقین {رک: احقاق الحق ، ج ۳ ، ص ۳۲۰ تا ۳۳۶ و ج ۲۰ ، ص ۱۹۵ تا ۲۰۱.}در روز غدیر خم ، پس از اعلان عمومی ولایت امیرالمؤمنین و دیگر ائمه ی معصومین: توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، بر آن حضرت نازل شد ، خداوند نعمتش را با ولایت محمد و آل محمد: بر این امت تمام کرد.

از این رو مقصود از کسانی که خدا بر ایشان نعمت داده کسانی است که از این نعمت برخوردار شدند. بنابر این صراط مستقیم یعنی راه رهروان ولایت محمد و آل محمد::

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی [الْعَسْکرِی] عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیهِمْ» قَالَ: لَیسَ هَؤُلَاءِ الْمُنْعَمَ عَلَیهِمْ بِالْمَالِ وَ صِحَّهِ الْبَدَنِ - وَ إِنْ کانَ کلُّ هَذَا نِعْمَهً مِنَ اللَّهِ ظَاهِرَهً - أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ یکونُونَ کفَّاراً أَوْ فُسَّاقاً فَمَا نُدِبْتُمْ إِلَی أَنْ تَدْعُوْا بِأَنْ تُرْشَدُوا إِلَی صِرَاطِهِمْ وَ إِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالدُّعَاءِ بِأَنْ تُرْشَدُوا إِلَی صِرَاطِ الَّذِینَ أُنْعِمَ عَلَیهِمْ بِالْإِیمَانِ بِاللَّهِ وَ تَصْدِیقِ رَسُولِهِ وَ بِالْوَلَایهِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ ... {معانی الأخبار ، ص ۳۶.}

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که درباره ی آیه: «صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیهِمْ» ، فرمودند:

مقصود در این آیه کسانی نیستند که خدا نعمت ثروت و تندرستی به آنها داده - اگر چه تمامی اینها از نعمتهای آشکار خداوند است - مگر نمی بینید گاهی ثروتمندان تندرست ، کافر و تبهکارند ، لذا خدا از شما نخواسته که دعا کنید تا به راه آنها ره یابید بلکه فرموده دعا کنید به راه کسانی که نعمت ایمان و تصدیق رسول خدا و ولایت محمد و آل پاکش صلی الله علیه و آله به آنان عطا گشته راه یابید ...

ملاک در راه خدا بودن

خداوند متعال در آیه ی ذیل ، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«قُلْ ما أَسْئَلُکمْ عَلَیهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ یتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا» {فرقان/۵۷.}

«بگو: من در برابر رسالتم هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم مگر اینکه هر کس بخواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد.» {در این آیه فاعل «کسی که راهی بگیرد» به جای فعل «گرفتن راه» استعمال شده است ، نظیر این در آیات دیگر نیز آمده است: رک: نساء/۱۴۸ و شعراء/۸۹. و رک: ترجمه تفسیر المیزان ، ج ۱۵ ، ص ۳۱۸.}

بنابر این آیه ، گرفتن راهی به سوی پروردگار تنها اجر رسالت است.

در آیه ی دیگری خداوند مانند این آیه ، به پیامبرش می فرماید:

«قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى {شوری/۲۳.}

«بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم.»

با توجه به عدم اختلاف در آیات قرآن و اینکه در هر دو آیه فقط یک چیز به عنوان مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست شده است ، معلوم می شود که این دو در واقع یک چیز و یک حقیقتند و آن اینکه مودت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم همان راه خدا را در پیش گرفتن است و این همان اجری است که در جای دیگر درباره ی آن فرمود:

«قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكمْ إِنْ أَجْرِى إِلاَّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلى كلِّ شَى ءٍ شَهِيد» {سبأ/۴۷.}

«بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام به نفع خود شماست ، اجر من تنها بر خداست و او بر همه چیز گواه است.»

از طریق آیه ی دیگری نیز می توان ملاک راه هدایت و ملاک گمراهی را دریافت:

«يوْمَ نَـدْعُواْ كلَّ أُنَاسِ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتىَ كتَابَهُ بِيمِينِهِ فَأُوْلَئك يقْرَءُونَ كتَابَهُمْ وَ لَا يظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَ مَن كاَنَ فى هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فى الْأَخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» {إسراء/۷۱ و ۷۲.}

«روزی را که هر گروهی را با امامشان می خوانیم! کسانی که نامه ی عملشان به دست راستشان داده شود ، آن را می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود ، اما کسی که در این جهان نابینا بوده است ، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود.»

بنابر این آیه ، با توجه به اینکه ملاک فراخوانی روز قیامت ، امام هر کسی است و هر کس با امامش فراخوانده می شود ، کسانی که امامشان را درست برگزیده باشند (ائمه ی هدی: را) ، همان کسانی خواهند بود که نامه ی اعمالشان به دست راستشان داده می شود و ذره ای به ایشان ظلم نمی شود.

اما کسانی که در این عالم از دیدن ائمه ی هدی: کور باشند و ائمه ی گمراه را امام و پیشوای خود گرفته باشند در آن روز نیز کور و «گمراه تر» محشور خواهند شد.

پس راه نجات از گمراهی ، برگزیدن ائمه ی هدی و تبعیت و اطاعت از ایشان است. در این صورت انسان در سبیل هدایت

قرار می گیرد.

همچنین از دو آیه ی ذیل:

«وَ مَنْ یضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبیلًا» {نساء/۸۸.}

«و هر کس را خدا گمراه کند راهی برایش نخواهی یافت.»

«مَنْ یهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیا مُرْشِداً» {کهف/۱۷.}

«هر کس را خدا هدایت کند ، هدایت یافته واقعی اوست و هر کس را گمراه نماید ، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت.»

استفاده می شود ، کسی در راه خدا و هدایت یافته است که ولی مرشد دارد (ولی مرشد نیز در آیه ی ولایت ، مائده/۵۵ ، معرفی شده است) و کسی گمراه است که ولی مرشد ندارد.

در روایات شیعه و اهل سنت نیز بسیار است روایاتی که در آنها حضرت علی و دیگر ائمه علیهم السلام و ولایت و امامت ایشان به عنوان صراط مستقیم و راه خدا معرفی شده است. {برای بررسی روایاتی که از طریق اهل سنت در این زمینه نقل شده ، رک: احقاق الحق و ازهاق الباطل ، ج ۷ ، ص ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ و ۲۸۰ ، ج ۱۴ ، ص ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۴۲۰ ، ۵۵۱ و ۶۳۴ ، ج ۲۰ ، ص ۵۷ ، ۵۸ و ۲۹۸ ، ج ۲۱ ، ص ۵۱۷ الی ۵۲۱ ، ج ۲۲ ، ص ۲۸۱ ، ج ۲۴ ، ص ۱۵۶ ، ۵۲۷ و ۵۶۸ ، ج ۳۱ ، ص ۱۴ ، ج ۳۳ ، ص ۱۰۳ و ۱۱۹.}

عَنْ بُرَیدٍ الْعِجْلِی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: «وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکمْ عَنْ سَبِیلِهِ» {أنعام/۱۵۳.}

قَالَ: أَ تَدْرِی مَا یعْنِی بِ «صِراطِی مُسْتَقِیماً»؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وَلَایةَ عَلِی وَ الْأَوْصِیاءِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ. قَالَ: وَ تَدْرِی مَا یعْنِی «فَاتَّبِعُوهُ»؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: یعْنِی عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ. قَالَ: وَ تَدْرِی مَا یعْنِی «وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکمْ عَنْ سَبِیلِهِ»؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وِلَایةَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ اللَّهِ. قَالَ: وَ تَدْرِی مَا یعْنِی «فَتَفَرَّقَ بِکمْ عَنْ سَبِیلِهِ»؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: یعْنِی سَبِیلَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ. {تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۳۸۳.}

بُرید عجلی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این آیه «همانا این ، صراط مستقیم من است ، پس او را پیروی کنید و از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» فرمودند:

می دانی منظور از «صراط مستقیم من» چیست؟ گفتم: نه. فرمودند:

ولایت علی و اوصیاء: است. فرمودند:

می دانی «از او پیروی کنید» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند:

یعنی از علی بن ابیطالب ۷. فرمودند:

می دانی اینکه «از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند:

به خدا سوگند یعنی ولایت فلان و فلان را تبعیت نکنید. فرمودند:

می دانی اینکه «شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند:

یعنی از راه علی ۷.

هدایت قرآن به ولایت

در آیه ی مائده/۱۵ و ۱۶ گذشت که خدا توسط قرآن به راههای سلامت و صراط مستقیم هدایت می کند.

در آیه ی نور/۴۶ هدایت به صراط مستقیم و در آیه ی سبأ/۶ هدایت قرآن به صراط خدای عزیز حمید مطرح شد.

با توجه به معنای صراط و سبیل و ملاک در صراط مستقیم بودن و ملاک در راه خدا بودن @([مشروح در] مباحث گذشته) روشن می شود که قرآن ، به سوی ولایت و امامت اهلبیت: هدایت می کند.

از این رو درباره ی آیه ی ذیل نیز:

«إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یهْدی لِلَّتی هِی أَقْوَمُ» {إسراء/۹.}

«بی تردید ، این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید»

در روایات اهلبیت: آمده:

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یهْدِی لِلَّتِی هِی أَقْوَمُ» قَالَ: یهْدِی إِلَی الْإِمَامِ. {کافی ، ج ۱ ، ص ۲۱۶.}

حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید» فرمودند:

به سوی امام راهنمایی می کند.

عَنْ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یهْدِی لِلَّتِی هِی أَقْوَمُ» قَالَ: یهْدِی إِلَی الْوِلَایهِ. {تفسیر العیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۸۳.}

حضرت باقر علیه السلام درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

به سوی ولایت راهنمایی می کند.

لزوم راهیابی به اهل بیت علیهم السلام از طریق قرآن

بهترین روش فهم و تبیین فضائل اهلبیت: ، قرآن کریم است. زیرا این روش ، امتیاز مهمی دارد و آن اینکه مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد ، چرا که انکار فضائل در این صورت انکار قرآن و کفر به آن محسوب خواهد شد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهلبیت: و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد ، برای دوستان اهل بیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن ، جای شکی برای ایشان نمی ماند.

از این رو حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

«لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِیعَتُنَا لَمَا شَکوا فِی فَضْلِنَا»: {الهدایه الکبری ، ص ۴۱۹.}

«اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و در برتری ما شک نمی کردند.»

و فرمودند:

«مَنْ لَمْ یعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ یتَنَکبِ الْفِتَنَ.» {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۱۳.}

«هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد.»

اگر از طریق قرآن به اهلبیت: راه یافتیم به نیمی از حدیث مهم و معروف ثقلین عمل کرده ایم.

اما اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا کتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم ، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد. زیرا کتاب خدا ، به سوی عترت ره می نماید و فضائل ایشان را بیان می کند.

مصادیق هدایت قرآن به عترت

با مراجعه به روایات مربوط به شأن نزول آیات قرآن در کتب روائی شیعه و سنی در می یابیم که آیات بسیاری از قرآن در شأن حضرت علی علیه السلام دیگر ائمه علیهم السلام نازل شده است ، تا آنجا که برخی از علمای اهل سنت کتابهایی در ذکر آن آیات و روایات تدوین کرده اند. اما اگر بطور کلی بخواهیم ملاکی برای آیاتی که در شأن ایشان نازل شده بیان کنیم ، آن ملاک در روایات ذیل مطرح شده است:

قال أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ:

نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَی أَرْبَعَهِ أَرْبَاعٍ: رُبُعٌ فِينَا وَ رُبُعٌ فِی عَدُوِّنَا وَ رُبُعٌ فِی فَرَائِضَ وَ أَحْكامٍ وَ رُبُعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ و لَنَا كَرَائِمُ الْقُرْآنِ. {تفسير العياشی ، ج ۱ ، ص ۹. اين روايت در كتاب شواهد التنزيل ، ج ۱ ، ص ۶۲ نيز از قول حضرت علی عليه السلام با اندكی اختلاف نقل شده است و نيز در پاورقی احقاق الحق ، ج ۳ ، ص ۴۸۱ دو طريق اين روايت در كتب اهل سنت ذكر شده است.}

حضرت باقر عليه السلام فرمودند:

قرآن بر چهار بخش نازل گرديده است: يک چهارم درباره ی ما ، يک چهارم درباره ی دشمن ما ، يک چهارم واجبات و احكام و يک چهارم سنتها و مَثَلهاست و كرائم قرآن در شأن ماست.

كل قرآن ، كريم است ، در بين آيات قرآن ، آن آياتی كه از كرامت بالاتری سخن می گويد در شأن اهل بيت عليهم السلام نازل شده است. بنابر اين ، بررسی و تدبر درباره ی آيات فضائل ، در واقع ، تنفس در فضای كرامتها و گزيده ها و برترين های آيات قرآن است.

عَنْ ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: مَا اَنْزَلَ اللَّهُ آيهً فِيهَا: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا وَ عَلِی عَلَيهِ السَّلَامُ رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا. {اين روايت با اندک اختلافی به طرق مختلف در كتب روائی اهل سنت آمده است. رک: پاورقی إحقاق الحق ، ج ۳ ، ص ۴۷۶ الی ۴۷۹.}

ابن عباس گويد: رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمودند:

خدا هيچ آيه ای فرو نفرستاد كه در آن خطاب «ای كسانی كه ايمان آورده ايد» باشد ، مگر اينكه علی عليه السلام سرآمد و امير آن است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ:

يا مُحَمَّدُ! إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكرَ أَحَداً مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ بِخَيرٍ فَنَحْنُ هُمْ وَ إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكرَ قَوْماً بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَی فَهُمْ عَدُوُّنَا. {تفسير العياشی ، ج ۱ ، ص ۹.}

محمد بن مسلم گويد: حضرت باقر عليه السلام فرمودند:

ای محمد! هر گاه شنيدی كه خدا كسی از اين امت را به نيكی ياد كرده پس بدان كه آن كس ماييم و هر گاه شنيدی خدا گروهی از گذشتگان را به بدی ياد كرده پس مقصود دشمنان ما هستند (كار و تدبر قرآنی ، يعنی اثبات مضمون اين روايات ، با استفاده از خود آيات).

عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِی قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ دِینَهُ مِنْ کتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ یزُولَ وَ مَنْ دَخَلَ فِی أَمْرٍ یجْهَلُ خَرَجَ مِنْهُ بِجَهْلٍ. قُلْتُ: وَ مَا هُوَ فِی کتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «ما آتاکمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» {حشر/۷.}وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَنْ یطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ» {نساء/۸۰.}وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکمْ» {نساء/۵۹.}

وَ قَوْلُهُ تَبَارَک وَ تَعَالَی: «إِنَّما وَلِیکمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکعُونَ» {مائده/۵۵.}

وَ قَوْلُهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «فَلا وَ رَبِّک لا یؤْمِنُونَ حَتَّی یحَکمُوک فِیما شَجَرَ بَینَهُمْ ثُمَّ لا یجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیتَ وَ یسَلِّمُوا تَسْلِیماً» {نساء/۶۵.}

وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیک مِنْ رَبِّک وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یعْصِمُک مِنَ النَّاسِ» {مائده/۶۷.}وَ مِنْ ذَلِک قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ لِعَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ:

مَنْ کنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِی مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَ.ه {بشاره المصطفی صلی الله علیه و آله ، ص ۱۲۹.}

محمد حلبی گوید: حضرت صادق علیه السلام مرا فرمودند:

همانا هر آنکه دینش را از کتاب خدا بشناسد کوه ها از جای خود کنده شوند و او تکان نخورد و هر کس به نادانی داخل امری شود با نادانی هم از آن بیرون گردد.

عر کردم: دین در کجای کتاب خداست؟

فرمودند:

این فرموده خدای عزوجل: (آنچه را فرستاده ما به شما داد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت اجتناب کنید.)

و این کلام خدای عزوجل:

(هر که از رسول اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است).

و قول خدای عزوجل:

(ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر که از شما هستند اطاعت کنید).

و این فرمایش خداوند تبارک و تعالی: (ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا

می دارند و در حال رکوع زکات می دهند).

و این فرموده او جل جلاله: (پس نه ، به پروردگارت سوگنـد ، ایمان نمی آورنـد مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند).

و این کلام خداونـد عزوجل: (ای فرستاده! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد).

و از این جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی حضرت علی علیه السلام فرمود: هر که را من مولا بودم علی مولای اوست ، خدایا دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس دشمنش دارد و یاری کن هر کس او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد و دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد.

عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «قُلْ کفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَینِی وَ بَینَکمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکتابِ» ، فَلَمَّا رَآنِی أَتَتَبَّعُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنَ الْکتَابِ قَالَ: حَسْبُک؛ کلُّ شَی ءٍ فِی الْکتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَی خَاتِمَتِهِ مِثْلُ هَذَا فَهُوَ فِی الْأَئِمَّهِ عُنِی بِهِ. {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۹.}

عمر بن حنظله گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند پرسیدم: (بگو: شهادت خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما کافی است (، همین که حضرت دیدند که به دنبال این آیه و آیات شبیه آن از قرآن هستم فرمودند:

ترا همین بس؛ هر آنچه از ابتدا تا انتهای قرآن مانند این آیه است مراد از آن ، امامان هستند.

هدایت توسط عترت

هدایت توسط عترت

کسی که از سوی حضرت حق ، عهده دار منصب امامت و پیشوائی خلق می شود ، از هدایت مستقیم حقتعالی بهرمند شده و خود هدایتگر خلق می گردد و دیگران بایستی از طریق او ، از هدایت الهی برخوردار شوند.

«أُولئِک الَّذینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ» {أنعام/۹۰.}

«آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده ، پس به هدایت آنان اقتدا کن.»

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ ، [أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ أَقْبَلَ إِلَیهِ لِیسْأَلَهُ عَنِ الْحَجِّ]: أَنَا مِنَ الَّذِینَ قَالَ اللَّهُ فِی کتَابِهِ: «أُولئِک الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ» ، سَلْ عَمَّا شِئْتَ ، فَسَأَلَهُ الرَّجُلُ فَأَنْبَأَهُ عَنْ جَمِیعِ مَا سَأَلَهُ. {تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۳۶۸.}

عباس بن هلال از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده: حضرت صادق علیه السلام [به مردی که نزد ایشان آمد تا درباره ی حج بپرسد] فرمودند:

من از کسانی هستم که خداوند در کتابش درباره ی آنها می فرماید: «آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده ، پس به هدایت آنان اقتدا کن» ، اکنون هر چه مایلی بپرس. آنگاه آن مرد سؤالاتش را پرسید و حضرت همه را جواب دادند.

در آیات و روایات بسیاری ، از شأن هدایتگری اهل بیت علیهم السلام سخن گفته شده و امت برای ره یافتن به معارف صحیح و والای اسلام ، به ایشان ارجاع داده شده اند. از سوئی خدا در کتابش و از سوی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کلمات جامعش ، مسلمانان را برای برخورداری از هدایت ، به اهل بیت علیهم السلام ارجاع داده اند و از سوی دیگر ، خود اهل بیت نیز ، این آیات و روایات را تبیین کرده و به تبع آن ، از هدایتگری سخن گفته اند.

در این قسمت به یاری خدا ابتدا آیاتی از قرآن کریم را که این خصوصیت در آنها مشهود است ذکر کرده و در ذیل هر آیه ، با استفاده از آیات و روایات ، مقصود و مصداق آن آیه را بیان می کنیم و آنگاه پس از بررسی آیات مربوطه ، بحث روائی را مطرح خواهیم کرد.

آیه ی اول و دوم

اشاره

در آیاتی از قرآن که خداوند متعال درباره ی امامت برخی از پیامبران همچون حضرات ابراهیم و اسحاق و یعقوب و برخی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل سخن گفته و در دو مورد از ایشان تعبیر به ائمه فرموده ، بلافاصله پس از کلمه ی ائمه جمله ای آورده که بیانگر مهمترین خصوصیت ائمه در رابطه ی با انسانها می باشد. وصفی که خداوند برای ایشان به عنوان امام آورده و آن را بر همه ی اوصاف مقدم داشته ، وصف هدایتگری ائمه علیهم السلام است:

«وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَینا إِلَیهِمْ فِعْلَ الْخَیراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِیتاءَ الزَّکاهِ وَ کانُوا لَنا عابِدینَ» {انبیاء ، ۷۳.}

«و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به ایشان انجام کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.»

«وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یوقِنُونَ.» {سجده ، ۲۴.}

«از آنها امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند ، از آن رو که شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند.»

خصوصیت اصلی امام ، خصوصیتی که معرف امام و بیانگر مهمترین شأن او در رابطه ی با امت است ، همین تعبیری است که در این دو آیه ذکر شده است: «هدایت به امر خدا.»

مقصود از هدایت به امر خدا چیست؟ آیا امر تشریعی مورد نظر است یا امر تکوینی و یا هر دو؟

۱. هدایت به امر تشریعی خدا

اشاره

مـاده ی «امر» در ۲۲۷ آیـه ی قرآن آمـده است و در مـوارد متعـددی از آیـات مزبـور ، دربـاره ی اوامر و دسـتوارات تشـریعی خداونـد اسـتعمال شـده است. تمـام اوامر تشـریعی و دسـتورات الهی بازگشـتش به یـک امر است ، آن هم عبودیت و بنـدگی خداست:

«إِنِ الْحُكمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِياهُ ذلِك الدِّينُ الْقَيمُ وَ لكنَّ أَكثَرَ النَّاسِ لا يعْلَمُونَ» {يوسف ، ۴۰.}

«حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

«قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِك بِهِ إِلَيهِ أَدْعُوا وَ إِلَيهِ مَآبِ» {رعد ، ۳۶.}

«بگو: من فقط مأمورم خدا را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم. به سوی او دعوت می کنم و بازگشتم به سوی اوست.»

«وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِك دِينُ الْقَيمَةِ» {بينه ، ۵.}

«و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند ، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و این است آیین مستقیم و پایدار.»

تمام اوامر و دستورات الهی به عبودیت و بندگی خدا باز می گردند ، به اینکه در راه بندگی خدا احدی همتای او گرفته نشود و این همـان دین قَیم و پابرجـا و اسـتوار خـداست. اهل بیت علیهم السـلام هادیان این راهنـد لـذا اگر کسـی بخواهـد در مسـیر عبودیت و بنـدگی خدا گامی بردارد بایستی خود را در معرض هدایت اهل بیت علیهم السـلام قرار داده و آن را بپذیرد. ایشان کارشان هدایت و رهنمون شدن مردم به امر خداست و ذره ای امر دیگری را دخالت نمی دهند:

عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيـدٍ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ قَـالَ: إِنَّ الْـأَئِمَّةَ فِی كتَـابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَـلَّ إِمَامَـانِ؛ قَـالَ اللَّهُ تَبَـارَك وَ تَعَـالَی: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يهْـدُونَ بِأَمْرِنا» لَا بِأَمْرِ النَّاسِ ، يقَـدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكمِهِمْ. قَالَ: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يـدْعُونَ إِلَی النَّارِ» يقَـدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكمَهُمْ قَبْلَ حُكمِ اللَّهِ وَ يأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِی كتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۲۱۶.}

طلحه پسر زید گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ائمه در کتاب خدای عزوجل دو دسته اند:

۱. خداوند متعال می فرماید: «و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند» نه به امر مردم ، امر خدا را بر امر مردم و حکم خدا را بر حکم مردم مقدم می دارند.

۲. و فرموده است: «آنها را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند» ایشان کسانی اند که امر مردم را بر امر و حکم مردم را بر حکم خدا مقدم می دارند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای عزوجل است ، طبق هوی و هوس خویش رفتار می کنند.

لازمه ی لاینفک هدایت به راه بندگی ، آشنائی کامل با این راه است. چنان که خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده که به عمویش گفت:

«یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یأْتِک فَاتَّبِعْنی أَهْدِك صِراطاً سَوِیا» {مریم ، ۴۳.}

«ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است ، پس ، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.»

اینکه اهل بیت علیهم السلام مؤمنان را به اوامر و دستورات الهی رهنمون می گردند لازمه اش اینست که ایشان خود کاملا به تمام دستورات خدا واقف باشند. این مطلب هم به صورت مجمل در روایات مطرح شده و هم به تفصیل ، موارد و مصادیق آن در روایات موجود است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يحْيا حَياتِي وَ يمُوتَ مِيتَتِي وَ يدْخُلَ الْجَنَّهَ الَّتِي وَعَدَنِيهَا رَبِّي وَ يتَمَسَّك بِقَضِيبٍ غَرَسَهُ رَبِّي بِيدِهِ فَلْيتَوَلَّ عَلِي بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيهِ السَّلَامُ وَ أَوْصِياءَهُ مِنْ بَعْدِهِ ، فَإِنَّهُمْ لَا يدْخِلُونَكمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَ لَا يخْرِجُونَكمْ مِنْ بَابِ هُدًى فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكمْ {کافی ، ج ۱ ، ص ۲۰۹.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده درآید و به شاخه ای که پروردگارم به دست خود کاشته دست آویزد ، باید علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینانش را اطاعت کند ، زیرا آنها شما را به گمراهی در نیاورند و از هدایت خارج نکنند ، شما به ایشان یاد ندهید که آنها از شما داناترند.

دوری از هدایت؛ ابتلا به قیاس {قیاس عبارت است از محکوم نمودن موضوعی به حکم موضوع دیگری که به نظر قیاس کننده ، هر دو دارای علت مشترکی هستند. قیاس کننده وقتی به موردی که حکم شرع را در آن نمی داند بر می خورد ، موضوعات دیگری را که برای خودشان احکامی دارند بررسی می کند و موضوعی را که شبیه موضوع اول باشد پیدا می کند ، آنگاه برای اینکه بتواند حکم موضوع دوم را به موضوع اول سرایت دهد ، برای حکم موضوع دوم ، علتی را در نظر می گیرد و چون آن علت را در موضوع اول نیز می بیند ، نتیجه می گیرد که باید موضوع اول نیز محکوم به حکم موضوع دوم باشد ، چون همان علتی که موضوع دوم را محکوم به حکمی نموده است ، در موضوع اول نیز وجود دارد. خطری که در اینجا وجود دارد اینست که علت واقعی غالب احکام برای غیر شارع روشن نیست و لذا ممکن است با قیاسش ، حکمی در مقابل حکم خدا بتراشد.}

کسی که در راه بندگی خدا هدایت تشریعی اهل بیت علیهم السلام را نپذیرد و از علم ایشان پیروی نکند تکلیف دینی خود را نخواهد دانست. لذا برای عمل به دینش ناچار از نظر خود و از هوای نفسش و یا نظر و هوای نفس دیگران پیروی خواهد کرد و دچار گمراهی خواهد شد:

«وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیرِ هُدی مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا یهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ» {قصص ، ۵۰.}

«و کیست گمراه تر از کسی که از هوای نفسش بدون هدایتی از سوی خداوند پیروی کند؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.»

عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیرِ هُدی مِنَ اللَّهِ» قَالَ: یعْنِی مَنِ اتَّخَذَ دِینَهُ رَأْیهُ بِغَیرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّهِ الْهُدَی. {کافی ، ج ۱ ، ص ۳۷۴.}

بزنطی از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

مقصود کسی است که رأی شخصی خود را ملاک بندگی و دیانت قرار می دهد بدون اینکه از رهبری امامی از ائمه ی هدی پیروی کند.

و از این رو است که حضرت صادق علیه السلام درباره ی مسلمانی که با ولایت و امامت آشنا نیست فرمودند:

«کانَ مُسْلِمًا وَ کانَ ضَالًّا»: {کافی ، ج ۲ ، ص ۲۴.}

چنین کسی مسلمان است و گمراه.

خداوند متعال چنان که خود فرموده دینش را کامل کرده و هر چیزی را که امت تا روز قیامت بدان نیاز داشته در کتابش نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده و هیچ چیزی را فروگذار نکرده است. (مائده/۳ و انعام/۳۸ و نحل/۸۹)

مهمترین رکن اسلام که موجب کامل شدن آن گشته و موجب شده که اسلام در هر شرایط و در هر زمانی بتواند پاسخگوی نیاز امت باشد ، مسأله ی امامت اهل بیت علیهم السلام است.

انشاء الله در قسمتی که خصوصیت علم اهل بیت علیهم السلام را بررسی خواهیم کرد درباره ی وجوه علم ایشان و منابع آن سخن خواهیم گفت و دلائل آن را نیز ذکر می کنیم. اکنون اجمالاً می گوئیم: علم آنچه امت تا روز قیامت بدان محتاجند نزد اهل بیت علیهم السلام است. هیچ حکم و مطلبی نیست که آیندگان بدان نیاز یابند مگر اینکه حکمش نزد امام علیهم السلام موجود است. لذا کسی حق ندارد رأی و نظر خود را در دین و در دستورات احکام الهی دخالت دهد. امت مکلفند که تکلیف و وظیفه ی خود را از ایشان فرا گیرند و به تعبیر دیگر خود را در معرض هدایت ایشان قرار دهند و هدایت ایشان را بپذیرند.

اگر کسی هدایت امام را نپذیرد یا همچون امثال ابوحنیفه دچار قیاس در احکام دین می شود و یا دنباله رو امثال چنین کسانی

می گردد:

إسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

یظُنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِینَ یدَّعُونَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ فُقَهَاءُ وَ أَنَّهُمْ قَدْ أُوتُوا جَمِیعَ الْفِقْهِ وَ الْعِلْمَ فِی الدِّینِ مِمَّا یحْتَاجُ هَذِهِ الْأُمَّهُ إِلَیهِ وَ صَحَّ ذَلِک لَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ عَلِمُوهُ وَ حَفِظُوهُ و لَیسَ کلُّ عِلْم رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ عَلِمُوهُ وَ لَا صَارَ إِلَیهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ لَا عَرَفُوهُ و ذَلِک أَنَّ الشَّی ءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَحْکام قَدْ یرِدُ عَلَیهِمْ فَیسْأَلُونَ عَنْهُ فَلَا یکونُ عِنْدَهُمْ فِیهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ یسْتَحْیونَ أَنْ ینْسِبَهُمُ النَّاسُ إِلَی الْجَهْلِ وَ یکرَهُونَ أَنْ یسْأَلُوا فَلَا یجِیبُونَ فَطَلَبَ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ فَلِذَلِک اسْتَعْمَلُوا الرَّأْی وَ الْقِیاسَ فِی دِینِ اللَّهِ تَرَکوا الْآثَارَ وَ دَانُوا اللَّهَ بِالْبِدَعِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: «کلُّ بِدْعَهٍ ضَلَالَهٌ» فَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ سُئِلُوا عَنْ شَی ءٍ مِنْ دِینِ اللَّهِ فَلَمْ یکنْ عِنْدَهُمْ فِیهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ رَدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ. {الاختصاص ، ص ۲۵۹.}

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

آنها ادعا می کنند عالم و فقیه اند و تمام فقه و دانش دین که امت بدان نیازمندند به آنها داده شده و تمام اینها از رسول خدا صلی الله علیه و آله به درستی به ایشان رسیده و ایشان آن را دانسته و از بر کرده اند! و حال آنکه ایشان همه ی علم رسول خدا را نمی دانند و از آن حضرت به ایشان نرسیده. و از این رو گاه چیزی از حلال و حرام و احکام بر ایشان عرضه می شود و درباره ی آن مورد پرسش واقع می شوند که روایتی که از رسول خدا درباره ی آن باشد نزدشان نیست ، خجالت می کشند مردم آن را را به نادانی نسبت دهند و نمی پسندند که وقتی مورد پرسش قرار می گیرند جوابی ندهند تا مردم علم را از معدنش بجویند. از این رو نظر و قیاس خود را در دین خدا بکار گرفتند و روایات را ترک کردند و خدا را با نوآوری ها پرستیدند ، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «هر بدعت و نوآوری گمراهی است.» پس اگر آنگاه که درباره ی چیزی از دین خدا از ایشان پرسش می شد که روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی آن نزد ایشان نبود ، آن پرسش را به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامرشان عرضه می داشتند ، آل محمد صلی الله علیه و آله که قدرت استنباط دارند حقیقت مطلب را فهمید (و به ایشان می گفتند).

قَالَ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنَّ دِینَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَهِ وَ الْآرَاءِ الْبَاطِلَهِ وَ الْمَقَایِیسِ الْفَاسِدَهِ وَ لَا یصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِیمِ ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ و مَنِ اقْتَدَی بِنَا هُدِی و مَنْ کانَ یعْمَلُ بِالْقِیاسِ وَ الرَّأْی هَلَک. {کمال الدین ، ج ۱ ، ص ۳۲۴.}

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند:

همانا دین خدای عزوجل با عقلهای ناقص با نظرات باطل و قیاسهای فاسد درک نمی شود و جز با تسلیم نمی توان بدان دست یافت. پس هر کس در مقابل ما تسلیم شود سالم ماند و هر کس به ما اقتدا کند هدایت یابد و هر کس به قیاس و نظرش عمل

کند نابود گردد.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيهِ السَّلَامُ:

جُعِلْتُ فِدَاك ، فُقِّهْنَا فِی الدِّينِ وَ أَغْنَانَا اللَّهُ بِكمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّى إِنَّ الْجَمَاعَةَ مِنَّا لَتَكونُ فِی الْمَجْلِسِ مَا يسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ ، تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَهُ وَ يحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَينَا بِكمْ. فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَينَا الشَّی ءُ لَمْ يأْتِنَا فِيهِ عَنْك وَ لَا عَنْ آبَائِك شَی ءٌ فَنَظَرْنَا إِلَى أَحْسَنِ مَا يحْضُرُنَا وَ أَوْفَقِ الْأَشْياءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكمْ فَنَأْخُذُ بِهِ. فَقَالَ: هَيهَاتَ هَيهَاتَ! فِی ذَلِك وَ اللَّهِ هَلَك مَنْ هَلَك يا ابْنَ حَكيمٍ ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَهَ كانَ يقُولُ: «قَالَ عَلِی وَ قُلْتُ.» قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكيمٍ لِهِشَامِ بْنِ الْحَكمِ: وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يرَخِّصَ لِی فِی الْقِياسِ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۵۶.}

محمد بن حکیم گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم ، ما در دین دانشمند شدیم و خدا ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که چون جمعی از ما در مجلسی باشیم کسی از رفیقش چیزی نپرسد ، زیرا آن مسأله و جوابش را در خاطر دارد. و این به واسطه منتی که خدا از برکت شما بر ما نهاده ، اما گاهی مطلبی برای ما پیش می آید که از شما و پدرانت درباره ی آن سخنی به ما نرسیده ، پس ما بهترین جوابی را که به نظرمان می رسد و با اخبار و روایات شما هم سازگارتر است انتخاب می کنیم.

حضرت فرمودند:

چه دور است ، چه دور است این راه از حقیقت ، به خدا هر که هلاک شد از همین راه هلاک شد ای پسر حکیم ، آنگاه فرمودند:

خدا لعنت کند ابو حنیفه را که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم!

سپس ابن حکیم به هشام گفت: به خدا من از این سخن مقصودی نداشتم جز اینکه اجازه ی قیاس را به من بدهد.

عَنْ يونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيهِ السَّلَامُ:

بِمَا أُوَحِّدُ اللَّهَ؟ فَقَالَ: يا يونُسُ لَا تَكونَنَّ مُبْتَدِعاً مَنْ نَظَرَ بِرَأْيهِ هَلَك وَ مَنْ تَرَك اهل بيت نَبِيهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ ضَلَّ وَ مَنْ تَرَك كتَابَ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِيهِ كفَر. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۵۶.}

یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: چگونه خدا را به یگانگی پرستم؟

فرمودند:

ای یونس! بدعت گذار مباش؛ کسی که رأی و نظرش را در دین وارد کند هلاک شود و هر که اهل بیت پیامبرش را صلی الله علیه و آله رها کند گمراه گردد و کسی که قرآن و گفتار پیامبرش را رها کند کافر گردد.

عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيهِ السَّلَامُ عَنِ الْقِياسِ فَقَالَ: مَا لَكمْ وَ الْقِياسَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يسْأَلُ كيفَ أَحَلَّ وَ كيفَ حَرَّم {الكافى ، ج ۱ ، ص ۵۶.}

عثمان بن عیسی گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام راجع به قیاس پرسیدم. فرمودند:

شما را با قیاس چکار؟! از خدا پرسش نشود چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

برخی از مصادیق هدایت تشریعی اهل بیت علیهم السلام

برخی از مصادیق هدایت تشریعی اهل بیت علیهم السلام

بسیار مکرر و متعدد است مواردی که در دوران امامت اهل بیت علیهم السلام ، معاصران ایشان ، در علم به حکمی درمانده اند و پس از رجوع به اهل بیت علیهم السلام مشکل حل شده و حکم خدا برایشان روشن و نمودار گشته است که در اینجا برخی از مصادیق را ذکر می کنیم:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

درباره ی علم حضرت علی علیه السلام به احکام شریعت و اینکه آن حضرت از این جهت یگانه ی زمان خود بودند روایات متعددی ، هم در کتب روائی شیعه و هم در کتب اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است.

درباره ی قضاوت آن حضرت نیز (که فرع علم آن حضرت به شریعت است) فریقین هر کدام به سندها و طرق متعددی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خطاب به اصحابشان فرمودند:

«اَقْضَاكمْ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ» و یا فرمودند:

«اَقْضَی اُمَّتِی عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ.» {برای مطالعه ی برخی از سندها و طرق این روایت در کتب اهل سنت: ر ک: إحقاق الحق ، ج ۴ ، ص ۳۲۱ تا ۳۲۳ و ص ۳۸۲ و ج ۱۵ ، ص ۳۶۶ تا ۳۷۴ و ج ۲۰ ، ص ۴۰۹ و ۴۱۰ و ج ۲۲ ، ص ۱۵۵ تا ۱۶۰. و برای آشنایی بیشتر با علم آن حضرت در امر قضاوت و برخی از قضاوتهای شگفت انگیز آن حضرت که در کتب اهل سنت نیز روایت شده: ر ک: إحقاق الحق ، ج ۸ ، ص ۳۴ تا ۸۶ و ج ۳۲ ، ص ۱۲۰ تا ۱۸۸. و رک: کتاب قضاء امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ، تألیف علامه تستری و یا ترجمه ی آن با عنوان: قضاوتهای امیرالمؤمنین علی علیه السلام.}

مصادیق و نمونه های قضاوتهای آن حضرت در مواردی که دیگران در آن فرو مانده اند نیز مطلبی است که تمام علمای مسلمین در کتب روائی معتبر خود بر آن اتفاق نظر دارند و بابی را در کتب خود به این موضوع اختصاص داده اند و یا کتابهایی را در این موضوع تألیف نموده اند. در اینجا به خاطر لزوم اختصار و برای ایکه از موضوع بحث خارج نشویم دو

مورد از مجموعه قضاوتهای آن حضرت را ذکر می کنیم:

جَاءَتْ بِهِ الْعَامَّهُ وَ الْخَاصَّهُ فِی قِصَّهِ قُدَامَهَ بْنِ مَظْعُونٍ وَ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَأَرَادَ عُمَرُ أَنْ یحُدَّهُ فَقَالَ لَهُ قُدَامَهُ: إِنَّهُ لَا یجِبُ عَلَی الْحَدُّ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَی یقُولُ: «لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا.» {مائده/۹۳.}

فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْحَدَّ ، فَبَلَغَ ذَلِک امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ فَمَشَی إِلَی عُمَرَ فَقَالَ لَهُ: لِمَ تَرَکتَ إِقَامَهَ الْحَدِّ عَلَی قُدَامَهَ فِی شُرْبِهِ الْخَمْرَ؟

فَقَالَ لَهُ: إِنَّهُ تَلَا عَلَی الْآیهَ وَ تَلَاهَا عُمَرُ.

فَقَالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ:

لَیسَ قُدَامَهُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآیهِ وَ لَا مَنْ سَلَک سَبِیلَهُ فِی ارْتِکابِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا یسْتَحِلُّونَ حَرَاماً ، فَارْدُدْ قُدَامَهَ وَ اسْتَتِبْهُ مِمَّا قَالَ ، فَإِنْ تَابَ فَأَقِمْ عَلَیهِ الْحَدَّ وَ إِنْ لَمْ یتُبْ فَاقْتُلْهُ فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْمِلَّهِ ، فَاسْتَیقَظَ عُمَرُ لِذَلِک وَ عَرَفَ قُدَامَهُ الْخَبَرَ فَأَظْهَرَ التَّوْبَهَ وَ الْإِقْلَاعَ فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْقَتْلَ وَ لَمْ یدْرِ کیفَ یحُدُّهُ. فَقَالَ لِامیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ:

أَشِرْ عَلَی فِی حَدِّهِ.

فَقَالَ: حُدَّهُ ثَمَانِینَ ، إِنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ إِذَا شَرِبَهَا سَکرَ وَ إِذَا سَکرَ هَذَی وَ إِذَا هَذَی افْتَرَی ، فَجَلَدَهُ عُمَرُ ثَمَانِینَ وَ صَارَ إِلَی قَوْلِهِ فِی ذَلِک. {الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ، ج ۱ ، ص ۲۰۲.}

سنی و شیعه نقل کرده اند که قُدامه پسر مظعون شراب خورد ، عمر خواست حد بر او جاری کند که قدامه گفت: جاری کردن حد بر من لازم نیست زیرا خدای تعالی می فرماید: «بر آنان که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند باکی نیست در آنچه بخورند اگر پرهیزکاری کنند و ایمان آرند و کردار شایسته کنند سپس پرهیزکاری کنند و ایمان آرند.»

پس عمر حدی بر او جاری نکرد ، این جریان به گوش امیرالمؤمنین علیه السلام رسید ، نزد عمر رفته و به او فرمود: چرا حد شراب خوار بر قدامه جاری نکردی؟

گفت: او آیه ای از قرآن برایم خواند و آن آیه را قرائت کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

قدامه و هر کس روش او را در انجام محرمات الهی دنبال کند اهل این آیه نیست ، زیرا هر آینه کسانی که ایمان آرند و کردار شایسته کنند حرام خدا را حلال نشمارند ، پس قدامه را باز گردان و توبه اش ده ، اگر توبه کرد حد شراب خوار بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد او را بکش ، زیرا که از دین اسلام بیرون رفته ، عمر به خود آمد (که اشتباه کرده) و قدامه نیز از

این جریان آگاه شده اظهار توبه کرد و دست از این کار باز داشت ، پس عمر او را نکشت ولی نمی دانست چگونه حد بر او جاری سازد ، پس به حضرت امیر علیه السلام گفت: شما بفرمائید چگونه حد بر او بزنیم؟

حضرت فرمودند:

هشتاد تازیانه به او بزن ، زیرا همانا شرابخوار همین که شراب بخورد مست شود و چون مست شود هذیان گوید و وقتی هذیان گوید دروغ بندد.

پس عمر هشتاد تازیانه بر او زد و به فرمایش حضرت رفتار کرد.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِی قَالَ: اسْتَوْدَعَ رَجُلَانِ امْرَأَةً وَدِيعَةً وَ قَالا لَهَا: لَا تَدْفَعِی إِلَی وَاحِدٍ مِنَّا حَتَّی نَجْتَمِعَ عِنْدَکِ ثُمَّ انْطَلَقَا فَغَابَا ، فَجَاءَ أَحَدُهُمَا إِلَيهَا وَ قَالَ: أَعْطِينِی وَدِيعَتِی فَإِنَّ صَاحِبِی قَدْ مَاتَ ، فَأَبَتْ حَتَّی كَثُرَ اخْتِلَافُهُ إِلَيهَا ثُمَّ أَعْطَتْهُ ثُمَّ جَاءَ الْآخَرُ فَقَالَ: هَاتِی وَدِيعَتِی! قَالَتْ: أَخَذَهَا صَاحِبُکَ وَ ذَكَرَ أَنَّکَ قَدْ مِتَّ فَارْتَفَعَا إِلَی عُمَرَ فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: مَا أَرَاکِ إِلَّا وَ قَدْ ضَمِنْتِ!

فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: اجْعَلْ عَلِياً عَلَيهِ السَّلَامُ بَينِی وَ بَينَهُ.

فَقَالَ لَهُ: اقْضِ بَينَهُمَا.

فَقَالَ عَلِی عَلَيهِ السَّلَامُ:

«هَذِهِ الْوَدِيعَةُ عِنْدَهَا وَ قَدْ أَمَرْتُمَاهَا أَلَّا تَدْفَعَهَا إِلَی وَاحِدٍ مِنْكمَا حَتَّی تَجْتَمِعَا عِنْدَهَا فَائْتِنِی بِصَاحِبِک» وَ لَمْ يضَمِّنْهَا و قَالَ عَلِی عَلَيهِ السَّلَامُ:

إِنَّمَا أَرَادَا أَنْ يذْهَبَا بِمَالِ الْمَرْأَةِ. {من لا يحضره الفقيه ، ج ۳ ، ص ۱۹.}

ابراهیم بن محمّد ثقفی گوید: دو مرد نزد بانوئی ودیعه ای نهادند و گفتند: به هیچ یک از ما پس مده مگر آنکه هر دو با هم باشیم ، سپس رفتند و غایب شدند و پس از چندی یکی از آن دو آمد و گفت: ودیعه ی مرا بر گردان ، زیرا رفیقم از دنیا رفت ، زن نپذیرفت تا اینکه رفت و آمد مرد نزد وی زیاد شد ، زن ناچار ودیعه را به او بازگرداند. پس از آن ، رفیقش آمد و تقاضای ردّ ودیعه کرد ، زن گفت: رفیقت آمد و گفت که تو از دنیا رفته ای و آن را گرفت ، دادخواهی را نزد عمر بردند. عمر به زن گفت: من نظری جز اینکه تو ضامنی ندارم.

زن گفت: علی علیه السلام را بین ما حاکم قرار ده.

عمر به حضرت علی علیه السلام گفت: شما میان این دو حکم کن.

حضرت علی علیه السلام (به آن مرد) فرمودند:

«این امانت ، اکنون نزد این زن موجود است ، ولی شرط شما این بوده که آن را به یکی از شما به تنهائی تحویل ندهد تا هر دو با هم نزدش حاضر شوید ، اکنون برو و همراه دوستت بازگرد.» حضرت با این قضاوت قائل به ضامن بودن زن نشدند و فرمودند:

آنها می خواستند مال این زن را به یغما برند.

امام حسن مجتبی علیه السلام

عَنْ عُبَادَهَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: سَأَلَ أَعْرَابِی أَبَا بَکرٍ فَقَالَ: إِنِّی أَصَبْتُ بَیضَ نَعَامٍ فَشَوَیتُهُ وَ أَکلْتُهُ وَ أَنَا مُحْرِمٌ فَمَا یجِبُ عَلَی؟

فَقَالَ لَهُ: یا أَعْرَابِی ، أَشْکلْتَ عَلَی فِی قَضِیتِک! فَدَلَّهُ عَلَی عُمَرَ وَ دَلَّهُ عُمَرُ عَلَی عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَلَمَّا عَجَزُوا قَالُوا: عَلَیک بِالْأَصْلَعِ.

فَقَالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ:

سَلْ أَی الْغُلَامَینِ شِئْتَ

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَیهِ السَّلَامُ:

یا أَعْرَابِی! أَ لَک إِبِلٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَاعْمِدْ إِلَی عَدَدِ مَا أَکلْتَ مِنَ الْبَیضِ نُوقاً فَاضْرِبْهُنَّ بِالْفُحُولِ فَمَا فَصَلَ مِنْهَا فَأَهْدِهِ إِلَی بَیتِ اللَّهِ الْعَتِیقِ الَّذِی حَجَجْتَ إِلَیهِ.

فَقَالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنَّ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبَ وَ مِنْهَا مَا یزْلِقُ؟

فَقَالَ: إِنْ یکنْ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبُ وَ مَا یزْلِقُ فَإِنَّ مِنَ الْبَیضِ مَا یمْرُقُ.

قَالَ: فَسُمِعَ صَوْتٌ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ الَّذِی فَهِمَ هَذَا الْغُلَامُ هُوَ الَّذِی فَهِمَهَا سُلَیمَانُ بْنُ دَاوُد. {المناقب ، ابن شهر آشوب ، ج ۴ ، ص ۱۰.}

عُباده پسر صامت گوید: مرد عربی نزد ابوبکر آمد و گفت: من در حالی که مُحرِم بودم چند تخم شتر مرغ را پخته و خورده ام ، اکنون تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟

ابوبکر گفت: ای اعرابی! مسأله ات را برایم مشکل کردی! آنگاه او را نزد عمر فرستاد ، عمر هم وی را نزد عبد الرحمن روانه

کرد. هنگامی که آنان از جواب آن مسأله عاجز شدند او را گفتند: بر تو باد به اصلع (یعنی کسی که جلوی سرش بی مو می باشد ، مراد حضرت امیر علیه السلام است).

(همین که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و سؤالش را پرسید حضرت با اشاره به دو فرزندشان) فرمودند:

از این دو پسر ، از هر کدام که خواستی سؤال کن!

امام حسن علیه السلام (در جواب این مسأله به او) فرمود: ای اعرابی ، آیا شتر داری؟

گفت: آری.

فرمود: به تعداد آن تخم های شتر مرغی که خورده ای شتر ماده با شتر نر جفت گیری کن و بچه های آنها را برای خانه خدا که به سویش حج نمودی هدیه کن.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

گاهی شتران بچه می اندازند و گاهی هم بچه مرده به دنیا می آورند!

امام حسن علیه السلام فرمود: اگر شتران گاهی بچه می اندازند و یا بچه مرده به دنیا می آورند ، تخم نیز گاهی فاسد و بی خاصیت می شود.

در این هنگام حاضران صدایی شنیدند که می گفت: ای مردم! کسی که به این پسر فهمانید ، همان کسی بود که به حضرت سلیمان فهمانید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِمَا السَّلَامُ يقُولَانِ: بَينَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِى عَلَيهِ السَّلَامُ فِى مَجْلِسِ امیرالمؤمنین عَلَيهِ السَّلَامُ إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ فَقَالُوا: يا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَرَدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: وَ مَا حَاجَتُكمْ؟

قَالُوا: أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَهٍ.

قَالَ: وَ مَا هِى؟ تُخْبِرُونَا بِهَا.

فَقَالُوا: امْرَأَهٌ جَامَعَهَا زَوْجُهَا فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُوَّتِهَا فَوَقَعَتْ عَلَى جَارِيهٍ بِكرٍ فَسَاحَقَتْهَا فَأَلْقَتِ النُّطْفَهَ فِيهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِى هَذَا؟

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيهِ السَّلَامُ:

مُعْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا و أَقُولُ فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ مِنْ اميرالمؤمنين عَلَيهِ السَّلَامُ وَ إِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنْ نَفْسِي فَأَرْجُو أَنْ لَا أَخْطِئَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ يعْمَدُ إِلَى الْمَرْأَهِ فَيؤْخَذُ مِنْهَا مَهْرُ الْجَارِيهِ الْبِكرِ فِي أَوَّلِ وَهْلَهٍ لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا يخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى تُشَقَّ فَتَذْهَبَ عُذْرَتُهَا ثُمَّ تُرْجَمُ الْمَرْأَهُ لِأَنَّهَا مُحْصَنَهٌ ثُمَّ ينْتَظَرُ بِالْجَارِيهِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ يرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَهِ ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِيهُ الْحَدَّ.

قَالَ: فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلَامُ فَلَقُوا اميرالمؤمنين عَلَيهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَ مَا قَالَ لَكمْ؟

فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: لَوْ أَنَّنِي الْمَسْئُولُ مَا كانَ عِنْدِي فِيهَا أَكثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي. {الكافی ، ج ۷ ، ص ۲۰۲.}

محمد بن مسلم گوید: از حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می فرمودند:

روزی امام حسن علیه السلام در مجلس حضرت امیر علیه السلام بود که گروهی وارد شدند و به حضرت گفتند: ای ابامحمد! با امیرالمؤمنین کار داریم.

فرمود: کارتان چیست؟

گفتند: می خواهیم مسأله ای را از او بپرسیم.

فرمود: چه مسأله ای؟ برای ما بگویید.

گفتند: زنی پس از اینکه شوهرش با او همبستر شد ، با کنیز باکره ای مساحقه کرد ، عورت آن دختر ، نطفه را جذب کرد و دختر بدین وسیله حامله شد ، درباره ی این مسأله چه می گویی؟

فرمودند:

مسأله ای است مشکل ، که پدرم از عهده ی آن بر می آید ، ولی در عین حال من جواب آن را می گویم ، اگر صحیح گفتم از طرف خدا و سپس امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر اشتباه گفتم از سوی خودم می باشد ، اما امیدوارم که با خواست خدا اشتباه نگویم؛ در مرحله ی اول بایستی مهریه ی آن کنیز باکره را از آن زن بگیرند ، زیرا آن بچه جز با از بین رفتن بکارت آن دختر خارج نخواهد شد. آنگاه باید آن زن را سنگسار نمود ، زیرا که زنای محصنه کرده است. سپس باید منتظر ماند تا آن دختر وضع حمل نماید و آن بچه را به صاحب نطفه داد و بر آن دختر حد جاری کرد.

آن گروه از حضور امام حسن علیه السلام مرخص شده و با حضرت امیر علیه السلام ملاقات کردند. حضرت به ایشان فرمودند:

شما به ابامحمد چه گفتید و او چه جوابی به شما داد؟

ایشان جریان را شرح دادند. حضرت فرمودند:

اگر از من هم می پرسیدید جوابی بیش از جواب پسرم نزد من نبود.

امام حسین علیه السلام

رُوِی أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ کانَ یخْطُبُ النَّاسَ عَلَی مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فَذَکرَ فِی خُطْبَتِهِ أَنَّهُ «أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ »

فَقَالَ لَهُ الْحُسَینُ عَلَیهِ السَّلَامُ مِنْ نَاحِیهِ الْمَسْجِدِ: انْزِلْ أَیهَا الْکذَّابُ عَنْ مِنْبَرِ أَبِی رَسُولِ اللَّهِ لَا [إِلَی] مِنْبَرِ أَبِیک.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَمِنْبَرُ أَبِیک لَعَمْرِی یا حُسَینُ لَا مِنْبَرُ أَبِی مَنْ عَلَّمَک هَذَا؟ أَبُوک عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَینُ عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنْ أُطِعْ أَبِی فِیمَا أَمَرَنِی فَلَعَمْرِی إِنَّهُ لَهَادٍ وَ أَنَا مُهْتَدٍ بِهِ وَ لَهُ فِی رِقَابِ النَّاسِ الْبَیعَهُ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِیلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَی لَا ینْکرُهَا إِلَّا جَاحِدٌ بِالْکتَابِ ، قَدْ عَرَفَهَا النَّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَ أَنْکرُوهَا بِأَلْسِنَتِهِمْ و وَیلٌ لِلْمُنْکرِینَ حَقَّنَا أَهْلَ الْبَیتِ مَا ذَا یلْقَاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ مِنْ إِدَامَهِ الْغَضَبِ وَ شِدَّهِ الْعَذَابِ!

فَقَالَ عُمَرُ: یا حُسَینُ! مَنْ أَنْکرَ حَقَّ أَبِیک فَعَلَیهِ لَعْنَهُ اللَّهِ ، أَمَّرَنَا النَّاسُ فَتَأَمَّرْنَا وَ لَوْ أَمَّرُوا أَبَاک لَأَطَعْنَا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَینُ عَلَیهِ السَّلَامُ:

یا ابْنَ الْخَطَّابِ! فَأَی النَّاسِ أَمَّرَک عَلَی نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبَا بَکرٍ عَلَی نَفْسِک لِیؤَمِّرَک عَلَی النَّاسِ بِلَا حُجَّهٍ مِنْ نَبِی وَ لَا رِضًی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَرِضَاکمْ کانَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ رِضًی أَوْ رِضَا أَهْلِهِ کانَ لَهُ سَخَطاً؟ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنْ لِلِّسَانِ مَقَالًا یطُولُ تَصْدِیقُهُ وَ فِعْلًا یعِینُهُ الْمُؤْمِنُونَ لَمَا تَخَطَّأْتَ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ ، تَرْقَی مِنْبَرَهُمْ وَ صِرْتَ الْحَاکمَ عَلَیهِمْ بِکتَابٍ نَزَلَ فِیهِمْ لَا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ وَ لَا تَدْرِی تَأْوِیلَهُ إِلَّا سَمَاعَ الْآذَانِ ، الْمُخْطِئُ وَ الْمُصِیبُ عِنْدَک سَوَاءٌ ، فَجَزَاک اللَّهُ جَزَاک وَ سَأَلَک عَمَّا أَحْدَثْتَ سُؤَالًا حَفِیاً.

قَالَ: فَنَزَلَ عُمَرُ مُغْضَباً ... {الإحتجاج علی أهل اللجاج ، ج ۲ ، ص ۲۹۲.}

روایت شده: روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله سرگرم ایراد خطبه ای بود و در ضمن آن گفت که او مصداق این آیه است «اولی و سزاوارتر به مؤمنان از خودشان.»

امام حسین علیه السلام که در گوشه ای از مسجد نشسته بود با شنیدن این کلام فریاد برآورد که: ای دروغگو! از منبر پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو شو و بر منبر پدر خود برو!

عمر گفت: آری ، به جان خودم این منبر پدر توست نه پدر من ، چه کسی این حرفها را به تو یاد داده؟ پدرت علی بن ابی

طالب؟!

امام حسین علیه السلام فرمود: اگر اطاعت پدرم در این کار را کرده باشم به جان خودم سوگند که او فردی هدایتگر است و من پیرو اویم و او برگردن مردم بنا بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعتی دارد که جبرئیل به خاطر آن از جانب خداوند نازل شده که جز افراد منکر قرآن کسی آن را انکار نمی کند ، همه مردم دلشان از آن خبر داشتند و با زبان آن را رد نمودند و وای بر منکرین حق ما أهل بیت ، آیا محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با خشم و غضب و شدت عذاب با ایشان روبرو خواهد شد!

عمر گفت: ای حسین! هر که حق پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند ، مردم مرا حاکم کردند و من هم پذیرفتم و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعت می کردیم.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای پسر خطاب! کدامین از مردم ، تو را بر خود حاکم کرد پیش از آنکه تو ابوبکر را بر خود حاکم کنی بدون هیچ حجتی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بدون رضایت آل محمد؟ آیا رضایت شما همان رضایت محمد صلی الله علیه و آله است؟ یا اینکه رضایت خاندان او ، موجب غضب اوست؟ به خدا که اگر برای زبان گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهل ایمان یاریش کنند هرگز به خطا بر دوش آل محمد صلی الله علیه و آله سوار نمی شدی ، که از منبرشان بالا رفته و با قرآنی که بر ایشان نازل شده به همانها حکم کنی کتابی که نه از مشکلاتش با خبری و نه از تأویلش جز آنچه شنیده ای می دانی ، خطاکار و محقّ نزد تو یکسانند ، پس خدای تعالی تو را جزا دهد به آنچه جزای توست و از این وقایعی که به بار آورده ای از تو بازخواست کند.

راوی گوید: پس از این کلام عمر در نهایت غضب از منبر فرو آمد ...

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً کانَتْ تَطُوفُ وَ خَلْفَهَا رَجُلٌ فَأَخْرَجَتْ ذِرَاعَهَا ، فَقَالَ بِیدِهِ حَتَّی وَضَعَهَا عَلَی ذِرَاعِهَا ، فَأَثْبَتَ اللَّهُ یدَهُ فِی ذِرَاعِهَا حَتَّی قَطَعَ الطَّوَافَ وَ أُرْسِلَ إِلَی الْأَمِیرِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ وَ أَرْسَلَ إِلَی الْفُقَهَاءِ.

فَجَعَلُوا یقُولُونَ: اقْطَعْ یدَهُ فَهُوَ الَّذِی جَنَی الْجِنَایهَ.

فَقَالَ: هَاهُنَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ؟

فَقَالُوا: نَعَمْ الْحُسَینُ بْنُ عَلِی عَلَیهِمَا السَّلَامُ قَدِمَ اللَّیلَهَ.

فَأَرْسَلَ إِلَیهِ فَدَعَاهُ فَقَالَ: انْظُرْ مَا لَقِیا ذَانِ.

فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَهَ وَ رَفَعَ یدَیهِ فَمَکثَ طَوِیلًا یدْعُو ثُمَّ جَاءَ إِلَیهَا حَتَّی خَلَّصَ یدَهُ مِنْ یدِهَا.

فَقَالَ الْأَمِیرُ: أَ لَا نُعَاقِبُهُ بِمَا صَنَعَ؟

فَقَالَ: لَا. {تهذیب الأحکام ، ج ۵ ، ص ۴۷۰.}

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

زنی مشغول طواف بود. مردی پشت سر او حرکت می کرد. زن بازوی خود را بیرون آورد ، مرد با دستش اشاره کرد و بازوی زن را گرفت. خداوند دست آن مرد را بر بازوی آن زن چسبانید چنان که طواف بند آمد و به دنبال امیر فرستادند. مردم جمع شدند و به دنبال فقها فرستادند.

فقها آمده و نظر دادند: دست مرد را قطع کنید که این جنایت از ناحیه ی او بوده.

امیر گفت: آیا کسی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اینجا هست؟

گفتند: آری ، حسین بن علی علیه السلام دیشب رسیده.

به دنبال حضرت فرستاد و ایشان را فرا خواند و به ایشان عرضه داشت: ببینید این دو دچار چه بلایی شده اند!

حضرت رو به قبله کرده و دستانشان را بالا برده و مدت زیادی دعا کردند. آنگاه پیش زن رفته و دست مرد را از دست او جدا کردند.

امیر پرسید: آیا این مرد را مجازات نکنیم؟

فرمودند:

خیر.

حضرت زین العابدین علیه السلام

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

أَنَّ عَلِی بْنَ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلَامُ تَزَوَّجَ سُرِّیهً کانَتْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ فَبَلَغَ ذَلِک عَبْدَ الْمَلِک بْنِ مَرْوَانَ فَکتَبَ إِلَیهِ فِی ذَلِک کتَاباً أَنَّک صِرْتَ بَعْلَ الْإِمَاءِ!

فَکتَبَ إِلَیهِ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

أَنَّ اللَّهَ رَفَعَ بِالْإِسْلَامِ الْخَسِیسَهَ وَ أَتَمَّ بِهِ النَّاقِصَهَ ، فَأَکرَمَ بِهِ مِنَ اللُّؤْمِ فَلَا لُؤْمَ عَلَی مُسْلِمٍ ، إِنَّمَا اللُّؤْمُ لُؤْمُ الْجَاهِلِیهِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ أَنْکحَ عَبْدَهُ وَ نَکحَ أَمَتَهُ.

فَلَمَّا انْتَهَی الْکِتَابُ إِلَی عَبْدِ الْمَلِکِ قَالَ لِمَنْ عِنْدَهُ: خَبِّرُونِی عَنْ رَجُلٍ إِذَا أَتَی مَا یضَعُ النَّاسَ لَمْ یزِدْهُ إِلَّا شَرَفاً.

قَالُوا: ذَاکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: لَا وَ اللَّهِ مَا هُوَ ذَاکَ.

قَالُوا: مَا نَعْرِفُ إِلَّا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: فَلَا وَ اللَّهِ مَا هُوَ بِامیرالمؤمنین وَ لَکِنَّهُ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ. {الکافی ، ج ۵ ، ص ۳۴۵.}

امام صادق علیه السلام فرمودند:

علی بن الحسین علیه السلام با کنیز امام حسن علیه السلام ازدواج کرد. این خبر که به عبدالملک رسید نامه ای شماتت آمیز نوشت که: تو شوهر کنیزان شده ای!

حضرت در پاسخ او نوشتند: خداوند ، نقصان و پستی را به واسطه ی اسلام برطرف نمود و مسلمان [را] گرامی تر از آن داشت که سرزنش شود ، پس هیچ سرزنشی بر مسلمان نیست. سرزنش مربوط به جاهلیت است ، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به غلامش دختر داد و با کنیزش ازدواج کرد.

همین که نامه ی حضرت به دست عبدالملک رسید رو به حاضرین گفت: کسی را سراغ دارید که اگر کاری که در نظر مردم بد است انجام دهد شرافت او افزون شود؟

گفتند: آن کس امیرالمؤمنین است (منظورشان مروان ، پدر عبدالملک ، یا خود عبدالملک بود).

گفت: نه به خدا قسم چنین نیست.

گفتند: ما جز امیرالمؤمنین دیگری را سراغ نداریم.

گفت: نه به خدا سوگند امیرالمؤمنین چنین نیست ، علی بن الحسین [علیه السلام] این چنین است.

حضرت باقر العلوم علیه السلام

عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَکَرِیا بْنِ یحْیی الشَّعِیرِی عَنِ الْحَکَمِ بْنِ عُتَیبَهَ قَالَ: کُنَّا عَلَی بَابِ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ نَحْنُ جَمَاعَهٌ نَنْتَظِرُ أَنْ یخْرُجَ إِذْ جَاءَتِ امْرَأَهٌ فَقَالَتْ: أَیکُمْ أَبُو جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ لَهَا الْقَوْمُ: مَا تُرِیدِینَ مِنْهُ؟

قَالَتْ: أَرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَهٍ.

فَقَالُوا لَهَا: هَذَا فَقِيهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَسَلِيهِ!

فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجِی مَاتَ وَ تَرَک أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ کانَ لِی عَلَیهِ مِنْ صَدَاقِی خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقِی وَ أَخَذْتُ مِیرَاثِی ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَی عَلَیهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

قَالَ الْحَکمُ: فَبَینَا أَنَا أَحْسُبُ إِذْ خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِی أَرَاک تُحَرِّک بِهِ أَصَابِعَک یا حَکمُ؟!

فَقُلْتُ: إِنَّ هَذِهِ الْمَرْأَهَ ذَکرَتْ أَنَّ زَوْجَهَا مَاتَ وَ تَرَک أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ کانَ لَهَا عَلَیهِ مِنْ صَدَاقِهَا خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ فَأَخَذَتْ صَدَاقَهَا وَ أَخَذَتْ مِیرَاثَهَا ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَی عَلَیهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدَتْ لَهُ.

فَقَالَ الْحَکمُ: فَوَ اللَّهِ مَا أَتْمَمْتُ الْکلَامَ حَتَّی قَالَ: أَقَرَّتْ بِثُلُثِ مَا فِی یدَیهَا وَ لَا مِیرَاثَ لَهَا.

قَالَ الْحَکمُ: فَمَا رَأَیتُ وَ اللَّهِ أَفْهَمَ مِنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَطُّ.

(قَالَ ابْنُ أَبِی عُمَیرٍ: وَ تَفْسِیرُ ذَلِک أَنَّهُ لَا مِیرَاثَ لَهَا حَتَّی تَقْضِی الدَّینَ وَ إِنَّمَا تَرَک أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ عَلَیهِ مِنَ الدَّینِ أَلْفٌ وَ خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ لَهَا وَ لِلرَّجُلِ فَلَهَا ثُلُثُ الْأَلْفِ وَ لِلرَّجُلِ ثُلُثَاهَا). {الکافی ، ج ۷ ، ص ۲۴.}

حَکم بن عُتَیبه گوید: ما جماعتی بودیم که بر در خانه ی امام باقر علیه السلام انتظار بیرون آمدن حضرت را می کشیدیم. در همین حال زنی سر رسید و گفت: کدام یک از شما ابوجعفر (کنیه ی امام باقر علیه السلام) است؟

حاضران گفتند: از او چه می خواهی؟

زن گفت: مسأله ای دارم.

گفتند: این (حَکم) فقیه اهل عراق است از او بپرس.

زن گفت: شوهرم در گذشته و هزار درهم به جا نهاده و من دینی به مبلغ پانصد درهم از باب صداق بر ذمّه ی او داشتم ، پس صداق و میراث خود را از آن نقدینه برداشتم ، سپس مردی آمد و ادعای طلب هزار درهم از او کرد و من به نفع آن مرد شهادت دادم.

حکم گوید: هنگامی که من حساب می کردم حضرت از خانه بیرون آمده و فرمود: چرا انگشتانت را حرکت می دهی ای حکم؟!

گفتم: این زن بیان کرد که شوهرش مرده و هزار درهم به جا نهاده و او پانصد درهم از بابت صداقش بر ذمّه ی شوهر داشته ، از این رو صداق و سهم الإرث خود را از آن نقدینه برداشته است ، سپس مردی از راه رسیده و مدّعی شده است که هزار

درهم از او طلب داشته است و این زن به نفع او شهادت داده است.

حکم گوید: پس به خدا قسم من سخنم را تمام نکرده بوده که امام فرمود: این زن نسبت به دو ثلث آنچه در دست دارد شهادت داده و میراثی برای او نیست.

حکم گوید: پس به خدا قسم که من فهیم تر از ابو جعفر ندیده ام.

ابن ابی عمیر (راوی این روایت) گوید: تفسیر این حکم اینست که تا دین اداء نشود میراث موردی ندارد. متوفی هزار درهم از خود باقی گذاشته ، در حالی که هزار و پانصد درهم بدهکار است (به همسرش و به آن مرد) ، بنا بر این ثلث هزار درهم متعلق به زن او است ، زیرا طلب او پانصد درهم است و دو ثلث هزار درهم متعلق به آن مرد است ، زیرا طلب او هزار درهم است.

امام جعفر صادق علیه السلام

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أَتَی الرَّبِیعُ أَبَا جَعْفَرٍ الْمَنْصُورَ وَ هُوَ خَلِیفَهٌ فِی الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ: یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ! مَاتَ فُلَانٌ مَوْلَاک الْبَارِحَهَ فَقَطَعَ فُلَانٌ مَوْلَاک رَأْسَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ.

قَالَ: فَاسْتَشَاطَ وَ غَضِبَ.

قَالَ: فَقَالَ لِابْنِ شُبْرُمَهَ وَ ابْنِ أَبِی لَیلَی وَ عِدَّهٍ مَعَهُ مِنَ الْقُضَاهِ وَ الْفُقَهَاءِ: مَا تَقُولُونَ فِی هَذَا؟

فَكلٌّ قَالَ: مَا عِنْدَنَا فِی هَذَا شَی ءٌ.

قَالَ: فَجَعَلَ یرَدِّدُ الْمَسْأَلَهَ فِی هَذَا وَ یقُولُ: أَقْتُلُهُ أَمْ لَا؟

فَقَالُوا: مَا عِنْدَنَا فِی هَذَا شَی ءٌ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُهُمْ: قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ السَّاعَهَ فَإِنْ كانَ عِنْدَ أَحَدٍ شَی ءٌ فَعِنْدَهُ الْجَوَابُ فِی هَذَا وَ هُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [عَلَیهِ السَّلَامُ] وَ قَدْ دَخَلَ الْمَسْعَی.

فَقَالَ لِلرَّبِیعِ: اذْهَبْ إِلَیهِ فَقُلْ لَهُ لَوْ لَا مَعْرِفَتُنَا بِشُغُلِ مَا أَنْتَ فِیهِ لَسَأَلْنَاک أَنْ تَأْتِینَا وَ لَكنْ أَجِبْنَا فِی كذَا وَ كذَا.

قَالَ: فَأَتَاهُ الرَّبِیعُ وَ هُوَ عَلَی الْمَرْوَهِ فَأَبْلَغَهُ الرِّسَالَهَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

قَدْ تَرَی شُغُلَ مَا أَنَا فِیهِ وَ قِبَلَك الْفُقَهَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ فَسَلْهُمْ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ سَأَلَهُمْ وَ لَمْ یكنْ عِنْدَهُمْ فِیهِ شَی ءٌ. قَالَ: فَرَدَّهُ إِلَیهِ فَقَالَ: أَسْأَلُك إِلَّا أَجَبْتَنَا فِیهِ فَلَیسَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِی هَذَا شَی ءٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

حَتَّی أَفْرُغَ مِمَّا أَنَا فِیهِ.

قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ جَاءَ فَجَلَسَ فِی جَانِبِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ لِلرَّبِیعِ اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ: عَلَیهِ مِائَهُ دِینَارٍ.

قَالَ: فَأَبْلَغَهُ ذَلِك.

فَقَالُوا لَهُ: فَسَلْهُ كیفَ صَارَ عَلَیهِ مِائَهُ دِینَارٍ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

فِی النُّطْفَهِ عِشْرُونَ وَ فِی الْعَلَقَهِ عِشْرُونَ وَ فِی الْمُضْغَهِ عِشْرُونَ وَ فِی الْعَظْمِ عِشْرُونَ وَ فِی اللَّحْمِ عِشْرُونَ «ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ» {مؤمنون/۱۴.}وَ هَذَا هُوَ مَیتٌ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ ینْفَخَ فِیهِ الرُّوحُ فِی بَطْنِ أُمِّهِ جَنِیناً.

قَالَ: فَرَجَعَ إِلَیهِ فَأَخْبَرَهُ بِالْجَوَابِ فَأَعْجَبَهُمْ ذَلِك وَ قَالُوا: ارْجِعْ إِلَیهِ فَسَلْهُ الدَّنَانِیرَ لِمَنْ هِی لِوَرَثَتِهِ أَمْ لَا؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

لَیسَ لِوَرَثَتِهِ فِیهَا شَی ءٌ إِنَّمَا هَذَا شَی ءٌ أُتِی إِلَیهِ فِی بَدَنِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ یحَجُّ بِهَا عَنْهُ أَوْ یتَصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصِیرُ فِی سَبِیلٍ مِنْ سُبُلِ الْخَیرِ.

قَالَ: فَزَعَمَ الرَّجُلُ أَنَّهُمْ رَدُّوا الرَّسُولَ إِلَیهِ فَأَجَابَ فِیهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ بِسِتٍّ وَ ثَلَاثِینَ مَسْأَلَهً وَ لَمْ یحْفَظِ الرَّجُلُ إِلَّا قَدْرَ هَذَا الْجَوَابِ. {الكافی ، ج ۷ ، ص ۳۴۷.}

ربیع حاجب در زمان خلافت منصور عباسی در حالی که وی مشغول طواف خانه ی خدا بود نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! شب گذشته فلان بنده ی شما مُرد و فلان بنده ی دیگر شما سر او را بعد از مردنش از بدنش جدا کرد.

منصور برافروخته شد و غضب کرد و به این شبرمه و ابن ابی لیلی و برخی دیگر از قاضیان و فقهایی که همراهش بودند پرسید: درباره ی این مسأله می گویید؟

همه گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

منصور باز سؤالش را تکرار می کرد و می پرسید: او را بکشم یا نه؟

باز گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

گوید: یکی از آنها گفت: هم اکنون مردی فرا رسید که اگر بنا باشد پاسخ این مسأله نزد کسی باشد نزد اوست و او جعفر بن محمد [علیه السلام] است که داخل در سعی شد.

منصور به ربیع گفت: نزد او برو و بگو: اگر نه این بود که می دانیم مشغول اعمالید از شما درخواست می کردیم که نزد ما آیید ، ولی اکنون پاسخ ما در این مسأله را بفرمایید.

ربیع خدمت حضرت رسید ، حضرت در مروه بودند. پیام را رسانید.

حضرت فرمودند:

می بینی که مشغول اعمالم ، فقها و دانشمندان نزد تو هستند ، از آنها بپرس.

@ربیع گفت: [منصور] از آنها پرسید ، [اما] کسی پاسخی نداشت [به همین دلیل از من خواست] این مسأله را از او [امام صادق علیه السلام] بپرس[م].

حضرت ربیع را بازگرداندند. منصور باز پیام فرستاد: از شما خواهش می کنم که پاسخ دهید ، زیرا این گروه را پاسخی در قبال این مسأله نیست.

حضرت فرمودند:

پس از فراغت از سعی پاسخ می دهم.

گوید: وقتی حضرت از سعی فراغت یافتند گوشه ای از مسجد الحرام نشسته و به ربیع فرمودند:

بگو: باید آن شخص صد دینار بدهد.

پاسخ را به منصور رسانید.

فقها گفتند: از او بپرس که چرا باید صد اشرفی بدهد؟

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

دیه ی در نطفه بیست دینار است ، در علقه شده بیست دینار دیگر ، در مضغه شده بیست دینار دیگر ، در روییدن استخوان بیست دینار دیگر و در بیرون آوردن لحم بیست دینار دیگر (یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می شود تا مرتبه ای که خلقتش تمام می شود و هنوز روح دمیده نشده صد دینار می شود) ، «و سپس آن را آفرینش دیگری می دهیم» و مرده ، به منزله ی بچه در شکم است که هنوز روح در آن دمیده نشده است.

ربیع برگشت و جواب حضرت را نقل کرد ، همگی از این جواب به شگفت آمدند آنگاه گفتند: برگرد و از او بپرس که آیا

دینارها مال ورثه است یا نه؟

حضرت در جواب فرمودند:

هیچ چیز از آن مال ورثه نیست ، زیرا که این دیه در مقابل آن چیزی است که بعد از مردنش به بدن او رسیده ، باید با آن مال از طرف او حج نمود یا از جانب او صدقه داد یا در راهی از راههای خیر خرج کرد.

راوی گوید: آنها آن فرستاده را سی و شش مرتبه با سی و شش سؤال نزد حضرت صادق علیه السلام فرستادند ، ولی جز همین مقدار از سؤال و جوابها را به خاطر نداشت.

امام موسی کاظم علیه السلام

عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ الْكوفِی قَالَ: تَزَوَّجَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا جَارِیهً مُعْصِراً لَمْ تَطْمَثْ ، فَلَمَّا اقْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَکثَ سَائِلًا لَا ینْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَهِ أَیامٍ ، قَالَ: فَأَرَوْهَا الْقَوَابِلَ وَ مَنْ ظَنُّوا أَنَّهُ یبْصِرُ ذَلِک مِنَ النِّسَاءِ فَاخْتَلَفْنَ فَقَالَ بَعْضٌ: هَذَا مِنْ دَمِ الْحَیضِ وَ قَالَ بَعْضٌ: هُوَ مِنْ دَمِ الْعُذْرَهِ.

فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِک فُقَهَاءَهُمْ کأَبِی حَنِیفَهَ وَ غَیرِهِ مِنْ فُقَهَائِهِمْ فَقَالُوا: هَذَا شَیءٌ قَدْ أَشْکلَ وَ الصَّلَاهُ فَرِیضَهٌ وَاجِبَهٌ فَلْتَتَوَضَّأْ وَ لْتُصَلِّ وَ لْیمْسِک عَنْهَا زَوْجُهَا حَتَّی تَرَی الْبَیاضَ ، فَإِنْ کانَ دَمَ الْحَیضِ لَمْ یضُرَّهَا الصَّلَاهُ وَ إِنْ کانَ دَمَ الْعُذْرَهِ کانَتْ قَدْ أَدَّتِ الْفَرْضَ.

فَفَعَلَتِ الْجَارِیهُ ذَلِک وَ حَجَجْتُ فِی تِلْک السَّنَهِ فَلَمَّا صِرْنَا بِمِنًی بَعَثْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاک! إِنَّ لَنَا مَسْأَلَهً قَدْ ضِقْنَا بِهَا ذَرْعاً ، فَإِنْ رَأَیتَ أَنْ تَأْذَنَ لِی فَآتِیک وَ أَسْأَلُک عَنْهَا.

فَبَعَثَ إِلَی إِذَا هَدَأَتِ الرِّجْلُ وَ انْقَطَعَ الطَّرِیقُ فَأَقْبِلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ خَلَفٌ: فَرَأَیتُ اللَّیلَ ، حَتَّی إِذَا رَأَیتُ النَّاسَ قَدْ قَلَّ اخْتِلَافُهُمْ بِمِنًی تَوَجَّهْتُ إِلَی مِضْرَبِهِ فَلَمَّا کنْتُ قَرِیباً إِذَا أَنَا بِأَسْوَدَ قَاعِدٍ عَلَی الطَّرِیقِ فَقَالَ: مَنِ الرَّجُلُ؟

فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنَ الْحَاجِّ.

فَقَالَ: مَا اسْمُک؟

قُلْتُ: خَلَفُ بْنُ حَمَّادٍ.

قَالَ: ادْخُلْ بِغَیرِ إِذْنٍ ، فَقَدْ أَمَرَنِی أَنْ أَقْعُدَ هَاهُنَا فَإِذَا أَتَیتَ أَذِنْتُ لَک.

فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَدَّ السَّلَامَ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَی فِرَاشِهِ وَحْدَهُ ، مَا فِی الْفُسْطَاطِ غَیرُهُ. فَلَمَّا صِرْتُ بَینَ یدَیهِ سَأَلَنِی وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيك تَزَوَّجَ جَارِيَةً مُعْصِراً لَمْ تَطْمَثْ فَلَمَّا افْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَهِ أَيامٍ وَ إِنَّ الْقَوَابِلَ اخْتَلَفْنَ فِی ذَلِك فَقَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْحَيضِ وَ قَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْعُذْرَهِ فَمَا ينْبَغِی لَهَا أَنْ تَصْنَعَ؟

قَالَ: فَلْتَتَّقِ اللَّهَ! فَإِنْ كانَ مِنْ دَمِ الْحَيضِ فَلْتُمْسِك عَنِ الصَّلَاهِ حَتَّی تَرَی الطُّهْرَ وَ لْيمْسِك عَنْهَا بَعْلُهَا وَ إِنْ كانَ مِنَ الْعُذْرَهِ فَلْتَتَّقِ اللَّهَ وَ لْتَتَوَضَّأْ وَ لْتُصَلِّ وَ يأْتِيهَا بَعْلُهَا إِنْ أَحَبَّ ذَلِك.

فَقُلْتُ لَهُ: وَ كيفَ لَهُمْ أَنْ يعْلَمُوا مِمَّا هُوَ حَتَّی يفْعَلُوا مَا ينْبَغِی؟

قَالَ: فَالْتَفَتَ يمِيناً وَ شِمَالًا فِی الْفُسْطَاطِ مَخَافَهَ أَنْ يسْمَعَ كلَامَهُ أَحَدٌ ، قَالَ: ثُمَّ نَهَدَ إِلَی فَقَالَ: يا خَلَفُ! سِرَّ اللَّهِ سِرَّ اللَّهِ فَلَا تُذِيعُوهُ وَ لَا تُعَلِّمُوا هَذَا الْخَلْقَ أُصُولَ دِينِ اللَّهِ بَلِ ارْضَوْا لَهُمْ مَا رَضِی اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ.

قَالَ: ثُمَّ عَقَدَ بِيدِهِ الْيسْرَی تِسْعِينَ ثُمَّ قَالَ: تَسْتَدْخِلُ الْقُطْنَهَ ثُمَّ تَدَعُهَا مَلِياً ثُمَّ تُخْرِجُهَا إِخْرَاجاً رَفِيقاً؛ فَإِنْ كانَ الدَّمُ مُطَوَّقاً فِی الْقُطْنَهِ فَهُوَ مِنَ الْعُذْرَهِ وَ إِنْ كانَ مُسْتَنْقِعاً فِی الْقُطْنَهِ فَهُوَ مِنَ الْحَيضِ.

قَالَ خَلَفٌ: فَاسْتَحَفَّنِی الْفَرَحُ فَبَكيتُ فَلَمَّا سَكنَ بُكائِی قَالَ: مَا أَبْكاك؟

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاك! مَنْ كانَ يحْسِنُ هَذَا غَيرُك؟

قَالَ: فَرَفَعَ يدَهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ قَالَ: وَ اللَّهِ إِنِّی مَا أُخْبِرُك إِلَّا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ عَنْ جَبْرَئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. {الكافی ، ج ۳ ، ص ۹۲.}

خلف بن حماد کوفی گوید: یکی از اصحاب ، با دختری که هنوز حیض نشده بود ازدواج کرد ، وقتی با او نزدیکی کرد خونی جاری شد که تا حدود ده روز قطع نشد. گوید: او را به قابله ها و زنانی که به گمانشان ، وارد بودند نشان دادند. زنها اختلاف کردند ، بعضی گفتند: خون حیض است و بعضی گفتند: خون بکارت است.

این مسأله را از فقهای خود مثل ابوحنیفه و دیگران پرسیدند. در جواب گفتند: مسأله ی مشکلی است ، نماز هم واجب است ، باید وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش از نزدیکی با او خودداری کند تا پاک شود؛ اگر خون حیض باشد نماز خواندنش ضرر ندارد اگر خون بکارت باشد که باید نماز بخواند.

دخترک همین کار را کرد. و من همان سال من به حج رفتم ، وقتی به منی رسیدیم برای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پیغام دادم: فدایت گردم! مسأله ای است که ما را ناتوان کرده ، اگر صلاح بدانید اجازه دهید خدمت شما برسم و آن را از شما بپرسم.

حضرت جواب دادند: وقتی مردم از رفت و آمد افتادند و خلوت شد بیا ان شاء الله.

منتظر ماندم تا شب شد و رفت و آمد مردم در منا کم شد. رو به خیمه ی حضرت روانه شدم ، همین که نزدیک خیمه رسیدم

غلام سیاهی را دیدم سر راه نشسته گفت: کیستی؟

گفتم: یکی از حاجیانم.

پرسید: اسمت چیست؟

گفتم: خلف بن حماد.

گفت: بدون اجازه وارد شو ، حضرت مرا دستور داده اینجا بنشینم تا هر وقت آمدی به تو اجازه ی ورود دهم.

داخل خیمه شده سلام کردم ، حضرت جواب سلامم را دادند. تنها روی تشک نشسته بودند و در خیمه کسی جز ایشان نبود. همین که روبروی ایشان نشستم از حالم جویا شدند و من نیز از حال ایشان پرسیدم.

آنگاه عرض کردم: یکی از دوستان شما ... (شرح ماجرا را عرضه داشت و پرسید:) وظیفه ی این زن چیست؟

فرمودند:

باید تقوا پیشه کند؛ اگر خون حیض است نماز نخواند تا پاک شود و همسرش از نزدیکی با او خودداری کند و اگر خون بکارت باشد تقوا پیشه کند؛ وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش هم در صورتی که میل داشت می تواند با او همبستر شود.

عرض کردم: از کجا تشخیص دهند که چه خونی است که بعد باین دستور عمل کنند.

گوید: در این هنگام حضرت نگاهی به چپ و راست خیمه کردند مبادا کسی سخن ایشان را بشنود ، آنگاه نزدیک من آمده فرمودند:

ای خلف! سرّ خداست ، سرّ خداست ، مبادا فاش کنید ، اصول دین خدا را به این مردم نیاموزید ، بلکه برایشان راضی شوید به گمراهی ای که خدا راضی شده (یعنی چون امامت هدایت تشریعی اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفتند در امور شرع الهی دچار سردرگمی و گمراهی گشتند و این سزایی است که خدا برایشان رقم زده است ، شما به این سزا راضی شوید و احکامی را که از ما فرا می گیرید به آنها یاد ندهید).

سپس حضرت با دست چپ اشاره کرد که چنین پنبه را داخل فرج می گذارد و کمی صبر می کند ، بعد آرام خارج می نماید اگر خون دور پنبه را فرا گرفته بود از بکارت است و چنانچه خون داخل پنبه رفته بود از حیض است.

خلف گوید: به خاطر شنیدن پاسخ شادی وجودم را گرفت. آنگاه گریستم ، وقتی گریه ام فرو نشست حضرت فرمودند:

چرا گریه می کنی؟

گفتم: فدایت گردم! چه کسی جز شما می تواند چنین جوابی بدهد؟

گوید: در این هنگام حضرت دستشان را بالا برده و با اشاره به آسمان فرمودند:

به خدا قسم تو را خبر ندادم مگر از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از طرف خداوند عزوجل.

عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِی قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ: حَلَفَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ بِالطَّلَاقِ أَنَّ مُعَاوِیَهَ لَیسَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ أَیامَ کانَ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ بِهَا.

فَأَفْتَی الْفُقَهَاءُ بِطَلَاقِهَا.

فَسُئِلَ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ ، فَأَفْتَی أَنَّهَا لَا تُطَلَّقُ.

فَکتَبَ الْفُقَهَاءُ رُقْعَهً وَ أَنْفَذُوهَا إِلَیهِ وَ قَالُوا لَهُ: مِنْ أَینَ قُلْتَ یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهَا لَمْ تُطَلَّقْ؟!

فَوَقَّعَ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی رُقْعَتِهِمْ: قُلْتُ هَذَا مِنْ رِوَایتِکمْ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِی أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ قَالَ لِمَسْلَمَهَ یوْمَ الْفَتْحِ وَ قَدْ کثُرُوا عَلَیهِ: «أَنْتُمْ خَیرٌ وَ أَصْحَابِی خَیرٌ وَ لَا هِجْرَهَ بَعْدَ الْفَتْحِ» فَأَبْطَلَ الْهِجْرَهَ وَ لَمْ یجْعَلْ هَؤُلَاءِ أَصْحَاباً لَهُ.

قَالَ: فَرَجَعُوا إِلَی قَوْلِهِ. {عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، ص ۸۷.}

احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از قول پدرش گوید: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنم مطلّقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود! (و این در هنگامی بود که حضرت رضا علیه السلام در خراسان بودند).

فقها فتوا دادند که زنش مطلّقه است.

پس ، از آن حضرت حکمش را پرسیدند ، فرمود: زنش مطلّقه نیست.

فقها نامه ای نوشتند و برای آن حضرت فرستادند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته ای آن زن مطلّقه نیست ای پسر رسول خدا؟!

حضرت در پاسخ بر نامه آنان مرقوم فرمودند:

این را از روایتی گفتم که خودتان نقل کرده اید از ابو سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه به کسانی که در آن روز مسلمان شدند در هنگامی که گرداگردش را فرا گرفته بودند فرمود: «شما خوبید و اصحاب من نیز

خوبند ، ولی پس از فتح هجرتی نیست» رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت بعد از فتح را باطل گردانید و آنان را به عنوان اصحاب خویش نپذیرفت.

فقها پس از دریافت این جواب ، از فتوای خود برگشته و فرموده ی حضرت را پذیرفتند.

أُتِی الْمَأْمُونُ بِنَصْرَانِی قَدْ فَجَرَ بِهَاشِمِیهٍ فَلَمَّا رَآهُ أَسْلَمَ فَغَاظَهُ ذَلِک وَ سَأَلَ الْفُقَهَاءَ. فَقَالُوا: هَدَرَ الْإِسْلَامُ مَا قَبْلَهُ.

فَسَأَلَ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ فَقَالَ: اقْتُلْهُ لِأَنَّهُ أَسْلَمَ حِینَ رَأَى الْبَأْسَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ» {غافر/۸۴.} إِلَی آخِرِ السُّورَه. {کشف الغمه فی معرفه الأئمه ، ج ۲ ، ص ۳۰۶.}

روزی مردی مسیحی را آوردند که با زنی هاشمی زنا کرده بود. همین که چشمش به مأمون افتاد اسلام آورد. مأمون عصبانی شد و از فقها حکمش را پرسید. گفتند: اسلام آوردن ، گناهان پیشین او را از بین می برد.

از حضرت رضا علیه السلام پرسید ، فرمودند:

او را بکش زیرا او موقعی کیفر را مشاهده کرد اسلام آورد و حال آنکه خدای عزوجل می فرماید: «پس همین که عذاب ما را بدیدند گفتند ما تنها به خدا ایمان آوردیم» تا پایان سوره (@در آیه ی پایانی سوره [غافر] ، (آیه ی ۸۵) می فرماید: ولی ایمانشان بعد از دیدن عذاب ما هرگز سودی به حالشان نداشت ، این سنت خداست که همواره در بندگانش جریان دارد و در اینجاست که کافران زیانکار می شوند).

قَالَتِ الْمُعْتَزِلَهُ یوْماً فِی مَجْلِسِ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنَّ أَعْظَمَ الْکبَائِرِ الْقَتْلُ لِقَوْلِهِ تَعَالَی: «وَ مَنْ یقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها» {نساء/۹۳.}الْآیهَ.

وَ قَالَ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ:

أَعْظَمُ مِنَ الْقَتْلِ إِثْماً وَ أَقْبَحُ مِنْهُ بَلَاءً الزِّنَا؛ لِأَنَّ الْقَاتِلَ لَمْ یفْسِدْ بِضَرْبِ الْمَقْتُولِ غَیرَهُ وَ لَا بَعْدَهُ فَسَاداً وَ الزَّانِی قَدْ أَفْسَدَ النَّسْلَ إِلَی یوْمِ الْقِیامَهِ وَ أَحَلَّ الْمَحَارِمَ.

فَلَمْ یبْقَ فِی الْمَجْلِسِ فَقِیهٌ إِلَّا قَبَّلَ یدَهُ وَ أَقَرَّ بِمَا قَالَهُ. {إرشاد القلوب ، ج ۱ ، ص ۷۱.}

روزی معتزله در مجلس حضرت رضا علیه السلام گفتند: بزرگترین گناهان ، قتل نفس است ، زیرا خدای تعالی درباره ی آن فرموده: «و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد.»

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

بزرگتر از قتل نفس ، زشت تر از آن زناست زیرا که قاتل با کشتن مقتول ، کس دیگری را تباه و فاسد نمی کند ولی زناکار تا روز قیامت نسل بشر را فاسد می کند و حرام را حلال می کند.

پس در آن مجلس ، فقیهی باقی نماند مگر اینکه دست حضرت بوسید و به فرمایش ایشان اقرار کرد.

امام جواد علیه السلام

مناظره ی حضرت جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم در سن نه سالگی در مجلس مأمون در حضور مردم ، معروف است. از این رو در اینجا فقط اشاره ای به آن کرده و سپس قضیه ی دیگری را می آوریم.

مأمون به قصد خجل کردن حضرت جواد علیه السلام ، جایزه و مال فراوانی را به یحیی وعده داد و از او خواست مسأله ای از آن حضرت بپرسد که در جوابش واماند. یحیی در پاسخ به این درخواست ، در مجلسی که بدین منظور فراهم آمده بود ، در مقابل حضرت جواد علیه السلام یک فرع فقهی مطرح کرد. حضرت بیست و دو وجه برای آن فرع مطرح کردند و پرسیدند: کدام وجه مورد نظر توست؟ یحیی متحیر شد و عجز و ناتوانی اش در مقابل حضرت بر همگان نمایان گشت و نتوانست پاسخ دهد. سپس حضرت ، خود پاسخ همه ی وجوه را بیان کرده و مسأله ای از یحیی پرسیدند که او باز در جواب آن درماند و حضرت دوباره خود جواب آن مسأله را نیز تبیین فرمودند. {رک: الإحتجاج علی أهل اللجاج ، ج ۲ ، ص ۴۴۴ و الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ، ج ۲ ، ص ۲۸۳.}

عَنْ زُرْقَانَ صَاحِبُ ابْنِ أَبِی دُوَادٍ وَ صَدِیقُهُ بِشِدَّهٍ قَالَ: رَجَعَ ابْنُ أَبِی دُوَادٍ ذَاتَ یوْمٍ مِنْ عِنْدِ الْمُعْتَصِمِ وَ هُوَ مُغْتَمٌّ. فَقُلْتُ لَهُ فِی ذَلِک.

فَقَالَ: وَدِدْتُ الْیوْمَ أَنِّی قَدْ مِتُّ مُنْذُ عِشْرِینَ سَنَهً.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ ذَاک؟

قَالَ: لِمَا کانَ مِنْ هَذَا الْأَسْوَدِ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی بْنِ مُوسَی (عَلَیهِمُ السَّلَامُ) الْیوْمَ بَینَ یدَی امیرالمؤمنین الْمُعْتَصِمِ.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ کیفَ کانَ ذَلِک؟

قَالَ: إِنَّ سَارِقاً أَقَرَّ عَلَی نَفْسِهِ بِالسَّرِقَهِ وَ سَأَلَ الْخَلِیفَهَ تَطْهِیرَهُ بِإِقَامَهِ الْحَدِّ عَلَیهِ ، فَجَمَعَ لِذَلِک الْفُقَهَاءَ فِی مَجْلِسِهِ وَ قَدْ أَحْضَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِی (عَلَیهِ السَّلَامُ).

فَسَأَلَنَا عَنِ الْقَطْعِ فِی أَی مَوْضِعٍ یجِبُ أَنْ یقْطَعَ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: مِنَ الْکرْسُوعِ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذَلِک؟

قَالَ: قُلْتُ: لِأَنَّ الْیَدَ هِیَ الْأَصَابِعُ وَ الْکَفُّ إِلَی الْکُرْسُوعِ، لِقَوْلِ اللَّهِ فِی التَّیَمُّمِ: «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ.» {نساء/۴۳ و مائده/۶.}

وَ اتَّفَقَ مَعِی ذَلِک قَوْمٌ وَ قَالَ آخَرُونَ: بَلْ یَجِبُ الْقَطْعُ مِنَ الْمِرْفَقِ.

قَالَ: وَ مَا الدَّلِیلُ عَلَی ذَلِک؟

قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ لَمَّا قَالَ: «وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ» فِی الْغَسْلِ دَلَّ ذَلِک عَلَی أَنَّ حَدَّ الْیَدِ هُوَ الْمِرْفَقُ.

قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی (عَلَیهِ السَّلَامُ) فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِی هَذَا یا بَا جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ: قَدْ تَکَلَّمَ الْقَوْمُ فِیهِ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: دَعْنِی مِمَّا تَکَلَّمُوا بِهِ، أَی شَیْءٍ عِنْدَک؟

قَالَ: أَعْفِنِی عَنْ هَذَا یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: أَقْسَمْتُ عَلَیک بِاللَّهِ لَمَّا أَخْبَرْتَ بِمَا عِنْدَک فِیهِ.

فَقَالَ: أَمَّا إِذَا أَقْسَمْتَ عَلَی بِاللَّهِ إِنِّی أَقُولُ: إِنَّهُمْ أَخْطَئُوا فِیهِ السُّنَّهَ، فَإِنَّ الْقَطْعَ یجِبُ أَنْ یکونَ مِنْ مَفْصِلِ أُصُولِ الْأَصَابِعِ فَیتْرَک الْکفُّ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذَلِک؟

قَالَ: قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: السُّجُودُ عَلَی سَبْعَهِ أَعْضَاءٍ: الْوَجْهِ وَ الْیدَینِ وَ الرُّکبَتَینِ وَ الرِّجْلَینِ، فَإِذَا قُطِعَتْ یدُهُ مِنَ الْکرْسُوعِ أَوِ الْمِرْفَقِ لَمْ یبْقَ لَهُ یدٌ یسْجُدُ عَلَیهَا وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَک وَ تَعَالَی: «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ»، یعْنِی بِهِ هَذَا الْأَعْضَاءَ السَّبْعَهَ الَّتِی یسْجَدُ عَلَیهَا «فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً» {جن/۱۸.}وَ مَا کانَ لِلَّهِ لَمْ یقْطَعْ.

قَالَ: فَأَعْجَبَ الْمُعْتَصِمَ ذَلِک وَ أَمَرَ بِقَطْعِ یدِ السَّارِقِ مِنْ مَفْصِلِ الْأَصَابِعِ دُونَ الْکفِّ

قَالَ ابْنُ أَبِی دُوَادٍ: قَامَتْ قِیامَتِی وَ تَمَنَّیتُ أَنِّی لَمْ أَک حَیاً ... {تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹.}

زرقان رفیق و دوست صمیمی ابن ابی داود گوید: روزی ابن ابی داود از پیش معتصم برگشت ولی خیلی غمگین و افسرده بود. گفتم: چه شده؟

گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم.

پرسیدم: چرا؟

گفت: به خاطر جریانی که امروز از این سیاه چهره ، ابوجعفر محمد بن علی موسی (علیهم السلام) در حضور امیرالمؤمنین معتصم واقع شد.

گفتم: جریان چه بود؟

گفت: سارقی را آوردند که اقرار به دزدی خود کرده بود و از خلیفه خواست که با اجرای حد او را پاک نماید ، از این رو فقها را در مجلس خود جمع کرده بود و محمد بن علی (علیه السلام) را نیز احضار کرده بود.

از ما پرسید: چه قسمت از دست دزد باید قطع شود؟

من گفتم: از مچ.

گفت: به چه دلیل؟

گفتم: زیرا دست ، اطلاق بر انگشتها و کف دست می شود تا مچ ، خداوند نیز در آیه ی تیمم می فرماید: «صورت و دو دست خود را مسح کنید.»

گروهی با من هم نظر شدند و دسته ای دیگر گفتند: باید دستش تا آرنج قطع شود.

پرسید: به چه دلیل؟

گفتند: زیرا خداوند در مورد وضو گرفتن می فرماید: «و دستهایتان را تا آرنج ها بشوئید» ، معلوم می شود دست شامل تا آرنج می شود.

در این موقع رو به جانب محمد بن علی (علیه السلام) کرده گفت: ای اباجعفر! شما درباره ی این مسأله چه می گوئید؟

فرمود: همه نظر خود گفتند ای امیرالمؤمنین!

گفت: حرفهای اینها را رها کن ، چه پاسخی نزد شما هست؟

فرمود: مرا معاف دار ای امیرالمؤمنین!

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که بگوئید چه پاسخی دارید.

فرمود: اکنون که به خدا قسم دادی می گویم: اینها بر خلاف سنت نظر دادند. دست دزد باید از آخر انگشتان قطع شود و کف دست باقی بماند.

گفت: به چه دلیل؟

فرمود: به دلیل فرمایش رسول خـدا صـلی الله علیه و آله که فرمود: سـجده بر هفت موضع انجام می شود صورت و دو دست و دو زانو و دو پـا. اگر دسـتش را از مـچ یا آرنـج قطع کننـد دیگر دستی نخواهـد مانـد تا سـجده کنـد و حال آنکه خداونـد می فرمایـد: «سـجده گـاه ها از آنِ خـداست» مقصود همین هفت موضع است که بر آن سـجده می کننـد ، «پس احـدی را با خـدا مخوانید» آنچه اختصاص به خدا دارد قطع نمی شود.

معتصم نظر او را پسندید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی گذارند.

ابن ابی داود گفت: گوئی برای من قیامتی به پا شد و آرزو داشتم که زنده نبودم ...

امام هادی علیه السلام

عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ الزِّیادِی قَالَ: لَمَّا سُمَّ الْمُتَوَکلُ نَذَرَ لِلَّهِ إِنْ رَزَقَهُ اللَّهُ الْعَافِیهَ أَنْ یتَصَدَّقَ بِمَالٍ کثِیرٍ. فَلَمَّا سَـلِمَ وَ عُوفِی سَأَلَ الْفُقَهَاءَ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْکثِیرِ کمْ یکونُ؟ فَاخْتَلَفُوا فَقَالَ بَعْضُـ هُمْ: أَلْفُ دِرْهَمٍ وَ قَالَ بَعْضُـ هُمْ: عَشَرَهُ آلَافٍ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: مِائَهُ أَلْفٍ ، فَاشْتَبَهَ عَلَیهِ هَذَا.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ حَاجِبُهُ: إِنْ أَتَیتُک یا امیرالمؤمنین مِنْ هَذَا أُخْبِرُک بِالْحَقِّ وَ الصَّوَابِ فَمَا لِی عِنْدَک؟

فَقَالَ الْمُتَوَکلُ: إِنْ أَتَیتَ بِالْحَقِّ فَلَک عَشَرَهُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ إِلَّا أَضْرِبُک مِائَهَ مِقْرَعَهٍ.

فَقَالَ قَدْ رَضِیتُ.

فَأَتَی أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْکرِی عَلَیهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِک فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

قُلْ لَهُ یتَصَدَّقُ بِثَمَانِینَ دِرْهَماً.

فَرَجَعَ إِلَی الْمُتَوَکلِ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: سَلْهُ مَا الْعِلَّهُ فِی ذَلِک؟

فَسَأَلَهُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِنَبِیهِ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: «لَقَدْ نَصَرَکمُ اللَّهُ فِی مَواطِنَ کثِیرَهٍ» {توبه/۲۵.}فَعَدَدْنَا مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فَبَلَغَتْ ثَمَانِینَ مَوْطِناً.

فَرَجَعَ إِلَیهِ فَأَخْبَرَهُ فَفَرِحَ وَ أَعْطَاهُ عَشَرَهَ آلَافِ دِرْهَم {الإحتجاج علی أهل اللجاج ، ج ۲ ، ص ۴۵۳.}

ابوعبـدالله زیادی گویـد: زمانی که متوکل عباسـی مسـموم شده بود برای خدا نذر کرد در صورتی که خدا او را شـفا بخشد به مال زیادی صدقه دهد ، وقتی سـلامت و بهبودی خود را بازیافت نظر فقها را در مورد مقدار مال زیاد پرسید ، آنان به اختلاف

افتاده برخی آن را هزار درهم و برخی ده هزار درهم و برخی صد هزار درهم تشخیص داد. و امر بر او مشتبه شد و تکلیفش را ندانست.

حسن دربـان متوکل به او گفت: ای امیر مؤمنان! اگر پاسخ صحیح و درست آن را از این شخص (مقصودش امام هادی علیه السلام بود) برایت بیاورم ، مرا در نزد شما چه خواهد بود؟

متوکل گفت: ده هزار درهم و گر نه صد ضربه شلاقت خواهم زد.

گفت: پذیرفتم ، پس نزد امام هادی علیه السلام رفته و از آن حضرت مسأله را پرسید.

حضرت فرمودند:

به او بگو هشتاد درهم صدقه دهد.

دربان نزد متوکل بازگشت و کلام حضرت را به او خبر داد ، متوکل گفت: از او بپرس: به چه علت؟

باز نزد حضرت بازگشت و علت را جویا شد ، حضرت فرمودند:

خداوند عزوجل به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده: «بی شک خداوند شما را در میادین زیادی یاری کرد» و ما میادین نبرد آن حضرت را شمردیم و آنها به هشتاد رسید.

دربان نزد متوکل برگشته و او را با خبر ساخت و متوکل خوشحال شده و به او ده هزار درهم بخشید.

امام حسن عسکری علیه السلام

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِی قَالَ: سَأَلَ الْفَهْفَکی أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

مَا بَالُ الْمَرْأَهِ الْمِسْکینَهِ الضَّعِیفَهِ تَأْخُذُ سَهْماً وَاحِداً وَ یأْخُذُ الرَّجُلُ سَهْمَینِ؟

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنَّ الْمَرْأَهَ لَیسَ عَلَیهَا جِهَادٌ وَ لَا نَفَقَهٌ وَ لَا عَلَیهَا مَعْقُلَهٌ ، إِنَّمَا ذَلِک عَلَی الرِّجَالِ.

فَقُلْتُ فِی نَفْسِی: قَدْ کانَ قِیلَ لِی: إِنَّ ابْنَ أَبِی الْعَوْجَاءِ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ فَأَجَابَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ.

فَأَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ عَلَی فَقَالَ: نَعَمْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهُ مَسْأَلَهُ ابْنِ أَبِی الْعَوْجَاءِ و الْجَوَابُ مِنَّا وَاحِدٌ إِذَا کانَ مَعْنَی الْمَسْأَلَهِ وَاحِداً ، جَرَی لِآخِرِنَا مَا جَرَی لِأَوَّلِنَا وَ أَوَّلُنَا وَ آخِرُنَا فِی الْعِلْمِ سَوَاءٌ و لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ فَضْلُهُمَا.

{الکافی ، ج ۷ ، ص ۸۵.}

فهفکی از حضرت ابا محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) پرسید: چرا زن بیچاره ی ضعیف ، از ارث یک سهم می گیرد و مرد دو سهم؟

حضرت فرمودند:

زیرا جهاد ، نفقه و خرجی خانواده و دیه و غرامت بر عهده ی زن نیست ، این گونه امور بر عهده ی مردان است.

راوی (اسحاق) گوید: من با خودم گفتم: شنیده بودم ابن ابی العوجاء همین مسأله را از حضرت صادق علیه السلام پرسیده و آن حضرت نیز همین جواب را به او داده اند.

در این هنگام حضرت عسکری علیه السلام رو به من کرده و فرمودند:

آری ، این سؤال ، سؤال ابن ابی العوجاء است و جواب ما یکی است و هر گاه سؤال یکی باشد جواب ما یکی است. فضائل که اولین ما در آخرین ما نیز جاری است و اولین و آخرین ما از جهت علم یکسانند و در عین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام برتری خود را دارند.

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّی قَالَ: ... کنْتُ قَدِ اتَّخَذْتُ طُوماراً وَ أَثْبَتُّ فِیهِ نَیفاً وَ أَرْبَعِینَ مَسْأَلَهً مِنْ صِعَابِ الْمَسَائِلِ لَمْ أَجِدْ لَهَا مُجِیباً عَلَی أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا خَبِیرَ أَهْلِ بَلَدِی أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا أَبِی مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَارْتَحَلْتُ خَلْفَهُ وَ قَدْ كانَ خَرَجَ قَاصِداً نَحْوَ مَوْلَانَا بِسُرَّ مَنْ رَأَی فَلَحِقْتُهُ فِی بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ: بِخَیرٍ لِحَاقُك بِی!

قُلْتُ: الشَّوْقُ ثُمَّ الْعَادَهُ فِی الْأَسْئِلَهِ.

قَالَ: قَدْ تَكافَینَا عَلَی هَذِهِ الْخُطَّهِ الْوَاحِدَهِ فَقَدْ بَرِحَ بِی الْقَرَمُ إِلَی لِقَاءِ مَوْلَانَا أَبِی مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاضِلَ فِی التَّأْوِیلِ وَ مَشَاكلَ فِی التَّنْزِیلِ فَدُونَكهَا الصُّحْبَهَ الْمُبَارَكهَ فَإِنَّهَا تَقِفُ بِك عَلَی ضَفَّهِ بَحْرٍ لَا تَنْقَضِی عَجَائِبُهُ وَ لَا تَفْنَی غَرَائِبُهُ وَ هُوَ إِمَامُنَا.

فَوَرَدْنَا سُرَّ مَنْ رَأَی فَانْتَهَینَا مِنْهَا إِلَی بَابِ سَیدِنَا فَاسْتَأْذَنَّا فَخَرَجَ عَلَینَا الْإِذْنُ بِالدُّخُولِ عَلَیهِ ...

نَظَرَ إِلَی مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِك یا سَعْدُ؟

فَقُلْتُ: شَوَّقَنِی أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَی لِقَاءِ مَوْلَانَا.

قَالَ: وَ الْمَسَائِلُ الَّتِی أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا؟

قُلْتُ: عَلَی حَالِهَا یا مَوْلَای.

قَالَ: فَسَلْ قُرَّهَ عَینِی وَ أَوْمَأَ إِلَی الْغُلَامِ.

فَقَالَ لِی الْغُلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَک مِنْهَا.

فَقُلْتُ لَهُ: مَوْلَانَا وَ ابْنَ مَوْلَانَا! إِنَّا رُوِّینَا عَنْکمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ جَعَلَ طَلَاقَ نِسَائِهِ بِیدِ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ حَتَّی أَرْسَلَ یوْمَ الْجَمَلِ إِلَی عَائِشَهَ أَنَّک قَدْ أَرْهَجْتِ عَلَی الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِفِتْنَتِک وَ أَوْرَدْتِ بَنِیک حِیاضَ الْهَلَاک بِجَهْلِک ، فَإِنْ کفَفْتِ عَنِّی غَرْبَک وَ إِلَّا طَلَّقْتُک و نِسَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ قَدْ کانَ طَلَاقُهُنَّ وَفَاتَهُ.

قَالَ: مَا الطَّلَاقُ؟

قُلْتُ: تَخْلِیهُ السَّبِیلِ.

قَالَ: فَإِذَا کانَ طَلَاقُهُنَّ وَفَاهَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ قَدْ خُلِّیتْ لَهُنَّ السَّبِیلُ ، فَلِمَ لَا یحِلُّ لَهُنَّ الْأَزْوَاجُ؟

قُلْتُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَک وَ تَعَالَی حَرَّمَ الْأَزْوَاجَ عَلَیهِنَّ.

قَالَ: کیفَ وَ قَدْ خَلَّی الْمَوْتُ سَبِیلَهُنَّ؟

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِی یا ابْنَ مَوْلَای عَنْ مَعْنَی الطَّلَاقِ الَّذِی فَوَّضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ حُکمَهُ إِلَی امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنَ نِسَاءِ النَّبِی صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فَخَصَّهُنَّ بِشَرَفِ الْأُمَّهَاتِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: یا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ هَذَا الشَّرَفَ بَاقٍ لَهُنَّ مَا دُمْنَ لِلَّهِ عَلَی الطَّاعَهِ ، فَأَیتُهُنَّ عَصَتِ اللَّهَ بَعْدِی بِالْخُرُوجِ عَلَیک فَأَطْلِقْ لَهَا فِی الْأَزْوَاجِ وَ أَسْقِطْهَا مِنْ شَرَفِ أُمُومَهِ الْمُؤْمِنِینَ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِی عَنِ الْفَاحِشَهِ الْمُبَینَهِ الَّتِی إِذَا أَتَتِ الْمَرْأَهُ بِهَا فِی عِدَّتِهَا حَلَّ لِلزَّوْجِ أَنْ یخْرِجَهَا مِنْ بَیتِهِ.

قَالَ: الْفَاحِشَهُ الْمُبَینَهُ هِی السَّحْقُ دُونَ الزِّنَاءِ ، فَإِنَّ الْمَرْأَهَ إِذَا زَنَتْ وَ أُقِیمَ عَلَیهَا الْحَدُّ لَیسَ لِمَنْ أَرَادَهَا أَنْ یمْتَنِعَ بَعْدَ ذَلِک مِنَ التَّزَوُّجِ بِهَا لِأَجْلِ الْحَدِّ وَ إِذَا سَحَقَتْ وَجَبَ عَلَیهَا الرَّجْمُ وَ الرَّجْمُ خِزْی وَ مَنْ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِرَجْمِهِ فَقَدْ أَخْزَاهُ وَ مَنْ أَخْزَاهُ فَقَدْ أَبْعَدَهُ وَ مَنْ أَبْعَدَهُ فَلَیسَ لِأَحَدٍ أَنْ یقْرَبَهُ ... {کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲ ، ص ۴۶۵.}

سعد بن عبد الله قمی گوید: ... طوماری بر گرفته و چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی را نیافته بودم که پاسخ دهد ، در آن نوشته بودم تا از دانای شهرم ، احمد بن اسحاق ، یار مولایم امام حسن عسکری علیه السلام بپرسم.

در آن موقع احمد به قصد ملاقات با مولایمان به سوی سامرا رهسپار شده بود. من هم پشت سر او حرکت کردم تا در یکی از

منازل به او رسیدم. وقتی با او دست دادم گفت: آمدنت خیر است!

گفتم: به خاطر شوق دیدار و طبق معمول ، به خاطر سؤالاتی که از شما دارم خدمت رسیدم.

گفت: در این مورد با هم برابریم ، من هم مشتاق ملاقات مولایم ابو محمّد علیه السلام هستم و می خواهم سؤالات مشکلی از تأویل و تنزیل قرآن دارم از آن حضرت بپرسم. این رفاقت مبارک است زیرا به وسیله آن به دریایی خواهی رسید که عجائب و غرائب آن تمام شدنی نیست و او امام ماست.

پس وارد سامره شدیم و به در خانه مولایمان رفتیم و اجازه ورود خواستیم ، دربان حضرت اجازه ورود داد ...

امام حسن عسکری علیه السلام نگاهی به من نمود و فرمود: ای سعد تو برای چه آمده ای؟

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت مولایم کرد.

فرمودند:

سؤالاتی که می خواستی بپرسی چه شد؟

عرض کردم: آقا همچنان بلا جواب مانده است.

فرمودند:

از نور چشم من سؤال کن. و با دست مبارک اشاره به کودکی نمود.

من رو به آن آقازاده نموده و عرض کردم: مولا و فرزند مولای ما! از شما برای ما روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار طلاق زنان خود را به دست امیرالمؤمنین علیه السلام داده بود تا جایی که حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که: «تو با فتنه انگیزی خود بر اسلام و مسلمین غبار ستیزه پاشیدی و فرزندان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشاندی ، اگر دست برداری که هیچ و گر نه تو را طلاق می دهم» در حالی که زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله با وفات وی مطلّقه شده اند.

فرمودند:

طلاق چیست؟

عرض کردم: یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد).

فرمودند:

اگر طلاق زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله با رحلت ایشان محقق شد پس چرا هنوز ازدواج بر آنها جایز نبود؟

گفتم: زیرا خداوند تبارک و تعالی شوهر کردن را بر آنها حرام کرده است.

فرمود: چرا؟ در حالی که وفات رسول خدا راه را بر آنها باز گذاشته است؟

گفتم: ای فرزند مولای من! پس بفرمایید آن طلاقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمش را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرد چه بود؟

فرمودند:

خداوند متعال شأن زنان پیامبر را بزرگ گردانید و آنان را به شرافت مادری امت مخصوص کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن؟ این شرافت تا وقتی برای آنها باقی است که به طاعت خدا مشغول باشند ، پس هر کدام آنها که پس از من ، با قیام بر علیه تو خدا را نافرمانی کند ، راه را برای شوهر کردن وی باز گذار و او را از شرافت مادری مؤمنان ساقط کن.

گفتم: مرا خبر دهید به اینکه آن گناه علنی (: فاحشه مبینه؛ اشاره به آیه ی اول سوره ی طلاق دارد) که چون زن در زمان عدّه مرتکب شود بر شوهرش رواست که او را از خانه خود بیرون کند چیست؟

فرمودند:

منظور ، مساحقه است نه زنا ، زیرا اگر زنی زنا کند و حدّ بر او جاری شود مردی که می خواسته با او ازدواج کند نبایستی به خاطر اجرای حدّ ، از ازدواج با او امتناع ورزد. امّا اگر مساحقه کند بایستی رجم شود و رجم خواری است و کسی که خدا فرمان رجمش را دهد او را خوار ساخته است و کسی را که خدا خوار سازد وی را دور ساخته و هیچ کس را نسزد که با وی نزدیکی کند.

۲. هدایت به امر تکوینی خدا

این معنا را جناب علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان با تبیین دلائل قرآنی آن ذکر فرموده که خلاصه ترجمه ی آن را در اینجا می آوریم:

از این دو آیه (انبیاء/۷۳ و سجده/۲۴) بر می آید وصفی که از امامت کرده وصف تعریف است و می خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند ، از سوی دیگر همه جا این هدایت را مقید به امر کرده و با این قید فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست بلکه به معنای هدایتی است که با امر خدا صورت می گیرد و این امر هم همانست که در یک جا درباره اش فرموده:

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيئاً أَنْ يقُولَ لَهُ كنْ فَيكونُ ، فَسُبْحانَ الَّذِی بِيدِهِ مَلَكوتُ كلِّ شَی ءٍ» {يس/۸۲ و ۸۳.}

«امر او وقتی چيزی را اراده كند تنها همين است كه به آن چيز بگويد باش و او هست شود

پس منزه است خدايی كه ملكوت هر چيز به دست او است»

امر الهی كه اين آيه آن را ملكوت نيز خوانـده ، وجه ديگری از خلقت است كه امامان با آن امر ، با خـدای سـبحان مواجه می شونـد ، خلقتی است طاهر و مطهر از قيود زمان و مكان و خالی از تغيير و تبديل و امر همان چيزی است كه مراد به كلمه «كنْ» آنست و آن غير از وجود عينی اشياء چيز ديگری نيست.

كوتاه سخن آنكه امام هدايت كننده ای است كه با امری ملكوتی كه در اختيار دارد هدايت می كند ، پس امامت از نظر باطن يک نحوه ولايتی است كه امام در اعمال مردم دارد و هـدايتش چون هـدايت پيامبران و رسولان و مؤمنين صـرف راهنمايی از طريـق نصيحت و مـوعظه ی حسـنه و بالأـخره صـرف آدرس دادن نيسـت ، بلكه هـدايت امـام دست خلـق گرفتن و به راه حق رساندن است.

قرآن كريم كه هـدايت امام را هدايت به امر خدا ، يعنی «ايجاد هدايت» دانسـته ، درباره هدايت انبياء و رسل و مؤمنين و اينكه هدايت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است ، می فرمايد:

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيبَينَ لَهُمْ فَيضِلُّ اللَّهُ مَنْ يشاءُ وَ يهْدِی مَنْ يشاءُ.» {ابراهيم ، ۴.}

«هيـچ رسولی نفرسـتاديم مگر بزبان قومش تا برايشان بيان كنـد و سـپس خداونـد هر كه را بخواهد هدايت و هر كه را بخواهد گمراه كند.»

پس ديگر كسی نگويد چرا امر در آيه انبياء/۷۳ و سجده/۲۳ را به معنای ارائه طريق نگيريم؛ برای اينكه ابراهيم عليه السلام در همه عمر اين هـدايت را داشت. نبوت ، منفک از منصب هـدايت به معنای راهنمايی نيست. پس هـدايتی كه منصب امام اسـت معنايی نمی تواند غير از رساندن به مقصد داشـته باشد و اين معنا يک نوع تصـرف تكوينی در نفوس است كه با آن تصـرف ، راه را برای بردن دلهـا به سـوی كمـال و انتقـال دادن آنهـا از موقفی به موقفی بالاـتر ، هموار می سـازد. و چون تصـرفی اسـت تكوينی و عملی است باطنی ، ناگزير مراد از امری كه با آن هـدايت صورت می گيرد نيز امری تكوينی خواهد بود نه تشـريعی ، كه صرف اعتبار است.

و چون امـام به وسـيله امر ، هـدايت می كنـد - با در نظر گرفتن اينكه باء در «بامره» باء سـببيت و يا آلت است - می فهميم كه خود امـام قبل از هر كس ، متلبس به آن هـدايت است و از او به ساير مردم منتشـر می شود و بر حسب اختلافی كه در مقامات دارند هر كس به قدر استعداد خود از آن بهره مند می شود.

از اينجـا می فهميم كه امـام رابـط ميان مردم و پروردگارشان در اخـذ فيوضات ظاهری و باطنی است ، همچنان كه پيامبر رابط ميـان مردم و خـدای تعالی است در گرفتن فيوضات ظاهری ، يعنی شـرايع الهی كه از راه وحی نازل گشـته و از ناحيه پيامبر به

سایر مردم منتشر می شود.

و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتش راهنمایی می کنـد ، همچنان که پیامبر دلیلی است که مردم را به سوی اعتقادات حق و اعمال صالـح راه می نمایـد ، البته بعضـی از اولیای خـدا تنها پیامبرند و بعضـی تنها امامند و بعضـی دارای هر دو مقام هستند ، مانند ابراهیم و دو فرزندش. {ترجمه تفسیر المیزان ، ج ۱ ، ص ۴۱۱ و ج ۱۴ ، ص ۴۲۹.}

چگونگی وقوع هدایت تکوینی

بـا تـوجه به اینکه امر الهی از جهت مرتبت ، پس از اراده ی او واقـع می شود: «إِنَّمـا أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَـیئاً ...» {یس ، ۸۲.}لذا در هـدایت به معنـای دوم ، ابتـدا هـدایت بنـده اراده می شود و آنگاه امر ، به هـدایت تعلق می گیرد. از این رو بهترین آیه ای که بیانگر متعلّق این امر و چگونگی وقوع هدایت به امر می باشد آیه ی ذیل است:

«فَمَنْ یرِدِ اللَّهُ أَنْ یهْدِیهُ یشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یرِدْ أَنْ یضِلَّهُ یجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیقاً حَرَجاً کأَنَّما یصَّعَّدُ فِی السَّماءِ کذلِک یجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یؤْمِنُونَ» {أنعام ، ۱۲۵.}

«پس هر که را خدا بخواهد هدایت کند ، سینه اش را برای اسلام بگشاید و هر که را بخواهد در گمراهی واگذارد ، سینه اش را تنـگ و تنـگ تر گردانـد چنانکه گویی در آسـمان بالا می رود. خـدا این چنین بر کسانی که ایمان نمی آورنـد پلیـدی می نهد.»

عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُـلَیمَانَ النَّیسَابُورِی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِی بْنَ مُوسَی الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ بِنَیسَابُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَمَنْ یرِدِ اللَّهُ أَنْ یهْدِیهُ یشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»

قَالَ: مَنْ یرِدِ اللَّهُ أَنْ یهْـدِیهُ بِإِیمَانِهِ فِی الدُّنْیا إِلَی جَنَّتِهِ وَ دَارِ کرَامَتِهِ فِی الْآخِرَهِ یشْـرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْـلِیمِ لِلَّهِ وَ الثِّقَهِ بِهِ وَ السُّکونِ إِلَی مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّی یطْمَئِنَّ إِلَیهِ «وَ مَنْ یرِدْ أَنْ یضِـلَّهُ» عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ کرَامَتِهِ فِی الْآخِرَهِ لِکفْرِهِ بِهِ وَ عِصْیانِهِ لَهُ فِی الدُّنْیا «یجْعَلْ صَـدْرَهُ ضَـیقاً حَرَجاً» حَتَّی یشُـک فِی کفْرِهِ وَ یضْـطَرِبَ مِنِ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّی یصِـیرَ «کأَنَّما یصَّعَّدُ فِی السَّماءِ کـذلِک یجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یؤْمِنُونَ.» {توحید شیخ صدوق ، ص ۲۴۲.}

حمـدان بن سـلیمان نیشابوری گوید: در نیشابور از امام رضا علیه السـلام درباره ی معنای این آیه پرسـیدم: «پس هر که را خدا بخواهد هدایت کند ، سینه اش را برای اسلام بگشاید.» فرمودند:

هر کس را خدا بخواهد به خاطر ایمانی که در دنیا داشـته به بهشت و خانه ی کرامتش راهنمایی کند سـینه اش را گشاده سازد تـا تسـلیم خـدا شود و به او اعتماد کنـد و به وعـده ی پاداش الهی آسوده خاطر و مطمئن گردد و هر کس را بخواهـد به خاطر کفر و عصـیانش در این دنیـا ، از بهشت و خـانه ی کرامتش گمراه سـازد ، سـینه اش را تنـگ و تنگ تر نمایـد تا جایی که در کفرش هم دچـار شـک شـده و دلش در اعتقـادش مضـطرب گردد و چنـان شود که «گویی می خواهـد در آسـمان بالا ـ رود. خداوند اینگونه رجس و پلیدی بر آنان که ایمان نمی آورند قرار می دهد.»

شرح صدر نیز بواسطه ی نوری که در دل روشن می شود حاصل می شود:

«أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيلٌ لِلقاسِيهِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكرِ اللَّهِ أُولئِك فی ضَلالٍ مُبينٍ» {زمر ، ۲۲.}

«پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده و او بر نوری از جانب پروردگار خویش است [مانند سخت دلان است ؟ پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا نمی کنند.»

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که وقتی درباره ی آیه ی انعام/۱۲۵ از ایشان پرسیده شد فرمودند:

«يقْذِفُ فِی قَلْبِهِ نُورًا فَينْشَرِحُ وَ يتَوَسَّعُ»: {إرشاد القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۳۱.}

نوری در دلش می اندازد که موجب گشادگی و وسعت دلش می گردد.

تا اینجا معلوم شد که هدایت به امر ، از طریق ایجاد شرح صدر و با انداختن نوری در دل مؤمن صورت می پذیرد. برای روشن تر شدن این معنا سه روایت دیگر ذکر خواهد شد:

عَنْ أَبِی أَيوبَ الْأَنْصَارِی قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّهَ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذَلِك النُّورِ فَقَذَفَهُ فَأَصَابَنِی ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ فَاطِمَهَ عَلَيهَا السَّلَامُ ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ عَلِياً وَ أَهْلَ بَيتِهِ عَلَيهِمُ السَّلَامُ ثُلُثُ النُّورِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِك النُّورِ اهْتَدَى إِلَى وَلَايهِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ لَمْ يصِبْهُ مِنْ ذَلِك النُّورِ ضَلَّ عَنْ وَلَايهِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ. {الخصال ، ج ۱ ، ص ۱۸۷.}

ابوایوب انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

وقتی خدای عزوجل بهشت را آفرید آن را از نور عرش آفرید. آنگاه از آن نور برگرفت و پرتاب نمود ، یک سوم آن به من رسید ، یک سوم به فاطمه علیها السلام و یک سوم به علی و خاندانش علیهم السلام ، پس هر کس را که از این نور برسد به ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله ره می یابد و هر کس را که نرسد راه ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله را گم خواهد کرد.

عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْكابُلِی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ يا أَبَا خَالِدٍ ، لَنُورُ الْإِمَامِ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَهِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ ينَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ. وَ اللَّهِ يا أَبَا خَالِدٍ ، لَا يحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يتَوَلَّانَا حَتَّى يطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يسَلِّمَ لَنَا وَ يكونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا كانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يوْمِ الْقِيامَهِ الْأَكبَرِ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۴.}

ابوخالد کابلی گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

به خدا قسم ای ابوخالد ، نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز ، روشن تر است ، به خدا قسم امامان دلهای

مؤمنان را نورانی می سازند. و خدا نور ایشان را از هر که خواهد پنهان دارد تا دل آنها تاریک گردد ، به خدا قسم ای ابوخالد ، بنـده ای ما را دوست نـدارد و از ما پیروی نکنـد تا اینکه خـدا قلبش را پاک کنـد و خـدا قلب بنده ای را پاک نکند تا اینکه تسلیم و فرمانبردار ما گردد و چون فرمانبردار شود خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز رستاخیز ایمنش سازد.

و در زیارت امام حسین علیه السلام که از امام صادق علیه السلام روایت شده خطاب به آن حضرت عرضه می داریم: «وَ بِضِیاءِ نُورِک اهْتَدَی الطَّالِبُونَ إِلَیک»: «و به برکت تابش نور تو بود که اهل طلب به تو راه یافتند.» {مصباح کفعمی ، ص ۴۹۸.}

اصـلا هر چه تعـبیر نـور در قرآن بکـار رفته ، چه در خصوص خـدا ، چه دربـاره ی قرآن و چه در شأن ائمه و امـامت ایشـان ، مناسبتی با هدایت دارد (رک: خصوصیت نور بودن قرآن و عترت).

پیشینه ی هدایت تکوینی

هدایت تکوینی تخلف پذیر نیست و هیچ چیزی و هیچ قدرتی نمی تواند مانعش شود. زیرا اراده و امر خداوند قهار پشـتوانه ی آنست.

عَنْ ثَابِتِ بْنِ سَعِیدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ یا ثَابِتُ مَا لَکمْ وَ لِلنَّاسِ کفُّوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا تَـدْعُوا أَحَداً إِلَی أَمْرِکمْ فَوَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرَضِینَ اجْتَمَعُوا عَلَی أَنْ یهْدُوا عَبْداً یرِیدُ اللَّهُ ضَلَالَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا عَلَی أَنْ یهْدُوهُ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرَضِینَ اجْتَمَعُوا عَلَی أَنْ یضِلُّوا عَبْداً یرِیدُ اللَّهُ هِدَایتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا أَنْ یضِلُّوهُ کفُّوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا یقُولُ أَحَدٌ: «عَمِّی وَ أَخِی وَ ابْنُ عَمِّی وَ جَارِی» فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَیراً طَیبَ رُوحَهُ فَلَا یسْمَعُ مَعْرُوفاً إِلَّا عَرَفَهُ وَ لَا مُنْکراً إِلَّا أَنْکرَهُ ، ثُمَّ یقْذِفُ اللَّهُ فِی قَلْبِهِ کلِمَةً یجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۶۵.}

ثابت بن سعید گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و هیچ کس را به مذهب خود نخوانید ، به خدا قسم اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آینـد تا بنـده ای را که خدا گمراهیش را خواسته ، هدایت کنند نتوانند و اگر اهل آسـمانها و اهل زمینها گرد آینـد تا بنده ای را که خدا هدایتش را خواسته ، گمراه کنند نتوانند ، از مردم دست بردارید و هیچ کس نگوید: «عموی من و برادر من و پسر عمـوی من و همسـایه من» زیرا چـون خـدا نسـبت به بنـده ای اراده ی خیر نمایـد روحش را پـاک کنـد ، پس معروف و خوبی نشنود مگر اینکه بشناسد و منکر و زشتی را نشنود مگر اینکه انکار کند ، پس از آن خدا در دلش کلمه ای اندازد که بدان ، کارش را فراهم آورد.

امـا نکته ای که در بحث هـدایت تکوینی بـایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که این هـدایت پیشـینه ای دارد. کسـی که می خواهـد از این هدایت برخوردار شود بایستی آن پیشـینه را فراهم کند تا در معرض این هدایت قرار گرفته و تا مقصد و مقصود سیر کند.

پیشینه ی لازم برای برخورداری از این هدایت و واقع شدن در معرض این هدایت ، ایمان به خداست. کسی از صدق دل به خدا ایمان آورد و او را بپذیرد در مسیر و معرض هدایت تکوینی خدا قرار می گیرد و خدا حجتش را به او می شناساند. این وعده ی حتمی خدا در بسیاری از آیات قرآن است. {رک: بقره/۲۱۳ ، آل عمران/۸۶ ، نساء/۱۳۷ و ۱۷۵ ، یونس/۹ ، نحل/۱۰۴ ، حج/۵۴ و ...}

«وَ مَنْ يؤْمِنْ بِاللَّهِ يهْدِ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكلِّ شَی ءٍ عَلِيمٌ» {تغابن/۱۱.}

«و هر کس به خدا ایمان بیاورد ، خدا قلبش را هدایت می کند و خدا به همه چیز داناست»

الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِی فِی لُبِّ اللُّبَابِ ، عَنِ النَّبِی صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَال: قَضَی اللَّهُ عَلَی نَفْسِهِ أَنَّهُ مَنْ آمَنَ بِهِ هَدَاهُ ... وَ تَصْدِيقُهَا مِنْ كتَابِ اللَّهِ «وَ مَنْ يؤْمِنْ بِاللَّهِ يهْدِ قَلْبَهُ.» {مستدرک الوسائل ، ج ۱۱ ، ص ۲۱۸.}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

خدا بر خود واجب کرده که هر کس را که به او ایمان آورد هدایت کند ... و مؤید این مطلب در کتاب خدا این آیه است: «و هر کس به خدا ایمان بیاورد ، خدا قلبش را هدایت می کند.»

مصادیق هدایت تکوینی

اراده و امر تکوینی خداوند متعال در تمام وقایعی که در عالم وجود اتفاق می افتد وجود دارد. ممکن نیست چیزی در عالم روی دهد که خلاف مشیت ، اراده و امر تکوینی حضرت حق باشد.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا يكونُ شَی ءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِيئَةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ كتَابٍ وَ أَجَلٍ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۴۹.}

امام صادق علیه السلام فرمودند:

چیزی نه در آسمان و نه در زمین واقع نمی شود مگر با این هفت خصلت: با مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل.

عَنْ عَلِی بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِی قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ يقُولُ: لَا يكونُ شَی ءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَی. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۰.}

علی بن ابراهیم هاشمی گوید: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: چیزی ایجاد نشود مگر آنچه خدا خواهد و اراده کند و اندازه گیری نماید و حکم دهد.

هدایت شدن و به حق راه یافتن و آشنا با اهل بیت علیهم السلام و ولایت ایشان شدن نیز یکی از امور و وقایعی است که در

عالم رخ داده و رخ می دهد و از دایره ی مشیت و اراده ی حق تعالی بیرون نمی باشد.

از این رو کوته فکری و کوته نگری است اگر بخواهیم در میان مواردی که دوستان اهل بیت علیهم السلام به ایشان و ولایتشان راه یافته و هدایت شده اند چند مورد را جدا کنیم و به عنوان مصادیق هدایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام معرفی نماییم. هر کسی در هر کجای عالم به هر سبب و به هر شیوه ای به سوی اهل بیت علیهم السلام و ولایت ایشان هدایت شد و راه یافت ، اگر کلامی به گوشش خورد که به دلش نشست و سبب هدایتش شد ، اگر معجزه ای دید که رهنمونش گشت ، اگر استدلالی شنید و پذیرفت و هدایت یافت و ... در همه ی این موارد ، هدایت نشد مگر به خواست و اراده ی خدا و امر تکوینی و ملکوتی او که در اختیار امام قرار داشت. لذا هر هدایتی در هر گوشه ی عالم هست ، از مصادیق هدایت تکوینی است و اراده و امر تکوینی در آن نقش دارد. امام حسین علیه السلام در دعای شریف و عالیقدر عرفه خطاب به حضرت حق عرضه می دارد:

أَنْتَ الَّذِی هَدَیتَهُمْ (أَحِبَّاءَک) حَیثُ اسْتَبَانَتْ لَهُمُ الْمَعَالِمُ. {إقبال الأعمال ، ص ۳۴۹.}

تو بودی که دوستانت را هدایت کردی تا نشانه ها برایشان آشکار شد.

اما نکته ای که هست اینکه در برخی از موارد ، اسباب ظاهری دخالتی ندارند و یا نمودشان کمتر است. لذا در آن موارد ، ما که چشممان به اسباب دوخته شده ، بیشتر خواست خدا و امر تکوینی او را در ایجاد هدایت درک می کنیم. این گونه موارد نیز در میان اصحاب اهل بیت علیهم السلام و راه یافتگان به ولایت ایشان وجود دارد که سه مورد را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

قَالَ الْعَلَّامَهُ الْمُسْتَنْبِطُ: سَمِعْنَا مُذَاکرَهً مِنْ مَشَایخِنَا قَدَّسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ ، کانَ لِرَجُلٍ مِنْ مُحِبِّی عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ إِبْنُ أَخٍ وَ هُوَ مُبْغِضٌ لَهُ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ کانَ یطْلُبُ مِنْهُ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنْ یجْعَلَهُ مِنْ مُحِبِّیهِ و مَضَی کذَلِک إِلَی أَنْ اتَّفَقَ أَنَّ الْعَمَّ کانَ مَعَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ و هُوَ مَعَ صَحْبِهِ وِ لَمَّا اجْتَازُوا وَ لَمْ یسَلِّمُوا عَلَی عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ فَانْفَعَلَ الْعَمُّ مِنْ ذَلِک ، فَنَظَرَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ إِلَیهِ فَرَجَعَ وَ أَکبَّ عَلَی قَدَمَی امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: کنْتَ أَبْغَضَ النَّاسِ عِنْدِی وَ أَلْآنَ أَنْتَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ لَدَی. {القطره ، ج ۱ ، ص ۲۵. – (القطره من بحار مناقب النبی و العتره علیهم السلام ، سید احمد مستنبط ، نشر حاذق ، چاپ دوم ، ۱۴۲۱ ق).}

علامه مستنبط می فرماید: از بزرگان و اساتیدمان شنیدیم که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام ، مردی از دوستان آن حضرت را پسر برادری بود که با حضرت دشمنی داشت. دوست حضرت از ایشان درخواست می کرد که حضرت ، پسر برادر او را هم از دوستان خود سازند. مدتی بدین منوال گذشت ، روزی عموی آن پسر (دوست حضرت) همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بود. پسر برادرش همراه با دوستان خود از آنجا عبور کردند بدون اینکه بر حضرت سلام کنند. عموی او از کردار وی متأثر شد. در این هنگام حضرت نگاهی به آن پسر نمودند ، پسر بازگشت و بر روی پاهای مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد و گفت: پیش از این شما دشمن ترین مردم نزد من بودید و اکنون شما از محبوب ترین مردم نزد من هستید.

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ کنَّا بِالْمَدِینَهِ بَعْدَ وَفَاهِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

جعْفَر أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِك أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِى الْكبِيرِ مَا لَمْ تكنْ بِهِ عَاهَةٌ ، فَدَخَلْنَا عَلَيهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كنَّا نسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّكاهِ فِى كمْ تَجِبُ؟

فَقَالَ: فِى مِائَتَينِ خَمْسَهٌ.

فَقُلْنَا: فَفِى مِائَهٍ؟

فَقَالَ: دِرْهَمَانِ وَ نِصْفٌ.

فَقُلْنَا: وَ اللَّهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَهُ هَذَا.

قَالَ: فَرَفَعَ يدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: وَ اللَّهِ مَا أَدْرِى مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَهُ.

قَالَ: فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَّالًا لَا نَدْرِى إِلَى أَينَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ ، فَقَعَدْنَا فِى بَعْضِ أَزِقَّهِ الْمَدِينَهِ بَاكينَ حَيارَى لَا نَدْرِى إِلَى أَينَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ وَ نَقُولُ؛ إِلَى الْمُرْجِئَهِ إِلَى الْقَدَرِيهِ إِلَى الزَّيدِيهِ إِلَى الْمُعْتَزِلَهِ إِلَى الْخَوَارِجِ.

فَنَحْنُ كذَلِك إِذْ رَأَيتُ رَجُلًا شَيخاً لَا أَعْرِفُهُ يومِئُ إِلَى بِيدِهِ فَخِفْتُ أَنْ يكونَ عَيناً مِنْ عُيونِ أَبِى جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَ ذَلِك أَنَّهُ كانَ لَهُ بِالْمَدِينَهِ جَوَاسِيسُ ينْظُرُونَ إِلَى مَنِ اتَّفَقَتْ شِيعَهُ جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ عَلَيهِ فَيضْرِبُونَ عُنُقَهُ ، فَخِفْتُ أَنْ يكونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لِلْأَحْوَلِ: تَنَحَّ فَإِنِّى خَائِفٌ عَلَى نَفْسِى وَ عَلَيك وَ إِنَّمَا يرِيدُنِى لَا يرِيدُك فَتَنَحَّ عَنِّى لَا تَهْلِك وَ تُعِينَ عَلَى نَفْسِك.

فَتَنَحَّى غَيرَ بَعِيدٍ وَ تَبِعْتُ الشَّيخَ وَ ذَلِك أَنِّى ظَنَنْتُ أَنِّى لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ ، فَمَا زِلْتُ أَتْبَعُهُ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّى وَرَدَ بِى عَلَى بَابِ أَبِى الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلَامُ ثُمَّ خَلَّانِى وَ مَضَى.

فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِى: ادْخُلْ رَحِمَك اللَّهُ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِى ابْتِدَاءً مِنْهُ: لَا إِلَى الْمُرْجِئَهِ وَ لَا إِلَى الْقَدَرِيهِ وَ لَا إِلَى الزَّيدِيهِ وَ لَا إِلَى الْمُعْتَزِلَهِ وَ لَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَى إِلَى.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاك! مَضَى أَبُوك؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: مَضَى مَوْتاً؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يهْدِيك هَدَاك.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاک! إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ يزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ.

قَالَ: يرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يعْبَدَ اللَّهُ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاک! فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يهْدِيک هَدَاک.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاک! فَأَنْتَ هُوَ؟

قَالَ: لَا مَا أَقُولُ ذَلِک.

قَالَ: فَقُلْتُ فِی نَفْسِی: لَمْ أُصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاک! عَلَيک إِمَامٌ؟

قَالَ: لَا.

فَدَاخَلَنِی شَیءٌ لَا يعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِعْظَاماً لَهُ وَ هَيبَهً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يحُلُّ بِی مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاک! أَسْأَلُک عَمَّا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاک؟

فَقَالَ: سَلْ تُخْبَرْ وَ لَا تُذِعْ ، فَإِنْ أَذَعْتَ فَهُوَ الذَّبْحُ.

فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا ينْزَفُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاک! شِيعَتُک وَ شِيعَهُ أَبِيک ضُلَّالٌ ، فَأُلْقِی إِلَيهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَيک وَ قَدْ أَخَذْتَ عَلَی الْكِتْمَانَ؟

قَالَ: مَنْ آنَسْتَ مِنْهُ رُشْداً فَأَلْقِ إِلَيهِ وَ خُذْ عَلَيهِ الْكِتْمَانَ ، فَإِنْ أَذَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ وَ أَشَارَ بِيدِهِ إِلَی حَلْقِهِ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ ، فَقَالَ لِی: مَا وَرَاءَک؟

قُلْتُ: الْهُدَی ، فَحَدَّثْتُهُ بِالْقِصَّهِ.

قَالَ: ثُمَّ لَقِينَا الْفُضَيلَ وَ أَبَا بَصِيرٍ فَدَخَلَا عَلَيهِ وَ سَمِعَا كَلَامَهُ وَ سَأَلَاهُ وَ قَطَعَا عَلَيهِ بِالْإِمَامَهِ ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَاجاً فَكلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَهَ عَمَّارٍ وَ أَصْحَابَهُ وَ بَقِی عَبْدُ اللَّهِ لَا يدْخُلُ إِلَيهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ ، فَلَمَّا رَأَی ذَلِک قَالَ: مَا حَالَ النَّاسَ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَاماً صَدَّ عَنْک النَّاسَ. قَالَ هِشَامٌ: فَأَقْعَدَ لِی بِالْمَدِينَهِ غَيرَ وَاحِدٍ لِيضْرِبُونِی. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۳۵۳.}

هشام بن سالم گويد: بعد از شهادت امام صادق عليه السلام من و صاحب الطاق در مدينه بوديم و مردم گرد عبد الله بن جعفر را گرفته و او را صاحب الامر و امام بعد از پدرش می دانستند ، من با صاحب الطاق پيش او رفتيم در حالی مردم نزدش بودند ، مردم از آن رو گرد وی جمع شده بودند که از امام صادق عليه السلام روايت می کردند که آن حضرت فرموده: امر امامت

به پسر بزرگتر می رسد به شرط اینکه عیبی در او نباشد (البته عبدالله هم از جهت بدنی و هم از جهت فکری معیوب بود). ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم از او بپرسیم ، لذا پرسیدیم زکات در چند درهم واجب می شود؟

گفت: در دویست درهم که باید پنج درهم آن را داد.

گفتیم: در صد درهم چطور؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: به خدا سوگند مُرجئه هم چنین چیزی نمی گویند!

عبدالله دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا من نمی دانم مرجئه چه می گویند.

هشام گوید: من و ابو جعفر احول (: معروف به مؤمن الطاق) از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم ، نمی دانستیم به کجا رو آوریم ، گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم ، نمی دانستیم کجا برویم و به که روی آوریم ، می گفتیم. به مرجئه گرائیم یا به قدریه یا به زیدیه یا به معتزله و یا به خوارج؟!

در همین حال بودیم پیر مردی را که نمی شناختم دیدم که با دست به سمت من اشاره می کرد ، ترسیدم که از جاسوسهای منصور عباسی باشد ، زیرا او در مدینه جاسوسهایی داشت که در پی آن بودند بینند شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام بر امامت چه کسی اتفاق نظر پیدا می کنند تا گردن او را بزنند ، لذا من ترسیدم که این پیر مرد یکی از آنها باشد ، از این رو به احول گفتم: از من دور شو که من بر خود و بر تو هراسانم ، این پیر مرد مرا می خواهد نه تو را ، از من دور شو تا به هلاکت نیفتی و به دست خود به نابودیت کمک نکنی.

پس اندکی از من دور شد و من به دنبال پیر مرد به راه افتادم ، گمان می کردم نمی توانم از او خلاص شوم ، پیوسته دنبالش می رفتم و تن به مرگ داده بودم تا مرا درِ خانه ی ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت.

ناگاه خادمی دم در آمد و به من گفت: بفرما ، خدایت رحمت کند. من وارد شدم. حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام را دیدم ، بی آنکه من چیزی بگویم فرمود: نه به سوی مرجئه برو نه به سوی قدریه نه به سوی زیدیه نه به سوی معتزله و نه به سوی خوارج ، [بلکه] به سوی من ، به سوی من.

عرض کردم: فدایت گردم ، پدرت درگذشت؟

فرمودند:

آری.

عرض کردم: وفات کرد؟

فرمودند:

آری.

گفتم: پس از او ، امام ما کیست؟

فرمودند:

اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند ، هدایت می کند.

گفتم: فدایت گردم ، عبد الله می پندارد که او امام بعد از پدرش می باشد.

فرمودند:

عبد الله می خواهد خدا عبادت نشود.

گفتم: فدایت گردم ، امام ما پس از پدرتان کیست؟

فرمودند:

اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند ، هدایت می کند.

عرض کردم: فدایت گردم ، شمایید؟

فرمودند:

نه ، من این را نمی گویم.

با خود گفتم: من راه پرسش را درست نرفتم ، سپس عرض کردم: فدایت گردم ، شما امامی دارید؟

فرمودند:

نه.

(فهمیدم که خود او امام است) آنگاه از بزرگداشت و هیبت آن حضرت عظمتی در دلم افتاد که کسی جز خدای عزوجل نمی داند ، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می افتاد. سپس گفتم: فدایت گردم ، از شما بپرسم آنچه از پدرت می پرسیدم؟

فرمود: بپرس تا با خبر شوی ولی فاش مکن ، اگر فاش کنی نتیجه اش ذبح است.

سپس از آن حضرت سؤال کردم و ایشان را دریایی بیکران یافتم.

عرض کردم: فدایت گردم ، شیعیان شما و شیعیان پدرتان در گمراهی سرگردانند ، با وجود تعهد کتمانی که از من گرفته اید اگر ایشان را ببینم به سوی شما دعوت کنم؟

فرمودند:

هر کس از آنها که رشد و استقامتش را دریافتی ، مطلب را به او بگو و با او شرط کن کتمان کند که اگر فاش کند ، نتیجه اش ذبح است (و با دست اشاره به گلویش فرمود).

من از نزد آن حضرت خارج شدم و به ابو جعفر احول برخوردم ، گفت: چه خبر بود؟

گفتم: هدایت ، آنگاه داستان را برایش گفتم.

سپس فضیل و ابوبصیر را دیدیم ، ایشان هم خدمت حضرت رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و به امامتش یقین کردند. سپس مردم را دسته دسته می دیدیم و راهنمایی می کردیم ، هر کس خدمت حضرت رسید به امامتش یقین کرد مگر گروه عمار ساباطی و دوستانش. دیگر جز تعداد کمی از مردم ، کسی نزد عبدالله نمی رفت ، چون چنین دید گفت: مردم در چه حالند؟! به او خبر دادند که هشام مردم را از تو بازداشت. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشت تا مرا بزنند!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفاً وَ حَجَجْتُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ ، فَلَمَّا صِرْتُ بِمَكَةَ خَلَجَ فِي صَدْرِي شَيْءٌ فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ ثُمَّ قُلْتُ: «اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلِبَتِي وَ إِرَادَتِي ، فَأَرْشِدْنِي إِلَى خَيرِ الْأَدْيانِ» فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتِيَ الرِّضَا عَلَيهِ السَّلَامُ ، فَأَتَيتُ الْمَدِينَةَ فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ وَ قُلْتُ لِلْغُلَامِ: قُلْ لِمَوْلَاك رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ.

قَالَ: فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَ هُوَ يقُولُ ادْخُلْ يا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَهِ ، ادْخُلْ يا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَهِ.

فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى قَالَ لِي: قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَك وَ هَدَاك لِدِينِهِ.

فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّك حُجَّهُ اللَّهِ وَ أَمِينُهُ عَلَى خَلْقِهِ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۳۵۵.}

عبد الله بن مغیره گوید: من واقفی مذهب بودم که به حج رفتم ، همین که به مکه رسیدم ، شکی در دلم (راجع به مذهبم) خلجان کرد ، خودم را به ملتزم {دیوار بین حجر الاسود و در خانه ی خدا که مستحب است سینه و شکم را به آنجا چسبانیده و دعا کنند.}چسبانیدم و گفتم: «خدایا! تو خواست و اراده ی مرا می دانی ، مرا به بهترین دینها هدایت کن» ، پس به دلم افتاد که خدمت حضرت رضا علیه السلام بروم. به مدینه آمدم و درب خانه ی حضرت ایستادم و به غلام ایشان گفتم: به آقایت بگو مردی از اهل عراق بر در خانه است.

گوید: ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرمودند:

بفرما ای عبد الله بن مغیره! بفرما ای عبد الله بن مغیره!

وارد شدم. تا حضرت مرا دیدند فرمودند:

خدا دعایت را اجابت کرد و به دین خودش هدایتت فرمود.

گفتم: گواهی می دهم که شمایید حجت خدا و امین او بر خلقش.

۳. هدایت به واسطه ی روح الأمر

معنای سومی که برای هدایت به امر ذکر شده معنایی است که از حدیث ذیل قابل استفاده است:

عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یهْدُونَ بِأَمْرِنا» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

یعْنِی الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ یوحَی إِلَیهِمْ بِالرَّوْحِ فِی صُدُورِهِمْ. {تأویل الآیات الظاهره ، ص ۳۲۲.}

ابوحمزه از قول حضرت ابوجعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یهْدُونَ بِأَمْرِنا» ، فرمودند:

یعنی امامانی که از فرزندان فاطمه علیها السلام اند ، خداوند روح را در سینه های ایشان وحی می کند.

مقصود از این روح ، که خدا در سینه ی امامان وحی می کند چیست؟

در قرآن کریم ، این مطلب درباره ی شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده است:

«وَ کـذلِک أَوْحَینا إِلَیک رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کنْتَ تَـدْری مَا الْکتابُ وَ لاَ الْإیمانُ وَ لکنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّک لَتَهْدی إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ.» {شوری ، ۵۲.}

«و اینچنین ، مـا روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم و تو چه می دانستی کتـاب چیست و ایمـان چیست ، ولی ما آن را نـوری قرار دادیم که به وسـیله ی آن هر کس از بنـدگانمان را که خواسـتیم هـدایت کنیم و همانـا تـو ، قطعـا به سـوی صـراط مستقیم هدایت می کنی.»

ایـن آیـه از حقیقـت بسیار بزرگی خبـر می دهـد ، از روحی کـه بـه پیـامبر خـاتم صـلی الله علیه و آله تعلیم می دهـد و بـاعث هدایتگری آن حضـرت می گردد. درباره ی پیامبران دیگر در هیچیک از آیات سخنی از این روح گفته نشده است. اما از این آیه هم ، اختصاص آن به رسول خدا صـلی الله علیه و آله قابل اسـتفاده نیست. زیرا درباره ی آن به صیغه ی مضارع که مربوط به حال و آینده است فرموده: «جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا.»

اولین این عباد ، خود پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله است و پس از او ، به دلیل آیات و روایات بسـیاری ، بندگان برگزیده ی

خدا ذریه و اهل بیت علیهم السلام آن جناب می باشند و ایشان نیز از آن روح بهرمندند.

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبارَک وَ تَعَالَی: «وَ کذلِک أَوْحَینا إِلَیک رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کنْتَ تَدْرِی مَا الْکتابُ وَ لَا الْإِیمانُ» قَالَ: خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکائِیلَ ، کانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ یخْبِرُهُ وَ یسَدِّدُهُ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۳.}

ابابصیر گوید درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور) از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم. فرمودند:

روح آفریده ای از آفریدگان خدای عزوجل است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل می باشد ، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به او خبر می داد و استوارش می داشت و همراه امامان پس از وی هم می باشد.

و قال عَلَیهِ السَّلَامُ:

لَمْ یکنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَی غَیرِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ یسَدِّدُهُمْ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۳.}

و فرمودند:

آن روح با احدی از گذشتگان نبوده جز با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و او همراه ائمه است و ایشان را استوار می دارد.

در آیات و روایات از این روح ، تعبیر به روح الأمر شده است. روح الأمر یعنی روحی که از عالم امر و از ملکوت است:

«وَ یسْئَلُونَک عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» {اسراء ، ۸۵.}

«و از تو درباره ی روح سؤال می کنند ، بگو: روح از امر پروردگار من است.»

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «یسْئَلُونَک عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» قَالَ: خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکائِیلَ ، کانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَکوتِ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۳.}

ابابصیر گوید: درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور) ، از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم. فرمودند:

او مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراه ائمه علیهم السلام است و او از عالم ملکوت است.

از جهت قواعد ادبی هم صحیح است که گفته شود: ائمه علیهم السلام توسط امر خدا هدایت می کنند و مقصود این باشد که توسط روحی که از امر خداست هدایت می کنند. بنابر این معنای سوم هدایت به امر اینست که اهل بیت علیهم السلام به واسطه ی روح الأمر است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هادی این امت گشته اند.

اشکالی که ممکن است به نظر برسد اینست که خداوند متعال در قرآن کریم تنها راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان سخن از روح الأمر گفته و روایات نیز بیانگر اختصاص این روح به ایشان بود. اگر تعبیر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنا» در دو آیه ی مذکور ، اشاره به روح الأمر داشته باشد - از آن رو که دو آیه ی مذکور درباره ی امامت پیامبران پیشین است - با اختصاص روح الأمر به پیامبر و امامان این امت منافات می یابد.

پاسخ این اشکال اینست که تعبیر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنا» وصف معرف معنای امامت است و لذا هیچ اشکالی ندارد که در خصوص مرتبه ی بالاتری از امامت نیز با معنایی فراتر (از معنایی که در امامت پیامبران پیشین داشت) قابل صدق باشد.

آیه ی سوم

اشاره

آیه ی دیگری که در آن نیز ، شأن هدایتگری اهل بیت علیهم السلام مطرح شده این فرمایش خداوند متعال است که در آیه ی ذیل خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكلِّ قَوْمٍ هادٍ» {رعد ، ٧.}

«جز این نیست که تو مُنذِر و بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»

انذار ، مهمترین شأن رسالت است و به معنای اخطار و هشدار دادن و ترساندن و بر حذر داشتن است. شأن انذار در هر رسولی ، از شأن بشارت بسیار مهمتر است؛ خداوند هیچ کجا در قرآن نفرموده فلان رسول را فرستادیم تا قومش را تنها بشارت دهد ، بلکه هر جا شأن بشارت برای رسول مطرح شده شأن انذار نیز در کنارش مطرح شده. اما در آیات متعددی ، خداوند ، تنها شأن انذار را برای رسولانش ذکر کرده و سخنی از بشارت به میان نیاورده است. حتی در برخی از آیات ، به جای اینکه بفرماید رسولی فرستادیم فرموده نذیر یا منذِر (: انذار دهنده) فرستادیم. {سبأ ، ٣۴ و ۴۴ ، صافات ، ٧٢ و زخرف ، ٢٣.}

در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بیان فرموده که رسالتِ بشارت و انذار ، در آن حضرت ، از طریق قرآن بوده است (که البته در مورد ایشان نیز ، شأن انذار جلوه ی بیشتری در آیات دارد):

«تَبارَك الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِيكونَ لِلْعالَمينَ نَذيراً» {فرقان ، ١.}

«پرخیر و پاینده است آنکه بر بنده ی خود جدا کننده ی حق و باطل را نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد»

«وَ أُوحِی إِلَی هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكمْ بِهِ» {أنعام ، ١٩.}

«و این قرآن بر من وحی شده است تا شما را بیم دهم.»

«هذا كتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيا لِينْذِرَ الَّذينَ ظَلَمُوا وَ بُشْری لِلْمُحْسِنينَ» {أحقاف ، ١٢.}

«و این کتابی به زبان عربی است که تصدیق کننده است ، تا کسانی را که ستم کردند هشدار دهد و نیکوکاران را مژده ای باشد.»

قرآن کتاب انذار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئول ابلاغ این متن به امت می باشند. از این رو ایشان در آیه ی مورد بحث ، «مُنذِر» نامیده شده اند. شأن انذار (با ابلاغ آیات الهی) در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به شأن هدایت ، اصالت دارد و شأن هدایت را در دو افق برای آن حضرت به دنبال خواهد داشت:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله آیات الهی (: متن انذار) را که به تدریج در طول دوران رسالت ، بر آن جناب نازل می شد برای امت تلاوت می نمود و امت با پذیرش آیات هدایت می شدند:

«... وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكونَ مِنَ الْمُسْلِمينَ وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يهْتَدى لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّما أَنَا مِنَ الْمُنْذِرينَ» {نمل ، ۹۱ و ۹۲.}

«... و من مأمورم به اینکه تسلیم او باشم و اینکه قرآن را تلاوت کنم. پس هر که هدایت پذیرد به سود خود هدایت یافته و هر که گمراه شود ، پس بگو: من فقط از هشدار دهندگانم.»

«تَنْزيلُ الْكتابِ لا رَيبَ فيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ أَمْ يقُولُونَ افْتَراهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّك لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذيرٍ مِنْ قَبْلِك لَعَلَّهُمْ يهْتَدُونَ» {سجده ، ۲ و ۳.}

«فرو فرستادن کتاب ، که هیچ شکی در آن نیست از طرف پروردگار جهانیان است. آیا می گویند: آن را به دروغ ساخته است؟ بلکه آن حق است و از جانب پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای برایشان نیامده هشدار دهی ، امید که هدایت یابند.»

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه داشتند آیاتی را که به تدریج برای مردم نازل می شد (تنزیل) ، با استفاده از کل قرآن که به صورت دفعی بر وجود مطهر ایشان نازل شده بود (انزال) ، برای امت تبیین فرمایند:

«وَ أَنْزَلْنا إِلَيكَ الذِّكرَ لِتُبَينَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يتَفَكرُونَ» {نحل ، ۴۴.}

«و این قرآن را بصورت دفعی به سوی تو فرستادیم تا آنچه را بصورت تدریجی به سوی مردم نازل شده برایشان تبیین کنی و امید است که بیندیشند.»

امت در صورت پذیرش و ایمان به تبیینی که آن حضرت عرضه می دارد ، راهش را می یابد و هدایت می شود:

«وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيكَ الْكتابَ إِلاَّ لِتُبَينَ لَهُمُ الَّذِى اخْتَلَفُوا فيهِ وَ هُدى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يؤْمِنُونَ» {نحل ، ۶۴.}

«و ما این کتاب را بر تو بصورت دفعی نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و

هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند.»

اگر چه در طول حیات رسول خـدا صـلی الله علیه و آله کل قرآن بصورت تـدریجی برای امت فرو فرسـتاده شـد و تبیین ایشان نسـبت به آیـات الهی ، مانع بروز اختلافات بود ، ولی پس از رحلت آن جناب ، نسـبت به معارف قرآنی اختلافات بسـیاری در امت ایجاد شـد و وجود قرآن به عنوان یگانه منبع و مصدر مورد قبول همه ، به تنهایی ، مانع پیدایش اختلافات و مانع فرقه فرقه گشتن امت نشد.

آیا در چنین وضعیتی ممکن است خدا امت را به حال خود واگذارده باشد؟؟؟

خیر ، بروز اختلافـات ، به خـاطر دور شـدن از تـدبیری بـود که خداونـد حکیم ، پس از پیـامبر ، این امت را مکلف به مشـی بر اساس آن فرموده بود. خداونـد متعال علم حقایق قرآنی را پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله ، نزد بندگان برگزیده اش به ارث نهاد (رک: فاطر/۳۱ و ۳۲ و رعد/۴۳) ، لـذا تنها آن بنـدگان برگزیـده اند که قرآن را آنگونه که هست می فهمند و تبیین می کنند.

اگر کسـی آن بنـدگان برگزیـده را یـافت و تبیین ایشـان را شـنید و ایمان آورد ، از اختلاف و تفرقه نجات یافته و هـدایت می شود. آن بنـدگان برگزیـده کسـانی هسـتند که در هر دوره و زمـانی وجود ایشان لازم است ، کار ایشان تبیین معارف قرآن (: متن انـذار) و هـدایت امت از طریق این تـبیین است. این بنـدگان همـان کسـانی هسـتند که در آیه ی مورد بحث (رعـد ، ۷) ، خداوند با نام «هادٍ»: «هدایتگر» از ایشان یاد کرده است.

قَـالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَـالَی: «إِنَّما أَنْتَ مُنْـذِرٌ وَ لِکلِّ قَوْمٍ هادٍ» ؛ مَعْنَی الْهَادِی: اَلْمُبَینُ لِمَا جَاءَ بِهِ الْمُنْـذِرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. {بحار الأنوار ، ج ۵ ، ص ۲۰۸ ، از تفسیر نعمانی.}

حضـرت امیر علیه السـلام درباره ی آیه ی «جز این نیست که تو بیم دهنـده ای هستی و هر قومی را هـدایت کننـده ای است» ، فرمودند:

هدایت کننده یعنی کسی که آنچه را انذار دهنده از نزد خدا آورده تبیین می کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ لِعَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ:

أَنْتَ الْهَادِی الثَّانِی. {الیقین ، ص ۵۰۴.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

شما دومین هـدایت کننـده هستید (اولین هدایت کننده خود رسول خدا صـلی الله علیه و آله بودند که چگونگی هدایت ایشان توسط قرآن بیان شد).

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

«إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکلِ قَوْمٍ هادٍ» ، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ الْمُنْذِرُ وَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ الْهَادِی ، یا أَبَا مُحَمَّدٍ! هَلْ مِنْ هَادٍ الْیوْمَ؟

قُلْتُ: بَلَی جُعِلْتُ فِدَاک ، مَا زَالَ مِنْکمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّی دُفِعَتْ إِلَیک.

فَقَالَ: رَحِمَک اللَّهُ یا أَبَا مُحَمَّدٍ! لَوْ کانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آیهٌ عَلَی رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِک الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآیهُ ، مَاتَ الْکتَابُ وَ لَکنَّهُ حَی یجْرِی فِیمَنْ بَقِی کمَا جَرَی فِیمَنْ مَضَی. {کافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۱.}

ابو بصیر گوید: برای امام صادق علیه السلام این آیه ی را خواندم: «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است» ، حضرت فرمودند:

بیم دهنده رسول خدا صلی الله علیه و آله و هدایت کننده علی علیه السلام است. ای ابامحمد! آیا امروز نیز هدایتگری هست؟

عرض کردم: آری فدایت شوم ، همیشه از شما خانواده هدایت کننده ای پس از دیگری بوده تا به شما رسیده است.

فرمودند:

خدایت رحمت کند ای ابامحمد ، اگر چنین می بود که چون آیه ای در باره مردی نازل می شد و آن مرد می میرد آیه هم از بین می رفت (و مصداق دیگری نداشت) که قرآن مرده بود ولی قرآن همیشه زنده است؛ بر بازماندگان منطبق می شود چنانچه بر گذشتگان منطبق می شد.

آیه ی مورد بحث (رعد ، ۷) یکی از آیاتی است که بیانگر لزوم وجود امام پس از رسول خدا می باشد. با توجه به اینکه امام تبیین کننده ی تعالیم رسالت (و در صدر آنها قرآن) است ، اگر آیندگان بخواهند به حقایق آموزه های رسالت ، آنگونه که بوده ، دست یابند چاره ای ندارند مگر اینکه بیان درست آن را از امام بخواهند. در واقع وجود امام لازم است تا آموزه های رسالت از مسیر خود منحرف نشود و از تحریف و تفسیر به رأی در امان بماند. پیامبر وظیفه اش این بوده که رسالتش را تمام و کمال به امت ابلاغ کند و در زمان حیات خویش تبیین فرماید و از این طریق امت را هدایت کند. برای آیندگان نیز برای هر زمانی خدا امامی را قرار داد تا با تبیین آنچه از سوی پیامبر به جا مانده امت را از اختلاف برهاند و به صراط مستقیم رهنمون گردد. در اینجا مناظره ای از شاگرد مکتب امام صادق علیه السلام را که مطالب مذکور در آن مطرح گشته می آوریم:

مردی از مخالفان اهل بیت علیهم السلام ، از شام خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت: آمده ام تا با یاران شما مناظره کنم ... حضرت به او فرمودند:

با این جوان یعنی هشام بن حکم مناظره کن.

گفت: آری. سپس به هشام گفت: ای جوان! در باره امامت این مرد از من بپرس!

هشام از بی ادبی او نسبت به ساحت مقدس امام علیه السلام خشمگین شد ، طوری که می لرزید ، سپس به شامی گفت: «یا هَذَا!» ای مرد! آیا پروردگارت نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است یا آفریدگان نسبت به خودشان؟

- شامی: بلکه پروردگارم نسبت به مخلوقاتش خیرخواه تر است.

- هشام: در مقام خیرخواهی برای مردم چه کرده است؟

- برای ایشان حجت و دلیلی به پا داشته تا گروه گروه نشوند و دچار اختلاف نگردند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمواری هایشان را هموار سازد و ایشان را به آنچه پروردگارشان واجب فرموده آگاه سازد.

- او کیست؟

- رسول خداست.

- بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟

- قرآن و سنت است.

- قرآن و سنت برای رفع اختلافِ امروز ما سودمند است؟

- آری.

- پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو به خاطر مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا آمدی!

شامی خاموش ماند ، امام صادق علیه السلام به او فرمودند:

چرا جواب نمی دهی؟

شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف می کنند حرفم نادرست است ، زیرا عبارات کتاب و سنت معانی مختلفی را متحمل است (چند جور معنا می شود) و اگر بگویم اختلاف داریم و هر یک از ما مدعی حق می باشیم ، قرآن و سنت ما را سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم) ولی من هم همین استدلال را می توانم بر علیه هشام مطرح کنم.

حضرت فرمودند:

از او بپرس تا بفهمی که سرشار است.

شامی خطاب به هشام گفت: ای مرد! چه کسی نسبت به آفریدگان خیرخواه تر است: پروردگارشان یا خودشان؟

– هشام: پروردگارشان از خودشان خیرخواه تر است.

– شامی: آیا پروردگار شخصی را بپا داشته است که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان هموار سازد و حق و باطل را به ایشان باز گوید؟

– در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امروز؟

– در زمان رسول خدا که خود آن حضرت بود ، امروز کیست؟

– همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره به امام صادق علیه السلام کرد) و از هر سو به سویش رهسپار می گردند به میراث علمی که از پدرانش دست به دست از جدش گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز می گوید.

– من چگونه می توانم این را بفهمم؟

– هر چه خواهی از او بپرس.

– عذری برایم باقی نگذاردی ، بر من است که بپرسم

امام صادق علیه السلام فرمودند:

ای شامی! می خواهی گزارش سفر و راهت را خبر دهم؟ چنین و چنان بود …

هر چه حضرت خبر می دادند مرد شامی می گفت: راست گفتی ، اکنون اسلام آوردم

امام صادق علیه السلام فرمودند:

خیر ، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی ، اسلام پیش از ایمان است ، به وسیله اسلام از یکدیگر ارث می برند و ازدواج می کنند و به وسیله ی ایمان پاداش داده می شوند.

شامی عرض کرد: درست فرمودید ، گواهی می دهم که کسی جز خدا شایسته ی عبادت نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و تو جانشین اوصیای او هستی {کافی ، ج ۱ ، ص ۱۷۲.}

هدایت به سوی قرآن

اشاره

اهـل بیت علیهم السـلام وارثـان علم قرآننـد. خداونـد متعـال علم و فهم دقایق و ظرائف قرآن را به اهل بیت علیهم السـلام عطا فرموده ، انشـاء الله در قسـمت مربوط به خصوصـیت علم اهل بیت علیهم السـلام دلائل قرآنی و روائی این مطلب عرضه خواهد شـد. اهل بیت علیهم السـلام مؤمنان را (: کسانی را که امامت ، ولایت و هـدایت ایشان را پـذیرا شوند) به سوی معارف کتاب خدا هدایت و رهبری می کنند. ایشان کتاب خدا را به عنوان مرجع و مبنای علوم و روایات خود معرفی می کنند و کلام ایشان همه تبیین آیات قرآن است. لذا برای هر کلامشان شاهد و دلیلی از آیات قرآن دارند.

عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِذَا حَدَّثْتُکمْ بِشَـی ءٍ فَاسْأَلُونِی مِنْ کتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِی بَعْضِ حَدِیثِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ نَهَی عَنِ الْقِیلِ وَ الْقَالِ وَ فَسَادِ الْمَالِ وَ کثْرَهِ السُّؤَالِ.

فَقِیلَ لَهُ: یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَینَ هَذَا مِنْ کتَابِ اللَّهِ؟

قَـالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَـلَّ یقُولُ: «لا ـ خَیرَ فِی کثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَـدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْـلاحٍ بَینَ النَّاسِ» {نساء/۱۱۴.}وَ قَـالَ: «وَ لا ـ تُؤْتُـوا السُّفَهـاءَ أَمْـوالَکمُ الَّتِی جَعَـلَ اللَّهُ لَکمْ قِیامـاً» {نسـاء/۵.}وَ قَـالَ: «لا ـ تَسْـئَلُوا عَـنْ أَشْـیاءَ إِنْ تُبْـدَ لَکمْ تَسُـؤْکمْ.» {مائده/۱۰۱. و حدیث در: الکافی ، ج ۱ ، ص ۶۰.}

ابو جارود گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

وقتی مطلبی برایتان گفتم از من بپرسید کجای کتاب خداست آنگاه حضرت ضمن گفتارشان فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از بگو مگو و تباه کردن مال و زیادی سؤال نهی فرمود.

به حضرت عرض شد: ای پسر رسول خدا! این که فرمودید در کجای کتاب خداست؟

فرمودند:

خدای عزوجل می فرماید: «در بسـیاری از سخنانِ درِگوشی آنها ، خیر و سودی نیست مگر کسی که امر به کمک به دیگران ، یا کار نیک ، یا اصـلاح در میان مردم کنـد» و می فرمایـد: «اموال خود را ، که خداونـد وسـیله قوام زندگی شـما قرار داده ، به دست بی خِردان نسپارید» و می فرماید: «از چیزهائی که اگر بر شما عیان شود ناراحتتان کند سؤال نکنید.»

آن چنان کلمات آل الله علیهم السـلام با کتاب خدا مطابقت دارد که در روایات متعددی ، کتاب خدا را به عنوان ملاک و مبنا برای تشخیص صحت انتساب کلامی به خود معرفی فرموده اند:

عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَـامُ قَـالَ: قَـالَ رَسُولُ اللَّهِ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فِی خُطْبَهٍ بِمِنًی أَوْ بِمَکهَ: یـا أَیهَـا النَّاسُ! مَـا جَاءَکمْ عَنِّی یوَافِقُ الْقُرْآنَ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَکمْ عَنِّی لَا یوَافِقُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَقُلْهُ. {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۸.}

حضرت صادق علیه السلام در خطبه ای در سرزمین منا یا مکه فرمودند:

ای مردم! آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق باشد من آن را گفته ام و آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق نباشد من آن را نگفته ام.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

یا مُحَمَّدُ! مَا جَاءَک فِی رِوَایهٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یوَافِقُ الْقُرْآنَ فَخُذْ بِهِ وَ مَا جَاءَک فِی رِوَایهٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یخَالِفُ الْقُرْآنَ فَلَا تَأْخُذْ بِهِ. {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۸.}

محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

محمد! هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی داشت آن را بپذیر و هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی نداشت آن را مپذیر.

عَنْ کلَیبٍ الْأَسَدِی قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: مَا أَتَاکمْ عَنَّا مِنْ حَدِیثٍ لَا یصَدِّقُهُ کتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ. {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۹.}

کلیب اسدی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

هر حدیثی از قول ما به شما برسد که کتاب خدا آن را تصدیق نکند ، پس آن باطل است (یعنی جعلی بوده و از اهل بیت علیهم السلام نمی باشد).

تفسیر به رأی ، نتیجه ی محرومیت از هدایت

کسانی که برای فهم معارف قرآن و برای دریافت مراد خدا در آیات تدوین ، سراغ اهل بیت علیهم السلام نیامدند و از تبیین ایشان برخوردار نشدند و از این هدایت محروم گشتند ، در فهم معارف قرآن واماندند و چون نمی خواستند به جهل و نادانی خود اعتراف کنند ، قرآن را بنابر رأی و نظر خود معنا کردند و اینگونه قرآن را از مسیرش منحرف ساختند و عامل تحریف معنوی قرآن شده و در واقع به خدا دروغ بسته و مصداق این آیات گردیدند:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً لِيضِلَّ النَّاسَ بِغَيرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لا يهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمينَ» {انعام/۱۴۴.}

«پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد ، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچگاه ستمگران را هدایت نمی کند»

شرط هدایت شدن توسط قرآن اینست که تمسک به قرآن ، همراه با تمسک به عترت باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله

در حدیث ثقلین فرمودند:

«لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی مَا إِنْ تَمَسَّکتُمْ بِهِمَا»: {الکافی ، ج ۲ ، ص ۴۱۵.}

«هرگز گمراه نخواهید شد در صورتی که به آن دو تمسک جویید.»

کسانی که دم از «حَسْبُنَا کتَابُ اللَّهِ» زدند ، به شهادت تاریخ و به شهادت روایات فریقین {علامه ی امینی (ره) در کتاب گرانمایه ی الغدیر ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ تا ۱۴۵ مواردی از جهل عمر و عثمان را نسبت به کتاب خدا ، از کتب اهل سنت استخراج و ارائه نموده است.}از حقایق قرآن محروم شده دچار تفسیر به رأی شده ، هم خود گمراه گشتند و هم دیگران را به ورطه ی گمراهی راندند.

در روز قیامت کسانی که توسط آنها گمراه شده اند خطاب به حضرت حق می گویند:

«وَ قالَ الَّذینَ کفَرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَینِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِیکونا مِنَ الْأَسْفَلینَ» {فصلت/۲۹.}

«کافران گفتند: پروردگارا! آن دو نفر ، از جن و انس را که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آنها را زیر پای خود نهیم تا از پست ترین مردم باشند!»

عَنْ سَوْرَةَ بْنِ کلَیبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَک وَ تَعَالَی: «رَبَّنا أَرِنَا الَّذَینِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِیکونا مِنَ الْأَسْفَلِینَ» ، قَالَ: یا سَوْرَةُ! هُمَا وَ اللَّهِ هُمَا ثَلَاثاً و اللَّهِ یا سَوْرَةُ إِنَّا لَخُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ فِی السَّمَاءِ وَ إِنَّا لَخُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ. {الکافی ، ج ۸ ، ص ۳۳۴.}

سوره پسر کلیب گوید: امام صادق علیه السلام درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند:

ای سوره! به خدا سوگند ، مقصود از آن دو نفر آن دو هستند – و سه مرتبه این را فرمودند- به خدا سوگند ای سوره! مائیم خزانه داران علم خدا در آسمان و مائیم خزانه داران علم خدا در زمین.

رُوِی عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ وَ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «أَرِنَا الَّذَینِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» ؛ هُمُ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِی. {الصراط المستقیم ، ج ۳ ، ص ۳۹.}

قاسم بن جندب از قول ابن عباس روایت کرده و حضرت باقر علیه السلام نیز درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند:

ایشان اولی و دومی هستند.

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کذِباً أَوْ کذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ أَ لَیسَ فی جَهَنَّمَ مَثْوی لِلْکافِرینَ» {عنکبوت/۶۸.}

«چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا

جایگاه کافران در دوزخ نیست؟!»

فِی کتَابِ الْحُسَینِ بْنِ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ إِلَی أَهْلَ الْبَصْرَهِ: فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ یقُولُ: مَنْ قَالَ فِی الْقُرْآنِ بِغَیرِ عِلْمٍ فَلْیتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. {التوحید ، ص ۹۱.}

در نامه ی امام حسین علیه السلام به اهالی بصره آمده: همانا از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هر کس درباره ی قرآن ، بدون علم چیزی بگوید ، باید نشیمنگاه خود را برای آتش مهیا کند.

در پایان این قسمت ، دو مورد از موارد فراوان تفسیر به رأی قرآن در زمان ائمه علیهم السلام و حتی در محضر ایشان را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

عَنْ زَیدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: دَخَلَ قَتَادَهُ بْنُ دِعَامَهَ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقَالَ: یا قَتَادَهُ! أَنْتَ فَقِیهُ أَهْلِ الْبَصْرَهِ؟

فَقَالَ: هَکذَا یزْعُمُونَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ بَلَغَنِی أَنَّک تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ!

فَقَالَ لَهُ قَتَادَهُ: نَعَمْ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

بِعِلْمٍ تُفَسِّرُهُ أَمْ بِجَهْلٍ؟

قَالَ: لَا بِعِلْمٍ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

فَإِنْ کنْتَ تُفَسِّرُهُ بِعِلْمٍ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُک.

قَالَ قَتَادَهُ: سَلْ!

قَالَ: أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی سَبَإٍ: «وَ قَدَّرْنا فِیهَا السَّیرَ سِیرُوا فِیها لَیالِی وَ أَیاماً آمِنِینَ.» {سبأ/۱۸.}

فَقَالَ قَتَادَهُ: ذَلِک مَنْ خَرَجَ مِنْ بَیتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَهٍ وَ کرَاءٍ حَلَالٍ یرِیدُ هَذَا الْبَیتَ کانَ آمِناً حَتَّی یرْجِعَ إِلَی أَهْلِهِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

نَشَدْتُک اللَّهَ یا قَتَادَهُ ، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ یخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْ بَیتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَهٍ وَ کرَاءٍ حَلَالٍ یرِیدُ هَذَا الْبَیتَ فَیقْطَعُ عَلَیهِ الطَّرِیقُ

فَتُذْهَبُ نَفَقَتُهُ وَ يضْرَبُ مَعَ ذَلِك ضَرْبَهً فِيهَا اجْتِياحُهُ؟

قَالَ قَتَادَهُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ:

وَيحَك يا قَتَادَهُ! إِنْ كنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِك فَقَدْ هَلَكتَ وَ أَهْلَكتَ وَ إِنْ كنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكتَ وَ أَهْلَكتَ ، وَيحَك يا قَتَادَهُ ذَلِك مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيتِهِ بِزَادٍ وَ رَاحِلَهٍ وَ كرَاءٍ حَلَالٍ يرُومُ هَذَا الْبَيتَ عَارِفاً بِحَقِّنَا يهْوَانَا قَلْبُهُ كمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَيهِمْ» {ابراهیم/۳۷.}وَ لَمْ يعْنِ الْبَيتَ فَيقُولَ إِلَيهِ ، فَنَحْنُ وَ اللَّهِ دَعْوَهُ إِبْرَاهِيمَ الَّتِی مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَجَّتُهُ وَ إِلَّا فَلَا ، يا قَتَادَهُ! فَإِذَا كانَ كذَلِك كانَ آمِناً مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يوْمَ الْقِيامَهِ.

قَالَ قَتَادَهُ: لَا جَرَمَ وَ اللَّهِ لَا فَسَّرْتُهَا إِلَّا هَكذَا.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ:

وَيحَك يا قَتَادَهُ! إِنَّمَا يعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ. {الکافی ، ج ۸، ص ۳۱۱.}

زید شحام گوید: قتاده پسر دعامه خدمت حضرت باقر علیه السلام رسید. حضرت بدو فرمودند:

ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟

گفت: چنین پندارند.

فرمودند:

شنیده ام تو قرآن را تفسیر می کنی!

گفت: آری.

فرمودند:

دانسته تفسیر می کنی یا ندانسته؟

گفت: خیر ، بنا بر علم و دانش.

فرمودند:

اگر بنا بر علم و دانش تفسیر می کنی ، من از تو بپرسم؟

گفت: بپرسید

فرمودند:

مرا خبر ده از گفتار خدای عزوجل که در سوره ی سبأ می فرماید:

«در میان آن منازل ، سیر و سفر مقرر داشتیم ، شبانه روز در امن و امان در آنها سیر و سفر کنید.»

قتاده گفت: این آیه درباره ی کسی است که از خانه اش و با توشه ی حلال ، مرکب حلال و کرایه ی حلال به قصد خانه کعبه بیرون آید ، چنین کسی در امان است تا نزد خانواده اش بازگردد.

حضرت فرمودند:

ای قتاده! تو را به خدا ، آیا می دانی که بسا مردی با توشه حلال و مرکب و کرایه ی حلال از خانه اش به قصد کعبه بیرون آید و دچار راهزن گردد و خرجی راه او را ببرند و با وجود این ، کتکی هم به او بزنند که گاه نابودیش در آن باشد؟

قتاده پاسخ داد: آری ، البته اینچنین است.

حضرت فرمودند:

وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را بنا بر نظر خود تفسیر کرده ای هم خود هلاک گشته و هم دیگران را هلاک کرده ای و اگر از مردم گرفته ای ، باز هلاک شده و مردم را نیز به هلاکت رسانده ای ، وای بر تو ای قتاده! این آیه درباره ی کسی است که از خانه خویش با توشه و مرکب و کرایه ی حلال به قصد کعبه بیرون آید و نسبت به حق ما آشنا باشد و در دل محبت ما را داشته باشد ، چنان که خدای عزوجل (از قول حضرت ابراهیم علیه السلام) فرموده: «و دلهای گروهی از مردم را مایل به آنها گردان» ، مقصود ، میل به کعبه نیست و گر نه می فرمود: «مایل به آن» ، پس به خدا سوگند ، دعای حضرت ابراهیم علیه السلام در حق ماست ، هر که در دل میل و محبت ما را داشته باشد حج او پذیرفته است و گر نه پذیرفته نیست ، ای قتاده! هر کس چنین باشد از عذاب جهنم در روز قیامت در امان است (و مقصود از امنیتی که در آیه آمده همین است).

قتاده گفت: ناچار به خدا سوگند من هم دیگر این آیه را جز بدین نحو تفسیر نخواهم کرد.

حضرت فرمودند:

وای بر تو ای قتاده! قرآن را تنها کسی می فهمد که بدو خطاب شده است.

ذَكرُوا أَنَّ أَبَا حَنِيفَهَ أَكـلَ طَعَاماً مَعَ الْإِمَـامِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيهِ السَّلَامُ فَلَمَّا رَفَعَ الصَّادِقُ عَلَيهِ السَّلَامُ يـدَهُ مِنْ أَكلِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ رَسُولِكَ.

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَهَ: يا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أ جَعَلْتَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكاً؟

فَقَالَ لَهُ: وَيلَكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يقُولُ فِي كتَابِهِ: «وَ ما نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْناهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» {توبه/۷۴.}وَ يقُولُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ.» {توبه/۵۹.}

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَهَ: وَ اللَّهِ لَكأَنِّي مَا قَرَأْتُهُمَا قَطُّ مِنْ كتَابِ اللَّهِ وَ لَا سَمِعْتُهُمَا إِلَّا فِي هَذَا الْوَقْتِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ:

بَلَى قَدْ قَرَأْتَهُمَا وَ سَمِعْتَهُمَا و لَكنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِيك وَ فِي أَشْبَاهِك: «أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها» {محمد (صلی الله علیه و آله)/۲۴.}وَ قَالَ: «كلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يكسِبُونَ.» {مطففین/۱۴. و حدیث در کنزالفوائد ، ج ۲ ، ص ۳۶.}

نقل شده که ابوحنیفه با حضرت صادق هم غذا شد ، وقتی حضرت صادق علیه السلام دست از غذا کشیدند گفتند: «حمد و سپاس خدائی را که پروردگار جهانیان است ، خدایا این از سوی تو از جانب رسول توست.»

ابوحنیفه گفت: ای اباعبدالله! با خدا شریک قرار دادی؟!

حضرت فرمودند:

وای بر تو! خداوند متعال در کتابش می فرماید: «آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش ، آنان را به فضل خود ، بی نیاز ساختند» و می فرماید: «اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند و بگویند: خدا ما را بس است و به زودی خدا و رسولش ، از فضل خود به ما می بخشند ما تنها رضای او را می طلبیم.» {در این دو آیه ای که حضرت به عنوان شاهد و دلیل بر کلام خود مبنی بر نسبت دادن نعمتها به رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر کردند نیز ، بخشش و فضل ، هم به خدا و هم به رسول خدا نسبت داده شده است.}

ابو حنیفه گفت: به خدا قسم گوئی تا کنون هرگز این دو آیه را از کتاب خدا نخوانده و نشنیده بودم!

حضرت فرمودند:

آری ، هم خوانده ای و هم شنیده ای ، ولی خداوند متعال درباره ی تو و امثال تو این آیه را نازل کرده: «یا بر دلها قفل زده شده» و فرموده: «چنین نیست (که آنها می پندارند) ، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است.»

آیه ی چهارم

آیه ی چهارم

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمِيعاً فَإِمَّا يأْتِينَّكمْ مِنِّي هُدى فَمَنْ تَبِعَ هُدای فَلا خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَ لا هُمْ يحْزَنُونَ» {بقره/۳۸.}

«گفتیم: همگی از بهشت فرود آیید! هرگاه هدایتی از من برای شما آمد ، پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند»

عَنْ جابِرٍ قالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ تَفْسِیرِ هَذِهِ الْآیهِ فِی بَاطِنِ الْقُرآنِ: «فَإِمَّا یأْتِینَّکمْ مِنِّی هُدی فَمَنْ تَبِعَ هُدای فَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ» قَالَ: تَفْسِیرُ الْهُدَی عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ ، قَالَ اللَّهُ فِیهِ: «فَمَنْ تَبِعَ هُدای فَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ.» {تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۳.}

جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره ی تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم (آیه ی مذکور) ، فرمودند:

تفسیر هُدی (: هدایت) علی علیه السلام است که خدا درباره ی او فرموده: «پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند.»

تبعیت ، شرط هدایت

در آیه ی مذکور و آیات متعدد دیگری که در آنها سخن از هدایت رفته ، تبعیت از هدایت و پیروی از هدایتگر ، به عنوان شرط هدایت شدن معرفی شده است.

خداوند متعال در قرآن کریم ، از قول دو تن از پیامبرانش ، تبعیت از هدایتگر را به عنوان شرط هدایت معرفی کرده:

«یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یأْتِک فَاتَّبِعْنی أَهْدِک صِراطاً سَوِیا» {مریم ، ۴۳.}

«(حضرت ابراهیم به عمویش گفت:) ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است ، پس ، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.»

«وَ قالَ الَّذی آمَنَ یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکمْ سَبیلَ الرَّشادِ» {غافر/۳۸.}

«و آنکه (از قوم فرعون) ایمان آورده بود گفت: «ای قوم مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز به امر خدا به امتش چنین می فرماید:

«قُلْ یا أَیهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکمْ جَمیعاً الَّذی لَهُ مُلْک السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ یحْیی وَ یمیتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِی الْأُمِّی الَّذی یؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ کلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکمْ تَهْتَدُونَ» {أعراف/۱۵۸.}

«بگو: ای مردم من فرستاده خدای یکتا به همه شمایم ، خدایی که آسمانها و زمین از اوست ، معبودی جز او نیست ، زنده می کند و می میراند ، پس به خدا و فرستاده او پیامبر درس ناخوانده ، که به خدا و کلمات او مؤمن است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید که هدایت شوید.»

از آن رو که وظیفه ی انسان در قبال هدایت و هدایتگر ، تبعیت است ، درباره ی آیه ی ذیل که بیانگر یکی از خصوصیات مؤمنان امت پیامبر صلی الله علیه و آله است:

«وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ» {أعراف/۱۵۷.}

«و از نوری که با وی (پیامبر) نازل شد پیروی کردند»

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«النُّورُ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ عَلِی امیرالمؤمنین وَ الْأَئِمَّهُ عَلَیهِمُ السَّلَامُ»: {الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۴.}

«مقصود از نور در اینجا ، امیرالمؤمنین علی و دیگر امامان علیهم السلام می باشند.»

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّا اهل بیت مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْنَا وَ مِنْ حُکمِهِ أَخَذْنَا وَ مِنْ قَوْلِ الصَّادِقِ سَمِعْنَا؛ فَإِنْ تَتَّبِعُونَا تَهْتَدُوا. {بصائر الدرجات ، ص ۵۱۴.}

جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

ما خاندانی هستیم که از علم خدا می دانیم و از حکم او می گیریم و گفتار راستگو را می شنویم؛ پس اگر از ما پیروی کنید هدایت می یابید.

آیه ی پنجم

«وَ مَنْ یشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَینَ لَهُ الْهُدی وَ یتَّبِعْ غَیرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصیراً» {نساء/۱۱۵.}

«کسی که بعد از آشکار شدن هدایت ، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ، ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد»

عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِیرٌ الْبَجَلِی حَتَّی إِذَا کنَّا بِظَهْرِ الْکوفَهِ بِالْفَرَسِ ، مَرَّ بِنَا ضَبٌّ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِیرٌ: «السَّلَامُ عَلَیک یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ»! خِلَافاً عَلَی عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَلَمَّا خَرَجَ الْأَنْصَارِی قَالَ لِعَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ. فَقَالَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ:

دَعْهُمَا فَهُوَ إِمَامُهُمَا یوْمَ الْقِیامَهِ ، أَ مَا تَسْمَعُ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ یقُولُ: «نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی.» {تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۲۷۵.}

مردی از انصار گوید: من و اشعث و جریر بَجَلی از کوفه خارج شدیم. سوسماری از پیش ما عبور کرد. اشعث و جریر خطاب به او گفتند: «سلام بر تو ای امیر المؤمنین»! قصدشان مخالفت با حضرت علی علیه السلام بود. مرد انصاری از پیش آنان آمد و

خدمت حضرت رسید و ماجرا را گفت. حضرت فرمودند:

رهایشان کن ، همان سوسمار در روز قیامت امام آن دو است ، آیا نشنیدی که خدا می فرماید: «او را به همان راه که می رود می بریم.»

آیه ی ششم

«فَریقاً هَدی وَ فَریقاً حَقَّ عَلَیهِمُ الضَّلالَهُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» {أعراف/۳۰.}

«گروهی را هدایت کرد و گروهی ، گمراهی بر ایشان محقق شد ، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند و می پندارند که هدایت شده اند»

عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ اللَّیثِی عن أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی الْبَاقِرِ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «فَرِیقاً هَدی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیهِمُ الضَّلالَهُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعْنِی أَئِمَّهَ الْجَوْرِ دُونَ أَئِمَّهِ الْحَقِّ «وَ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ.» {علل الشرائع ، ج ۲ ، ص ۶۱۰.}

ابواسحاق لیثی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند «گروهی را هدایت کرد و گروهی ، گمراهی بر ایشان محقق شد ، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند» فرمودند:

امامان جور را به جای امامان حق ولی خود گرفتند «و می پندارند که هدایت شده اند.»

آیه ی هفتم

«وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّهٌ یهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یعْدِلُونَ» {أعراف/۱۸۱.}

«و از آنها که آفریدیم ، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

این آیه بیانگر اینست که در میان آفریدگان حضرت حق ، حتما گروهی هستند که بر حق می باشند. اینکه در این آیه به طور مطلق آمده: «از آنها که آفریدیم» ، معلوم می شود این مطلب قانون و سنتی الهی است که در هر زمانی مصداقی داشته و خواهد داشت. چنان که درباره ی قوم حضرت موسی نیز به صراحت ، همین مطلب عنوان شده است:

«وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّهٌ یهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یعْدِلُونَ» {أعراف/۱۵۹.}

«و از قوم موسی گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

در کتب روائی فریقین نیز این مطلب از لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند:

إِنَّ أُمَّهَ مُوسَی افْتَرَقَتْ عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً؛ فِرْقَهٌ نَاجِیهٌ وَ الْبَاقُونَ فِی النَّارِ و إِنَّ أُمَّهَ عِیسَی افْتَرَقَتْ عَلَی اثْنَتَینِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً؛

فِرْقَةٌ نَـاجِيةٌ وَ الْبَـاقُونَ فِی النَّارِ و إنَّ أَمَّتِی سَـيَفْتَرِقُ عَلَی ثَلَـاثٍ وَ سَـبْعِينَ فِرْقَهً؛ فِرْقَةٌ نَـاجِيةٌ وَ الْبَاقُونَ فِی النَّارِ فَقَالَ يا رَسُولَ اللَّهِ مَنِ النَّاجِی قَالَ الْمُتَمَسِّکُ بِمَا أَنْتَ عَلَيهِ وَ أَصْحَابُکَ. {طرائف ، ج ۲ ، ص ۴۳۰ ، نهج الحق ، ص ۳۳۱ ، احقاق الحق ، ج ۷ ، ص ۱۸۵.}

امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند. امت عیسی هفتاد و دو گروه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند و به زودی امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتش خواهند بود. (حضرت علی علیه السلام) پرسید: ای رسول خدا چه کسی نجات می یابد؟ فرمودند:

کسی که تمسک جوید به آنچه تو و یارانت بر آنید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِی بَصِيرٍ: أَ مَا عَلِمْتَ يا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلَالُهُمْ فَلَحِقُوا بِمُوسَی لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هُدَاهُ فَسُمُّوا فِی عَسْكَرِ مُوسَی الرَّافِضَهَ لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ كانُوا أَشَدَّ أَهْلِ ذَلِکَ الْعَسْکَرِ عِبَادَهً وَ أَشَدَّهُمْ حُبّاً لِمُوسَی وَ هَارُونَ وَ ذُرِّيتِهِمَا.

فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی مُوسَی أَنْ أَثْبِتْ لَهُمْ هَذَا الِاسْمَ فِی التَّوْرَاهِ ، فَإِنِّی قَدْ سَمَّيتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إِياهُ. فَأَثْبَتَ مُوسَی الِاسْمَ لَهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكمْ هَذَا الِاسْمَ حَتَّی نَحَلَكمُوهُ.

يا أَبَا مُحَمَّدٍ! رَفَضُوا الْخَيرَ وَ رَفَضْتُمُ الشَّرَّ ، افْتَرَقَ النَّاسُ كلَّ فِرْقَهٍ وَ تَشَعَّبُوا كلَّ شُعْبَهٍ فَانْشَعَبْتُمْ مَعَ اهل بيت نَبِيكمْ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ ذَهَبْتُمْ حَيثُ ذَهَبُوا وَ اخْتَرْتُمْ مَنِ اخْتَارَ اللَّهُ لَكمْ وَ أَرَدْتُمْ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهِ الْمَرْحُومُونَ الْمُتَقَبَّلُ مِنْ مُحْسِنِكمْ وَ الْمُتَجَاوَزُ عَنْ مُسِيئِكمْ مَنْ لَمْ يأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيهِ يوْمَ الْقِيامَهِ لَمْ يتَقَبَّلْ مِنْهُ حَسَنَهٌ وَ لَمْ يتَجَاوَزْ لَهُ عَنْ سَيئَهٍ. {الکافی ، ج ۸ ، ص ۳۳.}

محمد بن سلیمان از قول پدرش گوید: حضرت صادق علیه السلام به ابابصیر فرمودند:

ای ابا محمد ، مگر نمی دانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل ، وقتی گمراهی فرعون و قومش برایشان روشن شد آنها را ترک کردند و همین که هدایت حضرت موسی برایشان روشن شد به او پیوستند ، به همین سبب ، در میان لشکر حضرت موسی به نام «رافضه» (: ترک کننده) خوانده می شدند. آنها در بین لشکر حضرت موسی بیش از دیگران عبادت می کردند و نسبت به حضرت موسی و هارون و فرزندانشان محبت بیشتری داشتند.

خداوند به حضرت موسی وحی فرمود: این نام را در تورات برای آنها ثبت کن ، زیرا من آنان را به این اسم نامیده ام و این نام را بدانها بخشیده ام. حضرت موسی نیز این نام را برای آنها ثبت فرمود و پس از آن ، خداوند ، این نام را برای شما ذخیره کرد و به شما عطا فرمود.

ای ابا محمد ، اینان (غیر دوستان اهلبیت) خیر ترک کردند و شما شرّ را. مردم به فرقه ها و گروه های مختلفی تقسیم شدند و شما در گروه خاندان پیامبرتان صلی الله علیه و آله در آمدید و به راهی رفتید که آنها رفتند. شما کسی را که خدا برایتان

برگزیده بود ، انتخاب کردید و خواستار کسی که خدا اراده کرده بود شدید. پس مژده باد بر شما و باز هم مژده باد بر شما. به خدا سوگند ، شمایید که مورد رحمت حق قرار گرفته اید ، کردار نیکوکاران شما پذیرفته می شود و از بدکارانتان درمی گذرند. هر کس روز قیامت بدان عقیده ای که شما دارید به پیشگاه پروردگار درنیاید ، خداوند نه کردار نیکش را می پذیرد و نه از کردار بدش درمی گذرد.

امامان علیهم السلام بنابر نص آیات و روایاتی که برخی از آنها مطرح شد ، هدایتگران راه حقند ، خصوصیت فرقه و گروه اهل نجات در هر زمانی اینست که اهل هدایتند. یعنی اصالتاً اهل بیت علیهم السلام و به تبع ایشان ، شیعیان ایشان مصداق آیه ی مذکور می باشند.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يعْدِلُونَ» ، قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۱۴.}

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ی این خدای عزوجل (آیه ی مذکور) پرسیدم ، فرمودند:

ایشان ائمه هستند.

عَنْ زَاذَانَ عَنْ عَلِی عَلَيهِ السَّلَامُ:

تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يعْدِلُونَ» وَ هُمْ أَنَا وَ شِيعَتِي. {کشف الیقین ، ص ۳۸۹.}

زاذان گوید: حضرت علی علیه السلام فرمودند:

این امّت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود که هفتاد و دو فرقه در آتشند و یک فرقه در بهشت و اینان همان کسانی هستند که خداوند در حقّ آن ها فرموده است: «و از آنها که آفریدیم ، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» و آنها من و شیعیان من هستند.

عَنْ يعْقُوبَ بْنِ زَيدٍ قَالَ: قَالَ امیرالمؤمنین عَلَيهِ السَّلَامُ:

«وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يعْدِلُونَ» قَالَ: يعْنِي أُمَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ. {تفسیر عیاشی ، ج ۲ ، ص ۴۳.}

یعقوب بن زید گوید: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی آیه: «و از آنها که آفریدیم ، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» ، فرمودند:

مقصود امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشند.

اما آیا تعبیر امت محمد صلی الله علیه و آله در این حدیث به معنای مصطلحی که دارد بوده و همه ی مسلمانان را شامل می

شود؟

در این صورت معنا ندارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بفرمایند: امتم هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یکی بر حق است و دیگران در آتش! بلکه مراد از تعبیر امت در کلام حضرت علی علیه السلام همان یک فرقه ی اهل نجات است که حقیقتا تنها همان یک فرقه امت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند و دیگر فرقه ها در واقع از امت جدا شده اند. شاهد دیگر بر این مطلب کلامی است از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله.

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

... مَنْ أُمَّتُهُ (أُمَّهُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ)؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ صَدَقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُتَمَسِّکونَ بِالثَّقَلَینِ الَّذِینَ أُمِرُوا بِالتَّمَسُّک بِهِمَا کتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِتْرَتِهِ أَهْلِ بَیتِهِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً وَ هُمَا الْخَلِیفَتَانِ عَلَی الْأُمَّهِ بَعْدَهُ. {معانی الأخبار ، ص ۹۴.}

ابابصیر گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ... امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمودند:

مؤمنانی که آنچه را از نزد خدا آمده است تصدیق نمودند و به آن دو چیز گرانبهایی که مأمور به تمسک به آن دو گشته اند ، چنگ زدند ، کتاب خدا و عترت و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و و پاک و مطهرشان ساخته و آن دو بعد از پیامبر ، جانشین او بر امتش می باشند.

شاهد دیگر بر اینکه فرقه ی ناجیه ی این امت ، شیعیان و دوستان حضرت امیر علیه السلام می باشند ، اینست که در آیه ی شریفه آنچه به عنوان محور هدایت و عدالت معرفی شده «حق» است. و بنا بر نقل فریقین در بسیاری از کتب روائی خود به سندهای متعدد ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«عَلِی مَعَ الْحَقِّ وَ اَلْحَقُّ مَعَ عَلِی»: {رک: احقاق الحق ، ج ۵ ، ص ۶۲۳ الی ۶۳۹ و ج ۱۶ ، ص ۳۸۴ الی ۳۹۸ و ج ۲۱ ، ص ۳۹۰ الی ۳۹۶ و ج ۲۳ ، ص ۳۰۷ و ۳۰۸ و ج ۲۳ ، ص ۳۸۱.}

«علی علیه السلام با حق و حق با علی علیه السلام است.»

آیه ی هشتم

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکمْ مَنْ یهْدی إِلَی الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ یهْدی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ یهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلاَّ أَنْ یهْدی فَما لَکمْ کیفَ تَحْکمُونَ» {یونس/۳۵.}

«بگو: آیا از شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: خدا به سوی حق هدایت می کند ، آیا با این حال ، کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر

آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟»

فِی رِوَایهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ: «أَ فَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدی فَما لَکمْ کیفَ تَحْکمُونَ» فَأَمَّا مَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ مِنْ بَعْدِهِ و أَمَّا مَنْ لَا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدَی فَهُوَ مَنْ خَالَفَ مِنْ قُرَیشٍ وَ غَیرِهِمْ أَهْلَ بَیتِهِ مِنْ بَعْدِهِ. {تفسیر قمی ، ج ۱ ، ص ۳۱۲.}

ابوالجارود از حضرت باقر علیه السلام درباره ی آیه ی (آیه ی مذکور) روایت کرده که فرمودند:

اما آنها که به سوی حق هدایت می کنند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد صلی الله علیه و آله پس از اویند ، اما کسانی که هدایت نمی یابند مگر آنکه کسی آنها را هدایت کند ، کسانی از قریش و غیر قریش هستند که پس از پیامبر با خاندان او مخالفت کردند.

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: لَقَدْ قَضَی امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ بِقَضِیهٍ مَا قَضَی بِهَا أَحَدٌ کانَ قَبْلَهُ وَ کانَتْ أَوَّلَ قَضِیهٍ قَضَی بِهَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ ذَلِک أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ أَفْضَی الْأَمْرُ إِلَی أَبِی بَکرٍ أُتِی بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَقَالَ لَهُ ابوبکر أَ شَرِبْتَ الْخَمْرَ؟

فَقَالَ الرَّجُلُ: نَعَمْ.

فَقَالَ: وَ لِمَ شَرِبْتَهَا وَ هِی مُحَرَّمَهٌ؟

فَقَالَ: إِنَّنِی لَمَّا أَسْلَمْتُ وَ مَنْزِلِی بَینَ ظَهْرَانَی قَوْمٍ یشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ یسْتَحِلُّونَهَا وَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهَا حَرَامٌ فَأَجْتَنِبُهَا.

قَالَ: فَالْتَفَتَ ابوبکر إِلَی عُمَرَ فَقَالَ: مَا تَقُولُ یا أَبَا حَفْصٍ فِی أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ؟!

فَقَالَ: مُعْضِلَهٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا.

فَقَالَ أَبُو بَکرٍ: یا غُلَامُ! ادْعُ لَنَا عَلِیاً.

قَالَ عُمَرُ: بَلْ یؤْتَی الْحَکمُ فِی مَنْزِلِهِ.

فَأَتَوْهُ وَ مَعَهُ سَلْمَانُ الْفَارِسِی فَأَخْبَرَهُ بِقِصَّهِ الرَّجُلِ فَاقْتَصَّ عَلَیهِ قِصَّتَهُ فَقَالَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ لِأَبِی بَکرٍ: ابْعَثْ مَعَهُ مَنْ یدُورُ بِهِ عَلَی مَجَالِسِ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ ، فَمَنْ کانَ تَلَا عَلَیهِ آیهَ التَّحْرِیمِ فَلْیشْهَدْ عَلَیهِ فَإِنْ لَمْ یکنْ تَلَا عَلَیهِ آیهَ التَّحْرِیمِ فَلَا شَی ءَ عَلَیهِ.

فَفَعَلَ ابوبکر بِالرَّجُلِ مَا قَالَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ فَلَمْ یشْهَدْ عَلَیهِ أَحَدٌ فَخَلَّی سَبِیلَهُ.

فَقَالَ سَلْمَانُ لِعَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ:

لَقَدْ أَرْشَدْتَهُمْ.

فَقَالَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجَدِّدَ تَأْكِیدَ هَذِهِ الْآیهِ فِی وَ فِیهِمْ: «أَ فَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدی فَما لَكُمْ كَیفَ تَحْكُمُونَ.» {یونس ، ۳۵ و حدیث در الکافی ، ج ۷ ، ص ۲۴۹. شیخ مفید در کتاب الإرشاد این قضیه را به اجمال نقل کرده و درباره ی آن فرموده: جاء الخبر من رجال العامه و الخاصه.}

ابابصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوتی کردند که کسی پیش از ایشان آن گونه قضاوت نکرده بود و این اولین قضاوتی بود که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند؛ وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند و ابوبکر بر مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟

گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آن را حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آن را حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فرا خوان.

عمر گفت: خیر ، بلکه دیگران باید به منزل حَکم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی علیه السلام به ابوبکر فرمودند:

کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند و جویا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد ، اما کسی بر @[آن مطلب] شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی علیه السلام عرضه داشت: آنها را راهنمائی کردید.

حضرت فرمودند:

خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟.»

رَوَی جَابِرُ بْنُ یزِیدَ وَ عُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَا أَدْرِی مَا أَصْنَعُ بِالْمَجُوسِ ، أَینَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا ، فَجَاءَ ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتَ عَلِیاً یقُولُ فِی الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ کنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِک ، فَمَضَی ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَی عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِک فَقَالَ: «أَ فَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدی فَما لَکمْ کیفَ تَحْکمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ. {المناقب ، ج ۲ ، ص ۳۶۸.}

روایت شده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر نشنیده ای از او بپرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند:

«آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند.

آیه ی نهم

«وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یهْتَدُونَ» {نحل/۱۶.}

«و علاماتی قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می شوند»

عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یهْتَدُونَ» قَالَ: نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۰۷.}

وشاء گوید: از حضرت رضا صلی الله علیه و آله درباره ی این فرمایش خداوند متعال (آیه ی مذکور) پرسیدم ، فرمودند:

ما علامات هستیم و ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

آیه ی دهم

«وَ لَقَدْ بَعَثْنا فی کلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیهِ الضَّلالَهُ فَسیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کیفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُکذِّبینَ» {نحل/۳۶.}

«و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت. پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود»

عَنْ خَطَّابِ بْنِ مُسْلِمَهٍ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ:

مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِياً قَطُّ إِلَّا بِوَلَايتِنَا وَ الْبَرَاءَهِ مِنْ عَدُوِّنَا و ذَلِک قَوْلُ اللَّهِ فِی کتَابِهِ: «وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کلِّ أُمَّهٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیهِ الضَّلالَهُ» بِتَکذِیبِهِمْ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ ، ثُمَّ قَالَ: «فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کیفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُکذِّبِینَ.» {تفسیر عیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۵۸.}

خَطّاب بن مسلمه گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

خداوند هیچ پیامبری را بر نیانگیخت مگر با ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما و این همان فرموده ی خدا در کتابش است «و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت» زیرا آل محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند «پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود»

آیه ی یازدهم

«وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی» {طه/۸۲.}

«و همانا من بسیار آمرزنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»

عَنِ الْحَارِثِ بْنِ یحْیی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی» ، قَالَ: أَ لَا تَرَی کیفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ ینْفَعْهُ التَّوْبَهُ وَ الْإِیمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّی اهْتَدَی! وَ اللَّهِ لَوْ جَهَدَ أَنْ یعْمَلَ بِعَمَلٍ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّی یهْتَدِی.

قُلْتُ: إِلَی مَنْ جَعَلَنِی اللَّهُ فِدَاک؟

قَالَ: إِلَینَا. {تفسیر قمی ، ج ۲ ، ص ۶۱.}

حارث بن یحیی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خدا (آیه ی مذکور) فرمودند:

نمی بینی چگونه شرط کرده؟! توبه و ایمان و عمل صالح به بنده نفعی نرساند تا هدایت شود! به خدا قسم ، هر چند در انجام کاری بکوشد ، از او پذیرفته نشود تا اینکه هدایت یابد.

گفتم: فدایتان گردم! به سوی چه کس هدایت شود؟

فرمودند:

به سوی ما.

عَنْ سَدِیرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِیدِی ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَیتَ فَقَالَ: یا سَدِیرُ! إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ

أَنْ يأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يأْتُونَا فَيعْلِمُونَا وَلَايتَهُمْ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی» ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيدِهِ إِلَی صَدْرِهِ إِلَی وَلَايتِنَا.

ثُمَّ قَالَ: يا سَدِيرُ! فَأُرِيک الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ؛ ثُمَّ نَظَرَ إِلَی أَبِی حَنِيفَهَ وَ سُفْيانَ الثَّوْرِی فِی ذَلِک الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِی الْمَسْجِدِ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًی مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ ، إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِی بُيوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يجِدُوا أَحَداً يخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَک وَ تَعَالَی وَ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ حَتَّی يأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبارَک وَ تَعَالَی وَ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۳۹۲.}

سَدیر گوید: من از مسجد الحرام خارج می شدم که حضرت باقر علیه السلام وارد شدند. دست مرا گرفتند و ره به خانه ی خدا فرمودند:

ای سدیر! مردم امر شده اند که نزد این سنگها بیایند و گرد آن طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایتشان نسبت به ما را اعلام کنند و این همان فرموده ی خداست: «و همانا من بسیار آمرزنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود» ، آنگاه با دست به سینه ی خود اشاره ی کرده و فرمودند:

به سوی ولایت ما.

سپس فرمودند:

ای سدیر! کسانی که مردم را از دین خدا جلوگیر می شوند به تو نشان می دهم؛ آنگاه به ابوحنیفه و سفیان ثوری که در آن زمان در مسجد حلقه زده بودند ، نگریست و فرمود: اینها بدون هدایتی از جانب خدا و بدون سندی آشکار ، از دین خدا جلوگیری می کنند ، همانا این خبیث ها اگر در خانه های خود نشینند ، مردم بگردند افتند و کسی را نیابند که از خداوند تبارک و تعالی و رسولش به آنها خبر دهد ، تا اینکه نزد ما آیند و ما آنها را از خدای تبارک و تعالی و رسولش دهیم.

عَنْ يعْقُوبَ بْنِ شُعَيبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَک وَ تَعَالَی: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی» قَالَ: وَ مَنْ تَابَ مِنْ ظُلْمٍ وَ آمَنَ مِنْ كفْرٍ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی إِلَی وَلَايتِنَا وَ أَوْمَأَ بِيدِهِ إِلَی صَدْرِهِ. {بصائر الدرجات ، ص ۷۸.}

یعقوب بن شعیب گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این فرموده ی خدا (آیه ی مذکور) پرسیدم ، فرمودند:

هر کس از ظلم با توبه بازگردد و از کفر با ایمان و عمل صالح انجام دهد و آنگاه به ولایت ما راه یابد (و با دست به سینه ی خود اشاره فرمود).

عَنْ دَاوُدَ بْنِ كثِيرٍ الرَّقِّی قَالَ دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاک! قَوْلُهُ تَبَارَک وَ تَعَالَی: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی» ، فَمَا هَذَا الِاهْتِدَاءُ بَعْدَ التَّوْبَهِ وَ الْإِيمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَهُ الْأَئِمَّهِ وَ اللَّهِ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ. {تأویل الآیات ، ص ۳۱۰.}

داود بن کثیر رقی گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم ، اینکه خداوند (فرموده: (آیه ی مذکور) ، معنای این هدایت که پس از توبه و ایمان و عمل صالح می باشد چیست؟ فرمودند:

به خدا قسم مقصود شناخت ائمه است ، امامی پس از امام دیگر.

آیه ی دوازدهم

«قالَ اهْبِطا مِنْها جَميعاً بَعْضُكمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يأْتِينَّكمْ مِنِّی هُدی فَمَنِ اتَّبَعَ هُدای فَلا يضِلُّ وَ لا يشْقَی» {طه/۱۲۳.}

«خداوند فرمود: همگی پایین بروید در حالی که بعضی دشمن بعضی دیگر خواهید بود ، پس اگر هدایتی از من سوی شما آمد ، پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت»

عَنْ عِيسَی بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ قَالَ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَاهُ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدای فَلا يضِلُّ وَ لا يشْقی» ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ يا أَيهَا النَّاسُ اتَّبِعُوا هُدَی اللَّهِ تَهْتَدُوا وَ تَرْشُدُوا وَ هُوَ هُدَای وَ هُدَای وَ هُدَی عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَلَيهِ السَّلَامُ ، فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَاهُ فِی حَياتِی وَ بَعْدَ مَوْتِی فَقَدِ اتَّبَعَ هُدَای وَ مَنِ اتَّبَعَ هُدَای فَقَدِ اتَّبَعَ هُدَی اللَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَ هُدَی اللَّهِ فَلَا يضِلُّ وَ لَا يشْقَی. {تأويل الآيات ، ص ۳۱۴.}

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت کاظم علیه السلام از پدرشان درباره ی این فرمایش خداوند عزوجل: «پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت» پرسیدند ، ایشان فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای مردم! پیرو هدایت خدا باشید تا هدایت شوید و راه یابید و آن ، هدایت من است و هدایت من ، هدایت علی بن ابیطالب علیه السلام است ، پس هر که پیرو هدایت او باشد ، چه در زمان زندگی من و چه پس از مرگم ، از هدایت من پیروی کرده و هر که از هدایت من پیروی کند از هدایت خدا پیروی کرده و آنکه از هدایت خدا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.

آیه ی سیزدهم

اشاره

«قُلْ كلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِی وَ مَنِ اهْتَدی» {طه/۱۳۵.}

«بگو: همه در انتظاریم! پس منتظر باشید که به زودی خواهید دانست چه کسی رهرو راه راست و هدایت یافته است»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سُئِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِی الْبَاقِرُ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِی وَ مَنِ اهْتَدَی» قَالَ: اهْتَدَی إِلَی وَلَايتِنَا. {تأويل الآيات ، ص ۳۱۷.}

جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرموده ی خداوند عزوجل (آیه ی مذکور) پرسش شد ، فرمودند:

یعنی به ولایت ما راه یافته است.

عَنْ عِیسَی بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِی عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِی وَ مَنِ اهْتَدَی» قَالَ: الصِّرَاطُ السَّوِی هُوَ الْقَائِمُ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ الْمَهْدِی مَنِ اهْتَدَی إِلَی طَاعَتِهِ. {تأویل الآیات ، ص ۳۱۷.}

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

از پدرم درباره ی این فرمایش خداوند عزوجل پرسیدم (آیه ی مذکور) ، فرمود: راه راست حضرت قائم علیه السلام است و هدایت یافته ، کسی است که به اطاعت او راه یابد.

نکته

اینکه در ذیل برخی از آیات ، اهل بیت علیهم السلام در روایات متعددی که از ایشان صادر شده ، هدایت شدن را ، به ولایت و پذیرش آن معنا کرده اند دو علت برای آن می توان برشمرد:

۱. ولایت مهم ترین دستور خداست که موجب کامل شدن دین گشته ، از این رو هر کس به سوی آن هدایت شد و آن را پذیرفت ، به مهم ترین امر و تکلیف الهی راه یافته و گردن نهاده است.

۲. راه یافتن به ولایت مساوی است با هدایت به سوی اسلام تحریف نشده. راه یافتن به ولایت یعنی فرا گرفتن عقاید ، اخلاق و احکام دین خود از معدن پاک اهل بیت علیهم السلام ، آن گونه که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند ، بدون هیچ تحریف و آلودگی مربوط به افکار و نظرات بشر (در بحث هدایت تشریعی و هدایت تبیینی اهل بیت علیهم السلام مشروح این دلیل ذکر شد).

آیه ی چهاردهم

«وَ هُدُوا إِلَی الطَّیبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلی صِراطِ الْحَمِیدِ» {حج/۲۴.}

«و به سوی گفتار پاک هدایت شدند و به راه ستوده راه یافتند»

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ کثِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «وَ هُدُوا إِلَی الطَّیبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلی صِراطِ الْحَمِیدِ» قَالَ: ذَاک حَمْزَهُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُبَیدَهُ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلَی امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۲۶.}

عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

(از مصاديق اين آيه) حمزه و جعفر و عبيده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار بودند كه به سوى اميرالمؤمنين عليه السلام هدايت شدند.

عَنْ ضُرَيسٍ الْكنَاسِی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَ هُدُوا إِلَى الطَّيبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَمِيدِ» فَقَالَ: هُوَ وَ اللَّهِ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِی أَنْتُمْ عَلَيهِ. {المحاسن ، ج ۱ ، ص ۱۶۹.}

ضُريس كناسی از حضرت صادق عليه السلام درباره ی آيه ی مذكور پرسيد ، فرمودند:

به خدا قسم ، مقصود همين امری است كه شما بر آنيد (پذيرش امامت و ولايت اهل بيت عليهم السلام).

آيه ی پانزدهم

اشاره

«قُلْ أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيكمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبينُ» {نور/۵۴.}

«بگو: خدا را اطاعت كنيد و از رسولش فرمان بريد. و اگر سرپيچی نماييد ، بر او بار رسالت اوست و بر شما بار تكليف خويش است ، اما اگر از او اطاعت كنيد ، هدايت خواهيد شد و بر فرستاده چيزی جز رساندن آشكار نيست»

عَنْ عِيسَی بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ الْإِمَامِ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيهِ ما حُمِّلَ» مِنَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَهِ وَ الْأَمَانَهِ وَ الصَّبْرِ «وَ عَلَيكمْ ما حُمِّلْتُمْ» مِنَ الْعُهُودِ الَّتِی أَخَذَهَا اللَّهُ عَلَيكمْ فِی عَلِی عَلَيهِ السَّلَامُ وَ مَا بَينَ لَكمْ فِی الْقُرْآنِ مِنْ فَرْضِ طَاعَتِهِ ، فَقَوْلُهُ «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» أَی وَ إِنْ تُطِيعُوا عَلِياً تَهْتَدُوا «وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ» هَكذَا نَزَلَتْ. {تأويل الآيات ، ص ۳۶۴.}

عيسی بن داود نجار گويد: حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر عليه السلام از قول پدرشان درباره ی آيه: «بگو: خدا را اطاعت كنيد و از رسولش فرمان بريد. و اگر سرپيچی نماييد ، بر او بار رسالت اوست» فرمودند:

بر او شنيدن و اطاعت و امانت داری و صبر (در ادای رسالت خدا) است «و بر شما بار تكليف خويش است» از پيمانهائی كه خدا از شما در مورد علی عليه السلام گرفته و آنچه در قرآن از وجوب اطاعتش بيان نموده ، پس اينكه فرموده: «اگر از او اطاعت كنيد هدايت خواهيد شد» يعنی اگر از علی اطاعت كنيد هدايت می يابيد «و بر فرستاده چيزی جز رساندن آشكار نيست» آيه اين چنين نازل شده است.

نكته

با اينكه در آيه ی شريفه ظاهرا صحبت از اطاعت از پيامبر است و اطاعت از پيامبر شرط هدايت يافتن معرفی شده ، اما در

کلام حضرت امام کاظم علیه السلام در ذیل این آیه ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام به عنوان شرط هدایت معرفی شد. سؤالی که به ذهن می رسد اینست که چرا حضرت کاظم علیه السلام ، آیه را اینگونه معنا کردند و آیا در جای دیگری از قرآن هم مؤیدی بر این معنا وجود دارد یا خیر؟

۱. در آیه ی نساء/۵۹ خداوند متعال درباره ی اطاعت از رسول و اطاعت از اولو الامر که اهل بیت علیهم السلام می باشند با یک امر «أطیعوا» فرمان داده که معلوم می شود اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطاعت از اهل بیت ایشان از یک سنخ است. لذا هر کجا هر خصوصیتی در مورد اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله صدق کند در مورد اطاعت از اهل بیت علیهم السلام نیز صدق می کند. پس اگر اطاعت از رسول خدا موجب هدایت یافتن می شود اطاعت از هر کدام از اهل بیت علیهم السلام و در صدر ایشان ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام نیز موجب هدایت یافتن می شود.

۲. خداوند متعال به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اطاعت از آن حضرت ، امت ایشان را از جهل و گمراهی نجات دارد و هدایت فرمود: «وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ»: {آل عمران/۱۶۴ و جمعه/۲.}

«هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

اما نکته ای را هم به امت آن جناب هشدار داد:

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ» {آل عمران/۱۴۴.}

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده ی خداست ، پیش از او نیز ، فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود ، شما به عقب برمی گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد ، هرگز به خدا ضرری نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.»

سؤال: ملاک بازگشت به گمراهی گذشته چیست؟

پاسخ این سؤال در چند آیه ی بعد آمده:

«یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تُطیعُوا الَّذینَ کفَرُوا یرُدُّوکمْ عَلی أَعْقابِکمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرینَ» {آل عمران/۱۴۹.}

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید ، شما را به عقب بازمی گردانند و از زیانکاران خواهید شد.»

این آیه به صراحت بیان می دارد که ملاک بازگشت به جهل و گمراهی پیشین ، اطاعت از کسی است که نباید از او اطاعت و فرمانبری کرد. خداوند متعال در آیه ی نساء/۵۹ ، به اهل بیت علیهم السلام با عنوان «اولوا الامر» تعبیر فرموده و به اطاعت ایشان دستور داده. اگر کسی پس از پیامبر ، از اهل بیت علیهم السلام اطاعت کند ، دنباله رو همان راه هدایتی است که با

اطاعت از پیامبر در آن وارد شده بود. اما اگر از کسانی که اطاعت ایشان مورد تأیید و امضای خدا نیست ، بلکه مورد نهی آن بوده و در مقابل آن می باشد اطاعت کند مسلما از شاهراه هدایت بیرون شده و به چاه ضلالت فرو شده و به دوران جاهلیت و گمراهی گذشته اش بازگشته است. پس ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه ی هدی علیهم السلام به طریق اولی (نسبت به اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) موجب هدایت یافتن می شود.

آیه ی شانزدهم

«وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُواْ الطَّاغُوتَ أَن يعْبُدُوهَا وَ أَنَابُواْ إِلى اللَّهِ لهَُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذينَ يسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِك الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِك هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» {زمر/۱۷ و ۱۸.}

«و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند ، بشارت از آن آنهاست. پس بندگان مرا بشارت ده ، کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند ، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان اند»

در این دو آیه ، ابتدا خصوصیتِ اجتناب و برکناری از پرستش طاغوت به عنوان اولین خصوصیت اولوا الالباب مطرح شده و در پایان آیه ی دوم ، ارمغان هدایت الهی برای ایشان به عنوان نتیجه آمده است. اجتناب از بندگی طاغوت ، شرط جدائی ناپذیر هدایت است {آیه ی نحل/۳۶ نیز مؤید مطلب مزبور است. رک: همین جزوه ، ذیل «آیه ی دهم».}و پذیرش طاغوت و ایمان به آن و آن را هدایت یافته تر از اهل بیت علیهم السلام پنداشتن ، حتما و حتما موجب گمراه شدن است:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ أُوتُوا نَصيباً مِنَ الْكِتابِ يؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يقُولُونَ لِلَّذينَ كفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذينَ آمَنُوا سَبيلًا» {نساء/۵۱.}

«آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده ، به جُبت و طاغوت {راغب در مفردات در بیان معنای این دو کلمه گوید: جبت ، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست ، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود. و طاغوت ، هر تجاوزگری است که دیگران را از راه خیر روگردان کند.}ایمان می آورند و درباره کافران می گویند: آنها ، از کسانی که ایمان آورده اند ، هدایت یافته ترند!»

مؤمنان همه در مسیر هدایتند و در رأس مؤمنان ، ائمه هدی علیهم السلام ، هم خود در منتها مرتبه ی هدایتند و هم هدایتگر مؤمنانند. اما کسانی که نسبت به امامت ایشان کافرند و از هدایت ایشان محروم ، از جبت و طاغوت هدایت می جویند و آن دو را بر ائمه ی هدی علیهم السلام ترجیح می دهند!

عَنْ بُرَيدٍ الْعِجْلِی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَك وَ تَعَالَى: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ» فُلَانٌ وَ فُلَانٌ «وَ يقُولُونَ لِلَّذِينَ كفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» يقُولُونَ لِأَئِمَّهِ الضَّلَالِ وَ الدُّعَاهِ إِلَى النَّارِ هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِيلًا «أُولئِك الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً.» {بصائر الدرجات ، ص ۳۴.}

برید عجلی گوید: امام باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده ، به جبت و طاغوت {راغب در مفردات در بیان معنای این دو کلمه گوید: جبت ، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست ، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود. و طاغوت ، هر تجاوزگری است که دیگران را از راه خیر روگردان کند.}ایمان می آورند» فرمودند:

(مقصود از جبت و طاغوت) فلانی و فلانی هستند «و درباره کافران می گویند: آنها ، از کسانی که ایمان آورده اند ، هدایت یافته ترند!» درباره ی پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش می گویند: «آنها از آل محمد صلی الله علیه و آله هدایت یافته ترند»! «ایشان کسانی اند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز یاوری برای او نخواهی یافت.»

اولوا الالباب ابتدا از بندگی طاغوت کناره گرفتند و آنگاه هدایت را از معدنش جسته و پیروی کردند که به شرف هدایت الهی نائل گشتند:

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذِینَ یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَی آخِرِ الْآیهِ ، قَالَ: هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ؛ الَّذِینَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِیثَ لَمْ یزِیدُوا فِیهِ وَ لَمْ ینْقُصُوا مِنْهُ جَاءُوا بِهِ کمَا سَمِعُوهُ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۳۹۲.}

ابابصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این آیه: «کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند» پرسیدم ، فرمودند:

آنها تسلیم شدگان در برابر آل محمدند صلی الله علیه و آله ، کسانی که چون حدیثی شنوند کم و زیادش نکنند و چنان که شنیده اند تحویل دهند.

آیه ی هفدهم

«وَ الَّذینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدی وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» {محمد (صلی الله علیه و آله)/۱۷.}

«و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است»

عَنْ خَیثَمَهَ الْجُعْفِی قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِی: یا خَیثَمَهُ ، إِنَّ شِیعَتَنَا أَهْلَ الْبَیتِ یقْذَفُ فِی قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَیتِ وَ یلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَیتِ ، أَلَا إِنَّ الرَّجُلَ یحِبُّنَا وَ یحْتَمِلُ مَا یأْتِیهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ یرَنَا وَ لَمْ یسْمَعْ کلَامَنَا لِمَا یرِیدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَیرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَی «وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدی وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» یعْنِی مَنْ لَقِینَا وَ سَمِعَ کلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًی عَلَی هُدَاهُ. {تفسیر فرات ، ص ۴۱۷.}

خیثمه جعفی گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم. فرمودند:

خیثمه! همانا محبت ما اهلبیت ، به دل شیعیان ما می افتد و محبت ما اهل بیت به آنان الهام می شود. شخص ما را دوست دارد

و آنچه در فضل ما می شنود می پذیرد؛ با اینکه ما را ندیده و سخن ما را نشنیده ، چون خدا خیر او را خواسته و این فرمایش خدا اشاره به همین است: «و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» ، یعنی هر کس ما را بیند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می افزاید.

عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِی قَالَ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

«وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا» بِوَلَایهِ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ «زادَهُمْ هُدی» حَیثُ عَرَّفَهُمُ الْأَئِمَّهَ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْقَائِمَ عَلَیهِ السَّلَامُ «وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» أَی ثَوَابَ تَقْوَاهُمْ أَمَاناً مِنَ النَّارِ. {تأویل الآیات ، ص ۵۷۲}

محمد حلبی گوید: حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواندند: «و کسانی که هدایت یافتند» به ولایت علی علیه السلام «خدا بر هدایتشان افزود» به شناساندن امامان پس از حضرت علی علیه السلام و حضرت قائم علیه السلام ، «و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» یعنی پاداش تقوایشان را که امان از آتش بود.

آیه ی هجدهم

«إِنَّ الَّذینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَینَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلی لَهُمْ» {محمد/۲۵.}

«همانا کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنها ، روگردان شدند ، شیطان این کار زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!»

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: «إِنَّ الَّذینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَینَ لَهُمُ الْهُدَی» ؛ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، ارْتَدُّوا عَنِ الْإِیمَانِ فِی تَرْک وَلَایهِ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۲۰.}

حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

مقصود فلانی و فلانی و فلانی هستند که با ترک ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایمان روگردان شدند.

آیه ی نوزدهم

«إِنَّ الَّذینَ کفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَینَ لَهُمُ الْهُدی لَنْ یضُرُّوا اللَّهَ شَیئاً وَ سَیحْبِطُ أَعْمالَهُمْ» {محمد/۳۲.}

«همانا کسانی که کافر شدند و از راه خدا جلوگیری نموده و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد ، هرگز ضرری به خدا نمی زنند و به زودی خدا اعمالشان را نابود می کند»

قَالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ [فِی قَوْلِهِ تَعَالَی]: «وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ» أَی قَاطَعُوهُ فِی أَهْلِ بَیتِهِ بَعْدَ أَخْذِهِ الْمِیثَاقَ عَلَیهِمْ لَهُ. {تفسیر قمی ، ج ۲ ، ص ۳۰۸.}

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره: «و از رسول خدا جدا شدند» فرمودند:

یعنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به اهل بیت او جدا شدند بعد از آنکه از آنها نسبت به اهلبیتش پیمان گرفته بود.

عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيهِ السَّلَامُ «وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَينَ لَهُمُ الْهُدَى» قَالَ: فِی أَمْرِ عَلِی عَلَيهِ السَّلَامُ. {کشف الیقین ، ص ۳۷۳.}

امام باقر علیه السلام درباره ی «و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد» فرمودند:

نسبت به امر (ولایت) حضرت علی علیه السلام مطلب را برایشان روشن کرد.

آیه ی بیستم

«أَ فَمَنْ يمْشی مُكبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ يمْشی سَوِيا عَلی صِراطٍ مُسْتَقيمٍ» {ملک/۲۲.}

«آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟!»

عَنِ الْفُضَيلِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَی ، فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ نَحْنُ عَلَى بَابِ بَنِی شَيبَةَ فَقَالَ: يا فُضَيلُ! هَكَذَا كانَ يطُوفُونَ فِی الْجَاهِلِيهِ؛ لَا يعْرِفُونَ حَقّاً وَ لَا يدِينُونَ دِيناً. يا فُضَيلُ! انْظُرْ إِلَيهِمْ مُكبِّينَ عَلَى وُجُوهِهِمْ ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَسْخُورٍ بِهِمْ مُكبِّينَ عَلَى وُجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيهَ: «أَ فَمَنْ يمْشِی مُكبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ يمْشِی سَوِيا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» يعْنِی وَ اللَّهِ عَلِياً عَلَيهِ السَّلَامُ وَ الْأَوْصِياءَ. {الکافی ، ج ۸ ، ص ۲۸۸.}

فضیل گوید: همراه امام باقر علیه السلام وارد مسجد الحرام شدم ، حضرت به من تکیه زده بود ، کنار درب بنی شیبه بودیم ، حضرت نگاهی به سوی مردم انداخته و فرمودند:

ای فضیل! مردم در دوران جاهلیت نیز همین طور طواف می کردند؛ نه حقی را می شناختند و نه دینی داشتند. ای فضیل! آنها را ببین ، بر روی خود واژگونند ، خدا لعنتشان کند که مردمی خوار و زبون و واژگون بر چهره خویش اند. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت کردند: «آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟!» و فرمودند:

به خدا قسم ، مقصود (از صراط مستقیم) علی علیه السلام و اوصیاء هستند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَاضِی عَلَيهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «أَ فَمَنْ يمْشِی مُكبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ يمْشِی سَوِيا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ حَادَ عَنْ وَلَايهِ عَلِی عَلَيهِ السَّلَامُ كمَنْ يمْشِی عَلَى وَجْهِهِ لَا يهْتَدِی لِأَمْرِهِ و جَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِياً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ اميرالمؤمنين عَلَيهِ السَّلَامُ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۳۳.}

محمد بن فضیل گوید: حضرت کاظم علیه السلام درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند:

همانا خدا کسی را که از ولایت علی علیه السلام برگشته مثال زده به کسی که بر رویش راه می رود و در کارش گمراه است. و کسی را که از علی علیه السلام پیروی کند ، با قامت راست و بر صراط مستقیم قرار داده و صراط مستقیم امیرالمؤمنین علیه السلام است.

آیه ی بیست و یکم

«وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدی آمَنَّا بِهِ فَمَنْ یؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا یخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً» {جن/۱۳.}

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان ایمان آوردیم ، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد ، نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی.»

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَاضِی عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ... «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدی آمَنَّا بِهِ» ، قَالَ: الْهُدَی الْوَلَایهُ ، آمَنَّا بِمَوْلَانَا فَمَنْ آمَنَ بِوَلَایهِ مَوْلَاهُ فَلا یخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۳۳.}

محمد بن فضیل گوید: از حضرت کاظم علیه السلام درباره ی این آیه پرسیدم: «و ما همین که هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم» ، فرمودند:

هدایت همان ولایت است. یعنی به مولای خود ایمان آوردیم ، پس هر کس به ولایت مولایش ایمان آورد از نقصان و ستم نهراسد.

انتخاب هدایتگر

خدا با علم به پیشینه و پسینه ی هر کس و با خبر داشتن از سرّ و نهان هر انسان ، نسبت به وضعیت هدایت او داناتر است. غیر خدا در تشخیص هدایت یافتگان نیز دچار اشتباه می شوند چه رسد به اینکه بخواهند پس از تشخیص اینکه کسی هدایت یافته ، دریابند که در آینده نیز دچار گمراهی نخواهد شد و بالاتر اینکه برایشان محرز شود که او می تواند هدایتگر خلق نیز باشد!

«إِنَّ رَبَّک هُوَ أَعْلَمُ مَنْ یضِلُّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ» {أنعام ، ۱۱۷.}

«همانا پروردگار تو بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف می شود و همو به راه یافتگان داناتر است»

«أَ فَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدی فَما لَکمْ کیفَ تَحْکمُونَ» {یونس ، ۳۵.}

«پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه شده است ، چگونه حکم می کنید؟»

بشریت در تجربه ی تاریخی اش بارها ناتوانی خود را در تشخیص این امر ثابت کرده است. خداوند نیز هرگز از بشر کاری را که در توانش نیست نخواسته و اصلا چنین اختیاری به بشر نداده است:

«وَ رَبُّک یخْلُقُ ما یشاءُ وَ یخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یشْرِکونَ» {قصص/۶۸.}

«پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند و هر چه بخواهد برمی گزیند. آنان اختیاری ندارند. منزه است خداوند از همتایانی که برای او قائل می شوند!»

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِک قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ عَنْ مَعْنَی قَوْلِهِ: «وَ رَبُّک یخْلُقُ ما یشاءُ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِینٍ کیفَ شَاءَ ، ثُمَّ قَالَ: «وَ یخْتارُ» إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی اخْتَارَنِی وَ أَهْلَ بَیتِی عَلَی جَمِیعِ الْخَلْقِ فَانْتَجَبَنَا ، فَجَعَلَنِی الرَّسُولَ وَ جَعَلَ عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ الْوَصِی ثُمَّ قَالَ: «ما کانَ لَهُمُ الْخِیرَةُ» یعْنِی مَا جَعَلْتُ لِلْعِبَادِ أَنْ یخْتَارُوا وَ لَکنِّی أَخْتَارُ مَنْ أَشَاءُ فَأَنَا وَ أَهْلُ بَیتِی صَفْوَتُهُ وَ خِیرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ: «سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یشْرِکونَ یعْنِی اللَّهُ مُنَزَّهٌ عَمَّا یشْرِکونَ بِهِ کفَّارُ مَکةَ. {الطرائف ، ج ۱ ، ص ۹۷.}

انس بن مالک گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی معنای آیه ی «پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند ...» پرسیدم. فرمودند:

خداوند آدم را از گل ، آنگونه که می خواست آفرید ، سپس فرمودند:

«و هر چه بخواهد برمی گزیند» همانا خداوند متعال مرا و اهل بیت مرا بر جمیع آفریدگان اختیار کرد و برگزید؛ مرا فرستاده اش قرار داد و علی را وصی. سپس فرمودند:

«آنان اختیاری ندارند» یعنی [می فرماید:] برای مردم حق انتخاب قرار ندادم لکن خود هر کس را بخواهم انتخاب می کنم. پس من و اهل بیتم برگزیدگان خدا از میان آفریدگان او هستیم. سپس فرمودند:

«منزه است خداوند از همتایانی که برای او قائل می شوند» یعنی منزه است خداوند از همتایانی که کافران مکه برای او قائل می شوند.

خداوند متعال خود عهده دار هدایت خلق گشته و هدایت را بر خویش واجب ساخته و فرموده است: «إِنَّ عَلَینا لَلْهُدی»: {لیل ، ۱۲.}

«همانا هدایت بر عهده ی ماست»

تعیین امام هم که لازمه ی هدایت خلق است بر عهده ی خود اوست. از این رو که برای هدایت ، بایستی هدایتگری (امام) تعیین شود خدا هیچ قومی را بدون هادی و امام به حال خود وانمی گذارد. آیه: «وَ لِکلِّ قَوْمٍ هادٍ»: {رعد ، ۷.}

«و هر قومی را هدایتگری است» ، بیانگر تضمین الهی در زمینه ی تعیین امام است. همچنان که خطاب به حضرت نوح نیز فرمود:

وَ لَمْ أَكنْ أَتْرُك النَّاسَ بِغَیرِ حُجَّهٍ لِی وَ دَاعٍ إِلَی وَ هَادٍ إِلَی سَبِیلِی وَ عَارِفٍ بِأَمْرِی فَإِنِّی قَدْ قَضَیتُ أَنْ أَجْعَلَ لِکلِّ قَوْمٍ هَادِیاً أَهْدِی بِهِ السُّعَدَاءَ وَ یکونُ حُجَّهً لِی عَلَی الْأَشْقِیاءِ. {الکافی ، ج ۸ ، ص ۲۸۵.}

من مردم را بدون حجت خود و دعوت کننده ی به سوی خود و هدایتگر به راه خود و عارف به امر خود وا ننهم ، من چنین مقرر کردم که در میان هر قومی رهبر و رهنمائی قرار دهم تا به وسیله ی او سعادتمندان را رهنمائی کنم و بر بدبختان اتمام حجت باشد.

او کسی را امام قرار می دهد که خود مستقیما پذیرای هدایت الهی بوده و می تواند این هدایت را به خلق خدا برساند و در آینده نیز از جهل و گمراهی پیراسته خواهد بود. بر همین اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به امام و هدایتگر امت پس از خویشتن ، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

لَسْتُ أَخَافُ عَلَیك أَنْ تَضِلَّ بَعْدَ الْهُدَی وَ لَکنْ أَخَافُ عَلَیك فُسَّاقَ قُرَیشٍ وَ عَادِیتَهُمْ. {بصائر الدرجات ، ص ۱۲۱.}

نسبت به تو از این نمی ترسم که پس از هدایت ، گمراه شوی بلکه بر تو از فاسقان قریش و دشمنی ایشان بیم دارم.

امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب حضرت حق امام و هدایتگر این امت گشته و لذا راه نداشتن جهل و گمراهی در او ، از سوی علم بیکران الهی تضمین شده است. لذا پیامبر با اعتماد به پشتوانه ی علم الهی می فرماید: «از این نمی ترسم که پس از هدایت ، گمراه شوی.» و این مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام نیست بلکه شامل حال امامان پس از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز که از جانب خدا تعیین شده اند می شود.

عَنْ مُعَاوِیهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَهَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَمَّینَ لَیسَ لِلْإِمَامِ أَنْ یزْوِیهَا عَنِ الَّذِی یکونُ مِنْ بَعْدِهِ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۸.}

معاویه پسر عمار گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزوجل که برای مردانی نامبرده بسته شده است ، امام حق ندارد آن را از امام بعد از خود دور دارد و بگرداند.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ یوْماً وَ عِنْدَهُ عَلِی بْنُ مُوسَی الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ وَ قَدِ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْکلَامِ مِنَ الْفِرَقِ الْمُخْتَلِفَهِ ، فَسَأَلَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَهُ: یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بِأَی شَی ءٍ تَصِحُّ الْإِمَامَهُ لِمُدَّعِیهَا؟

قَالَ: بِالنَّصِّ وَ الدَّلِیلِ.

قَالَ لَهُ: فَدَلَالَهُ الْإِمَامِ فِیمَا هِی؟

قَالَ: فِی الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَهِ الدَّعْوَهِ. {عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، ص ۲۰۰.}

حسن بن جهم گوید: روزی به مجلس مأمون وارد شدم ، حضرت رضا علیه السلام در آنجا بود و فقها و متکلمان از هر فرقه و طائفه ای نیز در آن مجلس بودنـد ، یکی از آنان از حضـرت پرسـید: ای فرزنـد رسول خدا! به چه دلیل امامت برای مدعی آن ثابت می شود؟

حضرت فرمودند:

به نص و دلیل.

پرسید: دلالت امام در چیست؟

فرمود: در علم و دانش و مستجاب شدن دعای او.

اینکه ثابت شـدن امامت نیاز به نص دارد ، بیان دیگر همان مطلبی است که گفته شـد. نص بر امامت امام بعد و معرفی او لازم است از سوی امام قبل ، یا امامان قبل ، یا پیامبر و یا حضرت حق رسیده باشد. بازگشت نصوصی هم که بر امامت امامان بعدی از سوی امامـان قبلی وجود دارد همه به اختیـار و انتخـاب خـداست که امـام در واقع همـان را بیان می کنـد و پرده از آن برمی دارد.

اوصاف هدایت در روایات

ائمه الهدی

تعبیر امام هـدایت و ائمه ی هـدی ، در روایات بیش از هر تعبیر توصـیف دیگری (در موضوع هدایت) ، در خصوص اهل بیت علیهـم السـلام استعمال شـده اسـت. زیرا عین این تعـبیر را خداونـد متعـال در قرآن کریم دربـاره ی ائمه مطرح فرمـوده که در قسمت آیات ، در دو آیه ی اول مورد بحث قرار گرفت.

ابواب الهدی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِیاً بَابُ الْهُدَی بَعْدِی. {أمالی الصدوق ، ص ۳۱.}

عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای مردم! همانا علی علیه السلام ، پس از من درِ هدایت است.

یعنی تا وقتی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در این عالم بودنـد وجود ایشان ، همچون دربی بود که از آن به هـدایت راه می یافتند. پس از آن حضرت ، دربی که بایستی از آن هدایت را جستجو کرد ، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِی بَكرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: إِنَّ عَلِیاً عَلَیهِ السَّلَامُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَی؛ فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِی كانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كانَ كافِراً وَ مَنْ لَمْ یدْخُلْ فِیهِ وَ لَمْ یخْرُجْ مِنْهُ كانَ فِی الطَّبَقَهِ الَّذِینَ لِلَّهِ فِیهِمُ الْمَشِیئَهُ. {الکافی ، ج ۲ ، ص ۳۸۸.}

ابراهیم بن ابی بکر گوید: از حضرت کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

همانا علی علیه السلام دری از درهای هدایت است ، کسی که از این در وارد شود مؤمن است و کسی که از آن خارج شود کافر است و کسی که نه از آن وارد شود و نه خارج ، در آن طبقه ای است که خدا هر چه خواهد درباره ی آنان انجام می دهد.

در زیارت مأثور امام حسین علیه السلام نیز خدمت ایشان عرضه می داریم: «أَشْهَدُ أَنَّک كلِمَهُ التَّقْوَی وَ بَابُ الْهُدَی»: {الکافی ، ج ۴ ، ص ۵۷۰.}

«شهادت می دهم که شمایید کلمه ی پرهیزگاری و درب هدایت.»

با توجه به اینکه اهل بیت علیهم السلام درهای هدایتند ، قسمتی از خطبه ی حضرت علی علیه السلام را نیز مورد توجه قرار می دهیم. ایشان در خطبه ی ۸۷ نهج البلاغه ، هم کسی را که با درهای هدایت آشناست معرفی می کنند و اوصاف او را بیان می فرمایند و هم کسی را که با درب هدایت بیگانه است.

در ابتدا می فرمایند: ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب ترین بنده نزد خدا ، بنده ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است ... «فَخَرَجَ مِنْ صِفَهِ الْعَمَی وَ مُشَارَكهِ أَهْلِ الْهَوَی وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِیحِ أَبْوَابِ الْهُدَی وَ مَغَالِیقِ أَبْوَابِ الرَّدَی»: {نهج البلاغه ، ص ۱۱۸.}

«و از کور دلی و مشارکت با هواپرستان خارج شد ، کلید درهای هدایت شد و قفل درهای خواری گشت.»

اینکه فرمودند:

«کلید درهای هدایت شد» ، بیانگر اینست که چنین بنده ای ، دم از اهل بیت علیهم السلام می زند و دیگران را به سوی ایشان ره می نماید.

در ادامه ، در توصیف گروه دیگر می فرمایند: و دیگری که او را دانشمند نامند اما از دانش بی بهره است ، یک دسته از نادانی ها را از جمعی نادان فرا گرفته و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته و دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده ، قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق می دهد و حق را به هوس های خود تفسیر می کند ... «فَالصُّورَهُ صُورَهُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَیوَانٍ لَا یعْرِفُ بَابَ الْهُدَی فَیتَّبِعَهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَی فَیصُدَّ عَنْهُ وَ ذَلِك مَیتُ الْأَحْیاءِ»: {نهج البلاغه ، ص ۱۱۹.}

چهره او چهره انسان و قلبش قلب حیوان است ، درب هدایت را نمی شناسد تا از او پیروی کند و درب کوری را نمی شناسد از آن رو گرداند ، پس او مرده ای است در میان زندگان.

آنگاه حضرت ، از این قسمت خطبه به بعد ، عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را که درهای هدایتند معرفی می فرمایند.

ارکان الهدی

هنگام ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام جبرئیل به گونه ای که هر انسان بیداری می شنید صدا زد:

تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْکانُ الْهُدَی. {بحار الأنوار ، ج ۴۲ ، ص ۲۸۲.}

به خدا قسم ستونهای هدایت فروریخت.

اعلام الهدی

کلمه ی عَلَم ، از جهت لغوی به چیزی گفته می شود که توسط آن علم به چیزی حاصل می شود: «العَلَمُ إِسْمٌ لِمَا یعْلَمُ بِهِ.» {التحقیق ، ج ۸ ، ص ۲۱۰.}در فارسی کلمه ای که به روشنی همین معنا را می رساند کلمه ی «علامت و نشانه» است.

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خود آن حضرت علامت و نشانه ی هدایت بودند. در صلواتی که بعد از نماز عصر جمعه وارد شده درباره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعبیر «علم الهدی» وارد شده است. {بلد الأمین ، ص ۷۳.}

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ائمه علیهم السلام علامتها و نشانه های هدایتند ، یعنی خدا ایشان را علامت و نشانه ای برای دریافت هدایت قرار داده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

فَإِنَّمَا مَثَلُک فِی الْأُمَّهِ مَثَلُ الْکعْبَهِ نَصَبَهَا اللَّهُ عَلَمًا وَ إِنَّمَا تُؤتَی مِنْ کلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ وَ نَادٍ سَحِیقٍ وَ إِنَّمَا أَنْتَ الْعَلَمُ عَلَمُ الْهُدَی. {خصائص الأئمه ، ص ۷۲.}

همانا تو در این امت همچون کعبه ای که خدا آن را عَلَم ساخته؛ از هر راه و مجلس دور دستی نزد تو می آیند. و تنها تو عَلَم و نشانه ی هدایت هستی.

و در دعای مأثوری که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده و پس از دو رکعت نمازی که خواندن آن در روز عید غدیر مستحب است ، به خدا عرضه می داریم:

اللَّهُمَّ فَلَک الْحَمْدُ عَلَی إِنْعَامِک عَلَینَا بِالَّذِی هَدَیتَنَا إِلَی وَلَایهِ وُلَاهِ أَمْرِک مِنْ بَعْدِ نَبِیک الْأَئِمَّهِ الْهُدَاهِ الرَّاشِدِینَ الَّذِینَ جَعَلْتَهُمْ أَرْکاناً لِتَوْحِیدِک وَ أَعْلَامَ الْهُدَی. {تهذیب الأحکام ، ج ۳ ، ص ۱۴۵.}

خداوندا! تو را سپاس به خاطر اینکه بر ما نعمت نهادی با هدایت کردن ما به ولایت صاحبان امرت پس از پیامبرت ، امامان هدایگر راهنمائی که آنها را پایه های توحید و عَلَم های هدایت قرار دادی.

حضرت صادق علیه السلام نیز به مفضل فرمودند:

«فنحن أعلام الهدی»: {دعائم الإسلام ، ج ۱ ، ص ۵۰.}

«مائیم نشانه های هدایت.»

همچنین در موارد متعددی در زیارات اهل بیت علیهم السلام تعبیر «علم الهدی» راجع به ایشان استعمال شده است. از جمله در دعای پس از زیارت آل یاسین که از ناحیه مقدسه صادر گشته درباره ی امام زمان علیه السلام نیز تعبیر مذکور وجود دارد. {الإحتجاج ، ج ۲ ، ص ۴۹۴.}

مهمترین خصوصیتی که عَلَم و نشانه باید از آن برخوردار باشد پیدائی است ، علم باید آشکار باشد. از این رو خداوند متعال ، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، امامت و هدایت را در اهل بیت و ذریه ی آن حضرت که از تمام امت آشکارتر و نمودارتر بودند قرار داد. در اینجا بخشی از مناظره ی هشام بن حکم را که بیانگر لزوم نمود و پیدائی امامِ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است ذکر می نماییم:

امام بایستی از جهت نژادی چهار خصوصیت داشته باشد:

۱. از جنسی شناخته شده و معروف باشد.

۲. از یک تیره و قبیله ی شناخته شده ای باشد.

۳. از خاندان شناخته شده ای باشد.

۴. از سوی صاحب شریعت و دعوت (رسول خدا صلی الله علیه و آله) ، اشاره ای در خصوص وی رسیده باشد.

در میان اجناس بشری ، جنسی از جنس عرب معروف تر نیست که صاحب شریعت و دعوت از آنها است ، همان که هر روز پنج نوبت بالای مساجد به نام او فریاد می زنند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» و دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکار و دانا و نادان و مقر و منکر در شرق و غرب زمین می رسد و اگر روا بود که حجت خدا بر این خلق در جنس دیگری باشد ، لازم می آمد که جوینده و خواستار ، عمری جستجو کند و به او پی نبرد و روا بود که او را در نژاد دیگری از بشر مانند عجم و دیگران بجوید و لازم می آمد از راهی که خدا مصلحت جوئی برای بشر کرده فساد به وجود آید و این در حکمت و عدل خدا روا نباشد که بر مردم امری واجب کند که یافت نشود و چون این موضوع جائز نباشد روا نیست که امام و رهبر از غیر جنس عرب باشد ، زیرا جنس عرب به صاحب شریعت و دعوت پیوند دارد و به همین دلیلی که ذکر شد در میان جنس عرب هم روا نیست که در غیر تیره و قبیله ی پیامبر باشد که قریشند ، زیرا نژاد آنان قرب به پیامبر دارد. و چون

روا نبود که در قبیله ی دیگری باشد روا نیست مگر آن که در میان این قبیله نیز در خاندانی باشد که پیامبر از آنهاست ، زیرا آن خاندان نسبت به صاحب شریعت و دعوت نزدیکترند و چون اهل این خاندان بسیارند و ناچار در امر امامت به ستیزه و گفتگو پردازند و به خاطر برتری و شرافت این مقام ، هر یک مدعی آن گردند ، لذا بایستی صاحب شریعت و دعوت او را نشان دهد و شخص و نام و نسبش را بیان کند تا دیگری در آن طمع نکند. {کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲ ، ص ۳۶۶.}

اهمیت روز عید غدیر به خاطر همین است که در این روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر حضرت حق ، حضرت علی علیه السلام را در مقابل تمام امت علم نمودند.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلی رَبِّک فَارْغَبْ» {انشراح/۷ و ۸.} یقُولُ: إِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ عَلَمَک وَ أَعْلِنْ وَصِیک فَأَعْلِمْهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِیةً ، فَقَالَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: مَنْ کنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِی مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۹۴.}

حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی «پس چون فارغ شدی منصوب کن و به سوی پروردگارت رغبت نما» فرمودند:

می گوید: وقتی فراغت یافتی عَلَمت را نصب کن و وصی خود را اعلان دارد و برتری او را علنا به آنها بیاموز. پس (رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی این دستور الهی) فرمودند:

هر که را من مولا بودم علی مولاست ، خدایا هر که را که او را دوست دارد دوست بدار و هر که را که او را دشمن دارد دشمن دارد. سه مرتبه این را فرمودند.

اما برخی از خفاش صفتان این امت چشم خود را بر روی این عَلَم بسته اند تا در تاریکی جهل و گمراهی خود فرومانند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ عَائِذٍ الصَّیرَفِی قَالَ: کنْتُ عِنْدَ الْهَیثَمِ بْنِ حَبِیبٍ الصَّیرَفِی فَدَخَلَ عَلَینَا أَبُو حَنِیفَةَ النُّعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ فَذَکرْنَا امیرالمؤمنین عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ دَارَ بَینَنَا کلَامٌ فِی غَدِیرِ خُمٍّ ، فَقَالَ أَبُو حَنِیفَةَ: قَدْ قُلْتُ لِأَصْحَابِنَا: «لَا تُقِرُّوا لَهُمْ بِحَدِیثِ غَدِیرِ خُمٍّ فَیخْصِمُوکمْ»!

فَتَغَیرَ وَجْهُ الْهَیثَمِ بْنِ حَبِیبٍ الصَّیرَفِی وَ قَالَ لَهُ: لِمَ لَا یقِرُّونَ بِهِ أَ مَا هُوَ عِنْدَک یا نُعْمَانُ؟!

قَالَ: بَلَی ، هُوَ عِنْدِی وَ قَدْ رُوِّیتُهُ! ... {أمالی مفید ، ص ۲۶.}

محمد بن نوفل گوید: نزد هَیثَم بن حبیب صیرفی بودم که ابوحنیفه نعمان بن ثابت بر ما وارد شد ، از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام گفتیم و درباره ی غدیر خم سخن به میان آمد. ابوحنیفه گفت: من به یاران خود گفته ام: «نزد اینان (شیعیان) به حدیث غدیر اعتراف نکنید که شما را محکوم می کنند»!

ناگهان رنگ چهره هیثم دگرگون شد و به او گفت: چرا اعتراف نکنند ، مگر تو خود قبول نداری نعمان؟!

گفت: چرا ، من خودم قبول دارم و برایم نقل شده است! ...

اندک اندک خوی کن با نور روز

ور نه خفاشی بمانی بی فروز

أنف الهدی و عیناه

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای به مردم فرمودند:

أَیهَا النَّاسُ أَنَا أَنْفُ الْإِیمَانِ أَنَا أَنْفُ الْهُدَی وَ عَینَاهُ. {غیبت نعمانی ، ص ۲۷.}

ای مردم! من بینی و دو چشم هدایتم

آیه الهدی

عَنْ أَبِی هُرَیرَهَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: لَیلَهَ أُسْرِی بِی إِلَی السَّمَاءِ السَّابِعَهِ سَمِعْتُ نِدَاءً مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: أَنَّ عَلِیا عَلَیهِ السَّلَامُ آیهُ الْهُدَی. {مئه منقبه ، ص ۸۹.}

ابوهریره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

شبی که مرا به آسمان هفتم بردند صدائی از زیر عرش شنیدم که می گفت: علی علیه السلام نشانه ی هدایت است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: نَحْنُ آیهُ الْهُدَی. {بحار الأنوار ، ج ۲۶ ، ص ۲۵۹.}

محمد بن سنان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

مائیم آیت و نشانه ی هدایت.

رابطه سبیل الهدی

حضرت باقر علیه السلام در شأن ائمه علیهم السلام فرمودند:

جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ... رَابِطَهً عَلَی سَبِیلِ هُدَاهُ لَا یهْتَدِی هَادٍ إِلَّا بِهُدَاهُمْ وَ لَا یضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَی إِلَّا بِتَقْصِیرٍ عَنْ حَقِّهِمْ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۸.}

خداوند عزوجل آنها را ... رابط راه هدایتش قرار داد. هیچ کس هدایت نشود مگر به هدایت ایشان و کسی از هدایت بیرون نشود مگر به کوتاهی نسبت به حق ایشان.

رایه الهدی

رایت به پرچم بزرگی گفته می شود که در گذشته ، در جنگها در هر کدام از دو لشکری که در مقابل هم قرار داشتند برافراشته می شد و دو لشکر را از هم جدا می کرد و حمله ی هر لشکر ، به سمت و سوی پرچم لشکر دیگر بود و هدف دشمن در وهله ی اول پرچم بود ، زیرا لشکر بی پرچم را تاب و توان رویاروئی با دشمن نبود: «الرَّایهُ هِی الَّتِی یتَوَلَّاهَا صَاحِبُ الْحَرْبِ وَ یقَاتِلُ عَلَیهَا وَ إِلَیهَا تَمِیلُ الْمُقَاتَلَهُ.» {مجمع البحرین ، ج ۱ ، ص ۱۹۹.}

تعبیر «پرچم هدایت» در موارد متعددی در روایات ، درباره ی ائمه علیهم السلام آمده است. اهل بیت علیهم السلام چه در گذشته و چه در حال و آینده ، در همه ی میدانهای علم و عمل ، پرچم هدایتند. در رویاروئی آراء و عقاید اقوام و ملل مختلف ، در تهاجم های فرهنگی و در میدان عمل ، در مقابل نفس اماره و شیطان ، بایستی توجه داشت که پرچم را گم نکنیم. مبادا دشمن پرچم را از ما بگیرد و ما را در ورطه ی نادانی و گمراهی واگذارد!

در روایات متعددی که در کتب مناقب فریقین ، این تعبیر آمده است: «عَلِی رَایهُ الْهُدَی» و یا: «إِنَّ عَلِیا رَایهُ الْهُدَی.» {إحقاق الحق ، ج ۴ ، ص ۱۶۵ الی ۱۷۱ و ج ۱۵ ، ص ۱۸۱ الی ۱۸۴ و ج ۲۲ ، ص ۳۱۸ الی ۳۲۱ و ج ۳۱ ، ص ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۶۰ و ۲۶۱.}

خصوصیتی که در «رایت» وجود دارد اینست که در جلوی لشکر قرار دارد و تمام لشکر بدنبل آن حرکت می کنند و کسی حق پیش افتادن یا واماندن از آن را ندارد.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

«مَعَنَا رَایهُ الْحَقِّ وَ الْهُدَی مَنْ سَبَقَهَا مَرَقَ وَ مَنْ خَذَلَهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ» {کتاب سلیم بن قیس ، ص ۷۱۵.}

پرچم حق و هدایت با ماست. هر کس از آن پیش رود از دین خارج شود و هر کس آن را واگذارد نابود شود و هر کس همراه آن باشد به مقصد رسد.

از این رو در زیارت جامعه ی کبیره به ائمه علیهم السلام عرضه می داریم:

«فَالرَّاغِبُ عَنْکمْ مَارِقٌ وَ اللَّازِمُ لَکمْ لَاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِی حَقِّکمْ زَاهِقٌ»

پس هر کس از شما روی برتابد از دین خارج شود و کسی که ملازم شما گردد (به شما و مقصد) پیوندد و کسی که در حقّ شما کوتاهی کند نابود شود.

سبب الهدی

حَدَّثَنِی أُمِّی الصَّیرَفِی قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِی الْبَاقِرَ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: ... اللَّهُمَّ إِنَّک تَعْلَمُ أَنَّا سَبَبُ الْهُدَی لَهُمْ.

{أمالی شیخ مفید ، ص ۳۱۲.}

اُمّی صیرفی گوید: از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

... خداوندا! تو می دانی که ما سبب هدایت ایشانیم.

سبیل الهدی

حضرت امیر علیه السلام بر منبر کوفه خطاب به مردم فرمودند:

فَنَحْنُ کلِمَهُ التَّقْوَی وَ سَبِیلُ الْهُدَی. {تفسیر فرات ، ص ۱۷۸.}

مائیم کلمه ی پرهیزگاری و راه هدایت.

غایه الهدی

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

یا عَلِی! انّکَ مَنَارَهُ الْأَنَامِ وَ غَایهُ الْهُـدَی. {شواهد التنزیل ، ج ۱ ، ص ۳۹۳ و إحقاق الحق ، ج ۲۰ ، ص ۳۸۴ و ج ۲۲ ، ص ۳۴۳ و ج ۳۱ ، ص ۲۴۹ و ۲۵۹ الی ۲۶۱.}

ای علی! همانا تو نور مردم و غایت هدایتی.

قاده الهدی

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

یا عَلِی! أَنْتَ مِنْ أَئِمَّهِ الْهُدَی وَ أَوْلَادُک مِنْک فَأَنْتُمْ قَادَهُ الْهُدَی وَ التُّقَی. {تأویل الآیات ، ص ۱۱۲.}

ای علی! تو از ائمه هدی هستی و فرزندان تو از تو می باشند ، پس شما زمامداران هدایت و تقوائید.

وَ قَالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ:

هُدِی مَنْ سَلَّمَ مَقَادَتَهُ إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَلِی أَمْرِهِ. {غرر الحکم ، ص ۹۴.}

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

هدایت شده کسی که زمام خود را تسلیم خدا و رسول خدا و ولی امرش نماید.

مدینه الهدی

حضرت امام حسین علیه السلام در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردم فرمودند:

یا مَعَاشِرَ النَّاسِ! سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ یقُولُ: إِنَّ عَلِیاً هُوَ مَدِینَهُ الْهُدَی فَمَنْ دَخَلَهَا نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَک. {إرشاد القلوب ، ج ۲ ، ص ۳۷۶ و إحقاق الحق ، ج ۲۰ ، ص ۳۳۶.}

ای مردم! از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: همانا علی علیه السلام شهر هدایت است ، هر که وارد این شهر شود نجات می یابد و هر که از آن با ماند هلاک گردد.

منار الهدی

قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: أَهْلُ بَیتِی مَنَارُ الْهُدَی وَ الدَّالُّونَ عَلَی اللَّهِ.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

اهل بیت من منار هدایت و راهنمایان به سوی خدا می باشند.

عَنْ خَیثَمَهَ الْجُعْفِی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ یقُولُ: نَحْنُ مَنَارُ الْهُدَی. {کمال الدین ، ج ۱ ، ص ۲۰۶.}

خثیمه جعفی گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

ما منار هدایتیم.

منازل الهدی

عَنْ أَبِی ذَرٍّ الْغِفَارِی قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ یقُولُ: ... فَإِنَّا مَنَازِلُ الْهُدَی. {تفسیر فرات ، ص ۲۵۸.}

ابوذر غفاری گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ... همانا ما فرودگاه هدایتیم.

موطن الهدی

ابوبکر پس از شنیدن سخنان حضرت زهرا علیها السلام خطاب به ایشان گفت:

صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ اِبْنَتُهُ مَعْدِنُ الْحِکمَهِ و مَوْطِنُ الْهُدَی ... {الاحتجاج ، ج ۱ ، ص ۱۰۴.}

راست گفت خدا و رسول او و دخترش که معدن حکمت و اقامتگاه هدایت است.

نور الهدی و ضیاؤه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به مردم می فرمودند:

خَلَّفْتُ فِیکمُ الْعَلَمَ الْأَکبَرَ عَلَمَ الدِّینِ وَ نُورَ الْهُدَی وَ ضِیاؤُهُ وَ هُوَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ. {خصائص الأئمه ، ، ص ۷۴.}

به جانشینی گذاردم در میان شما ، بزرگترین علامت را ، علامت دین و نور و تابش هدایت را که علی بن ابیطالب علیه السلام است.

در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله دو تعبیر «نور» و «ضیاء» آمده. تفاوتی که بین این دو کلمه می توان بیان کرد اینست که با توجه به اینکه در قرآن کریم ضیاء برای خورشید مطرح شده و نور برای ماه {یونس/۵: «هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً»: «او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد.»}ضیاء مرتبه ی شدیدتر و بالاتر نور و اصل آنست. در بحث هدایت ، حضرت علی علیه السلام هم با نور افشانی خود و کلامشان هدایت می کنند و هم مرتبه ی شدیدتر و بالاتر و اصل این نور در وجود خود آن حضرت موجود است.

هداه الأبرار

در زیارت جامعه ی کبیره که از امام هادی علیه السلام روایت شده خطاب به ائمه علیهم السلام عرضه می داریم:

أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْیارِ وَ هُدَاهُ الْأَبْرَارِ. {تهذیب الأحکام ، ج ۶ ، ص ۹۹.}

شما نور خوبان و هدایتگر نیکوکارانید.

هدایت ۲

مقدمه

آخرین توصیه

آخرین حجّ آخرین پیامبر است؛ حجّه الوداع.

رسول خدا (ص) در این فرصتهای باقیمانده مهمترین توصیه ها و سفارشات را برای امّت بیان می فرماید.

توصیه ها و سفارشاتی که ضامن بقای دین اسلام باشد.

دینی که پس از بیست و سه سال تبلیغ پی در پی و تلاش شبانه روزی حضرتش، اکنون فراگیر شده است، امّا ...

دو نکته را بایستی مورد توجه قرار داد:

اوّلا: مبادا کسانی که در این سالها به اسلام گرویدند و به برکت وجود رسول خدا (ص) ره یافتند، پس از رحلت رسول خدا (ص) به گمراهی جاهلیت بازگردند!

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هشدار داده:

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/۶۸/۱۴۴)

«و محمّد (ص) نیست جز فرستاده ای که پیش از او هم رسولانی گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به گذشته ی خود باز می گردید؟ و هر که به گذشته اش بازگردد هرگز به خدا زیانی نمی رساند، و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد». آیا چیزی هست که اگر امت به آن توجّه و تمسّک جویند، دینشان بیمه شود و به گمراهی پیشین باز نگردند؟

ثانیا: پس از رسول خدا (ص) گمراهی ها و تحریفاتی در دین وارد شد که موجب تشکیل فرقه های متعدّدی با نام و ادّعای اسلام گشت.

کسانی که در دوران پس از رسول خدا (ص) طالب دین بر حقّ اسلام باشند، اسلامی که مصون از گمراهی و تحریف مانده باشد، تکلیفشان چیست؟

رسول خدا (ص) در واپسین ماه ها و روزهای عمر مبارکشان، مکرّر پاسخ این دو سؤال را تبیین و توصیه فرمودند.

آن قدر تکرار کردند و دیگران نیز از قول حضرتش نقل کردند که این خبر، تواتر لفظی و معنوی یافت .

خصوصا در آخرین سفر حجّ، هم در کنار کعبه، هم در واقعه ی غدیر و هم تا آخرین لحظات زندگی، این توصیه و سفارش را فرمودند. در کنار خانه ی خدا، در حالی که دستشان در حلقه ی درب خانه بود رو به مردم کرده و از مسائل و مشکلاتی که در مقابل دین پیش خواهد آمد گفتند و گفتند تا در پایان، این توصیه را بفرمایند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّی رَاحِلٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَی الْمَغِيبِ، فَأُوَدِّعُكُمْ وَ أُوصِيكُمْ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظُوهَا: إِنِّی تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَيْتِی، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً .

ای مردم، من به زودی کوچ خواهم کرد و به سوی غیب می روم، پس با شما وداع می کنم و شما را سفارشی می کنم، آن را حفظ کنید: همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را در میان شما وامی گذارم، کتاب خدا و عترتم که اهلبیت من اند، اگر به این دو تمسّک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد. یگانه راه نجات از گمراهی، تمسّک به قرآن و عترت است. محال است کسی که به قرآن و عترت متمسّک گشته دچار گمراهی و سردرگمی شود. محال بودن گمراهی چنین کسی، در کلام رسول خدا (ص) با تعبیر: «لَنْ تَضِلُّوا» تضمین شده است. «لَنْ» در زبان عربی برای «نفی ابد» به کار می رود، یعنی هرگز و ابدا هیچ گونه گمراهی برای کسی که متمسّک به قرآن و عترت شود روی نخواهد داد. ----------------

۱. هر گـاه گروهی که سـازش ایشان با یکـدیگر عادتا غیر ممکن باشـد خبری را حکایت کننـد و خبر ایشان در شـنونده ایجاد یقین کنـد، آن خبر را اصـطلاحا خبر متواتر گوینـد. خبر متواتر خود به خود یقین آور است و دو نوع می باشـد: متواتر لفظی و متواتر معنوی. متواتر لفظی یعنی همه راویان به یک لفظ و عبارت خبر را نقل کرده باشـند و متواتر معنوی یعنی راویان در ذکر معنای خبری متفق باشند، اگر چه با الفاظ متعدد آنرا نقل نمایند.

. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

جدایی ناپذیری قرآن و عترت

از حدیث شـریف ثقلین فهمیده می شود که اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا کِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نـداریم، او در واقع کتـاب خـدا را هم قبول نـدارد و در گمراهی به سـر می برد و اگر کسـی هم بگویـد: «فقـط عترت»، او هم حقیقتا اهلبیت را نپـذیرفته و از گمراهی نجات نیافته است، زیرا قرآن و عترت، جدایی ناپذیرند. معنای جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، در کلام دیگری از رسول خدا (ص) بیان شده؛ در روز غدیر، پیامبر اکرم (ص) در ضمن خطبه ی مفصّل و مشهوری که از ایشان صادر شد فرمودند: مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلِیّاً وَ الطَّیِّبِینَ مِنْ وُلْدِی هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَکْبَرُ فَکُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَنْ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ .

ای مردم، همانـا علی و دیگر پاکان از فرزنـدان من، ثَقَل کوچکترنـد و قرآن، ثقل بزرگتر. هر کـدام از اینـدو از دیگری خبر می دهـد و با آن موافق است و هرگز از یکـدیگر جـدا نشونـد تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند. «لَنْ یَفْتَرِقَا» یعنی هرگز و هیـچ گونه جـدایی بین قرآن و عترت راه نـدارد. جـدایی ناپـذیر بودن قرآن و عترت، معنایش اینست که: «هر کدام از اینـدو از دیگری خـبر می دهـد و بـا آن موافق است». جـدایی ناپـذیر بودن، یعنی وقتی سـراغ قرآن می رویم از عترت خبر می دهـد، از ولایـت ایشـان، امـامت و لزوم اطـاعت از ایشان، از علم ایشان و ... و وقتی هم سـراغ اهلبیت (ع) می رویم می بینیم با تمام وجود از قرآن خبر می دهنـد و تمام وجودشان موافق با قرآن است، اخلاقشان قرآن است، گفتارشان بیانگر آیات قرآن و مستند به قرآن است، و اصلا ملاک اینکه کلامی از ایشان صادر شده یا نه، موافق یا مخالف بودن آن با قرآن است.

معیت قرآن و عترت با یکدیگر، در روایات متعدّدی بیان شده است که در اینجا چند مورد از آنها را ذکر می کنیم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): عَلِیٌّ أَخِی وَ وَصِیِّی وَ وَارِثِی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی وَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِهِ أَوَّلُهُمْ ابْنِی حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِی حُسَیْنٌ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا یُفَارِقُونَهُ وَ لَا یُفَارِقُهُمْ حَتَّی یَرِدُوا عَلَیَّ الْحَوْضَ .

رسول خدا (ص) فرمودند: علی برادر من و وصیّ من و وارث من و جانشین من در میان امّتم می باشد، و پس از من، او ولیّ و سـرپرست هر مؤمنی است و یازده امام از فرزنـدان او که نخستین آنها فرزندم حسن و بعد حسین است و آنگاه نه تن از فرزنـدان حسـین (ع)، هر یـک پس از دیگری. ایشان با قرآننـد و قرآن با ایشان، نه ایشان از قرآن جـدا می شونـد و نه قرآن از ایشان؛ تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد آینـد. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِی آخِرِ خُطْبَتِهِ یَوْمَ قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ: إِنِّی قَدْ تَرَکْتُ فِیکُمْ أَمْرَیْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا؛ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، فَإِنَّ اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ قَدْ عَهِدَ إِلَیَّ أَنَّهُمَا لَنْ

يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمُسَبِّحَهِ وَ الْوُسْطَى - فَتَسْبِقَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَزِلُّوا وَ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تَقَدَّمُوهُمْ فَتَضِلُّوا .

رسول خدا (ص) در آخرین خطبه شان در روزی که خدای ایشان را نزد خودش برد فرمودند: همانا من دو چیز در میان شما می گذارم که پس از من مادامی که به آن دو تمسّک جوئید هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترتم که اهلبیت منند، زیرا خدای لطیف و آگاه، با من پیمان بسته که آندو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد آیند، مانند این دو - و دو انگشت سبّابه خود را به هم چسباند، - و نمی گویم مانند این دو - و انگشت سبابه و وسطی را به هم چسباند - تا یکی بر دیگری پیش افتد. پس به آن دو تمسک جوئید تا نلغزید و گمراه نشوید، و ازایشان جلو نیفتید که گمراه خواهید شد. وَ قَالَ (ص): إِنَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَهً فَاخْتَارَنِی مِنْهُمْ. ثُمَّ اطَّلَعَ ثَانِيَهً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ عَلِيّاً أَخِی، وَ أَمَرَنِی فَزَوَّجْتُهُ سَيِّدَهَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ. ثُمَّ اطَّلَعَ ثَالِثَهً فَاخْتَارَ فَاطِمَهَ وَ الْأَوْصِيَاءَ ابْنَيَّ حَسَناً وَ حُسَيْناً وَ بَقِيَّتَهُمْ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ، لَا يُفَارِقُهُمْ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ الْمُسَبِّحَتَيْنِ - حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ .

رسول خدا (ص) فرمودند: خدا نظری به زمین کرد و مرا از میان اهل زمین انتخاب کرد. سپس نظر دوّمی نمود و برادرم علی را از میان خلقش برگزید و مرا فرمان داد که ------------------------

. الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۰.

. ثقل به معنای چیز سنگین و گرانبهاست یا متاعی که مسافر از خود بجا می گذارد.

. الغیبه للنعمانی، ص۶۸.

. الکافی، ج ۲، ص۴۱۵.

. کتاب سلیم بن قیس، ص۹۰۹.

سَروَر زنان بهشتی را به ازدواج او در آوردم. سپس نظر سوّمی نمود و فاطمه و جانشینان را انتخاب کرد، دو پسرم حسن و حسین و بقیه ی آنان از فرزندان حسین (ع). آنان با قرآنند و قرآن با آنان. نه قرآن از آنان جدا می شود و نه آنان از قرآن، مانند این دو - و دو انگشت سبّابه خود را کنار هم نهادند - تا زمانی که یکی پس از دیگری بر سر حوض کوثر بر من وارد آیند. عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: الْإِمَامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُوماً وَ لَيْسَتِ الْعِصْمَهُ فِی ظَاهِرِ الْخِلْقَهِ فَيُعْرَفَ بِهَا، فَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصاً.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟

فَقَالَ: هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِی إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِی إِلَى

الْإِمَامِ، وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ» (اسراء/۹/۲۸۳) .

حضرت سجاد فرمودند: امام از ما خانواده باید حتما معصوم باشد؛ و عصمت، خصوصیتی نیست که در ظاهر باشد تا شناخته شود، از اینرو نمی توان آنرا تشخیص داد مگر اینکه (از جانب امام قبلی) به امامت او تصریح شود.

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا، معنای معصوم چیست؟

فرمودند: او کسی است که به رشته و ریسمان خدا که قرآن است آویخته و تا روز رستاخیز از یکدیگر جدا نمی شوند؛ امام بسوی قرآن راهنمایی می کند و قرآن بسوی امام، اینست معنای این آیه: «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید».

بهترین روش آشنایی با عترت

بهترین راه فهم و تبیین فضائل اهلبیت (ع) استفاده از جدایی ناپذیری ایشان از قرآن است. اگر قرآن به سوی ایشان ره می نماید و از ایشان خبر می دهد بهترین راهی که می توان از طریق آن، فضائل اهلبیت را دریافت و به ایشان رسید، قرآن است. اگر از طریق قرآن به اهلبیت راه یافتیم، هم به نیمی از حدیث مهم و متواتر ثقلین عمل کرده ایم و هم معرفت ما نسبت به اهلبیت (ع) مبنایی و ریشه دار خواهد بود.

ابتدا و اصل این معرفت مبنایی، دانستن اینست که ما و عالم هستی مخلوقیم و خالق و خدایی داریم که باید او را بپرستیم. این معرفتی است که ریشه در فطرت ما دارد، لذا نسبت به معارف دیگر، در حکم اصل و ریشه است. پس از اینکه با مشاهده ی آیات آفاق و انفس، به معرفت فطری خود راه یافتیم و خدا را به عنوان خالق و معبود خود شناختیم، ضرورت ارسال رُسُل را نیز برای اینکه خدا خواسته هایش را از طریق ایشان به ما ابلاغ کند درک می کنیم. با عبور قافله ی رسل، نوبت به آخرین ایشان، حضرت خاتم الانبیاء (ص) می رسد. برای اینکه پس از آن حضرت، راه خود را به سوی حضرت حق ادامه دهیم، تکلیف خود را از ایشان جویا می شویم و ایشان حدیث ثقلین را در پاسخ ما بیان می دارد. وقتی از راهی که در حدیث ثقلین معرفی شد عترت را شناختیم، در واقع همان معرفت فطری خود را دنبال کردیم و معرفت ما نسبت به عترت نیز ریشه در فطرت خواهد یافت.

از دیگر محاسن و امتیازات مهمّ این روش این است که مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل در این صورت به انکار قرآن و کفر به آن می انجامد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقّانیت اهلبیت (ع) و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهلبیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن جای هیچ شکّی در فضائل برای ایشان نمی ماند. از اینرو حضرت صادق فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِیعَتُنَا لَمَا شَکُّوا فِی فَضْلِنَا» : «اگر شیعیان ما در قرآن تدبّر می کردند، در فضل ما و در برتری ما شک نمی کردند». و فرمودند: «مَنْ لَمْ یَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ یَتَنَکَّبِ الْفِتَنَ» : «هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد». ---------------

. معانی الأخبار، ص۱۳۲.

. انشاء الله در مباحث آینده، دلایل هدایتگری قرآن به سوی اهلبیت (ع) و امامت و ولایت ایشان ذکر خواهد شد.

. الهدایه الکبری، ص۴۱۹.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۳.

مرجعیت قرآن

آیات و روایات، بیانگر جامعیت قرآن است، بیانگر اینکه همه چیز در قرآن بیان شده است. هر چه این امت تا روز قیامت بدان محتاجند، در قرآن آمده، هم قرآن این مطلب را تأیید می کند و هم تعداد قابل توجهی از روایات. اما با این وجود، اگر ما تنها قرآن را مبنای خود برای گرفتن دینمان بدانیم با دو مشکل اساسی و بزرگ مواجه می شویم: ۱.در قرآن دقایقی هست که کسی جز معصوم، ابتدائا تبیین درست آنها را در نمی یابد. شواهد بی شماری این را تأیید می کند. علت وجود تمام انحرافات فکری و عملی در میان فرقه ها و گروه های مسلمانی که مرجعیت اهلبیت را قبول ندارند - با وجود اینکه همه در پذیرش و قبول داشتن مرجعیت قرآن مشترکند- همین است. روایات زیادی وجود دارد که در آن هم جامعیت قرآن و هم اینکه مردم نمی توانند در تمام امور دینشان مستقیما بدان رجوع کنند بیان شده است. در اینجا یکی از آن روایات را به عنوان نمونه عرضه می داریم: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ .

حضرت صادق فرمودند: هیچ امری نیست که در آن اختلاف شود مگر اینکه اصلی در کتاب خدا هست (که آن اختلاف را برطرف می کند) ولی عقول مردم بدان نمی رسد. روایاتی که در آن ائمّه (ع) علّت و ریشه ی گمراهی های فکری و عملی مسلمانان را با استفاده از آیات قرآن ذکر کرده اند بسیار است. آن روایات نیز همه شاهد بر وجود مشکل اول در یگانه مرجع دانستن قرآن در اخذ دین است. ۲.از مهمترین مطالبی که خدا در قرآن بر مؤمنان واجب فرموده رجوع به اهلبیت از طریق وجوب مودّت، ولایت، تعلّم و فرمانبرداری از ایشان است. اگر کسی قرآن را تنها مرجع خود برای فهم و عمل به دین بداند، این عقیده ی وی با مرجعیت قرآن که خود در موارد متعددی ما را به اهلبیت ارجاع داده منافات دارد. در مرحله ی اوّل در تمسّک به قرآن، در واقع ما از قرآن، آیات و معارف مربوط به اهلبیت را خواهانیم، مواردی را که خداوند از فضائل اهلبیت خبر داده و ما را به ایشان ارجاع داده است. پس از اینکه به توفیق الهی از طریق قرآن به اهلبیت راه یافتیم و نیمی از تمسّک به حدیث ثقلین در وجودمان شکل گرفت، با اوامر و نواهی اهلبیت (ع) و سیره ی ایشان مواجه می شویم که همه دقیقا مطابق با قرآن است. در این مرحله نیز ما به لطف خدا می توانیم گفتار و رفتار اهلبیت (ع) را بر قرآن عرضه داریم و عینیت و هماهنگی آن با قرآن را بررسی و تماشا کنیم. خلاصه ی سخن اینکه با توجّه به جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، ما در دو مرحله بایستی به قرآن رجوع کنیم:

۱.پیش از آشنایی با قرآن، به منظور آشنایی و راه یافتن به محضر اهلبیت و فضائل ایشان به واسطه ی قرآن.

۲.پس از درک محضر اهلبیت و استفاده از ایشان، برای درک بهتر کلام و سیره ی ایشان یا فهم مبنای آن و یا تشخیص اینکه کلام یا سیره ی خاصّی که منسوب به اهلبیت است آیا واقعا از ایشان است یا به دروغ به ایشان نسبت داده شده است. روایات متعدّدی نیز هست که پیامبر و ائمه ی معصومین (ع) در آنها برای تشخیص این مهمّ، ما را به عرضه ی کلام و یا سیره ی مورد نظر بر قرآن کریم دستور داده اند.

. الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

روش تحقیق

برخی از فضائل اهلبیت (ع) فضائلی است که قرآن نیز از آنها برخوردار است، مثل علم، هدایت، حکمت و ... و برخی فضائلی است که مختص اهلبیت (ع) است مثل ولایت و لزوم مودّت.

از آنرو که قرآن در فضائل مشترک نیز از اهلبیت (ع) جدایی ندارد، و از اینرو در بررسی آن فضائل در خصوص قرآن نیز گاه نکات نابی درباره ی اهلبیت (ع) نصیب ما می شود، لذا در فضائل مشترک، بحث مختصری نیز درباره ی قرآن خواهیم داشت؛ از اینرو کلّ این مجموعه را «خصائص الثقلین» می نامیم.

اما آنچه در بررسی فضائل مشترک و مختص، مشترک است، مبنا و اصل بودن قرآن برای آشنا شدن با اهلبیت (ع) است. به یاری خدا و استمداد از خوبانش، بر آنیم که در این مجموعه، مرحله ی اوّل از رجوع به قرآن و استفاده از آن را پشت سر گذارده و با رعایت اصول ذیل، از طریق قرآن، به اهلبیت (ع) و فضائل ایشان راه یابیم:

۱.یافتن آیاتی از قرآن که در آنها خداوند به عترت رهنمون گشته و فضائل ایشان را ذکر فرموده است.

۲.تبیین آن فضائل قرآنی با تدبّر در قرآن و با توجّه به آیات دیگر؛ که در این مرحله هر چه تأمّل و دقّت در آیه بیشتر گردد ارزش معنوی کار افزوده می شود. امام سجاد فرمودند: «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا» : «آیات قرآن گنجینه هایی است؛ پس هر گاه گنجینه ای را گشودی شایسته است که بدانچه در آنست نظر کنی».

۳.ذکر روایاتی که اهلبیت (ع) در آنها از آن فضائل سخن گفته اند. در تبیین هر فضیلت، ابتدا آن آیاتی ذکر خواهد شد که امکان بحث استدلالی قرآنی نسبت به آنها وجود دارد یا فضیلت مورد نظر در آنها واضح تر بوده و راحت تر فهمیده می شود. در این قسمت در صورت لزوم از روایات نیز برای تبیین آیه و یا تشخیص مصداق آن استمداد می جوییم و در میان روایات نیز سعی مان بر آن خواهد بود که از روایاتی از پیامبر اکرم (ص) که مورد اتّفاق همه ی مسلمانان است استفاده کنیم و در مرحله ی بعد، از روایات اهلبیت (ع). امّا با توجّه به اینکه اصل و مبنا در استدلال ها قرآن است، کاری که روایات در زمینه ی تبیین آیات برای ما انجام می دهد این است که در میان تبیین های مختلفی که برای هر آیه می توان ذکر کرد، تبیین برتری را که برتریش را به عقل خود نیز می توانیم دریابیم به ما معرّفی می کند؛ لذا در واقع استدلال ما همچنان قرآنی است و برای هر

مسلمان فهمیده ای قابل درک و مورد قبول است.

آنگاه آیات و روایات دیگری ذکر خواهد شد که در خصوص آنها امکان بحث به شیوه ی مذکور نمی باشد. در این صورت، آیاتی که بحث استدلالی نسبت به آنها انجام شده نسبت به دیگر آیات و روایات در حکم محکماتی است که دیگر آیات و روایات، قابل ارجاع به آنها بوده و تکلیف کلّی ما را در تمام بحث روشن می کند.

برای شروع، اوّلین ویژگی مشترک قرآن و عترت که آن را برای تحقیق برگزیدیم ویژگی «هدایت» است. در بررسی هدایتگری قرآن و عترت، در واقع معنا و مفهوم حدیث ثقلین را - که در آن، نجات کسی که متمسّک به قرآن و عترت گشته از گمراهی تضمین شده - بر آیات قرآن عرضه می داریم و به تحقیق و استدلال قرآنی پیرامون آن می پردازیم.

«و من الله التوفیق»

. الکافی، ج۲، ص۶۰۹.

خصوصیت هدایت

نیاز به هدایت

از مهمترین نیازهای انسان در همه ی شئون دینی و دنیوی، در ارتباط با خدا، خود، دیگران و دنیای اطرافش، «هدایت» به سوی الگوی کامل و ایده آل است. برتری انسان نسبت به حیوانات، در این است که انسان در وجود خود قابلیت چنین هدایتی را دارد. با وجود چنین قابلیتی، اگر انسانی از این قابلیت استفاده نکرد، در مرتبه ی حیوانیت خواهد ماند و از حیوانات که این قابلیت را ندارند پست تر خواهد شد:

«إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبيلاً» (فرقان/۴۴/۷۷): «آنان، جز مانند حیوانات نیستند، بلکه گمراه ترند».

از اینرو بر هر انسانی لازم است تا در تمام امورش بدنبال «هدایت» باشد که اگر کسی از هدایت برخوردار شد، اگر تمام عالم هم گمراه شوند، او را گزندی نخواهد رسید:

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائده/۱۰۵/۱۲۵): «ای کسانی که ایمان آورده اید! خودتان را دریابید، وقتی که شما هدایت یافتید، بیراهه رفتن دیگران به شما زیان نمی رساند».

تنها کسی که می تواند این نیاز انسان را پاسخ دهد و در هر وادی، برترین راه را، بر اساس علم و آگاهی کامل به وی معرفی کند، خالق او و خالق جهان و خالق دنیا و آخرت، خداوند داناست.

او از همان ابتدائی که قافله ی خلقت را از بهشتش به سوی زمین گسیل داشت وعده ی هدایت داد:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَميعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُـدیً فَمَنْ تَبعَ هُـدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره/۳۸/۷): «گفتیم: همه از آن پـایین رویـد، پس اگر از جـانب من هـدایتی برایتـان آمـد، هر کس از هـدایت من پیروی کنـد، نه خـوفی بر آنهـاست و نه اندوهگین شوند».

«قالَ اهْبِطا مِنْها جَميعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا يَضِلُّ وَ لا يَشْقی» (طه/۱۲۳/۳۲۰): «گفت: هر دو از آن جا پایین روید که دشـمن یکدیگر خواهید بود. پس اگر برای شما از جانب من هدایتی برسد، هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت».

نـه تنهـا وعـده ی هـدایت داد، بلکـه خـود، هـدایت خلقش را بر عهـده گرفـت و بر خـود واجـب فرمـود: «إِنَّ عَلَيْنـا لَلْهُـدی» (لیل/۱۲/۵۹۵): «همانا هدایت تنها بر عهده ی ماست».

و خـبر داد کـه هـدایت فقـط در صـورتی واقعـا هـدایت است که از جـانب خـود او ارائه شـود: «قُـلْ إِنَّ هُـدَی اللَّهِ هُـوَ الْهُـدی» (بقره/۱۲۰/۱۹ و انعام/۷۱/۱۳۶): «بگو: بی گمان تنها هدایت خدا هدایت است».

و در حدیث قدسی تکلیف همه ی بندگانش را روشن کرد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: عِبَادِي! كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ .

رسول خدا (ص) فرمودند: خداوند فرموده است: بندگان من! شما همه گمراهید مگر کسی که من هدایتش کردم.

او شأن هدایت را تنها و تنها مخصوص خود گردانید و حتی به برترین و آخرین فرستاده اش فرمود:

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُـداهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَهْـدی مَنْ يَشـاءُ» (بقره/۲۷۲/۴۶): «هـدایت آنـان بر عهـده ی تـو نیست، بلکه خـدا هر که را بخواهد هدایت می کند».

اما از آنجا که او بنیان این عالم را بر اساس اسباب نهاد، و ابا داشت از اینکه خود مستقیما و بدون وساطت اسباب، امور خلقش را بگرداند، برای هدایت نیز اسبابی قرار داد.

اگر چه او از طریق هر مخلوقی و هر کلامی که بخواهـد، هـدایت می کند اما در میان مخلوقاتش و در میان کلماتی که توسط آنها هـدایت او به خلق می رسـد برخی را شاخص قرار داد و در قرآن به عنوان اسـباب هـدایت معرفی کرد، در موارد متعددی خود قرآن و دیگر کتب آسـمانی را به عنوان سبب هدایت معرفی کرد، در برخی از آیات، هدایتگری فرستادگان و پیشوایان و امامانی را که خود قرار داده بود بیان داشت، گاه کعبه را سبب هدایت دانست و گاه ستارگان را و ...

مهمترین سـبب هدایت، رسولان او هستند که خدا کتابهای آسمانی که سبب هدایتند را نیز بر ایشان فرو فرستاد و توسّط ایشان به خلقش ابلاغ کرد و با تبلیغ و تبیین ایشان امّت ها را هدایت نمود.

ما که امّت خاتم پیامبرانیم اگر خواهان هدایت الهی باشیم بایستی به پیامبر خود رجوع کنیم؛ امّا در این زمان که به آن حضرت دسترسی نداریم این کلام آن حضرت راه هدایت را بر ما می گشاید:

إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ؛ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً . ------------------

۱ . من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۳۹۷.

۲ . مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۳۷۲.

همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را در میان شما وامی گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهلبیت منند، اگر به این دو تمسّک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

جز این کلام آن حضرت، آیات و روایات فراوانی هست که ما را در امر هدایت، به قرآن و عترت ارجاع می دهد که در مباحث آینده پیرامون آنها سخن خواهیم گفت.

هدایت توسط قرآن

اشاره

همه ی کتابهای آسمانی را خداوند برای هدایت امت ها بر پیامبرانشان نازل فرمود:

«نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراهَ وَ الْإِنْجیلَ مِنْ قَبْلُ هُدیً لِلنَّاسِ» (آل عمران/۳ و ۴/۵۰)

«این کتاب را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتابهای پیشین است و تورات و انجیل را پیش تر نازل کرد، که راهنمای مردم باشد»

«وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ» (مؤمنون/۴۹/۳۴۵)

«و به راستی ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، باشد که هدایت یابند».

«وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ فَلا تَکُنْ فی مِرْیَهٍ مِنْ لِقائِهِ وَ جَعَلْناهُ هُدیً لِبَنی إِسْرائیل» (سجده/۲۳/۴۱۷)

«و به راستی ما به موسی کتاب دادیم پس در دیدار با او تردید مکن و آن کتاب را راهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم».

«وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلی بَشَرٍ مِنْ شَیْ ءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْکِتابَ الَّذی جاءَ بِهِ مُوسی نُوراً وَ هُدیً لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطیسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ کَثیراً وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لا آباؤُکُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ»

(أنعام/۱۳۹/۹۱)

«و خدا را چنان که سزاوار منزلت اوست نشناختند، آن گاه که گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرد؟ که برای مردم نور و هدایتی بود، اما شما آن را به صورت پراکنده در کاغذها قرار داده، [قسمتی را] آشکار و بسیاری را کتمان می کنید، در حالی که آنچه شما و پدرانتان نمی دانستید [به وسیله آن] تعلیم شدید. بگو: خدا، آنگاه آنها را واگذار که در یاوه گویی خود بازی کنند».

قرآن کریم نیز که آخرین کتاب آسمانی است، کتاب هدایت است، خدا آن را برای هدایت انسانها نازل فرموده است و این مطلبی است که هر مسلمانی آنرا قبول دارد و خدا نیز در قرآن بارها متذکر آن شده است:

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقان» (بقره/۲۸/۱۸۵)

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجّت های روشنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شده است»

«ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ» (بقره/۲/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است».

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنینَ» (بقره/۱۵/۹۷)

«او قرآن را به امر خدا بر قلب تو نازل کرد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است».

«تِلْکَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبینٍ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنینَ» (نمل/۱ و ۲/۳۷۷)

«این آیات قرآن و کتاب روشنگر است. که هدایت و بشارتی برای مؤمنان است».

«وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدی آمَنَّا بِهِ فَمَنْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا یَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقا» (جن/۵۷۲/۱۳)

«و ما همین که هدایت [قرآن] را شنیدیم بدان گرویدیم پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد، نه از نقصان [پاداش خود] می ترسد و نه از ستمی».

«فَقَدْ جاءَکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدیً و رَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَّبَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْها سَنَجْزِی الَّذینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما کانُوا یَصْدِفُونَ» (أنعام/۱۴۹/۱۵۷)

«پس اینک از خدایتان حجت و هدایت و رحمتی سوی شما آمده است. پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را تکذیب کند و از آن روی گرداند؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به سبب روگردانی شان به عذابی

سخت مجازات خواهیم کرد».

اولین مجازات کسانی که با روگردانی از هدایت به خود ظلم می کنند محرومیت از هدایت است.

خداوند متعال ۱۰ مرتبه در کتابش فرموده که: «لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»: «ظالمان را هدایت نمی کند».

محرومیت از هدایت، همان و دچار ضلالت و گمراهی شدن همان. از اینرو در جای دیگری می فرماید:

«وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» (إبراهيم/۲۷/۲۵۹): «خدا ظالمان را گمراه می کند».

رسول خدا (ص) نیز درباره ی قرآن فرمودند: «مَنْ طَلَبَ الْهُدَى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ» : «هر کس هدایت را در غیر قرآن بجوید، خداوند گمراهش می سازد».

معنای اینکه «خدا چنین کسی را گمراه می کند» این است که چون خدا کتابش را سبب هدایت قرار داده، اگر کسی این هدایت را پذیرا شد که از آن برخوردار خواهد شد و گر نه در دام ضلالت و گمراهی خواهد افتاد.

چنان که حضرت باقر العلوم برای یکی از یاران خود نوشتند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ... إِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاهُ» : «خداوند متعال تنها کسی را گمراه می کند که هدایت او را نپذیرد». ------------------

۱ . تفسیر الإمام العسکری ، ص۴۵۰.

۲. الکافی، ج۸، ص۵۲.

یکی از وجوه اعجاز و تحدّی قرآن

درباره ی وجه اعجاز و تحدّی قرآن آنچه مشهور است این است که قرآن از جهت فصاحت و بلاغتش معجزه است و از این جهت است که تحدّی فرموده؛ حال آنکه در هیچ کدام از آیات قرآن، فصاحت و بلاغت به عنوان وجه اعجاز و تحدّی قرآن معرّفی نشده است. اگر چه قرآن از جهت فصاحت و بلاغت نیز بی نظیر و در عالی ترین جایگاه است و کسی از این جهت نیز نمی تواند مثل آن را بیاورد، امّا جهاتی که برای اعجاز و تحدّی قرآن در آیات و روایات معرّفی شده جهاتی بسیار مهم تر و عالی تر از فصاحت و بلاغت است. جهاتی همچون علوم و معارف قرآن که علوم و معارفی نو و تازه بود که در بشر سابقه نداشت، برهان و بصائر و حکمت و شفا و نور بودن قرآن، و مهم تر از اینها «هدایت» بودن قرآن، جهات اعجاز و تحدّی قرآن است. آیه ی ذیل، تصریح دارد به اینکه تحدّی قرآن از جهت وصف هدایتگری آن است:

«فَلَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَوْ لا أُوتِيَ مِثْلَ ما أُوتِيَ مُوسى أَ وَ لَمْ يَكْفُرُوا بِما أُوتِيَ مُوسى مِنْ قَبْلُ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كافِرُونَ، قُلْ فَأْتُوا بِكِتابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدى مِنْهُما أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّما يَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » (قصص/۴۸ الی ۵۰/۳۹۱)

«پس چون حقّ از جانب ما برایشان آمد (قرآن)، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده شد به او داده نشده است؟ آیا اینان پیش از این به آنچه به موسی داده شده بود کافر نشدند؟ بگو: پس کتابی از جانب خداوند بیاورید که از این دو (تورات و قرآن) هدایت کننده تر باشد تا از آن پیروی کنم اگر راست می گویید. پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس های خود را پیروی می کنند و کیست گمراه تر از آن که به غیر از هدایت خدا از هوای نفس خود پیروی کند؟» قرآن کتابی است که به تعبیر آیات متعدّدی، «هدایت الهی» است؛ بشر کجا و چگونه خود به خود به هدایت الهی دست یابد؟ بشر بی هدایت الهی گمراه و تیره بخت است و تنها راه دستیابی او به هدایت الهی، اظهار عجز و نیاز است در پیشگاه هدایت الهی . -----------------

۱. برای تحقیق بیشتر پیرامون وجوه اعجاز و تحدّی قرآن، رک: کتاب «ولایت کلّیه، ج۱، ص۱۰۶ الی ۱۱۶».

قرآن کریم چه کسانی را هدایت می کند؟

اشاره

خداوند متعال قرآن کریم را برای زمان و مکان خاصی و یا برای تعداد خاصی از انسانها فرو نفرستاده است. بلکه قرآن، پیام خدا برای بشریت است تا روز رستاخیز. از اینرو هدایتگری قرآن نیز از جهت زمانی، مکانی و بشری محدویت ندارد. در هر زمان و مکانی، هر کسی در هر جایگاه و مرتبه ای از فهم و ایمان و کمالات که باشد، با داشتن روح پذیرش، بهره ی خود را از هدایت قرآن خواهد برد.

در آیات قرآن نیز خداوند متعال این مطلب را بیان داشته و کتابش را موجب هدایت همه ی انسانها دانسته است

هدایت عموم مردم

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقان» (بقره/۱۸۵/۲۸)

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجّت های روشنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شده است»

هدایت مسلمین

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمینَ» (نحل/۸۹/۲۷۷، و رک: نحل/۱۰۲/۲۷۸)

«و این کتاب را که بیانگر همه چیز و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتی است، بر تو نازل کردیم».

هدایت مؤمنان

«وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى اخْتَلَفُوا فيهِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل/۶۴/۲۷۳، و رک: بقره/۹۷/۱۵ أعراف/۵۲ و ۲۰۳/۱۵۷ و ۱۷۶، یونس/۵۷/۲۱۵، یوسف/۱۱۱/۲۴۸، نمل/۲/۳۷۷ و فصلت/۴۴/۴۸۱)

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند».

هدایت اهل تقوا

«ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ» (بقره/۲/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است».

هدایت نیکوکاران

«تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْحَكيمِ هُدىً وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنينَ» (لقمان/ ۲ و ۳/۴۱۱)

«اینها آیات کتاب حکمت آموز است. که هدایت و رحمتی برای نیکوکاران است».

هدایت اهل یقین

«هَذَا بَصائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (جاثیه/۲۰/۵۰۰)

«این [کتاب مایه ی] بصیرت هایی برای مردم است و برای قومی که یقین آورند هدایت و رحمتی است».

قرآن به چه هدایت می کند؟

لفظ «هدایت» در موارد متعددی در آیات قرآن، به همراه سَبیل (۲۹ مورد) و صِراط (۲۴ مورد) استعمال شده است که در این موارد، سبیل و صراط به عنوان مقصد هدایت الهی معرفی شده است.

آنقدر کلمه ی سبیل در بحث هدایت موضوعیت دارد که خدا در قرآن هر جا می خواهد برای کلمه «اَهْدَی» تمیز، بیاورد فقط از لفظ «سَبیلاً» استفاده می فرمایـد (یعنی آنجا که فرموده: عـده ای «هدایت یافته ترند» در ادامه ی سخن در بیان اینکه آنها از چه جهت هدایت یافته ترند می فرماید: از جهت «راهشان»). مثلا می فرماید:

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ فَرَبُّكَمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبيلا» (إسراء/۸۴/۲۹۰، و رک: نساء/۵۱/۸۶)

«بگو: هر کس بر حسب ساختار وجودش عمل می کند، و پروردگارتان بهتر می داند چه کسی راه یافته تر است».

همچنین درباره ی ضلالت و گمراهی نیز در قرآن کریم برای کلمه «اَضَلُّ»، فقط لفظ «سَبِیلًا» تمیز آورده شده است، مثلا در آیه ی ذیل:

«وَ مَنْ كانَ فی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبیلا» (إسراء/۷۲/۲۸۹، و رک: فرقان/۳۴، ۴۲ و ۴۴/۳۶۳ و ۳۶۴)

«و هر که در این دنیا کور [دل] باشد در آخرت هم کور و گمراه تر خواهد بود».

بنابر این، آنچه در هدایت و محرومیت از هدایت مورد توجه بوده و موضوعیت دارد «راه» است. هدایت یافته کسی است که در راه حق و حقیقت بسوی مقصد و مقصود در حرکت است و محروم از هدایت کسی است که یا از این راه بی خبر است و یا در راه باطلی بسوی مقصد باطلی ره می سپارد.

این از جهت عموم آیاتی که مشتقّات هدایت و ضلالت در آنها آمده است؛ امّا در خصوص هدایت الهی نیز در آیات متعدّدی در قرآن کریم هدایتگری آن به صراط مستقیم و سبیل حقّ مطرح شده است:

«قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدی مَنْ يَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقيمٍ» (بقره/۱۴۲/۲۲)

«بگو: مشرق و مغرب از آن خداست، هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند».

«وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِی السَّبيلَ» (أحزاب/۴/۴۱۸)

«و خدا حقیقت را می گوید و او به راه، هدایت می کند».

از اینرو روزانه حداقل ده مرتبه در نمازهای واجب روزانه از او می خواهیم که ما را به صراط مستقیم هدایت کند: «اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ»: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن».

در خصوص هدایت الهی از طریق قرآن نیز خداوند متعال در چند آیه بیان کرده که توسّط قرآن خلقش را به «سبیل الله» و «صراط مستقیم» هدایت می کند:

«يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثيرٍ قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبينٌ يَهْدی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْديهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقيمٍ» (مائده/۱۵ و ۱۶/۱۱۰)

«ای اهل کتاب، همانا فرستاده ی ما به سوی شما آمده است که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که نهان می کردید برایتان

روشن سازد و از بسیاری می گذرد. همانا از جانب خدا نور و کتاب روشنگری برای شما آمده است. خدا هر کس را که در پی جلب رضای اوست، به وسیله ی آن [کتاب] به راه های امن و سلامت رهنمون می شود، و به خواست خود، آنها را از تاریکی ها به نور می برد و به صراط مستقیم هدایتشان می کند».

«لَقَدْ أَنْزَلْنا آیاتٍ مُبَیِّناتٍ وَ اللَّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» (نور/۳۵۶/۴۶)

«البته ما آیاتی روشنگر نازل کردیم، و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند».

«وَ یَرَی الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدی إِلی صِراطِ الْعَزیزِ الْحَمیدِ» (سبأ/۴۲۸/۶)

«و کسانی که علم به آنها داده شد، می دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه [خدای] شکست ناپذیر ستوده هدایت می کند».

«إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدی لِلَّتی هِیَ أَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنینَ الَّذینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبیراً» (إسراء/۲۸۳/۹)

«بی تردید، این قرآن به آنچه استوارتر است ره می نماید و آن مؤمنانی را که کارهای شایسته می کنند مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود».

با توجه به اینکه در این آیات، هم هدایت قرآن به صراط و هم هدایت به سبیل مطرح شده، باید ببینیم اولا تفاوت سبیل و صراط در چیست و ثانیا مقصود از این دو چه می باشد.

مقصود از «صراط» و «سَبیل»

اشاره

با توجه به اینکه مقصودی بالاتر از خدا نیست و همه ی مقاصد به او ختم می شود: «وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی» (نجم/۵۲۷/۴۲): «و همانا انتها [ی همه ی امور] به سوی پروردگار توست»، صراط مستقیم شاهراهی است که بدون هیچ کجی و اعوجاج، و بدون هیچ گرایشی به چپ و راستی که هر دو باطلند (مثل غلوّ و تقصیر در عقاید و افراط و تفریط در اخلاق)، بندگان خدا را به خالقشان می رساند:

«فَأَمَّا الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فی رَحْمَهٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ یَهْدیهِمْ إِلَیْهِ صِراطاً مُسْتَقیماً» (نساء/۱۰۵/۱۷۵)

«اما آنها که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، همه را در جوار رحمت و فضل خود در خواهد آورد و آنان را به سوی خودش به صراط مستقیم هدایت خواهد نمود».

از اینرو در برخی از آیات قرآن، خداوند این صراط را به خود اضافه کرده و راه خود نامیده است:

«إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ، صِراطِ اللَّهِ الَّذی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ أَلا إِلَی اللَّهِ تَصیرُ الْأُمُورُ» (شوری/ ۵۲ و ۵۳/۴۸۹، و رک: حج/۲۴/۳۳۵ و سبأ/۶/۴۲۸)

«بی تردید تو (پیامبر اکرم (ص)) به صراط مستقیم هدایت می کنی. به راه خدایی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست. آگاه باش که کارها به خدا باز می گردد».

کلمه ی «سَبیل» نیز به معنای راه است و ۶۵ مرتبه در آیات قرآن به نام مبارک «الله» اضافه شده است.

آنجا که سبیل به خدا اضافه شود همان صراط است، مانند آیه ی ذیل:

«وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» (أنعام/۱۴۹/۱۵۳)

«این صراط مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه ها پیروی نکنید، که شما را از راه او جدا می سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید تقوا پیشه کنید».

در این آیه دستور به تبعیت از صراط پیامبر که همان صراط مستقیم است داده و سپس فرموده: مبادا از «سُبُل» پیروی کنید که باعث جدائی شما از «سبیل» او می شود. معلوم می شود صراط مستقیم همان سبیل اوست.

اما اگر سبیل به پویندگان صراط مستقیم نسبت داده شود بیانگر جایگاه آنان در صراط مستقیم و بیانگر نقشی است که ایشان در صراط مستقیم ایفا می کنند. مثلا در این آیه ذیل نقش پیامبر اکرم (ص) در صراط مستقیم بیان شده:

«قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلی بَصیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ» (یوسف/۲۴۸/۱۰۸)

«بگو: این راه من است: من و پیروانم با بصیرت بسوی خدا دعوت می کنیم. منزّه است خدا! و من از مشرکان نیستم».

درست است که پیامبر در صراط مستقیم است، اما نقش او در صراط مستقیم، دعوت مردم بسوی خداست تا آنها نیز به دعوت او، در صراط مستقیم واقع شوند و این نقش، نقشی نیست که به تمام امت دستور داده شود از آن پیروی کنند. بلکه تعداد خاصی از این امتند که خود در این نقش، راه پیامبر (ص) را می پویند و کار ایشان نیز دعوت بسوی خداست. این تبعیت، به قرائنی که در خود آیه وجود دارد عمومی نیست (رک: ترجمه ی تفسیر المیزان، ج۱۱، ص۳۷۸).

از اینرو در روایات نیز فرموده اند: این آیه در شأن محمد و آل محمد (ص) نازل شده است. یعنی جایگاه خاص آنها در صراط مستقیم، دعوت بسوی خداست.

دیگران نیز هر کدام در صراط مستقیم جایگاهی دارند و نقشی را ایفا می کنند که در صورت تلاش و مجاهدت، خداوند، ایشان را به جایگاه و نقششان ره می نماید:

«وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ» (عنکبوت/۴۰۴/۶۹)

«و آنها که در راه ما جهاد کنند، قطعاً به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است».

از آنرو که همه ی این سبیل ها بسوی خدا و در صراط مستقیم هستند، در این آیه، خداوند متعال همه ی آنها را به خود نسبت داده است.

ملاک صراط و سبیل

اگر چه هر کسی در شاهراه صراط مستقیم یک راه خصوصی دارد، اما بایستی یک ملاک کلی و مشترک بین تمام راههای خصوصی باشد تا همه ی آنها را به هم پیوند داده و موجب شود همه در صراط مستقیم بوده و پویندگان خود را بسوی یک هدف سیر دهند.

اگر چه هدف مشترکِ «الهی بودن و به سوی خدا رفتن»، در همه ی این راهها وجود دارد، اما این هدف نمی تواند آن ملاک کلی پیوند دهنده ی همه ی این راهها باشد. زیرا بسیاری از راههایی هم که بسوی دوزخ ختم می شوند چنین هدفی را برای خود ترسیم می کنند.

خداوند متعال در قرآن کریم، هم ملاک در صراط مستقیم بودن را بیان کرده و هم ملاک در سبیل خدا بودن را.

ملاک در صراط مستقیم بودن

در سوره ی حمد از خدا می خواهیم:

«اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» (فاتحه/۶ و ۷/۱)

«ما را به صراط مستقیم هدایت کن، به راه کسانی که بر آنها نعمت بخشیدی».

صراط مستقیم، راه کسانی است که خدا به ایشان نعمت داده است. اما اینکه خدا به چه کسانی نعمت داده و چگونه می توان راه آنها را دنبال کرد در آیه ی دیگری بیان شده است:

«وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفیقاً» (نساء/۶۹/۸۹)

«و کسی که خدا و رسول را اطاعت کند، با کسانی خواهد بود که خدا بر ایشان نعمت بخشیده؛ از پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان، و آنها رفیقهای خوبی هستند».

از جمع این دو آیه فهمیده می شود که اگر بخواهیم در صراط مستقیم، همراه پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان باشیم بایستی از خدا و رسول او اطاعت کنیم. و البته به دلیل آیاتِ (نساء/۵۹/۸۷ و آل عمران/۱۴۴ و ۱۴۹/۶۸ و ۶۹) که در جای خود

تبیین خواهد شد، اطاعت از اهلبیت (ع) نیز عین اطاعت از رسول خداست. لذا اطاعت از اهلبیت (ع) نیز ملاک و شرط اساسی قرار گرفتن در صراط مستقیم است.

نکته ی دیگری که با توجه به دو آیه ی مذکور از سوره ی حمد قابل توجه است اینست که بنابر آیه ی ذیل:

«الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً» (مائده/۳/۱۰۷)

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم».

که بنابر روایات فریقین ، در روز غدیر خم، پس از اعلان عمومی ولایت امیر المؤمنین و دیگر ائمه ی معصومین (ع) توسط پیامبر اکرم (ص)، بر آن حضرت نازل شد، خداوند نعمتش را با ولایت محمد و آل محمد (ص) بر این امت تمام کرد.

از اینرو مقصود از کسانی که خدا بر ایشان نعمت داده کسانی است که از این نعمت برخوردار شدند. بنابر این صراط مستقیم یعنی راه رهروان ولایت محمد و آل محمد (ص).

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ [الْعَسْکَرِیِّ] فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» قَالَ: لَیْسَ هَؤُلَاءِ الْمُنْعَمَ عَلَیْهِمْ بِالْمَالِ وَ صِحَّهِ الْبَدَنِ - وَ إِنْ کَانَ کُلُّ هَذَا نِعْمَهً مِنَ اللَّهِ ظَاهِرَهً - أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ یَکُونُونَ کُفَّاراً أَوْ فُسَّاقاً فَمَا نُدِبْتُمْ إِلَی أَنْ تَدْعُوْا بِأَنْ تُرْشَدُوا إِلَی صِرَاطِهِمْ وَ إِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالدُّعَاءِ بِأَنْ تُرْشَدُوا إِلَی صِرَاطِ الَّذِینَ أُنْعِمَ عَلَیْهِمْ بِالْإِیمَانِ بِاللَّهِ وَ تَصْدِیقِ رَسُولِهِ وَ بِالْوَلَایَهِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ (ص) ...

از امام حسن عسکری روایت شده که درباره ی آیه ی: «صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ»، فرمودند: مقصود در این آیه کسانی نیستند که خدا نعمت ثروت و تندرستی به آنها داده - اگر چه تمامی اینها از نعمتهای آشکار خداوند است - مگر نمی بینید گاهی ثروتمندان تندرست، کافر و تبهکارند، لذا خدا از شما نخواسته که دعا کنید تا به راه آنها ره یابید بلکه فرموده دعا کنید به راه کسانی که نعمت ایمان و تصدیق رسول خدا و ولایت محمد و آل پاکش (ص) به آنان عطا گشته راه یابید ...

---

۱ . رک: احقاق الحق، ج۳، ص ۳۲۰ تا ۳۳۶ و ج ۲۰، ص۱۹۵ تا ۲۰۱.

۲ . معانی الأخبار، ص۳۶.

۳ . در این آیه فاعل «کسی که راهی بگیرد» بجای فعل «گرفتن راه» استعمال شده است، نظیر این در آیات دیگر نیز آمده است (رک: نساء/۱۰۲/۱۴۸ و شعراء/۸۹/۲۲۷. و رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۵، ص۳۱۸).

ملاکِ در سبیل الله بودن

خداوند متعال در آیه ی ذیل، خطاب به پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«قُلْ ما أَسْئَلُكَمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا» (فرقان/۵۷/۳۶۵)

«بگو: من در برابر رسالتم هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم مگر اینکه هر که خواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد» .

بنابر این آیه، گرفتن راهی به سوی پروردگار، تنها اجر رسالت است.

در آیه ی دیگری خداوند مانند این آیه، به پیامبرش می فرماید:

«قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» (شوری/۲۳/۴۸۶)

«بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم».

با توجه به عدم اختلاف در آیات قرآن و اینکه در هر دو آیه فقط یک چیز به عنوان مزد رسالت پیامبر (ص) درخواست شده است، معلوم می شود که این دو در واقع یک چیز و یک حقیقتند و آن اینکه مودت آل محمد (ص) همان راه خدا را در پیش گرفتن است و این همان اجری است که در جای دیگری درباره ی آن فرمود:

«قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهيد» (سبأ/۴۷/۴۳۳)

«بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام به نفع خود شماست، اجر من تنها بر خداست و او بر همه چیز گواه است».

از طریق آیه ی دیگری نیز می توان ملاک راه هدایت و ملاک گمراهی را دریافت:

«يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسِ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتيِ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُوْلَئكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَ مَن كاَنَ فيِ هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فيِ الْاخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (إسراء/۷۱ و ۷۲/۲۸۹)

«روزی را که هر گروهی را با امامشان می خوانیم! کسانی که نامه ی عملشان به دست راستشان داده شود، آن را می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود، اما کسی که در این جهان نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود».

بنابر این آیه، با توجه به اینکه ملاک فراخوانی روز قیامت، امام هر کسی است و هر کس با امامش فراخوانده می شود، کسانی که امامشان را درست برگزیده باشند (ائمه ی هدی (ع) را)، همان کسانی خواهند بود که نامه ی اعمالشان به دست راستشان داده می شود و ذره ای به ایشان ظلم نمی شود.

اما کسانی که در این عالم از دیدن ائمه ی هدی کور باشند و ائمه ی گمراه را امام و پیشوای خود گرفته باشند در آن روز نیز کور و «گمراه تر» محشور خواهند شد.

پس راه نجات از گمراهی، برگزیدن ائمه ی هدی و تبعیت و اطاعت از ایشان است. در این صورت انسان در سبیل هدایت

قرار می گیرد. همچنین از دو آیه ی ذیل نیز می توان ملاک راه حقّ را دریافت:

«وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبیلاً» (نساء/۸۸/۹۲)

«و هر کس را خدا گمراه کند راهی برایش نخواهی یافت».

«مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُرْشِداً» (کهف/۱۷/۲۹۵)

«هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولیّ و راهنمایی برای او نخواهی یافت».

از این دو آیه استفاده می شود که کسی در راه خدا و هدایت یافته است که ولیّ مرشد دارد (ولیّ مرشد نیز در آیه ی ولایت – مائده/۵۵/۱۱۷ – معرفی شده است) و کسی که ولیّ مرشد ندارد گمراه است.

در روایات شیعه و اهل سنّت نیز بسیار است روایاتی که در آنها حضرت علی و دیگر ائمه (ع) و ولایت و امامت ایشان به عنوان صراط مستقیم و راه خدا معرفی شده است .

عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ قَالَ: «وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِیلِهِ» (أنعام/۱۵۳/۱۴۹) قَالَ: أَ تَدْرِی مَا یَعْنِی بِ «صِراطِی مُسْتَقِیماً» ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وَلَایَةَ عَلِیٍّ وَ الْأَوْصِیَاءِ (ع). قَالَ: وَ تَدْرِی مَا یَعْنِی «فَاتَّبِعُوهُ» ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: یَعْنِی عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ . قَالَ: وَ تَدْرِی مَا یَعْنِی «وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِیلِهِ» ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وِلَایَةَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ اللَّهِ. قَالَ: وَ تَدْرِی مَا یَعْنِی «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِیلِهِ» ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: یَعْنِی سَبِیلَ عَلِیٍّ .

بُرَید عجلی گوید: حضرت باقر درباره ی این آیه «همانا این، صراط مستقیم من است، پس او را پیروی کنید و از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» فرمودند: می دانی منظور از «صراط مستقیم من» چیست؟ گفتم: نه. فرمودند: ولایت علی و اوصیاء (ع) است. فرمودند: می دانی «از او پیروی کنید» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: یعنی از علی بن ابیطالب . فرمودند: می دانی اینکه «از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: به خدا سوگند یعنی ولایت فلان و فلان را تبعیت نکنید. فرمودند: می دانی اینکه «شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: یعنی از راه علی .

---

۱. برای بررسی روایاتی که از طریق اهل سنت در این زمینه نقل شده، رک: احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج۷، ص۱۲۴/۱۲۵/۱۴۰/۱۴۱/۱۴۲ و ۲۸۰، ج۱۴، ص۳۷۸/۳۷۹/۴۲۰/۵۵۱ و ۶۳۴، ج۲۰، ص۵۷/۵۸ و ۲۹۸، ج۲۱، ص۵۱۷ الی ۵۲۱، ج۲۲، ص۲۸۱، ج۲۴، ص۱۵۶/۵۲۷ و ۵۶۸، ج۳۱، ص۱۴، ج۳۳، ص۱۰۳ و ۱۱۹.

۲ . تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳۸۳.

هدایت قرآن به ولایت

در آیه ی (مائده/۱۵ و ۱۶/۱۱۰) گذشت که خدا توسط قرآن به راههای سلامت و صراط مستقیم هدایت می کند.

در آیه ی (نور/۴۶/۳۵۶) هدایت به صراط مستقیم و در آیه ی (سبأ/۶/۴۲۸) هدایت قرآن به صراط خدای عزیز حمید مطرح شد.

با توجّه به معنای صراط و سبیل، و ملاکِ در «صراط مستقیم» بودن و ملاک در «سبیل الله» بودن، که مباحث آن گذشت، روشن می شود که قرآن به سوی ولایت و امامت اهلبیت (ع) هدایت می کند. از اینرو درباره ی آیه ی ذیل نیز:

«إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدى لِلَّتى هِىَ أَقْوَمُ» (إسراء/۹/۲۸۳)

«بی تردید، این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید»

در روایات اهلبیت (ع) آمده عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ» قَالَ: يَهْدِی إِلَی الْإِمَامِ .

حضرت صادق درباره ی آیه ی «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید» فرمودند: بسوی امام راهنمایی می کند.

وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ» قَالَ: يَهْدِی إِلَی الْوِلَايَهِ .

و حضرت باقر درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: بسوی ولایت راهنمایی می کند.

لزوم راهیابی به اهلبیت علیهم السلام از طریق قرآن

بهترین روش فهم و تبیین فضائل اهلبیت (ع)، قرآن کریم است. زیرا این روش، امتیاز مهمی دارد و آن اینکه مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل در این صورت انکار قرآن و کفر به آن محسوب خواهد شد، و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهلبیت (ع) و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهلبیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن، جای شکی برای ایشان نمی ماند.

از اینرو حضرت صادق فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِيعَتُنَا لَمَا شَكُّوا فِی فَضْلِنَا» : «اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و در برتری ما شک نمی کردند».

و فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَكَّبِ الْفِتَنَ» .

«هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد».

اگر از طریق قرآن به اهلبیت راه یافتیم به نیمی از حدیث مهم و معروف ثقلین عمل کرده ایم.

اما اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا کِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد. زیرا کتاب خدا، بسوی عترت ره می نماید و فضائل ایشان را بیان می کند و امّت را به ایشان ارجاع می دهد.

----

۱ . الکافی، ج۱، ص۲۱۶.

۲. تفسیر العیاشی، ج۲، ص۲۸۳.

۳ . الهدایه الکبری، ص۴۱۹.

۴ . تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۳.

مصادیق هدایت قرآن به عترت

با مراجعه به روایات مربوط به شأن نزول آیات قرآن در کتب روایی فریقین درمی یابیم که آیات بسیاری از قرآن در شأن حضرت علی و دیگر ائمه (ع) نازل شده است، تا آنجا که برخی از علمای اهل سنّت کتابهایی در ذکر آن آیات و روایات تدوین کرده اند، که از معروف ترین آنها کتاب شواهد التنزیل است که توسّط حاکم حسکانی حنفی تألیف شده است. امّا اگر بخواهیم ملاکی کلّی برای آیاتی که در شأن اهلبیت (ع) نازل شده بیان کنیم، آن ملاک در روایات ذیل مطرح شده است:

قال أَبُو جَعْفَرٍ : نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَی أَرْبَعَهِ أَرْبَاعٍ: رُبُعٌ فِینَا وَ رُبُعٌ فِی عَدُوِّنَا وَ رُبُعٌ فِی فَرَائِضَ وَ أَحْکَامٍ وَ رُبُعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ، وَ لَنَا کَرَائِمُ الْقُرْآنِ .

حضرت باقر فرمودند: قرآن بر چهار بخش نازل گردیده است: یک چهارم درباره ی ما، یک چهارم درباره ی دشمن ما، یک چهارم واجبات و احکام و یک چهارم سنتها و مَثَلهاست، و کرائم قرآن در شأن ماست.

کلّ قرآن، کریم است، در بین آیات قرآن، آن آیاتی که از کرامت بالاتری سخن می گوید در شأن اهلبیت (ع) نازل شده است. بنابر این، بررسی و تدبر درباره ی آیات فضائل، در واقع، تنفس در فضای کرامتها و گزیده ها و برترین های آیات قرآن است. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَا اَنْزَلَ اللَّهُ آیَهً فِیهَا: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» إِلَّا وَ عَلِیٌّ رَأْسُهَا وَ أَمِیرُهَا .

ابن عباس گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: خدا هیچ آیه ای فرو نفرستاد که در آن خطاب «ای کسانی که ایمان آورده اید»

باشد، مگر اینکه علی سرآمد و امیر آن است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : يَا مُحَمَّدُ! إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ أَحَداً مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخَيْرٍ فَنَحْنُ هُمْ وَ إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْماً بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَى فَهُمْ عَدُوُّنَا . --------------

۵ . تفسیر العیاشی، ج۱، ص۹. در پاورقی احقاق الحق، ج۳، ص۴۸۱ دو طریق این روایت در کتب اهل سنّت ذکر شده است.

۶. این روایت با اندک اختلافی به طرق مختلف در کتب روایی اهل سنت آمده است. رک: پاورقی إحقاق الحق، ج۳،ص۴۷۶ الی ۴۷۹.

محمد بن مسلم گوید: حضرت باقر فرمودند: ای محمد! هر گاه شنیدی که خدا کسی از این امت را به نیکی یاد کرده پس بدان که آن کس ماییم و هر گاه شنیدی خدا گروهی از گذشتگان را به بدی یاد کرده پس مقصود دشمنان ما هستند. عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ وَ مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرٍ يَجْهَلُ خَرَجَ مِنْهُ بِجَهْلٍ. قُلْتُ: وَ مَا هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/۷/۵۴۶) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ» (نساء/۸۰/۹۱) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹/۸۷)

وَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ» (مائده/۵۵/۱۱۷)

وَ قَوْلُهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» (نساء/۶۵/۸۸)

وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده/۶۷/۱۱۹) وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِعَلِيٍّ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَه .

محمد حلبی گوید: حضرت صادق مرا فرمودند: همانا هر آنکه دینش را از کتاب خدا بشناسد کوهها از جای خود کنده شوند و او تکان نخورد و هر کس به نادانی داخل امری شود با نادانی هم از آن بیرون رود.

عرض کردم: دین در کجای کتاب خداست؟

فرمودند: این فرموده خدای :آنچه را فرستاده ما به شما داد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت اجتناب کنید. و این کلام خدای :هر که از رسول اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. و قول خدای :ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر که از شما هستند اطاعت کنید.

و این فرمایش خداوند :ولی شـما تنها خـدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده انـد همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

و این فرموده او :پس نه، به پروردگارت سوگنـد، ایمان نمی آورند مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند.

و این کلام خداوند :ای فرستاده! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای، و خـدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد. و از این جهت بود که رسول خدا (ص) درباره ی حضـرت علی فرمود: هر که را من مولا بودم علی مولای اوست، خـدایا دوستی کن با هر کس که با او دوستی کنـد و دشـمنی کن با هر کس که با او دشـمنی کنـد و یـاری کن هر کس او را یاری کنـد و واگـذار هر که او را واگـذارد و دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشـمن دار هر کس او را دشمن دارد. عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتـابِ»، فَلَمَّا رَآنِی أَتَتَبَّعُ هَـذَا وَ أَشْـبَاهَهُ مِنَ الْکِتَابِ قَالَ: حَسْـبُکَ: کُلُّ شَـیْ ءٍ فِی الْکِتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَی خَاتِمَتِهِ مِثْلُ هَذَا فَهُوَ فِی الْأَئِمَّهِ عُنِیَ بِهِ .

عمر بن حنظله گویـد: از حضـرت صادق درباره ی این فرمایش خداونـد پرسـیدم: بگو: شـهادت خدا و آن کسـی که علم کتاب نزد اوست میان من و شـما کافی است، همین که حضـرت دیدنـد که بـدنبال این آیه و آیات شبیه آن از قرآن هسـتم فرمودنـد: ترا همین بس که هر آنچه از ابتـدا تا انتهای قرآن مانند این آیه است مراد از آن، امامان هسـتند. هدف از کار و تدبّر قرآنی در این مجموعه، اثبـات مضـمون این روایات است با اسـتدلال به آیات قرآن. --------------- . تفسـیر العیاشـی، ج۱، ص۹.

. بشاره المصطفی (ص)، ص۱۲۹.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۹.

هدایت توسط عترت

اشاره

کسـی که از سوی حضـرت حقّ، عهـده دار منصب امامت و پیشوایی خلق می شود، از هـدایت مسـتقیم حقتعالی بهرمند شده و خود هدایتگر خلق می گردد و دیگران بایستی از طریق او، از هدایت الهی برخوردار شوند.

«أُولئِکَ الَّذینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ» (أنعام/۱۳۸/۹۰)

«آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت آنان اقتدا کن».

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَـالٍ عَنِ الرِّضَا عَـنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، [أَنَّهُ قَـالَ لِرَجُلٍ أَقْبَلَ إِلَیْهِ لِیَسْأَلَهُ عَنِ الْحَـجِّ]: أَنَا مِنَ الَّذِینَ قَالَ اللَّهُ فِی

كِتَابِهِ: «أولئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ»، سَلْ عَمَّا شِئْتَ، فَسَأَلَهُ الرَّجُلُ فَأَنْبَأَهُ عَنْ جَمِيعِ مَا سَأَلَهُ .

عباس بن هلال از حضرت رضا □ روایت کرده: حضرت صادق □ [به مردی که نزد ایشان آمد تا درباره ی حج بپرسد] فرمودند: من از کسانی هستم که خداوند در کتابش درباره ی آنها می فرماید: «آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت آنان اقتدا کن»، اکنون هر چه مایلی بپرس. آنگاه آن مرد سؤالاتش را پرسید و حضرت همه را جواب دادند.

در آیات و روایات بسیاری، از شأن هدایتگری اهلبیت (ع) سخن گفته شده و امت برای ره یافتن به معارف صحیح و والای اسلام، به ایشان ارجاع داده شده اند. از سویی خدا در کتابش و از سوی دیگر پیامبر اکرم (ص) در کلمات جامعش، مسلمانان را برای برخورداری از هدایت، به اهلبیت (ع) ارجاع داده اند و از سوی دیگر، خود اهلبیت نیز، این آیات و روایات را تبیین کرده و به تبع آن، از هدایتگری سخن گفته اند.

در این قسمت به یاری خدا آیاتی از قرآن کریم را که این خصوصیت در آنها مشهود است ذکر کرده و در ذیل هر آیه، با استفاده از آیات و روایات، مقصود و مصداق آن آیه را بیان می کنیم:

ایه اول و دوم

آیه ی اول و دوم

در آیاتی از قرآن که خداوند متعال درباره ی امامت برخی از پیامبران همچون حضرات ابراهیم و اسحاق و یعقوب و برخی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل سخن گفته، و در دو مورد از ایشان تعبیر به ائمه فرموده، بلافاصله پس از کلمه ی ائمه جمله ای آورده که بیانگر مهمترین خصوصیت ائمه در رابطه ی با انسانها می باشد. وصفی که خداوند برای ایشان به عنوان امام آورده و آنرا بر همه ی اوصاف مقدم داشته، وصف هدایتگری ائمه (ع) است:

«وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِيتاءَ الزَّكاهِ وَ كانُوا لَنا عابِدينَ» (انبیاء/۷۳/۳۲۸)

«و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به ایشان انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند».

«وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ» (سجده/۲۴/۴۱۷)

«از آنها امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، از آنرو که شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند».

خصوصیت اصلی امام، خصوصیتی که معرف امام و بیانگر مهمترین شأن او در رابطه ی با امت است، همین تعبیری است که در این دو آیه ذکر شده است: «هدایت به امر خدا».

مقصود از هدایت به امر خدا چیست؟ آیا امر تشریعی مورد نظر است یا امر تکوینی و یا هر دو؟

---

۱. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳۶۸.

۱. هدایت به امر تشریعی خدا

اشاره

ماده ی «امر» در ۲۲۷ آیه ی قرآن آمده است و در موارد متعددی از آیات مزبور، درباره ی اوامر و دستوارات تشریعی خداوند استعمال شده است. تمام اوامر تشریعی و دستورات الهی بازگشتش به یک امر است، آن هم عبودیت و بندگی خداست:

«إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ» (یوسف/۲۴۰/۴۰)

«حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا ولی بیشتر مردم نمی دانند».

«قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ» (رعد/۲۵۴/۳۶)

«بگو: من فقط مأمورم خدا را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم. بسوی او دعوت می کنم و بازگشتم بسوی اوست».

«وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَهِ» (بینه/۵۹۸/۵)

«و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، و این است آیین مستقیم و پایدار».

---

۱ . تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳۶۸.

تمام اوامر و دستورات الهی به عبودیت و بندگی خدا باز می گردند، به اینکه در راه بندگی خدا احدی همتای او گرفته نشود و این همان دین قَیِّم و پابرجا و استوار خداست. اهلبیت (ع) هادیان این راهند لذا اگر کسی بخواهد در مسیر عبودیت و بندگی خدا گامی بردارد بایستی خود را در معرض هدایت اهلبیت (ع) قرار داده و آن را بپذیرد. ایشان کارشان هدایت و رهنمون شدن مردم به امر خداست و ذره ای امر دیگری را دخالت نمی دهند:

عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ قَالَ: إِنَّ الْأَئِمَّهَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِمَامَانِ؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّهً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» لَا بِأَمْرِ النَّاسِ، يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ. قَالَ: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّهً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»

يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل .

طلحه پسر زید گوید: حضرت صادق فرمودند: ائمه در کتاب خدای دو دسته اند:

خداوند متعال می فرماید: «و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند» نه به امر مردم، امر خدا را بر امر مردم و حکم خدا را بر حکم مردم مقدم می دارند.

و فرموده است: «آنها را امامانی قرار دادیم که بسوی آتش دعوت می کنند» ایشان کسانی اند که امر و حکم مردم را بر حکم خدا مقدّم می دارند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای است، طبق هوی و هوس خویش رفتار می کنند.

لازمه ی لاینفکّ هدایت به راه بندگی، آشنایی کامل با این راه است. چنان که خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم فرموده که به عمویش گفت:

«يا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جائَني مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْني أَهْدِكَ صِراطاً سَوِيًّا» (مریم/۴۳/۳۰۸)

«ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم».

اینکه اهلبیت (ع) مؤمنان را به اوامر و دستورات الهی رهنمون می گردند لازمه اش اینست که ایشان خود کاملاً به تمام دستورات خدا واقف باشند. این مطلب هم به صورت مجمل در روایات مطرح شده و هم به تفصیل، موارد و مصادیق آن در روایات موجود است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِيتَتِي وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِيهَا رَبِّي وَ يَتَمَسَّكَ بِقَضِيبٍ غَرَسَهُ رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّهُمْ لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ .

رسول خدا (ص) فرمودند: هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده درآید و به شاخه ای که پروردگارم به دست خود کاشته دست آویزد، باید علی بن ابی طالب و جانشینانش را اطاعت کند، زیرا آنها شما را به گمراهی در نیاورند و از هدایت خارج نکنند، شما به ایشان یاد ندهید که آنها از شما داناترند.

---

۱ . الکافی، ج۱، ص۲۱۶.

۲ . الکافی، ج۱، ص۲۰۹.

دوری از هدایت و ابتلا به قیاس

کسی که در راه بندگی خدا هدایت تشریعی اهلبیت (ع) را نپذیرد و از علم ایشان پیروی نکند تکلیف دینی خود را نخواهد دانست. لذا برای عمل به دینش ناچار از نظر خود و از هوای نفسش و یا نظر و هوای نفس دیگران پیروی خواهد کرد و دچار گمراهی خواهد شد:

«وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قصص/۵۰/۳۹۱)

«و کیست گمراه تر از کسی که از هوای نفسش بدون هدایتی از سوی خداوند پیروی کند؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند».

عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ» قَالَ: يَعْنِي مَنِ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى .

ـــــــــــــــــــــــــــــــ

۳. قیاس عبارت است از محکوم نمودن موضوعی به حکم موضوع دیگری که به نظر قیاس کننده، هر دو دارای علت مشترکی هستند. قیاس کننده وقتی به موردی که حکم شرع را در آن نمی داند برمی خورد، موضوعات دیگری را که برای خودشان احکامی دارند بررسی می کند و موضوعی را که شبیه موضوع اول باشد پیدا می کند، آنگاه برای اینکه بتواند حکم موضوع دوم را به موضوع اول سرایت دهد، برای حکم موضوع دوم، علتی را در نظر می گیرد و چون آن علت را در موضوع اول نیز می بیند، نتیجه می گیرد که باید موضوع اول نیز محکوم به حکم موضوع دوم باشد، چون همان علتی که موضوع دوم را محکوم به حکمی نموده است، در موضوع اول نیز وجود دارد. خطری که در اینجا وجود دارد اینست که علت واقعی غالب احکام برای غیر شارع روشن نیست و لذا ممکن است با قیاسش، حکمی در مقابل حکم خدا بتراشد.

ـــــــــــــــــــــــــــــــــ

بزنطی از حضرت کاظم روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: مقصود کسی است که رأی شخصی خود را ملاک بندگی و دیانت قرار می دهد بدون اینکه از رهبری امامی از ائمه ی هدی پیروی کند.

و از اینروست که حضرت صادق درباره ی مسلمانی که با ولایت و امامت آشنا نیست فرمودند: «كَانَ مُسْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا» : چنین کسی مسلمان است و گمراه.

خداوند متعال چنان که خود فرموده دینش را کامل کرده و هر چیزی را که امت تا روز قیامت بدان نیاز داشته در کتابش نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده و هیچ چیزی را فروگذار نکرده است (مائده/۳/۱۰۷ و انعام/۳۸/۱۳۲ و نحل/۸۹/۲۷۷).

مهمترین رکن اسلام که موجب کامل شدن آن گشته و موجب شده که اسلام در هر شرایط و در هر زمانی بتواند پاسخگوی نیاز امت باشد، مسأله ی امامت اهلبیت (ع) است.

انشاء الله در قسمتی که خصوصیت علم اهلبیت (ع) را بررسی خواهیم کرد درباره ی وجوه علم ایشان و منابع آن سخن خواهیم گفت و دلائـل آنرا نیز ذکر می کنیم. اکنون اجمالاـ می گوئیم: علم آنچه امت تـا روز قیـامت بـدان محتاجنـد نزد اهلـبیت (ع) است. هیـچ حکم و مطلبی نیست که آینـدگان بـدان نیاز یابنـد مگر اینکه حکمش نزد امام موجود است. لـذا کسـی حق ندارد رأی و نظر خود را در دین و در دسـتورات احکام الهی دخالت دهـد. امت مکلفنـد که تکلیف و وظیفه ی خود را از ایشان فرا گیرند و به تعبیر دیگر خود را در معرض هدایت ایشان قرار دهند و هدایت ایشان را بپذیرند.

اگر کسـی هدایت امام را نپذیرد یا این است که همچون امثال ابوحنیفه دچار قیاس در احکام دین می شود و یا دنباله رو چنین کسانی می گردد:

عَنْ إِسْحَاقِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ [قَالَ]: یَظُنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِینَ یَدَّعُونَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ فُقَهَاءُ وَ أَنَّهُمْ قَدْ أُوتُوا جَمِیعَ الْفِقْهِ وَ الْعِلْمِ فِی الدِّینِ مِمَّا یَحْتَاجُ هَذِهِ الْأُمَّهُ إِلَیْهِ وَ صَحَّ ذَلِکَ لَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ عَلِمُوهُ وَ حَفِظُوهُ، وَ لَیْسَ کُلُّ عِلْمِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَلِمُوهُ وَ لَا صَارَ إِلَیْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ لَا عَرَفُوهُ، وَ ذَلِکَ أَنَّ الشَّیْ ءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَحْکَامِ قَدْ یَرِدُ عَلَیْهِمْ فَیُسْأَلُونَ عَنْهُ فَلَا یَکُونُ عِنْدَهُمْ فِیهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ یَسْتَحْیُونَ أَنْ یَنْسِبَهُمُ النَّاسُ إِلَی الْجَهْلِ وَ یَکْرَهُونَ أَنْ یُسْأَلُوا فَلَا یُجِیبُونَ فَطَلَبَ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ فَلِذَلِکَ اسْتَعْمَلُوا الرَّأْیَ وَ الْقِیَاسَ فِی دِینِ اللَّهِ تَرَکُوا الْآثَارَ وَ دَانُوا اللَّهَ بِالْبِدَعِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «کُلُّ بِدْعَهٍ ضَلَالَهٌ» فَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ سُئِلُوا عَنْ شَیْ ءٍ مِنْ دِینِ اللَّهِ فَلَمْ یَکُنْ عِنْدَهُمْ فِیهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) رَدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلَی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) .

اسحاق بن عمار از امام صادق روایت کرده که فرمودند: آنها ادعا می کنند عالم و فقیه اند و تمام فقه و دانش دین که امت بـدان نیازمندند به آنها داده شده، و تمام اینها از رسول خدا (ص) به درستی به ایشان رسـیده و ایشان آنرا دانسـته و از بر کرده اند! و حال آنکه ایشان همه ی علم رسول خدا را نمی دانند و از آن حضـرت به ایشان نرسیده. و از اینرو گاه چیزی از حلال و حرام و احکام بر ایشان عرضه می شود و درباره ی آن مورد پرسـش واقع می شونـدکه روایتی که از رسول خـدا درباره ی آن باشد نزدشان نیست، خجالت می کشـند که مبادا مردم آنان را به نادانی نسبت دهند، و نمی پسندند که وقتی مورد پرسش قرار می گیرنـد جوابی ندهنـد تا مردم علم را از معدنش بجویند؛ از اینرو نظر و قیاس خود را در دین خدا بکار گرفتند و روایات را ترک کردنـد و خـدا را با نوآوری ها پرستیدنـد، با اینکه رسول خـدا (ص) فرموده: «هر بدعت و نوآوری گمراهی است». پس اگر آنگـاه که دربـاره ی چیزی از دین خـدا از ایشان پرسـش می شـد که روایتی از رسول خـدا (ص) درباره ی آن نزد ایشان نبود، آن پرسـش را به خـدا و رسول خدا (ص) و اولوا الامرشان عرضه می داشـتند، آل محمد (ص) که قدرت اسـتنباط دارند حقیقت مطلب را فهمید (و به ایشان می گفتند). قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ : إِنَّ دِینَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَهِ وَ الْآرَاءِ الْبَاطِلَهِ وَ الْمَقَایِیسِ الْفَاسِدَهِ وَ لَا یُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِیمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ، وَ مَنِ اقْتَدَی بِنَا هُدِیَ، وَ مَنْ کَانَ یَعْمَلُ بِالْقِیَاسِ وَ الرَّأْیِ هَلَکَ .

حضرت علی بن الحسین فرمودنـد: همانا دین خدای با عقلهای ناقص و با نظرات باطل و قیاسـهای فاسـد درک نمی شود و جز با تسلیم نمی توان بدان دست یافت. پس هر کس در مقابل ما تسلیم شود سالم ماند و هر کس به ما اقتدا کند هدایت یابد و هر کس به قیـاس و نظرش عمل کنـد نابود گردد. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی : جُعِلْتُ فِدَاکَ، فُقِّهْنَا

فِی الدِّینِ وَ أَغْنَانَا اللَّهُ بِکَمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّی إِنَّ الْجَمَاعَهَ مِنَّا لَتَکَونُ فِی الْمَجْلِسِ مَا یَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ، تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَهُ وَ یَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِیمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا بِکُمْ. فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَیْنَا الشَّیْ ءُ لَمْ یَأْتِنَا فِیهِ عَنْکَ وَ لَا عَنْ آبَائِکَ شَیْ ءٌ فَنَظَرْنَا إِلَی أَحْسَنِ مَا یَحْضُرُنَا وَ أَوْفَقِ الْأَشْیَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْکُمْ فَنَأْخُذُ بِهِ. فَقَالَ: هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ! فِی ذَلِکَ وَ اللَّهِ هَلَکَ مَنْ هَلَکَ یَا ابْنَ حَکِیمٍ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِیفَهَ کَانَ یَقُولُ: «قَالَ عَلِیٌّ وَ قُلْتُ». قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَکِیمٍ لِهِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ: وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ یُرَخِّصَ لِی فِی الْقِیَاسِ . --

----

. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴.

. الکافی، ج ۲، ص ۲۴.

. الاختصاص، ص ۲۵۹.

. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۴.

. الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

-------------------- محمد بن حکیم گوید: به امام کاظم عرض کردم: فدایت گردم، ما در دین دانشمند شدیم و خدا ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که چون جمعی از ما در مجلسی باشیم کسی از رفیقش چیزی نپرسد، زیرا آن مسأله و جوابش را در خاطر دارد. و این به واسطه منتی که خدا از برکت شما بر ما نهاده، اما گاهی مطلبی برای ما پیش می آید که از شما و پدرانت درباره ی آن سخنی به ما نرسیده، پس ما بهترین جوابی را که به نظرمان می رسد و با اخبار و روایات شما هم سازگارتر است انتخاب می کنیم.

حضرت فرمودند: چه دور است، چه دور است این راه از حقیقت! به خدا هر که هلاک شد از همین راه هلاک شد ای پسر حکیم، آنگاه فرمودند: خدا لعنت کند ابو حنیفه را که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم!

سپس ابن حکیم به هشام گفت: به خدا من از این سخن مقصودی نداشتم جز اینکه اجازه ی قیاس را به من بدهد. عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ : بِمَا أُوَحِّدُ اللَّهَ؟ فَقَالَ: یَا یُونُسُ لَا تَکُونَنَّ مُبْتَدِعاً مَنْ نَظَرَ بِرَأْیِهِ هَلَکَ وَ مَنْ تَرَکَ أَهْلَ بَیْتِ نَبِیِّهِ (ص) ضَلَّ وَ مَنْ تَرَکَ کِتَابَ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِیِّهِ کَفَر .

یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم عرض کردم: چگونه خدا را به یگانگی پرستم؟

فرمودند: ای یونس! بدعت گزار مباش؛ کسی که رأی و نظرش را در دین وارد کند هلاک شود و هر که اهلبیت پیامبرش را (ص) رها کند گمراه گردد و کسی که قرآن و گفتار پیامبرش را رها کند کافر گردد. عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی عَنِ الْقِیَاسِ، فَقَالَ: مَا لَکُمْ وَ الْقِیَاسَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا یُسْأَلُ کَیْفَ أَحَلَّ وَ کَیْفَ حَرَّم .

عثمان بن عیسی گوید: از حضرت موسی بن جعفر راجع به قیاس پرسیدم. فرمودند: شما را با قیاس چکار؟! از خدا پرسش

نشود چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

----

۱ . الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

۳ . برای مطاله ی برخی از سندها و طرق این روایت در کتب اهل سنت: ر ك: إحقاق الحق، ج۴، ص ۳۲۱ تا ۳۲۳ و ص ۳۸۲ و ج۱۵، ص۳۶۶ تا ۳۷۴ و ج ۲۰، ص۴۰۹ و ۴۱۰ و ج ۲۲، ص۱۵۵ تا ۱۶۰. و برای آشنایی بیشتر با علم آن حضرت در امر قضاوت و برخی از قضاوتهای شگفت انگیز آن حضرت که در کتب اهل سنت نیز روایت شده: ر ك: إحقاق الحق، ج۸، ص۳۴ تا ۸۶ و ج ۳۲، ص ۱۲۰ تا ۱۸۸. و رك: کتاب قضاء أمیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، تألیف علامه تستری، و یا ترجمه ی آن با عنوان: قضاوتهای امیر المؤمنین علی علیه السلام

برخی از مصادیق هدایت تشریعی اهلبیت علیهم السلام

اشاره

بسیار مکرر و متعدد است مواردی که در دوران امامت اهلبیت (ع)، معاصران ایشان، در علم به حکمی درمانده اند و پس از رجوع به اهلبیت (ع) مشکل حل شده و حکم خدا برایشان روشن و نمودار گشته است که در اینجا برخی از مصادیق را ذکر می کنیم:

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

درباره ی علم حضرت علی به احکام شریعت و اینکه آن حضرت از این جهت یگانه ی زمان خود بودند روایات متعددی، هم در کتب روایی شیعه و هم در کتب اهل سنت از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است.

درباره ی قضاوت آن حضرت نیز (که فرع علم آن حضرت به شریعت است) فریقین هر کدام به سندها و طرق متعددی از رسول خدا (ص) روایت کرده اند که خطاب به اصحابشان فرمودند: «اَقْضَاکُمْ عَلِیٌّ » و یا فرمودند: «اَقْضَی اُمَّتِی عَلِیٌّ » .

مصادیق و نمونه های قضاوتهای آن حضرت در مواردی که دیگران در آن فرو مانده اند نیز مطلبی است که تمام علمای مسلمین در کتب روایی معتبر خود بر آن اتفاق نظر دارند و بابی را در کتب خود به این موضوع اختصاص داده اند و یا کتابهایی را در این موضوع تألیف نموده اند. در اینجا بخاطر لزوم اختصار و برای اینکه از موضوع بحث خارج نشویم دو مورد از مجموعه قضاوتهای آن حضرت را ذکر می کنیم:

جاءَتْ بِهِ الْعامَّهُ وَ الْخاصَّهُ فِی قِصَّهِ قُدامَهَ بْنِ مَظْعُونٍ وَ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَأَرادَ عُمَرُ أَنْ یَحُدَّهُ فَقالَ لَهُ قُدامَهُ: إِنَّهُ لا یَجِبُ عَلَیَّ الْحَدُّ، لِأَنَّ اللّهَ تَعالَی یَقُولُ: «لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا» (مائده/۹۳/۱۲۳).

فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْحَدَّ، فَبَلَغَ ذلِکَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَمَشَی إِلَی عُمَرَ فَقالَ لَهُ: لِمَ تَرَکْتَ إِقامَهَ الْحَدِّ عَلَی قُدامَهَ فِی شُرْبِهِ الْخَمْرَ؟

فَقالَ لَهُ: إِنَّهُ تَلا عَلَیَّ الْآیَهَ وَ تَلاها عُمَرُ.

فَقالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ : لَیْسَ قُدامَهُ مِنْ أَهْلِ هذِهِ الْآیَهِ وَ لا مَنْ سَلَکَ سَبِیلَهُ فِی ارْتِکابِ ما حَرَّمَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لا یَسْتَحِلُّونَ حَراماً، فَارْدُدْ قُدامَهَ وَ اسْتَتِبْهُ مِمّا قالَ، فَإِنْ تابَ فَأَقِمْ عَلَیْهِ الْحَدَّ وَ إِنْ لَمْ یَتُبْ فَاقْتُلْهُ فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْمِلَّهِ، فَاسْتَیْقَظَ عُمَرُ لِذلِکَ وَ عَرَفَ قُدامَهُ الْخَبَرَ فَأَظْهَرَ التَّوْبَهَ وَ الْإِقْلاعَ فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْقَتْلَ وَ لَمْ یَدْرِ کَیْفَ یَحُدُّهُ. فَقالَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ : أَشِرْ عَلَیَّ فِی حَدِّهِ.

فَقالَ: حُدَّهُ ثَمانِینَ، إِنَّ شارِبَ الْخَمْرِ إِذا شَرِبَها سَکِرَ وَ إِذا سَکِرَ هَذَی وَ إِذا هَذَی افْتَرَی، فَجَلَدَهُ عُمَرُ ثَمانِینَ وَ صارَ إِلَی قَوْلِهِ فِی ذلِکَ .

سنی و شیعه نقل کرده اند که قُدامه پسر مظعون شراب خورد، عمر خواست حد بر او جاری کند که قدامه گفت: جاری کردن حد بر من لازم نیست زیرا خدای تعالی می فرماید: «بر آنان که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند باکی نیست در آنچه بخورند اگر پرهیزکاری کنند و ایمان آرند و کردار شایسته کنند سپس پرهیزکاری کنند و ایمان آرند».

پس عمر حدی بر او جاری نکرد، این جریان به گوش امیر المؤمنین رسید، نزد عمر رفته و به او فرمود: چرا حد شراب خوار بر قدامه جاری نکردی؟

گفت: او آیه ای از قرآن برایم خواند، و آن آیه را قرائت کرد.

حضرت امیر المؤمنین فرمودند: قدامه و هر کس روش او را در انجام محرمات الهی دنبال کند اهل این آیه نیست، زیرا هر آینه کسانی که ایمان آرند و کردار شایسته کنند حرام خدا را حلال نشمارند، پس قدامه را باز گردان و توبه اش ده، اگر توبه کرد حدّ شراب خوار بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد او را بکش، زیرا که از دین اسلام بیرون رفته، عمر به خود آمد (که اشتباه کرده) و قدامه نیز از این جریان آگاه شده اظهار توبه کرد و دست از این سخن بداشت، پس عمر او را نکشت ولی نمی دانست چگونه حدّ بر او جاری سازد، پس به حضرت امیر گفت: شما بفرمائید چگونه حدّ بر او بزنیم؟

حضرت فرمودند: هشتاد تازیانه به او بزن، زیرا همانا شرابخوار همین که شراب بخورد مست شود و چون مست شود هذیان گوید و وقتی هذیان گوید دروغ بندد.

پس عمر هشتاد تازیانه بر او زد و به فرمایش حضرت رفتار کرد.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ: اسْتَوْدَعَ رَجُلَانِ امْرَأَةً وَدِيعَةً وَ قَالا لَهَا: لَا تَدْفَعِي إِلَى وَاحِدٍ مِنَّا حَتَّى نَجْتَمِعَ عِنْدَكِ ثُمَّ انْطَلَقَا فَغَابَا، فَجَاءَ أَحَدُهُمَا إِلَيْهَا وَ قَالَ: أَعْطِينِي وَدِيعَتِي فَإِنَّ صَاحِبِي قَدْ مَاتَ، فَأَبَتْ حَتَّى كَثُرَ اخْتِلَافُهُ إِلَيْهَا ثُمَّ أَعْطَتْهُ ثُمَّ جَاءَ الْآخَرُ فَقَالَ: هَاتِي وَدِيعَتِي! قَالَتْ: أَخَذَهَا صَاحِبُكَ وَ ذَكَرَ أَنَّكَ قَدْ مِتَّ فَارْتَفَعَا إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: مَا أَرَاكِ إِلَّا وَ قَدْ ضَمِنْتِ!

فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: اجْعَلْ عَلِيّاً بَيْنِي وَ بَيْنَهُ.

فَقَالَ لَهُ: اقْضِ بَيْنَهُمَا.

فَقَالَ عَلِيٌّ : «هَذِهِ الْوَدِيعَةُ عِنْدَهَا وَ قَدْ أَمَرْتُمَاهَا أَلَّا تَدْفَعَهَا إِلَى وَاحِدٍ مِنْكُمَا حَتَّى تَجْتَمِعَا عِنْدَهَا فَائْتِنِي بِصَاحِبِكَ» وَ لَمْ يُضَمِّنْهَا، وَ قَالَ عَلِيٌّ : إِنَّمَا أَرَادَا أَنْ يَذْهَبَا بِمَالِ الْمَرْأَةِ .

ابراهيم بن محمّد ثقفى گويد: دو مرد نزد بانوئى وديعه اى نهادند و گفتند: به هيچ يک از ما پس مده مگر آنكه هر دو با هم باشيم، سپس رفتند و غايب شدند و پس از چندى يكى از آن دو آمد و گفت: وديعه ى مرا بر گردان، زيرا رفيقم از دنيا رفت، زن نپذيرفت تا اينكه رفت و آمد مرد نزد وى زياد شد، زن ناچار وديعه را به او بازگرداند. پس از آن، رفيقش آمد و تقاضاى ردّ وديعه كرد، زن گفت: رفيقت آمد و گفت كه تو از دنيا رفته اى و آن را گرفت! دادخواهى نزد عمر بردند. عمر به زن گفت: من نظرى جز اينكه تو ضامنى ندارم.

زن گفت: على را بين ما حَكَم قرار ده.

عمر به حضرت على گفت: شما ميان اين دو حكم كن.

حضرت على (به آن مرد) فرمودند: «اين امانت، اكنون نزد اين زن موجود است، ولى شرط شما اين بوده كه آنرا به يكى از شما به تنهائى تحويل ندهد تا هر دو با هم نزدش حاضر شويد، اكنون برو و همراه دوستت بازگرد». حضرت با اين قضاوت قائل به ضامن بودن زن نشدند و فرمودند: آنها مى خواستند مال اين زن را به يغما برند. --------------------

١. الإرشاد، ج١، ص٢٠٢.

٢. من لا يحضره الفقيه، ج٣، ص١٩.

امام حسن مجتبى عليه السلام

عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: سَأَلَ أَعْرَابِيٌّ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ: إِنِّي أَصَبْتُ بَيْضَ نَعَامٍ فَشَوَيْتُهُ وَ أَكَلْتُهُ وَ أَنَا مُحْرِمٌ فَمَا يَجِبُ عَلَيَّ؟

فَقَالَ لَهُ: يَا أَعْرَابِيُّ، أَشْكَلْتَ عَلَيَّ فِي قَضِيَّتِكَ! فَدَلَّهُ عَلَى عُمَرَ وَ دَلَّهُ عُمَرُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَلَمَّا عَجَزُوا قَالُوا: عَلَيْكَ بِالْأَصْلَعِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : سَلْ أَيَّ الْغُلَامَيْنِ شِئْتَ.

فَقَالَ الْحَسَنُ : يَا أَعْرَابِیُّ! أَ لَکَ إِبِلٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَاعْمِدْ إِلَی عَدَدِ مَا أَکَلْتَ مِنَ الْبَیْضِ نُوقاً فَاضْرِبْهُنَّ بِالْفُحُولِ فَمَا فَصَلَ مِنْهَا فَأَهْدِهِ إِلَی بَیْتِ اللَّهِ الْعَتِیقِ الَّذِی حَجَجْتَ إِلَیْهِ.

فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ : إِنَّ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبَ وَ مِنْهَا مَا یُزْلِقُ؟

فَقَالَ: إِنْ یَکُنْ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبُ وَ مَا یُزْلِقُ فَإِنَّ مِنَ الْبَیْضِ مَا یَمْرُقُ.

قَالَ: فَسُمِعَ صَوْتٌ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ الَّذِی فَهِمَ هَذَا الْغُلَامُ هُوَ الَّذِی فَهِمَهَا سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُد .۳

____

۳ . مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۱۰.

____

عُباده پسر صامت گوید: مرد عربی نزد ابو بکر آمد و گفت: من در حالی که مُحرِم بودم چند تخم شتر مرغ را پخته و خورده ام، اکنون تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟

ابو بکر گفت: ای اعرابی! مسأله ات را برایم مشکل کردی! آنگاه او را نزد عمر فرستاد، عمر هم وی را نزد عبد الرحمن روانه کرد. هنگامی که آنان از جواب آن مسأله عاجز شدند او را گفتند: بر تو باد به اصلع (: یعنی کسی که جلوی سرش بی مو می باشد، مراد حضرت امیر است).

(همین که خدمت امیر المؤمنین رسید و سؤالش را پرسید حضرت با اشاره به دو فرزندشان) فرمودند: از این دو پسر، از هر کدام که خواستی سؤال کن!

امام حسن (در جواب این مسأله به او) فرمود: ای اعرابی، آیا شتر داری؟

گفت: آری.

فرمود: به تعداد آن تخم های شتر مرغی که خورده ای شتر ماده با شتر نر جفت گیری کن و بچه های آنها را برای خانه خدا که به سویش حج نمودی هدیه کن.

حضرت امیر فرمودند: گاهی شتران بچه می اندازند و گاهی هم بچه مرده به دنیا می آورند!

امام حسن فرمود: اگر شتران گاهی بچه می اندازند و یا بچه مرده به دنیا می آورند، تخم نیز گاهی فاسد و بی خاصیت می

شود.

در این هنگام حاضران صدایی شنیدند که می گفت: ای مردم! کسی که به این پسر فهمانید، همان کسی بود که به حضرت سلیمان فهمانید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولَانِ: بَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ فَقَالُوا: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَرَدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: وَ مَا حَاجَتُكُمْ؟

قَالُوا: أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ.

قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ تُخْبِرُونَا بِهَا.

فَقَالُوا: امْرَأَةٌ جَامَعَهَا زَوْجُهَا فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُوَّتِهَا فَوَقَعَتْ عَلَى جَارِيَةٍ بِكْرٍ فَسَاحَقَتْهَا فَأَلْقَتِ النُّطْفَةَ فِيهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا؟

فَقَالَ الْحَسَنُ : مُعْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا، وَ أَقُولُ فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنْ نَفْسِي فَأَرْجُو أَنْ لَا أُخْطِئَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ يُعْمَدُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَيُؤْخَذُ مِنْهَا مَهْرُ الْجَارِيَةِ الْبِكْرِ فِي أَوَّلِ وَهْلَةٍ لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى تُشَقَّ فَتَذْهَبَ عُذْرَتُهَا ثُمَّ تُرْجَمُ الْمَرْأَةُ لِأَنَّهَا مُحْصَنَةٌ ثُمَّ يُنْتَظَرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ يُرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِيَةُ الْحَدَّ.

قَالَ: فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ فَلَقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَ مَا قَالَ لَكُمْ؟

فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: لَوْ أَنَّنِي الْمَسْئُولُ مَا كَانَ عِنْدِي فِيهَا أَكْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي .

محمد بن مسلم گوید: از حضرت امام باقر و امام صادق شنیدم که می فرمودند: روزی امام حسن در مجلس حضرت امیر بود که گروهی وارد شدند و به حضرت گفتند: ای ابامحمد! با امیر المؤمنین کار داریم.

فرمود: کارتان چیست؟

گفتند: می خواهیم مسأله ای را از او بپرسیم.

فرمود: چه مسأله ای؟ برای ما بگویید.

گفتند: زنی پس از اینکه شوهرش با او همبستر شد، با کنیز باکره ای مساحقه کرد، عورت آن دختر، نطفه را جذب کرد و دختر بدین وسیله حامله شد، درباره ی این مسأله چه می گویی؟

فرمودند: مسأله ای است مشکل، که پدرم از عهده ی آن بر می آید، ولی در عین حال من جواب آن را می گویم، اگر صحیح گفتم از طرف خدا و سپس امیر المؤمنین است و اگر اشتباه گفتم از سوی خودم می باشد، اما امیدوارم که ان شاء الله اشتباه نگویم؛ در مرحله ی اوّل بایستی مهریه ی آن کنیز باکره را از آن زن بگیرند، زیرا آن بچه جز با از بین رفتن بکارت آن دختر خارج نخواهد شد. آنگاه باید آن زن را سنگسار نمود، زیرا که زنای محصنه کرده است. سپس باید منتظر ماند تا آن دختر وضع حمل نماید و آن بچه را به صاحب نطفه داد، و بر آن دختر حد جاری کرد.

آن گروه از حضور امام حسن مرخص شده و با حضرت امیر ملاقات کردند. حضرت به ایشان فرمودند: شما به ابامحمد چه گفتید و او چه جوابی به شما داد؟

ایشان جریان را شرح دادند. حضرت فرمودند: اگر از من هم می پرسیدید جوابی بیش از جواب پسرم نزد من نبود. ---------------

۱ . الکافی، ج۷، ص۲۰۲.

امام حسین علیه السلام

رُوِیَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ کَانَ یَخْطُبُ النَّاسَ عَلَی مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَذَکَرَ فِی خُطْبَتِهِ أَنَّهُ «أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ».

فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ مِنْ نَاحِیَهِ الْمَسْجِدِ: انْزِلْ أَیُّهَا الْکَذَّابُ عَنْ مِنْبَرِ أَبِی رَسُولِ اللَّهِ لَا [إِلَی] مِنْبَرِ أَبِیکَ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَمِنْبَرُ أَبِیکَ لَعَمْرِی یَا حُسَیْنُ لَا مِنْبَرُ أَبِی مَنْ عَلَّمَکَ هَذَا؟ أَبُوکَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ : إِنْ أُطِعْ أَبِی فِیمَا أَمَرَنِی فَلَعَمْرِی إِنَّهُ لَهَادٍ وَ أَنَا مُهْتَدٍ بِهِ وَ لَهُ فِی رِقَابِ النَّاسِ الْبَیْعَهُ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِیلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَی لَا یُنْکِرُهَا إِلَّا جَاحِدٌ بِالْکِتَابِ، قَدْ عَرَفَهَا النَّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَ أَنْکَرُوهَا بِأَلْسِنَتِهِمْ، وَ وَیْلٌ لِلْمُنْکِرِینَ حَقَّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ مَا ذَا یَلْقَاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ إِدَامَهِ الْغَضَبِ وَ شِدَّهِ الْعَذَابِ!

فَقَالَ عُمَرُ: یَا حُسَیْنُ! مَنْ أَنْکَرَ حَقَّ أَبِیکَ فَعَلَیْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ، أَمَّرَنَا النَّاسُ فَتَأَمَّرْنَا وَ لَوْ أَمَّرُوا أَبَاکَ لَأَطَعْنَا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ : یَا ابْنَ الْخَطَّابِ! فَأَیُّ النَّاسِ أَمَّرَکَ عَلَی نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبَا بَکْرٍ عَلَی نَفْسِکَ لِیُؤَمِّرَکَ عَلَی النَّاسِ بِلَا حُجَّهٍ مِنْ نَبِیٍّ وَ لَا رِضًی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَرِضَاکُمْ کَانَ لِمُحَمَّدٍ (ص) رِضًی أَوْ رِضَا أَهْلِهِ کَانَ لَهُ سَخَطاً؟ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنْ لِلِّسَانِ مَقَالًا یَطُولُ تَصْدِیقُهُ وَ فِعْلًا یُعِینُهُ الْمُؤْمِنُونَ لَمَا تَخَطَّأْتَ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)، تَرْقَی مِنْبَرَهُمْ وَ صِرْتَ الْحَاکِمَ عَلَیْهِمْ بِکِتَابٍ نَزَلَ فِیهِمْ لَا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ وَ لَا تَدْرِی تَأْوِیلَهُ إِلَّا سَمَاعَ الْآذَانِ، الْمُخْطِئُ وَ الْمُصِیبُ عِنْدَکَ سَوَاءٌ، فَجَزَاکَ اللَّهُ جَزَاکَ وَ سَأَلَکَ عَمَّا أَحْدَثْتَ سُؤَالًا حَفِیّاً.

قَالَ: فَنَزَلَ عُمَرُ مُغْضَباً ....

روایت شده: روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا (ص) سرگرم ایراد خطبه ای بود و در ضمن آن گفت که او مصداق این

آیه است «اولی و سزاوارتر به مؤمنان از خودشان».

امام حسین که در گوشه ای از مسجد نشسته بود با شنیدن این کلام فریاد برآورد که: ای دروغگو! از منبر پدرم رسول خدا (ص) فرو شو و بر منبر پدر خود برو!

عمر گفت: آری، به جان خودم این منبر پدر توست نه پدر من، چه کسی این حرفها را به تو یاد داده؟ پدرت علی بن ابی طالب؟!

امام حسین فرمود: اگر در این کار پدرم را اطاعت کرده باشم به جان خودم سوگند که او فردی هدایتگر است و من پیرو اویم، و او برگردن مردم بنا بر عهد رسول خدا (ص) بیعتی دارد که جبرئیل بخاطر آن از جانب خداوند نازل شده که جز افراد منکر قرآن کسی آن را انکار نمی کند، همه مردم در دل از آن خبر داشتند و با زبان آنرا رد نمودند، و وای بر منکرین حق ما اهلبیت! آیا محمد رسول خدا (ص) جز با خشم و غضب و شدّت عذاب با ایشان روبرو خواهد شد؟

عمر گفت: ای حسین! هر که حق پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند، مردم مرا حاکم کردند و من هم پذیرفتم، و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعت می کردیم.

امام حسین به او فرمود: ای پسر خطاب! کدامین از مردم، تو را بر خود حاکم کرد پیش از آنکه تو ابوبکر را بر خود حاکم کنی بدون هیچ حجتی از جانب رسول خدا (ص) و بدون رضایت آل محمد؟ آیا رضایت شما همان رضایت محمد (ص) است؟ یا اینکه رضایت خاندان او، موجب غضب اوست؟ به خدا که اگر برای زبان گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهل ایمان یاریش کنند هرگز به خطا بر دوش آل محمد (ص) سوار نمی شدی، که از منبرشان بالاـ رفته و با قرآنی که بر آنان نازل شده بر آنان حکم کنی، کتابی که نه از مشکلاتش باخبری و نه از تأویلش جز آنچه شنیده ای می دانی، خطاکار و محقّ نزد تو یکسانند، پس خدای تعالی تو را جزا دهد به آنچه جزای توست و از این وقایعی که به بار آورده ای از تو بازخواست کند.

راوی گوید: پس از این کلام عمر در نهایت غضب از منبر فرو آمد ....

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً كَانَتْ تَطُوفُ وَ خَلْفَهَا رَجُلٌ فَأَخْرَجَتْ ذِرَاعَهَا، فَقَالَ بِيَدِهِ حَتَّى وَضَعَهَا عَلَى ذِرَاعِهَا، فَأَثْبَتَ اللَّهُ يَدَهُ فِي ذِرَاعِهَا حَتَّى قَطَعَ الطَّوَافَ وَ أُرْسِلَ إِلَى الْأَمِيرِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ وَ أَرْسَلَ إِلَى الْفُقَهَاءِ.

فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: اقْطَعْ يَدَهُ فَهُوَ الَّذِی جَنَى الْجِنَايَهَ.

فَقَالَ: هَاهُنَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟

فَقَالُوا: نَعَمْ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَدِمَ اللَّيْلَهَ.

فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ فَدَعَاهُ فَقَالَ: انْظُرْ مَا لَقِيَا ذَانِ.

فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَهَ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ فَمَكَثَ طَوِيلًا يَدْعُو ثُمَّ جَاءَ إِلَيْهَا حَتَّى خَلَّصَ يَدَهُ مِنْ يَدِهَا.

فَقَالَ الْأَمِيرُ: أَ لَا نُعَاقِبُهُ بِمَا صَنَعَ؟

فَقَالَ: لَا .

حضرت صادق فرمودند: زنی مشغول طواف بود. مردی پشت سر او حرکت می کرد. زن بازوی خود را بیرون آورد، مرد با دستش اشاره کرد و بازوی زن را گرفت. خداوند دست آن مرد را بر بازوی آن زن چسبانید چنان که طواف بند آمد و به دنبال امیر فرستادند. مردم جمع شدند و به دنبال فقها فرستادند.

فقها آمده و نظر دادند: دست مرد را قطع کنید که این جنایت از ناحیه ی او بوده.

امیر گفت: آیا کسی از فرزندان رسول خدا (ص) اینجا هست؟

گفتند: آری، حسین بن علی دیشب رسیده.

به دنبال حضرت فرستاد و ایشان را فرا خواند و به ایشان عرضه داشت: ببینید ایندو دچار چه بلایی شده اند!

حضرت رو به قبله کرده و دستانشان را بالا برده و مدت زیادی دعا کردند. آنگاه پیش زن رفته و دست مرد را از دست او جدا کردند.

امیر پرسید: آیا این مرد را مجازات نکنیم؟ -------------

۱ . الإحتجاج، ج۲، ص۲۹۲.

۲. تهذیب الأحکام، ج۵، ص۴۷۰.

فرمودند: خیر.

امام زین العابدین علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ تَزَوَّجَ سُرِّیَّهً کَانَتْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ فَبَلَغَ ذَلِکَ عَبْدَ الْمَلِکِ بْنِ مَرْوَانَ فَکَتَبَ إِلَیْهِ فِی ذَلِکَ کِتَاباً أَنَّکَ صِرْتَ بَعْلَ الْإِمَاءِ!

فَکَتَبَ إِلَیْهِ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ : أَنَّ اللَّهَ رَفَعَ بِالْإِسْلَامِ الْخَسِیسَهَ وَ أَتَمَّ بِهِ النَّاقِصَهَ، فَأَکْرَمَ بِهِ مِنَ اللُّؤْمِ فَلَا لُؤْمَ عَلَى مُسْلِمٍ، إِنَّمَا اللُّؤْمُ لُؤْمُ

الْجَاهِلِيَّهِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَنْكَحَ عَبْدَهُ وَ نَكَحَ أَمَتَهُ.

فَلَمَّا انْتَهَى الْكِتَابُ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ لِمَنْ عِنْدَهُ: خَبِّرُونِی عَنْ رَجُلٍ إِذَا أَتَى مَا یَضَعُ النَّاسَ لَمْ یَزِدْهُ إِلَّا شَرَفاً.

قَالُوا: ذَاکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: لَا وَ اللَّهِ مَا هُوَ ذَاکَ.

قَالُوا: مَا نَعْرِفُ إِلَّا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: فَلَا وَ اللَّهِ مَا هُوَ بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَکِنَّهُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ .

امام صادق فرمودند: علی بن الحسین با کنیز امام حسن ازدواج کرد. این خبر که به عبدالملک رسید نامه ای شماتت آمیز نوشت که: تو شوهر کنیزان شده ای!

حضرت در پاسخ او نوشتند: خداوند، نقصان و پستی را به واسطه ی اسلام برطرف نمود و مسلمان را گرامی تر از آن داشت که سرزنش شود، پس هیچ سرزنشی بر مسلمان نیست. سرزنش مربوط به جاهلیت است، همانا رسول خدا (ص) به غلامش دختر داد و با کنیزش ازدواج کرد.

همین که نامه ی حضرت به دست عبدالملک رسید رو به حاضرین گفت: کسی را سراغ دارید که اگر کاری که در نظر مردم بد است انجام دهد شرافت او افزون شود؟

گفتند: آن کس امیر مؤمنان است (منظورشان مروان، پدر عبدالملک، یا خود عبدالملک بود).

گفت: نه به خدا قسم چنین نیست.

گفتند: ما جز امیر مؤمنان دیگری را سراغ نداریم.

گفت: نه به خدا سوگند امیر مؤمنان چنین نیست، علی بن الحسین [] این چنین است.

حضرت باقر العلوم علیه السلام

حضرت باقر العلوم علیه السلام

عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ یَحْیَى الشَّعِیرِی عَنِ الْحَکَمِ بْنِ عُتَیْبَهَ قَالَ: کُنَّا عَلَى بَابِ أَبِی جَعْفَرٍ وَ نَحْنُ جَمَاعَهٌ نَنْتَظِرُ أَنْ یَخْرُجَ إِذْ جَاءَتِ امْرَأَهٌ فَقَالَتْ: أَیُّکُمْ أَبُو جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ لَهَا الْقَوْمُ: مَا تُرِیدِینَ مِنْهُ؟

قَالَتْ: أَرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَهٍ.

فَقَالُوا لَهَا: هَذَا فَقِيهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَسَلِيهِ!

فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجِی مَاتَ وَ تَرَکَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ کَانَ لِی عَلَیْهِ مِنْ صَدَاقِی خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقِی وَ أَخَذْتُ مِیرَاثِی ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَی عَلَیْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

قَالَ الْحَکَمُ: فَبَیْنَا أَنَا أَحْسُبُ إِذْ خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِی أَرَاکَ تُحَرِّکُ بِهِ أَصَابِعَکَ یَا حَکَمُ؟!

فَقُلْتُ: إِنَّ هَذِهِ الْمَرْأَهَ ذَکَرَتْ أَنَّ زَوْجَهَا مَاتَ وَ تَرَکَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ کَانَ لَهَا عَلَیْهِ مِنْ صَدَاقِهَا خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ فَأَخَذَتْ صَدَاقَهَا وَ أَخَذَتْ مِیرَاثَهَا ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَی عَلَیْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدَتْ لَهُ.

فَقَالَ الْحَکَمُ: فَوَ اللَّهِ مَا أَتْمَمْتُ الْکَلَامَ حَتَّی قَالَ: أَقَرَّتْ بِثُلُثِ مَا فِی یَدَیْهَا وَ لَا مِیرَاثَ لَهَا.

قَالَ الْحَکَمُ: فَمَا رَأَیْتُ وَ اللَّهِ أَفْهَمَ مِنْ أَبِی جَعْفَرٍ قَطُّ.

(قَالَ ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ: وَ تَفْسِیرُ ذَلِکَ أَنَّهُ لَا مِیرَاثَ لَهَا حَتَّی تَقْضِیَ الدَّیْنَ وَ إِنَّمَا تَرَکَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ عَلَیْهِ مِنَ الدَّیْنِ أَلْفٌ وَ خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ لَهَا وَ لِلرَّجُلِ فَلَهَا ثُلُثُ الْأَلْفِ وَ لِلرَّجُلِ ثُلُثَاهَا) .

حَکَم بن عُتَیبه گوید: ما جماعتی بودیم که بر در خانه ی امام باقر انتظار بیرون آمدن حضرت را می کشیدیم. در همین حال زنی سر رسید و گفت: کدام یک از شما ابوجعفر (: کنیه ی امام باقر) است؟

حاضران گفتند: از او چه می خواهی؟

زن گفت: مسأله ای دارم.

گفتند: این (حَکَم) فقیه اهل عراق است از او بپرس.

زن گفت: شوهرم در گذشته، و هزار درهم بجا نهاده، و من دینی به مبلغ پانصد درهم از باب صداق بر ذمّه ی او داشتم، پس صداق و میراث خود را از آن نقدینه برداشتم، سپس مردی آمد و ادعای طلب هزار درهم از او کرد و من به نفع آن مرد شهادت دادم.

حکم گوید: هنگامی که من حساب می کردم حضرت از خانه بیرون آمده و فرمود: چرا انگشتانت را حرکت می دهی ای حکم؟!

گفتم: این زن بیان کرد که شوهرش مرده، و هزار درهم بجا نهاده و او پانصد درهم از بابت صداقش بر ذمّه ی شوهر داشته، از اینرو صداق و سهم الإرث خود را از آن نقدینه

---

۱. الکافی، ج۵، ص۳۴۵.

۲. الکافی، ج۷، ص۲۴.

برداشته است، سپس مردی از راه رسیده، و مدّعی شده است که هزار درهم از او طلب داشته است، و این زن به نفع او شهادت داده است.

حکم گوید: پس به خدا قسم من سخنم را تمام نکرده بوده که امام فرمود: این زن نسبت به دو سوم آنچه در دست دارد شهادت داده، و میراثی برای او نیست.

حکم گوید: پس به خدا قسم که من فهیم تر از ابو جعفر ندیده ام.

ابن ابی عمیر (راوی این روایت) گوید: تفسیر این حکم اینست که تا دین اداء نشود میراث موردی ندارد. متوفی هزار درهم از خود باقی گذاشته، در حالی که هزار و پانصد درهم بدهکار است (به همسرش و به آن مرد)، بنابر این یک سوم هزار درهم متعلق به زن او است، زیرا طلب او پانصد درهم است، و دو سوم هزار درهم متعلق به آن مرد است، زیرا طلب او هزار درهم است

امام جعفر صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أَتَی الرَّبِیعُ أَبَا جَعْفَرٍ الْمَنْصُورَ وَ هُوَ خَلِیفَهٌ فِی الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ! مَاتَ فُلَانٌ مَوْلَاکَ الْبَارِحَهَ فَقَطَعَ فُلَانٌ مَوْلَاکَ رَأْسَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ.

قَالَ: فَاسْتَشَاطَ وَ غَضِبَ.

قَالَ: فَقَالَ لِابْنِ شُبْرُمَهَ وَ ابْنِ أَبِی لَیْلَی وَ عِدَّهٍ مَعَهُ مِنَ الْقُضَاهِ وَ الْفُقَهَاءِ: مَا تَقُولُونَ فِی هَذَا؟

فَکُلٌّ قَالَ: مَا عِنْدَنَا فِی هَذَا شَیْ ءٌ.

قَالَ: فَجَعَلَ یُرَدِّدُ الْمَسْأَلَهَ فِی هَذَا وَ یَقُولُ: أَقْتُلُهُ أَمْ لَا؟

فَقَالُوا: مَا عِنْدَنَا فِی هَذَا شَیْ ءٌ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُ هُمْ: قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ السَّاعَهَ فَإِنْ كَانَ عِنْدَ أَحَدٍ شَیْ ءٌ فَعِنْدَهُ الْجَوَابُ فِی هَذَا وَ هُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [] وَ قَدْ دَخَلَ الْمَسْعَی.

فَقَالَ لِلرَّبِیعِ: اذْهَبْ إِلَیْهِ فَقُلْ لَهُ لَوْ لَا مَعْرِفَتُنَا بِشُغُلِ مَا أَنْتَ فِیهِ لَسَأَلْنَاکَ أَنْ تَأْتِیَنَا وَ لَکِنْ أَجِبْنَا فِی کَذَا وَ کَذَا.

قَالَ: فَأَتَاهُ الرَّبِیعُ وَ هُوَ عَلَی الْمَرْوَهِ فَأَبْلَغَهُ الرِّسَالَهَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : قَدْ تَرَی شُغُلَ مَا أَنَا فِیهِ وَ قِبَلَکَ الْفُقَهَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ فَسَلْهُمْ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ سَأَلَهُمْ وَ لَمْ یَکُنْ عِنْدَهُمْ فِیهِ شَیْ ءٌ. قَالَ: فَرَدَّهُ إِلَیْهِ فَقَالَ: أَسْأَلُکَ إِلَّا أَجَبْتَنَا فِیهِ فَلَیْسَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِی هَذَا شَیْ ءٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : حَتَّی أَفْرُغَ مِمَّا أَنَا فِیهِ.

قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ جَاءَ فَجَلَسَ فِی جَانِبِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ لِلرَّبِیعِ اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ: عَلَیْهِ مِائَهُ دِینَارٍ.

قَالَ: فَأَبْلَغَهُ ذَلِکَ.

فَقَالُوا لَهُ: فَسَلْهُ کَیْفَ صَارَ عَلَیْهِ مِائَهُ دِینَارٍ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : فِی النُّطْفَهِ عِشْرُونَ وَ فِی الْعَلَقَهِ عِشْرُونَ وَ فِی الْمُضْغَهِ عِشْرُونَ وَ فِی الْعَظْمِ عِشْرُونَ وَ فِی اللَّحْمِ عِشْرُونَ «ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ» (مؤمنون/۱۴/۳۴۲) وَ هَذَا هُوَ مَیِّتٌ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ یُنْفَخَ فِیهِ الرُّوحُ فِی بَطْنِ أُمِّهِ جَنِیناً.

قَالَ: فَرَجَعَ إِلَیْهِ فَأَخْبَرَهُ بِالْجَوَابِ فَأَعْجَبَهُمْ ذَلِکَ وَ قَالُوا: ارْجِعْ إِلَیْهِ فَسَلْهُ الدَّنَانِیرَ لِمَنْ هِیَ لِوَرَثَتِهِ أَمْ لَا؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : لَیْسَ لِوَرَثَتِهِ فِیهَا شَیْ ءٌ إِنَّمَا هَذَا شَیْ ءٌ أُتِیَ إِلَیْهِ فِی بَدَنِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ یُحَجُّ بِهَا عَنْهُ أَوْ یُتَصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصِیرُ فِی سَبِیلٍ مِنْ سُبُلِ الْخَیْرِ.

قَالَ: فَزَعَمَ الرَّجُلُ أَنَّهُمْ رَدُّوا الرَّسُولَ إِلَیْهِ فَأَجَابَ فِیهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بِسِتٍّ وَ ثَلَاثِینَ مَسْأَلَهً وَ لَمْ یَحْفَظِ الرَّجُلُ إِلَّا قَدْرَ هَذَا الْجَوَابِ .

ربیع حاجب در زمان خلافت منصور دوانقی در حالی که وی مشغول طواف خانه ی خدا بود نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! شب گذشته فلان بنده ی شما مُرد و فلان بنده ی دیگر شما سر او را بعد از مردنش از بدنش جدا کرد.

منصور برافروخته شد و غضب کرد و به ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و برخی دیگر از قاضیان و فقهایی که همراهش بودند پرسید: درباره ی این مسأله می گویید؟

همه گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

منصور باز سؤالش را تکرار می کرد و می پرسید: او را بکشم یا نه؟

باز گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

گوید: یکی از آنها گفت: هم اکنون مردی فرا رسید که اگر بنا باشد پاسخ این مسأله نزد کسی باشد نزد اوست، و او جعفر بن محمد [] است که داخل در سعی شد.

منصور به ربیع گفت: نزد او برو و بگو: اگر نه این بود که می دانیم مشغول اعمالید از شما درخواست می کردیم که نزد ما آیید، ولی اکنون پاسخ ما در این مسأله را بفرمایید.

ربیع خدمت حضرت رسید، حضرت بر مروه بودند. پیام را رسانید.

حضرت فرمودند: می بینی که مشغول اعمالم، فقها و دانشمندان نزد تو هستند، از آنها بپرس.

ربیع گفت: از آنها پرسید، کسی پاسخی نداشت، گفت: این مسأله را از او بپرس. حضرت ربیع را بازگرداندند. منصور باز پیام فرستاد: از شما خواهش می کنم که پاسخ دهید، زیرا این گروه را پاسخی در قبال این مسأله نیست.

حضرت فرمودند: پس از فراغت از سعی پاسخ می دهم.

گوید: وقتی حضرت از سعی فراغت یافتند گوشه ای از مسجد الحرام نشسته و به ربیع فرمودند: بگو: باید آن شخص صد دینار بدهد.

پاسخ را به منصور رسانید. ------------------

۱ . الکافی، ج۷، ص۳۴۷.

فقها گفتند: از او بپرس که چرا باید صد اشرفی بدهد؟

حضرت صادق فرمودند: دیه ی نطفه بیست دینار است، در علقه شده بیست دینار دیگر، در مضغه شده بیست دینار دیگر، در روییدن استخوان بیست دینار دیگر و در بیرون آوردن لحم بیست دینار دیگر (یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می شود تا مرتبه ای که خلقتش تمام می شود و هنوز روح دمیده نشده صد دینار می شود)، «و سپس آن را آفرینش دیگری می دهیم». و مرده، به منزله ی بچّه ی در شکم است که هنوز روح در آن دمیده نشده است.

ربیع برگشت و جواب حضرت را نقل کرد، همگی از این جواب به شگفت آمدند آنگاه گفتند: برگرد و از او بپرس که آیا دینارها مال ورثه است یا نه؟

حضرت در جواب فرمودند: هیچ چیز از آن مال ورثه نیست، زیرا که این دیه در مقابل آن چیزی است که بعد از مردنش به

بدن او رسیده، باید با آن مال از طرف او حج نمود یا از جانب او صدقه داد یا در راهی از راههای خیر خرج کرد.

گوید: آنها آن فرستاده را سی و شش مرتبه با سی و شش سؤال نزد حضرت صادق فرستادند، ولی راوی جز همین مقدار از سؤال و جوابها را به خاطر نداشت.

امام موسی کاظم علیه السلام

عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ الْكُوفِيِّ قَالَ: تَزَوَّجَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا جَارِيَةً مُعْصِراً لَمْ تَطْمَثْ، فَلَمَّا اقْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَةِ أَيَّامٍ، قَالَ: فَأَرَوْهَا الْقَوَابِلَ وَ مَنْ ظَنُّوا أَنَّهُ يُبْصِرُ ذَلِكَ مِنَ النِّسَاءِ فَاخْتَلَفْنَ فَقَالَ بَعْضٌ: هَذَا مِنْ دَمِ الْحَيْضِ وَ قَالَ بَعْضٌ: هُوَ مِنْ دَمِ الْعُذْرَةِ.

فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِكَ فُقَهَاءَهُمْ كَأَبِي حَنِيفَةَ وَ غَيْرِهِ مِنْ فُقَهَائِهِمْ فَقَالُوا: هَذَا شَيْ ءٌ قَدْ أَشْكَلَ وَ الصَّلَاةُ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ فَلْتَتَوَضَّأْ وَ لْتُصَلِّ وَ لْيُمْسِكْ عَنْهَا زَوْجُهَا حَتَّى تَرَى الْبَيَاضَ، فَإِنْ كَانَ دَمَ الْحَيْضِ لَمْ يَضُرَّهَا الصَّلَاةُ وَ إِنْ كَانَ دَمَ الْعُذْرَةِ كَانَتْ قَدْ أَدَّتِ الْفَرْضَ.

فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ ذَلِكَ وَ حَجَجْتُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَلَمَّا صِرْنَا بِمِنًى بَعَثْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ لَنَا مَسْأَلَةً قَدْ ضِقْنَا بِهَا ذَرْعاً، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي فَآتِيَكَ وَ أَسْأَلُكَ عَنْهَا.

فَبَعَثَ إِلَيَّ إِذَا هَدَأَتِ الرِّجْلُ وَ انْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَأَقْبِلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ خَلَفٌ: فَرَأَيْتُ اللَّيْلَ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ قَلَّ اخْتِلَافُهُمْ بِمِنًى تَوَجَّهْتُ إِلَى مِضْرَبِهِ فَلَمَّا كُنْتُ قَرِيباً إِذَا أَنَا بِأَسْوَدَ قَاعِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَقَالَ: مَنِ الرَّجُلُ؟

فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنَ الْحَاجِّ.

فَقَالَ: مَا اسْمُكَ؟

قُلْتُ: خَلَفُ بْنُ حَمَّادٍ.

قَالَ: ادْخُلْ بِغَيْرِ إِذْنٍ، فَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَقْعُدَ هَاهُنَا فَإِذَا أَتَيْتَ أَذِنْتُ لَكَ.

فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَدَّ السَّلَامَ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى فِرَاشِهِ وَحْدَهُ، مَا فِي الْفُسْطَاطِ غَيْرُهُ. فَلَمَّا صِرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ سَأَلَنِي وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ جَارِيَةً مُعْصِراً لَمْ تَطْمَثْ فَلَمَّا اقْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَةِ أَيَّامٍ وَ إِنَّ الْقَوَابِلَ اخْتَلَفْنَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْحَيْضِ وَ قَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْعُذْرَةِ فَمَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَصْنَعَ؟

قَالَ: فَلْتَتَّقِ اللَّهَ! فَإِنْ كَانَ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ فَلْتُمْسِكْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَرَى الطُّهْرَ وَ لْيُمْسِكْ عَنْهَا بَعْلُهَا وَ إِنْ كَانَ مِنَ الْعُذْرَةِ فَلْتَتَّقِ اللَّهَ وَ لْتَتَوَضَّأْ وَ لْتُصَلِّ وَ يَأْتِيهَا بَعْلُهَا إِنْ أَحَبَّ ذَلِكَ.

فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ لَهُمْ أَنْ يَعْلَمُوا مِمَّا هُوَ حَتَّى يَفْعَلُوا مَا يَنْبَغِی؟

قَالَ: فَالْتَفَتَ يَمِيناً وَ شِمَالًا فِی الْفُسْطَاطِ مَخَافَةَ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُ أَحَدٌ، قَالَ: ثُمَّ نَهَدَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا خَلَفُ! سِرَّ اللَّهِ سِرَّ اللَّهِ فَلَا تُذِيعُوهُ وَ لَا تُعَلِّمُوا هَذَا الْخَلْقَ أُصُولَ دِينِ اللَّهِ بَلِ ارْضَوْا لَهُمْ مَا رَضِیَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ.

قَالَ: ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى تِسْعِينَ ثُمَّ قَالَ: تَسْتَدْخِلُ الْقُطْنَةَ ثُمَّ تَدَعُهَا مَلِيّاً ثُمَّ تُخْرِجُهَا إِخْرَاجاً رَفِيقاً؛ فَإِنْ كَانَ الدَّمُ مُطَوَّقاً فِی الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْعُذْرَةِ وَ إِنْ كَانَ مُسْتَنْقِعاً فِی الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ.

قَالَ خَلَفٌ: فَاسْتَحَفَّنِی الْفَرَحُ فَبَكَيْتُ فَلَمَّا سَكَنَ بُكَائِی قَالَ: مَا أَبْكَاكَ؟

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَنْ كَانَ يُحْسِنُ هَذَا غَيْرُكَ؟

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: وَ اللَّهِ إِنِّی مَا أُخْبِرُكَ إِلَّا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَنْ جَبْرَئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ .

خلف بن حماد کوفی گوید: یکی از اصحاب، با دختری که هنوز حیض نشده بود ازدواج کرد، وقتی با او نزدیکی کرد خونی جاری شد که تا حدود ده روز قطع نشد. گوید: او را به قابله ها و زنانی که به گمانشان، وارد بودند نشان دادند. زنها اختلاف کردند، بعضی گفتند: خون حیض است و بعضی گفتند: خون بکارت است.

این مسأله را از فقهای خود مثل ابوحنیفه و دیگران پرسیدند. در جواب گفتند: مسأله ی مشکلی است، نماز هم واجب است، باید وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش از نزدیکی با او خودداری کند تا پاک شود؛ اگر خون حیض باشد نماز خواندنش ضرر ندارد و اگر خون بکارت باشد که باید نماز بخواند.

دخترك همین کار را کرد. و من همان سال من به حج رفتم، وقتی به منا رسیدیم برای حضرت موسی بن جعفر پیغام دادم: فدایت گردم! مسأله ایست که ما را ناتوان کرده، اگر صلاح بدانید اجازه دهید خدمت شما برسم و آنرا از شما بپرسم.

حضرت جواب دادند: وقتی مردم از رفت و آمد افتادند و خلوت شد بیا ان شاء الله. منتظر ماندم تا شب شد و رفت و آمد مردم در منا کم شد. رو به خیمه ی حضرت روانه شدم، همین که نزدیک خیمه رسیدم غلام سیاهی را دیدم سر راه نشسته گفت: کیستی؟

گفتم: یکی از حاجیانم. ---------------

۱ . الکافی، ج۳، ص۹۲.

پرسید: اسمت چیست؟

گفتم: خلف بن حماد.

گفت: بدون اجازه وارد شو، حضرت مرا دستور داده اینجا بنشینم تا هر وقت آمدی به تو اجازه ی ورود دهم.

داخل خیمه شده سلام کردم، حضرت جواب سلامم را دادند. تنها روی تشك نشسته بودند و در خیمه کسی جز ایشان نبود. همین که روبروی ایشان نشستم از حالم جویا شدند و من نیز از حال ایشان پرسیدم.

آنگاه عرض کردم: یکی از دوستان شما .... (آنگاه شرح ماجرا را عرضه داشت و پرسید:) وظیفه ی این زن چیست؟

فرمودند: باید تقوا پیشه کند؛ اگر خون حیض است نماز نخواند تا پاك شود و همسرش از نزدیکی با او خودداری کند و اگر خون بکارت باشد تقوا پیشه کند؛ وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش هم در صورتی که میل داشت می تواند با او همبستر شود.

عرض کردم: از کجا تشخیص دهند که چه خونی است که بعد به این دستور عمل کنند.

گوید: در این هنگام حضرت نگاهی به چپ و راست خیمه کردند مبادا کسی سخن ایشان را بشنود، آنگاه نزدیک من آمده فرمودند: ای خلف! سرّ خداست، سرّ خداست، مبادا فاش کنید، اصول دین خدا را به این مردم نیاموزید، بلکه برایشان راضی شوید به گمراهیی که خدا راضی شده (یعنی چون امامت و هدایت تشریعی اهلبیت (ع) را نپذیرفتند در امور شرع الهی دچار سردرگمی و گمراهی گشتند و این سزایی است که خدا برایشان رقم زده است، شما به این سزا راضی شوید و احکامی را که از ما فرا می گیرید به آنها یاد ندهید).

سپس حضرت با دست چپ اشاره کرد که اینچنین پنبه را داخل فرج گذارد و کمی صبر کند، بعد آرام خارج نماید، اگر خون دور پنبه را فرا گرفته بود از بکارت است و چنانچه خون داخل پنبه رفته بود از حیض است.

خلف گوید: بخاطر شنیدن پاسخ، شادی وجودم را گرفت، آنگاه گریستم، وقتی گریه ام فرو نشست حضرت فرمودند: چرا گریه می کنی؟

گفتم: فدایت گردم! چه کسی جز شما می تواند چنین جوابی بدهد؟

گوید: در این هنگام حضرت دستشان را بالا برده و با اشاره به آسمان فرمودند: به خدا قسم تو را خبر ندادم مگر از جانب رسول خدا (ص) از جبرئیل از طرف خداوند .

عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَلَفَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ بِالطَّلَاقِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ لَيْسَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَيَّامَ كَانَ الرِّضَا بِهَا.

فَأَفْتَى الْفُقَهَاءُ بِطَلَاقِهَا.

فَسُئِلَ الرِّضَا ، فَأَفْتَى أَنَّهَا لَا تُطَلَّقُ.

فَكَتَبَ الْفُقَهَاءُ رُقْعَةً وَ أَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ وَ قَالُوا لَهُ: مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهَا لَمْ تُطَلَّقْ؟!

فَوَقَّعَ فِي رُقْعَتِهِمْ: قُلْتُ هَذَا مِنْ رِوَايَتِكُمْ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لِمَسْلَمَةَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَ قَدْ كَثُرُوا عَلَيْهِ: «أَنْتُمْ خَيْرٌ وَ أَصْحَابِي خَيْرٌ وَ لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ» فَأَبْطَلَ الْهِجْرَةَ وَ لَمْ يَجْعَلْ هَؤُلَاءِ أَصْحَاباً لَهُ.

قَالَ: فَرَجَعُوا إِلَى قَوْلِهِ .

احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از قول پدرش گوید: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنم مطلّقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا (ص) نبود! (و این در هنگامی بود که حضرت رضا در خراسان بودند).

فقها فتوا دادند که زنش مطلّقه است.

پس، از آن حضرت حکمش را پرسیدند، فرمود: زنش مطلّقه نیست.

فقها نامه ای نوشتند و برای آن حضرت فرستادند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته ای آن زن مطلّقه نیست ای پسر رسول خدا؟!

حضرت در پاسخ، بر نامه ی آنان مرقوم فرمودند: این را از روایتی گفتم که خودتان نقل کرده اید از ابو سعید خدری که رسول خدا (ص) در روز فتح مکه به کسانی که در آن روز مسلمان شدند در هنگامی که گرداگردش را فرا گرفته بودند فرمود: «شما خوبید و اصحاب من نیز خوبند، ولی پس از فتح، هجرتی نیست» رسول خدا (ص) هجرت بعد از فتح را باطل گردانید و آنان را به عنوان اصحاب خویش نپذیرفت.

فقها پس از دریافت این جواب، از فتوای خود برگشته و فرموده ی حضرت را پذیرفتند. أُتِيَ الْمَأْمُونُ بِنَصْرَانِيٍّ قَدْ فَجَرَ بِهَاشِمِيَّةٍ فَلَمَّا رَآهُ أَسْلَمَ فَغَاظَهُ ذَلِكَ وَ سَأَلَ الْفُقَهَاءَ. فَقَالُوا: هَدَرَ الْإِسْلَامُ مَا قَبْلَهُ.

فَسَأَلَ الرِّضَا فَقَالَ: اقْتُلْهُ لِأَنَّهُ أَسْلَمَ حِينَ رَأَى الْبَأْسَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ» (غافر/۴۷۶/۸۴) إِلَى آخِرِ السُّورَه . ------------

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص۸۷.

۲. کشف الغمه، ج۲، ص۳۰۶.

روزی مردی مسیحی را آوردند که با زنی هاشمی زنا کرده بود. همین که چشمش به مأمون افتاد اسلام آورد. مأمون عصبانی شد و از فقها حکمش را پرسید. گفتند: اسلام آوردن، گناهان پیشین او را از بین می برد.

از حضرت رضا پرسید، فرمودند: او را بکش زیرا او همین که کیفر را مشاهده کرد اسلام آورد و حال آنکه خدای می فرماید: «پس همین که عذاب ما را بدیدند گفتند ما تنها به خدا ایمان آوردیم» تا پایان سوره (در آیه ی پایانی سوره، آیه ی ۸۵ می فرماید: ولی ایمانشان بعد از دیدن عذاب ما هرگز سودی به حالشان نداشت، این سنت خداست که همواره در بندگانش جریان دارد و در اینجاست که کافران زیانکار می شوند).

قَالَتِ الْمُعْتَزِلَهُ یَوْماً فِی مَجْلِسِ الرِّضَا : إِنَّ أَعْظَمَ الْکَبَائِرِ الْقَتْلُ لِقَوْلِهِ تَعَالَی: «وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها» (نساء/۹۳/۹۳) الْآیَهَ.

وَ قَالَ الرِّضَا : أَعْظَمُ مِنَ الْقَتْلِ إِثْماً وَ أَقْبَحُ مِنْهُ بَلَاءً الزِّنَا؛ لِأَنَّ الْقَاتِلَ لَمْ یُفْسِدْ بِضَرْبِ الْمَقْتُولِ غَیْرَهُ وَ لَا بَعْدَهُ فَسَاداً وَ الزَّانِی قَدْ أَفْسَدَ النَّسْلَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ أَحَلَّ الْمَحَارِمَ.

فَلَمْ یَبْقَ فِی الْمَجْلِسِ فَقِیهٌ إِلَّا قَبَّلَ یَدَهُ وَ أَقَرَّ بِمَا قَالَهُ .

روزی معتزله در مجلس حضرت رضا گفتند: بزرگترین گناهان، قتل است، زیرا خدای تعالی درباره ی آن فرموده: «و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد».

حضرت رضا فرمودند: بزرگتر از قتل و زشت تر از آن زناست زیرا که قاتل با کشتن مقتول، کس دیگری را تباه و فاسد نمی کند ولی زناکار تا روز قیامت نسل بشر را فاسد می کند و حرام را حلال می کند.

پس در آن مجلس، فقیهی باقی نماند مگر اینکه دست حضرتش بوسید و به درستی فرمایش ایشان اقرار کرد.

امام جواد علیه السلام

مناظره ی حضرت جواد با یحیی بن اکثم در سن نه سالگی در مجلس مأمون در حضور مردم، معروف است. از اینرو در اینجا فقط اشاره ای به آن کرده و سپس قضیه ی دیگری را می آوریم.

مأمون به قصد خجل کردن حضرت جواد ، جایزه و مال فراوانی را به یحیی وعده داد و از او خواست مسأله ای از آن حضرت بپرسد که در جوابش واماند. یحیی در پاسخ به این درخواست، در مجلسی که بدین منظور فراهم آمده بود، در مقابل حضرت جواد یک فرع فقهی مطرح کرد. حضرت بیست و دو وجه برای آن فرع مطرح کردند و پرسیدند: کدام وجه مورد نظر توست؟ یحیی متحیر شد و عجز و ناتوانی اش در مقابل حضرت بر همگان نمایان گشت و نتوانست پاسخ دهد. سپس حضرت،

خود پاسخ همه ی وجوه را بیان کرده و مسأله ای از یحیی پرسیدند که او باز در جواب آن درماند و حضرت دوباره خود جواب آن مسأله را نیز تبیین فرمودند .

عَنْ زُرْقَانَ صَاحِبُ ابْنِ أَبِی دُوَادٍ وَ صَدِیقُهُ بِشِدَّهٍ قَالَ: رَجَعَ ابْنُ أَبِی دُوَادٍ ذَاتَ یَوْمٍ مِنْ عِنْدِ الْمُعْتَصِمِ وَ هُوَ مُغْتَمٌّ. فَقُلْتُ لَهُ فِی ذَلِکَ.

فَقَالَ: وَدِدْتُ الْیَوْمَ أَنِّی قَدْ مِتُّ مُنْذُ عِشْرِینَ سَنَهً.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ ذَاکَ؟

قَالَ: لِمَا کَانَ مِنْ هَذَا الْأَسْوَدِ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی ((ع)) الْیَوْمَ بَیْنَ یَدَیْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ الْمُعْتَصِمِ.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ کَیْفَ کَانَ ذَلِکَ؟

قَالَ: إِنَّ سَارِقاً أَقَرَّ عَلَی نَفْسِهِ بِالسَّرِقَهِ وَ سَأَلَ الْخَلِیفَهَ تَطْهِیرَهُ بِإِقَامَهِ الْحَدِّ عَلَیْهِ، فَجَمَعَ لِذَلِکَ الْفُقَهَاءَ فِی مَجْلِسِهِ وَ قَدْ أَحْضَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ (□).

فَسَأَلَنَا عَنِ الْقَطْعِ فِی أَیِّ مَوْضِعٍ یَجِبُ أَنْ یُقْطَعَ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: مِنَ الْکُرْسُوعِ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذَلِکَ؟

قَالَ: قُلْتُ: لِأَنَّ الْیَدَ هِیَ الْأَصَابِعُ وَ الْکَفُّ إِلَی الْکُرْسُوعِ، لِقَوْلِ اللَّهِ فِی التَّیَمُّمِ: «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ» (نساء/۴۳/۸۵ و مائده/۶/۱۰۸).

وَ اتَّفَقَ مَعِی ذَلِکَ قَوْمٌ وَ قَالَ آخَرُونَ: بَلْ یَجِبُ الْقَطْعُ مِنَ الْمِرْفَقِ.

قَالَ: وَ مَا الدَّلِیلُ عَلَی ذَلِکَ؟

قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ لَمَّا قَالَ: «وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ» فِی الْغَسْلِ دَلَّ ذَلِکَ عَلَی أَنَّ حَدَّ الْیَدِ هُوَ الْمِرْفَقُ.

قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ (□) فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِی هَذَا یَا بَا جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ: قَدْ تَکَلَّمَ الْقَوْمُ فِیهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: دَعْنِی مِمَّا تَکَلَّمُوا بِهِ، أَیُّ شَیْ ءٍ عِنْدَکَ؟

قَالَ: أَعْفِنِی عَنْ هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَقْسَمْتُ عَلَيْکَ بِاللَّهِ لَمَّا أَخْبَرْتَ بِمَا عِنْدَکَ فِيهِ.

فَقَالَ: أَمَّا إِذَا أَقْسَمْتَ عَلَيَّ بِاللَّهِ إِنِّی أَقُولُ: إِنَّهُمْ أَخْطَئُوا فِيهِ السُّنَّهَ، فَإِنَّ الْقَطْعَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مِنْ مَفْصِلِ أُصُولِ الْأَصَابِعِ فَيُتْرَکُ الْكَفُّ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذَلِکَ؟

---

۱ . إرشاد القلوب، ج۱، ص۷۱.

۲ . رک: الإحتجاج، ج۲، ص۴۴۴ و الإرشاد، ج۲، ص۲۸۳.

قَالَ: قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص): السُّجُودُ عَلَی سَبْعَهِ أَعْضَاءٍ: الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ وَ الرُّكْبَتَيْنِ وَ الرِّجْلَيْنِ، فَإِذَا قُطِعَتْ يَدُهُ مِنَ الْكُرْسُوعِ أَوِ الْمِرْفَقِ لَمْ يَبْقَ لَهُ يَدٌ يَسْجُدُ عَلَيْهَا وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ»، يَعْنِی بِهِ هَذَا الْأَعْضَاءَ السَّبْعَهَ الَّتِی يُسْجَدُ عَلَيْهَا «فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً» (جنّ/۱۸/۵۷۳) وَ مَا كَانَ لِلَّهِ لَمْ يُقْطَعْ.

قَالَ: فَأَعْجَبَ الْمُعْتَصِمَ ذَلِکَ وَ أَمَرَ بِقَطْعِ يَدِ السَّارِقِ مِنْ مَفْصِلِ الْأَصَابِعِ دُونَ الْكَفِّ

قَالَ ابْنُ أَبِی دُوَادٍ: قَامَتْ قِيَامَتِی وَ تَمَنَّيْتُ أَنِّی لَمْ أَکُ حَيّاً ....

زرقان رفيق و دوست صميمی ابن ابی داود گويد: روزی ابن ابی داود از پيش معتصم برگشت ولی خيلی غمگين و افسرده بود. گفتم: چه شده؟

گفت: امروز آرزو كردم كه كاش بيست سال پيش مرده بودم.

پرسيدم: چرا؟

گفت: بخاطر جريانی كه امروز از اين سياه چهره، ابوجعفر محمد بن علی موسی ((ع)) در حضور امير مؤمنان معتصم واقع شد.

گفتم: جريان چه بود؟

گفت: سارقی را آوردند كه اقرار به دزدی كرده بود و از خليفه خواست كه با اجرای حد او را پاک نمايد، از اينرو فقها را در مجلس خود جمع كرده بود و محمد بن علی (ع) را نيز احضار نمود.

از ما پرسید: چه قسمت از دست دزد باید قطع شود؟

من گفتم: از مچ.

گفت: به چه دلیل؟

گفتم: زیرا دست، اطلاق بر انگشتها و کف دست می شود تا مچ، خداوند نیز در آیه ی تیمم می فرماید: «صورت و دو دست خود را مسح کنید».

گروهی با من هم نظر شدند و دسته ای دیگر گفتند: باید دستش تا آرنج قطع شود.

پرسید: به چه دلیل؟

گفتند: زیرا خداوند در مورد وضو گرفتن می فرماید: «و دستهایتان را تا آرنج ها (بشوئید)»، معلوم می شود دست شامل آرنج هم می شود.

در این موقع رو به جانب محمد بن علی () کرده گفت: ای اباجعفر! شما درباره ی این مسأله چه می گوئید؟

فرمود: همه نظر خود را گفتند ای امیر مؤمنان!

گفت: حرفهای اینها را رها کن، چه پاسخی نزد شما هست؟

فرمود: مرا معاف دار ای امیر مؤمنان!

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که بگوئید چه پاسخی دارید.

فرمود: اکنون که به خدا قسم دادی می گویم: اینها بر خلاف سنت نظر دادند. دست دزد باید از آخر انگشتان قطع شود و کف دست باقی بماند.

گفت: به چه دلیل؟

فرمود: به دلیل فرمایش رسول خدا (ص) که فرمود: سجده بر هفت موضع انجام می شود: صورت و دو دست و دو زانو و دو پا. اگر دستش را از مچ یا آرنج قطع کنند دیگر دستی نخواهد ماند تا سجده کند و حال آنکه خداوند می فرماید: «سجده گاه ها از آنِ خداست» مقصود همین هفت موضع است که بر آن سجده می کنند، «پس احدی را با خدا مخوانید» آنچه اختصاص به خدا دارد قطع نمی شود.

معتصم نظر او را پسندید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی گذارند.

ابن ابی داود گفت: گوئی برای من قیامتی به پا شد و آرزو داشتم که زنده نبودم ....

امام هادی علیه السلام

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الزِّیَادِیِّ قَالَ: لَمَّا سُمَّ الْمُتَوَكِّلُ نَذَرَ لِلَّهِ إِنْ رَزَقَهُ اللَّهُ الْعَافِیَهَ أَنْ یَتَصَدَّقَ بِمَالٍ كَثِیرٍ. فَلَمَّا سَلِمَ وَ عُوفِیَ سَأَلَ الْفُقَهَاءَ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِیرِ كَمْ یَكُونُ؟ فَاخْتَلَفُوا فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَلْفُ دِرْهَمٍ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: عَشَرَهُ آلَافٍ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: مِائَهُ أَلْفٍ، فَاشْتَبَهَ عَلَیْهِ هَذَا.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ حَاجِبُهُ: إِنْ أَتَیْتُكَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ هَذَا أُخْبِرُكَ بِالْحَقِّ وَ الصَّوَابِ فَمَا لِی عِنْدَكَ؟

فَقَالَ الْمُتَوَكِّلُ: إِنْ أَتَیْتَ بِالْحَقِّ فَلَكَ عَشَرَهُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ إِلَّا أَضْرِبُكَ مِائَهَ مِقْرَعَهٍ.

فَقَالَ قَدْ رَضِیتُ.

فَأَتَى أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِیَّ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ : قُلْ لَهُ یَتَصَدَّقُ بِثَمَانِینَ دِرْهَماً.

فَرَجَعَ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: سَلْهُ مَا الْعِلَّهُ فِی ذَلِكَ؟

فَسَأَلَهُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِنَبِیِّهِ (ص): «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِی مَواطِنَ كَثِیرَهٍ» (توبه/۲۵/۱۹۰) فَعَدَدْنَا مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَبَلَغَتْ ثَمَانِینَ مَوْطِناً.

فَرَجَعَ إِلَیْهِ فَأَخْبَرَهُ فَفَرِحَ وَ أَعْطَاهُ عَشَرَهَ آلَافِ دِرْهَم .

ابوعبدالله زیادی گوید: زمانی که متوکل عباسی مسموم شده بود برای خدا نذر کرد در صورتی که خدا او را شفا بخشد به مال زیادی صدقه دهد، وقتی سلامت و بهبودی خود را بازیافت نظر فقها را در مورد مقدار مال زیاد پرسید، آنان به اختلاف افتاده برخی

---

۱. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳۱۹.

۲. الإحتجاج، ج۲، ص۴۵۳.

آن را هزار درهم و برخی ده هزار درهم و برخی صد هزار درهم تشخیص دادند، و امر بر او مشتبه شد و تکلیفش را ندانست.

حسن، دربان متوکّل به او گفت: ای امیر مؤمنان! اگر پاسخ صحیح و درست آنرا از این شخص (مقصودش امام هادی بود)

برایت بیاورم، مرا در نزد شما چه خواهد بود؟

متوکّل گفت: ده هزار درهم، و گر نه صد ضربه شلاقت خواهم زد.

گفت: پذیرفتم، پس نزد امام هادی رفته و از آن حضرت مسأله را پرسید.

حضرت فرمودند: به او بگو هشتاد درهم صدقه دهد.

دربان نزد متوکل بازگشت و کلام حضرت را به او خبر داد، متوکل گفت: از او بپرس: به چه علت؟

باز نزد حضرت بازگشت و علت را جویا شد، حضرت فرمودند: خداوند به پیامبرش (ص) فرموده: «بی شک خداوند شما را در میادین زیادی یاری کرد»، و ما میادین نبرد آن حضرت را شمردیم و آنها به هشتاد رسید.

دربان نزد متوکل برگشته و او را باخبر کرد، متوکل خوشحال شده و به او ده هزار درهم بخشید.

امام حسن عسکری علیه السلام

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْفَهْفَكِيُّ أَبَا مُحَمَّدٍ : مَا بَالُ الْمَرْأَةِ الْمِسْكِينَةِ الضَّعِيفَهِ تَأْخُذُ سَهْماً وَاحِداً وَ يَأْخُذُ الرَّجُلُ سَهْمَيْنِ؟

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ : إِنَّ الْمَرْأَهَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَ لَا نَفَقَهٌ وَ لَا عَلَيْهَا مَعْقُلَهٌ، إِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرِّجَالِ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ كَانَ قِيلَ لِي: إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ فَأَجَابَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ.

فَأَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيَّ فَقَالَ: نَعَمْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهُ مَسْأَلَهُ ابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ، وَ الْجَوَابُ مِنَّا وَاحِدٌ إِذَا كَانَ مَعْنَى الْمَسْأَلَهِ وَاحِداً، جَرَى لِآخِرِنَا مَا جَرَى لِأَوَّلِنَا وَ أَوَّلُنَا وَ آخِرُنَا فِي الْعِلْمِ سَوَاءٌ، وَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَضْلُهُمَا .

فهفکی از حضرت ابا محمد (امام حسن عسکری) پرسید: چرا زن بیچاره ی ضعیف، از ارث یک سهم می گیرد و مرد دو سهم؟

حضرت فرمودند: زیرا جهاد، نفقه و خرجی خانواده، و دیه و غرامت بر عهده ی زن نیست، این گونه امور بر عهده ی مردان است.

راوی (اسحاق) گوید: من با خودم گفتم: شنیده بودم ابن ابی العوجاء همین مسأله را از حضرت صادق پرسیده و آن حضرت نیز همین جواب را به او داده اند.

در این هنگام حضرت عسکری رو به من کرده و فرمودند: آری، این سؤال، سؤال ابن ابی العوجاء است و جواب ما یکی است و هر گاه سؤال یکی باشد جواب ما یکی است. فضائل اوّلین ما در آخرین ما نیز جاری است و اوّلین و آخرین ما از

جهت علم یکسانند، و در عین حال، رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین برتری خود را دارند.

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيِّ قَالَ: ... كُنْتُ قَدِ اتَّخَذْتُ طُومَاراً وَ أَثْبَتُّ فِيهِ نَيِّفاً وَ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنْ صِعَابِ الْمَسَائِلِ لَمْ أَجِدْ لَهَا مُجِيباً عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا خَبِيرَ أَهْلِ بَلَدِي أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ فَارْتَحَلْتُ خَلْفَهُ وَ قَدْ كَانَ خَرَجَ قَاصِداً نَحْوَ مَوْلَانَا بِسُرَّ مَنْ رَأَى فَلَحِقْتُهُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ: بِخَيْرٍ لِحَاقُكَ بِي!

قُلْتُ: الشَّوْقُ ثُمَّ الْعَادَةُ فِي الْأَسْئِلَهِ.

قَالَ: قَدْ تَكَافَيْنَا عَلَى هَذِهِ الْخُطَّهِ الْوَاحِدَهِ فَقَدْ بَرِحَ بِيَ الْقَرَمُ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاضِلَ فِي التَّأْوِيلِ وَ مَشَاكِلَ فِي التَّنْزِيلِ فَدُونَكَهَا الصُّحْبَهَ الْمُبَارَكَهَ فَإِنَّهَا تَقِفُ بِكَ عَلَى ضِفَّهِ بَحْرٍ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ وَ لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ وَ هُوَ إِمَامُنَا.

فَوَرَدْنَا سُرَّ مَنْ رَأَى فَانْتَهَيْنَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيِّدِنَا فَاسْتَأْذَنَّا فَخَرَجَ عَلَيْنَا الْإِذْنُ بِالدُّخُولِ عَلَيْهِ ....

نَظَرَ إِلَيَّ مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ؟

فَقُلْتُ: شَوَّقَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا.

قَالَ: وَ الْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا؟

قُلْتُ: عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَايَ.

قَالَ: فَسَلْ قُرَّهَ عَيْنِي وَ أَوْمَأَ إِلَى الْغُلَامِ.

فَقَالَ لِيَ الْغُلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ مِنْهَا.

فَقُلْتُ لَهُ: مَوْلَانَا وَ ابْنَ مَوْلَانَا! إِنَّا رُوِّينَا عَنْكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) جَعَلَ طَلَاقَ نِسَائِهِ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى أَرْسَلَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى عَائِشَهَ أَنَّكِ قَدْ أَرْهَجْتِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِفِتْنَتِكِ وَ أَوْرَدْتِ بَنِيكِ حِيَاضَ الْهَلَاكِ بِجَهْلِكِ، فَإِنْ كَفَفْتِ عَنِّي غَرْبَكِ وَ إِلَّا طَلَّقْتُكِ، وَ نِسَاءُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَدْ كَانَ طَلَاقُهُنَّ وَفَاتَهُ.

قَالَ: مَا الطَّلَاقُ؟

قُلْتُ: تَخْلِيَهُ السَّبِيلِ.

قالَ: فَإِذا كانَ طَلَاقُهُنَّ وَفاهَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَدْ خُلِّيَتْ لَهُنَّ السَّبِيلُ، فَلِمَ لَا يَحِلَّ لَهُنَّ الْأَزْوَاجُ؟

قُلْتُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالَی حَرَّمَ الْأَزْوَاجَ عَلَيْهِنَّ.

قالَ: کَيْفَ وَ قَدْ خَلَّی الْمَوْتُ سَبِيلَهُنَّ؟

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِی يَا ابْنَ مَوْلَایَ عَنْ مَعْنَی الطَّلَاقِ الَّذِی فَوَّضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حُکْمَهُ إِلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ . ------------

۱.الکافی، ج۷، ص۸۵.

قالَ: إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنَ نِسَاءِ النَّبِیِّ (ص) فَخَصَّهُنَّ بِشَرَفِ الْأُمَّهَاتِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ هَذَا الشَّرَفَ بَاقٍ لَهُنَّ مَا دُمْنَ لِلَّهِ عَلَی الطَّاعَهِ، فَأَيَّتُهُنَّ عَصَتِ اللَّهَ بَعْدِی بِالْخُرُوجِ عَلَيْکَ فَأَطْلِقْ لَهَا فِی الْأَزْوَاجِ وَ أَسْقِطْهَا مِنْ شَرَفِ أُمُومَهِ الْمُؤْمِنِينَ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِی عَنِ الْفَاحِشَهِ الْمُبَيِّنَهِ الَّتِی إِذَا أَتَتِ الْمَرْأَهُ بِهَا فِی عِدَّتِهَا حَلَّ لِلزَّوْجِ أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ بَيْتِهِ.

قالَ: الْفَاحِشَهُ الْمُبَيِّنَهُ هِیَ السَّحْقُ دُونَ الزِّنَاءِ، فَإِنَّ الْمَرْأَهَ إِذَا زَنَتْ وَ أُقِيمَ عَلَيْهَا الْحَدُّ لَيْسَ لِمَنْ أَرَادَهَا أَنْ يَمْتَنِعَ بَعْدَ ذَلِکَ مِنَ التَّزَوُّجِ بِهَا لِأَجْلِ الْحَدِّ وَ إِذَا سَحَقَتْ وَجَبَ عَلَيْهَا الرَّجْمُ وَ الرَّجْمُ خِزْیٌ وَ مَنْ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِرَجْمِهِ فَقَدْ أَخْزَاهُ وَ مَنْ أَخْزَاهُ فَقَدْ أَبْعَدَهُ وَ مَنْ أَبْعَدَهُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَهُ ...

سعد بن عبد الله قمی گويد: ... طوماری برگرفته و چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی را نيافته بودم که پاسخ دهد، در آن نوشته بودم تا از دانای شهرم، احمد بن اسحاق، يار مولايم امام حسن عسکری بپرسم.

در آن موقع احمد به قصد ملاقات با مولايمان بسوی سامرا رهسپار شده بود. من هم پشت سر او حرکت کردم تا در يکی از منازل به او رسيدم. وقتی با او دست دادم گفت: رسيدن به خير!

گفتم: بخاطر شوق ديدار، و طبق معمول بخاطر سؤالاتی که از شما دارم خدمت رسيدم.

گفت: در اين مورد با هم برابريم، من هم مشتاق ملاقات مولايم ابومحمّد هستم و می خواهم سؤالات مشکلی که از تأويل و تنزيل قرآن دارم از آن حضرت بپرسم. اين رفاقت مبارک است زيرا به وسيله آن به دريايی خواهی رسيد که عجائب و غرائب آن تمام شدنی نيست و او امام ماست.

پس وارد سامره شديم و به در خانه مولايمان رفتيم و اجازه ورود خواستيم، دربان حضرت اجازه ورود داد ....

امام حسن عسکری نگاهی به من نمود و فرمود: ای سعد تو برای چه آمده ای؟

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت مولایم کرد.

فرمودند: سؤالاتی که می خواستی بپرسی چه شد؟

عرض کردم: آقا همچنان بی جواب مانده است.

فرمودند: از نور چشم من سؤال کن. و با دست مبارکش اشاره به کودکی نمود.

من رو به آن آقازاده نموده و عرض کردم: مولا ـ و فرزند مولای ما! از شما برای ما روایت شده که رسول خدا (ص) اختیار طلاق زنان خود را به دست امیر المؤمنین داده بود تا جایی که حضرت علی در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که: «تو با فتنه انگیزی خود بر اسلام و مسلمین غبار ستیزه پاشیدی و فرزندان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشاندی، اگر دست برداری که هیچ و گر نه تو را طلاق می دهم» در حالی که زنان رسول خدا (ص) با وفات وی مطلّقه شده اند.

فرمودند: طلاق چیست؟

عرض کردم: یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد).

فرمودند: اگر طلاق زنان رسول خدا (ص) با رحلت ایشان محقق شد پس چرا هنوز ازدواج بر آنها جایز نبود؟

گفتم: زیرا خداوند شوهر کردن را بر آنها حرام کرد.

فرمودند: چرا؟ در حالی که وفات رسول خدا راه را بر آنها باز گذاشت؟

گفتم: ای فرزند مولایم! پس بفرمایید آن طلاقی که رسول خدا (ص) حکمش را به امیر المؤمنین واگذارد چه بود؟

فرمودند: خداوند متعال شأن زنان پیامبر را بزرگ گردانید و آنان را به شرافت مادری امت مخصوص کرد و رسول خدا (ص) به امیر المؤمنین فرمود: ای ابوالحسن؟ این شرافت تا وقتی برای آنها باقی است که به طاعت خدا مشغول باشند، پس هر کدام آنها که پس از من، با قیام بر علیه تو خدا را نافرمانی کند، راه را برای شوهر کردن وی بازگذار و او را از شرافت مادری مؤمنان ساقط کن.

گفتم: مرا خبر دهید به اینکه آن گناه علنی (: فاحشه ی مبیّنه؛ اشاره به آیه ی اول سوره ی طلاق دارد) که چون زن در زمان عدّه مرتکب شود بر شوهرش رواست که او را از خانه خود بیرون کند چیست؟

فرمودند: منظور، مساحقه است نه زنا، زیرا اگر زنی زنا کند و حدّ بر او جاری شود مردی که می خواسته با او ازدواج کند نبایستی بخاطر اجرای حدّ، از ازدواج با او امتناع ورزد. امّا اگر مساحقه کند بایستی رجم شود و رجم خواری است و کسی که خدا فرمان رجمش را دهد او را خوار ساخته است و کسی را که خدا خوار سازد وی را دور ساخته و هیچ کس را نسزد که با وی نزدیکی کند.

۲. هدایت به امر تکوینی خدا

اشاره

معنای دیگرِ «هـدایت به امر»، هـدایت به امر تکوینی است. این معنا را جناب علامه طباطبایی در تفسیر المیزان با تبیین دلائل قرآنی آن ذکر فرموده که خلاصه ترجمه ی آنرا در اینجا می آوریم:

----

۱ . کمال الدین، ج۲، ص۴۶۵.

از این دو آیه (انبیاء/۷۳/۳۲۸ و سجده/۲۴/۴۱۷) بر می آید وصـفی که از امامت کرده وصف تعریف است و می خواهد آن را به مقام هـدایت معرفی کنـد، از سوی دیگر همه جا این هـدایت را مقیـد به امر کرده و با این قیـد فهمانـده که امامت به معنای مطلق هـدایت نیست بلکه به معنای هـدایتی است که با امر خدا صورت می گیرد و این امر هم همانست که در یک جا در باره اش فرموده:

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ، فَسُبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ ءٍ» (یس/۸۲ و ۸۳/۴۴۵)

«امر او وقتی چیزی را اراده کنـد تنها همین است که به آن چیز بگوید باش و او هست شود، پس منّزه است خدایی که ملکوت هر چیز به دست اوست».

امر الهی که این آیه آنرا ملکـوت نیز خوانـده، وجه دیگری از خلقت است که امامـان بـا آن امر، بـا خـدای سـبحان مـواجه می شونـد، خلقتی است طـاهر و مطهر از قیود زمـان و مکـان، و خـالی از تغییر و تبـدیل، و امر، همان چیزی است که مراد به کلمه «کُنْ» آنست و آن غیر از وجود عینی اشیاء چیز دیگری نیست.

کوتـاه سـخن آنکه: امـام، هـدایت کننـده ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هـدایت می کنـد، پس امامت از نظر بـاطن یـک نحـوه ولاـیتی است که امـام در اعمـال مردم دارد و هـدایتش چـون هـدایت پیـامبران و رسولاـن و مؤمنین صـرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه ی حسنه و بالأخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است.

قرآن کریم که هـدایت امام را هـدایت به امر خـدا، یعنی «ایجاد هدایت» دانسـته، درباره هدایت انبیاء و رسل و مؤمنین و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است، می فرماید:

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ فَیُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ» ابراهیم/۴/۲۵۵).

«هیچ رسولی نفرستادیم مگر به زبان قومش تا برایشان بیان کند و سپس خداوند هر که را بخواهد هدایت، و هر که را بخواهد گمراه کند».

پس دیگر کسی نگوید چرا امر را در دو آیه ی (انبیاء/۷۳/۳۲۸ و سجده/۲۳/۴۱۷) به معنای ارائه ی طریق نگیریم؛ برای اینکه ابراهیم در همه عمر این هدایت را داشت. نبوت، منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست. پس هدایتی که منصب امام است معنایی نمی تواند غیر از رساندن به مقصد داشته باشد، و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف، راه را برای بردن دلها بسوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر، هموار می سازد. و چون تصرفی است تکوینی، و عملی است باطنی، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریعی، که صرف اعتبار است.

و چون امام به وسیله امر، هدایت می کند - با در نظر گرفتن اینکه باء در" بامره" باء سببیت و یا آلت است - می فهمیم که خود امام قبل از هر کس متلبس به آن هدایت است، و از او به سایر مردم منتشر می شود و بر حسب اختلافی که در مقامات دارند هر کس به قدر استعداد خود از آن بهره مند می شود.

از اینجا می فهمیم که امام، رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است، همچنان که پیامبر رابط میان مردم و خدای تعالی است در گرفتن فیوضات ظاهری، یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته، و از ناحیه پیامبر به سایر مردم منتشر می شود.

و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را بسوی مقاماتش راهنمایی می کند، همچنان که پیامبر دلیلی است که مردم را بسوی اعتقادات حق و اعمال صالح راه می نماید، البته بعضی از اولیای خدا تنها پیامبرند، و بعضی تنها امامند، و بعضی دارای هر دو مقام هستند، مانند ابراهیم و دو فرزندش ۱.

----

۱ . ترجمه تفسیر المیزان، ج۱، ص۴۱۱ و ج۱۴، ص۴۲۹.

چگونگی وقوع هدایت تکوینی

با توجه به اینکه امر الهی از جهت مرتبت، پس از اراده ی او واقع می شود: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً ...» (یس/۸۲/۴۴۵)، لذا در هدایت به معنای دوم، ابتدا هدایت بنده اراده می شود و آنگاه امر، به هدایت تعلق می گیرد. از اینرو بهترین آیه ای که بیانگر متعلّق این امر و چگونگی وقوع هدایت به امر می باشد آیه ی ذیل است:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ» (أنعام/۱۴۴/۱۲۵)

«پس هر که را خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام بگشاید و هر که را بخواهد در گمراهی واگذارد، سینه اش را تنگ و تنگ تر گرداند چنانکه گویی در آسمان بالا می رود. خدا این چنین بر کسانی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد».

عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا بِنَيْسَابُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»

قَالَ: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الثِّقَةِ بِهِ وَ السُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ «وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ» عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ لِكُفْرِهِ بِهِ وَ عِصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا «يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً» حَتَّى يَشُكَّ فِي كُفْرِهِ وَ يَضْطَرِبَ مِنِ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يَصِيرَ «كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ» .

حمدان بن سلیمان نیشابوری گوید: در نیشابور از امام رضا درباره ی معنای این آیه پرسیدم: «پس هر که را خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام بگشاید». فرمودند: هر کس را خدا بخواهد بخاطر ایمانی که در دنیا داشته به بهشت و خانه ی کرامتش راهنمایی کند سینه اش را گشاده سازد تا تسلیم خدا شود و به او اعتماد کند و به وعده ی پاداش الهی آسوده خاطر و مطمئن گردد، و هر کس را بخواهد به خاطر کفر و عصیانش در این دنیا، از بهشت و خانه ی کرامتش گمراه سازد، سینه اش را تنگ و تنگ تر نماید تا جایی که در کفرش هم دچار شک شده و دلش در اعتقادش مضطرب گردد و چنان شود که «گویی می خواهد در آسمان بالا رود. خداوند اینگونه رجس و پلیدی بر آنان که ایمان نمی آورند قرار می دهد».

شرح صدر نیز بواسطه ی نوری که در دل روشن می شود حاصل می شود:

«أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ» (زمر/۲۲/۴۶۱)

«پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده و او بر نوری از جانب پروردگار خویش است [مانند سختدلان است]؟ پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا نمی کنند».

از نبی اکرم (ص) روایت شده که وقتی درباره ی آیه ی (انعام/۱۲۵) از ایشان پرسیده شد فرمودند: «يَقْذِفُ فِي قَلْبِهِ نُورًا فَيَنْشَرِحُ وَ يَتَوَسَّعُ» : نوری در دلش می اندازد که موجب گشادگی و وسعت دلش می گردد.

تا اینجا معلوم شد که هدایت به امر، از طریق ایجاد شرح صدر و با انداختن نوری در دل مؤمن صورت می پذیرد. برای روشن تر شدن این معنا سه روایت دیگر ذکر خواهد شد:

عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّةَ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ فَقَذَفَهُ فَأَصَابَنِي ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ فَاطِمَةَ ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ عَلِيّاً وَ أَهْلَ بَيْتِهِ (ع) ثُلُثُ النُّورِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى إِلَى وَلَايَهِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ لَمْ يُصِبْهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ضَلَّ عَنْ وَلَايَهِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) .

ابوایوب انصاری گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: وقتی خدای بهشت را آفرید آنرا از نور عرش آفرید. آنگاه از آن نور

بر گرفت و پرتاب نمود، یک سوم آن به من رسید، یک سوم به فاطمه و یک سوم به علی و خاندانش (ع)، پس هر کس را که از این نور برسد به ولایت آل محمد (ص) ره می یابد و هر کس را که نرسد راه ولایت آل محمد (ص) را گم خواهد کرد. عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَنُورُ الْإِمَامِ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَهِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ. وَ اللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا كَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَهِ الْأَكْبَرِ .

ابوخالد کابلی گوید: امام باقر فرمودند: به خدا قسم ای ابوخالد، نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز، روشن تر است، به خدا قسم امامان دلهای مؤمنان را نورانی می سازند. و خدا نور ایشان را از هر که خواهد پنهان دارد تا دل آنها تاریک گردد، به خدا قسم ای ابوخالد، بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاک کند و خدا قلب بنده ای را پاک نکند تا اینکه تسلیم و فرمانبردار ما گردد و چون فرمانبردار شود خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز رستاخیز ایمنش سازد.

و در زیارت امام حسین که از امام صادق روایت شده خطاب به آن حضرت عرضه می داریم: «وَ بِضِيَاءِ نُورِكَ اهْتَدَى الطَّالِبُونَ إِلَيْكَ»: «و به برکت تابش نور تو بود که اهل طلب به تو راه یافتند» .

اصلا هر چه تعبیر نور در قرآن بکار رفته، چه در خصوص خدا، چه درباره ی قرآن و چه در شأن ائمه و امامت ایشان، مناسبتی با هدایت دارد (رک: خصوصیت نور بودن قرآن و عترت). ------------------

۱. التوحید، ص۲۴۲.

۲. إرشاد القلوب، ج۱، ص۱۳۱.

۳. الخصال، ج۱، ص۱۸۷.

۴. الکافی، ج۱، ص۱۹۴.

۵ . مصباح کفعمی، ص۴۹۸.

پیشینه ی هدایت تکوینی

هدایت تکوینی تخلف پذیر نیست و هیچ چیزی و هیچ قدرتی نمی تواند مانعش شود. زیرا اراده و امر خداوند قهار پشتوانه ی آنست.

عَنْ ثَابِتِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا ثَابِتُ مَا لَكُمْ وَ لِلنَّاسِ كُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا تَدْعُوا أَحَداً إِلَى أَمْرِكُمْ فَوَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَهْلَ

السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرَضِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَهْدُوا عَبْداً يُرِيدُ اللَّهُ ضَلَالَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا عَلَى أَنْ يَهْدُوهُ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرَضِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يُضِلُّوا عَبْداً يُرِيدُ اللَّهُ هِدَايَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يُضِلُّوهُ كُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا يَقُولُ أَحَدٌ: "عَمِّي وَ أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ جَارِي" فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً طَيَّبَ رُوحَهُ فَلَا يَسْمَعُ مَعْرُوفاً إِلَّا عَرَفَهُ وَ لَا مُنْكَراً إِلَّا أَنْكَرَهُ، ثُمَّ يَقْذِفُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ .

ثابت بن سعید گوید: حضرت صادق فرمودند: ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و هیچ کس را به مذهب خود نخوانید، به خدا قسم اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آیند تا بنده ای را که خدا گمراهیش را خواسته، هدایت کنند نتوانند و اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آیند تا بنده ای را که خدا هدایتش را خواسته، گمراه کنند نتوانند، از مردم دست بردارید و هیچ کس نگوید: "عموی من و برادر من و پسر عموی من و همسایه من" زیرا چون خدا نسبت به بنده ای اراده ی خیر نماید روحش را پاک کند، پس معروف و خوبی نشنود مگر اینکه بشناسد و منکر و زشتی را نشنود مگر اینکه انکار کند، پس از آن خدا در دلش کلمه ای اندازد که بدان، کارش را فراهم آورد.

اما نکته ای که در بحث هدایت تکوینی بایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که این هدایت پیشینه ای دارد. کسی که می خواهد از این هدایت برخوردار شود بایستی آن پیشینه را فراهم کند تا در معرض این هدایت قرار گرفته و تا مقصد و مقصود سیر کند.

پیشینه ی لازم برای برخورداری از این هدایت و واقع شدن در معرض این هدایت، ایمان به خداست. کسی از صدق دل به خدا ایمان آورد و او را بپذیرد در مسیر و معرض هدایت تکوینی خدا قرار می گیرد و خدا حجتش را به او می شناساند. این وعده ی حتمی خدا در بسیاری از آیات قرآن است (رک: بقره/۲۱۳/۳۳، آل عمرآن/۸۶/۶۱، نساء/۱۰۰/۱۳۷ و ۱۷۵/۱۰۵، یونس/۹/۲۰۹، نحل/۱۰۴/۲۷۹، حجّ/۵۴/۳۳۸ و ...).

«وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ» (تغابن/۱۱/۵۵۷)

«و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا قلبش را هدایت می کند و خدا به همه چیز داناست»

الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِيُّ فِي لُبِّ اللُّبَابِ، عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: قَضَى اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ مَنْ آمَنَ بِهِ هَدَاهُ ... وَ تَصْدِيقُهَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ «وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» .

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: خدا بر خود واجب کرده که هر کس را که به او ایمان آورد هدایت کند ... و مؤید این مطلب در کتاب خدا این آیه است: «و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا قلبش را هدایت می کند».

مصادیق هدایت تکوینی

اراده ی و امر تکوینی خداوند متعال در تمام وقایعی که در عالم وجود اتفاق می افتد وجود دارد. ممکن نیست چیزی در عالم

روی دهد که خلاف مشیت، اراده و امر تکوینی حضرت حق باشد.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: لَا یَکُونُ شَیْ ءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِیئَةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ کِتَابٍ وَ أَجَلٍ .

امام صادق فرمودند: چیزی نه در آسمان و نه در زمین واقع نمی شود مگر با این هفت خصلت: با مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل.

عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْهَاشِمِیِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ یَقُولُ: لَا یَکُونُ شَیْ ءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَی .

علی بن ابراهیم هاشمی گوید: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر شنیدم که می فرمود: چیزی ایجاد نشود مگر آنچه خدا خواهد و اراده کند و اندازه گیری نماید و حکم دهد.

هدایت شدن و به حق راه یافتن و آشنا با اهلبیت (ع) و ولایت ایشان شدن نیز یکی از امور و وقایعی است که در عالم رخ داده و رخ می دهد و از دایره ی مشیت و اراده ی حقتعالی بیرون نمی باشد.

از اینرو کوته فکری و کوته نگری است اگر بخواهیم در میان مواردی که دوستان اهلبیت (ع) به ایشان و ولایتشان راه یافته و هدایت شده اند چند مورد را جدا کنیم و به عنوان مصادیق هدایت تکوینی اهلبیت (ع) معرفی نماییم. هر کسی در هر کجای عالم به هر سبب و به هر شیوه ای بسوی اهلبیت (ع) و ولایت ایشان هدایت شد و راه یافت، اگر کلامی به گوشش خورد که به دلش نشست و سبب هدایتش شد، اگر معجزه ای دید که رهنمونش گشت، اگر استدلالی شنید و پذیرفت و هدایت یافت و .... در همه ی این موارد، هدایت نشد مگر به خواست و اراده ی خدا و امر تکوینی و ملکوتی او که در اختیار امام قرار داشت. لذا هر هدایتی در هر گوشه ی عالم هست، از مصادیق هدایت تکوینی است و اراده و امر

____

. الکافی، ج۱، ص۱۶۵.

. مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۲۱۸.

. الکافی، ج۱، ص۱۴۹.

. الکافی، ج۱، ص ۱۵۰.

____

تکوینی در آن نقش دارد. امام حسین در دعای شریف و عالیقدر عرفه خطاب به حضرت حق عرضه می دارد:

أَنْتَ الَّذِی هَدَیْتَهُمْ (أَحِبَّاءَکَ) حَیْثُ اسْتَبَانَتْ لَهُمُ الْمَعَالِمُ .

تو بودی که دوستانت را هدایت کردی تا نشانه ها برایشان آشکار شد.

اما نکته ای که هست اینکه در برخی از موارد، اسباب ظاهری دخالتی ندارند و یا نمودشان کمتر است. لذا در آن موارد، ما که چشممان به اسباب دوخته شده، بیشتر خواست خدا و امر تکوینی او را در ایجاد هدایت درک می کنیم. این گونه موارد نیز در میان اصحاب اهلبیت (ع) و راه یافتگان به ولایت ایشان وجود دارد که سه مورد را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

قَالَ الْعَلَّامَهُ الْمُسْتَنْبِطُ: سَمِعْنَا مُذَاکِرَهً مِنْ مَشَایِخِنَا قَدَّسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ، کَانَ لِرَجُلٍ مِنْ مُحِبِّی عَلِیٍّ إِبْنُ أَخٍ وَ هُوَ مُبْغِضٌ لَهُ وَ کَانَ یَطْلُبُ مِنْهُ أَنْ یَجْعَلَهُ مِنْ مُحِبِّیهِ، وَ مَضَی کَذَلِکَ إِلَی أَنْ اتَّفَقَ أَنَّ الْعَمَّ کَانَ مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ، وَ هُوَ مَعَ صَاحِبِهِ وَ لَمَّا اجْتَازُوا وَ لَمْ یُسَلِّمُوا عَلَی عَلِیٍّ فَانْفَعَلَ الْعَمُّ مِنْ ذَلِکَ، فَنَظَرَ عَلِیٌّ إِلَیْهِ فَرَجَعَ وَ أَکَبَّ عَلَی قَدَمَیْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَالَ: کُنْتَ أَبْغَضَ النَّاسِ عِنْدِی وَ أَلْآنَ أَنْتَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ لَدَیَّ .

علّامه مستنبط می فرماید: از بزرگان و اساتیدمان شنیدیم که در زمان امیر المؤمنین ، مردی از دوستان آن حضرت را پسر برادری بود که با حضرت دشمنی داشت. دوست حضرت از ایشان درخواست می کرد که حضرت، پسر برادر او را هم از دوستان خود سازند. مدتی بدین منوال گذشت، روزی عموی آن پسر (دوست حضرت) همراه امیر المؤمنین بود. پسر برادرش همراه با دوستان خود از آنجا عبور کردند بدون اینکه بر حضرت سلام کنند. عموی او از کردار وی متأثر شد. در این هنگام حضرت نگاهی به آن پسر نمودند، پسر بازگشت و بر روی پاهای مبارک امیر المؤمنین افتاد و گفت: پیش از این شما دشمن ترین مردم نزد من بودید و اکنون شما از محبوب ترین مردم نزد من هستید.

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: کُنَّا بِالْمَدِینَهِ بَعْدَ وَفَاهِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِیهِ فَدَخَلْنَا عَلَیْهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِکَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِی الْکَبِیرِ مَا لَمْ تَکُنْ بِهِ عَاهَهٌ، فَدَخَلْنَا عَلَیْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا کُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّکَاهِ فِی کَمْ تَجِبُ؟

فَقَالَ: فِی مِائَتَیْنِ خَمْسَهٌ.

فَقُلْنَا: فَفِی مِائَهٍ؟

فَقَالَ: دِرْهَمَانِ وَ نِصْفٌ.

فَقُلْنَا: وَ اللَّهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَهُ هَذَا.

قَالَ: فَرَفَعَ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ: وَ اللَّهِ مَا أَدْرِی مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَهُ.

قَالَ: فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَّالًا لَا نَدْرِی إِلَی أَیْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ، فَقَعَدْنَا فِی بَعْضِ أَزِقَّهِ الْمَدِینَهِ بَاکِینَ حَیَارَی لَا نَدْرِی إِلَی أَیْنَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ وَ نَقُولُ؛ إِلَی الْمُرْجِئَهِ إِلَی الْقَدَرِیَّهِ إِلَی الزَّیْدِیَّهِ إِلَی الْمُعْتَزِلَهِ إِلَی الْخَوَارِجِ.

فَنَحْنُ كَذَلِکَ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلًا شَيْخاً لَا أَعْرِفُهُ يُومِئُ إِلَيَّ بِيَدِهِ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْناً مِنْ عُيُونِ أَبِی جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَهِ جَوَاسِيسُ يَنْظُرُونَ إِلَى مَنِ اتَّفَقَتْ شِيعَهُ جَعْفَرٍ ؑ عَلَيْهِ فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لِلْأَحْوَلِ: تَنَحَّ فَإِنِّی خَائِفٌ عَلَى نَفْسِی وَ عَلَيْکَ وَ إِنَّمَا يُرِيدُنِی لَا يُرِيدُکَ فَتَنَحَّ عَنِّی لَا تَهْلِکْ وَ تُعِينَ عَلَى نَفْسِکَ.

فَتَنَحَّى غَيْرَ بَعِيدٍ وَ تَبِعْتُ الشَّيْخَ وَ ذَلِکَ أَنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ، فَمَا زِلْتُ أَتْبَعُهُ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّى وَرَدَ بِی عَلَى بَابِ أَبِی الْحَسَنِ ؑ ثُمَّ خَلَّانِی وَ مَضَى.

فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِیَ: ادْخُلْ رَحِمَکَ اللَّهُ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ؑ فَقَالَ لِیَ ابْتِدَاءً مِنْهُ: لَا إِلَى الْمُرْجِئَهِ وَ لَا إِلَى الْقَدَرِيَّهِ وَ لَا إِلَى الزَّيْدِيَّهِ وَ لَا إِلَى الْمُعْتَزِلَهِ وَ لَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَيَّ إِلَيَّ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! مَضَى أَبُوکَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: مَضَى مَوْتاً؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَکَ هَدَاکَ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ.

قَالَ: يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَکَ هَدَاکَ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! فَأَنْتَ هُوَ؟

قَالَ: لَا مَا أَقُولُ ذَلِکَ.

قَالَ: فَقُلْتُ فِی نَفْسِی: لَمْ أُصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! عَلَيْکَ إِمَامٌ؟

قَالَ: لَا.

فَدَاخَلَنِی شَیْ ءٌ لَا یَعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِعْظَاماً لَهُ وَ هَیْبَهً أَکْثَرَ مِمَّا کَانَ یَحُلُّ بِی مِنْ أَبِیهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَیْهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! أَسْأَلُکَ عَمَّا کُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاکَ؟

فَقَالَ: سَلْ تُخْبَرْ وَ لَا تُذِعْ، فَإِنْ أَذَعْتَ فَهُوَ الذَّبْحُ.

فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا یُنْزَفُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! شِیعَتُکَ وَ شِیعَهُ أَبِیکَ ضُلَّالٌ، فَأُلْقِی إِلَیْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَیْکَ وَ قَدْ أَخَذْتَ عَلَیَّ الْکِتْمَانَ؟

قَالَ: مَنْ آنَسْتَ مِنْهُ رُشْداً فَأَلْقِ إِلَیْهِ وَ خُذْ عَلَیْهِ الْکِتْمَانَ، فَإِنْ أَذَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی حَلْقِهِ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِیتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ، فَقَالَ لِی: مَا وَرَاءَکَ؟

قُلْتُ: الْهُدَی، فَحَدَّثْتُهُ بِالْقِصَّهِ.

قَالَ: ثُمَّ لَقِینَا الْفُضَیْلَ وَ أَبَا بَصِیرٍ فَدَخَلَا عَلَیْهِ وَ سَمِعَا کَلَامَهُ وَ سَاءَلَاهُ وَ قَطَعَا عَلَیْهِ بِالْإِمَامَهِ ثُمَّ لَقِینَا النَّاسَ أَفْوَاجاً فَکُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَیْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَهَ عَمَّارٍ وَ أَصْحَابَهُ وَ بَقِیَ عَبْدُ اللَّهِ لَا یَدْخُلُ إِلَیْهِ إِلَّا قَلِیلٌ مِنَ النَّاسِ، فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ قَالَ: مَا حَالَ النَّاسَ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَاماً صَدَّ عَنْکَ النَّاسَ. قَالَ هِشَامٌ: فَأَقْعَدَ لِی بِالْمَدِینَهِ غَیْرَ وَاحِدٍ لِیَضْرِبُونِی .

هشام بن سالم گوید: بعد از شهادت امام صادق من و صاحب الطاق در مدینه بودیم و مردم گرد عبد الله بن جعفر را گرفته و او را صاحب الامر و امام بعد از پدرش می دانستند، من با صاحب الطاق پیش او رفتیم در حالی مردم نزدش بودند، مردم از آنرو گرد وی جمع شده بودند که از امام صادق روایت می کردند که آن حضرت فرموده: امر امامت به پسر بزرگتر می رسد به شرط اینکه عیبی در او نباشد (البته عبدالله هم از جهت بدنی و هم از جهت فکری معیوب بود). ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم از او بپرسیم، لذا پرسیدیم زکات در چند درهم واجب می شود؟

گفت: در دویست درهم که باید پنج درهم آن را داد.

گفتیم: در صد درهم چطور؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: به خدا سوگند مُرجئه هم چنین چیزی نمی گویند!

عبدالله دستش را بسوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا من نمی دانم مرجئه چه می گویند.

هشام گوید: من و ابو جعفر احول (: معروف به مؤمن الطاق) از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم، نمی دانستیم به کجا رو آوریم، گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم، نمی دانستیم کجا برویم و به که روی آوریم، می گفتیم. به

مرجئه گرائیم یا به قدریه یا به زیدیه یا به معتزله و یا به خوارج؟!

در همین حال بودیم که پیرمردی را که نمی شناختم دیدم که با دست به سمت من اشاره می کرد، ترسیدم که از جاسوسهای منصور عباسی باشد، زیرا او در مدینه جاسوسهایی داشت که در پی آن بودند ببینند شیعیان امام جعفر صادق بر امامت چه کسی اتفاق نظر پیدا می کنند تا گردن او را بزنند، لذا من ترسیدم که این پیرمرد یکی از آنها باشد، از اینرو به احول گفتم: از من دور شو که من بر خود و بر تو هراسانم، این پیرمرد مرا می خواهد نه تو را، از من دور شو تا به هلاکت نیفتی و به دست خود به نابودیت کمک نکنی.

پس اندکی از من دور شد و من به دنبال پیرمرد به راه افتادم، گمان می کردم نمی توانم از او خلاص شوم، پیوسته دنبالش می رفتم و تن به مرگ داده بودم تا مرا درِ خانه ی ابو الحسن موسی بن جعفر برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت.

ناگاه خادمی دمِ در آمد و به من گفت: بفرما، خدایت رحمت کند. من وارد شدم. حضرت ابوالحسن موسی را دیدم، بی آنکه من چیزی بگویم فرمود: نه بسوی مرجئه برو نه بسوی قدریه نه بسوی زیدیه نه بسوی معتزله و نه بسوی خوارج، [بلکه] بسوی من، بسوی من.

عرض کردم: فدایت گردم، پدرت درگذشت؟

فرمودند: آری.

عرض کردم: وفات کرد؟

فرمودند: آری.

گفتم: پس از او، امام ما کیست؟

فرمودند: اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند، هدایت می کند.

گفتم: فدایت گردم، عبد الله می پندارد که او امام بعد از پدرش می باشد.

فرمودند: عبد الله می خواهد خدا عبادت نشود.

گفتم: فدایت گردم، امام ما پس از پدرتان کیست؟

فرمودند: اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند، هدایت می کند.

عرض کردم: فدایت گردم، شمایید؟

فرمودند: نه من این را نمی گویم.

با خود گفتم: من راه پرسش را درست نرفتم، سپس عرض کردم: فدایت گردم، شما امامی دارید؟

فرمودند: نه.

(فهمیدم که خود او امام است) آنگاه از بزرگداشت و هیبت آن حضرت عظمتی در دلم افتاد که کسی جز خدای نمی داند، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می افتاد. سپس گفتم: فدایت گردم، از شما بپرسم آنچه از پدرت می پرسیدم؟

فرمود: بپرس تا باخبر شوی ولی فاش مکن، اگر فاش کنی نتیجه اش ذبح است.

سپس از آن حضرت سؤال کردم و ایشان را دریایی بیکران یافتم.

عرض کردم: فدایت گردم، شیعیان شما و شیعیان پدرتان در گمراهی سرگردانند، با وجود تعهد کتمانی که از من گرفته اید اگر ایشان را ببینم به سوی شما دعوت کنم؟

فرمودند: هر کس از آنها که رشد و استقامتش را دریافتی، مطلب را به او بگو و با او شرط کن کتمان کند که اگر فاش کند، نتیجه اش ذبح است (و با دست اشاره به گلویش فرمود).

من از نزد آن حضرت خارج شدم و به ابو جعفر احول برخوردم، گفت: چه خبر بود؟

گفتم: هدایت، آنگاه داستان را برایش گفتم.

سپس فضیل و ابوبصیر را دیدیم، ایشان هم خدمت حضرت رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و به امامتش یقین کردند. سپس مردم را دسته دسته می دیدیم و راهنمایی می کردیم، هر کس خدمت حضرت رسید به امامتش یقین کرد مگر گروه عمار ساباطی و دوستانش. دیگر جز تعداد کمی از مردم، کسی نزد عبدالله نمی رفت، چون چنین دید گفت: مردم در چه حالند؟! به او خبر دادند که هشام مردم را از تو بازداشت. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشت تا مرا بزنند!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفاً وَ حَجَجْتُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، فَلَمَّا صِرْتُ بِمَكَّهَ خَلَجَ فِی صَدْرِی شَیْ ءٌ فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ ثُمَّ قُلْتُ: «اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلِبَتِی وَ إِرَادَتِی، فَأَرْشِدْنِی إِلَی خَيْرِ الْأَدْيَانِ» فَوَقَعَ فِی نَفْسِی أَنْ آتِیَ الرِّضَا ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَهَ فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ وَ قُلْتُ لِلْغُلَامِ: قُلْ لِمَوْلَاكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ.

قَالَ: فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَ هُوَ يَقُولُ ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَهِ، ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَهِ.

فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ لِی: قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَكَ وَ هَدَاكَ لِدِينِهِ.

فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّهُ اللَّهِ وَ أَمِينُهُ عَلَى خَلْقِهِ .

عبـد الله بن مغیره گویـد: من واقفی مـذهب بـودم که به حـج رفتم، همین که به مکه رسـیدم، شـکی در دلم (راجع به مـذهبم) خلجان کرد، خودم را به ملتزم چسبانیدم و گفتم: «خدایا! تو خواست و اراده ی مرا می دانی، مرا به بهترین دینها هدایت کن»، پس به دلم افتاد که خـدمت حضرت رضا بروم. به مـدینه آمدم و درب خانه ی حضـرت ایسـتادم و به غلام ایشان گفتم: به آقایت بگو مردی از اهل عراق بر در خانه است.

گوید: ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرمودند: بفرما ای عبد الله بن مغیره! بفرما ای عبد الله بن مغیره!

وارد شدم. تا حضرت مرا دیدند فرمودند: خدا دعایت را اجابت کرد و به دین خودش هدایتت فرمود.

گفتم: گواهی می دهم که شمایید حجت خدا و امین او بر خلقش. ------------

. الکافی، ج ۱، ص۳۵۳.

. إقبال الأعمال، ص۳۴۹.

. القطره، ج ۱، ص۲۵.

۳. هدایت به واسطه ی روح الأمر

اشاره

معنای سومی که برای هدایت به امر ذکر شده معنایی است که از حدیث ذیل قابل استفاده است:

عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : یَعْنِی الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَهَ یُوحَی إِلَیْهِمْ بِالرَّوْحِ فِی صُدُورِهِمْ .

ابوحمزه از قول حضـرت ابوجعفر البـاقر روایت کرده که دربـاره ی آیه ی: «وَ جَعَلْنـاهُمْ أَئِمَّهً یَهْـدُونَ بِأَمْرِنا»، فرمودنـد: یعنی امامانی که از فرزندان فاطمه اند، خداوند روح را در سینه های ایشان وحی می کند.

مقصود از این روح، که خدا در سینه ی امامان وحی می کند چیست؟

در قرآن کریم، این مطلب درباره ی شخص پیامبر اکرم (ص) ذکر شده است:

«وَ کَـذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَـدْری مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإیمانُ وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّکَ لَتَهْدی إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» (شوری/۵۲/۴۸۹).

«و اینچنین، مـا روحی از امر خـود را به سـویت وحی کردیم، و تو چه می دانسـتی کتـاب چیست و ایمـان چیست، ولی مـا آنرا

نوری قرار دادیم که به وسیله ی آن هر کس از بندگانمان را که خواستیم هدایت کنیم، و همانا تو، قطعا بسوی صراط مستقیم هدایت می کنی».

این آیه از حقیقت بسیار بزرگی خبر می دهد، از روحی که به پیامبر خاتم (ص) تعلیم می دهد و باعث هدایتگری آن حضرت می گردد. درباره ی پیامبران دیگر در هیچیک از آیات سخنی از این روح گفته نشده است. اما از این آیه هم، اختصاص به رسول خدا (ص) قابل استفاده نیست. زیرا درباره ی آن به صیغه ی مضارع که مربوط به حال و آینده است فرموده: «جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا».

____

. الکافی، ج۱، ص۳۵۵.

. دیوار بین حجر الاسود و در خانه خدا که مستحب است سینه و شکم را به آنجا چسبانیده و دعا کنند.

. تأویل الآیات الظاهره، ص۳۲۲.

____

اولین این عباد، خود پیامبر اکرم (ص) است و پس از او، به دلیل آیات و روایات بسیاری، بندگان برگزیده ی خدا ذریه و اهلبیت (ع) آن جناب می باشند، که ایشان نیز از آن روح بهرمندند.

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ» قَالَ: خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ، کَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) یُخْبِرُهُ وَ یُسَدِّدُهُ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ (ع) مِنْ بَعْدِهِ .

ابابصیر گوید درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور) از حضرت صادق پرسیدم. فرمودند: روح، آفریده ای از آفریدگان خدای است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل می باشد، همراه رسول خدا (ص) بود و به او خبر می داد و استوارش می داشت و همراه امامان پس از وی هم می باشد.

و قال : لَمْ یَکُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَی غَیْرِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ یُسَدِّدُهُمْ .

و فرمودند: آن روح با احدی از گذشتگان نبوده جز با حضرت محمد (ص) و او همراه ائمه است و ایشان را استوار می دارد.

در آیات و روایات از این روح، تعبیر به روح الأمر شده است. روح الأمر یعنی روحی که از عالم امر و از ملکوت است:

«وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» (اسراء/۲۹۰/۸۵)

«و از تو درباره ی روح سؤال می کنند، بگو: روح از امر پروردگار من است».

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» قَالَ: خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ، کَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ (ع) وَ هُوَ مِنَ الْمَلَکُوتِ .

ابابصیر گوید: درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور)، از حضرت صادق پرسیدم. فرمودند: او مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا (ص) و همراه ائمه (ع) است و او از عالم ملکوت است.

از جهت قواعد ادبی هم صحیح است که گفته شود: «ائمه (ع) توسّط امر خدا هدایت می کنند» و مقصود این باشد که توسّط روحی که از امر خداست هدایت می کنند. بنابر این معنای سوّم هدایت به امر اینست که اهلبیت (ع) بواسطه ی روح الأمر است که پس از پیامبر اکرم (ص) هادی این امّت گشته اند.

اشکالی که ممکن است به نظر برسد اینست که خداوند متعال در قرآن کریم تنها راجع به پیامبر اکرم (ص) و اهلبیت ایشان سخن از روح الأمر گفته و روایات نیز بیانگر اختصاص این روح به ایشان است. اگر تعبیر «یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» در دو آیه ی مذکور، اشاره به روح الأمر داشته باشد - از آنرو که دو آیه ی مذکور در مورد امامت پیامبران پیشین است - با اختصاص روح الأمر به پیامبر و امامان این امت منافات می یابد.

پاسخ این اشکال اینست که تعبیر «یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» وصف معرّف معنای امامت است و لذا هیچ اشکالی ندارد که در خصوص مرتبه ی بالاتری از امامت نیز با معنایی فراتر (از معنایی که در امامت پیامبران پیشین داشت) قابل صدق باشد.

. الکافی، ج ۱، ص۲۷۳.

. الکافی، ج ۱، ص۲۷۳.

. الکافی، ج ۱، ص۲۷۳.

ایه سوم

آیه ی سوم

آیه ی دیگری که در آن نیز، شأن هدایتگری اهلبیت (ع) مطرح شده این فرمایش خداوند متعال است که در خطاب به نبی اکرم (ص) می فرماید:

«إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد/۷/۲۵۰)

«جز این نیست که تو مُنـذِر و بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است» آیا این آیه بیانگر این است که رسول خـدا تنها انـذار دهنـده انـد؟ آیا در این آیه، شأن هـدایتگری از آن حضـرت نفی شده است؟ پاسخ اجمالی این است که: خیر، زیرا در آیات دیگر، سخن از هدایتگری آن حضرت گفته شده. امّا در پاسخ تفصیلی این سؤال، بایستی ابتدا مشخّص شود که «مُنْـذِرٌ» و «هـادٍ» در این آیه به چه معنـاست تـا بـبینیم معنـایی که در این آیه از «هـادٍ» قصـد شـده آیـا در آیـات دیگر برای آن حضرت ثابت شده یا نه.

انـذار، مهمترین شـأن رسـالت است و به معنـای اخطـار و هشـدار دادن، و ترسانـدن و بر حـذر داشـتن است. شـأن انـذار در هر رسولی، از شأن بشارت بسیار مهمتر است؛ خداوند هیچ کجا در قرآن نفرموده فلان رسول را فرستادیم تا قومش را تنها بشارت دهد، بلکه هر جا شأن بشارت برای رسول مطرح شده شأن انذار نیز در کنارش مطرح شده. اما در آیات متعددی، خداوند، تنها شأن انـذار را برای رسولانش ذکر کرده و سخنی از بشارت به میان نیاورده است. حتی در برخی از آیات، بجای اینکه بفرماید رسولی فرسـتادیم فرموده نذیر یا منذِر (: انذار دهنده) فرستادیم (سبأ/۳۴/۴۳۲ و ۴۴/۴۳۳، صافات/۷۲/۴۴۸ و زخرف/۲۳/۴۹۱). در مورد رسول خـدا (ص) نیز بیـان فرموده که رسـالتِ بشارت و انـذار، در آن حضـرت، از طریق قرآن بوده است (که البته در مورد ایشان نیز، شأن انذار جلوه ی بیشتری در آیات دارد):

«تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذیراً» (فرقان/۱/۳۵۹)

«پرخیر و پاینده است آنکه بر بنده ی خود جدا کننده ی حق و باطل را نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد»

«وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ» (أنعام/۱۹/۱۳۰)

«و این قرآن بر من وحی شده است تا شما را بیم دهم».

«هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیًّا لِیُنْذِرَ الَّذینَ ظَلَمُوا وَ بُشْری لِلْمُحْسِنینَ» (أحقاف/۱۲/۵۰۳)

«و این کتابی به زبان عربی است که تصـدیق کننـده است، تا کسانی را که سـتم کردنـد هشـدار دهـد و نیکوکاران را مژده ای باشد».

بنا بر این، قرآن کتاب انذار است. رسول خدا (ص) مسـئول ابلاغ متن کتاب انذار به امّت بودند؛ از اینرو ایشان در آیه ی مورد بحث، «مُنذِر» نامیده شدند. پیامبر اکرم نسبت به متن انذار دو وظیفه داشتند که هر دو، هدایت امّت را در پی داشت:

۱. پیامبر (ص) آیات الهی را که به تدریـج در طول دوران رسالت بر آن جناب نازل می شد برای امّت تلاوت می نمود و امّت با پذیرش آیات هدایت می شدند:

«... وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمینَ وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّما أَنَا مِنَ الْمُنْذِرینَ» (نمل/۹۱ و ۹۲/۳۸۵)

«.... و من مأمورم به اینکه تسلیم او باشم و اینکه قرآن را تلاوت کنم. پس هر که هدایت پذیرد به سود خود هدایت یافته و هر که گمراه شود، پس بگو: من فقط از هشدار دهندگانم (یعنی وظیفه ی من رساندن و تبلیغ متن انذار است)».

«تَنْزيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (سجده/۲ و ۳/۴۱۵)

«فرو فرستادن کتاب - که هیچ شکّی در آن نیست - از طرف پروردگار جهانیان است. آیا می گویند: آنرا به دروغ ساخته است؟ بلکه آن حقّ است و از جانب پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای برایشان نیامده هشدار دهی، امید که هدایت یابند».

۲. پیامبر (ص) وظیفه داشتند آیاتی را که به تدریج برای مردم نازل می شد (تنزیل)، با استفاده از کلّ قرآن که به صورت دفعی بر قلب مطهّر ایشان نازل شده بود (انزال)، برای امّت تبیین فرمایند:

«وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل/۴۴/۲۷۲)

«و این قرآن را بصورت دفعی بسوی تو فرستادیم تا آنچه را بصورت تدریجی بسوی مردم نازل شده برایشان تبیین کنی و امید است که بیندیشند».

امّت در صورت پذیرش و ایمان به تبیینی که آن حضرت عرضه می دارد، راهش را می یابد و هدایت می شود:

«وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ إِلاَّ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فيهِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل/۶۴/۲۷۳)

«و ما این کتاب را بر تو بصورت دفعی نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند».

اگر چه در طول حیات رسول خدا (ص) کلّ قرآن بصورت تدریجی برای امّت فرو فرستاده شد و تبیین پیامبر نسبت به آیات الهی، مانع بروز اختلافات بود، ولی پس از رحلت آن جناب، نسبت به معارف قرآنی اختلافات بسیاری در امّت ایجاد شد و وجود قرآن به عنوان یگانه منبع و مصدر مورد قبول همه، به تنهایی، مانع پیدایش اختلافات و مانع فرقه فرقه گشتن امّت نشد.

آیا در چنین وضعیتی ممکن است خدا امّت را به حال خود واگذارده باشد؟؟؟

مسلّما نه؛ بروز اختلافات، بخاطر دور شدن از تدبیری بود که خداوند حکیم، پس از پیامبر، این امّت را مکلّف به مشی بر اساس آن فرموده بود. خداوند متعال علم حقایق قرآنی را پس از پیامبر (ص) نزد بندگان برگزیده اش به ارث نهاد (رک: فاطر/۳۱و۳۲/۴۳۸ و رعد/۴۳/۲۵۵)، لذا تنها آن بندگان برگزیده اند که قرآن را آنگونه که هست می فهمند و تبیین می کنند. اگر کسی آن بندگان برگزیده را شناخت و تبیین قرآن را از ایشان شنید و پذیرفت، از اختلاف و تفرقه نجات یافته و هدایت می شود. آن بندگان برگزیده کسانی هستند که در هر دوره و زمانی وجود ایشان لازم است، کار ایشان تبیین معارف قرآن

(تبیین متن انذار)، و هدایت امّت از طریق این تبیین است. این بندگان همان کسانی هستند که در آیه ی مورد گفتگو خدا با تعبیر «هَادٍ»: «هدایتگر» از ایشان یاد کرده است. قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»؛ مَعْنَی الْهَادِی: اَلْمُبَیِّنُ لِمَا جَاءَ بِهِ الْمُنْذِرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ . -------------

. بحار الأنوار، ج۵، ص۲۰۸، از تفسیر نعمانی.

حضرت امیر درباره ی آیه ی «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»، فرمودند: هدایت کننده یعنی کسی که آنچه را انذار دهنده از نزد خدا آورده تبیین می کند. چنان که گذشت، تبیین متن انذار، وظیفه ی خود پیامبر نیز بود، بنا بر این، خود آن حضرت نیز «هَادٍ» بودند امّا تنها برای دوره و زمان خود، امّت در هر دوره ای نیاز به تبیین کننده ای دارد، پیامبر در زمان خود تبیین کردند و ائمّه نیز هر کدام در زمان خود؛ لذا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِعَلِیٍّ : أَنْتَ الْهَادِی الثّانِی .

رسول خدا (ص) به حضرت علی فرمودند: شما دوّمین هدایت کننده هستید (اوّلین هدایت کننده خود رسول خدا (ص) بودند). عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ : «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمُنْذِرُ وَ عَلِیٌّ الْهَادِی، یَا أَبَا مُحَمَّدٍ! هَلْ مِنْ هَادٍ الْیَوْمَ؟

قُلْتُ: بَلَی جُعِلْتُ فِدَاکَ، مَا زَالَ مِنْکُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّی دُفِعَتْ إِلَیْکَ.

فَقَالَ: رَحِمَکَ اللَّهُ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ! لَوْ کَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آیَهٌ عَلَی رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِکَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآیَهُ، مَاتَ الْکِتَابُ وَ لَکِنَّهُ حَیٌّ یَجْرِی فِیمَنْ بَقِیَ کَمَا جَرَی فِیمَنْ مَضَی .

ابوبصیر گوید: برای امام صادق این آیه ی را خواندم: «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»، حضرت فرمودند: بیم دهنده رسول خداست (ص) و هدایت کننده علی . ای ابامحمد، آیا امروز نیز هدایتگری هست؟

عرض کردم: آری فدایت شوم، همیشه از شما خانواده هدایتگری پس از دیگری بوده تا به شما رسیده است.

فرمودند: خدایت رحمت کند ای ابامحمد، اگر چنین بود که چون آیه ای درباره ی مردی نازل می شد و آن مرد می مُرد آیه هم از بین می رفت (و مصداق دیگری نداشت) که قرآن مرده بود، ولی قرآن همیشه زنده است؛ بر بازماندگان منطبق می شود چنانچه بر گذشتگان منطبق می شد.

آیه ی «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ» یکی از آیاتی است که بیانگر لزوم وجود امام پس از رسول خدا می باشد. با توجّه به اینکه امام، تبیین کننده ی قرآن است، اگر آیندگان بخواهند به حقایق قرآن دست یابند چاره ای ندارند جز اینکه بیان درست آن را از ائمّه جویا شوند. در واقع وجود امام لازم است تا معارف قرآن از مسیر خود منحرف نشود و از تحریف و تفسیر به

رأی در امان بمانـد. پیامبر وظیفه اش این بوده که قرآن را تمام و کمال به امّت ابلاغ کند و در زمان حیات خویش آن را تبیین فرمایـد و از این طریق امّت را هـدایت کند. برای آیندگان نیز برای هر زمانی خدا امامی قرار داد تا با تبیین آنچه از سوی پیامبر به جا مانده امّت را از اختلاف برهاند و به صراط مستقیم رهنمون گردد. در اینجا مناظره ای را از شاگرد مکتب امام صادق جناب هشام بن حکم که مطالب مذکور، در آن مطرح شده می آوریم:

مردی از اهل شام از مخالفان اهلبیت، خدمت امام صادق رسید و گفت: آمده ام تا با یاران شما مناظره کنم .... حضرت به او فرمودند: با این جوان (هشام بن حکم) مناظره کن.

گفت: آری. سپس به هشام گفت: ای جوان، درباره ی امامت این مرد از من بپرس!

هشـام از بی ادبی او نسـبت به ساحت مقـدس امام خشـمگین شـد، طوری که می لرزید، سـپس به شامی گفت: «یَا هَذَا!» ای مرد، آیا پروردگارت نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است یا آفریدگان نسبت به خودشان؟

شامی: بلکه پروردگارم نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است.

هشام: در مقام خیرخواهی برای مردم چه کرده است؟

برای ایشان حجّت و دلیلی به پا داشـته تا گروه گروه نشوند و دچار اختلاف نگردند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمواری هاشان را هموار سازد و ایشان را به آنچه پروردگارشان واجب فرموده آگاه سازد.

– او کیست؟

– رسول خداست.

– بعد از رسول خدا (ص) کیست؟

– قرآن و سنّت است.

____

. الیقین، ص۵۰۴.

. الکافی، ج۱، ص۱۹۱.

____

– قرآن و سنّت برای رفع اختلافِ امروز ما سودمند است؟

- آری.

- پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو بخاطر مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا آمدی!

شامی خاموش ماند. امام صادق (ص) به او فرمودند: چرا جواب نمی دهی؟

شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنّت از ما رفع اختلاف می کنند حرفم نادرست است، زیرا عبارات کتاب و سنّت، معانی مختلفی را متحمّل است (چند جور معنا می شود)، و اگر بگویم اختلاف داریم و هر یک از ما مدّعی حقّ می باشیم، قرآن و سنّت، ما را سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم)، ولی من هم همین استدلال را می توانم بر علیه هشام مطرح کنم.

حضرت فرمودند: از او بپرس تا بفهمی که سرشار است.

شامی خطاب به هشام گفت: ای مرد، چه کسی نسبت به آفریدگان خیرخواه تر است، پروردگارشان یا خودشان؟

هشام: پروردگارشان.

شامی: آیا پروردگار، شخصی را به پا داشته که ایشان را متّحد کند و ناهمواریشان هموار سازد و حقّ و باطل را به ایشان باز گوید؟

- در زمان رسول خدا (ص) یا امروز؟

- در زمان رسول خدا که خود آن حضرت بود، امروز کیست؟

- همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره به امام صادق) و از هر سو به سویش رهسپار می گردند، به میراث علمی که از پدرانش دست به دست از جدّش گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز می گوید.

- من چگونه می توانم این را بفهمم؟

- هر چه خواهی از او بپرس.

- عذری برایم باقی نگذاردی، بر من است که بپرسم!

امام صادق فرمودند: ای شامی، می خواهی گزارش سفر و راهت را خبر دهم؟ چنین و چنان بود ...

هر چه حضرت خبر می دادند مرد شامی می گفت: راست گفتی، اکنون اسلام آوردم!

امام صادق فرمودند: خیر، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، به وسیله ی اسلام از یکدیگر ارث

می برند و ازدواج می کنند و به وسیله ی ایمان پاداش داده می شوند.

شامی عرض کرد: درست فرمودید، گواهی می دهم که کسی جز خدا شایسته ی عبادت نیست و محمّد (ص) رسول خداست و شما جانشین اوصیای اویی ------------------

. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۲.

هدایت به سوی قرآن

اهلبیت (ع) وارثان علم قرآننـد؛ خداوند متعال علم و فهم لطایف و حقایق دقیق قرآن را به اهلبیت (ع) عطا فرموده. انشاء الله در قسمت مربوط بـه خصوصیت علـم اهلـبیت (ع) دلائـل قرآنی و روایی این مطلب عرضه خواهـد شـد. اهلـبیت (ع) مؤمنـان را (کسانی را که امامت، ولایت و هـدایت ایشان را پـذیرا شونـد) بسوی معارف کتاب خـدا هـدایت و رهبری می کننـد. ایشان کتاب خـدا را به عنوان مرجع و مبنای علوم و روایات خود معرفی می کنند و کلام ایشان همه تبیین آیات قرآن است. لذا برای هر کلامشان شاهد و دلیلی از آیات قرآن دارند.

عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَیْ ءٍ فَاسْأَلُونِی مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِی بَعْضِ حَدِیثِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) نَهَی عَنِ الْقِیلِ وَ الْقَالِ وَ فَسَادِ الْمَالِ وَ كَثْرَهِ السُّؤَالِ.

فَقِیلَ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَیْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «لا خَیْرَ فِی كَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ» (نساء/۱۱۴/۹۷) وَ قَالَ: «وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِیاماً» (نساء/۵/۷۷) وَ قَالَ: «لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ» (مائده/۱۰۱/۱۲۴) .

ابو جـارود گویـد: امام باقر فرمودنـد: وقتی مطلبی برایتان گفتم از من بپرسـید کجای کتاب خـداست. آنگاه حضـرت ضـمن گفتارشان فرمودند: رسول خدا (ص) از بگو مگو و تباه کردن مال و زیادی سؤال نهی فرمود.

به حضرت عرض شد: ای پسر رسول خدا! این که فرمودید در کجای کتاب خداست؟

فرمودند: خدای می فرماید: «در بسیاری از سخنانِ درِگوشی آنها، خیر و سودی نیست مگر کسی که امر به کمک به دیگران، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند» و می فرماید: «اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست

. الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

بی خِردان نسپارید» و می فرماید: «از چیزهائی که اگر بر شما عیان شود ناراحتتان کند سؤال نکنید».

آنچنان کلمات آل الله (ع) با کتاب خدا مطابقت دارد که در روایات متعددی کتاب خدا را به عنوان ملاک و مبنا برای تشخیص صحّت انتساب کلامی به خود معرفی فرموده اند:

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِی خُطْبَةٍ بِمِنًى أَوْ بِمَكَّةَ: یَا أَیُّهَا النَّاسُ! مَا جَاءَكُمْ عَنِّی یُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ عَنِّی لَا یُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَقُلْهُ .

حضرت صادق در خطبه ای در سرزمین منا یا مکه فرمودند: ای مردم! آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق باشد من آنرا گفته ام و آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق نباشد من آنرا نگفته ام. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : یَا مُحَمَّدُ! مَا جَاءَكَ فِی رِوَایَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَخُذْ بِهِ وَ مَا جَاءَكَ فِی رِوَایَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یُخَالِفُ الْقُرْآنَ فَلَا تَأْخُذْ بِهِ .

محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق فرمودند: محمد! هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی داشت آنرا بپذیر و هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی نداشت آنرا مپذیر.

عَنْ كُلَیْبٍ الْأَسَدِیِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ یَقُولُ: مَا أَتَاكُمْ عَنَّا مِنْ حَدِیثٍ لَا یُصَدِّقُهُ كِتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ .

کلیب اسدی گوید: از حضرت صادق شنیدم که می فرمودند: هر حدیثی از قول ما به شما برسد که کتاب خدا آنرا تصدیق نکند، پس آن باطل است (یعنی جعلی بوده و از اهلبیت (ع) نمی باشد).

تفسیر به رأی، نتیجه ی محرومیت از هدایت

اشاره

کسانی که برای فهم معارف قرآن و برای دریافت مراد خدا در آیات تدوین، سراغ اهلبیت (ع) نیامدند و از تبیین ایشان برخوردار نشدند و از این هدایت محروم گشتند، در فهم معارف قرآن واماندند، و چون نمی خواستند به جهل و نادانی خود اعتراف کنند، قرآن را بنابر رأی و نظر خود معنا کردند و اینگونه قرآن را از مسیرش منحرف ساختند و عامل تحریف معنوی قرآن شده و در واقع به خدا دروغ بسته و مصداق این آیه گشتند:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً لِیُضِلَّ النَّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ» (انعام/۱۴۴/۱۴۷)

«پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچگاه ستمگران را هدایت نمی کند»

شرط هدایت شدن توسط قرآن اینست که تمسک به قرآن، همراه با تمسک به عترت باشد. رسول خدا (ص) در حدیث ثقلین فرمودند: «لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا» : «هرگز گمراه نخواهید شد در صورتی که به آندو تمسک جویید».

کسانی که دم از «حَسْبُنَا کِتَابُ اللَّهِ» زدند، به شهادت تاریخ و به شهادت روایات فریقین ، از حقایق قرآن محروم شده دچار تفسیر به رأی شده، هم خود گمراه گشتند و هم دیگران را به ورطه ی گمراهی راندند.

در روز قیامت کسانی که توسط آنها گمراه شده اند خطاب به حضرت حقّ می گویند:

«وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِیَکُونا مِنَ الْأَسْفَلینَ» (فصّلت/۲۹/۴۷۹)

«کافران گفتند: پروردگارا! آن دو نفر، از جن و انس را که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آنها را زیر پای خود نهیم تا از پست ترین مردم باشند!»

عَنْ سَوْرَةَ بْنِ کُلَیْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى: «رَبَّنا أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِیَکُونا مِنَ الْأَسْفَلِینَ»، قَالَ: یَا سَوْرَةُ! هُمَا وَ اللَّهِ هُمَا ثَلَاثاً، وَ اللَّهِ یَا سَوْرَةُ إِنَّا لَخُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ فِی السَّمَاءِ وَ إِنَّا لَخُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ .

سوره پسر کلیب گوید: امام صادق درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: ای سوره! به خدا سوگند، مقصود از آن دو نفر آن دو هستند – و سه مرتبه این را فرمودند– به خدا سوگند ای سوره! مائیم خزانه داران علم خدا در آسمان و مائیم خزانه داران علم خدا در زمین.

رُوِیَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ وَ عَنِ الْبَاقِرِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ»؛ هُمُ الْأَوَّلُ وَ الثّانِیُّ .

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۸.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۸.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۹.

. الکافی، ج۲، ص۴۱۵.

. علامه امینی در کتاب گرانمایه ی الغدیر، ج۶، ص۱۳۳ تا ۱۴۵ مواردی از جهل عمر و عثمان را نسبت به کتاب خدا، از کتب اهل سنت استخراج و ارائه نموده است.

. الکافی، ج۸، ص۳۳۴.

____

قاسم بن جندب از قول ابن عباس روایت کردند و حضرت باقر نیز درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: ایشان اوّلی و دوّمی هستند.

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ أَ لَيْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْكافِرِینَ» (عنکبوت/۶۸/۴۰۴)

«چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟!»

فِی كِتَابِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَی أَهْلِ الْبَصْرَهِ: فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِی الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ .

در نامه ی امام حسین به اهالی بصره آمده: همانا از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: هر کس درباره ی قرآن، بدون علم چیزی بگوید، باید نشیمنگاه خود را برای آتش مهیا کند.

در پایان این قسمت، دو مورد از موارد فراوان تفسیر به رأی قرآن در زمان ائمه (ع) و حتی در محضر ایشان را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: دَخَلَ قَتَادَهُ بْنُ دِعَامَهَ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ فَقَالَ: يَا قَتَادَهُ! أَنْتَ فَقِيهُ أَهْلِ الْبَصْرَهِ؟

فَقَالَ: هَكَذَا يَزْعُمُونَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بَلَغَنِی أَنَّكَ تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ!

فَقَالَ لَهُ قَتَادَهُ: نَعَمْ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ : بِعِلْمٍ تُفَسِّرُهُ أَمْ بِجَهْلٍ؟

قَالَ: لَا بِعِلْمٍ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ : فَإِنْ كُنْتَ تُفَسِّرُهُ بِعِلْمٍ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ.

قَالَ قَتَادَهُ: سَلْ!

قَالَ: أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی سَبَإٍ: «وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِیَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ» (سبأ/۱۸/۴۳۰).

فَقَالَ قَتَادَةُ: ذَلِکَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَیْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ کِرَاءٍ حَلَالٍ یُرِیدُ هَذَا الْبَیْتَ کَانَ آمِناً حَتَّی یَرْجِعَ إِلَی أَهْلِهِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : نَشَدْتُکَ اللَّهَ یَا قَتَادَةُ، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ یَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْ بَیْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ کِرَاءٍ حَلَالٍ یُرِیدُ هَذَا الْبَیْتَ فَیُقْطَعُ عَلَیْهِ الطَّرِیقُ فَتُذْهَبُ نَفَقَتُهُ وَ یُضْرَبُ مَعَ ذَلِکَ ضَرْبَةً فِیهَا اجْتِیَاحُهُ؟

قَالَ قَتَادَةُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : وَیْحَکَ یَا قَتَادَةُ! إِنْ کُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِکَ فَقَدْ هَلَکْتَ وَ أَهْلَکْتَ وَ إِنْ کُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَکْتَ وَ أَهْلَکْتَ، وَیْحَکَ یَا قَتَادَةُ ذَلِکَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَیْتِهِ بِزَادٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ کِرَاءٍ حَلَالٍ یَرُومُ هَذَا الْبَیْتَ عَارِفاً بِحَقِّنَا یَهْوَانَا قَلْبُهُ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ» (ابراهیم/۳۷/۲۶۰) وَ لَمْ یَعْنِ الْبَیْتَ فَیَقُولَ إِلَیْهِ، فَنَحْنُ وَ اللَّهِ دَعْوَةُ إِبْرَاهِیمَ الَّتِی مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَجَّتُهُ وَ إِلَّا فَلَا، یَا قَتَادَةُ! فَإِذَا کَانَ کَذَلِکَ کَانَ آمِناً مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ.

قَالَ قَتَادَةُ: لَا جَرَمَ وَ اللَّهِ لَا فَسَّرْتُهَا إِلَّا هَکَذَا.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : وَیْحَکَ یَا قَتَادَةُ! إِنَّمَا یَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ .

زید شحام گوید: قتاده پسر دعامه خدمت حضرت باقر رسید. حضرت بدو فرمودند: ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟

گفت: چنین پندارند.

فرمودند: شنیده ام تو قرآن را تفسیر می کنی!

گفت: آری.

فرمودند: دانسته تفسیر می کنی یا ندانسته؟

گفت: خیر، بنا بر علم و دانش.

فرمودند: اگر بنا بر علم و دانش تفسیر می کنی، من از تو بپرسم.

گفت: بپرسید؟

فرمودند: مرا خبر ده از گفتار خدای که در سوره ی سبأ می فرماید: «در میان آن منازل، سیر و سفر مقرر داشتیم، شبانه روز در امن و امان در آنها سیر و سفر کنید».

قتاده گفت: این آیه درباره ی کسی است که از خانه اش و با توشه ی حلال، مرکب حلال، و کرایه ی حلال به قصد خانه کعبه بیرون آید، چنین کسی در امان است تا نزد خانواده اش بازگردد.

حضرت فرمودند: ای قتاده! تو را به خدا، آیا می دانی که بسا مردی با توشه حلال و مرکب و کرایه ی حلال از خانه اش به قصد کعبه بیرون آید و دچار راهزن گردد و خرجی راه او را ببرند و با وجود این، کتکی هم به او بزنند که گاه نابودیش در آن باشد؟

قتاده ی پاسخ داد: آری، البته اینچنین است.

حضرت فرمودند: وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را بنا بر نظر خود تفسیر کرده ای هم خود هلاک گشته و هم دیگران را هلاک کرده ای و اگر از مردم گرفته ای، باز هلاک شده و مردم را نیز به هلاکت رسانده ای، وای بر تو ای قتاده! این آیه درباره ی کسی است که از خانه خویش با توشه و مرکب و کرایه ی حلال به قصد کعبه بیرون آید و نسبت به حق ما آشنا باشد و در دل محبت ما را داشته باشد، چنان که خدای (از قول حضرت

____

الصراط المستقیم، ج۳، ص۳۹.

. التوحید، ص۹۱.

. الکافی، ج۸، ص۳۱۱. ______________

ابراهیم) فرموده: «و دلهای گروهی از مردم را مایل به آنها گردان»، که مقصود، میل به کعبه نیست و گر نه می فرمود: «مایل به آن»، پس به خدا سوگند، دعای حضرت ابراهیم در حقّ ماست، هر که در دل میل و محبت ما را داشته باشد حج او پذیرفته است و گر نه پذیرفته نیست، ای قتاده! هر کس چنین باشد از عذاب جهنم در روز قیامت در امان است (و مقصود از امنیتی که در آیه آمده همین است).

قتاده گفت: ناچار به خدا سوگند من هم دیگر این آیه را جز بدین نحو تفسیر نخواهم کرد.

حضرت فرمودند: وای بر تو ای قتاده! قرآن را تنها کسی می فهمد که بدو خطاب شده است.

ذَكَرُوا أَنَّ أَبَا حَنِيفَةَ أَكَلَ طَعَاماً مَعَ الْإِمَامِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَلَمَّا رَفَعَ الصَّادِقُ يَدَهُ مِنْ أَكْلِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ رَسُولِكَ.

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَ جَعَلْتَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكاً؟

فَقَالَ لَهُ: وَيْلَكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَ ما نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْناهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» (توبه/۷۴/۱۹۹) وَ يَقُولُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ» (توبه/۵۹/۱۹۶).

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: وَ اللَّهِ لَكَأَنِّي مَا قَرَأْتُهُمَا قَطُّ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا سَمِعْتُهُمَا إِلَّا فِي هَذَا الْوَقْتِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ؑ: بَلَى قَدْ قَرَأْتَهُمَا وَ سَمِعْتَهُمَا، وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِيكَ وَ فِي أَشْبَاهِكَ: «أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها» (محمّد/۲۴/۵۰۹) وَ قَالَ: «كَلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ» (مطفّفين/۱۴/۵۸۸).

نقل شده که ابوحنیفه با حضرت صادق ؑ همسفره شد، وقتی حضرت دست از غذا کشیدند گفتند: «حمد و سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است، خدایا این از سوی تو از جانب رسول توست».

ابوحنیفه گفت: ای اباعبدالهن! با خدا شریک قرار دادی؟!

حضرت فرمودند: وای بر تو! خداوند متعال در کتابش می فرماید: «آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل او، بی نیاز ساختند» و می فرماید: «اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند، و بگویند: خدا ما را بس است، و به زودی خدا و رسولش، از فضل خود به ما می بخشند ما تنها رضای او را می طلبیم» .

ابوحنیفه گفت: به خدا قسم گوئی تا کنون هرگز این دو آیه را از کتاب خدا نخوانده و نشنیده بودم!

حضرت فرمودند: آری، هم خوانده ای و هم شنیده ای، ولی خداوند متعال درباره ی تو و امثال تو این آیه را نازل کرده: «یا بر دلها قفل زده شده» و فرموده: «چنین نیست (که آنها می پندارند)، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است».

ایه چهارم

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَميعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدايَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره/۳۸/۷)

«گفتیم: همگی از بهشت فرود آیید! هرگاه هدایتی از من برای شما آمد، پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ؑ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ فِي بَاطِنِ الْقُرْآنِ: «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدايَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» قَالَ: تَفْسِيرُ الْهُدَى عَلِيٌّ ؑ، قَالَ اللَّهُ فِيهِ: «فَمَنْ تَبِعَ هُدايَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» .

جابر گوید: از حضرت باقر ؑ درباره ی تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم (آیه ی مذکور)، فرمودند: تفسیر هُدی (: هدایت) علی ؑ است که خدا درباره ی او فرموده: «پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند».

تبعیت، شرط هدایت

اشاره

در آیه ی مذکور و آیات متعدد دیگری که در آنها سخن از هدایت رفته، تبعیت از هدایت و پیروی از هدایتگر، به عنوان

شرط هدایت شدن معرفی شده است.

خداوند متعال در قرآن کریم، از قول دو تن از پیامبرانش، تبعیت از هدایتگر را به عنوان شرط هدایت معرفی کرده:

«یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا» (مریم/۴۳/۳۰۸)

«(حضرت ابراهیم به عمویش گفت:) ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم».

«وَ قالَ الَّذی آمَنَ یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبیلَ الرَّشادِ» (غافر/۳۸/۴۷۱)

____

. در این دو آیه ای که حضرت به عنوان شاهد و دلیل بر کلام خود مبنی بر نسبت دادن نعمتها به رسول خدا (ص) ذکر کردند نیز، بخشش و فضل، هم به خدا و هم به رسول خدا نسبت داده شده است.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳.

____

«و آنکه (از قوم فرعون) ایمان آورده بود گفت: «ای قوم، مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم»

رسول اکرم (ص) نیز به امر خدا به امتش چنین می فرماید:

«قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ جَمیعاً الَّذی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ یُحْیی وَ یُمیتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ الَّذی یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» (أعراف/۱۵۸/۱۷۰)

«بگو: ای مردم من فرستاده خدای یکتا به همه شمایم، خدایی که آسمانها و زمین از اوست، معبودی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، پس به خدا و فرستاده او پیامبر درس ناخوانده، که به خدا و کلمات او مؤمن است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید که هدایت شوید».

درباره ی آیه ی ذیل که بیانگر یکی از خصوصیات مؤمنان امّت پیامبر (ص) است:

«وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ» (أعراف/۱۵۷/۱۷۰)

«و از نوری که با وی (پیامبر) نازل شد پیروی کردند»

از حضرت صادق روایت شده که فرمودند: «النُّورُ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْأَئِمَّهُ (ع)» : «مقصود از نور در اینجا،

امیر المؤمنین علی و دیگر امامان (ع) می باشند».

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْنَا وَ مِنْ حُکْمِهِ أَخَذْنَا وَ مِنْ قَوْلِ الصَّادِقِ سَمِعْنَا؛ فَإِنْ تَتَّبِعُونَا تَهْتَدُوا .

جابر گوید: حضرت باقر فرمودند: ما خاندانی هستیم که از علم خدا می دانیم و از حکم او می گیریم و گفتار راستگو را می شنویم؛ پس اگر از ما پیروی کنید هدایت می یابید.

آیه ی پنجم

«وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصیراً» (نساء/۹۷/۱۱۵)

«کسی که بعد از آشکار شدن هدایت، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد»

عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِیرٌ الْبَجَلِیُّ حَتَّی إِذَا کُنَّا بِظَهْرِ الْکُوفَهِ بِالْفَرَسِ، مَرَّ بِنَا ضَبٌّ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِیرٌ: «السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ»! خِلَافاً عَلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَلَمَّا خَرَجَ الْأَنْصَارِیُّ قَالَ لِعَلِیٍّ . فَقَالَ عَلِیٌّ : دَعْهُمَا فَهُوَ إِمَامُهُمَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ، أَ مَا تَسْمَعُ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ یَقُولُ: «نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی» .

مردی از انصار گوید: من و اشعث و جریر بَجَلی از کوفه خارج شدیم. سوسماری از پیش ما عبور کرد. اشعث و جریر خطاب به او گفتند: «سلام بر تو ای امیر المؤمنین»! قصدشان مخالفت با حضرت علی بود. مرد انصاری پیش از آنان آمد و خدمت حضرت رسید و ماجرا را گفت. حضرت فرمودند: رهایشان کن، همان سوسمار در روز قیامت امام آندو است، آیا نشنیدی که خدا می فرماید: «او را به همان راه که می رود می بریم».

آیه ی ششم

«فَریقاً هَدی وَ فَریقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَهُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (أعراف/۱۵۳/۳۰)

«گروهی را هدایت کرد و گروهی، گمراهی بر ایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند و می پندارند که هدایت شده اند»

عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ اللَّیْثِیِّ عن أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ أَنَّهُ قَالَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «فَریقاً هَدی وَ فَریقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَهُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» یَعْنِی أَئِمَّهَ الْجَوْرِ دُونَ أَئِمَّهِ الْحَقِّ «وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» .

ابواسحاق لیثی گوید: حضرت باقر درباره ی این فرمایش خداوند «گروهی را هدایت کرد و گروهی، گمراهی بر ایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند» فرمودند: امامان جور را بجای امامان حق ولی خود گرفتند «و می پندارند که هدایت شده اند».

آیه ی هفتم

«وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ» (أعراف/۱۸۱/۱۷۴)

«و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

این آیه بیانگر اینست که در میان آفریدگان حضرت حق، حتما گروهی هستند که بر حق می باشند. اینکه در این آیه به طور مطلق آمده: «از آنها که آفریدیم»، معلوم می شود این مطلب قانون و سنتی الهی است که در هر زمانی مصداقی داشته و خواهد داشت. چنان که درباره ی قوم حضرت موسی نیز به صراحت، همین مطلب عنوان شده است:

«وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ» (أعراف/۱۷۰/۱۵۹)

«و از قوم موسی گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» --------------

. الکافی، ج۱، ص۱۹۴.

. بصائر الدرجات، ص۵۱۴.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۲۷۵.

. در آیه ی بیست و یکم توضیحی درباره ی این آیه خواهد آمد.

. علل الشرائع، ج۲، ص ۶۱۰.

در کتب روایی فریقین نیز این مطلب از لسان رسول خدا (ص) روایت شده که فرمودند:

إِنَّ أُمَّهَ مُوسَی افْتَرَقَتْ عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً؛ فِرْقَهٌ نَاجِیَهٌ وَ الْبَاقُونَ فِی النَّارِ، وَ إِنَّ أُمَّهَ عِیسَی افْتَرَقَتْ عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً؛ فِرْقَهٌ نَاجِیَهٌ وَ الْبَاقُونَ فِی النَّارِ، وَ إِنَّ أُمَّتِی سَتَفْتَرِقُ عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً؛ فِرْقَهٌ نَاجِیَهٌ وَ الْبَاقُونَ فِی النَّارِ فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنِ النَّاجِی؟ قَالَ: الْمُتَمَسِّکُ بِمَا أَنْتَ عَلَیْهِ وَ أَصْحَابُکَ .

امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند. امت عیسی هفتاد و دو گروه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند و به زودی امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتش خواهند بود. (حضرت علی) پرسید: ای رسول خدا چه کسی نجات می یابد؟ فرمودند: کسی که تمسک جوید به آنچه تو و یارانت بر آنید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِی بَصِیرٍ: أَ مَا عَلِمْتَ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِینَ رَجُلًا مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ

رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلَالُهُمْ فَلَحِقُوا بِمُوسَى لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هُدَاهُ فَسُمُّوا فِي عَسْكَرِ مُوسَى الرَّافِضَةَ لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ كَانُوا أَشَدَّ أَهْلِ ذَلِكَ الْعَسْكَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمْ حُبّاً لِمُوسَى وَ هَارُونَ وَ ذُرِّيَّتِهِمَا.

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَثْبِتْ لَهُمْ هَذَا الِاسْمَ فِي التَّوْرَاةِ، فَإِنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إِيَّاهُ. فَأَثْبَتَ مُوسَى الِاسْمَ لَهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ هَذَا الِاسْمَ حَتَّى نَحَلَكُمُوهُ.

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! رَفَضُوا الْخَيْرَ وَ رَفَضْتُمُ الشَّرَّ، افْتَرَقَ النَّاسُ كُلَّ فِرْقَةٍ وَ تَشَعَّبُوا كُلَّ شُعْبَةٍ فَانْشَعَبْتُمْ مَعَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ (ص) وَ ذَهَبْتُمْ حَيْثُ ذَهَبُوا وَ اخْتَرْتُمْ مَنِ اخْتَارَ اللَّهُ لَكُمْ وَ أَرَدْتُمْ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهِ الْمَرْحُومُونَ الْمُتَقَبَّلُ مِنْ مُحْسِنِكُمْ وَ الْمُتَجَاوَزُ عَنْ مُسِيئِكُمْ مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنْهُ حَسَنَةٌ وَ لَمْ يُتَجَاوَزْ لَهُ عَنْ سَيِّئَةٍ .

محمد بن سلیمان از قول پدرش گوید: حضرت صادق به ابابصیر فرمودند: ای ابا محمد، مگر نمی دانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل، وقتی گمراهی فرعون و قومش برایشان روشن شد آنها را ترک کردند، و همین که هدایت حضرت موسی برایشان روشن شد به او پیوستند، به همین سبب، در میان لشکر حضرت موسی به نام «رافضه» (: ترک کننده) خوانده می شدند. آنها در بین لشکر حضرت موسی بیش از دیگران عبادت می کردند و نسبت به حضرت موسی و هارون و فرزندانشان محبت بیشتری داشتند.

خداوند به حضرت موسی وحی فرمود: این نام را در تورات برای آنها ثبت کن، زیرا من آنان را به این اسم نامیده ام و این نام را بدانها بخشیده ام. حضرت موسی نیز این نام را برای آنها ثبت فرمود و پس از آن، خداوند، این نام را برای شما ذخیره کرد و به شما عطا فرمود.

ای ابا محمد، اینان (غیر دوستان اهلبیت) خیر ترک کردند و شما شرّ را. مردم به فرقه ها و گروه های مختلفی تقسیم شدند و شما در گروه خاندان پیامبرتان (ص) در آمدید و به راهی رفتید که آنها رفتند. شما کسی را که خدا برایتان برگزیده بود، انتخاب کردید و خواستار کسی که خدا اراده کرده بود شدید. پس مژده باد شما را و باز هم مژده باد شما را؛ به خدا سوگند شمایید که مورد رحمت حق قرار گرفته اید، کردار نیکوکاران شما پذیرفته می شود و از بدکارانتان درمی گذرند. هر کس روز قیامت بدان عقیده ای که شما دارید به پیشگاه پروردگار درنیاید، خداوند نه کردار نیکش را می پذیرد و نه از کردار بدش درمی گذرد. امامان (ع) بنابر نص آیات و روایاتی که برخی از آنها مطرح شد، هدایتگران راه حقند، خصوصیت فرقه و گروه اهل نجات در هر زمانی اینست که اهل هدایتند. یعنی اصالتا اهلبیت (ع) و به تبع ایشان، شیعیان ایشان مصداق آیه ی مذکور می باشند.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ»، قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ .

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق درباره ی این خدای (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: ایشان ائمه هستند.

عَنْ زَاذَانَ عَنْ عَلِيٍّ : تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ

اللَّهُ تَعَالَی: «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أَمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ» وَ هُمْ أَنَا وَ شِیعَتِی .

زاذان گوید: حضرت علی فرمودند: این امّت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود که هفتاد و دو فرقه در آتشند و یک فرقه در بهشت، و اینان همان کسانی هستند که خداوند در حقّ آن ها فرموده است: «و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» و آنها من و شیعیان من هستند.

عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ زَیْدٍ قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ : «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ» قَالَ: یَعْنِی أُمَّةَ مُحَمَّدٍ (ص).

یعقوب بن زید گوید: حضرت امیر المؤمنین درباره ی آیه ی: «و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»، فرمودند: مقصود امت حضرت محمد (ص) می باشند.

اما آیا تعبیر امت محمد (ص) در این حدیث به معنای مصطلحی که دارد بوده و همه ی مسلمانان را شامل می شود؟

در این صورت معنا ندارد که پیامبر اکرم (ص) بفرمایند: امتم هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یکی بر حق است و دیگران در آتش! بلکه مراد از تعبیر امت در کلام حضرت علی همان یک فرقه ی اهل نجات است که حقیقتا تنها همان یک فرقه امت رسول خدا (ص) می باشند و دیگر فرقه ها در واقع از امت جدا شده اند. شاهد دیگر بر این مطلب کلامی است از صادق آل محمد (ص).

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ : ... مَنْ أُمَّتُهُ (أُمَّةُ مُحَمَّدٍ (ص))؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ صَدَّقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُتَمَسِّکُونَ بِالثَّقَلَیْنِ الَّذِینَ أُمِرُوا بِالتَّمَسُّکِ بِهِمَا کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِتْرَتِهِ أَهْلِ بَیْتِهِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً وَ هُمَا الْخَلِیفَتَانِ عَلَی الْأُمَّةِ بَعْدَهُ .

ابابصیر گوید: به حضرت صادق عرض کردم: ... امت حضرت محمد (ص) چه کسانی هستند؟ فرمودند: مؤمنانی که آنچه را از نزد خدا آمده است تصدیق نمودند، و به آن دو چیز گرانبهایی که مأمور به تمسک به آندو گشته اند، چنگ زدند، کتاب خدا و عترت و خاندان رسول خدا (ص) که خداوند پلیدی را از آنان زدوده، و پاک و مطهرشان ساخته، و آن دو بعد از پیامبر، جانشین او بر امتش می باشند. شاهد دیگر بر اینکه فرقه ی ناجیه ی این امت، شیعیان و دوستان حضرت امیر می باشند، اینست که در آیه ی شریفه آنچه به عنوان محور هدایت و عدالت معرفی شده «حق» است. و بنا بر نقل فریقین در بسیاری از کتب روایی خود به سندهای متعدد، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ اَلْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ» : «علی با حق، و حق با علی است».

--------------- . الطرائف، ج۲، ص ۴۳۰، احقاق الحق، ج۷، ص۱۸۵.

. الکافی، ج۸، ص۳۳.

. الکافی، ج۱، ص۴۱۴.

. كشف اليقين، ص۳۸۹.

. تفسير العياشى، ج۲، ص۴۳.

آیه ی هشتم

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدى إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدى لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّى إِلاَّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (يونس/۲۱۳/۳۵)

«بگو: آيا از شركاى شما كسى هست كه به سوى حق هدايت كند؟ بگو: خدا به سوى حق هدايت مى كند، آيا با اين حال، كسى كه به سوى حق هدايت مى كند سزاوارتر است كه مردم پيرويش كنند و يا كسى كه خودش راه به جايى نمى برد مگر آنكه ديگرى هدايتش كند. پس شما را چه شده و چگونه حكم مى كنيد؟»

فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ: «أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» فَأَمَّا مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ بَعْدِهِ، وَ أَمَّا مَنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَهُوَ مَنْ خَالَفَ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ .

ابوالجارود از حضرت باقر در باره ى آيه ى (آيه ى مذكور) روايت كرده كه فرمودند: اما آنها كه بسوى حق هدايت مى كنند حضرت محمد (ص) و آل محمد (ص) پس از اويند، اما كسانى كه هدايت نمى يابند مگر آنكه كسى آنها را هدايت كند، كسانى از قريش و غير قريش هستند كه پس از پيامبر با خاندان او مخالفت كردند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَقَدْ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِقَضِيَّةٍ مَا قَضَى بِهَا أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ وَ كَانَتْ أَوَّلَ قَضِيَّةٍ قَضَى بِهَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ أَفْضَى الْأَمْرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أُتِيَ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ أَ شَرِبْتَ الْخَمْرَ؟

فَقَالَ الرَّجُلُ: نَعَمْ.

فَقَالَ: وَ لِمَ شَرِبْتَهَا وَ هِيَ مُحَرَّمَةٌ؟

فَقَالَ: إِنَّنِي لَمَّا أَسْلَمْتُ وَ مَنْزِلِي بَيْنَ ظَهْرَانَيْ قَوْمٍ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ يَسْتَحِلُّونَهَا وَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهَا حَرَامٌ فَأَجْتَنِبُهَا.

قَالَ: فَالْتَفَتَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ: مَا تَقُولُ يَا أَبَا حَفْصٍ فِي أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ؟!

فَقَالَ: مُعْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا غُلَامُ! ادْعُ لَنَا عَلِيّاً.

قَالَ عُمَرُ: بَلْ يُؤْتَى الْحَكَمُ فِى مَنْزِلِهِ.

فَأَتَوْهُ وَ مَعَهُ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَأَخْبَرَهُ بِقِصَّهِ الرَّجُلِ فَاقْتَصَّ عَلَيْهِ قِصَّتَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ □ لِأَبِى بَكْرٍ: ابْعَثْ مَعَهُ مَنْ يَدُورُ بِهِ عَلَى مَجَالِسِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، فَمَنْ كَانَ تَلَا عَلَيْهِ آيَهَ التَّحْرِيمِ فَلْيَشْهَدْ عَلَيْهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ تَلَا عَلَيْهِ آيَهَ التَّحْرِيمِ فَلَا شَيْ ءَ عَلَيْهِ.

فَفَعَلَ أَبُو بَكْرٍ بِالرَّجُلِ مَا قَالَ عَلِيٌّ □ فَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فَخَلَّى سَبِيلَهُ.

فَقَالَ سَلْمَانُ لِعَلِيٍّ □: لَقَدْ أَرْشَدْتَهُمْ.

فَقَالَ عَلِيٌّ □: إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجَدِّدَ تَأْكِيدَ هَذِهِ الْآيَهِ فِيَّ وَ فِيهِمْ: «أَ فَمَنْ يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّى إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» .

ابابصیر از امام صادق □ روایت کرده که فرمودند: روزی حضرت امیر المؤمنین □ قضاوتی کردند که کسی پیش از ایشان آن گونه قضاوت نکرده بود و این اولین قضاوتی بود که پس از رسول خدا (ص) نمودند؛ وقتی رسول خدا (ص) رحلت فرمودند و ابوبکر بر مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟

گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آنرا حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آنرا حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فرا خوان.

عمر گفت: خیر، بلکه دیگران باید به منزل حَکَم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی □ به ابوبکر فرمودند: کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند، و جویا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد، و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد، اما کسی بر شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی عرضه داشت: آنها را راهنمائی کردید.

حضرت فرمودند: خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که بسوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟».

رَوَى جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ وَ عُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَا أَدْرِي مَا أَصْنَعُ بِالْمَجُوسِ، أَيْنَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا، فَجَاءَ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتَ عَلِيّاً يَقُولُ فِي الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِكَ، فَمَضَى ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى عَلِيٍّ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ .

روایت شده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر نشنیده ای از او بپرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند. ------------------- . معانی الأخبار، ص۹۴.

. رک: احقاق الحق، ج۵، ص۶۲۳ الی ۶۳۹ و ج۱۶، ص۳۸۴ الی ۳۹۸ و ج۲۱، ص۳۹۰ الی ۳۹۶ و ج۲۳، ص۳۰۷ و ۳۰۸ و ج۲۳، ص۳۸۱.

. تفسیر القمی، ج۱، ص۳۱۲. ---------------------

ابابصیر از امام صادق روایت کرده که فرمودند: روزی حضرت امیر المؤمنین قضاوتی کردند که کسی پیش از ایشان آن گونه قضاوت نکرده بود و این اولین قضاوتی بود که پس از رسول خدا (ص) نمودند؛ وقتی رسول خدا (ص) رحلت فرمودند و ابوبکر بر مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟

گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آنرا حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آنرا حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فرا خوان.

عمر گفت: خیر، بلکه دیگران باید به منزل حَکَم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی به ابوبکر فرمودند: کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند، و جویا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد، و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد، اما کسی بر شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی عرضه داشت: آنها را راهنمائی کردید.

حضرت فرمودند: خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که بسوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟».

رَوَى جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ وَ عُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَا أَدْرِي مَا أَصْنَعُ بِالْمَجُوسِ، أَيْنَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا، فَجَاءَ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتَ عَلِيّاً يَقُولُ فِي الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِكَ، فَمَضَى ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى عَلِيٍّ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ .

روایت شده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر نشنیده ای از او بپرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند

آیه ی نهم

«وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (نحل/۱۶/۲۶۹)

«و علاماتی قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می شوند»

عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قَالَ: نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) .

وشاء گوید: از حضرت رضا (ص) درباره ی این فرمایش خداوند متعال (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: ما علامات هستیم

و ستاره رسول خدا (ص) است

آیه ی دهم

«وَ لَقَدْ بَعَثْنا فی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَهُ فَسیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُکَذِّبینَ» (نحل/۲۷۱/۳۶)

«و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت. پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود».

این آیه از آیات بسیار مهمّی است که بیانگر شرایط هدایت است. پیام خدا به تمام امّت ها این است: پرستش خدا و اجتناب از طاغوت، ملاک هدایت، و سر باز زدن از این دو، موجب گمراهی است. انشاء الله پس از این در ذیل آیه ی شانزدهم (زمر/۱۷ و ۱۸/۴۶۰)، درباره ی شرایط هدایت، مفصّلا سخن خواهیم گفت؛ لذا در اینجا تنها به ذکر روایتی درباره ی این آیه بسنده می کنیم ------------------

الکافی، ج۷، ص۲۴۹. شیخ مفید در کتاب الإرشاد این قضیه را به اجمال نقل کرده و درباره ی آن فرموده: «جاء الخبر من رجال العامه و الخاصه».

. المناقب، ج۲، ص۳۶۸.

. الکافی، ج۱، ص۲۰۷.

عَنْ خَطَّابِ بْنِ مُسْلِمَهٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً قَطُّ إِلَّا بِوَلَایَتِنَا وَ الْبَرَاءَهِ مِنْ عَدُوِّنَا، وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ فِی کِتَابِهِ: «وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَهُ» بِتَکْذِیبِهِمْ آلَ مُحَمَّدٍ (ص)، ثُمَّ قَالَ: «فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُکَذِّبِینَ» .

خَطّاب بن مسلمه گوید: حضرت باقر فرمودند: خداوند هیچ پیامبری را برنیانگیخت مگر با ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما، و این همان فرموده ی خدا در کتابش است: «و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت» زیرا آل محمد (ص) را تکذیب کردند؛ «پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود».

آیه ی یازدهم

«وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی» (طه/۸۲/۳۱۷)

«و همانا من بسیار آمرزنده ام نسبت به کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»

عَنِ الْحَارِثِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى‏»، قَالَ: أَ لَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ يَنْفَعْهُ التَّوْبَةُ وَ الْإِيمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى! وَ اللَّهِ لَوْ جَهَدَ أَنْ يَعْمَلَ بِعَمَلٍ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدِيَ.

قُلْتُ: إِلَى مَنْ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ؟

قَالَ: إِلَيْنَا .

حارث بن یحیی گوید: حضرت باقر درباره ی این فرمایش خدا (آیه ی مذکور) فرمودند: نمی بینی چگونه شرط کرده؟! توبه و ایمان و عمل صالح به بنده نفعی نرساند تا هدایت شود! به خدا قسم، هر چند در انجام کاری بکوشد، از او پذیرفته نشود تا اینکه هدایت یابد.

گفتم: فدایتان گردم! بسوی چه کس هدایت شود؟

فرمودند: بسوی ما.

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ! إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى‏»، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَايَتِنَا.

ثُمَّ قَالَ: يَا سَدِيرُ! فَأُرِيكَ الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ؛ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ، إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ (ص) حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ (ص) .

سَدیر گوید: من از مسجد الحرام خارج می شدم که حضرت باقر وارد شدند. دست مرا گرفتند و رو به خانه ی خدا کرده و فرمودند: ای سدیر! مردم امر شده اند که نزد این سنگها بیایند و گرد آن طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایتشان نسبت به ما را اعلام کنند و این همان فرموده ی خداست: «و همانا من بسیار آمرزنده ام نسبت به کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»، آنگاه با دست به سینه ی خود اشاره ی کرده و فرمودند: بسوی ولایت ما.

سپس فرمودند: ای سدیر! کسانی که مردم را از دین خدا مانع می شوند به تو نشان می دهم؛ آنگاه به ابوحنیفه و سفیان ثوری که در آن زمان در مسجد مردم گرد ایشان حلقه زده بودند، نگریست و فرمود: اینها بدون هدایتی از جانب خدا و بدون سندی آشکار، از دین خدا جلوگیری می کنند، همانا این خبیث ها اگر در خانه های خود نشینند، مردم بگردند افتند و کسی را نیابند که از خداوند و رسولش به آنها خبر دهد، تا اینکه نزد ما آیند و ما آنها را از خدای و رسولش خبر دهیم.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى» قَالَ: وَ مَنْ تَابَ مِنْ ظُلْمٍ وَ آمَنَ مِنْ كُفْرٍ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى إِلَى وَلَايَتِنَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ .

یعقوب بن شعیب گوید: از حضرت صادق درباره ی این فرموده ی خدا (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: هر کس از ظلم به توبه بازگردد و از کفر به ایمان، و عمل صالح انجام دهد و آنگاه به ولایت ما راه یابد (و با دست به سینه ی خود اشاره فرمود).

عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى»، فَمَا هَذَا الْاهْتِدَاءُ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْإِيمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ الْأَئِمَّةِ وَ اللَّهِ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ .

داود بن کثیر رقی گوید: بر امام صادق وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم، اینکه خداوند فرموده: (آیه ی مذکور)، معنای این هدایت که پس از توبه و ایمان و عمل صالح می باشد چیست؟ فرمودند: به خدا قسم مقصود شناخت ائمه است، امامی پس از امام دیگر.

. تفسیر العیاشی، ج۲، ص۲۵۸.

. تفسیر القمی، ج۲، ص۶۱.

. الکافی، ج۱، ص۳۹۲.

. بصائر الدرجات، ص۷۸.

. تأویل الآیات، ص۳۱۰.

آیه ی دوازدهم

«قالَ اهْبِطا مِنْها جَميعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُدىً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا يَضِلُّ وَ لا يَشْقى» (طه/۱۲۳/۳۲۰)

«خداوند فرمود: همگی پایین بروید در حالی که بعضی دشمن بعضی دیگر خواهید بود، پس اگر هدایتی از من سوی شما آمد، پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت»

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا يَضِلُّ وَ لا يَشْقى»، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّبِعُوا هُدَى اللَّهِ تَهْتَدُوا وَ تَرْشُدُوا وَ هُوَ هُدَايَ وَ هُدَايَ وَ هُدَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَاهُ فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدِ اتَّبَعَ هُدَايَ وَ مَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَقَدِ اتَّبَعَ هُدَى اللَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَ هُدَى اللَّهِ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى .

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت کاظم از پدرشان درباره ی این فرمایش خداوند :.«پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت» پرسیدند، ایشان فرمودند: رسول خدا (ص) فرمودند: ای مردم! پیرو هدایت خدا باشید تا هدایت شوید و راه یابید، و آن، هدایتِ من است، و هدایت من هدایت علی بن ابیطالب است، پس هر که پیرو هدایت او باشد، چه در زمان زندگی من و چه پس از مرگم، از هدایت من پیروی کرده و هر که از هدایت من پیروی کند از هدایت خدا پیروی کرده و آنکه از هدایت خدا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.

آیه ی سیزدهم

«قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِيِّ وَ مَنِ اهْتَدى» (طه/۳۲۱/۱۳۵)

«بگو: همه در انتظاریم! پس منتظر باشید که به زودی خواهید دانست چه کسی رهرو راه راست و هدایت یافته است»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سُئِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِيِّ وَ مَنِ اهْتَدى» قَالَ: اهْتَدَى إِلَى وَلَايَتِنَا .

جابر گوید: از حضرت باقر درباره ی این فرموده ی خداوند (آیه ی مذکور) پرسش شد، فرمودند: یعنی به ولایت ما راه یافته است.

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِيِّ وَ مَنِ اهْتَدى» قَالَ: الصِّرَاطُ السَّوِيُّ هُوَ الْقَائِمُ وَ الْمَهْدِيُّ مَنِ اهْتَدَى إِلَى طَاعَتِهِ .

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت موسی بن جعفر فرمودند: از پدرم درباره ی این فرمایش خداوند پرسیدم (آیه ی مذکور)، فرمود: راه راست حضرت قائم است و هدایت یافته، کسی است که به اطاعت او راه یابد.

نکته

اینکه در ذیل برخی از آیات، اهلبیت (ع) در روایات متعددی که از ایشان صادر شده، هدایت شدن را، به ولایت و پذیرش آن معنا کرده اند دو علت برای آن می توان برشمرد:

ولایت مهم ترین دستور خداست که موجب کامل شدن دین گشته، از اینرو هر کس بسوی آن هدایت شد و آنرا پذیرفت، به مهم ترین امر و تکلیف الهی راه یافته و گردن نهاده است.

راه یافتن به ولایت مساوی است با هدایت بسوی اسلام تحریف نشده. راه یافتن به ولایت یعنی فرا گرفتن عقاید، اخلاق و احکام دین خود از معدن پاک اهلبیت (ع)، آن گونه که خدا و رسول خدا (ص) فرموده اند، بدون هیچ تحریف و آلودگی مربوط به افکار و نظرات بشر (در بحث هدایت تشریعی و هدایت تبیینی اهلبیت (ع) مشروح این دلیل ذکر شد).

آیه ی چهاردهم

«وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَمیدِ» (حجّ/۲۴/۳۳۵)

«و بسوی گفتار پاک هدایت شدند و به راه ستوده راه یافتند»

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ کَثِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَمِيدِ» قَالَ: ذَاکَ حَمْزَهُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُبَیْدَهُ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ .

عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: (از مصادیق این آیه) حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار بودند که بسوی امیر المؤمنین هدایت شدند.

عَنْ ضُرَیْسٍ الْکُنَاسِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَمِيدِ» فَقَالَ: هُوَ وَ اللَّهِ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِی أَنْتُمْ عَلَیْهِ . ----------------

تأویل الآیات، ص۳۱۴.

. تأویل الآیات، ص۳۱۷.

. تأویل الآیات، ص۳۱۷.

. الکافی، ج۱، ص۴۲۶.

ضُریس کُناسی از حضرت صادق درباره ی آیه ی مذکور پرسید، فرمودند: به خدا قسم، مقصود همین امری است که شما بر آنید (پذیرش امامت و ولایت اهلبیت (ع)).

آیه ی پانزدهم

«قُلْ أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبينُ» (نور/۵۴/۳۵۷)

«بگو: خدا را اطاعت کنید، و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید، بر او بار رسالت اوست و بر شما بار تکلیف خویش است، اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست»

عَنْ عِیسَی بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ الْإِمَام أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ» مِنَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَهِ وَ الْأَمَانَهِ وَ الصَّبْرِ «وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ» مِنَ الْعُهُودِ الَّتِی أَخَذَهَا اللَّهُ عَلَیْکُمْ فِی عَلِیٍّ وَ مَا بَیَّنَ لَکُمْ فِی الْقُرْآنِ مِنْ فَرْضِ طَاعَتِهِ، فَقَوْلُهُ «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» أَیْ وَ إِنْ تُطِیعُوا عَلِیّاً تَهْتَدُوا «وَ ما عَلَى الرَّسُولِ

إِلَّا الْبَلاغُ» هَكَذَا نَزَلَتْ .

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر از قول پدرشان درباره ی آیه ی: «بگو: خدا را اطاعت کنید، و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید، بر او بار رسالت اوست» فرمودند: بر او شنیدن و اطاعت و امانت داری و صبر (در ادای رسالت خدا) است «و بر شما بار تکلیف خویش است» از پیمانهائی که خدا از شما در مورد علی گرفته و آنچه در قرآن از وجوب اطاعتش بیان نموده، پس اینکه فرموده: «اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد» یعنی اگر از علی اطاعت کنید هدایت می یابید «و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست» آیه این چنین نازل شده است.

نکته

با اینکه در آیه ی شریفه ظاهرا صحبت از اطاعت از پیامبر است و اطاعت از پیامبر، شرط هدایت یافتن معرفی شده، اما در کلام حضرت امام کاظم در ذیل این آیه، اطاعت از حضرت علی به عنوان شرط هدایت معرفی شد. سؤالی که به ذهن می رسد اینست که چرا حضرت کاظم ، آیه را اینگونه معنا کردند و آیا در جای دیگری از قرآن هم مؤیدی بر این معنا وجود دارد یا خیر؟

در آیه ی (نساء/۵۹/۸۷) خداوند متعال درباره ی اطاعت از رسول و اطاعت از اولی الامر که اهلبیت (ع) می باشند با یک امر «أطیعوا» فرمان داده که معلوم می شود اطاعت از رسول خدا (ص) و اطاعت از اهلبیت ایشان از یک سنخ است. لذا هر کجا هر خصوصیتی در مورد اطاعت از رسول خدا (ص) صدق کند در مورد اطاعت از اهلبیت (ع) نیز صدق می کند. پس اگر اطاعت از رسول خدا موجب هدایت یافتن می شود اطاعت از هر کدام از اهلبیت (ع) و در صدر ایشان، اطاعت از حضرت علی نیز موجب هدایت یافتن می شود.

خداوند متعال به برکت پیامبر اکرم (ص) و اطاعت از آن حضرت، امت ایشان را از جهل و گمراهی نجات دارد و هدایت فرمود: «وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ» (آل عمران/۱۶۴/۷۱ و جمعه/۲/۵۵۳): «هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

اما نکته ای را هم به امت آن جناب هشدار داد:

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/۱۴۴/۶۸)

«محمد (ص) فقط فرستاده ی خداست، پیش از او نیز، فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد».

سؤال: ملاک بازگشت به گمراهی گذشته چیست؟

پاسخ این سؤال در چند آیه ی بعد آمده:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تُطیعُوا الَّذینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرینَ» (آل عمران/۱۴۹/۶۹)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید، شما را به عقب بازمی گردانند و از زیانکاران خواهید شد».

این آیه به صراحت بیان می دارد که ملاک بازگشت به جهل و گمراهی پیشین، اطاعت از کسی است که نباید از او اطاعت و فرمانبری کرد. خداوند متعال در آیه ی نساء/۵۹، به اهلبیت (ع) با عنوان «اولوا الامر» تعبیر فرموده و به اطاعت ایشان دستور داده. اگر کسی پس از پیامبر از اهلبیت (ع) اطاعت کند، دنباله رو همان راه هدایتی است که با اطاعت از پیامبر در آن وارد شده بود. اما اگر از کسانی که اطاعت ایشان مورد تأیید و امضای خدا نیست، بلکه مورد نهی او بوده و در مقابل آن می باشد اطاعت کند مسلما از شاهراه هدایت بیرون شده و به چاه ضلالت فرو شده و به دوران جاهلیت و گمراهی

. المحاسن، ج۱، ص۱۶۹.

. تأویل الآیات، ص۳۶۴. ----------------

گذشته اش بازگشته است. پس، اطاعت از حضرت علی و دیگر ائمه ی هدی (ع) به طریق اولی (نسبت به اطاعت از پیامبر اکرم (ص)) موجب هدایت یافتن می شود

آیه ی شانزدهم (شرایط هدایت اولوا الالباب)

اشاره

«وَ الَّذِینَ اجْتَنَبُواْ الطَّاغُوتَ أَن یَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُواْ إِلیَ اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَی فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» (زمر/۱۷ و ۱۸/۴۶۰)

«و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن آنهاست. پس بندگان مرا بشارت ده، کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندان اند»

بنا بر روایت ذیل، بهرمندی اولوا الالباب از هدایت الهی، به خاطر رجوع به اهلبیت «علیهم السلام» و به برکت تسلیم شدن در مقابل ایشان بوده است:

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَی آخِرِ الْآیَهِ، قَالَ: هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ (ص)؛ الَّذِینَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِیثَ لَمْ یَزِیدُوا فِیهِ وَ لَمْ یَنْقُصُوا مِنْهُ جَاءُوا بِهِ کَمَا سَمِعُوهُ .

ابابصیر گوید: از حضرت صادق درباره ی این آیه: «کسانی که قول را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند» پرسیدم، فرمودند: آنها تسلیم شدگانند در برابر آل محمد «صلی الله علیه و آله»، کسانی که چون حدیثی شنوند کم و زیادش نکنند و چنان که آن را شنیده اند بیاورند. با توجّه به اینکه در دو آیه ی فوق سخن از کسانی است که از هدایت الهی بهرمند شدند و برای ایشان چهار خصوصیت ذکر شده که در واقع چهار شرط لازم برای برخورداری از هدایت الهی است:

۱. اِجْتَنَبُواْ الطَّاغُوتَ أَن یَعْبُدُوهَا

۲. وَ أَنَابُواْ إِلیَ اللَّهِ

۳. یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

۴. فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

به نظر می رسد که چون برخورداری از هدایت الهی بسیار اهمّیت دارد، لازم است بدانیم که مقصود از هر یک از این چهار خصوصیت چیست تا «إنشاء الله» با اتیان به شرایط هدایت، از هدایت الهی بهرمند گردیم؛ و نیز با تحقیق درباره ی خصوصیات مذکور با توجّه به دیگر آیات، دریابیم که چه ربطی بین خصوصیات مذکور با رجوع به اهلبیت و تسلیم در مقابل ایشان است که حضرت صادق «علیه السلام» در تفسیر این آیه بیان فرمودند.

«اِجْتَنَبُواْ الطَّاغُوتَ أَن یَعْبُدُوهَا»

اشاره

سؤال: طاغوت چیست و یا کیست؟ عبادت طاغوت و اجتناب از عبادتش به چه معناست؟

برای اینکه بدانیم طاغوت یعنی چه بایستی ابتدا معنای طغیان روشن شود. معنای طغیان را از این آیات می توان دریافت:

«عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ، کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغَی، أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَی» (علق/ ۵ الی ۷/۵۹۷)

«به انسان آنچه را نمی دانست آموخت. چنین نیست، همانا آدمی طغیان می کند، همین که خود را بی نیاز بیند».

از این آیات استفاده می شود که انسان با طغیانش – که آن هم در اثر احساس بی نیازی است – از پذیرش تعلیم الهی سر باز می زند. امّا «ما لَمْ یَعْلَمْ» انسان چیست که خدا به او آموخت؟ پاسخ این سؤال را در این آیه می جوییم:

«وَ اللَّهُ أَخْرَجَكَمْ مِنْ بُطُونِ أَمَّهاتِكَمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكَمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَهَ» (نحل/۷۸/۲۷۵)

«و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و دیدگان و دل ها قرار داد».

انسان هیچ نمی دانست؛ خدا گوش و چشم و دلش داد تا اینها ابزار تعلّم باشد در وجود او. البتّه جز اینها، کتابت را نیز به انسان آموخت تا به وسیله ی آن نیز تعلّم بیند:

«اَلَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (علق/۴/۵۹۷): «همان که به وسیله ی قلم آموخت».

امّا خدا انسان را با این ابزارها به حال خود وانگذاشت تا خود به خود بیاموزد، بلکه خیل عظیمی از پیامبران را نیز به سوی او فرستاد تا سعادتش را به وی بیاموزد، و برای تحقّق این مقصود، علمی به پیامبران داد که به امّتشان نداده بود و امّت نمی توانستند با ابزارهای تعلّم، خود به خود بدان دست یابند:

۱. «أُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ أَنْصَحُ لَکُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» (اعراف/۶۲/۱۵۸)

«[نوح به امّتش گفت:] پیام های پروردگار خویش را به شما می رسانم و اندرزتان می دهم و از خدا چیزها می دانم که شما نمی دانید».

. الکافی، ج۱، ص۳۹۲.

. «یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جائَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا (مریم/۴۳/۳۰۸)

«[ابراهیم گفت:] ای پدر، مرا از دانش [وحی، حقایقی] به دست آمده که تو را نیامده است، پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم».

۳. «کَما أَرْسَلْنا فیکُمْ رَسُولاً مِنْکُمْ یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِنا وَ یُزَکِّیکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ یُعَلِّمُکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره/۱۵۱/۲۳)

«چنان که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)، تا آیات ما را بر شما تلاوت کند و پاکتان سازد و کتاب و حکمتتان بیاموزد و آنچه را نمی دانستید تعلیمتان دهد».

۴. «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (نحل/۴۳/۲۷۲ و انبیاء/۷/۳۲۲)

«پس اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید».

یعنی «اهل ذکر»، علمی را که شما نمی دانید و نمی توانید بدانید می دانند، لذا راه شما به دانستن آن علم، تنها پرسش از اهل ذکر خواهد بود. امّا اهل ذکر چه کسانی هستند؟ اگر مراد از «ذکر»، قرآن باشد - چنان که در آیات متعدّدی قرآن به این نام خوانده شده (رک: حجر/۶/۲۶۲ و حجر/۹/۲۶۲ و نحل/۴۴/۲۷۲ و صاد/۸/۴۵۳ و زخرف/۵ الی ۸/۴۸۹ و قمر/۲۵/۵۲۹ و قلم/۵۱ و ۵۲/ ۵۶۶) - اهلش اوّلا رسول خداست «صلی الله علیه و آله» که قرآن به صورت دفعی و تدریجی بر او نازل شده و علم آن نزد اوست و ثانیا کسانی که پس از آن حضرت علم قرآن به ایشان به ارث رسیده که اهلبیت آن حضرت می باشند (رک: رعد/۴۳/۲۵۵، و فاطر/۳۲/۴۳۸ به ضمیمه ی این دو آیه: آل عمران/۳۳ و ۳۴/۵۴ و نساء/۵۴/۸۷)، و اگر مراد از «ذکر»، رسول خدا «صلی الله علیه و آله» باشد (رک: طلاق/۱۰ و ۱۱/۵۵۹)، باز اهل ذکر، اهلبیت آن حضرت می باشند.

انسان با ابزارهایی که خدا به او بخشیده، خود به خود، تنها نسبت به ظاهر زندگی دنیا علم پیدا می کند و علمش فراتر از آن نمی رود:

«یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غافِلُونَ» (روم/۷/۴۰۵)

«از زندگی دنیا ظاهری را می دانند و آنها از آخرت بی خبرند»

و با این علم اندک، از «ذکر» که کتاب خدا و رسول اوست رویگردان می شود!

«فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیاهَ الدُّنْیا، ذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (نجم/۲۹ و ۳۰/۵۲۷)

«پس، از کسی که از یاد ما دل می گرداند و جز زندگی دنیا را نمی خواهد روی گردان. این نهایت دانش آنهاست»

(و نیز رک: جاثیه/۲۴ و ۲۵/۵۰۱).

این رویگردانی در اثر طغیان است، و طغیان، ناشی از احساس بی نیازی از علم پیامبران و اکتفا به علم خویش! طغیان یعنی لبریز شدن، امّا نه لبریز شدنی که بخاطر پر شدن است، لبریز شدنی که ناشی از خیال پر شدن است (أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَی). انسان کوته بین که جز زندگی دنیا نمی داند در مقابل علم انبیا و دعوت ایشان به فراتر از ظاهر زندگی دنیا (: خدا و غیب و آخرت)، طغیان می کند، یعنی لبریز می شود و علوم و معارف ایشان را نمی پذیرد و انکار می کند و به زندگی دنیا بسنده می کند. این طغیان، اصل همه ی طغیانها و تجاوز از حدّهاست: «حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَهٍ» .

«فَأَمَّا مَنْ طَغَی، وَ آثَرَ الْحَیاهَ الدُّنْیا، فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوَی» (نازعات/۳۷ الی ۳۹/۵۸۴)

«پس امّا آنکه سرکشی کرد، و زندگی پست تر را برگزید، پس همانا دوزخ جایگاه اوست» خدا در ابتدای سوره ی بقره (۲/۲) می فرماید: «قرآن که شکّی در آن نیست هدایت است برای اهل تقوا». اهل تقوا کسانی اند که وقایه نفس می کنند، یعنی جلوی نفس خود را می گیرند تا مبادا پا از گلیمش فراتر نهد و طغیان کند. آنگاه وصفی که خدا برای ایشان ذکر فرموده این است: «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ» (بقره/۳/۲) «آنان که به غیب ایمان می آورند»، و در آیه ی بعد می فرماید:

«وَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِما أَنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أَنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ» (بقره/۴/۲)

«و آنان که به آنچه به تو نازل گردیده و آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان می آورند و اینانند که به آخرت یقین دارند»

این آیات بیانگر این است که: اهل تقوا در مقابل آن کسانی اند که تنها ظاهری از زندگی دنیا می دانند و از آخرت غافلند و این نهایت دانش ایشان است. اهل تقوا در برابر انبیا زانو زدند و علم الهی ایشان را آموختند و به آن ایمان آوردند و به دست آنان هدایت یافتند:

«أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (بقره/۵/۲)

«آنان بر هدایتی از پروردگار خویشند و هم ایشان رستگارانند».

سپس روی سخن را به کفّار و منافقان طغیان گر می نماید که:

«إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ، خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَهٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ» (بقره/۶ و ۷/۳)

«همانا آنان که کفر ورزیدند تفاوتشان نکند، چه انذارشان کنی یا انذارشان نکنی ایمان نمی آورند. خدا بر دل ها و شنوایی شان مهر نهاده و بر چشمانشان پرده ای است و آنها را عذابی بزرگ است».

چشم و گوش و دل که ابزار تعلّم است که خدا به انسان عطا کرده، در اهل طغیان، مهر و پلمپ شده و پذیرای علوم انبیا نیست! سپس در ادامه ی آیات روی سخن به منافقان می گراید و اینکه آنان نیز حقیقتا ایمان نمی آورند و حیله گری می کنند و مؤمنان را سفیه می دانند و چون با یاران شیطانی خود تنها شوند گویند: «ما بی تردید با شما هستیم، جز این نیست که ما آنها را به مسخره گرفته ایم». سپس خدا در پاسخ ایشان می فرماید:

«اَللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ یَمُدُّهُمْ فی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» (بقره/۱۵/۳)

«خداست که آنها را به مسخره می گیرد و فرصت می دهد تا در طغیانشان سرگردان بمانند».

در این آیه، خدا کلّ تعامل ایشان با پیامبر و مؤمنان را که آیات قبل بیانگر آن بود «طغیان» نامیده، پس در ادامه می فرماید: «آنان گمراهی را به بهای هدایت خریدند پس تجارتشان سود نکرد و هدایت پذیر نبودند»، این وصف، در مقابل وصف اهل تقوا و اولوا الالباب است که چون از طغیان به دور بودند از هدایت الهی برخوردار گشتند.

«صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَرْجِعُونَ» (بقره/۱۸/۴)

«کران و گنگان و کورانند، پس باز نمی گردند».

وقتی ابزار تعلّم (چشم و گوش و دل) در اختیار معلّم نباشد، وجود و عدمش فرقی نخواهد داشت. ابزار تعلّم، در وجود اهل طغیان از مسیر اصلی خود دور افتاده:

«وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ کَما لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» (انعام/۱۴۱/۱۱۰)

«و دل ها و دیدگانشان را می گردانیم همچنان که نخستین بار هم به آن ایمان نیاوردند و آنها را در طغیانشان رها می کنیم که سرگشته بمانند».

علم انبیا نه علمی است که جز از طریق ایشان بتوان بدان دست یافت؛ لذا در آیه ی بعد می فرماید:

«وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَیْهِمُ الْمَلائِکَةَ وَ کَلَّمَهُمُ الْمَوْتی وَ حَشَرْنا عَلَیْهِمْ کُلَّ شَیْ ءٍ قُبُلًا ما کانُوا لِیُؤْمِنُوا إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّهُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ یَجْهَلُونَ» (انعام/۱۴۲/۱۱۱)

«و اگر ما فرشتگان را به سوی آنها می فرستادیم و مردگان با آنان به سخن می آمدند و همه چیز را فوج فوج در برابرشان گرد می آوردیم باز هم ایمان نمی آوردند مگر اینکه خدا بخواهد، و لیکن بیشترشان جهل می ورزند».

انسان بخاطر نهاد خداپرستش و نیز بخاطر اینکه وجودش آمیخته ای از ملك و ملکوت است، حقیقتا محتاج علم انبیاست – و اگر چه در سر خیال استغنا و بی نیازی پروراند – و سعادت دنیا و آخرتش جز به پیروی از ایشان حاصل نمی آید. اگر انسان از انبیا که به علم الهی دانایند روی گرداند از مقتضای وجود خویش روی گردانده، امّا این اقتضا و نیاز در وجود او باقی و حکمران است، اگر انسان از راه درست، آن اقتضا را پاسخ گفت که «فبها» و گر نه ناچار از راه نادرست پاسخ خواهد گفت و در دام طاغوت می افتد. «فَالطّاغُوتُ مَنِ اشْتَدَّ طُغْیانُهُ»؛ طاغوت کسی است که خود را از علم انبیا بی نیاز پنداشت امّا چون حقیقتا با این نیاز و اقتضا در وجود خود و دیگران مواجه شد و نیاز انسان ها را به علم و حکمت و هدایت انبیا دید، جاهلانه حکم راند و در مقابل انبیا دعوت راند و ادّعای هدایتگری نمود! طغیان گران که از علم انبیا سر باز می زنند ناچار دچار جهل طاغوت می شوند و به حکم طاغوت رجوع می کنند. طاغوت، رهبران جبهه ی مقابل انبیا و اوصیای انبیایند. خدا در ادامه ی آیات مذکور از سوره ی انعام، رجوع طغیان گران را به حکم طاغوت، چنین بیان می کند:

«وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ، وَ لِتَصْغی إِلَیْهِ أَفْئِدَةُ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِیَرْضَوْهُ وَ لِیَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ» (انعام/۱۱۲ و ۱۴۲/۱۱۳)

«و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جنّ گماشتیم که برای فریب، بر یکدیگر سخنان فریبنده القا می کنند، و اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند. پس ایشان را با افترایی که می بندند رها کن. و برای این است که قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن گفتار [باطل] مایل شود و به آن دل خوش دارند و آنچه را در صدد ارتکاب آن هستند مرتکب شوند».

شیاطین انس و جنّ، همان شیاطینی هستند که در چند آیه ی بعد سخن از ایشان گفته شده:

«إِنَّ الشَّياطينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ» (انعام/۱۴۲/۱۲۱)

«همانا شیاطین، به اولیاء خود القا می کنند تا با شما مجادله کنند».

و نیز به دلیل لفظ «اولیاء» با توجّه به اینکه ولایت، رابطه ای دوطرفه است، همان طاغوتی هستند که به عنوان اولیاء کافران معرّفی شده اند:

«وَ الَّذينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره/۴۳/۲۵۷)

«و کسانی که کافر شدند اولیاء ایشان طاغوت است».

و نیز به دلیل مقابله ی «زخرف القول» با «حکم خدا» در آیات ۱۱۲ و ۱۴۴ انعام، معلوم می شود که شیاطین جنّ و انس، همان طاغوتی هستند که در این آیه نیز سخن از حکمرانی وی در مقابل تنزیل گفته شده است:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُريدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُريدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعيداً» (نساء/۸۸/۶۰)

«آیا ندیدی کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گشته ایمان دارند؟ می خواهند داوری را پیش طاغوت برند، حال آن که دستور یافته اند که به آن کافر شوند! ولی شیطان می خواهد آنها را به گمراهی دوری در اندازد».

«زخرف القول» سخنان بی اساس فریبنده است که طاغوت و طغیان گران بدان دل خوش کرده و از حکم عالمانه ی حقّ تعالی وامانده اند. علم فراتر از ظاهر زندگی دنیا را بایستی تنها از خدا جست (به وساطت انبیا و اوصیا). هر سخنی که هر کسی در موضوعی فراتر از ظاهر زندگی دنیا از خود بگوید از مصادیق «زخرف القول» است؛ در علوم ماوراء ظاهر زندگی دنیا، تنها قول خدا و قولی که بر اساس قول خدا گفته شود «زخرف القول» نیست. حضرت صادق «علیه السلام» فرمودند: «كُلُّ شَيْ‏ءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ» : « هر موضوعی باید به قرآن و سنّت ارجاع شود، و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد زخرف است».

اینکه هر سخنی باید با کتاب خدا موافق باشد، از آیه ی بعد سوره ی انعام نیز فهمیده می شود، که خدا پس از بیان دلخوشی اهل طغیان به «زخرف القول» از زبان پیامبرش می گوید:

«أَ فَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغي حَكَماً وَ هُوَ الَّذي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتابَ مُفَصَّلاً» (انعام/۱۴۲/۱۱۴)

«پس آیا حَکَمی جز خدا جویم؟ در حالی که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است».

یعنی کسانی که سرگرم و دلخوش به «زخرف القول» گشتند، به جای پیروی از حکم خدا، پیرو حکم گویندگان «زخرف

القول» گشتند. امّا اگر بنا شد ما جز خدا را حَکَم نگیریم و جز از حکم او پیروی نکنیم، حکم او را از کجا به دست آریم؟ آیه ی مذکور می فرماید: «از کتاب مفصّلی که خدا به سوی شما نازل کرده است». معلوم می شود که خدا حکم همه چیز را در قرآن بیان فرموده، و گر نه همین آیه، مجوّز این خواهد شد که آنجا که حکم خدا نباشد بتوان به حکم غیر او رجوع کرد.

اگر گفته شود: آیا ما می توانیم حکم همه چیز را از قرآن استنباط کنیم؟ پاسخ این است که: اگر ما در این زمینه ناتوانیم، حکم این ناتوانی ما نیز در قرآن بیان شده؛ خدا در قرآن بارها کسانی را که علم قرآن نزد ایشان است و تنها بر اساس آن حکم می کنند و حکم همه چیز را از آن استنباط می کنند معرّفی کرده و امّت را به ایشان ارجاع داده است. چنان که خدای تعالی در آیه ی «وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ» (نحل/۷۸/۲۷۵) فرموده، گوش و چشم و فؤاد را به عنوان ابزارهای تعلّم در وجود انسان نهاده، امّا در پایان آیه نیز فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ یعنی خدا گوش و چشم و فؤاد را برای شما نهاد تا شاید شکر کنید. شکر گوش و چشم و فؤاد به این است که انسان این سه را در جایگاه حقیقی علم به کار برد، یعنی در دانستن فراتر از ظاهر زندگی دنیا، گوش و چشم و دلش را به پیامبران سپارد و در اختیار ایشان نهد که مجرای علم الهی اند. امّا در عین حال، خدا خبر داد که انسان ها کمتر شکر این سه نعمت را به جا می آورند. در سوره ی مؤمنون، ابتدا در آیات (۷۵ تا ۷۷) عاقبت اهل طغیان را بیان کرد و آنگاه خطاب به دیگر انسان ها فرمود:

«وَ هُوَ الَّذی أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَليلاً ما تَشْكُرُونَ (مؤمنون/۷۸/۳۴۷)

«و اوست که برای شما گوش و چشم و دل پدید آورد، امّا کمتر سپاسگزاری می کنید».

و در سوره ی سجده (۹/۴۱۵) نیز از کمی شکر این سه نعمت سخن گفت و آیه ی بعد، از قول کسانی که نسبت به این سه نعمت ناشکر بودند فرمود:

«وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِي الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفی خَلْقٍ جَديدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ» (سجده/۱۰/۴۱۶)

«و گفتند: آیا وقتی در زمین ناپدید شدیم، در آفرینش تازه ای خواهیم شد؟ بلکه آنها به لقای پروردگارشان کافرند».

(اینها همان اهل طغیانند که در جای دیگری نیز درباره ی ایشان فرمود: «فَنَذَرُ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقائَنا فِی طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (یونس/۱۱/۲۰۹)). سپس خدا در ادامه ی آیات سوره ی سجده، حال آنان را در آخرت بیان می کند: «وَ لَوْ تَرى إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ» (سجده/۱۲/۴۱۶): «و اگر می دیدی هنگامی که مجرمان در پیشگاه پروردگارشان سرها را به زیر افکنده [می گویند]: پروردگارا، دیدیم و شنیدیم، پس ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم، که اینک ما به یقین رسیده ایم». خدا ایشان را در دنیا چشم و گوش و دل داد تا در همین دنیا ببینند و بشنوند و یقین کنند!

طاغیان با رجوع به طاغوت، چشم و گوش و فؤاد خود را در اختیار طاغوت گذاردند:

«وَ لِتَصْغى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (انعام/۱۱۳/۱۴۲)

«و برای اینکه قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن گفتار [باطل] مایل شود».

طاغوت، مدّعی علم و حکمت و هدایت است، پرستش طاغوت به پذیرش این ادّعای اوست، لذا کسی که این ادّعای طاغوت را پذیرفت و چشم و گوش و دلش را در اختیار طاغوت نهاد در واقع طاغوت را پرستید.

قَالَ رَسُولَ اللَّهِ (ص): «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ؛ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ» .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است؛ اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن گوید او خدا را عبادت کرده، و اگر از جانب ابلیس سخن گوید ابلیس را عبادت کرده است.

اگر کسی سخنش بر اساس کلام خدا باشد در واقع سخن خدا را گفته و اگر کسی سخنش بنا بر کلام خدا نباشد ناچار بنا بر جهلش سخن خواهد گفت و این همان «زخرف القول» است که شیاطین جنّ و انس به یکدیگر القا می کنند. پذیرش سخن اوّل، پرستش خداست، و پذیرش سخن دوّم، پرستش شیطان.

اینکه اولوا الالباب «از پرستش طاغوت دوری کردند» معنایش این است که ایشان اجتناب کردند از اینکه گوش و چشم و فؤاد خود را در اختیار طاغوت جاهل بگذارند، زیرا آنان متذکّر این بودند که: «آنان که می دانند با آنان که نمی دانند یکسان نیستند» (رک: زمر/۹/۴۵۹)، و اقتضای این تذکّر در وجود ایشان این شد که از طاغوت کناره گیری کردند.

خدا کفر به طاغوت و ایمان به خویش را ملازم هم قرار داده:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فقد استَمْسَكَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقى لاَ انْفِصامَ لَها» (بقره/۴۲/۲۵۶)

«پس هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، یقینا به محکم ترین دستاویز دست آویخته است که هرگز نخواهد گسست».

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فى شَيْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً، أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُريدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُريدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعيداً» (نساء/۵۹ و ۶۰/۸۷ و ۸۸)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر و کاردارانی که از شما هستند فرمان برید. پس هرگاه در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید، که این بهتر و نیکو تأویل تر است. آیا ندیدی کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گشته ایمان دارند؟ می خواهند داوری را پیش طاغوت برند، حال آنکه دستور یافته اند که به آن کافر شوند! ولی شیطان می خواهد آنها را به گمراهی دوری در اندازد».

در دو آیه ی فوق، ابتدا وظیفه ی مؤمنان به ایشان گوشزد شده: «اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر و ردّ موارد نزاع به خدا و رسول»، اگر چه در این آیه در ردّ موارد تنازع، نامی از اولی الأمر برده نشـد، امّا چون اطاعت ایشان و اطاعت از رسول از یک سنخ اسـت – و از اینرو بـا یـک «أَطِیعُوا» بـدان امر کرد– لـذا ردّ بـه ایشـان عیـن ردّ به رسـول است، مگر آنکه تنـازع امّت در خصوص خود اولی الأمر باشـد که با ردّ مورد تنازع به خدا و رسول، این تنازع برچیده خواهد شد. مؤیّد اینکه ردّ امور به اولی الأمر عین ردّ به رسول خداست این آیه است:

«وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳/۹۱)

«اگر آن را به رسول و اولی الأمرشان ارجاع می دادند قطعا کسانی از ایشان که آن را استنباط می کنند آن را می دانستند».

امـام رضـا «علیه السـلام» دربـاره ی این آیه فرمودنـد: «یَعْنِی آلَ مُحَمَّدٍ (ص) وَ هُمُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَ مِنَ الْقُرْآنِ»: «مقصـود، آل محمّدند (ص)، و ایشانند که از قرآن استنباط می کنند».

اینکه بـایستی در احکام امور به اولی الأمر رجوع کرد از آن روست که علم قرآن نزد ایشان است و ایشان بر اساس حکم خـدا در کتـابش حکـم می کننـد، و اینکـه نبایـد به طـاغوت رجـوع کرد برای این است که طـاغوت، جاهلانـه حکم می رانـد، لـذا حکمش به بیراهه و گمراهی می کشـد. در دو آیه ی فوق (نساء/۵۹ و ۶۰)، خـدا پس از ذکر وظیفه ی مؤمنان، حال کسانی را بیان کرده که اگر چه مدّعی ایمان به رسول خدا و کتاب او و کتاب های دیگر رسولان الهی اند امّا با ارجاع حکم به طاغوت، از ایمـان به دور و دچار گمراهی گشـتند. خـدا درباره ی آنان می فرمایـد: «الَّذینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ» (نساء/۶۰)، و با این بیان، مشکل آنان را ایمان نداشتن به قرآن و دیگر کتاب های الهی می داند. حکم خدا در امور مختلف، در کتاب های خـدا آمـده؛ ایمان به کتاب های خـدا محض ادّعا نیست، بلکه لازمه ی ایمان حقیقی اینست که مؤمن، حکم تمام امور را تنها از کتاب پروردگارش جویا شود یا از کسی که می تواند بر اساس آن حکم کند:

«فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلیماً» (نساء/۸۸/۶۵)

« پس نه، به پروردگارت سوگنـد، ایمان نمی آورنـد مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند».

خـدا در سوره ی مائـده در آیات (۴۴ و ۴۵ و ۴۷/ص۱۱۵ و ۱۱۶) کسـانی را که بر اساس کتاب خـدا حکم نمی کننـد کافر و ظالم و فاسق خوانده:

«وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ»

«وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

«وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ»

و در آیات (۴۳ و ۴۴ و ۴۷) چنین گفته که حکم خدا در تورات و انجیل آمده و پیامبران خدا پیش از پیامبر اکرم بر اساس تورات حکم می کردند، و سپس در آیه ی (۴۸ و ۴۹) به خاتم انبیا می فرماید:

«احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ»

«و میان آنها مطابق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هوس هایشان پیروی مکن».

سپس در آیه ی ۵۰ می فرماید:

«أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»

«آیا آنها خواهان حکم جاهلیت اند؟ و برای قومی که یقین دارند، حکم چه کسی از حکم خدا بهتر است؟»

معلوم می شود هر حکمی که بر اساس کتاب خدا نباشد حکم جاهلیت است. بلافاصله در آیه ی بعد می فرماید:

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارى أَوْلِياءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمينَ» (مائده/۵۱/۱۱۷)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را اولیاء خود مگیرید، آنها اولیاء یکدیگرند، و هر که از شما پذیرای ولایت آنها شود از آنهاست. همانا خداوند ظالمان را هدایت نمی کند».

با توجّه به سیاق آیات، اولیاء گرفتن یهود و نصارا به معنی رجوع به ایشان است در احکام امور، و حال آنکه ایشان بنا بر کتاب خدا حکم نمی کنند، بلکه بنا بر هواها و هوس هاشان حکم می رانند، لذا چون هوا و هوس ها متعدّد است کسی که به آنان رجوع می کند با حکم ها و با اولیاء سر و کار دارد نه با حکم و با ولیّ، و در مقابل، خطاب به مؤمنان فرمود:

«إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ» (مائده/۵۵/۱۱۷)

«ولیّ شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

چون رسول خدا و اهلبیت آن حضرت بر اساس کتاب خدا حکم می کنند، کسانی که به ایشان رجوع می کنند با حکم خدا و با ولایت او سر و کار دارند، حکم و ولایت رسول خدا و اهلبیت «علیهم السلام» همان حکم و ولایت خداست.

کسی که حکم و ولایت یهود و نصارا را پذیرفت، یگانه وجودش که از آن با ضمیر مفرد تعبیر می رفت: «فَإِنَّهُ»، متشتّت شد و متعلّق شد به عدّه ای که با ضمیر جمع از آنان تعبیر می شود: «مِنْهُمْ»، امّا کسی که ولایت خدا و رسول و اهلبیت را پذیرفت، یگانه شد مر خدای یگانه را، و از حزب خدا شد، آنجا تنها سخن از حزب خداست و تعدّد حزبی نیست:

«وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ (مائده/۵۶)

«و هر که ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده اند بپذیرد پس همانا حزب خدا پیروزند».

و اینجا این مَثَل قرآنی روی می نماید که:

«ضَـرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلاً فیـهِ شُـرَکاءُ مُتَشـاکِسُونَ وَ رَجُلاً سَـلَماً لِرَجُـلٍ هَـلْ یَسْـتَوِیانِ مَثَلاً الْحَمْـدُ لِلَّهِ بَـلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُـونَ» (زمر/۲۹/۴۶۱)

«خدا مردی را مثل زده که مملوک شـریکانی بدخو و ناسازگار است و مردی که تنها تسـلیم یک نفر است. آیا این دو در مثل یکسانند؟ حمد مخصوص خداست، ولی بیشترشان نمی دانند».

اینکه درباره ی پذیرنـدگان ولایت یهود و نصارا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لا یَهْـدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ» (مائـده/۵۱)، با توجّه به چنـد آیه ی قبل که در آن ظالمان را معرّفی کرد: «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائـده/۴۵)، روشن می شود که چرا آنان از هدایت الهی محروم شدند؛ چون هدایت خدا در امور مختلف، همان حکم اوست در آن امور.

در آیات بعد خطاب به اهل کتاب می فرماید:

«قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَکْثَرَکُمْ فاسِقُونَ» (مائده/۵۹)

«بگو: ای اهل کتاب، آیا بر ما خرده می گیریـد؟ جز این است که ما به خـدای یگانه و به آنچه بر ما نازل شـده و آنچه پیش از این نازل شده ایمان آورده ایم؟ و این به خاطر آن است که بیشتر شما فاسقید».

فاسق را نیز در آیات قبل (مائده/۴۷) معرّفی کرد: «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ».

آنها بخاطر طغیان، زیر بار حکم خـدا که بر خودشان نازل شـده بود نمی رفتنـد، نزول قرآن بر پیامبر خات، مزید بر علّت شد و مرض ایشان را شدّت بخشید:

«وَ لَیَزیدَنَّ کَثیراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیاناً وَ کُفْراً» (مائده/۶۴ و ۶۸/۱۱۸ و ۱۱۹)

«و آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، بی گمان بر کفر و طغیان بسیاری از آنان می افزاید».

مرکز و خواستگاه طغیان در وجود انسان نفس اوست:

«وَ نَفْسٍ وَ مـا سَوَّاهـا، فَأَلْهَمَهـا فُجُورَهـا وَ تَقْواهـا، قَـدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاهـا، وَ قَـدْ خـابَ مَنْ دَسَّاها، کَـذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها، إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها، فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ناقَةَ اللَّهِ وَ سُقْیاها، فَکَذَّبُوهُ» (شمس/۷ الی ۱۴/۵۹۵)

«و سوگنـد به نفس آدمی و آنکه او را سامـان داد. پس فجـور و تقـوا را به وی الهـام کرد. بی شـک هر که خود را تزکیه کرد

رستگار شد. و بی گمان آنکه خود را بیالود، محروم گشت. ثمود از روی طغیان نفس، تکذیب کردند. آنگاه که شقی ترین آنها به پاخاست. پس پیامبر خدا به آنها گفت ناقه خدا را با آب خوردنش گذارید. پس او را تکذیب نمودند».

طغیان نفس، تجاوز آن است از حدّ و مرز خویش؛

قال مولانا امیر المؤمنین «علیه السلام»: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ»، «كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يَجْهَلَ قَدْرَهُ»، «لَا جَهْلَ أَعْظَمُ مِنْ تَعَدِّي الْقَدْرِ»، «مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ جَهِلَ كُلَّ قَدْرٍ»، «مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ عَدَا [تَعَدَّى] طَوْرَهُ»، «هَلَكَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ»، «مَا هَلَكَ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ»، «مَا عَقَلَ مَنْ عَدَا طَوْرَهُ»، «لَا عَقْلَ لِمَنْ يَتَجَاوَزُ حَدَّهُ وَ قَدْرَهُ» .

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّ الْعَقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَ النَّفْسَ مِثْلُ أَخْبَثِ الدَّوَابِّ فَإِنْ لَمْ تُعْقَلْ حَارَتْ فَالْعَقْلُ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ .

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: همانا عقل، بندی است بر نادانی، و نفس همچون پلیدترین جنبندگان باشد که اگر پایبندش نباشد هار شود، پس عقل، پایبند نادانی است.

کسی که نفسش را که پلیدترین جنبندگان است به حال خود واگذارد و به پایبند عقل، در بندش نکشد حال او همین است که در این دو آیه بیان شده است:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ» (انفال/۲۲/۱۷۹)

«همانا بدترین جنبندگان نزد خداوند، ناشنوایان گنگی هستند که تعقّل نمی کنند».

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ» (انفال/۵۵/۱۸۴)

«همانا بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که کافر شدند پس آنها ایمان نمی آورند».

حدّ و مرز و قدّ و اندازه ی نفس چیست و کجاست که نباید از آن تجاوز کند؟

همان است که خدای تعالی در قرآن بیان فرموده:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵/۴۳۶)

«ای مردم، شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی نیاز و ستوده است».

«وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۱۶ و ۲۳۲/ ۳۴ و ۳۷، آل عمران/۶۶/۵۸، نحل/۷۴/۲۷۵، نور/۱۹/۳۵۱): «خدا می داند و شما نمی دانید».

وقتی بنده با فقر خویش نسبت به حضرت حقّ که ریشه در ذات و خلقت او دارد آشنا شد و پذیرفت که خدا همه چیز را می داند و بنده ی فقیر، هیچ نمی داند، دیگر در محضر او و در مقابل فرستادگان و حجّت های او طغیان نخواهد کرد، بلکه در

پیشگاه ایشان زانوی ادب بر زمین می نهد و توسّط ایشان با حقایق آشنا می شود، از اینرو قال مولانا «علیه السلام»: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدِ انْتَهَى إِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَ عِلْمٍ» : «هر کس خویشتن را شناخت به نهایت هر معرفت و علمی راه یافت».

چنان که پیش از این آیاتش ذکر شد، طغیان علمی، ریشه و اصل هر طغیان است. جالب توجّه است که در روایتی که از امام صادق «علیه السلام» درباره ی آیه ی سیزدهم سوره ی شمس نقل شده، آن حضرت، طغیان قوم ثمود را نیز تأویل به طغیان در مقابل علم الهی امام فرمودند: النَّاقَةُ الْإِمَامُ الَّذِى فَهِمَ عَنِ اللَّهِ وَ فَهِمَ عَنْ رَسُولِهِ «وَ سُقْیاها» أَیْ عِنْدَهُ مُسْتَقَى الْعِلْمِ «فَكَذَّبُوهُ» : تأویل ناقه، امام است که فهمش از جانب خدا و رسول خداست «و آب خوردنش» یعنی نزد او آبشخور علم است «پس او را تکذیب کردند».

خدای تعالی درباره ی قوم عاد که جهل می ورزیدند (احقاف/۲۳/۵۰۵) و پیامبرشان حضرت هود را تکذیب می کردند و آخر به عذاب الهی مبتلا شدند می فرماید:

«جَعَلْنا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً فَما أَغْنى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لا أَبْصارُهُمْ وَ لا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْ ءٍ إِذْ كانُوا يَجْحَدُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ» (احقاف/۲۶/۵۰۵)

«و برای آنان گوشش و دیده ها و دل هایی قرار داده بودیم، ولی چون آیات الهی را انکار کردند نه گوش و نه دیدگانشان و نه دل هایشان به هیچ وجه به کارشان نیامد و آن که استهزایش می کردند بر سرشان آمد».

کسی از گوش و چشم و دلش بهرمند خواهد شد که با این ابزارها، علم صحیح الهی را از مجاری حقیقی آن که حجج اویند دریافت کند و این امر را امتثال کند که:

«وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» (اسراء/۳۶/۲۸۵)

«و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد».

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّ أَبَا بَكْرٍ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ السَّمْعِ وَ إِنَّ عُمَرَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ الْبَصَرِ وَ إِنَّ عُثْمَانَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ الْفُؤَادِ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ دَخَلْتُ إِلَيْهِ وَ عِنْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِ، سَمِعْتُكَ تَقُولُ فِی أَصْحَابِكَ هَؤُلَاءِ قَوْلًا، فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: هُمُ السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ وَ الْفُؤَادُ وَ سَيُسْأَلُونَ عَنْ وَصِيِّی هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا»، ثُمَّ قَالَ: وَ عِزَّهِ رَبِّی إِنَّ جَمِيعَ أُمَّتِی لَمَوْقُوفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَه وَ مَسْئُولُونَ عَنْ وَلَايَتِهِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ» (صافّات/۲۴/۴۴۶) .

امام حسین «علیه السلام» فرمودند: رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: همانا ابوبکر نسبت به من همچون گوش است و همانا عمر نسبت به من همچون چشم است، و همانا عثمان نسبت به من همچون فؤاد است! فردای آن روز مجدّدا خدمت آن حضرت رسیدم، امیر المؤمنین «علیه السلام» و ابوبکر و عمر و عثمان نیز آنجا بودند. عرض کردم: پدر جان، دیروز درباره ی

این اصحابتان مطلبی فرمودید، مقصودتان چه بود؟ فرمودند: بله، سپس به آنان اشاره کرده، چنین گفتند: آنان گوش و چشم و فؤاد هستند و به زودی در خصوص وصیّ من – و به علیّ بن ابی طالب «علیه السلام» اشاره کردند – سؤال خواهند شد، سپس افزودند: همانا خدای عزوجل می فرماید: «همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد»، سپس فرمودند: قسم به عزّت پروردگارم که تمام امّتم را در قیامت نگه دارند و از ولایت او سؤال کنند، و این مطلب، همان است که در این آیه آمده است: «آنان را نگه دارید، که از ایشان سؤال خواهد شد».

اینکه «منّی بمنزله» ترجمه شد به اینکه «نسبت به من همچون» نه به اینکه «از منند همچون»، با توجّه به سیاق روایت معنا شد، که اگر جز این بود معنا نداشت که در روز قیامت، از گوش و چشم و دل پیامبری که خود ولایت دارد و در ولایت بر وصی ّاش تقدّم دارد و ولیّ او نیز هست، در خصوص ولایت وصیّ وی پرسش و بازخواست شود!

اوّلی را فرمودند: «گوش است» امّا نفرمودند که آیا گوشی شنواست است یا گوشی کر؟ و همچنین در خصوص دوّمی که آیا چشمی بیناست است یا نابینا؟ و نیز سوّمی آیا فؤادی است متمایل و هوایی این خانواده یا میلش به سمت و سوی دیگری است؟ با توجّه به رفتار این سه به وصیّ پیامبر می توان پاسخ این سه سؤال را دریافت.

امّا تفاوت تعبیرات سه گانه شاید به تفاوت خصوصیت شخصی آن سه بازگردد. اگر چه خدا همه را گوش و چشم و دل داده امّا میزان اثر بخشی هر یک از اینها در افراد، مختلف است؛ برخی بیشتر از راه شنیدن اثر می پذیرند، برخی از راه دیدن و برخی از طریق گرایش دل. هدایت و گمراهی هر یک این سه دسته نیز متناسب با خصوصیت هر کدام است. اهل سمع، به شنیدن دعوت، راه می یابند، اهل بصر به دیدن معجزات، و اهل فؤاد به مواجه شدن با محبوب و دلخواه خویش. عامل اصلی محرومیت از هدایت، طغیان است، امّا طغیان اهل سمع، به ناشنیدن رهنمودهای پیامبران است، طغیان اهل بصر به نادیدن معجزات و نسبت سحر دادن به پیامبران، و طغیان اهل فؤاد به دلدادگی به باطل و پشت کردن به حقّ است.

اگر در این امّت، مظاهر طغیان در مراتب سه گانه وجود داشته، حتما مظاهر کمال هدایت در مراتب سه گانه را نیز می توان یافت. سلمان با اینکه پیامبر را ندیده و سخنش نشنیده بود امّا به نام و وصفی که از آن حضرت دریافته بود هوایی ایشان شد تا آنکه پس از سالها انتظار، با محبوبش ملاقات کرد، و در ارتباط او با پیامبر اکرم و اهلبیت ایشان، محبّت در وجود او نقش اوّل را داشت، و از طریق ایشان به علوم و معارفی راه یافت که دیگران از آن محروم بودند. ابوذر در ابتدا امری خارق العاده مشاهده کرد و این باعث بر ایمانش شد، و پس از آن نیز بیشتر اهل تفکّر و عبرت بود که تفکّر و عبرت، در بصیرت اصل است، و مقداد دعوت و سخن پیامبر را شنید و پذیرفت و تا پایان نیز شعار زبان و عمل وی، «سمع و طاعت» بود. اجتناب از بندگی طاغوت، شرط جدائی ناپذیر هدایت است و پذیرش طاغوت و ایمان به آن و آنرا هدایت یافته تر از اهلبیت (ع) پنداشتن، حتما و حتما موجب گمراه شدن است:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ أُوتُوا نَصيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذينَ آمَنُوا سَبيلاً» (نساء/۸۶/۵۱)

«آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده، به جبت و طاغوت ایمان می آورند، و درباره کافران می گویند:

آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند!»

مؤمنان همه در مسیر هدایتند و در رأس مؤمنان، ائمه هدی (ع)، هم خود در منتها مرتبه ی هدایتند و هم هدایتگر مؤمنانند. اما کسانی که نسبت به امامت ایشان کافرند و از هدایت ایشان محروم، از جبت و طاغوت هدایت می جویند و آن دو را بر ائمه ی هدی (ع) ترجیح می دهند!

عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ» فُلَانٌ وَ فُلَانٌ «وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» يَقُولُونَ لِأَئِمَّةِ الضَّلَالِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِيلًا «أُولئِکَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً» .

برید عجلی گوید: امام باقر درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده، به جبت و طاغوت ایمان می آورند» فرمودند: (مقصود از جبت و طاغوت) فلانی و فلانی هستند «و درباره کافران می گویند: آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند!» درباره ی پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان بسوی آتش می گویند: آنها از آل محمد (ص) هدایت یافته ترند! «آنان کسانی اند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز یاوری برای او نخواهی یافت».

------------ عیون أخبار الرضا «علیه السلام»، ج ۱، ص۳۱۳.

. راغب در بیان معنای این کلمه گوید: جبت، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود.

. بصائر الدرجات، ص۳۴. . تصنیف غرر الحکم، ص۲۳۳.

. تحف العقول، ص۱۵.

. تصنیف غرر الحکم، ص۲۳۲.

. تأویل الآیات، ص۷۷۷.

نکته

جزائی که خدا به بندگانش در قبال عمل ایشان می دهد با عمل آنان هم گونی و هم خوانی دارد، چنان که فرمود: «جَزاءً وِفاقاً» (نبأ/۵۸۲/۲۶)، جالب توجّه است هم گونی دو نمونه جزای دو دسته از طاغیان با طغیان آنان:

«وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغَى» (نجم/۵۲۸/۵۲): «و پیش از آنها قوم نوح را [هلاک نمود]، آنها ظالم تر و طاغی تر بودند». در اثر طغیان آنها: «طَغَى الْماءُ» (الحاقّه/۵۶۷/۱۱): «آب طغیان کرد».

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها» (شمس/۱۱/۵۹۵): «ثمود از روی طغیان نفس، تکـذیب کردند». و در اثر طغیان آنها: «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ» (الحاقّه/۵/۵۶۶): «امّا ثمود با صیحه ی طغیانگر به هلاکت رسیدند».

«إِنَّا لَمَّا طَغَى الْماءُ حَمَلْناكُمْ فِي الْجارِيَةِ، لِنَجْعَلَها لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ» (الحاقّه/۱۱ و ۱۲/۵۶۶): «ما وقتی که آب طغیان کرد، شـما را بر کشتی سوار نمودیم، تـا آن را برای شـما تـذکّری گردانیم و گوش هـای فرا گیرنـده آن را نگاه دارد». «واعِيَةٌ» معنایی مقابل طغیان است، اگر آنها طغیان کردند و پذیرای علوم پیامبران نشدند شما درس بگیرید و پذیرا گردید.

«وَ أَنابُوا إِلَى اللَّهِ»

اشاره

شرط دیگری که اولوا الالباب که هدایت یافتگان حضرت حقّند بدان اتیان نمودند «انابه» است:

«إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنابَ» (رعد/۲۷/۲۵۲)

«خدا هر که را بخواهد گمراه می کند و هر که را انابه کند به سوی خویش هدایت می کند»

«اَللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (شوری/۱۳/۴۸۴)

«خدا هر که را بخواهد به سوی خود بر می گزیند و هر که را انابه می کند به سوی خود هدایت می نماید»

چون انابه موجب هدایت می شود خدا به پیروی از راه اهل انابه دستور می دهد: «وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ» (لقمان/۱۵/۴۱۲).

انابه را به رجوع و بازگشت قلبی عبد به سوی حقّ تعالی معنا کرده اند؛ در قرآن تعبیر «قَلْبٍ مُنِيبٍ» آمده است (ق/۳۳/۵۱۹). امّا چه خصوصیتی در انـابه وجود دارد که هـدایت را در پی دارد؟ به بیان دیگر در این بازگشت قلبی عبـد به مولا چه اتّفاقی می افتد که موجب هدایت می شود؟ با تأمّل در این چند آیه می توان به جواب ره یافت:

«وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ» (روم/۳۳/۴۰۸)

«و چون مردم را زیـانی رسـد پروردگـار خود را بـا حـال انابه می خواننـد، و آنگاه که از جانب خود رحمتی به آنها چشانـد به ناگاه دسته ای از ایشان به پروردگار خود شرک می ورزند!»

«فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت/۶۵/۴۰۴)

«و هنگامی که بر کشتی سوار می شونـد، خدا را با اخلاص در دین می خوانند، و آن گاه که نجاتشان داد و به خشـکی آورد، به ناگاه همانها شرک می ورزند»

با توجّه به اتّحاد موضوع و نتیجه در دو آیه ی فوق، می توان «دَعَوُا رَبَّهُمْ مُنیبینَ إِلَیْهِ» را از جهت معنایی معادل «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ» قرار داد؛ مؤیّد این جمع، این آیه است:

«وَ ما یَتَذَکَّرُ إِلاَّ مَنْ یُنیبُ، فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ» (غافر/۱۳ و ۱۴/۴۶۸)

«و تنها کسی متذکّر می شود که انابه می کند؛ پس خدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده اید بخوانید، هر چند کافران را خوش نیاید»

تفریع آیه ی دوّم بر آیه ی اوّل، افاده ی این معنا می کند که: حال که تنها اهل انابه متذکّر می شوند راه شما برای اهل انابه شدن این است که خدا را با دین خالصانه بخوانید.

با توجه به آیه ی مذکور از سوره ی روم (۳۳) و نیز آیه ی ذیل:

«وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ» (لقمان/۱۵/۴۱۲)

« و اگر آن دو (والدینت) سعی کنند که تو چیزی را که بدان علم نداری شریک من انگاری، فرمانشان مبر، و در دنیا با آنها به نیکی معاشرت کن، و راه کسی را پیروی کن که به سوی من انابه می کند».

انابه، در مقابل شرک است. انابه یعنی خداخوانی خالصانه ی خالی از شرک. کسی که نسبت به حقّ تعالی شرک ورزد مسلّما در جهل قدم نهاده است: «تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ»، زیرا بر خلاف حقّ و حقیقت عمل کرده، حقّ و حقیقت این است که: «لا شَریکَ لَهُ» (أنعام/۱۶۳/۱۵۰). خداخوانی و پرستش خالصانه، بر اساس حقّ و حقیقت و مطابق علم است. کسی که بخواهد خدا را خالصانه بخواند یا بپرستد مهم تر از همه چیز، نیازمند «علم» نسبت به حقّ و حقیقت است، لذا علم، لازمه ی انابه است. البته انابه دو گونه است: انابه ی اضطراری و انابه ی اختیاری. انابه ی اضطراری در زمانی روی می نماید که انسان در طوفان حوادث و مشکلات گرفتار آید و غیر خدا را عاجز از یاری خود یابد، در این زمان، فطرت یکتاپرست انسان در وجود او حکم می راند و خداخوانی خاصلانه از او سر می زند. امّا انابه ی اختیاری از آن رو که عملی اختیاری است - و اگر چه مطابق فطرت است - نیازمند علم است، و این علم را باید از خدا و فرستادگان و حجّت های او بر خلقش اخذ کرد.

«ضَرَبَ لَکُمْ مَثَلاً مِنْ أَنْفُسِکُمْ، هَلْ لَکُمْ مِنْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ مِنْ شُرَکاءَ فی ما رَزَقْناکُمْ فَأَنْتُمْ فیهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ کَخیفَتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ، بَلِ اتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَمُوا أَهْواءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ، فَمَنْ یَهْدی مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرینَ، فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ، مُنیبینَ إِلَیْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقیمُوا الصَّلاةَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکینَ، مِنَ الَّذینَ فَرَّقُوا دینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ» (روم/۲۸ الی ۳۲/۴۰۷)

«خدا برای شما از خودتان مثلی زده است: آیا از بردگانتان در اموالی که روزیتان کرده ایم شریکانی هست تا در آن با آنها

برابر باشید و همان طور که از یکدیگر بیم دارید، از آنها بترسید؟ این گونه آیات خود را برای مردمی که می اندیشند شرح می دهیم. بلکه ستم پیشگان، بی هیچ دانشی از هوس های خود پیروی کردند. پس آن را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند؟ و آنها را هیچ یاوری نیست. پس حقّ گرایانه به سوی این آیین روی آور، فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است، تغییری در آفرینش خدا نیست، آیین پایدار همین است و لیکن بیشتر مردم نمی دانند. در حالی که به سوی او انابه می کنید و از او پروا دارید، و نماز را برپا کنید و از مشرکان نباشید، از آنها که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه هایی شدند، هر فرقه ای بدانچه نزد خود دارند دلخوشند».

اگر انابه این است که «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ»، مشرکان که در مقابل اهل انابه اند چنین اند که: «فَرَّقُوا دينَهُمْ». مشرکان تابع هوای نفس خویش اند و از علم بی نصیب: «بَلِ اتَّبَعَ الَّذينَ ظَلَمُوا أَهْوائَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»، لذا به آنچه نزد خود دارند، یعنی عقاید جاهلانه ی خویش شادند: «كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»؛ امّا کسانی که علم را از معدنش که حضرت حقّ است که: «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۱۶ و ۲۳۲/ ۳۴ و ۳۷، آل عمران/۶۶/۵۸، نحل/۷۴/۲۷۵، نور/۱۹/۳۵۱): «خدا می داند و شما نمی دانید»، از طریق مجاری آن که رسول خدا و ائمّه ی بر حقّ پس از اویند دریافت کنند دیگر به علمی که نزد خداست شاد خواهند بود نه به آنچه نزد خودشان است و چنین کسانی از حزب الله خواهند بود نه از حزبهای متفرّقه ی بشری:

«وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ» (مائده/۵۶/۱۱۷)

«و هر که ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده اند بپذیرد پس همانا حزب خدا پیروزند».

لذا در آیات قرآن، در مقابل اهل انابه – که دارای دین خالصند، و دین خالص خویش را از طریق پذیرش ولایت خدا و رسول و اهلبیت دارا شده اند – سخن از کسانی گفته شده که بتها و شیاطین را به جای خدا اولیاء خود گرفتند:

«قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، فَريقاً هَدى وَ فَريقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ، إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اعراف/۲۹ و ۳۰/۱۵۳)

«بگو: پروردگارم به انصاف فرمان داده است و اینکه نزد هر مسجدی روی خود را فرا دارید و خدا را با خالص کردن دین برای او بخوانید (انابه). همان گونه که شما را پدید آورد بر می گردید. گروهی را هدایت کرد (اهل انابه) و گروهی گمراهی بر آنها محقّق شد، آنها شیاطین را به جای خدا اولیاء خود گرفتند و می پندارند که ره یافته اند!»

«إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ في ما هُمْ فيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفَّارٌ» (زمر/۲ و ۳/۴۵۸)

«همانا ما کتاب را به حقّ به سوی تو نازل کردیم، پس خدا را بندگی کن در حالی که دین را برای او خالص کرده ای (ربط نزول کتاب با پرستش خالصانه این است که کتاب به علم خدا نازل شده و راه عبودیت خالصانه را ترسیم می کند). آگاه باش که دین خالص برای خداست (دین خالص، خصوصیتی است که در خداخوانی اهل انابه نیز هست)، و کسانی که جز خدا اولیائی گرفتند [می گویند:] ما آنها را عبادت نمی کنیم جز برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند! به یقین خداوند در باره ی

آنچه اختلاف می کننـد میانشان داوری خواهـد کرد، بی تردیـد خـدا آن کسـی را که دروغ پرداز کفرپیشه است هـدایت نمی کند».

پیش از این در بحث طاغوت با توجّه به آیات (مائـده/۴۴ الی ۵۵) گفته شد که: ولایت خدا و رسول و ائمّه «علیهم السـلام» بر مؤمنـان به معنـای آن است که رسول و ائمّه «علیهم السـلام»، بر اسـاس «مَـا أَنْزَلَ اللهُ» برای مؤمنان حکم می فرماینـد؛ اهل انابه، حکم الهی را از ایشان اخـذ می کننـد. در دو آیه ی ذیل نیز ابتـدا سـخن از انحصار ولایت در خدای تعالی گفته شده و سـپس اینکه حکم هر اختلافی نزد اوست، پس تنها بر او باید توکّل کرد و تنها به سوی او انابه نمود:

«أَم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِیُّ وَ هُوَ یُحْیِ الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ، وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِن شَیَ ءٍ فَحُکْمُهُ إِلیَ اللَّهِ ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبیّ ِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ» (شوری/۹ و۱۰/۴۸۳)

«آیا به جای او سرپرسـتانی برای خود گرفته انـد؟ خـداست که ولیّ است، و اوست که مردگان را زنده می کند و هموست که بر هر چیزی توانـاست. و درباره ی هر چه اختلاف کردیـد حکمش با خـداست. این خـدای یکتا است که پروردگار من است، تنها بر او توکّل کردم و تنها به سوی او انابه می کنم».

لذا در سوره ی انعام پس از ذکر اهل طغیان و رجوع ایشان به شـیاطین جنّ و انس که اولیای ایشانند (که گفته شد طاغوت هم ایشانند)، در آیه ی بعد در واقع از لسان اهل انابه فرمود:

«أَ فَغَیْرَ اللَّهِ أَبْتَغی حَکَماً وَ هُوَ الَّذی أَنْزَلَ إِلَیْکُمُ الْکِتابَ مُفَصَّلاً» (انعام/۱۴۲/۱۱۴)

«پس آیا حَکَمی جز خدا جویم؟ در حالی که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است».

و چنانچه در سوره ی زمر، ابتدا اجتناب اولوالالباب از عبادت طاغوت مطرح شده و بلافاصـله انابه ی ایشان به سوی حقّ تعالی، در اینجـا چگونگی عبـادت طاغیان نسبت به طاغوت و بلافاصـله پس از آن، چگونگی انابه ی اهل انابه که همان اولوا الألباب می باشند ذکر شده است.

امّا دلیلی دیگر بر اینکه اهل انابه همان اولوا الألباب هستند:

«وَ ما یَتَذَکَّرُ إِلاَّ مَنْ یُنیبُ» (غافر/۱۳/۴۶۸): «و تنها کسی متذکّر می شود که انابه می کند»

«إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ» (رعد/۱۹/۲۵۲ و زمر/۹/۴۵۹): «تنها اولوا الالباب متذکّر می شوند»

از این دو آیه که در هر دو، تنها گروهی که اهل تذکّرند منحصـرا ذکر شده، می توان دریافت که اولوا الالباب همان اهل انابه اند و اهل انابه همان اولوا الالباب.

سؤال: در حالت اضطرار چه خصوصیتی نهفته که حتّی مشرکان را به مرتبه ی انابه می رساند؟ آن خصوصیت آیا در انابه ی اختیاری هم

وجود دارد؟

جواب: کسانی که مشرک می شوند و غیر خدا را می خوانند از آن رو چنین می کنند که غیر خدا را نافع یا ضارّ می پندارند، لذا وقتی که خدا آنان را در طوفان حوادث دچار اضطرار می کند در آنجا ناتوانی غیر خدا را در نجات خویش مشاهده کرده و به فطرت خود بازگشته و خدا را خالصانه می خوانند (= انابه ی اضطراری). در مقابل، کسانی بدون اینکه نیاز به مشکلات و حوادث داشته باشند به خدا ایمان آورده و تنها او را همه کاره ی عالم می دانند و با تکیه بر او دلشان آرام گرفته و در هر زمان برای درخواست هر نفع و خیر و برکتی و نیز برای نجات از هر ضرر و شرّی دلشان تنها متوجّه ی او می گردد (= انابه ی اختیاری). از مهم ترین منافع، راه سعادت دنیا و آخرت را به انسان نمودن و او را از شقاوت و عذاب ابدی نجات دادن است (= هدایت)، که اهل انابه چون این منفعت را از معدن و مرجع آن طلب می کنند از آن برخوردار می شوند و مشرکان چون این منفعت را از کسانی طلب می کنند که عالم به آن و قادر به اعطای آن نیستند محروم می گردند:

۱. «قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُنا وَ لا يَضُرُّنا وَ نُرَدُّ عَلى أَعْقابِنا بَعْدَ إِذْ هَدانَا اللَّهُ كَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّياطينُ فِی الْأَرْضِ حَيْرانَ لَهُ أَصْحابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدى وَ أُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمينَ» (انعام/۷۱/۱۳۶)

«بگو: آیا به جای خدا چیزی را بپرستیم که نه سودی به ما رساند و نه زیانی، و بعد از آنکه خدا هدایتمان کرده به گذشته ی خود بازگردیم؟ مانند کسی که شیاطین او را زمین گیر کرده که سرگشته مانده است، یارانی هم دارد که وی را به هدایت می خوانند که به سوی ما بیا! بگو: بی گمان تنها هدایت خدا هدایت است، و ما دستور یافته ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم».

اگر کسی تنها هدایت خدا را هدایت دانست نیاز خود به هدایت را تنها با رجوع به او پاسخ می دهد (= انابه)، لذا از هدایت الهی برخوردار می شود. اینکه در پایان آیه فرمود: «وَ أُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمينَ» تسلیم حکم الهی شدن مرتبه ی پس از انابه است، چنان که جای دیگر فرمود: «وَ أَنيبُوا إِلى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ» (زمر/۵۴/۴۶۴): «و پیش از آنکه شما را عذاب فرا رسد و دیگر یاری نشوید به سوی پروردگارتان انابه کنید و تسلیم او شوید».

۲. «وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكينَ، وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكَ وَ لا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذاً مِنَ الظَّالِمينَ، وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ، قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكيلٍ» (یونس/۱۰۵ الی ۱۰۸/۲۲۰ و ۲۲۱)

«و با گرایش به حقّ به این دین روی آور و هرگز از مشرکان مباش. و جز خدا چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند مخوان که اگر چنین کنی در آن صورت قطعا از ستمکارانی. و اگر خدا زیانی به تو برساند هیچ کس جز او برطرف کننده ی آن نیست و اگر برای تو خیری بخواهد، تفضّل او را هیچ بازدارنده ای نخواهد بود. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می رساند، و او آمرزنده ی مهربان است. بگو: ای مردم، پیام حقّ از جانب پروردگارتان برای شما آمده است؛ پس هر که هدایت پذیرد تنها به سود خویش هدایت می شود و هر که گمراه شود فقط به زیان خود گمراه می گردد، و من بر شما

نگهبان نیستم»

۳. «يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُ وَ ما لا يَنْفَعُهُ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعيدُ» (حجّ/۱۲/۳۳۳)

«به جای خدا چیزی را می خواند که نه زیانی به او می رساند و نه سودش می دهد! گمراهی دور همین است».

کسانی که به جای رجوع به معدن علم و هدایت سراغ غیر خدایی که مالك این منفعت نیست رفتند دچار «گمراهی دوری» خواهند شد. تا اینجا مشخّص شد که لازمه ی انابه این است که انسان بداند که سود و زیان تنها در دست خداست و غیر او مالك سود و زیانی نیست مگر به اذن او. این علم، حقیقت توکّل است، چنان که جبرئیل به رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در تعریف توکّل عرضه داشت: «الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَ لَا يَنْفَعُ وَ لَا يُعْطِي وَ لَا يَمْنَعُ وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ» : «علم به اینکه مخلوق زیان نمی زند و سود نمی بخشد و بخشش نمی کند و باز نمی دارد، و ناامیدی از مخلوق را به کار داشتن، پس هر گاه بنده چنین باشد برای کسی جز خدا عمل نکند و امید نبندد و نترسد جز از خدا، و به کسی جز خدا طمع نبندد؛ پس اینست توکّل».

بنا بر این، توکّل، مقدّمه ی انابه است، چنان که حضرت حقّ نیز توکّل را قبل از انابه ذکر فرمود: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنيبُ» (شوری/۱۰/۴۸۳).

الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

اشاره

از دیگر خصوصیات اولوا الالباب که هدایت ایشان را در پی دارد گوش فرا دادن است به «القول».

سؤال: اولوا الألباب به چه قولی گوش فرا می دهند؟ در آیه ی مذکور، بیان شده که به «القول»؛ مراد از «القول» چیست؟ آیا مقصود این است که به هر گفتاری گوش فرا می دهند و از برترین آنها پیروی می کنند؟

جواب: لازمه ی اطلاق تجویز استماع، این است که به سخنان طاغوت نیز می توان گوش فرا داد، و حال آنکه این معنا با اجتناب از پرستش طاغوت که در آیه ی قبل مطرح شده مقابل است، و ثانیا خدا در دیگر آیات، اجازه ی همنشینی و شنیدن سخنان هر کسی را به مؤمنان نمی دهد:

«وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَديثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقينَ وَ الْكافِرينَ فِي جَهَنَّمَ جَميعاً» (نساء/۱۴۰/۱۰۰)

«البتّه خدا در این کتاب بر شما نازل کرده که: چون بشنوید آیات الهی مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد با آنها منشینید تا سخنی دیگر آغاز کنند، چرا که در این صورت شما نیز مثل آنها خواهید شد! و مسلّما خدا همگی منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد».

این منکران ریشخند کننده، همان اهل طغیانند که درباره ی آنان فرمود: «وَ إِذا لَقُوا الَّذینَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَیاطینِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَکُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ، اَللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ یَمُدُّهُمْ فی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» (بقره/۱۴ و ۱۵/۳)

«و چون با مؤمنان رو به رو شوند گویند: ایمان آورده ایم، و چون با یاران شیطانی خود تنها شوند گویند: ما بی تردید با شما هستیم، جز این نیست که ما به ریشخند گرفته ایم. خداست که آنها را به ریشخند می گیرد و فرصت می دهد تا در طغیانشان سرگردان بمانند».

پس مسلّما نمی توان سخن هر کسی را گوش فرا داد و مراد از «القول» نمی تواند هر قولی باشد و «ال» آن را نمی توان «ال» جنس گرفت، بلکه «ال» عهد ذکری است و بایستی دید در دیگر آیات آیا مصداق مشخّصی برای آن معرّفی شده یا خیر؟ پاسخ این است که: آری، خدای تعالی در دیگر آیات، مصداق «القول» را مشخص نموده و این تعبیر را در دو آیه در خصوص قرآن استعمال فرموده است:

«أَ فَلَمْ یَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جاءَهُمْ ما لَمْ یَأْتِ آباءَهُمُ الْأَوَّلینَ» (مؤمنون/۳۴۶/۶۸)

«آیا در این قول تدبّر نکردند یا چیزی برای آنها آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده است؟»

«وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ» (قصص/۳۹۲/۵۱)

«و به راستی برای ایشان، قول را پی در پی آوردیم، به امید آن که متذکّر شوند».

و در چند آیه ی بعد در وصف ایمان آورندگان به قرآن می فرماید:

«وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لا نَبْتَغِی الْجاهِلینَ» (قصص/۳۹۲/۵۵)

«و چون سخن بیهوده شنوند از آن روی بر می تابند و می گویند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست، سلام بر شما، ما خواهان جاهلان نیستیم».

که این خود دلیل دیگری است بر عدم اطلاق تجویز استماع هر قولی. جز دلیل فوق، به دو دلیل دیگر نیز می توان استدلال کرد بر اینکه مراد از «القول» قرآن است:

۱. با توجّه به اینکه اولوا الألباب، خوبان از بندگان خدا هستند مسلّما آن قولی که ایشان بدان گوش فرا می دهند قولی است گوش دادنی. حال بنا بر آیات قرآن کدام قول است که گوش دادنی است (یعنی شایسته ی آن است که بدان گوش فرا داده

شود)؟

الف: در آیات قرآن تنها در دو مورد خدای تعالی با صیغه ی امر به گوش فرا دادن (: استماع) دستور داده است:

اوّل: درباره ی کلّ قرآن: «وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف/۲۰۴/۱۷۶): «و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش باشید تا مشمول رحمت شوید».

دوّم: درباره ی جزئی از قرآن: «یا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ» (حجّ/۷۳/۳۴۱): «ای مردم، مثلی زده شده است، پس بدان گوش فرا دهید».

ب: چنان که در بحث پیرامون طاغوت گفته شد، با توجّه به آیه ی ۷۸ نحل (ص۲۷۵)، خدا گوش و چشم و فؤاد را به عنوان ابزار تحصیل علم در وجود انسان قرار داده و تشکّر و قدردانی نسبت به این سه نعمت را از انسان خواهان است. قدردانی از این سه نعمت هم این است که آنها را آنجا که حقیقتا مجاری علم است استعمال کند، و علم فراتر از ظاهر زندگی دنیا تنها نزد خداست و از مجرای پیامبران و فرستادگان و حجّت های او می توان بدان دست یافت. لذا انسان موظّف و مسئول است که سمع و بصر و فؤاد خود را تنها در این مجرا کار فرماید:

«وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» (اسراء/۳۶/۲۸۵)

«و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد».

۲. با توجّه به اینکه اولوا الألباب از هدایت الهی بهرمندند مسلّما آن قولی هم که بدان گوش فرا می دهند قولی است که در هدایت ایشان نقش دارد. آن قول شنیدنیی که موجب هدایت می شود قول خداست:

«وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدی آمَنَّا بِهِ فَمَنْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا یَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً» (جنّ/۱۳/۵۷۲)

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی».

در این آیه خداوند متعال گفتار اجنّه ای را که قرآن را از پیامبر شنیده و بدان ایمان آوردند نقل فرموده. جالب توجّه است که آنها نگفتند: «ما وقتی قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم»، بلکه آن قدر هدایتگری قرآن برایشان جلوه داشت که گفتند: «ما وقتی هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم». شاهد بر اینکه مسموع ایشان همان آیات قرآن بوده اوّلا آیات (جنّ/۱ و ۲/۵۷۲) است و ثانیا آیات (احقاف/۲۹ و ۳۰/۵۰۶). بنا بر این آیه، قرآن آن قول شنیدنی است که هدایت را در پی دارد.

. معانی الأخبار، ص۲۶۱.

فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

اشاره

چهارمین خصوصیت اولوا الالباب که مجوب هدایت ایشان می شود و شرط چهارم هدایت است پیروی از احسنِ قول است.

سؤال: همه ی قرآن از حُسن برخوردار است، امّا آیا می توان آیات آن را تقسیم به حَسَن و اَحسن کرد؟ اینکه در این آیه سخن از تبعیت از احسن قول گفته شده آیا موجب تضعیف این نظر که مراد از «القول» قرآن باشد نمی شود؟ اگر مراد از «القول» قرآن است مراد از «أحسنه» چیست؟

پاسخ: اوّلا: تبعیت از احسن در خصوص قرآن کریم تنها در آیه ی مورد بحث مطرح نشده، بلکه در آیه ی (زمر/۵۵/۴۶۴) نیز خدا صریحا فرموده:

«اِتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»

«و از نیکوترینِ آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده پیروی کنید».

و در آیه ی قبلش نیز همچون آیه ی مورد گفتگو سخن از انابه است و امر به آن فرموده، که این نیز دلیل دیگری است بر اتّحاد مفاد در دو موضع؛ لذا «أحسن» در آیه ی ۵۵ زمر به هر معنایی که باشد «أحسنه» نیز در آیه ی مورد گفتگو به همان معناست.

ثانیا: اگر چه مؤمنان مأمور به تبعیت از کلّ قرآنند، امّا خدا در قرآن، هر گونه تبعیتی را نسبت به قرآن تأیید نکرده است؛

«هُوَ الَّذی أَنْزَلَ عَلَيْکَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذينَ فی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ» (آل عمران/۷/۵۰)

«اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است که اساس کتابند و برخی متشابه اند، امّا کج دلان، برای فتنه جویی و به قصد تأویل، متشابهات آن را که پیروی می کنند».

«زَيْغْ» را به انحراف از حقّ معنا کرده اند و در روایتی به شکّ معنا شده که باعث انحراف از حقّ است. در هر صورت وجود «زیغ» در دل، موجب فسوق و محرومیت از هدایت می گردد، چنان که خدای تعالی می فرماید:

«فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقينَ» (صفّ/۵/۵۵۱)

«پس چون منحرف شدند خدا هم دل هایشان را برگرداند (دچار زیغ کرد)، و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند».

تعبیر «فَيَتَّبِعُونَ» در دو جای قرآن آمده، یکی درباره ی اهل زیغ و دیگری درباره ی الوا الالباب، در هر دو نیز مقصود، تبعیت

از قرآن است، امّا نتیجه ی یکی محرومیت از هـدایت است و ثمره ی دیگری برخورداری از هـدایت الهی. جالب این است که در پایان آیه ی ۷ آل عمران، سخن از اولوا الالباب نیز به میان آمـده و در ابتدای آیه ی بعد، دعای ایشان مطرح شده: «رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنـا بَعْـدَ إِذْ هَـدَيْتَنا» (آل عمران/۸): «پروردگـارا، دل هـای مـا را پس از آن کـه هـدایتمان کردی برمگردان (دچـار زیغ مکن)».

اهـل زیغ در مقابـل اولوا الالبـاب انـد، و تبعیت از متشابهـات قرآن در مقابـل تبعیت از احسن قرآن است. حـال، آیـا مقصود از احسن قرآن چیست؟ خدای تعالی در ادامه ی آیه ی ۷ آل عمران می فرماید:

«فَأَمَّا الَّذينَ فی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مـا تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْويلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْويلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ»

«امّا کـج دلان، برای فتنه جویی و به قصـد تأویل، متشابهات آن را که پیروی می کنند، و تأویل آن را جز خدا ندانند! و آنها که در دانش ریشه دارند گویند: ما بدان ایمان داریم، همه از جانب پروردگار ماست، و جز اولوا الالباب متذکّر نمی شوند».

بـا توجه به ادامه ی آیه، آیا مقصود از احسن قرآن محکمات آن است؟ اگر تنها محکمات مقصود باشـد مسـتلزم این است که متشابهات قرآن که کتاب هـدایت است در هـدایتگری با قرآن همراهی نداشـته و وجود آنها در کتاب هـدایت بی فایـد باشد، حال آنکه اوّلا: خدا بارها دستور به تبعیت از کلّ قرآن داده مانند:

«اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (اعراف/۳/۱۵۱)

«از آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده پیروی کنید».

و ثانیا: بنا بر آیات متعدّدی، کلّ قرآن، کتاب هدایت است:

«ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ» (بقره/۲/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است».

بنـا بر این نمی توان گفت که احسن قرآن محکمـات آن است، بلکه می توان گفت که احسن قرآن، هم محکمات است و هم متشابهات مؤوّل به محکمات، امّا «وَ ما يَعْلَمُ تَأْويلَهُ إِلاَّ اللَّهُ»، تأویل متشابهات را جز خـدا نمی داند و البتّه راسـخان در علم نیز به تعلیم خـدا می دانند، و تنها اولوا الالباب متذکّر این مطلب هسـتند؛ لذا اولوا الالباب تأویل متشابهات قرآن را از طریق راسـخان در علم درمی یابند و از آن تبعیت می کنند.

«يـا أَيُّهَـا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُـوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَـإِنْ تَنـازَعْتُمْ فی شَـیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً» (نساء/۵۹/۸۷)

«ای کسـانی که ایمان آورده ایـد، خـدا را اطاعت کنیـد و از پیامبر و کاردارانی که از شـما هسـتند فرمان بریـد. پس هرگاه در چیزی اختلاف کردیـد آن را به خـدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز واپسـین ایمان دارید، که این بهتر و نیکو تأویل تر است».

و البتّه ردّ امور به اولی الأمر نیز عین ردّ به خدا و رسول است، چنان که در جای دیگر فرمود:

«وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳/۹۱)

«اگر آن را به رسول و اولی الأمرشان ارجاع می دادند قطعا کسانی از ایشان که آن را استنباط می کنند آن را می دانستند».

با رجوع به رسول خدا و اولی الامر می توان به علم دست یافت. رسول خدا و اولی الامر همان راسخان در علم اند که به تعلیم الهی، تأویـل متشابهـات قرآن را می داننـد و می تواننـد حکـم امـور را از قرآن اسـتنباط کننـد: «لَعَلِمَهُ الَّذيـنَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳)؛ لذا تنها با رجوع به ایشان می توان به تأویل احسن دست یافت: «ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلًا» (نساء/۵۹).

اگر نتوان آیـات قرآن را تقسـیم به احسن و غیر احسن کرد امّـا چنین تقسـیمی درباره ی تأویل متشابهات رواست؛ یک تأویل، تأویـل جاهلانـه ی ناپسـند و خالی از حُسن اهل زیغ است، و یک تأویل، تأویل عالمانه ی الهی احسن است که اولوا الالباب به واسـطه ی راسـخان در علم که رسول خدا و اولی الامر (اهلبیت آن حضـرت «علیهم السلام») می باشند دریافت و از آن تبعیت می کنند: «اَلَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» أی أحسنه تأویلا.

پس اگر خـدا در جایی فرمود: «اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (اعراف/۳) و در جای دیگر فرمود: «اِتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (زمر/۵۵)، جمع این دو آیه به این نخواهـد بود که یکی را عـامّ دانیم و دیگری را خاصّ (که در این جمع، ابهاماتی نیز هست، مثـل اینکه: آیـا «احسن» و «غیر احسن» قرآن کـدام آیـات است؟ آیـا ملاـک و معیـاری هست که تکلیـف را کـاملا مشـخص و متمیّز سازد، که اگر نباشد نمی توان به تکلیف اتیان نمود؟! و آیا مخاطبان به خطاب خاصّ، مخاطب به خطاب عامّ نیز هسـتند یـا اینکه تبعیت از «غیر احسن» قرآن بر آنـان واجب نیست؟ پس خطاب عامّ، خطاب به کیست؟)، بلکه جمع این دو آیه به این خواهد بود که بگوییم: آیه ی دوّم در واقع بیانگر چگونگی تبعیت از آیه ی اوّل است.

«أُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ»

آیه ی هفدهم

«وَ الَّذينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» (محمد/۱۷/۵۰۸)

«و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» عَنْ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ لِي: يَا خَيْثَمَةُ، إِنَّ شِيعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقْذَفُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، أَلَا إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّنَا وَ يَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرَنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا

زادَهُمْ هُدیً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» یَعْنِی مَنْ لَقِیَنَا وَ سَمِعَ کَلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًی عَلَی هُدَاهُ .

خیثمه ی جعفی گوید: خدمت حضرت باقر رسیدم. فرمودند: خیثمه! همانا محبت ما اهلبیت به دل شیعیان ما می افتد و محبت ما اهلبیت به آنان الهام می شود. شخص، ما را دوست دارد و آنچه در فضل ما می شنود می پذیرد با اینکه ما را ندیده و سخن ما را نشنیده، چون خدا خیر او را خواسته، و این فرمایش خدا اشاره به همین است: «و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است»، یعنی هر کس ما را ببیند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می افزاید. عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِیِّ قَالَ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : «وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا» بِوَلَایَهِ عَلِیٍّ «زادَهُمْ هُدیً» حَیْثُ عَرَّفَهُمُ الْأَئِمَّهَ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْقَائِمِ «وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» أَیْ ثَوَابَ تَقْوَاهُمْ أَمَاناً مِنَ النَّارِ .

محمد حلبی گوید: حضرت صادق فرمودند: «و کسانی که هدایت یافتند» به ولایت علی ، «خدا بر هدایتشان افزود» به شناساندن امامان پس از حضرت علی و حضرت قائم ، «و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» یعنی پاداش تقواشان را که امان از آتش بود.

آیه ی هجدهم

«إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلی لَهُمْ» (محمد/۵۰۹/۲۵)

«همانا کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنها، روگردان شدند، شیطان این کار زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!» عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: «إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی»؛ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ، ارْتَدُّوا عَنِ الْإِیمَانِ فِی تَرْکِ وَلَایَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ .

حضرت صادق درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: مقصود فلانی و فلانی و فلانی هستند که با ترک ولایت امیر المؤمنین از ایمان روگردان شدند.

آیه ی نوزدهم

«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدی لَنْ یَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیُحْبِطُ أَعْمالَهُمْ» (محمد/۵۱۰/۳۲)

«همانا کسانی که کافر شدند و از راه خدا جلوگیری نموده و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد، هرگز ضرری به خدا نمی زنند و به زودی خدا اعمالشان را نابود می کند» قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ : «وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ» أَیْ قَاطَعُوهُ فِی أَهْلِ بَیْتِهِ بَعْدَ أَخْذِهِ الْمِیثَاقَ عَلَیْهِمْ لَهُ .

امیر المؤمنین فرمودند: «و از رسول خدا جدا شدند» یعنی از رسول خدا (ص) در اهلبیت او جدا شدند بعد از آنکه از آنها

نسبت به اهلبیتش پیمان گرفته بود.

عَنِ الْبَاقِرِ «وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى» قَالَ: فِي أَمْرِ عَلِيٍّ .

امام باقر درباره ی «و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد» فرمودند: در امر (ولایت) حضرت علی (از رسول خدا جدا شدند)؛ نسبت به امر (ولایت) حضرت علی مطلب را برایشان روشن کرد ------------

تفسیر فرات، ص۴۱۷.

. تأویل الآیات، ص۵۷۲.

. الکافی، ج۱، ص۴۲۰.

. تفسیر القمی، ج۲، ص۳۰۸.

. کشف الیقین، ص۳۷۳.

. الکافی، ج۸، ص۲۸۸.

آیه ی بیستم

«أَ فَمَنْ يَمْشي مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشي سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ» (ملک/۵۶۳/۲۲)

«پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر صراط مستقیم می رود؟» عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَيَّ، فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ نَحْنُ عَلَى بَابِ بَنِي شَيْبَةَ فَقَالَ: يَا فُضَيْلُ! هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛ لَا يَعْرِفُونَ حَقّاً وَ لَا يَدِينُونَ دِيناً. يَا فُضَيْلُ! انْظُرْ إِلَيْهِمْ مُكِبِّينَ عَلَى وُجُوهِهِمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَسْخُورٍ بِهِمْ مُكِبِّينَ عَلَى وُجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» يَعْنِي وَ اللَّهِ عَلِيّاً وَ الْأَوْصِيَاءَ .

فضیل گوید: همراه امام باقر وارد مسجد الحرام شدم، حضرت به من تکیه زده بود، کنار درب بنی شیبه بودیم، حضرت نگاهی بسوی مردم انداخته و فرمودند: ای فضیل! مردم در دوران جاهلیت نیز همین طور طواف می کردند؛ نه حقی را می شناختند و نه دینی داشتند. ای فضیل! آنها را ببین، بر روی خود واژگونند، خدا لعنتشان کند که مردمی خوار و زبون و واژگون بر روی خویش اند. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت کردند: «پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر صراط مستقیم می رود؟» و فرمودند: به خدا قسم، مقصود (از صراط مستقیم) علی و اوصیاء هستند. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ حَادَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ، وَ

جَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ .

محمد بن فضيل گوید: حضرت کاظم درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: همانا خدا کسی را که از ولایت علی برگشته مثال زده به کسی که بر رویش راه می رود و در کارش گمراه است، و کسی را که از علی پیروی کند، با قامت راست و بر صراط مستقیم قرار داده و صراط مستقیم امیر المؤمنین است.

آیه ی بیست و یکم

«وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً» (جنّ/۱۳/۵۷۲)

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان ایمان آوردیم، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد، نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی». عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ... «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنَّا بِهِ»، قَالَ: الْهُدَى الْوَلَايَةُ، آمَنَّا بِمَوْلَانَا فَمَنْ آمَنَ بِوَلَايَةِ مَوْلَاهُ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً .

محمد بن فضیل گوید: از حضرت کاظم درباره ی این آیه پرسیدم: «و ما همین که هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم»، فرمودند: هدایت، همان ولایت است. یعنی به مولای خود ایمان آوردیم، پس هر کس به ولایت مولایش ایمان آورد از نقصان و ستم نهراسد. در آیه ی فوق، سخن بعضی از جنّیان نقل شده که آیات قرآن را از پیامبر شنیدند و به آن ایمان آوردند (رک: جنّ/۱ و ۲/۵۷۲). امّا اینکه امام کاظم «هدی» را به «ولایت» تفسیر کردند وجهش این است که - همچنان که در جای جای مباحث مربوط به شرایط هدایت اولوا الالباب آیاتش ذکر شد – پذیرش ولایت خدا - که ولایت پیامبر و ائمّه نیز همان ولایت خداست – شرط اصلی و اساسی هدایت است، بلکه این شرط، جامع شرایط هدایت اولوا الالباب و مجمل آن است. اثبات این گفته و تفصیل این اجمال در آن مباحث گذشت. اینکه پذیرش ولایت خدا شرط هدایت است، از آیه ی ذیل نیز قابل استفاده است:

«فَرِيقاً هَدى وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اعراف/۱۵۳/۳۰)

«گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی بر آنها محقق شد آنها شیاطین را به جای خدا ولیّ خود گرفتند و می پندارند که راه یافته اند».

بنا بر این آیه، علّت تحقّق ضلالت در حقّ گمراهان، شیاطین را به جای خدا اولیاء خود گرفتن است؛ معلوم می شود که هدایت یافتگان، ولایت خدا را پذیرفتند که هدایت شدند.

. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۳.

. الکافی، ج ۱، ص۴۳۳.

انتخاب هدایتگر

اشاره

خدا با علم به پیشینه و پسینه ی هر کس و باخبر دادشتن از سرّ و نهان هر انسان، نسبت به وضعیت هدایت او داناتر است. غیر خدا در تشخیص هدایت یافتگان نیز دچار اشتباه می شوند، چه رسد به اینکه بخواهند پس از تشخیص اینکه کسی هدایت یافته، دریابند که در آینده نیز دچار گمراهی نخواهد شد، و بالاتر اینکه برایشان محرز شود که او می تواند هدایتگر خلق نیز باشد! «إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ یَضِلُّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ» (أنعام/۱۴۲/۱۱۷)

«همانا پروردگار تو بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف می شود، و همو به ره یافتگان داناتر است» «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» (یونس/۲۱۳/۳۵)

«پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه شده است، چگونه حکم می کنید؟» بشریت در تجربه ی تاریخی اش بارها ناتوانی خود را در تشخیص این امر ثابت کرده است؛ لذا خدا نیز هرگز از بشر کاری را که در توانش نیست نخواسته و اصلا چنین اختیاری به بشر نداده است: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ» (قصص/۳۹۳/۶۸)

«پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند، و هر چه بخواهد برمی گزیند. آنان اختیاری ندارند. منزّه است خدا از همتایانی که برای او قائل می شوند!» عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنْ مَعْنَی قَوْلِهِ: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِینٍ کَیْفَ شَاءَ، ثُمَّ قَالَ: «وَ یَخْتارُ» إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی اخْتَارَنِی وَ أَهْلَ بَیْتِی عَلَی جَمِیعِ الْخَلْقِ فَانْتَجَبَنَا، فَجَعَلَنِیَ الرَّسُولَ وَ جَعَلَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ الْوَصِیَّ ثُمَّ قَالَ: «ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ» یَعْنِی مَا جَعَلْتُ لِلْعِبَادِ أَنْ یَخْتَارُوا وَ لَکِنِّی أَخْتَارُ مَنْ أَشَاءُ؛ فَأَنَا وَ أَهْلُ بَیْتِی صَفْوَتُهُ وَ خِیَرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، ثُمَّ قَالَ: «سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ» یَعْنِی اللَّهُ مُنَزَّهٌ عَمَّا یُشْرِکُونَ بِهِ کُفَّارُ مَکَّهَ .

انس بن مالک گوید: از رسول خدا (ص) درباره ی معنای آیه ی «پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند ...» پرسیدم. فرمودند: خداوند آدم را از گل، آن گونه که می خواست آفرید، سپس فرمودند: «و هر چه بخواهد برمی گزیند» همانا خداوند متعال مرا و اهلبیت مرا بر جمیع آفریدگان اختیار کرد و برگزید؛ مرا فرستاده اش قرار داد و علی را وصیّ. سپس فرمودند: «آنان اختیاری ندارند» یعنی برای مردم، حقّ انتخاب قرار ندادم، لکن خود، هر کس را بخواهم انتخاب می کنم. پس من و اهلبیتم برگزیدگان خدا از میان آفریدگان او هستیم. سپس فرمودند: «منزّه است خدا از همتایانی که برای او قائل می شوند» یعنی منزّه است خداوند از همتایانی که کافران مکّه برای او قائل می شوند. خداوند متعال خود عهده دار هدایت خلق گشته و هدایت را بر خویش واجب ساخته و فرموده است: «إِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدی» (لیل/۵۹۵/۱۲): «همانا هدایت بر عهده ی ماست». تعیین امام هم که لازمه ی هدایت خلق است بر عهده ی خود اوست. از اینرو که برای هدایت، بایستی هدایتگری (امام) تعیین

شود خدا هیچ قومی را بدون هادی و امام، به حال خود وانمی گذارد. آیه ی: «وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ» (رعد/۷/۲۵۰): «و هر قومی را هدایتگری است»، بیانگر تضمین الهی در زمینه ی تعیین امام است. چنان که خطاب به حضرت نوح نیز فرمود:

وَ لَمْ أَکُنْ أَتْرُکُ النَّاسَ بِغَیْرِ حُجَّهٍ لِی وَ دَاعٍ إِلَیَّ وَ هَادٍ إِلَی سَبِیلِی وَ عَارِفٍ بِأَمْرِی فَإِنِّی قَدْ قَضَیْتُ أَنْ أَجْعَلَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادِیاً أَهْدِی بِهِ السُّعَدَاءَ وَ یَکُونُ حُجَّهً لِی عَلَی الْأَشْقِیَاءِ .

من مردم را بدون حجّت خود و دعوت کننده ی بسوی خود و هدایتگر به راه خود و عارف به امر خود وانهم، من چنین مقرّر کردم که در میان هر قومی رهبر و رهنمایی قرار دهم تا به وسیله ی او سعادتمندان را رهنمایی کنم و بر بدبختان اتمام حجّت باشد. او کسی را امام قرار می دهد که خود مستقیما پذیرای هدایت الهی بوده و می تواند این هدایت را به خلق خدا برساند و در آینده نیز از جهل و گمراهی پیراسته خواهد بود. بر همین اساس رسول خدا (ص) در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به امام و هدایتگر امت پس از خویشتن، حضرت امیر المؤمنین فرمودند:

لَسْتُ أَخَافُ عَلَیْکَ أَنْ تَضِلَّ بَعْدَ الْهُدَی وَ لَکِنْ أَخَافُ عَلَیْکَ فُسَّاقَ قُرَیْشٍ وَ عَادِیَتَهُمْ . ---------------

. الطرائف، ج ۱، ص۹۷.

. الکافی، ج۸، ص۲۸۵.

. بصائر الدرجات، ص۱۲۱.

نسبت به تو از این نمی ترسم که پس از هدایت، گمراه شوی، بلکه بر تو از فاسقان قریش و دشمنی ایشان بیم دارم. امیر المؤمنین از جانب حضرت حقّ، امام و هدایتگر این امت گشته؛ لذا راه نداشتن جهل و گمراهی در او، از سوی علم بیکران الهی تضمین شده است. از اینرو پیامبر اکرم با اعتماد به پشتوانه ی علم الهی است که خطاب به او می فرماید: «از این نمی ترسم که پس از هدایت، گمراه شوی». و این خاصّ امیر المؤمنین نیست، بلکه شامل حال امامان پس از آن حضرت نیز که از جانب خدا تعیین شده اند می شود. عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَهَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَمَّیْنَ لَیْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ یَزْوِیَهَا عَنِ الَّذِی یَکُونُ مِنْ بَعْدِهِ .

معاویه پسر عمار گوید: حضرت صادق فرمودند: امامت، عهد و پیمانی است از جانب خدای که برای مردانی نامبرده و معیّن، بسته شده است؛ امام، حقّ ندارد آن را از امام بعد از خود دور دارد و بگرداند. عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ یَوْماً وَ عِنْدَهُ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا وَ قَدِ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْکَلَامِ مِنَ الْفِرَقِ الْمُخْتَلِفَهِ، فَسَأَلَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بِأَیِّ شَیْ ءٍ تَصِحُّ الْإِمَامَهُ لِمُدَّعِیهَا؟

قَالَ: بِالنَّصِّ وَ الدَّلِیلِ.

قَالَ لَهُ: فَدَلَالَهُ الْإِمَامِ فِيمَا هِیَ؟

قَالَ: فِی الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَهِ الدَّعْوَهِ .

حسن بن جهم گوید: روزی به مجلس مأمون وارد شدم، حضرت رضا در آنجا بود و فقها و متکلمان از هر فرقه و طائفه ای نیز در آن مجلس بودند، یکی از آنان از حضرت پرسید: ای فرزند رسول خدا! به چه دلیل امامت برای مدعی آن ثابت می شود؟

حضرت فرمودند: به نصّ و دلیل.

پرسید: دلالت امام در چیست؟

فرمود: در علم و دانش، و مستجاب شدن دعای او. اینکه ثابت شدن امامت نیاز به نصّ دارد، بیان دیگر همان مطلبی است که گفته شد. نصّ بر امامت امام بعد و معرّفی او لازم است از سوی امام قبل یا امامان قبل یا پیامبر و یا حضرت حقّ رسیده باشد. بازگشت نصوصی هم که بر امامت امامان بعدی از سوی امامان قبلی وجود دارد همه به اختیار و انتخاب خداست که امام در واقع همان را بیان می کند و پرده از آن برمی دارد. ---------------

. الکافی، ج۱، ص۲۷۸.

. عیون أخبار الرضا ، ج۲، ص۲۰۰.

اوصاف هدایت در روایات

ائمّه الهدی

تعبیر امام هدایت و ائمّه ی هدی، در روایات بیش از هر تعبیر و توصیف دیگری (در موضوع هدایت)، در خصوص اهلبیت (ع) استعمال شده است. عین این تعبیر را خداوند متعال در قرآن کریم درباره ی ائمّه مطرح فرموده که در قسمت آیات، در ذیل آیه ی اوّل و دوّم بررسی شد.

ابواب الهدی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِیّاً بَابُ الْهُدَی بَعْدِی .

عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: ای مردم! همانا علی ، پس از من درِ هدایت است.

یعنی تا وقتی رسول خدا (ص) در این عالم بودند وجود ایشان همچون دری بود که از آن به هدایت راه می یافتند. پس از آن

حضرت، دری که بایستی هدایت را از آن جست امیر المؤمنین علی است. إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِی بَكْرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى يَقُولُ: إِنَّ عَلِيّاً بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى؛ فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِراً وَ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِی الطَّبَقَهِ الَّذِينَ لِلَّهِ فِيهِمُ الْمَشِيئَهُ .

ابراهیم بن ابی بکر گوید: از حضرت کاظم شنیدم که می فرمود: همانا علی دری از درهای هدایت است، کسی که از این در وارد شود مؤمن است و کسی که از آن خارج شود کافر است و کسی که نه از آن وارد شود و نه خارج، در آن طبقه ای است که خدا هر چه خواهد درباره ی آنان انجام می دهد. در زیارت مأثور امام حسین نیز خدمت ایشان عرضه می داریم: «أَشْهَدُ أَنَّکَ کَلِمَهُ التَّقْوَى وَ بَابُ الْهُدَى» : «شهادت می دهم که شمایید کلمه ی پرهیزگاری و درب هدایت». با توجّه به اینکه اهلبیت (ع) درهای هدایتند، قسمتی از خطبه ی حضرت علی را نیز مورد توجّه قرار می دهیم. ایشان در خطبه ی ۸۷ نهج البلاغه، هم کسی را که با درهای هدایت آشناست معرفی می کنند و اوصاف او را بیان می فرمایند و هم کسی را که با درهای هدایت بیگانه است؛ در ابتدا می فرمایند: ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب ترین بنده نزد خدا، بنده ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است .... «فَخَرَجَ مِنْ صِفَهِ الْعَمَى وَ مُشَارَكَهِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى» : «و از کوردلی و مشارکت با هواپرستان خارج شد، کلید درهای هدایت شد و قفل درهای خواری گشت». اینکه فرمودند: «کلید درهای هدایت شد»، بیانگر اینست که چنین بنده ای، دم از اهلبیت (ع) می زند و دیگران را بسوی ایشان ره می نماید. در ادامه، در توصیف گروه دیگر می فرمایند: و دیگری که او را دانشمند نامند اما از دانش بی بهره است، یک دسته از نادانی ها را از جمعی نادان فرا گرفته، و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته، و دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق می دهد، و حقّ را به هوس های خود تفسیر می کند .... «فَالصُّورَهُ صُورَهُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدَّ عَنْهُ وَ ذَلِکَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» : «چهره ی او چهره انسان، و قلبش قلب حیوان است، درِ هدایت را نمی شناسد تا از او پیروی کند، و درِ کوری را نمی شناسد تا از آن روی گرداند؛ پس او مرده ای است در میان زندگان». آنگاه حضرت، از این قسمت خطبه به بعد، عترت پیامبر (ص) را که درهای هدایتند معرفی می کنند. -------------

أمالی الصدوق، ص۳۱.

. الکافی، ج۲، ص۳۸۸.

. الکافی، ج۴، ص ۵۷۰.

. نهج البلاغه، ص۱۱۸.

. نهج البلاغه، ص۱۱۹.

هنگام ضربت خوردن حضرت علی جبرئیل به گونه ای که هر انسان بیداری می شنید صدا زد:

تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى .

به خدا قسم ستونهای هدایت فروریخت.

اعلام الهدی

کلمه ی عَلَم، از جهت لغوی به چیزی گفته می شود که توسّط آن، عِلم به چیزی حاصل می شود: «العَلَمُ إِسْمٌ لِمَا يُعْلَمُ بِهِ» . در فارسی کلمه ای که به روشنی همین معنا را می رساند کلمه ی «علامت و نشانه» است.

در زمان رسول خدا (ص) خود آن حضرت علامت و نشانه ی هدایت بودند. در صلواتی که بعد از نماز عصر جمعه وارد شده درباره ی پیامبر اکرم (ص) تعبیر «علم الهدی» وارد شده است .

پس از رسول خدا (ص) نیز ائمه (ع) علامتها و نشانه های هدایتند. رسول خدا (ص) در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به حضرت علی فرمودند:

فَإِنَّمَا مَثَلُكَ فِي الْأُمَّهِ مَثَلُ الْكَعْبَهِ نَصَبَهَا اللَّهُ عَلَمًا وَ إِنَّمَا تُؤتَى مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَ نَادٍ سَحِيقٍ وَ إِنَّمَا أَنْتَ الْعَلَمُ عَلَمُ الْهُدَى .

همانا تو در این امت همچون کعبه ای که خدا آنرا عَلَم ساخته؛ از هر راه و مجلس دوردستی نزد تو می آیند و تنها تو عَلَم و نشانه ی هدایتی. و در دعائی که از حضرت صادق روایت شده (پس از دو رکعت نمازی که خواندن آن در روز عید غدیر مستحبّ است) به خدا عرضه می داریم:

اَللَّهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى إِنْعَامِكَ عَلَيْنَا بِالَّذِي هَدَيْتَنَا إِلَى وَلَايَهِ وُلَاهِ أَمْرِكَ مِنْ بَعْدِ نَبِيِّكَ الْأَئِمَّهِ الْهُدَاهِ الرَّاشِدِينَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ أَرْكَاناً لِتَوْحِيدِكَ وَ أَعْلَامَ الْهُدَى .

خداوندا! تو را سپاس بخاطر اینکه بر ما نعمت نهادی با هدایت کردن ما به ولایت صاحبان امرت پس از پیامبرت، امامان هدایگر راهنمائی که آنها را پایه های توحید و عَلَم های هدایت قرار دادی. حضرت صادق نیز به مفضل فرمودند: «فنحن أعلام الهدی» : «ماییم نشانه های هدایت». همچنین در موارد متعددی در زیارات اهلبیت (ع) تعبیر «علم الهدی» راجع به ایشان استعمال شده است. از جمله در دعای پس از زیارت آل یاسین که از ناحیه ی مقدسه صادر گشته درباره ی امام زمان نیز تعبیر مذکور وجود دارد .

مهمترین خصویتی که عَلَم و نشانه باید از آن برخوردار باشد پیدایی است، علم باید آشکار باشد. از اینرو خداوند متعال، پس از پیامبر اکرم (ص)، امامت و هدایت را در اهلبیت و ذریه ی آن حضرت که از تمام امّت آشکارتر و نمودارتر بودند قرار داد. در اینجا بخشی از مناظره ی هشام بن حکم را که بیانگر لزوم نمود و پیداییِ امامِ پس از پیامبر (ص) است ذکر می نماییم:

امام بایستی از جهت نژادی چهار خصوصیت داشته باشد:

۱.از جنسی شناخته شده و معروف باشد.

۲.از تیره و قبیله ی شناخته شده ای باشد.

۳.از خاندان شناخته شده ای باشد.

۴.از سوی صاحب شریعت و دعوت (رسول خدا (ص))، اشاره ای در خصوص وی رسیده باشد.

در میان اجناس بشری، جنسی از جنس عرب معروف تر نیست که صاحب شریعت و دعوت از آنها است، همان که هر روز پنج نوبت بالای مساجد به نام او فریاد می زنند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ»، و دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکار و دانا و نادان و مقرّ و منکر در شرق و غرب زمین می رسد. اگر روا بود که حجّت خدا بر این خلق در جنس دیگری باشد لازم می آمد که جوینده و خواستار، عمری جستجو کند و به او پی نبرد و روا بود که او را در نژاد دیگری از بشر مانند عجم و دیگران بجوید و لازم می آمد از راهی که خدا مصلحت جوئی برای بشر کرده فساد به وجود آید و این در حکمت و عدل خدا روا نباشد که بر مردم امری واجب کند که یافت نشود، و چون این موضوع جائز نباشد روا نیست

بحار الأنوار، ج۴۲، ص۲۸۲.

. التحقیق، ج۸، ص۲۱۰.

. بلد الأمین، ص۷۳.

. خصائص الأئمه، ص۷۲.

. تهذیب الأحکام، ج۳، ص۱۴۵.

. دعائم الإسلام، ج۱، ص۵۰.

. الإحتجاج، ج۲، ص۴۹۴.

که امام و رهبر از غیر جنس عرب باشد، زیرا جنس عرب به صاحب شریعت و دعوت پیوند دارد، و به همین دلیلی که ذکر شد در میان جنس عرب هم روا نیست که در غیر تیره و قبیله ی پیامبر باشد که قریشند، زیرا نژاد آنان قرب به پیامبر دارد. و چون روا نبود که در قبیله ی دیگری باشد روا نیست مگر آنکه در میان این قبیله نیز در خاندانی باشد که پیامبر از آنهاست،

زیرا آن خاندان نسبت به صاحب شریعت و دعوت نزدیکترند، و چون اهل این خاندان بسیارند و ناچار در امر امامت به ستیزه و گفتگو پردازنـد و بخاطر برتری و شرافت این مقام، هر یک مـدّعی آن گردنـد، لـذا بایستی صاحب شریعت و دعوت، او را نشان دهـد و شـخص و نام و نسـبش را بیان کنـد تا دیگری در آن طمع نکند . اهمیت روز عید غدیر بخاطر همین است که در این روز، پیامبر اکرم (ص) به امر حضرت حقّ، حضرت علی را در مقابل تمام امّت عَلَم نمودند.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلی رَبِّکَ فَارْغَبْ» (انشراح/۷ و ۸/۵۹۶) یَقُولُ: إِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ عَلَمَکَ وَ أَعْلِنْ وَصِیَّکَ فَأَعْلِمْهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِیَةً، فَقَالَ (ص): مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ .

حضرت صادق دربـاره ی آیه ی «پس چون فارغ شـدی منصوب کن و بسوی پروردگارت رغبت نما» فرمودنـد: می گویـد: وقتی فراغت یافتی عَلَمت را نصب کن و وصـی خود را اعلان دارد و برتری او را علنا به آنها بیاموز. پس (رسول خدا (ص) در پی این دسـتور الهی) فرمودنـد: هر که را من مولا بودم علی مولاست، خـدایا هر که را که او را دوست دارد دوست بـدار و هر که را که او را دشـمن دارد دشـمن دارد. سه مرتبه اینرا فرمودند. اما برخی از خفّاش صفتان این امت چشم خود را بر روی این عَلَم بستند تا در تاریکی جهل و گمراهی خود وامانند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ عَائِذٍ الصَّیْرَفِیِّ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ الْهَیْثَمِ بْنِ حَبِیبٍ الصَّیْرَفِیِّ فَدَخَلَ عَلَیْنَا أَبُو حَنِیفَهَ النُّعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ فَذَکَرْنَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ وَ دَارَ بَیْنَنَا کَلَامٌ فِی غَدِیرِ خُمٍّ، فَقَالَ أَبُو حَنِیفَهَ: قَدْ قُلْتُ لِأَصْحَابِنَا: «لَا تُقِرُّوا لَهُمْ بِحَدِیثِ غَدِیرِ خُمٍّ فَیَخْصِمُوکُمْ»!

فَتَغَیَّرَ وَجْهُ الْهَیْثَمِ بْنِ حَبِیبٍ الصَّیْرَفِیِّ وَ قَالَ لَهُ: لِمَ لَا یُقِرُّونَ بِهِ أَ مَا هُوَ عِنْدَکَ یَا نُعْمَانُ؟!

قَالَ: بَلَی، هُوَ عِنْدِی وَ قَدْ رُوِّیتُهُ! ...

محمـد بن نوفل گویـد: نزد هَیثَم بن حبیب صـیرفی بودم که ابوحنیفه نعمان بن ثابت بر ما وارد شـد، از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب گفتیم و دربـاره ی غـدیر خم سـخن به میـان آمـد. ابوحنیفه گفت: من به یـاران خود گفته ام: «نزد آنـان (شـیعیان) به حدیث غدیر اعتراف نکنید که شما را محکوم می کنند»!

ناگهان رنگ چهره ی هیثم دگرگون شد و به او گفت: چرا اعتراف نکنند، مگر تو خود قبول نداری ای نعمان؟!

گفت: چرا، من خودم قبول دارم و برایم نقل شده است! .... اندک اندک خوی کن با نور روز

ور نه خفاشی بمانی بی فروز

أنف الهدی و عیناه

امیر المؤمنین در خطبه ای به مردم فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا أَنْفُ الْإِيمَانِ أَنَا أَنْفُ الْهُدَى وَ عَيْنَاهُ .

ای مردم! من بینی و دو چشم هدایتم.

آیه الهدی

عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَیْلَهَ أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَاءِ السَّابِعَهِ سَمِعْتُ نِدَاءً مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: أَنَّ عَلِیًّا آیَهُ الْهُدَی .

ابوهریره گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: شبی که مرا به آسمان هفتم بردند صدائی از زیر عرش شنیدم که می گفت: علی نشانه ی هدایت است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: نَحْنُ آیَهُ الْهُدَی .

کمال الدین، ج۲، ص۳۶۶.

. الکافی، ج۱، ص۲۹۴.

. أمالی مفید، ص۲۶.

. غیبت نعمانی، ص۲۷.

. مئه منقبه، ص۸۹.

. بحار الأنوار، ج۲۶، ص۲۵۹.

محمد بن سنان گوید: حضرت صادق فرمودند: مائیم آیت و نشانه ی هدایت.

رابطه سبیل الهدی

حضرت باقر در شأن ائمه (ع) فرمودند:

جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ... رَابِطَهً عَلَی سَبِیلِ هُدَاهُ لَا یَهْتَدِی هَادٍ إِلَّا بِهُدَاهُمْ وَ لَا یَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَی إِلَّا بِتَقْصِیرٍ عَنْ حَقِّهِمْ .

خداوند آنها را ... رابط راه هدایتش قرار داد؛ هیچ کس هدایت نشود مگر به هدایت ایشان و کسی از هدایت بیرون نشود مگر به کوتاهی نسبت به حقّ ایشان.

رایه الهدی

رایت به پرچم بزرگی گفته می شود که در گذشته در جنگها در هر کدام از دو لشکری که در مقابل هم قرار داشتند برافراشته می شد و دو لشکر را از هم جدا می کرد و حمله ی هر لشکر به سمت و سوی پرچم لشکر دیگر بود و هدف دشمن در وحله ی اول پرچم بود، زیرا لشکر بی پرچم را تاب و توان رویاروئی با دشمن نبود: «الرَّايَةُ هِيَ الَّتِي يَتَوَلَّاهَا صَاحِبُ الْحَرْبِ وَ يُقَاتِلُ عَلَيْهَا وَ إِلَيْهَا تَمِيلُ الْمُقَاتَلَةُ» .

تعبیر «پرچم هدایت» در موارد متعددی در روایات درباره ی ائمه (ع) آمده است. اهلبیت (ع) چه در گذشته و چه در حال و آینده، در همه ی میدانهای علم و عمل، پرچم هدایتند. در رویاروئی آراء و عقاید اقوام و ملل مختلف، در تهاجم های فرهنگی و در میدان عمل، در مقابل نفس اماره و شیطان، بایستی توجه داشت که پرچم را گم نکنیم. مبادا دشمن، پرچم را از ما بگیرد و ما را در ورطه ی نادانی و گمراهی واگذارد!

در روایات متعددی در کتب مناقب فریقین، این تعبیر آمده است: «عَلِيٌّ رَايَةُ الْهُدَى» و یا: «إِنَّ عَلِيًّا رَايَةُ الْهُدَى» .

خصوصیتی که در «رایت» وجود دارد اینست که در جلوی لشکر قرار دارد و تمام لشکر به دنبال آن حرکت می کنند و کسی حق پیش افتادن یا واماندن از آنرا ندارد.

حضرت امیر فرمودند: «مَعَنَا رَايَةُ الْحَقِّ وَ الْهُدَى مَنْ سَبَقَهَا مَرَقَ وَ مَنْ خَذَلَهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ»

پرچم حق و هدایت با ماست؛ هر کس از آن پیش افتد از دین خارج شود، و هر کس آن را واگذارد نابود شود، و هر کس همراه آن باشد به مقصد رسد.

از اینرو در زیارت جامعه ی کبیره به ائمه (ع) عرضه می داریم:

«فَالرَّاغِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ اللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ»

پس هر کس از شما روی برتابد از دین خارج شود، و کسی که ملازم شما گردد (به مقصد و مقصود) پیوندد، و کسی که در حقّ شما کوتاهی کند نابود شود.

سبب الهدی

عَنْ أُمِّيٍّ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ يَقُولُ: ... اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّا سَبَبُ الْهُدَى لَهُمْ .

اُمّی صیرفی گوید: از حضرت امام باقر شنیدم که می فرمودند: ... خداوندا! تو می دانی که ما سبب هدایت ایشانیم.

سبیل الهدی

حضرت امیر بر منبر کوفه خطاب به مردم فرمودند:

فَنَحْنُ كَلِمَهُ التَّقْوَى وَ سَبِيلُ الْهُدَى .

مائیم کلمه ی پرهیزگاری و راه هدایت.

غایه الهدی

رسول خدا (ص) خطاب به حضرت علی فرمودند:

يَا عَلِيُّ! انّک مَنَارَهُ الْأَنَامِ وَ غَايَهُ الْهُدَى .

ای علی! همانا تو نور مردم و غایت هدایتی.

الکافی، ج۱، ص۱۹۸.

. مجمع البحرین، ج۱، ص۱۹۹.

. إحقاق الحق، ج۴، ص۱۶۵الی ۱۷۱ و ج۱۵، ص۱۸۱ الی ۱۸۴ و ج۲۲، ص۳۱۸ الی ۳۲۱ و ج۳۱، ص۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۶۰ و ۲۶۱.

. کتاب سلیم بن قیس، ص۷۱۵.

. أمالی مفید، ص۳۱۲.

. تفسیر فرات، ص۱۷۸.

قاده الهدی

رسول خدا (ص) خطاب به حضرت علی فرمودند:

يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنْ أَئِمَّهِ الْهُدَى وَ أَوْلَادُكَ مِنْكَ فَأَنْتُمْ قَادَهُ الْهُدَى وَ التُّقَى .

ای علی! تو از ائمه ی هدی هستی و فرزندان تو از تو می باشند، پس شما زمامداران هدایت و تقوائید. وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ :
هُدِيَ مَنْ سَلَّمَ مَقَادَتَهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِهِ .

حضرت امیر المؤمنین فرمودند: هدایت شده کسی که زمام خود را تسلیم خدا و رسول خدا و ولی امرش نماید.

مدينه الهدى

حضرت امام حسین در حضور امیر المؤمنین خطاب به مردم فرمودند:

يَا مَعَاشِرَ النَّاسِ! سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّ عَلِيّاً هُوَ مَدِينَهُ الْهُدَى فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ .

ای مردم! از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: همانا علی شهر هدایت است، هر که وارد این شهر شود نجات می یابد و هر که از آن واماند هلاک گردد.

منار الهدى

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَهْلُ بَيْتِي مَنَارُ الْهُدَى وَ الدَّالُّونَ عَلَى اللَّهِ.

رسول خدا (ص) فرمودند: اهلبیت من منار هدایت و راهنمایان بسوی خدا می باشند. عَنْ خَيْثَمَهَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:
سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَحْنُ مَنَارُ الْهُدَى .

خثیمه جعفی گوید: از حضرت باقر شنیدم که می فرمودند: ما منار هدایتیم.

منازل الهدى

عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: ... فَإِنَّا مَنَازِلُ الْهُدَى .

ابوذر غفاری گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: .... همانا ما فرودگاه هدایتیم.

____

. إحقاق الحق، ج ۲۰، ص۳۸۴ و ج۲۲، ص۳۴۳ و ج ۳۱، ص۲۴۹ و ۲۵۹ الی ۲۶۱.

. تأويل الآيات، ص۱۱۲.

. تصنیف غرر الحکم، ص۹۴.

. إرشاد القلوب، ج۲، ص۳۷۶ و إحقاق الحق، ج۲۰، ص۳۳۶.

. کمال الدین، ج۱، ص۲۰۶.

. تفسیر فرات، ص۲۵۸.

. الاحتجاج، ج۱، ص۱۰۴.

. خصائص الأئمه، ص۷۴.

موطن الهدی

از آنرو که «الفضل ما شهدت به الأعداء» جالب توجّه است که ابوبکر پس از شنیدن سخنان حضرت زهرا (خطبه ی فدکیه) خطاب به ایشان گفت:

صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ اِبْنَتُهُ مَعْدِنُ الْحِکْمَهِ، وَ مَوْطِنُ الْهُدَی ...

راست گفت خدا و رسول او و دخترش که معدن حکمت و اقامتگاه هدایت است.

نور الهدی و ضیاؤه

پیامبر اکرم (ص) خطاب به مردم فرمودند:

خَلَّفْتُ فِیکُمُ الْعَلَمَ الْأَکْبَرَ عَلَمَ الدِّینِ وَ نُورَ الْهُدَی وَ ضِیَاؤُهُ وَ هُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ .

به جانشینی گذاردم در میان شما، بزرگترین علامت را، علامت دین و نور و تابش هدایت را که علی بن ابیطالب است. در کلام رسول خدا (ص) دو تعبیر «نور» و «ضیاء» آمده. تفاوت بین این دو کلمه اینست که با توجه به اینکه در قرآن کریم ضیاء برای خورشید مطرح شده و نور برای ماه ، ضیاء مرتبه ی شدیدتر و بالاتر نور و اصل آنست. در هدایت، حضرت علی هم با نور افشانی خود و کلامشان هدایت می کنند و هم مرتبه ی شدیدتر و بالاتر و اصل این نور در وجود آن حضرت موجود است.

هداه الأبرار

در زیارت جامعه ی کبیره که از امام هادی روایت شده خطاب به ائمه (ع) عرضه می داریم:

أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاهُ الْأَبْرَارِ .

شما نور خوبان و هدایتگر نیکوکارانید.

. یونس/۵/۲۰۸: «هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً»: «او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد».

. تهذیب الأحکام، ج۶، ص۹۹.

منابع و مآخذ

۱.احقاق الحق و ازهاق الباطل، قاضی نور الله مرعشی، نشر مکتبه آیه الله مرعشی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ ق.

۲.الإحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی مشهد مقدس، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.

۳.الإختصاص، شیخ مفید محمد بن محمد، نشر الموتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ ق.

۴.الإرشاد، شیخ مفید محمد بن محمد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

۵.إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، انتشارات شریف رضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۶.إقبال الاعمال، علی بن موسی بن طاووس، دارالکتب اسلامیه، تهران، چاپ دوّم، ۱۳۶۷.

۷.الأمالی، شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه، نشر کتابچی، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶ ش.

۸.الأمالی، الأمالی، شیخ مفید محمد بن محمد، نشر کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۹.بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسی، نشر دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوّم، ۱۴۰۳ ق.

۱۰.بشاره المصطفی بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، عماد الدین أبی جعفر محمد بن أبی القاسم طبری آملی، نشر المکتبه الحیدریه، نجف، چاپ دوّم، ۱۳۸۳ ق.

۱۱.بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد «صلّی الله علیهم»، محمد بن حسن صفّار، نشر مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، چاپ دوّم، ۱۴۰۴ ق.

۱۲.البلد الأمین و الدرع الحصین، ابراهیم بن علی کفعمی عاملی، نشر مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۸

ق.

۱۳.تأویل الآیات الظاهره، سیّد شرف الدین حسینی استر آبادی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ق.

۱۴.تحف العقول، حسن بن علی ابن شعبه حرانی، نشر جامعه ی مدرسین، قم، چاپ دوّم، ۱۴۰۴ ق.

۱۵.التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۶۸ ش.

۱۶.ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، نشر دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.

۱۷.تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد تمیمی آمدی، نشر دفتر تبلیغات، قم، چاپ اوّل، ۱۳۶۶ ش.

۱۸.تفسیر الإمام العسکری، امام حسن عسکری «علیه السلام»، انتشارات مدرسه امام مهدی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ق.

۱۹.تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، نشر المطبعه العلمیه، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۸۰ ق.

۲۰.تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ق.

۲۱.تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، نشر دار الکتاب، قم، چاپ سوّم، ۱۴۰۴ ق.

۲۲.التوحید، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جامعه مدرسین، قم، چاپ اوّل، ۱۳۹۸ ق.

۲۳.تهذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی، نشر دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۲۴.خصائص الأئمّه «علیهم السلام»، شریف الرضی محمد بن حسین، نشر آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اوّل، ۱۴۰۶ ق.

۲۵.الخصال، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جامعه مدرسین، قم، چاپ اوّل، ۱۳۶۲ ش.

۲۶.دعائم الإسلام، ابن حیون نعمان بن محمد مغربی، نشر مؤسسه آل البیت «علیهم السلام»، قم، چاپ دوّم، ۱۳۸۵ ق.

۲۷.الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، علی بن محمد عاملی نباطی، نشر المکتبه الحیدریه، نجف، چاپ اوّل، ۱۳۸۴ ق.

۲۸.الطرائف، علی بن موسی بن طاووس، نشر خیّام، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۰ ق.

۲۹.عیون أخبار الرضا «علیه السلام»، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جهان، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ ق.

۳۰.علل الشرائع، محمد بن علی ابن بابویه، نشر کتاب فروشی داوری، قم، چاپ اوّل، ۱۳۸۵ ش.

۳۱.الغدیر، علّامه امینی، نشر مرکز الغدیر، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۶ ق.

۳۲.الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، نشر صدوق، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۹۷ ق.

۳۳.القطره من بحار مناقب النبی و العتره «علیهم السلام»، سید احمد مستنبط، نشر حاذق، چاپ دوّم، ۱۴۲۱ ق.

۳۴.الکافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، نشر دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۳۵.کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس هلالی، انتشارات هادی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۵ ق.

۳۶.کشف الغمه، علی بن عیسی إربلی، نشر مکتب بنی هاشمی تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۱ق.

۳۷.کشف الیقین، علامه حلّی حسن بن یوسف بن مطهّر، نشر وزارت ارشاد، تهران، چاپ اوّل، ۱۴۱۱ ق.

۳۸.کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه، نشر اسلامیه، تهران، چاپ دوّم، ۱۳۹۵ ق.

۳۹.مائه منقبه من مناقب أمیر المؤمنین و الأئمه، ابن شاذان محمد بن احمد، نشر مدرسه الإمام المهدی علیه السلام، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۷ ق.

۴۰.مجمع البحرین، فخر الدین بن محمد طریحی، نشر مرتضوی، تهران، چاپ سوّم، ۱۳۷۵ ش.

۴۱.المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، نشر دار الکتب الإسلامیه، قم، چاپ دوّم، ۱۳۷۱ ق.

۴۲.مستدرک الوسائل، محدث نوری، مؤسسه آل البیت قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۸ق.

۴۳.المصباح (جنّه الأمان الواقیه)، ابراهیم بن علی کفعمی، نشر دار الرضی، قم، چاپ دوّم، ۱۴۰۵ ق.

۴۴.معانی الأخبار، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۳ ق.

۴۵.من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوّم، ۱۴۱۳ ق.

۴۶.مناقب آل ابی طالب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، مؤسسه انتشارات علامه، قم، چاپ اوّل، ۱۳۷۹.

۴۷.نهج البلاغه للصبحی صالح، محمد بن حسین شریف الرضی، انتشارات هجرت، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۴ ق.

۴۸.ولایت کلّیه، سیّد حسن میرجهانی طباطبایی، انتشارات الهادی، قم، چاپ اوّل، ۱۳۸۲ ش.

۴۹.الهدایه الکبری، حسین بن حمدان خصیبی، نشر البلاغ، بیروت، ۱۴۱۹ ق.

۵۰.الیقین باختصاص مولانا علیّ علیه السلام بإمره المؤمنین، علی بن موسی بن طاووس، نشر دار الکتاب، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ ق.

جلد ۲

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند متعال خود نور است، نوری که هیچ ظلمت و تاریکی در آن راه ندارد: «هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَهَ فِیهِ». {توحید، ص ۱۴.}

و البته مقصود از این نور، نور حسّی نیست که با چشم دیده شود زیرا: «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یدْرِکُ الْأَبْصارَ»: {أنعام/۱۰۳.} «چشم ها او را در نمی یابند، ولی او چشم ها را درمی یابد».

هم ذات او نور است و هم از نامهای نیکوی او، نام «نور» است. در آیه ی نور هم به این نام اشاره شده است.

اولین آفریده ی او نیز نور بوده است. نور، اصل همه ی خیرات و خوبی ها و کمالات است. خدا همه ی خیرات را از پرتو آن نوری که ابتدا آفرید خلق کرد (در بحث روائی، روایات مربوط به خلقت نوری خواهد آمد).

هر کسی در عالم از هر نوری برخوردار است؛ چه از نور حسی و ظاهری مثل نور خورشید و ماه و ستارگان و چه از نور معنوی و باطنی همچون نور علم و معرفت و هدایت و ایمان و کمالات، خدا آن نور را برای او ایجاد کرده و قرار داده است:

«وَ مَنْ لَمْ یجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ» {نور/۴۰.}

«و هر کس که خدا نوری برایش قرار نداده، او را هیچ نوری نخواهد بود»

کلمه ی «نور» برای چیزی وضع شده که خود پیدا و روشن بوده و موجب پیدایی و نمود غیر خودش می گردد. نور حسی، برای چشم حس (بصر) روشن و روشنگر است و نور معنوی برای چشم دل (بصیرت):

«مَثَلُهُمْ کمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکهُمْ فی ظُلُماتٍ لا یبْصِرُونَ»

«آنان (منافقان) همچون کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهایشان کرد»

در روایات، به «علم» ، از آن جهت که خود به خود پیدا و روشن است و موجب پیدائی و نمود حقائق عالم می گردد «نور» گفته شده است:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَیهِ السَّلَامُ: اَلْعِلْمُ نُورٌ یقْذِفُهُ اللَّهُ فِی قَلْبِ مَنْ یشَاءُ. {مصباح الشریعه، ص ۱۶.}

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: علم نوری است که خدا در دل هر کس بخواهد قرار می دهد.

وَ قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: بِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ ... أَنَّ الظُّلْمَةَ فِی الْجَهْلِ وَ أَنَّ النُّورَ فِی الْعِلْمِ. {الکافی، ج ۱، ص ۲۹.}

و فرمودند: توسط عقل، بندگان [خدا] دریافتند که ... همانا تاریکی در نادانی و نور در علم است.

خصوصیتی که نور به خاطر روشنی و روشنگریش دارد، مسأله ی هدایت و راهنمایی است. نور حسی و ظاهری باعث هدایت به راههای ظاهری زمینی می شود و نور معنوی (علم) باعث هدایت به راههای باطنی آسمانی.

لذا وقتی سخن از نور و ارتباطش با بندگان خدا می شود، آنچه بیشتر مورد نظر است خصوصیت روشنگری (علم) و هدایتگری نور است.

«وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» {أنعام/۹۷.}

«و او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکی های خشکی و دریا، به وسیله آنها راه یابید».

«یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یأْتِک فَاتَّبِعْنی أَهْدِک صِراطاً سَوِیا» {مریم/۴۳.}

«(حضرت ابراهیم علیه السلام به عمویش گفت:) ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم».

«وَ إِذا قیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلی ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَیهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یعْلَمُونَ شَیئاً وَ لا یهْتَدُونَ» {مائده/۱۰۴. و رک: أنعام/۱۴۰ و ۱۴۴.}

«و هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، می گویند: آنچه از پدران خود یافته ایم، ما را بس است!، آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند (باز از آنها پیروی می کنند)؟!».

البته امکانش هست که کسی با وجود علم هدایت نشود. منافات ندارد که آدمی راه را بداند و در عین حال بیراهه برود و یا به چیزی یقین داشته باشد در عین حال آن را انکار کند، {«وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ» (نمل/۱۴).} برای اینکه علم ملازم هدایت نیست، هم چنان که ضلالت ملازم با جهل نیست، بلکه آن علمی ملازم با هدایت است که توأم با التزام عالم به مقتضای علمش باشد، یعنی عالم ملتزم به لوازم علم خود نیز باشد و به آن عمل کند تا دنبالش هدایت بیاید و اما اگر عالم باشد، ولی به خاطر اینکه نمی تواند از هوای نفس صرف نظر کند ملتزم به مقتضا و لوازم علم خود نباشد، چنین علمی باعث اهتداء او نمی شود، بلکه چنین علمی در عین اینکه علم است ضلالت هم هست: {ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۶۴.}

«أَ فَرَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ یهْدیهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَکرُونَ» {جاثیه/۲۳.}

«آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود گرفت و با وجود اینکه علم داشت خدا او را گمراه ساخت و بر گوش و قلبش مُهر زد و بر چشمش پرده ای افکند؟ پس چه کسی غیر از خدا او را هدایت می کند؟ آیا متذکر نمی شوید؟».

وَ قَالَ النَّبِی صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: مَنِ ازْدَادَ عِلْماً وَ لَمْ یزْدَدْ هُدًی لَمْ یزْدَدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً. {منیه المرید، ص ۱۵۲.}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که علمش زیاد شود اما هدایتش افزون نگردد، جز بر دوریش از خدا افزوده نشده است.

در روایات، بیان عمیق تری نیز بر این مطلب (که کسی با وجود علم داشتن هدایت نشود) وجود دارد و آن اینکه، علمی که موجب هدایت نشود علم حقیقی، یا علم نافع نیست، اگر چه تسامحاً بدان علم گفته شود:

فِی الْحَدِیثِ النَّبَوِی صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: لَیسَ الْعِلْمُ بِکثْرَهِ التَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ یقْذِفُهُ اللَّهُ فِی قَلْبِ مَنْ یرِیدُ اللَّهُ أَنْ یهْدِیهُ. {وافی، ج ۱، ص ۱۰. و نیز شبیه این روایت در «منیه المرید، ص ۱۶۷» از قول حضرت صادق علیه السلام نقل شده است.}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: علم، به زیاد آموختن نیست، بلکه آن نوری است که خدا در دل هر کس که بخواهد هدایتش کند می اندازد.

و در کلام دیگری فرمودند: الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمٌ عَلَی اللِّسَانِ، فَذَلِک حُجَّهٌ عَلَی ابْنِ آدَمَ و عِلْمٌ فِی الْقَلْبِ، فَذَلِک الْعِلْمُ النَّافِعُ. {عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۷۴.}

علم دو گونه است: علمی که بر سر زبان است، پس آن موجب اتمام حجت بر فرزند آدم است و علمی که در قلب است، پس آن، علم نافع و سودمند می باشد. {البته هیچ کدام این دو روایت، تعلیم و تعلم را نفی نمی کند، بلکه از مرتبه ای فراتر از تعلیم و تعلم سخن می گوید.}

خدای مهربان، در تاریکی های جهل و گمراهی دنیا، بشر را به حال خود رها نکرده، بلکه برای او نور فرستاده است. قرآن و عترت، هر کدام نوری هستند که خداوند برای نجات بشر از تاریکی های جهل و گمراهی دنیا، فرستاده است.

در این قسمت، به توفیق الهی، به بررسی آیات و روایاتی که بیانگر نورانیت قرآن و عترت می باشد می پردازیم.

نورانیت عترت

اشاره

درباره ی اینکه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله خود نورند، خلقتشان از نور است، نور خدا و مَثَل نور او هستند، روشنگرند، کلامشان نور است و ... آیات و روایات فراوانی وجود دارد.

خبری از نور پیامبر در تورات

... فَقَالَ لَهُ (لِرَأْسِ الْجَالُوتِ) الرِّضَا عَلَيهِ السَّلَامُ: هَلْ تُنْكِرُ أَنَّ التَّوْرَاةَ تَقُولُ لَكمْ: جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيِنَاءَ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَينَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ؟

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: أَعْرِفُ هَذِهِ الْكلِمَاتِ وَ مَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا.

قَالَ الرِّضَا عَلَيهِ السَّلَامُ: أَنَا أُخْبِرُك بِهِ؛ أَمَّا قَوْلُهُ: «جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيِنَاءَ» فَـذَلِك وَحْى اللَّهِ تَبَارَك وَ تَعَالَى الَّذِى أَنْزَلَهُ عَلَى مُوسَى عَلَى جَبَلِ طُورِ سَيِنَاءَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ» فَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِى أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ هُوَ عَلَيهِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «وَ اسْتَعْلَنَ عَلَينَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ» فَذَاك جَبَلٌ مِنْ جِبَالِ مَكةَ بَينَهُ وَ بَينَهَا يوْمٌ. {عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۵.} ۱)

... حضرت رضا علیه السلام (به رأس الجالوت، دانشمند یهودیان) فرمودند: آیا منکر این مطلب هستی که تورات برایتان می گوید: نور از سوی طور سیناء آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید؟

رأس الجالوت گفت: این کلمات را می دانم ولی تفسیرش را نمی دانم.

حضرت فرمودند: من برایت خواهم گفت، اینکه: «نور از کوه طور سیناء آمد» مقصود وحی خداوند متعال است که در کوه طور سیناء بر حضرت موسی نازل کرد و اینکه: «از کوه ساعیر بر ما درخشید» اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر حضرت عیسی بن مریم وحی فرمود و جمله «از کوه فاران بر ما آشکار گردید» مراد کوهی از کوههای مکه است که فاصله اش تا مکه یک روز می باشد.

[بحث قرآنی]

اشاره

در این قسمت ابتدا آیاتی را که بیانگر نورانیت اهلبیت علیهم السلام است ذکر کرده و در ذیل هر آیه، با استفاده از آیات و روایات، مقصود و مصداق آن آیه را بیان می کنیم و سپس به بحث روائی می پردازیم:

آیه ی اول (آیه ی نور)

«اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کمِشْکاةٍ فیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فی زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ کأَنَّها کوْکبٌ دُرِّی یوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکةٍ زَیتُونَةٍ لا شَرْقِیةٍ وَ لا غَرْبِیةٍ یکادُ زَیتُها یضی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ یهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یشاءُ وَ یضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِکلِّ شَی ءٍ عَلیمٌ» {نور/۳۵.}

«خدا نور آسمان ها و زمین است. مثل نور او همچون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت با برکت زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می شود. روغنش [از شفافیت] گرچه آتشی به آن نرسد، نزدیک است روشنی دهد، نوری بر فراز نور است. خدا هر که را خواهد به نورش هدایت

می کند و این مثل ها را خدا برای مردم می زند و خدا به همه چیز داناست».

از آنجا که در این آیه ی شریفه، خداوند متعال به عنوان نور آسمانها و زمین معرفی شده است، معلوم می شود صحبت از مرتبه ی صفات و اسماء اوست نه ذات او. به بیان دیگر، در این آیه ی شریفه، سخن از اسماء فعل اوست نه اسماء ذات او. شاهد دیگر بر این مطلب اینست که در ادامه ی آیه ی شریفه نمی فرماید: «مَثَل او ...» ، بلکه می فرماید: «مَثَل نور او ...»

از آن رو که خداوند متعال با روشنگری خود، گم گشتگان تاریکی های دنیا را ره می نماید، از هادی بودن خدا تعبیر به نور شده است.

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» ، فَقَالَ: هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. {الکافی، ج ۱، ص ۱۱۵.}

عباس ابن هلال گوید:

از حضرت رضا علیه السلام درباره ی این فرمایش خدا: «خدا نور آسمانها و زمین است» پرسیدم، فرمودند:

خدا هادی اهل آسمانها و هادی اهل زمین است.

آنچه در هدایت الهی نقش اساسی دارد علم است. بدین معنا که خداوند متعال با تعلیم بندگانش موجب هدایت آنها می شود. در آیات متعددی رابطه ی علم با هدایت و عدم علم با ضلالت مطرح شده است ((در مقدمه، برخی از آن آیات ذکر شد و درباره ی آنها صحبت شد).

آنگاه خداوند در آیه ی نور، مَثَلی برای نور خود می زند، می فرماید: نور خدا که موجب هدایت است همچون چراغدانی است (مقصود از چراغدان شکافی است که در دیوار تهیه می شده تا چراغ را در آن بگذارند) که چراغی در آن است. آن چراغ خود در یک جسم شفاف مانند یک قندیل و یا شیشه قرار گرفته. وقتی نور چراغ داخل شیشه قرار گیرد، یا به علت اینکه نورها منعکس می شوند و یا از جهت اینکه احتراق کامل تر می شود، نور بیشتر می شود.

روشنایی این چراغ از روغن زیتون است که بهترین روغن برای احتراق می باشد.

روغن، از درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی. شرقی نیست که در ابتدای روز خورشید بر آن طلوع کند و در نیمه ی اول روز از تابش خورشید استفاده کند اما در نیمه ی دوم روز، خورشید بر آن غروب نکند، بلکه بر آنچه در جانب مغرب واقع شده غروب کند و درخت در سایه ی آنها واقع شود و غربی نیست تا در نیمه ی اول روز از تابش خورشید محروم باشد. بلکه گوئی بر فراز قله ی کوهی واقع شده که طلوع و غروب خورشید بر آن است {تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۳.} و از تابش خورشید بیشترین استفاده را می برد و در نتیجه بهترین زیتون را به بار می نشاند.

روغن این درخت چنان آماده ی احتراق است که گویی قبل از آن که آتشی با آن تماس بگیرد خودش می خواهد روشنایی

بخشد.

این چراغ، با این خصوصیات در کجا واقع شده است؟

«فی بُیوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یذْکرَ فیهَا اسْمُهُ یسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ» {نور/۳۶.}

«(چراغدان و چراغ مذکور) در خانه هایی است که خداوند اذن داده بالا برده شود و نام او در آنها برده شود و صبح و شام در آنها تسبیح او گفته شود».

با توجه به اینکه برترین و بالاترین مَثَلها اختصاص به خداونـد متعال دارد: «وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی» ، {نحل/۶۰.} «وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلی فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» ، {روم/۲۷.} خانه هایی هم که در این آیه ی شریفه به عنوان جایگاه مَثَل نور خدا مطرح شده است برترین خـانه هـایی است که در قرآن کریم دربـاره ی آن سـخن گفته شـده است. البته بـا توجه به اینکه در این خـانه هـا یاد و تسبیح خدا می شود، برتری و رفعت این خانه ها، ظاهری نبوده و به اعتبار یاد و تسبیح خدا توسط اهل آن خانه ها می باشد.

اهل آن خانه ها بنابر آیه ی بعـد (نور/۳۷) مردانی هسـتند که هیـچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا و برپا داشـتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند، آنها از روزی می ترسند که در آن، دلها و چشمها زیر و رو می شود.

اگر بخـواهیم مصــداق مَثَل مـذکور و آن خـانه هـای بلنـد مرتبـه و اهلش را دریـابیم بـایستی ببینیم در آیـات دیگر برتریـن و شریفترین خانه هایی که درباره ی آن و اهلش سخن گفته شده کدام خانه و کدام اهل خانه ای می باشند.

بنابر آیات قرآن، اهل هیچ خانه ای، از ابتدا تا انتهای عالَم، شرافت و مرتبه ای را که در آیه ی ذیل آمده ندارند:

«إِنَّما یریدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکمْ تَطْهیراً» {احزاب/۳۳.}

«خداوند می خواهد پلیدی را تنها از شما خانواده دور کرده، شما را پاک و مطهر نماید»

این آیه در شأن اهلبیت علیهم السـلام بوده و با حصر «إِنَّمَا» در ابتدای آیه، فضیلت ذکر شده در آیه را تنها و تنها مختص ایشان معرفی کرده است. لذا برترین اهل خانه ای که در قرآن کریم از ایشان سخن گفته شده اهل خانه ی نبوت، محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند. از این رو، ایشان یا تنها مصداق و یا برترین مصداق مَثَل نور خدا هستند.

در روایاتی هم که توسط فریقین در ذیل آیه ی نور/۳۵ آمده این مطلب تأیید شده است. در اینجا برخی از آن روایات را ذکر می کنیم:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك وَ عَنْ بُرَیـدَهَ قَالا: قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ هَـذِهِ الْآیهَ: «فِی بُیوتٍ أَذِنَ اللَّهُ ...» فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: أَی بُیوتٍ هَذِهِ یا رَسُولَ اللَّهِ؟

فَقَالَ: بُیوتُ الْأَنْبیاءِ.

فَقَامَ إِلَيهِ أَبُو بَكرٍ فَقَالَ: يا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيتُ مِنْهَا – لِبَيتِ عَلِى وَ فَاطِمَهَ؟

قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا. {شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۵۳۳. و برای مشاهده ی دیگر طرق این روایت در کتب اهل سنت رک: احقاق الحق، ج ۹، ص ۱۳۷ و ج ۱۴، ص ۴۲۱ و ۴۲۲ و ج ۲۰، ص ۷۳.}

انس بن مالک و بریده گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت فرمود: «در خانه هایی است که خداوند اذن داده ...» مردی بلند شد و گفت: اینها کدام خانه ها هستند ای فرستاده ی خدا!؟

فرمودند: خانه های پیامبران.

ابو بکر بلند شد و گفت: ای فرستاده ی خدا! خانه علی و فاطمه هم از آنهاست؟

فرمودند: آری از برترین آنهاست.

عَنْ جابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «اَللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»

[قَالَ:] یقُولُ:

أَنَا هَادِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، مَثَلُ الْعِلْمِ الَّذِی أَعْطَیتُهُ وَ هُوَ نُورِی الَّذِی یهْتَدَی بِهِ مَثَلُ الْمِشْكَاهِ فِیهَا الْمِصْبَاحُ، فَالْمِشْكَاهُ قَلْبُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ الْمِصْبَاحُ النُّورُ الَّذِی فِیهِ الْعِلْمُ.

وَ قَوْلُهُ: «الْمِصْباحُ فِی زُجاجَهٍ» یقُولُ:

إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَقْبِضَک، فَاجْعَلِ الَّذِی عِنْدَک عِنْدَ الْوَصِی كَمَا یجْعَلُ الْمِصْبَاحُ فِی الزُّجَاجَهِ.

«كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّی» ، فَأَعْلَمَهُمْ فَضْلَ الْوَصِی، «یوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَكَهٍ» ، فَأَصْلُ الشَّجَرَهِ الْمُبَارَكَهِ إِبْرَاهِیمُ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَیكُمْ أَهْلَ الْبَیتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ» {هود/۷۳.} وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِینَ * ذُرِّیهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ». {آل عمران/۳۳ و ۳۴.}

«لا شَرْقِیهٍ وَ لا غَرْبِیهٍ» یقُولُ: لَسْتُمْ بِیهُودَ فَتُصَلُّوا قِبَلَ الْمَغْرِبِ وَ لَا نَصَارَى فَتُصَلُّوا قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ أَنْتُمْ عَلَى مِلَّهِ إِبْرَاهِیمَ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «ما كانَ إِبْراهِیمُ یهُودِیا وَ لا نَصْرانِیا وَ لكِنْ كانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِینَ». {آل عمران/۶۷.}

وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «یكادُ زَیتُها یضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ یهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یشاءُ» یقُولُ: مَثَلُ أَوْلَادِكُمُ الَّذِینَ یولَدُونَ مِنْكُمْ كَمَثَلِ الزَّیتِ الَّذِی یعْصَرُ مِنَ الزَّیتُونِ «یكادُ زَیتُها یضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ یهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یشاءُ» یقُولُ: یكادُونَ أَنْ یتَكَلَّمُوا بِالنُّبُوَّهِ وَ لَوْ لَمْ ینْزَلْ عَلَیهِمْ مَلَک. {كافی، ج ۸، ص ۳۷۹.}

جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند عزوجل: «خدا نور آسمان ها و زمین است» ، [فرمودند:] می فرماید: من هادی آسمانها و زمینم، علمی که عطا کردم - که همان نور من است که با آن هدایت می شوند، همچون چراغدانی است که چراغی داخل آن باشد. چراغدان، قلب محمد صلی الله علیه و آله است و چراغ، نور علم در قلب اوست.

اینکه فرمود: «آن چراغ در شیشه ای است» می فرماید: من می خواهم تو را قبض روح کنم، لذا علمی را که نزد توست نزد وصی خود قرار ده، همان طور که چراغ را در شیشه می گذارند.

«آن شیشه گویی اختری درخشان است» ، فضیلت وصی را اعلام می کند.

«که از درخت با برکتی روشن می شود» ، اصل درخت (نژاد) با برکت، ابراهیم علیه السلام است که خداوند درباره ی آن می فرماید: «رحمت خدا و برکات او بر شما خانواده است، همانا او ستوده ی بزرگوار است» و می فرماید: «همانا خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برگزید. فرزندانی که برخی از نسل برخی دیگرند و خدا شنوای داناست».

«که نه شرقی است و نه غربی» می فرماید: یهودی نیستید که به جانب مغرب نماز بخوانید و مسیحی هم نیستید که به جانب مشرق نماز گزارید. بلکه بر آئین ابراهیم علیه السلام هستید که خداوند درباره ی او می فرماید: «ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی، بلکه موحّدی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود».

«روغنش [از شفافیت] گرچه آتشی به آن نرسد، نزدیک است روشنی دهد، نوری بر فراز نور است. خدا هر که را خواهد به نورش هدایت می کند» ، می فرماید: فرزندانی که از شما متولد می شوند همچون روغنی هستند که از زیتون گرفته می شود، نزدیک است که سخن به نبوت گویند اگر چه فرشته ای بر آنها نازل نشده است (یعنی از همان ابتدا، به صورت خدا دادی علم نبوت دارند).

عَنْ عِیسَی بْنِ رَاشِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی بْنِ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ: ... «یکادُ زَیتُها یضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ» قَالَ: یکادُ الْعَالِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ یتَکلَّمُ بِالْعِلْمِ قَبْلَ أَنْ یسْأَلَ. «نُورٌ عَلی نُورٍ» یعْنِی إِمَاماً مُؤَیداً بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْحِکمَهِ فِی إِثْرِ إِمَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ ذَلِک مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَی أَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ. {التوحید، ص ۱۵۸.}

عیسی بن راشد گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خدا: ... «روغنش [از شفافیت] گرچه آتشی به آن نرسد، نزدیک است روشنی دهد» فرمودند: نزدیک است که عالِم از آل محمد صلی الله علیه و آله به علم تکلم کند پیش از آنکه از او سؤال شود. «نوری بر فراز نور است» یعنی امامی که مؤید به نور علم و حکمت است بعد از امامی دیگر از آل محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود و این امر از زمان حضرت آدم بوده و تا برپائی قیامت نیز خواهد بود (که هیچگاه زمین از حجت خدا خالی نخواهد شد).

رُوِی عَنِ الصَّادِقِ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کمِشْکاهٍ فِیها مِصْباحٌ» فَقَالَ: هُوَ مَثَلٌ ضَرَبَهُ اللَّهُ لَنَا، فَالنَّبِی صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ الْأَئِمَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیهِمْ أَجْمَعِینَ مِنْ دَلَالاتِ اللَّهِ وَ آیاتِهِ الَّتِی یهْتَدَی بِهَا إِلَی التَّوْحِیدِ وَ مَصَالِحِ الدِّینِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِی الْعَظِیمِ {التوحید، ص ۱۵۷.}

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که درباره ی آیه: «خدا نور آسمان ها و زمین است. مثل نور او همچون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است» از ایشان سؤال شد. فرمودند: این مَثَلی است که خدا از برای ما زده است، پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان «صلوات الله علیهم اجمعین» از دلالتهای خدا و نشانه های اویند که توسط ایشان به سوی توحید و مصالح دین و شرایع اسلام و فریضه ها و سنتها هدایت می شوند و قوّت نیروئی نیست مگر از جانب خدای بلند مرتبه ی بزرگ.

آیه ی دوم

«الَّذینَ یتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الْأُمِّی الَّذی یجِدُونَهُ مَکتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ یأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ ینْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکرِ وَ یحِلُّ لَهُمُ الطَّیباتِ وَ یحَرِّمُ عَلَیهِمُ الْخَبائِثَ وَ یضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیهِمْ فَالَّذینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِک هُمُ الْمُفْلِحُونَ» {أعراف/۱۵۷.}

«کسانی که از این رسول، پیامبر درس ناخوانده پیروی می کنند که [وصف] او را نزد خویش در تورات و انجیل مکتوب می یابند، که آنها را به کار پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند منع می کند و پاکیزه ها را برایشان حلال و پلیدی ها را بر آنان حرام می کند و تکالیف سنگین و قید و زنجیرهایی را که بر آنها بود بر می دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و حرمتش را نگاه داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده پیروی نمودند، هم آنان رستگارانند».

در این آیه ی شریفه برخی او اوصاف پیروان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح شده است و در اواخر آیه درباره ی ایشان فرموده: «وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ»: «و نوری را که با او (پیامبر صلی الله علیه و آله) نازل شده پیروی نمودند».

سؤال: نوری که با پیامبر نازل شده چیست؟

ابتدا به نظر می رسد آن نور، قرآن باشد، زیرا قرآن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است. اما در آیه فرموده: «نوری که با پیامبر نازل شده» ، نه نوری که بر ایشان نازل شده!

وقتی به روایات رجوع می کنیم می بینیم در روایات گفته شده مقصود از این نور حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام هستند.

و اما توجیه و تبیین هر یک از این دو نظر:

اینکه قرآن، آن نوری باشد که با پیامبر نازل شده و باید از آن تبعیت کرد، مطلبی است که مورد تأیید آیات دیگر قرآن است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکتابَ وَ الْمیزانَ» {حدید/۲۵. و رک: بقره/۲۱۳.}

«و همانا ما فرستادگان خود را با دلائل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را نازل کردیم»

نازل شدن کتاب با پیامبران، هر معنایی که در این آیه دارد در آن آیه نیز خواهد داشت.

لزوم تبعیت از قرآن نیز در آیات متعددی مطرح و بدان دستور داده شده است.

اما اینکه عترت آن نوری باشد که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و باید از ایشان تبعیت کرد؛

نازل شدن شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله در آیه ی دیگری نیز مطرح شده است:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ الَّذِینَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیکمْ ذِکراً * رَسُولًا یتْلُوا عَلَیکمْ آیاتِ اللَّهِ مُبَیناتٍ» {طلاق/۱۰ و ۱۱.}

«پس ای خردمندانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید که همانا خداوند به سوی شما ذکری نازل کرده، رسولی که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند».

کلمه ی «رَسُولًا» در آیه ی یازدهم عطف بیان و یا بدل است برای کلمه ی «ذِکراً». پس مراد از ذکری که خدا نازل کرده، همان رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

بنابر این، مراد از اهل ذکر در آیه ی ذیل نیز، همان اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند:

«فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکرِ إِنْ کنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» {نحل/۴۳ و انبیاء/۷.}

«پس، از اهل ذکر بپرسید اگر خود نمی دانید».

حال، در صورتی که مراد از نوری که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده اهلبیت علیهم السلام باشند، نازل شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت ایشان به چه معناست؟

نازل شدن یعنی از مرتبه ی عالی و والا به مرتبه ی پائین آمدن.

شکی نیست که حضرت محمد و آلش صلی الله علیه و آله، عالیترین مرتبه را نزد خدا داشته و دارند. خدای مهربان برای دستگیری و نجات خلقش از تاریکی های دنیای دانی و پست، ایشان را که وجودشان عین نور علم و هدایت بود به سوی خلقش فرو فرستاد. از این رو از این «فرستادن» ، به «نازل کردن» تعبیر شده است.

و اما درباره ی تبعیت؛ خداوند متعال در قرآن کریم، از تبعیت و پیروی از راه کسانی که نمی دانند نهی کرده {یونس/۸۹ و جاثیه/۱۸.} و تبعیت از ظن و گمان را در مقابل تبعیت از علم مطرح کرده و آن را خطا شمرده است، {نساء/۱۵۷، أنعام/۱۴۸ و نجم/۲۸، و رک: أنعام/۱۱۶، یونس/۳۶ و نجم/۲۳.} بلکه تبعیت از هر نظر و خواسته ای را که در مقابل علم باشد محکوم کرده {بقره/۱۲۰ و ۱۴۵ و رعد/۳۷.} و آن را ظلمی دانسته که موجب گمراهی می شود. {روم/۲۹.}

لذا آنچه مورد تأیید قرآن است، تبعیت از علم و عالم است. از نظر قرآن علم، ملاک تبعیت است. حتی اینکه در برخی از

آیات، تبعیت از هدایت نیز مطرح شده، به خاطر اینست که هدایت فرع بر علم و نتیجه ی آن است.

از این رو خدا از قول حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده که به عمویش گفت:

«یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یأْتِک فَاتَّبِعْنی أَهْدِک صِراطاً سَوِیا» {مریم/۴۳.}

«ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم».

حال، بنابر آیات قرآن، تبعیت از اهلبیت پیامبر صلی الله علیه و آله که خدا از ایشان با تعبیر اهل ذکر یاد کرده و با امر به اینکه: «آنچه را نمی دانید از ایشان بپرسید» مرجعیت علمی ایشان را تأیید کرده، بلا مانع و بلکه لازم است.

پس، از جهت آیات قرآن، مانعی ندارد که مقصود از نور در آیه ی مورد بحث، ائمه علیهم السلام باشند.

اما در آیه ی مورد بحث، آیا واقعا مقصود از نور، قرآن است یا عترت؟ تبعیت از قرآن مطرح شده یا تبعیت از عترت؟

اگر کسی اندک تأملی درباره ی حدیث شریف و متواتر ثقلین داشته باشد درمی یابد که با توجه به جدائی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر: «وَ إِنَّهُمَا لَنْ یفْتَرِقَا» تبعیت و پیروی از قرآن و عترت نیز جدائی ناپذیر است.

از این رو در روایتی هم که از امیر المؤمنین علیه السلام درباره ی آیه ی مورد بحث رسیده است، آن حضرت همین مطلب را بدین بیان فرمودند:

فَالنُّورُ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ هُوَ الْقُرْآنُ وَ مِثْلُهُ فِی سُورَهِ التَّغَابُنِ قَوْلُهُ تَعَالَی: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا» {تغابن/۸.} یعْنِی سُبْحَانَهُ الْقُرْآنَ وَ جَمِیعَ الْأَوْصِیاءِ الْمَعْصُومِینَ حَمَلَهَ کتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَزَنَتَهُ وَ تَرَاجِمَتَهُ الَّذِینَ نَعَتَهُمُ اللَّهُ فِی کتَابِهِ فَقَالَ: «وَ ما یعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا» {آل عمرآن/۷.} وَ هُمُ الْمَنْعُوتُونَ الَّذِینَ أَنَارَ اللَّهُ بِهِمُ الْبِلَادَ وَ هَدَی بِهِمُ الْعِبَادَ. {بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۲۱ به نقل از نعمانی.}

مقصود از نور در اینجا (آیه ی مورد بحث) قرآن است و همچنین در سوره ی تغابن که خداوند متعال می فرماید: «پس به خدا و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید» ، قرآن و اوصیاء معصومین علیهم السلام که حامل و خزانه دار و مترجم قرآنند که خدا در ستایش ایشان فرموده: «تأویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی داند. [آنان که] می گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست» ، ایشان ستایش شدگانی هستند که خدا به واسطه ی آنان شهرها را نورانی کرد و بندگان را هدایت کرد. نکته:

از آن جهت که بر اساس آیات قرآن، تمام و کمال علم قرآن و علم به مراد خدا در آیات آن، تنها و تنها نزد اهلبیت علیهم السلام است (رک: بحث از خصوصیت علم اهلبیت علیهم السلام) ، لذا اگر تبعیت از نور در آیه ی مورد بحث، به تبعیت از قرآن (نه اهلبیت علیهم السلام) معنا شود، این معنا، معنایی خواهد بود که امکان وقوعی ندارد. یعنی محال است کسی بتواند بی واسطه ی اهلبیت علیهم السلام تمام حقایق و معارف دین را آن گونه که هست از قرآن استنباط کند (با صرف نظر از

اینکه مهمترین آیات قرآن نیز آیاتی است که امت را به لزوم محبت و مودت و اطاعت و ولایت اهلبیت علیهم السلام ارجاع می دهد).

اما اگر تبعیت از نور در آیه ی شریفه به تبعیت از اهلبیت علیهم السلام معنا شود، از آن رو که علم کامل به کتاب خدا تنها نزد ایشان است، تبعیت از ایشان، تبعیت از قرآن را هم در دل خود دارد. لذا این معنا ((تبعیت از اهلبیت علیهم السلام) برای تبعیت از نور، به طریق اولی درست تر است. چنان که در برخی از روایات نیز این گونه معنا شده است:

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ فِی قَوْلِ اللَّهِ: «فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: النُّورُ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ. {تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱.}

ابابصیر گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرموده ی خدا (آیه ی مورد بحث) فرمودند: مقصود از نور، علی علیه السلام است.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: «الَّذِینَ یتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الْأُمِّی الَّذِی یجِدُونَهُ مَکتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ یأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ ینْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکرِ وَ یحِلُّ لَهُمُ الطَّیباتِ وَ یحَرِّمُ عَلَیهِمُ الْخَبائِثَ» إِلَی قَوْلِهِ «وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِک هُمُ الْمُفْلِحُونَ» قَالَ: النُّورُ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ عَلِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْأَئِمَّهُ عَلَیهِمُ السَّلَامُ. {الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.}

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که درباره ی این فرمایش خداوند متعال (آیه ی مورد بحث) فرمودند: مقصود از نور در اینجا حضرت علی امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام می باشد.

دو روایت دیگر نیز ذیل آیه ی «تغابن/۸» خواهد آمد.

آیه ی سوم

«أُولئِک الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَهَ بِالْهُدی فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما کانُوا مُهْتَدِینَ * مَثَلُهُمْ کمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکهُمْ فی ظُلُماتٍ لا یبْصِرُونَ» {بقره، ۱۶ و ۱۷.}

«آنها (منافقان) کسانی اند که گمراهی را به بهای هدایت خریدند، در نتیجه داد و ستدشان سودی به بار نیاورد و هدایت یافته نبودند. آنان همچون کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهایشان کرد».

عَنْ جابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل: «کمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ» یقُولُ: أَضَاءَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ.. و قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یبْصِرُونَ» یعْنِی قُبِضَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ ظَهَرَتِ الظُّلْمَهُ فَلَمْ یبْصِرُوا فَضْلَ أَهْلِ بَیتِهِ. {کافی، ج ۸، ص ۳۸۰.}

جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خدای عزوجل: «آنان همچون کسانی است که آتشی افروختند و

چون پیرامون آنان را روشنایی داد» فرمودند: می فرماید: زمین به نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله روشن شد.. و اینکه فرموده: «خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهایشان کرد» یعنی وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند تاریکی آشکار شد و آنان دیگر برتری خاندانش را نمی دیدند.

در آیه ی شریفه، درباره ی منافقان آمده که آنان به دست خود آتشی روشن کردند تا اطرافشان را بدان ببینند. ولی در حدیث فوق صحبت از نورانیت زمین به نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و مقصود از منافقان کسانی هستند که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد ایشان جمع شده بودند اما پس از رحلت ایشان، سراغ اهلبیت علیهم السلام نرفتند. اما معنای اینکه منافقان، خود آتشی افروختند و چند صباحی از آن برخوردار شدند بیان نشده است. این مطلب را از حدیث ذیل می توان دریافت:

قَالَ الْإِمَامُ عَلَیهِ السَّلَامُ: قَالَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: مَثَلُ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِینَ «کمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً» أَبْصَرَ بِهَا مَا حَوْلَهُ، فَلَمَّا أَبْصَرَ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهَا بِرِیحٍ أَرْسَلَهَا عَلَیهَا فَأَطْفَأَهَا أَوْ بِمَطَرٍ. کذَلِک مَثَلُ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِینَ النَّاکثِینَ، لَمَّا أَخَذَ اللَّهُ تَعَالَی عَلَیهِمْ مِنَ الْبَیعَهِ لِعَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ أُعْطُوا ظَاهِراً بِشَهَادَهِ: أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیک لَهُ و أَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ و أَنَّ عَلِیاً وَلِیهُ وَ وَصِیهُ وَ وَارِثُهُ وَ خَلِیفَتُهُ فِی أُمَّتِهِ و قَاضِی دُیونِهِ و مُنْجِزُ عِدَاتِهِ و الْقَائِمُ بِسِیاسَهِ عِبَادِ اللَّهِ مَقَامَهُ.

فَوَرِثَ مَوَارِیثَ الْمُسْلِمِینَ بِهَا [وَ نَکحَ فِی الْمُسْلِمِینَ بِهَا] وَ وَالَوْهُ مِنْ أَجْلِهَا و أَحْسَنُوا عَنْهُ الدِّفَاعَ بِسَبَبِهَا و اتَّخَذُوهُ أَخاً یصُونُونَهُ مِمَّا یصُونُونَ عَنْهُ أَنْفُسَهُمْ بِسِمَاعِهِمْ مِنْهُ لَهَا.

فَلَمَّا جَاءَهُ الْمَوْتُ وَقَعَ فِی حُکمِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، الْعَالِمِ بِالْأَسْرَارِ، الَّذِی لَا یخْفَی عَلَیهِ خَافِیهٌ، فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ بِبَاطِنِ کفْرِهِمْ، فَذَلِک حِینَ ذَهَبَ نُورُهُمْ و صَارُوا فِی ظُلُمَاتِ [عَذَابِ اللَّهِ، ظُلُمَاتِ] أَحکامِ الْآخِرَهِ، لَا یرَوْنَ مِنْهَا خُرُوجاً و لا یجِدُونَ عَنْها مَحِیصاً. {تفسیر إمام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۳۱.}

امام حسن عسکری علیه السلام از قول حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: مَثَل آن منافقان (در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله) «همچون کسی است که آتشی افروخت» تا با آن اطراف خود را ببیند، همین که دید، خدا توسط بادی که بر آن فرستاد و یا به واسطه ی باران، نورش را خاموش کرد. همچنین است مَثَل آن منافقان عهد شکن، وقتی که خداوند متعال از آنان برای علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت گرفت، آنها به ظاهر شهادت دادند به اینکه معبودی جز خدا نیست و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده ی اوست و علی بن ابی طالب علیه السلام ولی خدا و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و وارث و جانشین او در امتش و ادا کننده ی بدهی هایش و وفا کننده ی به پیمانهای او و بر پا دارنده ی سیاست بندگان خدا به جای اوست.

و با این شهادت، منافق، از مسلمانان ارث برد و با آنان پیوند خانوادگی برقرار کردند و به برکت این شهادت، مسلمانان او را یاری کردند و به خوبی از او دفاع کردند و او را برادر خود گرفتند و به خاطر شنیدن این شهادت از او، در مقابل آنچه خود را از آن محافظت می کردند از او نیز محافظت نمودند.

اما همین که مرگش رسید در حکم پروردگار جهانیان واقع شد که اسرار را می داند و هیچ امر نهانی بر او پنهان نمی باشد، پس عذابی که باطن کفرشان بود آنها را فراگرفت و این همان وقتی است که نورشان رفت و در تاریکی های عذاب خدا و تاریکی های احکام آخرت منتقل شدند که دیگر بیرون شدن از آن را نخواهند دید و راه فراری از آن نخواهند یافت.

درباره ی بی بهرگی منافقان از نور و نیاز آنان بدان در روز قیامت، در آیه ی دیگری آمده است:

«يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ * ينادُونَهُمْ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ» {حدید/۱۳.}

«آن روز که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نورتان فروغی برگیریم. گفته شود: به پشت سرتان [دنیا] بازگردید و از آن جا نوری بطلبید. آنگاه میان آنها دیواری زده شود که آن را دری است که اندرون آن رحمت است و بیرونش روی به عذاب دارد.

آنها را ندا دهند: آیا ما با شما نبودیم؟ می گویند: چرا، ولی شما خود را در فتنه و گرفتاری افکندید و به انتظار نشستید و تردید کردید و آرزوها شما را فریفت، تا فرمان خدا (مرگتان) فرا رسید و فریبکار، شما را درباره ی خدا فریفت»

عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ * ينادُونَهُمْ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ» قَالَ: فَقَالَ: أَمَا إِنَّهَا نَزَلَتْ فِينَا وَ فِي شِيعَتِنَا وَ فِي الْكُفَّارِ أَمَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ وَ حُبِسَ الْخَلَائِقُ فِي طَرِيقِ الْمَحْشَرِ ضَرَبَ اللَّهُ سُوراً مِنْ ظُلْمَةٍ فِيهِ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ يعْنِي النُّورَ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ يعْنِي الظُّلْمَةَ فَيصَيرُنَا اللَّهُ وَ شِيعَتَنَا فِي بَاطِنِ السُّورِ الَّذِي فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ النُّورُ وَ يصَيرُ عَدُوَّنَا وَ الْكُفَّارَ فِي ظَاهِرِ السُّورِ الَّذِي فِيهِ الظُّلْمَةُ فَيُنَادِيكُمْ عَدُوُّنَا وَ عَدُوُّكُمْ مِنَ الْبَابِ الَّذِي فِي السُّورِ مِنْ ظَاهِرِهِ: أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ فِي الدُّنْيا؟ نَبِيُّنَا وَ نَبِيُّكُمْ وَاحِدٌ و صَلَاتُنَا وَ صَلَاتُكُمْ وَاحِدَةٌ و صَوْمُنَا وَ صَوْمُكُمْ وَ حَجُّنَا وَ حَجُّكُمْ وَاحِدٌ!

قَالَ: فَيُنَادِيهِمُ الْمَلَكُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: «بَلى وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ» بَعْدَ نَبِيكُمْ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ وَ تَرَكْتُمُ اتِّبَاعَ مَنْ أَمَرَكُمْ بِهِ نَبِيكُمْ «وَ تَرَبَّصْتُمْ» بِهِ الدَّوَائِرَ «وَ ارْتَبْتُمْ» فِيمَا قَالَ فِيهِ نَبِيكُمْ «وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ» وَ مَا اجْتَمَعْتُمْ عَلَيهِ مِنْ خِلَافِكُمْ لِأَهْلِ الْحَقِّ ... {تأویل الآیات، ص ۶۳۶.}

سلّام بن مستنیر گوید:

از حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند متعال پرسیدم: «آنگاه میان آنها دیواری زده شود که آن را دری است که اندرون آن رحمت است و بیرونش روی به عذاب دارد. آنها را ندا دهند: آیا ما با شما نبودیم؟» فرمودند: این آیه درباره ی ما و شیعیانمان و درباره ی کفار نازل شده است. وقتی روز قیامت شود و خلائق در راه محشر بازداشت شوند، خداوند دیواری از تاریکی می زند که دربی دارد، داخلش رحمت است یعنی نور است و ظاهرش از جلو، عذاب است یعنی تاریکی است. خداوند ما و شیعیان ما را در داخل دیوار، در رحمت و نور قرار می دهد و دشمنان ما و کفار را در بیرون دیوار،

در تاریکی قرار می دهند. دشمنان ما و شما فریاد می زنند و از آن دربی که در دیوار به شما می گویند: مگر ما با شما نبودیم؟ در دنیا پیامبر ما و شما یک نفر بود، نماز ما و شما یکی بود و روزه و حج ما و شما یکی بود!

آنگاه فرشته ای از جانب خدا ایشان را ندا می دهد: آری، ولی شما بعد از پیامبرتان خود را در فتنه و گرفتاری افکندید، سپس پیروی از کسی را که پیامبرتان دستور پیروی از او را داده بود رها کردید و به انتظار مصیبت و ناراحتی برای او نشستید و نسبت به آنچه پیامبرتان گفته بود تردید کردید و آرزوها شما را فریفت و گول جمعیتی را خوردید که بر خلاف اهل حق گرد هم آمده بودید.

آیه ی چهارم

«اللَّهُ وَلِی الَّذینَ آمَنُوا یخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذینَ کفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولئِک أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ» {بقره/۲۵۷.}

«خدا سرپرست مؤمنان است و آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و کسانی که کافر شدند سرپرستانشان طغیانگرانند که از نور به تاریکی هایشان می برند. آنها دوزخی اند و در آن جاودانند»

عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ قَالَ: عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «اللَّهُ وَلِی الَّذِینَ آمَنُوا یخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ» ، فَالنُّورُ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ الظُّلُمَاتُ عَدُوُّهُمْ. {تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۸.}

مَسْعَده گوید: حضرت صادق علیه السلام درباره ی این قول خداوند متعال (آیه ی مذکور) فرمودند: مقصود از نور، آل محمدند صلی الله علیه و آله و مقصود از تاریکی ها دشمنان ایشان.

بنا بر این، معنای اینکه «خدا مؤمنان را به سوی نور می برد» اینست که خدا مؤمنان را به سوی اهلبیت علیهم السلام رهنمون می گردد و این مطلب به سه صورت واقع شده است:

خدا در آیات متعددی از قرآن، مؤمنان را به اهلبیت علیهم السلام ارجاع داده است.

بارها دستور معرفی حضرت علی و دیگر ائمه علیهم السلام را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده که نمونه ی بارزش آیه ی ۶۷ مائده است.

هر کس به اهلبیت علیهم السلام راه یابد به توفیق الهی راه یافته است.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ إِنِّی أُخَالِطُ النَّاسَ فَیکثُرُ عَجَبِی مِنْ أَقْوَامٍ لَا یتَوَلَّوْنَکمْ وَ یتَوَلَّوْنَ فُلَاناً وَ فُلَاناً لَهُمْ أَمَانَهٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ وَ أَقْوَامٍ یتَوَلَّوْنَکمْ لَیسَ لَهُمْ تِلْک الْأَمَانَهُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ لَا الصِّدْقُ!

قَالَ: فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ جَالِساً وَ أَقْبَلَ عَلَى كالْغَضْبَانِ ثُمَّ قَالَ: لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِوَلَايهِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيسَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَتْبَ عَلَى مَنْ دَانَ بِوَلَايهِ إِمَامٍ عَدْلٍ مِنَ اللَّهِ.

قَالَ: قُلْتُ: لَا دِينَ لِأُولَئِك وَ لَا عَتْبَ عَلَى هَؤُلَاءِ؟

فَقَالَ: نَعَمْ لَا دِينَ لِأُولَئِك وَ لَا عَتْبَ عَلَى هَؤُلَاءِ، ثُمَّ قَالَ: أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ: «اللَّهُ وَلِی الَّذِینَ آمَنُوا یخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ» یخْرِجُهُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَی نُورِ التَّوْبَهِ وَ الْمَغْفِرَهِ لِوَلَایتِهِمْ کلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ، قَالَ اللَّهُ: «وَ الَّذِینَ کفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ».

قَالَ: قُلْتُ: أَ لَیسَ اللَّهُ عَنَی بِهَا الْکفَّارَ حِینَ قَالَ: «وَ الَّذِینَ کفَرُوا»؟

قَالَ: فَقَالَ: وَ أَی نُورٍ لِلْکافِرِ وَ هُوَ کافِرٌ فَأُخْرِجَ مِنْهُ إِلَی الظُّلُمَاتِ؟ وَ إِنَّمَا عَنَی اللَّهُ بِهَذَا أَنَّهُمْ کانُوا عَلَی نُورِ الْإِسْلَامِ، فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا کلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَیسَ مِنَ اللَّهِ خَرَجُوا بِوَلَایتِهِمْ إِیاهُمْ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَی ظُلُمَاتِ الْکفْرِ، فَأَوْجَبَ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْکفَّارِ فَقَالَ: «أُولئِک أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ». {تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۸ و در کافی، ج ۱، ص ۳۷۵ نیز با اندکی تفاوت آمده است.}

عبدالله بن ابی یعفور گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: همانا من با مردم معاشرت دارم و بسیار تعجب می کنم از کسانی که پیرو شما نیستند و به دنبال فلانی و فلانی می روند، ولی امین و راستگو و با وفایند و در مقابل کسانی هستند که پیرو شمایند اما آن امانت و وفا و راستگوئی را ندارند!

حضرت صادق علیه السلام راست نشستند و به حالت خشمناکی رو به من کرده، آنگاه فرمودند: هر که خدا را با ولایت امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، دین ندارد و بر کسی که خدا را با ولایت امام عادلی از جانب خدا دینداری کند سرزنشی نیست.

گفتم: آنها دین ندارند و بر اینها سرزنشی نیست؟!

فرمودند: آری آنها دین ندارند و بر اینها سرزنشی نیست، سپس فرمودند: مگر فرمایش خدا را نمی شنوی؟ ؛ «خدا سرپرست مؤمنان است و آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد» ، از تاریکی های گناهان به سوی نور توبه و آمرزش می برد، زیرا ولایت امام عادلی را که از جانب خداست داشتند و فرموده: «و کسانی که کافر شدند سرپرستانشان طغیانگرانند که از نور به تاریکی هایشان می برند».

گفتم: آیا این آیه درباره ی کافران نیست که در آن فرموده: «و کسانی که کافر شدند»؟

فرمودند: کافر از آن جهت که کافر است چه نوری دارد تا از آن به سوی تاریکی ها بیرون شود؟ بلکه مقصود اینست که آنها بر نور اسلام بودند، ولی چون از هر امام ستمگری که از جانب خدا نبود پیروی کردند، از نور اسلام به تاریکی های کفر گرائیدند، پس خدا برای ایشان همراه کفار، آتش را واجب ساخت و فرمود: «آنها دوزخی اند و در آن جاودانند».

اینکه حضرت صادق علیه السلام در روایت فوق، ایمان و کفر را به ایمان و یا کفر به ولایت معنا کردند علتش اینست که بنابر آیات قرآن، شرط ایمان، پذیرش ولایت خدا و رسول و اهلبیت علیهم السلام و دوری از ولایت غیر ایشان است. {رک: مائده/۵۵ و مائده/۵۱، ۵۷ و ۸۱، أعراف/۲۷ و محمد «صلی الله علیه و آله» /۱۱.}

این هم که فرمود: «خدا ولی مؤمنان است و آنها را از تاریکی ها به سوی نور می برد» ، با توجه به اینکه سخن از خدا به عنوان «ولی» است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهلبیت علیهم السلام نیز همان ولایت الهی را بر مؤمنان دارند، لذا اگر رسول خدا یا خاندان او صلی الله علیه و آله با شأن ولایی الهی شان، مؤمنان را از تاریکی ها به سوی نور برند، باز منافاتی با آیه ی شریفه ندارد و بلکه خود این آیه بر این مطلب دلالت می کند. زیرا همان طور که ولایت ایشان به خدا نسبت داده می شود، شئون مربوط به ولایت ایشان را نیز می توان به خدا نسبت داد.

آیه ی پنجم

«یا أَیهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیکمْ نُوراً مُبیناً» {نساء/۱۷۴.}

«ای مردم، همانا از جانب پروردگارتان برهانی نزد شما آمد و ما به سوی شما نوری آشکار نازل کردیم»

برهان به معنای حجت و دلیل محکم روشنگر است. درباره ی اینکه مقصود از کلمه ی برهان، رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد جناب علامه «رحمه الله» در المیزان قرائنی را ذکر فرموده {رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۴۸.} و بحث درباره ی اینکه نور نازل شده از جانب پروردگار، قرآن است یا عترت و یا هر دو، در ذیل آیه ی دوم (أعراف/۱۵۷) مطرح شد.

اما روایتی که در آن بیان شده مقصود از این نور، حضرت علی علیه السلام است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: «قَدْ جاءَکمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکمْ ...» قَالَ: الْبُرْهَانُ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ و النُّورُ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ. {شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۷۹ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۵.}

عبد الله بن سلیمان گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) پرسیدم. فرمودند: برهان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و نور، حضرت علی علیه السلام.

آیه ی ششم

«أَ وَ مَنْ کانَ مَیتاً فَأَحْییناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یمْشی بِهِ فِی النَّاسِ کمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیسَ بِخارِجٍ مِنْها کذلِك زُینَ لِلْکافِرِینَ ما کانُوا یعْمَلُونَ» {أنعام/۱۲۲.}

«آیا کسی که مرده بود و زنده اش کردیم و برایش نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، مانند کسی است که گویا در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟ بدین سان برای کافران اعمالی که انجام می دادند، جلوه یافته است»

در این آیه ی شریفه مرده و زنده ی حقیقی معرفی شده اند؛ مرده کافری است که در تاریکی ها وامانده و راه بیرون آمدن ندارد و زنده مؤمنی است که خدا نوری برایش قرار داده تا بتواند با آن در میان مردم راه برود.

مقصود از نور در این آیه ی شریفه، نور هدایت است که با آن می توان صراط مستقیم را پیمود:

«أَ فَمَنْ یمْشی مُكِبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یمْشی سَوِیا عَلی صِراطٍ مُسْتَقیم» {ملک/۲۲.}

«پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر صراط مستقیم می رود؟»

از آن رو که نور در آیه ی مذکور، همان هدایت است، بیان دیگر آیه اینست: زنده کسی است که از نور هدایت بهرمند است و مرده کسی است که گرفتار گمراهی است و امید هدایتی برایش نیست.

قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ: ... أَنَّ الْهِدَایهَ هِی حَیاهُ الْأَبَدِ .... {الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۱.}

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: همانا هدایت، حیات و زندگی جاودانه و ابدی است.

حال، اینکه خدا برای کسی نور هدایت قرار دهد یعنی چه؟

چنان که در بحث «خصوصیت هدایت» آمده، از مهمترین شئون امامت، هدایتگری است. با توجه به اینکه امامت، بنابر آیات قرآن، به جعل و قرار داد الهی است، {رک: بقره/۱۲۴، أنبیاء/۷۳، فرقان/۷۴، قصص/۵ و سجده/۲۴.} اینکه در آیه ی مورد بحث نیز آمده: «برایش نوری قرار دادیم» ، مقصود از این نور می تواند با توجه به قرائن مذکور، «امام هدایتگر» باشد. در روایت نیز این تطبیق بیان شده است:

عَنْ بُرَیدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَک وَ تَعَالَی: «أَ وَ مَنْ كانَ مَیتاً فَأَحْییناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ» فَقَالَ: مَیتٌ لَا یعْرِفُ شَیئاً وَ «نُوراً یمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ» إِمَاماً یؤْتَمُّ بِهِ «كَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیسَ بِخارِجٍ مِنْها» قَالَ: الَّذِی لَا یعْرِفُ الْإِمَامَ. {الكافی، ج ۱، ص ۱۸۵.}

بُرَید گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که درباره ی این فرموده ی خدای تبارک و تعالی (آیه ی مذکور) می فرمودند: مرده کسی است که هیچ معرفتی ندارد و مقصود از «نوری که با آن میان مردم راه رود» امامی است که از او پیروی کند و مقصود از: «مانند کسی است که گویا در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟» کسی است که امام را نشناسد.

اینکه در روایت فوق، مرده به کسی معنا شده که هیچ معرفتی ندارد، مراد کسی است که چون با امامش آشنا نیست، از معرفت نسبت به تمام اشیاء محروم گشته است. اگر کسی بخواهد نسبت به تمام حقایق عالَم، علم و معرفت پیدا کند بایستی در محضر اهلبیت علیهم السلام زانو بزند و علم و معرفت را از ایشان بجوید.

کسی که علم و معرفت ندارد در تاریکی است، لذا راهش را تشخیص نمی دهد و از هدایت نیز محروم می گردد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيةً. {احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۸۵ و ۸۶.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته، به مرگ جاهلیت مرده است.

آیه ی هفتم

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ لا يمْلِكونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا قُلْ هَلْ يسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُماتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ كلِّ شَی ءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ» {رعد/۱۶.}

«بگو: پروردگار آسمان ها و زمین کیست؟ بگو: خدا. بگو: پس چرا غیر او سرپرستانی گرفته اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند؟ بگو: آیا کور و بینا یکسانند؟ یا تاریکی ها و نور برابرند؟ آیا برای خدا همتایانی قرار داده اند که مانند آفرینش او آفریده اند و این آفرینش بر آنها مشتبه شده است؟ بگو: خدا خالق هر چیزی است و او یگانه ی قهّار است»

در این آیه، ابتدا رب بودن خدا نسبت به آسمانها و زمین به صورت سؤالی مطرح شده است (همچنان که در ابتدای آیه ی نور، نور بودن خدا برای آسمانها و زمین مطرح شد) ، {آیه ای که جامع بین این دو آیه است اینست: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها (زمر، ۶۹).} سپس کسانی را که غیر رب آسمانها و زمین را -که حتی مالک سود و زیان خود هم نیستند- به عنوان اولیاء و سرپرستان خود گرفتند را توبیخ کرده. اینکه ابتدا، ربوبیت خدا مطرح شده دو دلیل دارد:

۱. ربوبیت خدا حقیقتی است که به نص آیات قرآن همه بدان اعتراف و اقرار دارند (رک: سوره مؤمنون، آیه ۸۶ و ۸۷).

۲. ربوبیت خدا مقدم بر ولایت اوست، او ولی است چون رب است. {انشاء الله در بحث از «خصوصیت ولایت» این مطلب بیشتر توضیح داده خواهد شد.}

با اینکه همگان به ربوبیت او اقرار و اعتراف دارند، اما عده ای در اعتقاد و عمل، غیر او را ولی و سرپرست خود می گیرند.

خداوند در ادامه ی آیه، با مطرح کردن عدم تساوی کور و بینا و ظلمات و نور، در واقع کسانی را که غیر خدا را ولی خود می گیرند کور معرفی کرده و کسانی را که خدا را ولی خود می گیرند بینا. ظلمات نیز اولیاء غیر خدا هستند و نور خود خداست، کور کسی است که فرق خدا و غیر او را نفهمد و غیر را ولی خود بگیرد و بینا کسی است که پس از فهم عدم تساوی خدا و غیر، خدا را ولی خود بگیرد.

در ادامه می پرسد: شریکانی که آنها برای خدا قائل شدند آیا مانند خدا آفریدگار چیزی بودند تا امر خلق برای آنها مشتبه شود و ندانند که خلقت آفریده ی خداست یا آفریده ی شریکانی که برای خدا قائل شدند و در پایان می فرماید: خدا آفریدگار همه چیز است و او یگانه ی قهار است.

اینکه یگانه بودن او مطرح شده، بیانگر انحصار ولایت در اوست و اینکه قهاریت مطرح شده اشاره به این دارد که او شرک در

ولایتش را نمی بخشد و به شدت با آن برخورد می کند.

خلاصه اینکه: کسی که چشم بینا و نوربین دارد ولایت خدا را می پذیرد و کسی که کور است و از دیدن نور محروم، در ظلمات خیال و وهم خویش گرفتار آمده و غیر خدا را ولی خود می گیرد و در نتیجه، تا ابد گرفتار گمراهی خواهد ماند:

«فَریقاً هَدی وَ فَریقاً حَقَّ عَلَیهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» {أعراف/۳۰.}

«[خداوند] گروهی را هدایت نمود و گروهی، گمراهی بر آنان ثابت شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا، سرپرستان خود گرفتند و می پندارند که راه یافتگانند».

اما ارتباط این آیه با اهلبیت علیهم السلام:

پذیرش کامل ولایت خدا نیز با پذیرش ولایت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله محقق می شود:

«إِنَّما وَلِیکمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکعُونَ» {مائده/۵۵.}

«ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند»

ولایت رسول خدا و ائمه علیهم السلام همان ولایت خداست و آنگاه که خدا ولایتی را تأیید کرد یا به آن اذن داد، دیگر آن ولایت، غیریتی نسبت به ولایت خدا ندارد. مانند مسأله ی شفاعت در دو آیه ی ذیل:

«ما لَکمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِی وَ لا شَفیعٍ أَ فَلا تَتَذَکرُونَ» {سجده/۴.}

«شما را جز از خدا ولی و شفیعی نیست، پس آیا متذکر نمی شوید؟»

«ما مِنْ شَفیعٍ إِلاَّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذلِکمُ اللَّهُ رَبُّکمْ فَاعْبُدُوهُ أَ فَلا تَذَکرُونَ» {یونس/۳.}

«بی اذن او شفاعتگری نیست. اینست خدایی که پروردگار شماست، پس او را بپرستید. آیا متذکر نمی شوید؟»

در آیه ی اول، وجود هر شفاعتگری جز خدا نفی شده و در آیه ی دوم، اذن خود را شرط شفاعت توسط دیگران معرفی کرده است. از جمع این دو آیه در می یابیم: شفاعتگری که با اذن خدا شفاعت می کند غیریت و جدائی با خدا ندارد. در بحث ولایت نیز مطلب همین گونه است؛ جز خدا کسی ولی و سرپرست مؤمنان نیست، اما ولایت اهلبیت علیهم السلام نیز عین ولایت خداست (از این رو در آیه ی ولایت نیز تعبیر «وَلِیکم» با آنکه سه مصداق برایش معرفی شده مفرد آمده است). از این رو اگر کسی ولایت ایشان را نپذیرد در واقع ولایت خدا را نپذیرفته است.

آیه ی هشتم

«أَوْ كظُلُماتٍ فی بَحْرٍ لُجِّی یغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ یدَهُ لَمْ یكدْ یراها وَ مَنْ لَمْ یجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ» {نور/۴۰.}

«یا مانند تاریکی هایی در دریای عمیق و پهناور است که موجی آن را می پوشاند و روی آن موجی دیگر است و بر فرازش ابری است. ظلمت هایی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است. وقتی دستش را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند و هر که را خدا برایش نوری قرار نداده، او را هیچ نوری نخواهد بود»

این آیه در سوره ی نور و بعد از آیه ی نور آمده که در آن سخن از مَثَل نور خدا گفته شد و اهلبیت علیهم السلام به عنوان مثل نور خدا معرفی شدند.

عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ فِی قَوْلِ اللَّهِ: «أَوْ كظُلُماتٍ» فُلَانٍ وَ فُلَانٍ «فِی بَحْرٍ لُجِّی یغْشاهُ مَوْجٌ» یعْنِی نَعْثَلَ «مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» طَلْحَهُ وَ الزُّبَیرُ «ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ» مُعَاوِیهُ وَ یزِیدُ وَ فِتَنُ بَنِی أُمَیهَ «إِذا أَخْرَجَ یدَهُ» فِی ظُلْمَهِ فِتْنَتِهِمْ «لَمْ یكدْ یراها وَ مَنْ لَمْ یجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً» یعْنِی إِمَاماً مِنْ وُلْدِ فَاطِمَهَ «فَما لَهُ مِنْ نُورٍ» فَمَا لَهُ مِنْ إِمَامٍ یوْمَ الْقِیامَهِ یمْشِی بِنُورِهِ. {تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۶.}

صالح بن سهل گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که درباره ی آیه ی: «یا مانند تاریکی هایی است» فرمودند: فلانی و فلانی، «در دریای عمیق و پهناور که موجی» یعنی کفتار (سومی) «که روی آن موجی دیگر است» یعنی طلحه و زبیر، «ظلمت هایی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است» یعنی معاویه و یزید و فتنه های بنی امیه «وقتی دستش را بیرون آورد» در تاریکی فتنه ی آنان، «ممکن نیست آن را ببیند و هر که را خدا برایش نوری قرار نداده» یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السلام، «او را هیچ نوری نخواهد بود» او را در روز قیامت امامی نخواهد بود تا با نور او راه برود.

عَنِ الْحَكیمِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ... «وَ مَنْ لَمْ یجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ» [قَالَ:] أَی مَنْ لَمْ یجْعَلِ اللَّهُ لَهُ إِمَاماً فِی الدُّنْیا فَمَا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نُورٍ إِمَامٍ یرْشِدُهُ وَ یتَّبِعُهُ إِلَی الْجَنَّهِ. {تأویل الآیات، ص ۳۶۱.}

حکیم بن حمران گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این فرمایش خدای عزوجل پرسیدم: ... «و هر که را خدا برایش نوری قرار نداده، او را هیچ نوری نخواهد بود» ، فرمودند: یعنی هر کس که خدا در دنیا برایش امامی قرار ندهد، در آخرت از نور بی نصیب خواهد بود یعنی امامی ندارد که او را راهنمایی کند و با دنباله روی او به بهشت رود.

آیه ی نهم

«أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَیلٌ لِلْقاسِیهِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكرِ اللَّهِ أُولئِك فی ضَلالٍ مُبینٍ» {زمر/۲۲.}

«پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده و او بر نوری از جانب پروردگار خویش است [مانند سختدلان است]؟ پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا نمی کنند»

ربط این آیه با روشنگری و هدایتگری ائمه علیهم السلام در بحث خصوصیت «هدایت توسط عترت» ، در قسمت "چگونگی وقوع هدایت تکوینی آمده است. بنابر آن بحث، از طریق ائمه علیهم السلام می توان از نور هدایت الهی بهرمند شد.

آیه ی دهم

«وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْكِتابُ وَ جی ءَ بِالنَّبِيينَ وَ الشُّهَداءِ وَ قُضِی بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ» {زمر/۶۹.}

«و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه [اعمال در میان] نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و بر آنان ستم نرود»

رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ يقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا عَلَيهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ اسْتَغْنَى الْعِبَادُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ ذَهَبَتِ الظُّلْمَهُ. {الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.} وَ فِي رِوَايهٍ أُخْرَى: ... و صَارَ اللَّيلُ وَ النَّهَارُ وَاحِداً وَ ذَهَبَتِ الظُّلْمَهُ. {منتخب الأنوار المضيئه، ص ۱۹۰.}

مفضل بن عمر گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: همانا وقتی قائم ما علیه السلام قیام کند زمین به نور پروردگارش روشن شود و مردم از نور خورشید بی نیاز گردند و تاریکی از میان برود و در روایت دیگری چنین آمده:.. و شب و روز، یکی شود و تاریکی از میان برود.

اگر چه کلام حضرت در حدیث فوق دلالت بر روشن شدن زمین به نور حسّی و ظاهری در زمان ظهور دارد، اما مطلب بسیار بالاتری که در ظهور آن حضرت وجود دارد و قابل مقایسه با نور ظاهری و حسی نیست، روشن شدن حقیقت و روشن شدن زمین به نور حقیقت است که در روایات دیگر بدان اشاره شده است:

عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ يقُولُ (فِی ذِكرِ ظُهُورِ الْقَائِمِ عَلَيهِ السَّلَامُ): ... و تُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ لَا تَبْقَى فِی الْأَرْضِ بُقْعَهٌ عُبِدَ فِيهَا غَيرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا عُبِدَ اللَّهُ فِيهَا وَ يكونُ الدِّينُ كلُّهُ لِلَّهِ وَ لَوْ كرِهَ الْمُشْرِكونَ. {كمال الدين، ج ۲، ص ۳۴۶.}

ابابصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که (درباره ی ظهور حضرت حجت علیه السلام) می فرمودند: ... و زمین به نور پروردگارش روشن خواهد شد و جائی از زمین باقی نمی ماند که غیر خدای عزوجل در آن پرستش شود و تمام دین از خدا خواهد بود، اگر چه مشرکان نپسندند.

آیه ی یازدهم

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يؤْتِكمْ كفْلَينِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يجْعَلْ لَكمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ يغْفِرْ لَكمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» {حدید/۲۸.}

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا دارید و به پیامبر او ایمان آورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما

نوری قرار دهد که بدان راه روید و شما را بیامرزد و خداوند آمرزنده ی مهربان است»

در این آیه نیز همچون آیه ی أنعام/۱۲۲ سخن از قرار دادن نوری است توسط خدا برای مؤمنان، که بتوانند در پرتو آن راه روند. چنان که در آنجا نیز گفته شد، مقصود از این نور، نور هدایت است که قرار دادن آن، با قرار دادن امام محقق می شود.

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِی صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: «یؤْتِکمْ کفْلَینِ مِنْ رَحْمَتِهِ» قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ عَلَیهِمَا السَّلَامُ «وَ یجْعَلْ لَکمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ» قَالَ: عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ. {شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۰۹.}

جابر بن عبدالله گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد» فرمودند: آن دو سهم حسن و حسین «علیهما السلام» اند. «و برای شما نوری قرار دهد که بدان راه روید» فرمودند: نور علی بن ابی طالب علیه السلام است.

از حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام نیز روایت شده که در بیان مقصود از نور در این آیه ی شریفه فرمودند: «یعْنِی إِمَاماً تَأْتَمُّونَ بِهِ»: {کافی، ج ۱، ص ۱۹۵ و ص ۴۳۰. تعبیری که در متن آمد از حضرت باقر علیه السلام است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِمَامٌ تَأْتَمُّونَ بِهِ».} «یعنی امامی که به او اقتدا کنید».

آیه ی دوازدهم

«یرِیدُونَ لِیطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کرِهَ الْکافِرُونَ» {صف/۸.}

«می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش کنند، ولی خدا کامل کننده ی نور خویش است، هر چند کافران خوش نداشته باشند»

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَک وَ تَعَالَی: «یرِیدُونَ لِیطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ» قَالَ: یرِیدُونَ لِیطْفِئُوا وَلَایهَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ بِأَفْوَاهِهِمْ.

قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالَی: «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»؟

قَالَ: یقُولُ: وَ اللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَهِ وَ الْإِمَامَهُ هِی النُّورُ وَ ذَلِک قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا» {تغابن/۸.} قَالَ: النُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. {الکافی، ج ۱، ص ۱۹۶.}

محمد بن فضیل گوید: از حضرت کاظم علیه السلام درباره ی این فرمایش خدای عزوجل «می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش کنند» پرسیدم، فرمودند: یعنی می خواهند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را با پف دهانشان خاموش کنند.

گفتم: «خدا کامل کننده ی نور خویش است»؟

فرمودند: خدا کامل کننده ی امامت است و امامت همان نور است، به دلیل این فرمایش خدای عزوجل: «پس به خدا و رسول

او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید» نور همان امام است.

آیه ی سیزدهم

«فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذی أَنْزَلْنا وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ» {تغابن/۸.}

«پس به خدا و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید و خدا به آنچه می کنید آگاه است»

«نوری که نازل شده و باید بدان ایمان آورد» چیست؟ آیا مقصود قرآن است؟

شکی نیست که قرآن نوری است که از طرف خدا نازل شده و ایمان بدان لازم است.

اما چنان که در ذیل آیه ی دوم (أعراف/۱۵۷) گفته شد، ائمه علیهم السلام نیز نوری هستند که همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خدا نازل شده اند. از این رو ممکن است این آیه بیانگر لزوم ایمان به اهلبیت علیهم السلام باشد.

بحث و گفتگو درباره ی اینکه هم قرآن و هم عترت هر دو با هم نیز می توانند مصداق نور نازل شده باشند و اینکه اگر عترت مصداق آن نور باشد نسبت به قرآن اولویت دارد، در ذیل آیه ی دوم مطرح شد.

در روایات نیز، ائمه علیهم السلام به عنوان مصداق نور در این آیه ی شریفه معرفی شده اند:

عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْکابُلِی قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا» ، فَقَالَ: یا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَ اللَّهِ الْأَئِمَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ إِلَی یوْمِ الْقِیامَهِ و هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ الَّذِی أَنْزَلَ و هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ فِی السَّمَاوَاتِ وَ فِی الْأَرْضِ و اللَّهِ یا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِیئَهِ بِالنَّهَارِ و هُمْ وَ اللَّهِ ینَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِینَ وَ یحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ یشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ و اللَّهِ یا أَبَا خَالِدٍ لَا یحِبُّنَا عَبْدٌ وَ یتَوَلَّانَا حَتَّی یطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ و لَا یطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّی یسَلِّمَ لَنَا وَ یکونَ سِلْماً لَنَا، فَإِذَا کانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِیدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ یوْمِ الْقِیامَهِ الْأَکبَرِ. {الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.}

ابوخالد کابلی گوید:

از حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خدای عزوجل پرسیدم: «پس به خدا و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید» ، فرمودند: ای ابوخالد! به خدا قسم نور، تا روز قیامت، امامان از آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند و به خدا قسم ای ابوخالد، ایشانند نور خدا که نازل شده و به خدا قسم ایشانند نور خدا در آسمانها و زمین، به خدا قسم ای ابوخالد همانا نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز، روشن تر است و به خدا قسم ایشان دلهای مؤمنان را نورانی می سازند و خدای عزوجل نور ایشان را از هر کس بخواهد پنهان می دارد تا دل آنها تاریک گردد، به خدا قسم ای ابوخالد،

هر بنده ای ما را دوست بدارد و از ما پیروی کند خدا قلبش را پاک کند و خدا قلب بنده ای را پاک نکند مگر اینکه تسلیم و فرمانبردار ما گردد و چون تسلیم شود خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز رستاخیز ایمنش سازد.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلَامُ قَالَ: ... و الْإِمَامَةُ هِی النُّورُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا» قَالَ: النُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. {الکافی، ج ۱، ص ۱۹۶.}

محمد بن فضیل گوید: حضرت کاظم علیه السلام فرمودند: ... امامت همان نور است و این همان فرمایش خداست: «پس به خدا و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید» ، نور همان امام است.

آیه ی چهاردهم

«یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسی رَبُّکمْ أَنْ یکفِّرَ عَنْکمْ سَیئاتِکمْ وَ یدْخِلَکمْ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ یوْمَ لا یخْزِی اللَّهُ النَّبِی وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یسْعی بَینَ أَیدیهِمْ وَ بِأَیمانِهِمْ یقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَ اغْفِرْ لَنا إِنَّک عَلی کلِّ شَی ءٍ قَدیرٌ» {تحریم/۸.}

«ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه کنید، توبه ای راستین و خالص، امید است که پروردگار شما بدی هایتان را از شما بزداید و شما را به باغ هایی که از پای درختانش نهرها جاری است در آورد. روزی که خدا، پیامبر و کسانی را که با او ایمان آورده اند خوار نسازد. نورشان پیشاپیش آنها و سمت راستشان می دود. می گویند: پروردگارا! نورمان را برای ما به کمال رسان و ما را بیامرز که بی تردید تو بر هر چیزی قادری»

در این آیه سخن از نور مؤمنانی گفته شده که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورده اند. شکی در این نیست که اولین کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که در برخی از آیات دیگر نیز با تعبیر «الَّذینَ آمَنُوا» ، بلافاصله پس از پیامبر از ایشان سخن گفته شده است (مثل مائده/۵۵).

از این رو ممکن است در این آیه ی شریفه نیز مقصود از کسانی که با پیامبر ایمان آورده اند شخص حضرت علی علیه السلام باشد و بر دیگر ائمه نیز قابل صدق باشد و این آیه بیانگر مرتبه ای والاتر از سایر مؤمنان برای ایشان در روز قیامت باشد.

این احتمال توسط روایتی از حضرت باقر علیه السلام تأیید می شود که در آن معنای دعای پیامبر و مؤمنان (ائمه علیهم السلام) نیز بیان شده است:

أَبُو خَالِدٍ الْکابُلِی عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيهِ السَّلَامُ [أَنَّهُ قَالَ] فِی قَوْلِهِ: «أَتْمِمْ لَنا نُورَنا» ، أَلْحِقْ بِنَا شِيعَتَنَا. {مناقب، ج ۳، ص ۸۱.}

ابوخالد کابلی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این آیه: «نورمان را برای ما به کمال رسان» فرمودند: یعنی شیعیان ما را به ما ملحق کن.

مِنْ کتَابِ رِياضِ الْجِنَانِ، لِفَضْلِ اللَّهِ بْنِ مَحْمُودٍ الْفَارِسِی؛ سَأَلَ الْمُفَضَّلُ الصَّادِقَ عَلَيهِ السَّلَامُ: مَا کنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ

وَ الْأَرَضِينَ؟

قَالَ عَلَيهِ السَّلَامُ: كنَّا أَنْوَاراً حَوْلَ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ نُقَدِّسُهُ حَتَّى خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكهَ فَقَالَ لَهُمْ: سَبِّحُوا، فَقَالُوا: يا رَبَّنَا لَا عِلْمَ لَنَا، فَقَالَ لَنَا: سَبِّحُوا فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكهُ بِتَسْبِيحِنَا.

أَلَا إِنَّا خُلِقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ خُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ دُونِ ذَلِك النُّورِ، فَإِذَا كانَ يوْمُ الْقِيامَهِ الْتَحَقَتِ السُّفْلَى بِالْعُليا. ثُمَّ قَرَنَ عَلَيهِ السَّلَامُ بَينَ إِصْبَعَيهِ السَّبَّابَهِ وَ الْوُسْطَى وَ قَالَ: كهَاتَينِ.

ثُمَّ قَالَ: يا مُفَضَّلُ! أَ تَدْرِی لِمَ سُمِّيتِ الشِّيعَهُ شِيعَهً؟ يا مُفَضَّلُ! شِيعَتُنَا مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْ شِيعَتِنَا، أَ مَا تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ أَينَ تَبْدُو؟

قُلْتُ: مِنْ مَشْرِقٍ.

وَ قَالَ: إِلَى أَينَ تَعُودُ؟

قُلْتُ: إِلَى مَغْرِبٍ.

قَالَ عَلَيهِ السَّلَامُ: هَكذَا شِيعَتُنَا مِنَّا بَدَءُوا وَ إِلَينَا يعُودُونَ. {بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۱. در بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۳۵۰ نيز اين حديث از كتاب المحتضر، تأليف حسن بن سليمان حلی تا آنجا كه حضرت دو انگشت مبارک خود را كنار هم گذاردند نقل شده است.}

مفضل از حضرت صادق عليه السلام پرسيد: پيش از آفرينش آسمانها و زمينها شما كجا بوديد؟

حضرت فرمودند: ما نورهائی بوديم گرد عرش خدا، كه خدا را تسبيح و تقديس می نموديم. تا اينكه خدا فرشتگان را آفريد و به آنها فرمود: تسبيح بگوييد! گفتند: پروردگارا! ما را علمی نيست (تسبيح نمی دانيم) ، پس خدا به ما فرمود: تسبيح بگوييد، ما تسبيح گفتيم و فرشتگان نيز با تسبيح ما (تسبيح را آموختند و) تسبيح گفتند.

بدان كه همانا ما از نور خدا آفريده شديم و شيعيان ما از قسمت پايين تر آن نور، لذا هنگامی كه روز قيامت فرا می رسد قسمت پايين تر نور به قسمت بالاتر ملحق می شود. آنگاه حضرت انگشت سبابه و انگشت ميانی دست خود را به هم چسباندند و فرمودند: مانند اين دو.

سپس فرمودند: مفضل! می دانی چرا شيعه، شيعه ناميده شده است؟ مفضل! شيعيان ما از ما هستند و ما از شيعيانمان. آيا نمی بينی خورشيد از كجا آشكار می شود؟

گفتم: از مشرق.

فرمودند: به كجا باز می گردد؟

گفتم: به مغرب.

فرمودند: همچنین شیعیان ما از ما آشکار می شوند و به سوی ما باز می گردند.

در حدیث فوق، حضرت علت تسمیه ی شیعه به این نام را اشارتاً مطرح کردند. در برخی از روایات، این مطلب صریح تر آمده است:

عَنِ أَبِي حَمْزَةِ الثُّمَالِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ (فِي الشِّيعَهِ): إِنَّمَا سُمُّوا شِيعَةً لِأَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ شُعَاعِ نُورِنَا. {مشارق أنوار اليقين، ص ۶۵.}

ابوحمزه ی ثمالی گوید: حضرت باقر علیه السلام (درباره ی شیعه) فرمودند: تنها بدین علت شیعه نامیده شدند که از شعاع نور ما آفریده شده اند.

روایاتی که بیانگر اینست که شیعیان از نور اهلبیت علیهم السلام آفریده شده اند در منابع روائی شیعه بسیار زیاد است که در اینجا به ذکر همین مقدار از آنها بسنده می کنیم.

آیه ی پانزدهم

«هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً ...» {یونس/۵.}

«اوست کسی که خورشید را درخشان و ماه را تابان کرد ...»

اگر چه این آیه درباره ی خورشید و ماه است اما در روایات، تأویلی نیز برای آن بیان شده است:

عَنْ جابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَضَاءَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ كَمَا تُضِيءُ الشَّمْسُ فَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ الشَّمْسَ وَ مَثَلَ الْوَصِيِّ الْقَمَرَ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً» وَ قَوْلُهُ: «وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ» {یس/۳۷.} وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُماتٍ لا يُبْصِرُونَ» {بقره/۱۷.} يعْنِي قُبِضَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ ظَهَرَتِ الظُّلْمَةُ فَلَمْ يبْصِرُوا فَضْلَ أَهْلِ بَيتِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يسْمَعُوا وَ تَراهُمْ ينْظُرُونَ إِلَيكَ وَ هُمْ لا يبْصِرُونَ» {أعراف/۱۹۸.} ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَضَعَ الْعِلْمَ الَّذِي كانَ عِنْدَهُ عِنْدَ الْوَصِيِّ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» ... {کافی، ج ۸، ص ۳۸۰.}

جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند: زمین به نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله روشن شد چنانچه خورشید نورافشانی می کند و خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به خورشید مثل زده و وصی او را به ماه، آنجا که فرموده: «اوست کسی که خورشید را درخشان و ماه را تابان کرد» و فرمود: «و یک نشانه برای آنها، شب است که روز را از آن بر می کنیم و ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند» و فرمود: خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهایشان کرد» یعنی وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند تاریکی آشکار شد و آنان دیگر برتری خاندانش را نمی دیدند

و از این رو خـدا دربـاره ی آنـان فرمود: «و اگر آنهـا را به هـدایت فرا خوانی نمی شـنوند و آنها را می بینی که به سوی تو می نگرنـد در حالی که نمی بینند» سـپس رسول خدا صـلی الله علیه و آله آن علمی را که داشت نزد وصـی سپرد و خدا درباره ی این مطلب فرمود: «خدا نور آسمان ها و زمین است» ...

آیه ی شانزدهم

«وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها * وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها * وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها * وَ اللَّيلِ إِذا يغْشاها» {شمس/۱ الی ۴.}

«سوگند به خورشید و تابشش و ماه چون از پی آن برآید و روز چون آن را هویدا سازد و شب وقتی که آن را بپوشاند»

عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها» قَالَ: الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ.

قَالَ: قُلْتُ: «الْقَمَرِ إِذا تَلاها»؟

قَالَ: ذَاک أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلَامُ تَلَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثاً.

قَالَ: قُلْتُ: «وَ اللَّيلِ إِذا يغْشاها»؟

قَالَ: ذَاک أَئِمَّهُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ جَلَسُوا مَجْلِساً كانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ، فَغَشُوا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فَحَكى اللَّهُ فِعْلَهُمْ فَقَالَ: «وَ اللَّيلِ إِذا يغْشاها».

قَالَ: قُلْتُ: «وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها»؟

قَالَ: ذَلِک الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيهِ فَاطِمَهَ عَلَيهَا السَّلَامُ يسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ فَيجَلِّيهِ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ: «وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها». {کافی، ج ۸، ص ۵۰.}

ابومحمـد (کنیه ی دیگر ابوبصـیر است) گویـد: از حضـرت صادق علیه السـلام درباره ی این فرمایش خدای عزوجل پرسـیدم: «سوگند به خورشید و تابشش» ، فرمودند: مقصود از خورشید رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خدا توسط او دین مردم را برایشان روشن کرد.

گفتم: «و ماه وقتی که از پی آن درآید»؟

فرمودنـد: مقصود امیر المؤمنین علیه السـلام است که از پی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمـد و آن حضـرت علم را به طور کامل در او دمید (چنان که ماه از خورشـید کسب نور می کند حضرت علی علیه السلام، علمش از رسول خدا صلی الله علیه و آله است).

گفتم: «و شب وقتی که آن را بپوشاند»؟

فرمودند: یعنی پیشوایان ستمگر که از روی خودسری به جای خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت را به دست گرفتند و به مسندی نشستند که خاندان رسول بدان سزاوارتر بودند، پس دین خدا را با ظلم و ستم پوشاندند و خدا کار آنان را بدین بیان حکایت کرد: «و شب وقتی که آن را بپوشاند».

گفتم: «و روز چون آن را هویدا سازد»؟

فرمودند: یعنی امام از فرزندان فاطمه علیها السلام که وقتی درباره ی دین رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پرسش شود آن را برای پرسش کننده آشکار سازد، خدا درباره ی گفتار [روشنگر] او فرموده: «و روز چون آن را هویدا سازد».

در کتب روائی اهل سنت نیز، روایاتی همچون روایت فوق درباره ی آیات مذکور موجود است:

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها» قَالَ: [هُوَ] رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ «وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» قَالَ: [هُوَ] عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ. «وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها» قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ عَلَیهِمَا السَّلَامُ. «وَ اللَّیلِ إِذا یغْشاها» قَالَ: بَنُو أُمَیهَ. {شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۳۲. و رک: احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۴۷۸ و ج ۳۰، ص ۹۷.}

ابن عباس درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «سوگند به خورشید و تابشش» گوید: خورشید رسول خدا صلی الله علیه و آله است. «و ماه چون از پی آن برآید» ، ماه علی بن ابی طالب علیه السلام است. «و روز چون آن را هویدا سازد» ، مقصود حسن و حسین علیهما السلام است. «و شب وقتی که آن را بپوشاند» یعنی بنی امیه.

روایت ذیل نیز که در کتب فریقین آمده، از جهت مضمون با روایات ذکر شده همخوانی دارد:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: صَلَّی رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ صَلَاةَ الْفَجْرِ فَلَمَّا انْفَتَلَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَینَا بِوَجْهِهِ الْكَرِیمِ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنِ افْتَقَدَ الشَّمْسَ فَلْیسْتَمْسِكْ بِالْقَمَرِ وَ مَنِ افْتَقَدَ الْقَمَرَ فَلْیسْتَمْسِكْ بِالزُّهَرَهِ فَمَنِ افْتَقَدَ الزُّهَرَهَ فَلْیسْتَمْسِكْ بِالْفَرْقَدَینِ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: أَنَا الشَّمْسُ وَ عَلِی الْقَمَرُ وَ فَاطِمَهُ الزُّهَرَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ الْفَرْقَدَانِ وَ كِتَابُ اللَّهِ لَا یفْتَرِقَانِ حَتَّی یرِدَا عَلَی الْحَوْضَ. {معانی الأخبار، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ و رک: احقاق الحق، ج ۶، ص ۲۲۴ و ج ۲۴، ص ۲۵۰.}

انس بن مالک گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را خواند و چون تعقیباتش را انجام داد چهره آبرومندش به درگاه خدا را به جانب ما نموده، فرمودند: ای مردم! هر کس خورشید را از دست داد باید به نور ماه آویزد و هر کس ماه را از دست داد باید به ستاره زهره تمسّک جوید و اگر ستاره زهره نیز از دیدش نهان گردید باید به فَرقَدَین (دو ستاره در قطب شمال) پناهنده شود.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من خورشیدم و علی علیه السلام ماه و فاطمه علیها السلام زهره و حسن و

حسین علیهما السلام فرقدین، که با کتاب خدا، از هم جدا نگردند تا اینکه بر لب حوض بر من وارد آیند.

بحث روائی

خلقت نوری

صحبت از ابتـدای آفرینش، صـحبت از موضوعی است که ما خود راهی برای دریافت حقایقش نـداریم. نه در ابتدای آفرینش بوده ایم تا ببینیم و بدانیم چه اتفاقی رخ داده و خلقت چگونه آغاز گشته و نه فکر و درک ما توان راه یافتن بدانجا را دارد.

درباره ی این موضوع، در مرتبه ی اول خدا که آفریدگار همه ی آفرینش است می تواند سخن بگوید و در مرتبه ی بعد اولین مخلوقات خدا در ابتدای آفرینش و در مرتبه ی پایین تر، کسی که علم مربوط به این موضوع را از خدا و یا اولین آفریدگان او گرفته باشد.

در روایات اهلبیت علیهم السـلام، درباره ی این موضوع، بسـیار سـخن گفته شده و این موضوع حجم گسترده ای از روایات را ویژه ی خود ساخته است.

در قرآن کریم نیز اگر چه سـراغ نـداریم که مسـتقیما درباره ی این موضوع سـخنی گفته شده باشد اما اشاراتی وجود دارد که مؤید روایاتِ رسیده است.

بر اساس روایات، اولین آفریده ی خدا، نور بوده است:

قَالَ الْحُسَـینُ بْنُ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ: کانَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ بِالْکوفَهِ فِی الْجَامِعِ، إِذْ قَامَ إِلَیهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ: یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ! إِنِّی أَسْأَلُک عَنْ أَشْیاءَ.

فَقَالَ: سَلْ تَفَقُّهاً وَ لَا تَسْأَلْ تَعَنُّتاً.

فَأَحْـدَقَ النَّاسُ بِأَبْصَارِهِمْ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِی عَنْ أَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَک وَ تَعَالَی. فَقَالَ: خَلَقَ النُّورَ ... {علل الشـرائع، ج ۲، ص ۵۹۳ و عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۱.}

امام حسـین علیه السـلام فرمودند: حضـرت علی بن ابیطالب علیه السلام در مسجد کوفه بود که مردی شامی جلو آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! سؤالاتی دارم.

حضرت فرمودند: برای فهمیدن سؤال کن نه برای اذیت کردن و به زحمت انداختن.

مردم همه خیره خیره نگاه می کردند. مرد شامی گفت: اوّلین چیزی که خدا آفرید چه بود؟

حضرت فرمودند: نور را آفرید ...

نوری که خدا در ابتدا آفرید و آن را اصل آفرینش همه ی خیرات و موجودات قرار داد، بنا بر روایات فریقین، نور برترین آفریده ی خدا و حبیب او، حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود:

مِنْ کِتَابِ رِیاضِ الْجِنَانِ، لِفَضْلِ اللَّهِ بْنِ مَحْمُودٍ الْفَارِسِی، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: أَوَّلُ شَی ءٍ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَی مَا هُوَ؟

فَقَالَ: «نُورُ نَبِیک یا جَابِرُ، خَلَقَهُ اللَّهُ ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ کلَّ خَیرٍ» {رک: ینابیع الموده، ج ۱، ص ۵۶، المولد النبوی الشریف، ص ۲۰۰، مجموع لطیف أنسی، ص ۱۱، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۹.} ثُمَّ أَقَامَهُ بَینَ یدَیهِ فِی مَقَامِ الْقُرْبِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَقْسَاماً فَخَلَقَ الْعَرْشَ مِنْ قِسْمٍ وَ الْکرْسِی مِنْ قِسْمٍ وَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ وَ خَزَنَهَ الْکرْسِی مِنْ قِسْمٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِی مَقَامِ الْحُبِّ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَقْسَاماً فَخَلَقَ الْقَلَمَ مِنْ قِسْمٍ وَ اللَّوْحَ مِنْ قِسْمٍ وَ الْجَنَّهَ مِنْ قِسْمٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِی مَقَامِ الْخَوْفِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَجْزَاءً فَخَلَقَ الْمَلَائِکهَ مِنْ جُزْءٍ وَ الشَّمْسَ مِنْ جُزْءٍ وَ الْقَمَرَ وَ الْکوَاکبَ مِنْ جُزْءٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِی مَقَامِ الرَّجَاءِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَجْزَاءً فَخَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ جُزْءٍ وَ الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ مِنْ جُزْءٍ وَ الْعِصْمَهَ وَ التَّوْفِیقَ مِنْ جُزْءٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِی مَقَامِ الْحَیاءِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَیهِ بِعَینِ الْهَیبَهِ فَرَشَحَ ذَلِک النُّورُ وَ قَطَرَتْ مِنْهُ مِائَهُ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَهٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ قَطْرَهٍ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْ کلِّ قَطْرَهٍ رُوحَ نَبِی وَ رَسُولٍ ثُمَّ تَنَفَّسَتْ أَرْوَاحُ الْأَنْبِیاءِ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْ أَنْفَاسِهَا أَرْوَاحَ الْأَوْلِیاءِ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِینَ {بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۲.}

جابر بن عبدالله گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: اولین چیزی که خدا آفرید چه بود؟

فرمودند: نور پیامبرت بود ای جابر، خدا آن را آفرید و آنگاه همه ی خیرات را از آن آفرید. آنگاه آن را تا مدتی که خدا خواست در بین دو دستش در مقام قرب به پا داشت و سپس آن را چند قسمت نمود. عرش را از قسمتی آفرید و کرسی را از قسمت دیگر و حاملان عرش و خزانه داران کرسی را از قسمت دیگر و قسمت چهارم را تا مدتی که خدا خواست در مقام حُب به پا داشت و آنگاه آن را چند جزء قرار داد؛ فرشتگان را از جزئی آفرید، خورشید را از جزء دیگر، ماه و ستارگان را از جزئی دیگر و قسمت چهارم را تا مدتی که خدا خواست در مقام خوف به پا داشت، سپس آن را چند جزء ساخت و عقل را از جزئی آفرید و علم و بردباری را از جزء دیگر و عصمت و توفیق را از جزئی دیگر و قسمت چهارم را تا مدتی که خدا خواست در مقام حیا به پا داشت، سپس با چشم هیبت بدو نگریست، آن نور تراوش کرد و ۱۲۴ هزار قطره از آن چکید، خدا از هر قطره روح پیامبر و رسولی را آفرید، آنگاه ارواح پیامبران تنفس کردند، خدا از نَفَسهای ایشان ارواح اولیا و شهدا و صالحان را آفرید.

بر اساس آیه ی مباهله (آل عمران/۶۱) ، که در آن امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح شده است، تمام فضائل پیامبر، برای حضرت امیر علیه السلام ثابت می شود مگر پیامبری و رسالت (که با دلیل دیگری استثنا شده است). پس، در خلقت نور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام نیز آفریده شد، چنان که روایات فریقین نیز بدین مطلب گویاست:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَنِی وَ عَلِیاً نُوراً وَاحِداً. {روضه الواعظین، ج ۱، ص ۸۳. برای ملاحظه

ی روایات اهل سنت که بیانگر خلقت نور حضرت علی علیه السلام با نور پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهی این دو نور با هم، پیش از آفرینش دیگر آفریدگان است رک: احقاق الحق، ج ۴، ص ۹۱ و ۹۲، ج ۵، ص ۱، ۴، ۲۴۲ الی ۲۵۵، ج ۶، ص ۱۳۸، ۴۴۳ و ۴۴۶، ج ۷، ص ۴۸۸، ج ۹، ص ۲۶۹، ج ۱۵، ص ۱۴۲، ۱۹۹، ۲۰۰ و ۶۹۲، ج ۱۶، ص ۱۰۵ الی ۱۱۹، ج ۲۱، ص ۴۲۹ الی ۴۳۳.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خدا من و علی را یک نور آفرید.

عَنْ جعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ مُحَمَّداً وَ عَلِیاً عَلَیهِمَا السَّلَامُ کانَا نُوراً بَینَ یدَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَلْفَی عَامٍ وَ إِنَّ الْمَلَائِکهَ لَمَّا رَأَتْ ذَلِک النُّورَ رَأَتْ لَهُ أَصْلًا قَدِ تَشَعَّبَ مِنْهُ شُعَاعٌ لَامِعٌ، فَقَالَتْ: إِلَهَنَا وَ سَیدَنَا! مَا هَذَا النُّورُ؟

فَأَوْحَی اللَّهُ تَبَارَک وَ تَعَالَی إِلَیهِمْ: هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِی، أَصْلُهُ نُبُوَّهٌ وَ فَرْعُهُ إِمَامَهٌ، أَمَّا النُّبُوَّهُ فَلِمُحَمَّدٍ عَبْدِی وَ رَسُولِی وَ أَمَّا الْإِمَامَهُ فَلِعَلِی حُجَّتِی وَ وَلِیی و لَوْلَاهُمَا مَا خَلَقْتُ خَلْقِی. {علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۴.}

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا حضرت محمد و علی علیهما السلام نوری در میان دو دست خدا بودند، دو هزار سال پیش از اینکه مخلوقات آفریده شوند، فرشتگان وقتی آن نور را مشاهده کردند ریشه ای برایش دیدند که شعاع درخشانی از آن منتشر شده، گفتند: ای معبود و سرور ما، این نور چیست؟

خداوند متعال به ایشان وحی کرد: این، نوری نور من است که ریشه اش پیامبری و شاخه اش امامت می باشد، اما پیامبری برای بنده و فرستاده ام محمّد صلی الله علیه و آله است و امامت برای حجت و ولی من، علی است و اگر این دو نبودند آفریدگانم را نمی آفریدم.

و بنا بر آیه ی ۳۳ و ۳۴ آل عمران، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و آل او (که از آل ابراهیمند) همه از همند:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ * ذُرِّیةً بَعْضُها مِن بَعْضٍ» {آل عمران/۳۳ و ۳۴.}

«همانا خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید؛ فرزندانی که برخی از برخی دیگرند»

اینکه فرموده: «بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ» دلالت دارد بر اینکه هر بعضی از ایشان را فرض کنیم، از بعضی دیگر پیدا شده و به بعضی دیگر منتهی می شود و لازمه این سخن آن است که مجموع آنان متشابه الاجزا باشند و در صفات و حالات از یکدیگر جدا نباشند، [آنها همه] مثل هم و از جنس همند. {رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۶۲.} و این، بیان دیگری از حقیقتِ «اتحاد انوار حضرت محمد و آل او صلی الله علیه و آله» است:

قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی حَدِیثِ النُّورَانِیهِ: کنْتُ أَنَا وَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ نُوراً وَاحِداً مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِک النُّورَ لِینْشَقَّ، فَقَالَ لِنِصْفٍ: «کنْ مُحَمَّداً» وَ قَالَ لِلنِّصْفِ الْآخَرِ: «کنْ عَلِیاً». فَمِنْهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: «عَلِی مِنِّی وَ أَنَا مِنْ عَلِی» ... أَنَا مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ أَنَا و أَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مِنِّی ... کلُّنَا وَاحِدٌ؛ أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ کلُّنَا مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ. {المناقب (کتاب عتیق) ، ص ۷۱.}

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث شریف نورانیت فرمودند: من و حضرت محمد صلی الله علیه و آله یک نور، از نور خدا بودیم خداوند عزوجل به آن نور فرمود که دو پاره شود و آنگاه به نیمی فرمود: «محمد باش» و به نیم دیگر فرمود: «علی باش». از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی از من است و من از علی» .... من محمدم و محمد من است و من از محمدم و محمد از من ... همه ی ما یکی هستیم؛ اولین ما محمد است و میانی ما محمد است و آخرین ما محمد است و همه ی ما محمدیم صلی الله علیه و آله.

روایات فریقین نیز بیانگر این مطلب است که خداوند، پیش از خلقت دیگر موجودات، از نور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نور ائمه علیهم السلام را آفریده است:

[قَالَ مَوْلَانَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی جَمْعٍ مِنَ الْقُرَیشِ وَ الْأَنْصَارِ مُخَاطِباً لَهُمْ:] أَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ ... أَنَّ ابْنَ عَمِّی رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ قَالَ: إِنِّی وَ أَهْلَ بَیتِی كُنَّا نُوراً یسْعَی بَینَ یدَی اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی قَبْلَ أَنْ یخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَضَعَ ذَلِكَ النُّورَ فِی صُلْبِهِ وَ أَهْبَطَهُ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ حَمَلَهُ فِی السَّفِینَةِ فِی صُلْبِ نُوحٍ ثُمَّ قَذَفَ بِهِ فِی النَّارِ فِی صُلْبِ إِبْرَاهِیمَ ثُمَّ لَمْ یزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ینْقُلُنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِیمَةِ إِلَی الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ وَ مِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ إِلَی الْأَصْلَابِ الْكَرِیمَةِ مِنَ الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ لَمْ یلْتَقِ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَی سِفَاحٍ قَطُّ.

فَقَالَ أَهْلُ السَّابِقَةِ وَ الْقِدْمَةِ وَ أَهْلُ بَدْرٍ وَ أَهْلُ أُحُدٍ: نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ. {كمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۵ و فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۴ و رک: احقاق الحق، ج ۲۰، ص ۲۸۶. همچنین در روایات متعددی از اهل سنت درباره ی پیامبر اکرم و حضرت علی علیهما السلام روایت شده که چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم آفریده شده اند. رک: احقاق الحق، ج ۴، ص ۹۲، ج ۵، ص ۱، ۴، ۲۴۳، ۲۴۴ و ۲۴۶، ج ۶، ص ۴۴۷، ج ۷، ص ۳۹۰، ج ۱۵، ص ۱۴۲، ۲۰۰ و ۶۹۲، ج ۱۶، ص ۱۰۷ و ۱۱۲، ج ۲۱، ص ۴۳۰، ۴۳۱ و ۴۳۲ و ج ۳۱، ص ۲۴۲.}

حضرت امیر علیه السلام در جمعی از قریش و انصار خطاب به آنان فرمودند: آیا نمی دانید که ... پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا من و اهل بیتم چهارده هزار سال پیش از آنکه خدا حضرت آدم را بیافریند نوری بودیم که بین دو دست خدا ساطع بود و چون حضرت آدم را آفرید آن نور را در صلب وی نهاد و او را به زمین فرود آورد، سپس آن را در آن کشتی و در صلب حضرت نوح حمل کرد، سپس آن را در آتش افکند در حالی که در صلب حضرت ابراهیم بود، سپس همواره خدای عزوجل ما را از اصلاب کریمه به ارحام طاهره و از ارحام طاهره به اصلاب کریمه ی پدران و مادران منتقل کرد و هرگز هیچ یک از آنان مرتکب زنا نگشتند.

در این هنگام پیشگامان و اهل بدر و اُحُد گفتند: آری، این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم.

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُوراً قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِی أَرْوَاحُنَا.

فَقِیلَ لَهُ: یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْأَرْبَعَةَ عَشَرَ؟

فَقَالَ: مُحَمَّدٌ وَ عَلِی وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ وَ الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَینِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِی یقُومُ بَعْدَ غَیبَتِهِ فَیقْتُلُ الدَّجَّالَ وَ یطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ کلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ. {کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۵.}

مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خداوند متعال چهارده هزار سال پیش از آفرینش دیگر آفریدگان، چهارده نور آفرید که همان ارواح ما بود.

کسی پرسید: ای پسر رسول خدا! آن چهارده نفر چه کسانی بودند؟

فرمودند: حضرات محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل حسین علیهم السلام، که آخرین ایشان قیام کننده ی ایشان است که پس از غیبتش قیام می کند و دجال را می کشد و زمین را از هر ظلم و ستمی پاک می کند.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ یقُولُ: خُلِقْتُ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خُلِقَ أَهْلُ بَیتِی مِنْ نُورِی وَ خُلِقَ مُحِبُّوهُمْ مِنْ نُورِهِمْ وَ سَائِرُ الْخَلْقِ فِی النَّارِ. {أمالی طوسی، ص ۶۵۴ و ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۶ و ج ۳، ص ۳۶۶.}

امام حسن علیه السلام فرمودند: از پدر بزرگم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: من از نور خدا آفریده شدم و اهلبیتم از نور من و دوستان اهلبیتم از نور ایشان آفریده شدند و بقیه ی خلق در آتشند.

درباره ی اینکه دوستان اهلبیت علیهم السلام از نور ایشان آفریده شده اند در ذیل آیه ی چهاردهم (تحریم/۸) صحبت شد.

اما اینکه بقیه ی خلق (کسانی که بهره ای از نور ندارند) در آتشند، به خاطر مقابله ای است که بین نور و نار وجود دارد. اگر کسی از نور برخوردار باشد، در آتش دوزخ واقع نخواهد شد، که اگر واقع شود نورش نار دوزخ را خاموش سازد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: تَقولُ جَهَنَّمُ لِلمُؤمِنِ یومَ القِیامَهِ: جُز یا مُؤمِنُ فَقَد أطفَأَ نورُكَ لَهَبی. {حکم النبی الأعظم صلی الله علیه و آله، ص ۴۰۹ به نقل از تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۹۴ و ج ۱۲، ص ۱۱۱ عن یعلی بن منبّه و مجمع البیان، ج ۶، ص ۸۱۲ و بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۹.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: جهنم در روز قیامت به مؤمن گوید: زود بگذر ای مؤمن، که نورت شعله ی آتشم را فرو نشاند.

مصطفی فرمود از گفت جحیم

کو به مؤمن لابه گر گردد ز بیم

گویدش بگذر زمن ای شاه زود

هین که نورت سوز نارم را ربود

در ابتدای بحث روائی در روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شد آن حضرت اجمالا فرمودند:

«خدا هر خیری را از نور من آفرید». شرح چگونگی آفرینش هر خیری از نور آن حضرت، در روایات دیگر آمده است. خداوند متعال پس از آفریدن انوار اهلبیت پیامبر صلی الله علیه و آله از نور آن حضرت، از انوار پنج تن «صلوات الله علیهم أجمعین» ، دیگر مخلوقاتش را آفرید:

عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِی صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِی وَ خَلَقَ عَلِیاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ قَبْلَ أَنْ یخْلُقَ آدَمَ حِینَ لَا سَمَاءٌ مَبْنِیةٌ وَ لَا أَرْضٌ مَدْحِیةٌ وَ لَا ظُلْمَةٌ وَ لَا نُورٌ وَ لَا شَمْسٌ وَ لَا قَمَرٌ وَ لَا نَارٌ.

فَقَالَ الْعَبَّاسُ: فَکیفَ کانَ بَدْءُ خَلْقِکمْ یا رَسُولَ اللَّهِ؟!

فَقَالَ: یا عَمِّ! لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یخْلُقَنَا تَکلَّمَ بِکلِمَةٍ فَخَلَقَ مِنْهَا نُوراً ثُمَّ تَکلَّمَ بِکلِمَةٍ أُخْرَی فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحاً ثُمَّ خَلَطَ النُّورَ بِالرُّوحِ فَخَلَقَنِی وَ خَلَقَ عَلِیاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ، فَکنَّا نُسَبِّحُهُ حِینَ لَا تَسْبِیحَ وَ نُقَدِّسُهُ حِینَ لَا تَقْدِیسَ.

فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَی أَنْ ینْشِئَ خَلْقَهُ فَتَقَ نُورِی فَخَلَقَ مِنْهُ الْعَرْشَ فَالْعَرْشُ مِنْ نُورِی وَ نُورِی مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ نُورِی أَفْضَلُ مِنَ الْعَرْشِ.

ثُمَّ فَتَقَ نُورَ أَخِی عَلِی فَخَلَقَ مِنْهُ الْمَلَائِکةَ فَالْمَلَائِکةُ مِنْ نُورِ عَلِی وَ نُورُ عَلِی مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ عَلِی أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِکةِ.

ثُمَّ فَتَقَ نُورَ ابْنَتِی فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فَالسَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ مِنْ نُورِ ابْنَتِی فَاطِمَةَ وَ نُورُ ابْنَتِی فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ ابْنَتِی فَاطِمَةُ أَفْضَلُ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

ثُمَّ فَتَقَ نُورَ وَلَدِی الْحَسَنِ وَ خَلَقَ مِنْهُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ فَالشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ مِنْ نُورِ وَلَدِی الْحَسَنِ وَ نُورُ الْحَسَنِ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ الْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ.

ثُمَّ فَتَقَ نُورَ وَلَدِی الْحُسَینِ فَخَلَقَ مِنْهُ الْجَنَّةَ وَ الْحُورَ الْعِینَ فَالْجَنَّةُ وَ الْحُورُ الْعِینُ مِنْ نُورِ وَلَدِی الْحُسَینِ وَ نُورُ وَلَدِی الْحُسَینِ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ وَلَدِی الْحُسَینُ أَفْضَلُ مِنْ نُورِ الْجَنَّةِ وَ الْحُورِ الْعِینِ ... {بحارالأنوار، ج ۵۴، ص ۱۹ به نقل از مصباح الأنوار فی مناقب إمام الأبرار تألیف شیخ هاشم بن محمد، که علامه مجلسی «رحمه الله» درباره ی او می فرماید: از متن کتاب مشخص است که مؤلفش از فضلا و بزرگان است و از اصول معتبره ی خاصه و عامه روایت می کند (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰ و ۴۰). دیگر اسناد این روایت: بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۶ به نقل از از کتاب ریاض الجنان طبرسی، تأویل الآیات، ص ۱۴۳.}

انس بن مالک گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا خدا من و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آفرینش آدم آفرید. زمانی که نه آسمان افراشته و نه زمین گسترده، نه تاریکی و نه نور، نه خورشید و نه ماه و نه آتش بود.

عباس (عموی پیامبر) پرسید: ابتدای آفرینش شما چگونه بود ای فرستاده ی خدا؟!

فرمودند: ای عمو! وقتی خدا خواست ما را بیافریند به کلمه ای تکلم کرد که از آن نوری آفرید، سپس به کلمه ی دیگری

تکلم کرد که از آن روحی آفرید. آنگاه نور را با روح آمیخت و من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را آفرید. پس ما او را تسبیح می نمودیم وقتی که هیچ تسبیح دیگری نبود و تقدیس می کردیم زمانی که تقدیسی نبود.

هنگامی که خدای تعالی خواست خلقش را بیافریند نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید، پس عرش از نور من است و نور من از نور خداست و نور من برتر از عرش است.

سپس نور برادرم علی علیه السلام را شکافت و فرشتگان را از آن آفرید، پس فرشتگان از نور هستند و نور علی از نور خداست و علی برتر از فرشتگان است.

آنگاه نور دخترم فاطمه علیها السلام را شکافت و آسمانها و زمین را از آن آفرید، پس آسمانها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور دخترم فاطمه از نور خداست و دخترم فاطمه برتر از آسمانها و زمین است.

سپس نور پسرم حسن علیه السلام را شکافت و از آن خورشید و ماه را آفرید، پس خورشید و ماه از نور پسرم حسن است و نور حسن از نور خداست و حسن از خورشید و ماه برتر است.

آنگاه نور فرزندم حسین علیه السلام را شکافت و از آن بهشت و حور العین را آفرید، پس بهشت و حور العین از نور فرزندم حسین است و نور فرزندم حسین از نور خداست و فرزندم حسین از بهشت و حور العین برتر است.

وَ رُوِی عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِی صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ: ... فَفَتَقَ نُورِی فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أَجَلُّ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ فَتَقَ نُورَ عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَخَلَقَ مِنْهُ الْعَرْشَ وَ الْکرْسِی وَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ أَفْضَلُ مِنَ الْعَرْشِ وَ الْکرْسِی وَ فَتَقَ نُورَ الْحَسَنِ عَلَیهِ السَّلَامُ فَخَلَقَ مِنْهُ اللَّوْحَ وَ الْقَلَمَ وَ الْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ اللَّوْحِ وَ الْقَلَمِ وَ فَتَقَ نُورَ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلَامُ فَخَلَقَ مِنْهُ الْجِنَانَ وَ الْحُورَ الْعِینَ وَ الْحُسَینُ وَ اللَّهِ أَجَلُّ مِنَ الْجِنَانِ وَ الْحُورِ الْعِینِ ... {الفضائل (تألیف شاذان بن جبرئیل قمی) ، ص ۱۲۹، الروضه، ص ۱۱۲، الدر النظیم، ص ۷۶۵ و احقاق الحق، ج ۲۰، ص ۲۵۰.}

و از ابن مسعود روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ... پس خدا نور مرا شکافت و آسمانها و زمین را از آن آفرید و من به خدا قسم از آسمانها و زمین والاترم و نور علی بن أبیطالب علیه السلام را شکافت و عرش و کرسی را از آن آفرید لذا علی بن ابیطالب علیه السلام از عرش و کرسی برتر است و نور حسن را شکافت و از آن لوح و قلم را آفرید و حسن از لوح و قلم برتر است و نور حسین علیه السلام را شکافت و از آن بهشت ها و حوریان را آفرید و به خدا سوگند حسین، از بهشت ها و حور العین برتر است.

در روایت اول، از اصل خلقت بودن نور حضرت زهرا علیها السلام نیز سخن گفته شده اما در روایت دوم هنوز سخنی از حضرت زهرا علیها السلام گفته نشده، اما هر دو روایت هنوز ادامه دارد:

درخشش نور حضرت زهرا «علیها السلام»

پس از آنکه خداونـد متعـال عرش و فرشـتگان و لوح و قلم و آسـمانها و زمین و خورشـید و مـاه و بهشت و حوریـان را از نور اهلبیت علیهم السلام آفرید ناگهان اتفاقی در عالم رخ داد:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ: ...

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الظُّلْمَهَ بِالْقُدْرَهِ فَأَرْسَلَهَا فِی سَحَائِبِ الْبَصَرِ.

فَقَالَتِ الْمَلَائِکَهُ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبَّنَا مُذْ عَرَفْنَا هَذِهِ الْأَشْبَاحَ مَا رَأَينَا سُوءاً فَبِحُرْمَتِهِمْ إِلَّا كَشَفْتَ مَا نَزَلَ بِنَا.

فَهُنَالِكَ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى قَنَادِيلَ الرَّحْمَهِ وَ عَلَّقَهَا عَلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ.

فَقَالَتْ: إِلَهَنَا لِمَنْ هَذِهِ الْفَضِيلَهُ وَ هَذِهِ الْأَنْوَارُ؟

فَقَالَ: هَذَا نُورُ أَمَتِی فَاطِمَهَ الزَّهْرَاءِ، فَلِذَلِكَ سُمِّيتْ أَمَتِی الزَّهْرَاءَ لِأَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِینَ بِنُورِهَا ظَهَرَتْ وَ هِیَ ابْنَهُ نَبِیِّی وَ زَوْجَهُ وَصِیِّی وَ حُجَّتِی عَلَى خَلْقِی.

أُشْهِدُكمْ يا مَلَائِكَتِی أَنِّی قَدْ جَعَلْتُ ثَوَابَ تَسْبِيحِكمْ وَ تَقْدِيسِكمْ لِهَذِهِ الْمَرْأَهِ وَ شِيعَتِهَا إِلَى يوْمِ الْقِيامَهِ. {بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۷ به نقل از رياض الجنان طبرسی و تأويل الأيات، ص ۱۴۴.}

انس بن مالک گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ....

سپس خداوند با قدرتش تاریکی را آفرید و آن را بر پرده ی چشمها افشاند.

فرشـتگان گفتند: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» پروردگارا! از وقتی این اشباح (انوار اهلبیت علیهم السلام) را شناخته ایم چیز بدی ندیده ایم، پس به احترام ایشان قسمت می دهیم که این گرفتاری را از ما برطرف سازی.

در این هنگام خداوند قندیل های رحمت را آفرید و بر سراپرده ی عرش آویخت.

فرشتگان گفتند: خدایا این فضیلت و نورها از کیست؟

فرمود: این نور کنیزم فـاطمه ی زهراست. به همین جهت زهرا نامیـده شـد که آسـمانها و زمین به نور او پدیـدار شـد، او دختر پیامبرم و همسر وصیم و حجت من بر آفریدگانم است. شما را گواه می گیرم ای فرشتگانم، که ثواب تسبیح و تقدیس شما تا روز قیامت را برای این بانو و شیعیانش قرار دادم.

در این موقع عباس از جای حرکت کرد و پیشانی علی بن ابی طالب را بوسیده گفت: یا علی خدا ترا حجت بالغه بر مردم قرار داده تا روز قیامت.

وَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ: ... ثُمَّ أَظْلَمَتِ الْمَشَارِقُ وَ الْمَغَارِبُ فَشَكَتِ الْمَلَائِكَهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ

يكشِفَ عَنْهُمْ تِلْكَ الظُّلْمَةَ فَتَكلَّمَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بِكلِمَةٍ فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحاً ثُمَّ تَكلَّمَ بِكلِمَةٍ فَخَلَقَ مِنْ تِلْكَ الرُّوحِ نُوراً فَأَضَافَ النُّورَ إِلَى تِلْكَ الرُّوحِ وَ أَقَامَهَا أَمَامَ الْعَرْشِ فَزَهَرَتِ الْمَشَارِقُ وَ الْمَغَارِبُ فَهِی فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَ لِذَلِك سُمِّيتِ الزَّهْرَاءَ لِأَنَّ نُورَهَا زَهَرَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ. {الفضائل (تأليف شاذان بن جبرئيل قمی) ، ص ۱۲۹، الروضه، ص ۱۱۲، الدر النظيم، ص ۷۶۵ و احقاق الحق، ج ۲۰، ص ۲۵۰.}

ابن مسعود گويد: پيامبر اکرم صلى الله عليه و آله فرمودند: ... سپس شرق و غرب عالم را تاريکی فرا گرفت، فرشتگان به خدای تعالی شکايت کردند تا آن تاريکی را از ايشان برطرف سازد. پس خدا به کلمه ای تکلم کرد که از آن روحی آفريد و باز به کلمه ای تکلم کرد و از آن روح، نوری آفريد. آنگاه نور را به روح اضافه کرد و آن را روبروی عرش برپا داشت. پس شرق و غرب را روشن کرد و او فاطمه ی زهرا عليها السلام بود و به همين خاطر زهرا ناميده شد که آسمانها به نورش روشن شد.

انتقال نور حضرت زهرا «عليها السلام» به صلب پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ خُلِقَ نُورُ فَاطِمَةَ عَلَيهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ.

فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: يا نَبِی اللَّهِ فَلَيسَتْ هِی إِنْسِيةً؟

فَقَالَ: فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيةٌ.

قَالَ: يا نَبِی اللَّهِ وَ كيفَ هِی حَوْرَاءُ إِنْسِيةٌ؟

قَالَ: خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نُورِهِ قَبْلَ أَنْ يخْلُقَ آدَمَ إِذْ كانَتِ الْأَرْوَاحُ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ عُرِضَتْ عَلَى آدَمَ.

قِيلَ: يا نَبِی اللَّهِ وَ أَينَ كانَتْ فَاطِمَةُ؟

قَالَ: كانَتْ فِی حُقَّةٍ تَحْتَ سَاقِ الْعَرْشِ.

قَالُوا: يا نَبِی اللَّهِ فَمَا كانَ طَعَامُهَا؟

قَالَ: التَّسْبِيحُ وَ التَّهْلِيلُ وَ التَّحْمِيدُ، فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ وَ أَخْرَجَنِی مِنْ صُلْبِهِ أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يخْرِجَهَا مِنْ صُلْبِی، جَعَلَهَا تُفَّاحَةً فِی الْجَنَّةِ وَ أَتَانِی بِهَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ لِی: السَّلَامُ عَلَيك وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ، يا مُحَمَّدُ!

قُلْتُ: وَ عَلَيك السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهُ، حَبِيبِی جَبْرَئِيلُ.

فَقَالَ: يا مُحَمَّدُ! إِنَّ رَبَّک يقْرِئُک السَّلَامَ.

قُلْتُ: مِنْهُ السَّلَامُ وَ إِلَيهِ يعُودُ السَّلَامُ.

قَالَ: یا مُحَمَّدُ! إِنَّ هَذِهِ تُفَّاحَهٌ أَهْدَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیک مِنَ الْجَنَّهِ.

فَأَخَذْتُهَا وَ ضَمَمْتُهَا إِلَی صَدْرِی.

قَالَ: یا مُحَمَّدُ! یقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: کلْهَا.

فَفَلَقْتُهَا فَرَأَیتُ نُوراً سَاطِعاً فَفَزِعْتُ مِنْهُ.

فَقَالَ: یا مُحَمَّدُ! مَا لَک لَا تَأْکلُ، کلْهَا وَ لَا تَخَفْ، فَإِنَّ ذَلِک النُّورَ الْمَنْصُورَهُ فِی السَّمَاءِ وَ هِی فِی الْأَرْضِ فَاطِمَهُ.

قُلْتُ: حَبِیبِی جَبْرَئِیلُ! وَ لِمَ سُمِّیتْ فِی السَّمَاءِ الْمَنْصُورَهَ وَ فِی الْأَرْضِ فَاطِمَهَ؟

قَالَ: سُمِّیتْ فِی الْأَرْضِ فَاطِمَهَ لِأَنَّهَا فَطَمَتْ شِیعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَ فُطِمَ أَعْدَاؤُهَا عَنْ حُبِّهَا وَ هِی فِی السَّمَاءِ الْمَنْصُورَهُ وَ ذَلِک قَوْلُ اللَّهِ: عَزَّ وَ جَلَّ: «یوْمَئِذٍ یفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ ینْصُرُ مَنْ یشاءُ» یعْنِی نَصْرَ فَاطِمَهَ لِمُحِبِّیهَا. {معانی الأخبار، ص ۳۹۶.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نور فاطمه پیش از آفرینش زمین و آسمانها آفریده شد.

یکی از مردم گفت: ای پیامبر خدا بنا بر این فاطمه از جنس بشر نیست؟

فرمودند: فاطمه حوریه ی انسیه است.

گفت: ای پیامبر خدا! چگونه می شود که حوریه ی انسیه باشد؟

فرمودند: خدا او را از نور خود آفرید پیش از آنکه حضرت آدم را بیافریند، در آن هنگام که ارواح بوده اند و همین که آدم را آفرید بر آدم ارائه شد.

گفته شد: ای پیامبر خدا! فاطمه در آن هنگام کجا بود؟

فرمودند: در ظرفی در زیر ساق عرش جای داشت.

گفتند: ای پیامبر خدا! غذای وی چه بود؟

فرمود: تسبیح و تهلیل (لا اله الا الله) و حمد خدا، وقتی که خدای عزوجل آدم را آفرید و مرا از صلب او بیرون آورد، دوست داشت فاطمه علیها السلام را از صلب من بیرون آورد، لذا او را در بهشت به صورت یک سیب در آورد و جبرئیل آن سیب را نزد من آورد و به من گفت: ای محمد! درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد!

گفتم: ای دوست من جبرئیل! درود و رحمت خدا بر تو باد!

آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگارت تو را سلام می رساند.

گفتم: سلام از جانب خداست و به سوی او باز می گردد.

گفت: ای محمد، این سیبی است که خدای عزوجل از بهشت به تو هدیه داده.

آن را گرفتم و به سینه خود چسباندم.

جبرئیل گفت: ای محمد! خداوند می فرماید: این سیب را بخور.

سیب را شکافتم، نوری از آن تابید که از آن ترسیدم.

گفت: ای محمد! چرا آن را نمی خوری؟ آن را بخور و نترس! زیرا آن نور بانوئی است که در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» می باشد.

گفتم: ای دوست من جبرئیل! چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» نامیده شده؟

گفت: در زمین فاطمه نامیده شده زیرا او شیعیان خود را از آتش رهائی می بخشد و دشمنانش از محبت وی به دورند و در آسمان منصوره است که خدا فرموده: «و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا — که هر کس را بخواهد یاری می کند- شاد می گردند» ، منظور از این یاری، یاری حضرت فاطمه علیها السلام نسبت به دوستانش می باشد.

نام زهرا «سلام الله علیها»

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّیتْ فَاطِمَهُ الزَّهْرَاءُ زَهْرَاءَ؟

فَقَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ فَلَمَّا أَشْرَقَتْ أَضَاءَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ بِنُورِهَا وَ غَشِیتْ أَبْصَارُ الْمَلَائِکهِ وَ خَرَّتِ الْمَلَائِکهُ لِلَّهِ سَاجِدِینَ وَ قَالُوا: إِلَهَنَا وَ سَیدَنَا مَا لِهَذَا النُّورِ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیهِمْ هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِی أَسْکنْتُهُ فِی سَمَائِی خَلَقْتُهُ مِنْ عَظَمَتِی أُخْرِجُهُ مِنْ صُلْبِ نَبِی مِنْ أَنْبِیائِی أُفَضِّلُهُ عَلَی جَمِیعِ الْأَنْبِیاءِ وَ أُخْرِجُ مِنْ ذَلِک النُّورِ أَئِمَّهً یقُومُونَ بِأَمْرِی یهْدُونَ إِلَی حَقِّی وَ أَجْعَلُهُمْ خُلَفَائِی فِی أَرْضِی بَعْدَ انْقِضَاءِ وَحْیی. {علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۰.}

جابر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: چرا فاطمه ی زهرا علیها السلام زهرا نامیده شد؟

فرمودند: زیرا خدای عزوجل او را از نور عظمتش آفرید و هنگامی که آن نور درخشید آسمانها و زمین به نورش روشن شده و دیدگان فرشتگان را فرا گرفت و فرشتگان برای خدا سجده نموده و عرض کردند: ای معبود و سرور ما، این نور چیست؟ خدا به آنها وحی فرمود: این نوری از نور من است که در آسمانم ساکنش کرده ام، آن را از عظمت خویش آفریدم، آن را از صلب پیامبری از پیامبرانم که بر همه ی پیامبران برتریش داده ام خارج می نمایم و از این نور امامانی را که به امر من قیام می کنند و مردم را به حق من هدایت می نمایند بیرون می آورم و آنها را پس از انقطاع وحی، جانشینان خود در روی زمینم قرار

می دهم.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَهَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ لِمَ سُمِّیتِ الزَّهْرَاءَ؟

فَقَالَ: لِأَنَّهَا كَانَتْ إِذَا قَامَتْ فِی مِحْرَابِهَا زَهَرَ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. {علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۱.}

جعفر بن محمّد بن عماره از قول پدرش می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: چرا حضرت فاطمه علیها السلام زهرا نامیده شد؟

فرمودند: زیرا وقتی آن حضرت در محرابش می ایستاد نورش برای اهل آسمان می درخشید، همان طوری که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد.

عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لِمَ سُمِّیتِ الزَّهْرَاءُ عَلَیهَا السَّلَامُ زَهْرَاءَ؟

فَقَالَ: لِأَنَّهَا تَزْهَرُ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی النَّهَارِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِالنُّورِ؛

كانَ یزْهَرُ نُورُ وَجْهِهَا صَلَاهَ الْغَدَاهِ وَ النَّاسُ فِی فُرُشِهِمْ فَیدْخُلُ بَیاضُ ذَلِكَ النُّورِ إِلَى حُجُرَاتِهِمْ بِالْمَدِینَهِ فَتَبْیضُّ حِیطَانُهُمْ فَیعْجَبُونَ مِنْ ذَلِكَ فَیأْتُونَ النَّبِی صَلَّى اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فَیسْأَلُونَهُ عَمَّا رَأَوْا فَیرْسِلُهُمْ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ فَیأْتُونَ مَنْزِلَهَا فَیرَوْنَهَا قَاعِدَهً فِی مِحْرَابِهَا تُصَلِّی وَ النُّورُ یسْطَعُ مِنْ مِحْرَابِهَا مِنْ وَجْهِهَا فَیعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِی رَأَوْهُ كَانَ مِنْ نُورِ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ.

فَإِذَا نَصَفَ النَّهَارُ وَ تَرَتَّبَتْ لِلصَّلَاهِ زَهَرَ وَجْهُهَا بِالصُّفْرَهِ فَتَدْخُلُ الصُّفْرَهُ حُجُرَاتِ النَّاسِ فَتَصْفَرُّ ثِیابُهُمْ وَ أَلْوَانُهُمْ فَیأْتُونَ النَّبِی صَلَّى اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فَیسْأَلُونَهُ عَمَّا رَأَوْا فَیرْسِلُهُمْ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ فَیرَوْنَهَا قَائِمَهً فِی مِحْرَابِهَا وَ قَدْ زَهَرَ نُورُ وَجْهِهَا.

فَإِذَا كَانَ آخِرُ النَّهَارِ وَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ احْمَرَّ وَجْهُ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ فَأَشْرَقَ وَجْهُهَا بِالْحُمْرَهِ فَرَحاً وَ شُكراً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَكانَ یدْخُلُ حُمْرَهُ وَجْهِهَا حُجُرَاتِ الْقَوْمِ وَ تَحْمَرُّ حِیطَانُهُمْ فَیعْجَبُونَ مِنْ ذَلِكَ وَ یأْتُونَ النَّبِی صَلَّى اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ یسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ، فَیرْسِلُهُمْ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ فَیرَوْنَهَا جَالِسَهً تُسَبِّحُ اللَّهَ وَ تُمَجِّدُهُ وَ نُورُ وَجْهِهَا یزْهَرُ بِالْحُمْرَهِ فَیعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِی رَأَوْا كانَ مِنْ نُورِ وَجْهِ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ. فَلَمْ یزَلْ ذَلِكَ النُّورُ فِی وَجْهِهَا حَتَّى وُلِدَ الْحُسَینُ عَلَیهِ السَّلَامُ فَهُوَ یتَقَلَّبُ فِی وُجُوهِنَا إِلَى یوْمِ الْقِیامَهِ فِی الْأَئِمَّهِ مِنَّا أَهْلَ الْبَیتِ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ. {علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۰.}

ابان بن تغلب می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! چرا حضرت زهرا علیها السلام زهرا نامیده شد؟

فرمودند: زیرا نور حضرت زهرا علیها السلام در روز سه مرتبه برای امیر المؤمنین علیه السلام می درخشید:

هنگام نماز صبح که مردم در فراش و بسترشان بودند نور صورت آن حضرت می درخشید و سفیدی آن نور به اتاقهای آنها

در مدینه می تابید و دیوارهایشان به نور سفید روشن می شد، آنها از این امر تعجب می کردند و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می رسیدند و درباره ی آنچه دیده بودند از آن حضرت می پرسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به منزل فاطمه علیها السلام می فرستاد، آنها آنجا رفته حضرتش را می دیدند که در محراب نشسته و نماز می خواند و نور از محرابش، از صورت آن بانو ساطع است، می فهمیدند نوری که دیده بودند از نور حضرت فاطمه علیها السلام بوده.

وقتی روز به نیمه می رسید و حضرت زهرا علیها السلام مشغول نماز ظهر می شدند نوری زرد رنگ از صورت آن حضرت می درخشید و زردی نور در اتاقهای مردم می تابید و لباسها و رنگشان زرد می گردید، باز خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و از آن جناب راجع به آنچه دیده بودند می پرسیدند، پیامبر ایشان را به منزل حضرت فاطمه علیها السلام می فرستاد، وقتی آنجا می رفتند می دیدند آن حضرت در محرابش ایستاده و نور صورتش درخشش دارد.

و هنگامی که روز به آخر می رسید و خورشید غروب می کرد نور صورت آن حضرت به سرخی می گرایید پس صورتش با رنگ سرخی می درخشید که نشانگر خوشحالی ایشان و نشانه شکرگزاری آن حضرت در مقابل خدای عزوجل بود، سرخی نور آن حضرت داخل منازل مردم می شد و دیوارهایشان را سرخ می کرد، ایشان به شگفت آمده و محضر پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و سرّ آن را از آن حضرت سؤال می کردند، پیامبر ایشان را به منزل حضرت زهراء علیها السلام می فرستاد، آنها به منزل خانم می رفتند و می دیدند که آن حضرت نشسته و خدا را تسبیح و تمجید می نماید و نور صورتش با رنگی قرمز می درخشد، آنها می فهمیدند نوری که دیده بودند از نور صورت فاطمه علیها السّلام می باشد، آری پیوسته این نور در صورت آن حضرت بود تا وقتی که حضرت امام حسین علیه السلام متولّد شدند از آن پس این نور در صورت های ما ائمّه پدیدار شد و هر امامی که از دنیا می رود در صورت امام بعدی ظاهر می گردد تا روز قیامت.

نور چادر حضرت زهرا «سلام الله علیها»

رُوِی أَنَّ عَلِیاً عَلَیهِ السَّلَامُ اسْتَقْرَضَ شَعِیراً مِنْ یهُودِی، فَاسْتَرْهَنَهُ شَیئاً فَدَفَعَ إِلَیهِ مُلَاءَهَ فَاطِمَهَ رَهْناً وَ کانَتْ مِنَ الصُّوفِ، فَأَدْخَلَهَا الْیهُودِی إِلَی دَارِهِ وَ وَضَعَهَا فِی بَیتٍ.

فَلَمَّا کانَتِ اللَّیلَهُ دَخَلَتْ زَوْجَتُهُ الْبَیتَ الَّذِی فِیهِ الْمُلَاءَهُ لِشُغُلٍ، فَرَأَتْ نُوراً سَاطِعاً أَضَاءَ بِهِ الْبَیتُ، فَانْصَرَفَتْ إِلَی زَوْجِهَا وَ أَخْبَرَتْهُ بِأَنَّهَا رَأَتْ فِی ذَلِک الْبَیتِ ضَوْءاً عَظِیماً، فَتَعَجَّبَ زَوْجُهَا الْیهُودِی مِنْ ذَلِک وَ قَدْ نَسِی أَنَّ فِی بَیتِهِمْ مُلَاءَهَ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ، فَنَهَضَ مُسْرِعاً وَ دَخَلَ الْبَیتَ، فَإِذَا ضِیاءُ الْمُلَاءَهِ ینْتَشِرُ شُعَاعُهَا کأَنَّهُ یشْتَعِلُ مِنْ بَدْرٍ مُنِیرٍ یلْمَعُ مِنْ قَرِیبٍ فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِک فَأَنْعَمَ النَّظَرَ فِی مَوْضِعِ الْمُلَاءَهِ فَعَلِمَ أَنَّ ذَلِک النُّورَ مِنْ مُلَاءَهِ فَاطِمَهَ فَخَرَجَ الْیهُودِی یعْدُو إِلَی أَقْرِبَائِهِ وَ زَوْجَتُهُ تَعْدُو إِلَی أَقْرِبَائِهَا وَ اسْتَحْضَرَهُمْ دَارَهُمَا فَاسْتَجْمَعَ نَیفٌ وَ ثَمَانُونَ نَفَراً مِنَ الْیهُودِ فَرَأَوْا ذَلِک وَ أَسْلَمُوا کلُّهُمْ. {الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۳۷.}

روایت شده که حضرت علی علیه السلام مقداری جو از یک یهودی قرض کرد، یهودی در مقابل چیزی را به عنوان رهن درخواست کرد. حضرت علی علیه السلام چادر حضرت فاطمه علیها السلام را که از پشم بود به عنوان رهن به او سپرد، یهودی چادر را به خانه برده و در اتاقی گذاشت.

شب هنگام همسر آن یهودی برای انجام کاری داخل اتاقی که چادر در آن بود شد، نور تابانی را دید که اتاق را روشن کرده، فورا از اطاق خارج شده و نزد شوهرش رفت و خبر داد که نور عظیمی در آن اتاق مشاهده کرده، شوهر یهودیش که فراموش کرده بود چادر فاطمه علیها السلام در آن اتاق است تعجب نموده و به سرعت برخاست و داخل آن اتاق شد، روشنایی چادر چنان پرتو افکنی می کرد که گویی از ماه درخشنده ای که در همان نزدیکی می درخشید پرتو می گرفت. یهودی به شگفت آمد و خوب به محل چادر نگاه کرد، دریافت که آن نور از چادر فاطمه علیها السلام است. بیرون دوید و نزدیکانش را خبر کرد، همسرش نیز بیرون دوید و به نزدیکان خود خبر داد و همه را در خانه شان حاضر کردند، بیش از هشتاد یهودی گرد آمدند و آن صحنه را دیدند و همه اسلام آوردند.

ازدواج نور با نور

عَلِی بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: بَینَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَیهِ مَلَک لَهُ أَرْبَعَهٌ وَ عِشْرُونَ وَجْهاً. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: حَبِیبِی جَبْرَئِیلُ، لَمْ أَرَک فِی مِثْلِ هَذِهِ الصُّورَه! فَقَالَ الْمَلَک: لَسْتُ بِجَبْرَئِیلَ، أَنَا مَحْمُودٌ و بَعَثَنِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ. قَالَ: مَنْ مِنْ مَنْ؟ قَالَ: فَاطِمَهَ مِنْ عَلِی عَلَیهِمَا السَّلَامُ. {معانی الأخبار، ص ۱۰۴ و أمالی شیخ صدوق، ص ۵۹۲. و رک: مناقب خوارزمی، ص ۳۴۰.}

علی بن جعفر گوید: از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند که فرشته ای بر ایشان وارد شد که بیست و چهار صورت داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: حبیبم جبرئیل، تو را در این صورت ندیده بودم! فرشته عرض کرد: من جبرئیل نیستم، من محمودم، خدا مرا فرستاده که نور را با نور تزویج کنم. فرمودند: چه کسی را با چه کسی؟ عرض کرد: فاطمه را با علی علیهما السلام.

نور لبخند فاطمه «سلام الله علیها»

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: بَینَمَا أَهْلُ الْجَنَّهِ فِی الْجَنَّهِ ینَعَّمُونَ وَ أَهْلُ النَّارِ فِی النَّارِ یعَذَّبُونَ، إِذْ لِأَهْلِ الْجَنَّهِ نُورٌ سَاطِعٌ فَیقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا هَذَا النُّورُ؟ لَعَلَّ رَبَّ الْعِزَّهِ اطَّلَعَ فَنَظَرَ إِلَینَا.

فَیقُولُ لَهُمْ رِضْوَانُ: لَا و لَکنْ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ مَازَحَ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ فَتَبَسَّمَتْ، فَأَضَاءَ ذَلِک النُّورُ مِنْ ثَنَایاهَا. {مقتل الحسین علیه السلام (تألیف خوارزمی) ، ج ۱، ص ۱۱۳. در روایتی که از قول ابن عباس نقل شده آمده که بهشت از نور خنده ی حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام روشن خواهد شد: رک: أمالی شیخ صدوق، ص ۲۶۱ و روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۶۳.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی اهل بهشت در بهشت از نعمتهای بهشتی بهرمند می شوند و اهل آتش در آتش عذاب می شوند ناگهان نوری بر اهل بهشت می تابد، بعضی به بعض دیگر می گویند: این نور چیست؟ شاید پروردگار عزت بر ما نظر کرده!

پس رضوان (کلیددار بهشت) به آنها می گوید: خیر، بلکه حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه علیها السلام مزاح نمود و حضرت فاطمه علیها السلام لبخند زد، این نور از دندانهای خانم است.

دعای نور

جالب است که دعای معرف به دعای نور را نیز حضرت زهرا علیها السلام به سلمان یاد دادند و فرمودند: این دعایی است که پدرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله به من آموخته و من هر صبح و شام آن را می گویم.

سلمان عرضه داشت: سرورم، آن را به من تعلیم فرمایید.

فرمودند: اگر دوست داشتی که در طول زندگیت در دنیا دچار تب نشوی بر آن مواظبت کن:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم بِسْمِ اللَّهِ النُّورِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورِ النُّورِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورٌ عَلَی نُورٍ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِی هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِی خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ وَ أَنْزَلَ النُّورَ عَلَی الطُّورِ فِی کتابٍ مَسْطُورٍ فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ عَلَی نَبِی مَحْبُورٍ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هُوَ بِالْعِزِّ مَذْکورٌ وَ بِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ وَ عَلَی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ مَشْکورٌ و صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَیدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ.

سلمان گوید: دعا را یاد گرفتم و به خدا قسم به بیش از هزار نفر از اهل مدینه و مکه که دچار بیماری تب بودند یاد دادم، به اذن خدا همه از بیماری شفا یافتند. {مهج الدعوات، ص ۷.}

نور آل محمد «صلی الله علیه و آله»

اگر چه در روایات متعددی در منابع فریقین، نورانیت همه ی ائمه علیهم السلام مطرح شده، {رک: احقاق الحق، ج ۵، ص ۲۴۸، ج ۹، ص ۲۰۳ و ۲۶۰ (نور پنج تن علیهم السلام) ، ج ۱۱، ص ۳۳۶ (نور سر مطهر امام حسین علیه السلام) ، ج ۱۳، ص ۵۹ (انوار ائمه علیهم السلام). و درباره ی بهره مندی شیعیان و محبین اهلبیت علیهم السلام از نور. رک: احقاق الحق، ج ۴، ص ۴۸۵، ج ۶، ص ۴۴۱، ج ۱۵، ص ۲۲۰، ۲۲۱، ج ۱۷، ص ۲۶۳ و ۳۰۴ و ج ۱۸، ص ۵۲۵ (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ»: أَکثَرُکمْ نُوراً یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَکثَرُکمْ حُبّاً لآلِ مُحَمَّدٍ «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ»).} اما در میان ائمه علیهم السلام، آن امامی که به خواست خدا با ظهورش، نور هدایتش همه ی عالم را فرا خواهد گرفت حضرت قائم «عجل الله تعالی فرجه» می باشد. از این رو نورانیت آن حضرت به طور ویژه در برخی از روایات مطرح شده است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَاضِی عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ... «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ».

قَالَ: هُوَ الَّذِی أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَایهِ لِوَصِیهِ وَ الْوَلَایهُ هِی دِینُ الْحَقِّ.

قُلْتُ: «لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ»؟

قَالَ: يظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيانِ عِنْدَ قِيامِ الْقَائِمِ، قَالَ: يقُولُ اللَّهُ: «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» وَلَايةِ الْقَائِمِ عَلَيهِ السَّلَامُ. {الكافی، ج ۱، ص ۴۳۲.}

محمد بن فضيل گويد: از حضرت كاظم عليه السلام درباره ی اين فرمايش خدای عزوجل پرسيدم: ... «او كسی است كه رسول خود را با هدايت و دين حق فرستاد».

فرمودند: او كسی است كه رسولش را به ولايت وصيش فرمان داد، ولايت همان دين حق است.

گفتم: «تا آن را بر هر چه دين است پيروز گرداند»؟

فرمودند: در زمان قيام حضرت قائم عليه السلام آن را بر همه ی اديان پيروز می گرداند. فرمودند: خدا می فرمايد: «و خدا كامل كننده ی نور خويش است» يعنی ولايت حضرت قائم عليه السلام.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِياً لَوْ لَمْ يبْقَ مِنَ الدُّنْيا إِلَّا يوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيوْمَ حَتَّى يخْرُجَ فِيهِ وَلَدِی الْمَهْدِی فَينْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيمَ فَيصَلِّی خَلْفَهُ وَ تُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ يبْلُغَ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ. {كمال الدين، ج ۱، ص ۲۸۰.}

عبدالله بن عباس گويد: رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمودند: سوگند به خدايی كه مرا به حق به پيامبری برانگيخت، اگر از عمر دنيا جز يك روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی كند تا اينكه فرزندم مهدی در آن روز ظهور كند و روح الله عيسی بن مريم فرود آيد و پشت سر او نماز خواند و زمين به نورش روشن گردد و حكومتش به شرق و غرب عالم برسد.

وقتی كه رسول خدا صلی الله عليه و آله به معراج برده شدند در آنجا خدا به ايشان فرمود: سرت را بلند كن (و بالا را نگاه كن).

آن حضرت سر مباركشان را بالا بردند، انوار سيزده معصوم را ديدند؛ دخترشان حضرت زهرا عليها السلام به همراه انوار دوازده امام عليهم السلام، كه در ميان همه ی آن انوار، نور حضرت مهدی عليه السلام درخشش ويژه ای داشت:

«الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ عَلَيهِ السَّلَامُ فِی وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كوْكبٌ دُرِّی»:

«نور حضرت حجت بن الحسن عليه السلام در ميان آن انوار قرار داشت و در آن ميان همچون ستاره ای درخشان بود».

و هنگامی كه پيامبر پرسيد: خداوندا! اينان چه كسانی هستند؟

خدا فرمود: اينها، أئمّه عليهم السلام هستند و اين، قائم عليه السلام است كه حلال و حرام را آن طور كه من حلال و حرام كرده ام به اجرا می گذارد، به وسيله او از دشمنانم انتقام می گيرم و او مايه آسايش و راحتی دوستان من است و اوست كه قلوب شيعيان را از شرّ ظالمان و منكران و كافران آرامش می بخشد و با انتقام گرفتن از آنها باعث خوشحالی شيعه می شود؛

لات و عزّی را تر و تازه از زمین خارج می کند و به آتش می کشد و به راستی شیفتگی مردم به آن دو در آن روز، از شیفتگی مردم نسبت به گوساله و سامری بیشتر خواهد بود. {عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۸.}

وَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ: آخِرُنَا حُجَّهُ اللَّهِ خَاتَمُ الْأَئِمَّهِ وَ مُنْقِذُ الْأُمَّهِ وَ غَایهُ النُّورِ. {غرر الأخبار، ص ۱۹۵. در نقل دیگری از این روایت به جای تعبیر «غَایَهُ النُّورِ» ، تعبیر «مُنْتَهَی النُّورِ» آمده است، رک: بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۰۰.}

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: آخرین ما حجت خدا و خاتم امامان و رهائی بخش امت و غایت نور است.

یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام به نام عَبّاد بن محمد مدائنی روزی خدمت حضرت رسید و این دعاها را از ایشان شنید:

«أَنْجِزْ لِوَلِیک وَ ابْنِ نَبِیک الدَّاعِی إِلَیک بِإِذْنِک وَ أَمِینِک فِی خَلْقِک وَ عَینِک فِی عِبَادِک وَ حُجَّتِک عَلَی خَلْقِک عَلَیهِ صَلَوَاتُک وَ بَرَکاتُک وَعْدَهُ اللَّهُمَّ أَیدْهُ بِنَصْرِک وَ انْصُرْ عَبْدَک وَ قَوِّ أَصْحَابَهُ وَ صَبِّرْهُمْ وَ افْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْک سُلْطَاناً نَصِیراً وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ أَمْکنْهُ مِنْ أَعْدَائِک وَ أَعْدَاءِ رَسُولِک یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ»:

«[بارالها!] به وعده ی ولیت و پسر پیامبرت که به اذن تو بندگان را به سویت می خواند و امین تو در میان آفریدگانت و حجّت تو بر آفریدگانت، که درودها و برکاتت بر او باد، وفا نما، بارالها! به یاری خویش او را تأیید فرما و آن بنده ات را یاری کن و یارانش را نیرومند فرما و آنان را شکیبا گردان و از جانب خویش برایشان تسلّط یاری بخشی عنایت فرما و ظهور او تعجیل فرما و او را بر دشمنانت و دشمنان رسولت چیره گردان، ای مهربانترین مهربانان».

به حضرت عرضه داشت: فدایتان گردم، مگر برای خودتان دعا نمی کردید؟

«قَالَ: دَعَوْتُ لِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَائِقِهِمْ وَ الْمُنْتَقِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ»:

فرمودند: برای نور آل محمّد صلی الله علیه و آله و راهبر ایشان، که به فرمان خدا از دشمنانشان انتقام می گیرد دعا کردم. {فلاح السائل، ص ۱۷۱} .

نورانیت قرآن

اشاره

بنابر آیات قرآن، همه ی کتابهای آسمانی که خدا بر پیامبران و رسولان امتها نازل کرده، هم خود نور بوده و هم نسبت به غیر خود مُنیر و روشنگر بوده است. این مطلب هم به صورت عمومی درباره ی همه ی کتابهای آسمانی در قرآن آمده و هم به صورت خصوصی درباره ی برخی از کتابهای آسمانی:

«فَإِنْ کذَّبُوک فَقَدْ کذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِک جاؤُ بِالْبَینَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْکتابِ الْمُنیرِ» {آل عمران/۱۸۴.}

«پس اگر تو را تکذیب کردند، همانا فرستادگانی قبل از تو نیز تکذیب شدند که دلائل آشکار و نوشته ها و کتاب های روشنگر آورده بودند»

«وَ إِنْ یكذِّبُوک فَقَدْ كذَّبَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیناتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكتابِ الْمُنیرِ» {فاطر/۲۵.}

«و اگر تو را تکذیب کنند، قطعا کسانی که پیش از آنها بودند نیز به تکذیب پرداختند، پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته ها و کتاب روشنگر برای آنها آوردند»

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فیها هُدی وَ نُورٌ ...» {مائده/۴۴.}

«ما تورات را نازل کردیم که در آن نور و هدایت است ...»

«وَ قَفَّینا عَلی آثارِهِمْ بِعیسَی ابْنِ مَرْیمَ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَیناهُ الْإِنْجیلَ فیهِ هُدی وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدی وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقینَ» {مائده/۴۶.}

«و از پی پیامبران پیشین عیسی بن مریم را فرستادیم که تورات پیش از خود را تصدیق می کرد و انجیل را به او دادیم که در آن نور و هدایت بود و مصدِّق تورات پیش از خود و هدایت و پندی برای پارسایان بود»

«وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلی بَشَرٍ مِنْ شَی ءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكتابَ الَّذی جاءَ بِهِ مُوسی نُوراً وَ هُدی لِلنَّاسِ ...» {أنعام/۹۱.}

«و خدا را چنان که سزاوار منزلت اوست نشناختند، آنگاه که گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرد؟ که برای مردم نور و هدایتی بود ...»

این آیه در میان آیات مذکور اهمیت بیشتری دارد، از آن جهت که می گوید: اگر کسی گمان کند که خدا در تاریکی های نادانی و گمراهی دنیا، بشر را به حال خود رها کرده و نور و هدایتی برای او نازل نکرده، چنین کسی در معرفت و شناختش نسبت به خدای مهربان کاستی و نقصان وجود دارد.

اصلا مهمترین وظیفه ای که خدا به خاطر آن پیامبران را به سوی امتها فرستاده همین بوده که آنها با کتابهای آسمانی و با معجزات و دلائل آشکار، امت خود را از تاریکی ها بیرون برده و در نور وارد کنند:

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَک مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَكرْهُمْ بِأَیامِ اللَّهِ إِنَّ فی ذلِک لَآیاتٍ لِكلِّ صَبَّارٍ شَكورٍ» {إبراهیم/۵.}

«و همانا موسی را با آیات خود فرستادیم که: قوم خود را از تاریکی ها به سوی نور بیرون آور و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعا در این [یادآوری] برای هر صبر پیشه شکرگزاری نشانه هاست»

«الر کتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیک لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظَّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلی صِراطِ الْعَزیزِ الْحَمیدِ» {إبراهیم/۱.}

«الف، لام، را. کتابی که آن را به سوی تو نازل کردیم (قرآن) تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی ها به سوی نور در آوری، به راه آن شکست ناپذیر ستوده»

«هُوَ الَّذی ینَزِّلُ عَلی عَبْدِهِ آیاتٍ بَیناتٍ لِیخْرِجَکمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ بِکمْ لَرَؤُفٌ رَحیمٌ» {حدید/۹.}

«او کسی است که بر بنده ی خود (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) آیاتی روشن فرو می فرستد تا شما را از تاریکی ها به نور در آورد و به راستی خداوند نسبت به شما رئوف و مهربان است»

«رَسُولاً یتْلُوا عَلَیکمْ آیاتِ اللَّهِ مُبَیناتٍ لِیخْرِجَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ» {طلاق/۱۱.}

«پیامبری را که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند از تاریکی ها به سوی نور بیرون برد»

«یهْدی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یهْدیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» {مائده/۱۶.}

«خدا هر کس را که در پی جلب رضای اوست، به وسیله آن [قرآن] به راه های امن و سلامت رهنمون می شود و به خواست خود، آنها را از تاریکی ها به نور می برد و به صراط مستقیم هدایتشان می کند»

اما آیاتی که بیانگر نور بودن قرآن است:

«یا أَیهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیکمْ نُوراً مُبیناً» {نساء/۱۷۴.}

«ای مردم! شما را از پروردگارتان برهانی آمده و نوری روشنگر به سوی شما نازل کرده ایم»

«یا أَهْلَ الْکتابِ قَدْ جاءَکمْ رَسُولُنا یبَینُ لَکمْ کثیراً مِمَّا کنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکتابِ وَ یعْفُوا عَنْ کثیرٍ قَدْ جاءَکمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کتابٌ مُبینٌ» {مائده/۱۵.}

«ای اهل کتاب! همانا فرستاده ی ما به سوی شما آمده است که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که نهان می کردید برایتان روشن سازد و [البته از بسیاری می گذرد و همانا برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است»

«فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذی أَنْزَلْنا وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ» {تغابن/۸.}

«پس به خدا و رسول او و نوری که فرو فرستاده ایم ایمان بیاورید و خدا به آنچه می کنید آگاه است»

بهرمندی از نور قرآن

قرآن کریم نـور است، هم ظـاهر الفـاظ آیـاتش نور است و هم بـاطن و معـانی عمیق آن. کسـی که قرآن را قرائت کنـد از نور الفاظ قرآن برخوردار می شود و کسـی که در آیاتش تـدبر و تفکر کند، قلب و جانش، از نور معانی قرآن نورانی می گردد و البته فاصـله ی این دو نـور از یکـدیگر و برتری نور معـانی قرآن بر نور الفـاظ آن، به انـدازه ی فاصـله و برتری لفـظ نسـبت به معناست.

در روایات، اهلبیت علیهم السلام درباره ی هر دو نوعِ برخورداری از نور قرآن سخن گفته اند.

قَـالَ النَّبِی صَـلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: نَوِّرُوا بُیوتَکمْ بِتِلَـاوَهِ الْقُرْآنِ ... فَإِنَّ الْبیتَ إِذَا کثُرَ فِیهِ تِلَاوَهُ الْقُرْآنِ کثُرَ خَیرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ کمَا تُضِی ءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْیا. {الکافی، ج ۲، ص ۶۱۰.}

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمودند: خانه های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید ... زیرا هر گاه در خانه ای، قرآن زیاد تلاوت شود خیر و برکت آن خانه زیاد شود و اهل آن در گشایش واقع شونـد و آن خانه برای اهل آسـمان بدرخشد چنان که ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: حَمَلَهُ الْقُرْآنِ الْمَخْصُوصُونَ بِرَحْمَهِ اللَّهِ الْمُلَبَّسُونَ نُورَ اللَّهِ. {تفسیر إمام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۳.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: حاملان قرآن، ویژگان رحمت خدا و پوشندگان نور خدایند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: الْقُرْآنُ هُدًی مِنَ الضَّلَالِ وَ تِبْیانٌ مِنَ الْعَمَی وَ اسْـتِقَالَهٌ مِنَ الْعَثْرَهِ وَ نُورٌ مِنَ الظُّلْمَهِ وَ ضِیاءٌ مِنَ الْأَحْدَاثِ. {الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰.}

رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمودند: قرآن راهنمای در مقابل گمراهی و بینائی از هر کوری و سبب نجات از لغزشها و نور در هر تاریکی و روشنگر در پیشامدهاست.

حضـرت امیر علیه السلام به پرسشگری که درباره ی خدا از ایشان پرسید فرمودند: «فَانْظُرْ أَیهَا السَّائِلُ فَمَا دَلَّک الْقُرْآنُ عَلَیهِ مِنْ صِفَتِهِ فَائْتَمَّ بِهِ وَ اسْتَضِـ ئْ بِنُورِ هِـدَایتِهِ». {نهج البلاغه، ص ۱۲۵، خ ۹۱.} «ای پرسشـگر، بنگر، آنچه را که قرآن از صـفات خدا بیان می دارد بپذیر و از نور هدایتش روشنایی گیر».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: کانَ فِی وَصِـیهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ لِأَصْـحَابِهِ: اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَی اللَّیلِ وَ النَّهَارِ وَ نُورُ اللَّیلِ الْمُظْلِمِ. {الکافی، ج ۲، ص ۲۱۶.}

حضـرت صادق علیه السـلام فرمودند: از توصیه های حضرت امیر علیه السلام به یارانش این بود: بدانید که همانا قرآن هدایت شبانه روزی و نور شب تاریک است.

حضـرت امیر المؤمنین علیه السـلام در نامه ای که به فرزندشان نوشتند او را بدین مطلب سفارش کردند: «أَحْی قَلْبَک بِالْمَوْعِظَهِ

... و نَوِّرْهُ بِالْحِكمَهِ»: {نهج البلاغه، ص ۳۹۲، نامه ۳۱.} «دلت را با موعظه زنده دار ... و با حکمت نورانی کن».

لذا قرآن کریم، از آن رو که بارزترین مصداق حکمت است موجب نورانیت دل می شود:

«ذلِک مِمَّا أَوْحی إِلَیک رَبُّک مِنَ الْحِکمَهِ» {إسراء/۳۹.}

«اینها از حکمتهایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است»

و حضرت صادق علیه السلام در دعای خود، از خدا می خواهد که تمام وجود و زندگیش را به نور قرآن نورانی کند:

اللَّهُمَّ إِنِّی ... أَسْأَلُک ... أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ نُورَ صَدْرِی ... و اجْعَلْهُ نُوراً فِی بَصَرِی وَ نُوراً فِی مُخِّی وَ نُوراً فِی عِظَامِی وَ نُوراً فِی عَصَبِی وَ نُوراً فِی قَصَبِی وَ نُوراً فِی شَعْرِی وَ نُوراً فِی بَشَرِی وَ نُوراً مِنْ فَوْقِی وَ نُوراً مِنْ تَحْتِی وَ نُوراً عَنْ یمِینِی وَ نُوراً عَنْ شِمَالِی وَ نُوراً فِی مَطْعَمِی وَ نُوراً فِی مَشْرَبِی وَ نُوراً فِی مَحْشَرِی وَ نُوراً فِی قَبْرِی وَ نُوراً فِی حَیاتِی وَ نُوراً فِی مَمَاتِی وَ نُوراً فِی کلِّ شَی ءٍ مِنِّی حَتَّی تُبَلِّغَنِی بِهِ إِلَی الْجَنَّهِ یا نُورُ یا نُورَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. {مصباح المتهجد، ص ۳۳۵.}

خدایا از تو می خواهم ... که قرآن را نور سینه ام سازی ... و قرار دهی آن را نوری در چشمم و نوری در مغزم و نوری در استخوان هایم و نوری در اعصابم و نوری در استخوانم و نوری در مویم و نوری در پوستم و نوری از بالا و نوری از پایین و نوری از راست و نوری از چپ و نوری در خوراکم و نوری در نوشیدنی ام و نوری در رستاخیزم و نوری در قبرم و نوری در زندگیم و نوری در مرگم و نوری در هر چیزی که از من است، تا اینکه توسط آن مرا به بهشت برسانی، ای نور، ای نور آسمانها و زمین.

نکته ی مهمی که در بهره گیری از نور قرآن بایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که اگر کسی از نور معانی قرآن بی بهره باشد و به جای هدایت، در مسیر ضلالت و در تاریکی ها باشد، چنین کسی از نور الفاظ قرآن هم بهره نخواهد برد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: رُبَّ تَالِی الْقُرآنِ وَ الْقُرآنُ یلْعَنُهُ. {جامع الأخبار، ص ۴۸.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چه بسا تلاوت کننده ی قرآنی که قرآن او را لعنت می کند.

برای اینکه بدانیم برخورداران و نیز محرومان از نور معانی قرآن چه کسانی هستند – با توجه به اینکه مقصود از نور معانی، نور هدایت است- باید بدانیم که قرآن ما را به چه چیزی هدایت می کند

(رک: مبحث خصوصیت «هدایت توسط قرآن» ، ذیل عنوان «هدایت قرآن به ولایت»).

در اینجا اجمالا در معرفی مصداق این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله کلامی را حضرت سجاد علیه السلام روایت می کنیم:

قَالَ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلَامُ: ... و ذَهَبَ آخَرُونَ إِلَی التَّقْصِیرِ فِی أَمْرِنَا وَ احْتَجُّوا بِمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ فَتَأَوَّلُوهُ بِآرَائِهِمْ وَ اتَّهَمُوا

مَـأْثُورَ الْخَبَرِ مِمَّا اسْتَحْسَـنُوا يقْتَحِمُونَ فِی أَغْمَـارِ الشُّبُهَـاتِ وَ دَیـاجِیرِ الظُّلُمَـاتِ بِغَیرِ قَبَسِ نُورٍ مِنَ الْکتَـابِ وَ لَـا أَثَرَهِ عِلْمٍ مِنْ مَظَانِّ الْعِلْمِ. {کشف الغمه، ج ۲، ص ۹۹.}

حضـرت علی بن الحسـین علیه السـلام فرمودنـد: ... و گروهی دیگر دچار کوتاهی نسـبت به امر (ولایت) ما شدنـد و به آیات متشـابه قرآن [بر عقیـده ی باطلشان] اسـتدلال جسـتند و قرآن را بنا بر نظر خود معنا کردنـد و اخبار وارده را نیز بر اساس پسـند خود متهم کردنـد. آنـان در گرداب شـبهات و در تـاریکی ها فرو می رونـد بـدون اینکه از پرتوی از نور کتاب و باقیمانـده ی علمی از اهل علم بهره ای داشته باشند.

جلد ۳

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

در ادامه ای مبحث ویژگیهای مشترک قرآن و اهلبیت علیهم السلام اینبار به موضوع مبارک اشاره می کنیم .

اما مخاطب ما نوع مردم عامی هستند از این رو بیشتر به بیان مصادیق در قالب داستان پرداخته ایم .

بر همه ی پیروان اهلبیت عصمت و طهارت ثابت است ، همانگونه که قرآن کریم مبارک و دارای برکت است وجود نازنین چهارده معصوم علیهم اسلام نیز مبارک هستند .

از شما دعوت میکنیم بحث را پیگیری بفرمایید :

ص: ۲

مبارک

لغت مبارک

صفت مبارک، مشتقّ از ریشه ی بَرَکت است. از این ریشه مشتقّات متعدّدی در کلام عرب دیده می شود. دکتر محمد بیستونی(۱) در کتاب ارزشمند "لغت شناسی و مفاهیم قرآن کریم" (ص۱۲۷، ش۱۸۷) می نویسد:

بَرَکَت: فایده ی ثابت. (البَرَکه: النَّماء و الزِّیاده – لسان العرب).

قاموس (فیروزآبادی) برکت را نُمُو، زیادت، سعادت و بُرُوک را ثبوت معنی کرده و گوید:

«بارِک علیٰ محمّدٍ وَ آلِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله »

یعنی: شرف و کَرامَت آنها را همیشگی کن.

پس برکت به معنی ثبوت فایده است، در اثر نُمُوّ و رشد.

محلّ جمع شدن آب را "بِرکَه" گویند، که آب در آن ثابت است.

"تَبارَکَ اللهُ" از آن جهت گفته می شود که فائده های ثابت در نعمتها و الطاف خدا و از جانب خداست، با بلندی مقام:

«تَبارَکَ اللهُ رَبُّ العالَمینَ»(۲)

یعنی: «پربرکت و زَوال ناپذیر است خداوند پروردگار جهانیان».

۱- رئیس هیئت مدیره ی گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان

۲- اَعراف/۵۴

توضیحی پیرامون آیه ی کریمه

برکت و زوال ناپذیری خداوند، که با تعبیر «تَبارَکَ الله» در آیه ی فوق از آن یاد شده، در تمامی صفات الهی، قابل مشاهده است. مثلاً علم الهی برکت دارد، که از مصادیق برکت آن، وحی خدا به پیامبران و الهام به اوصیای ایشان علیهم السلام جهت هدایت مردمان جهان است.

قدرت خداوند برکت دارد، چنانکه آثار گسترده ی خلقت و آفرینش الهی در کرانه های جهان هستی، هر کدام، حاکی از قدرت خداوند در خلق و آفرینش موجودات شگفت و پر رمز و راز است و این پیچیدگی، خود، عِلاوه بر قدرت، حاکی از صفت علم و دانش بیکران الهی نیز می باشد.

برکت و فراوانیِ رحمت و مهربانی خدا بر بندگان و موجودات جهان هستی، در سرتاسر گیتی، نمود و تجلّی دارد. که این نیز، باز هم به نحوی، مربوط به همان علم و قدرت اوست.

و همینطور، سایر صفاتِ الهی، دارای برکت و فزونی بی حدّ و حصر و اِعجاب آور و شگفت انگیز هستند ... و در یک کلام باید گفت: برکت، لازمه ی ذات الهی و صفات اوست.

برخی معانی دیگر برکت

اشاره

سعادت، دعای دسته جمعی پس از ادای نماز، فُزُونی.(۱)

توضیح: معانی فوق برای کلمه ی برکت، جملگی در یک وجه معنوی، اشتراک دارند و آن این است که: در سعادت و خوشبختی، نوعی فزونیِ بخت و اقبال، مدّ نظر است؛ در دعای دسته جمعی نیز، نوعی فزونی و شورِ جمعی حاکم است. فزونی ثمرات و چیزهای دیگر نیز محتاج بیان نیست و کاملاً ملموس و مشهود است.

تعریف لُغَوی بَرَکت، مُبارَک، تبارَکَ

مرحوم ملا خلیل قزوینی (متوفّای ۱۰۸۹ق) در کتاب "صافی، در شرح کافی" در شرح حدیث "جنود عقل و جهل"، ذَیل کلمه "البَرَکه" می نویسد:

"«البَرَکه» حسن تدبیر در اصلاح چیزها و «مُبارَکه» مصدر باب مُفاعَله، فوق آنست و از آن مأخوذ است: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ»(۲) که به صیغه اسم زمان یا اسم مفعول همین باب (به معنی شب پر برکت یا مبارک) است و «تَبارُک» مصدر باب تَفاعُل، فوقِ هر

۱- فرهنگ ابجدی عربی فارسی، فؤاد افرام بستانی، ترجمه: استاد رضا مهیار.

۲- (دخان/۳)

دو است (یعنی بسیار مبارک و بلندمرتبه بودن)، مثل: «تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ»(۱) و مثل: «فَتَبارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ»(۲)

و از جمله «بَرَکت» است، فعلی که باعث پایداری بهره مندی از مال باشد، مثل کسب آن از مَمَرّ حلال و خرج آن، بی اسراف (ولخرجی) و تقتیر (بُخل)".(۳)

چند نمونه از بکارگیری لفظ یا مفهوم «برکت» در احادیث

۱ – دمیدن در غذا برکت آن را می برد

در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«النَّفْخُ فِی الطَّعَامِ یَذْهَبُ بِالْبَرَکَهِ»

«دمیدن (فوت کردن) در غذا (برای سرد کردنش)، برکت آن را می برد».(۴)

توضیح: ممکن است تعبیر "بردن برکت غذا" به سبب این باشد که دمیدن بر غذا، موجب آلودگی آن به انواع میکروبها و باکتریهای موجود در دهان یا گلوی شخص دمنده و نیز آلوده شدن آن به دی اکسیدکربن (حاصل بازدم تنفس) است و این مسأله سبب می شود که برکت و نیروزایی آن غذا از بین برود یا کمتر شود. شاید هم علّتی معنوی در این نهی باشد.

۱- (مُلک/۱)

۲- (مؤمنون/۱۴)

۳- صافی در شرح کافی، ملاّ خلیل قزوینی، نشر دارالحدیث قم، ۱/۲۴۷.

۴- مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی (ره)، باب۷، فصل۳، ص۱۴۶، نشر رضی- قم.

۲ – عدس، خوردنی مبارک

امام صادق (علیه السلام) به نقل از پدران گرامی خود، فرمودند:

«بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِسٌ فِی مُصَلَّاهُ إِذْ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ التَّیِّهَان فَقَالَ لَهُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی لَأَجْلِسُ إِلَیْکَ کَثِیراً وَ أَسْمَعُ مِنْکَ کَثِیراً، فَمَا یُرِقُّ قَلْبِی وَ لَا تُسْرِعُ دَمْعَتِی! فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : یَا ابْنَ التَّیِّهَانِ، عَلَیْکَ بِالْعَدَسِ! وَ کُلْهُ؛ فَإِنَّهُ یُرِقُّ الْقَلْبَ وَ یُسْرِعُ الدَّمْعَهَ وَ یُذْهِبُ الْکِبْرِیَاءَ وَ هُوَ طَعَامُ الْأَبْرَارِ وَ قَدْ بَارَکَ فِیهِ سَبْعُونَ نَبِیّاً».

«یک روز در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در جای نماز خود نشسته بود؛ عبداللَّه بن تَیِّهان آمد و گفت: یا رسولَ اللَّه! من بسیار خدمت شما می نشینم و به سخن شما بسیار گوش فرا می دهم، ولی رقّت قلب پیدا نمی کنم و اشکم نمی آید!

حضرت فرمود: عدس بخور که قلب را رقّت می بخشد و اشک را فرو می ریزد و هفتاد پیغمبر به آن تبرّک جسته اند و یا سبب برکت در آن (به جهت استعمال آن در طعام خود) شده اند».(۱)

۳ – برکت خرده های نان و غذای سفره

بُورِکَ فیکَ: این تعبیر برای دعا نیست و بلکه برای جواب ردّ به سؤال کننده است و به معنای "خدا بدهد؛ برو روزیت را از جای دیگر بخواه و مانند آن" می باشد.(۲)

۱- مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ترجمه میرباقری، ج ۱، ص۳۵۷.

۲- فرهنگ ابجدی.

البته، گاهی این تعبیر برای دعا نیز به کار رفته است؛ چنانکه در حدیث آمده است:

“ وَ رَأَی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَبَا أَیُّوبَ الْأَنْصَارِیَّ یَلْتَقِطُ نُثَارَهَ الْمَائِدَهِ؛ فَقَالَ صلی الله علیه و آله :

«بُورِکَ لَکَ وَ بُورِکَ عَلَیْکَ وَ بُورِکَ فِیکَ!»

فَقَالَ أَبُو أَیُّوبَ: یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِغَیْرِی؟ قَالَ:

«نَعَمْ؛ مَنْ أَکَلَ مَا أَکَلْتَ فَلَهُ مَا قُلْتُ لَکَ ...»

پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوایّوب انصاری را دید که خرده های غذا را - که از سفره [بیرون] افتاده- جمع می کند، حضرت فرمود:

«زندگی تو پر برکت باد! (برای تو، بر تو و در (مال) تو، برکت باشد!)»

ابوایّوب گوید: عرضه داشتم: یا رسولَ اللَّه! این دعا برای دیگری هم هست؟

فرمود: «آری، آنچه را تو خوردی (از خُرده های غذا) هر کس بخورد، همین دعا برای او نیز می باشد».(۱)

۴ – برکت در زکات و صله ی رحم

در حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است:

«یَا کُمَیْلُ! الْبَرَکَهُ فِی مَالِ مَنْ آتَی الزَّکَاهَ وَ وَاسَی الْمُؤْمِنِینَ وَ وَصَلَ الْأَقْرَبِینَ»

۱- مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، باب۷، فصل۳، در آداب أکل، ترجمه میرباقری، ج۱، ص۲۷۶.

«ای کمیل! برکت در مال و ثروت کسی است که زکات دهد و اهل ایمان را یاری نماید و صِلَه ی رَحِم کند».(۱)

۵ – برکت در صدقه

نیز در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در رابطه با صدقه و آثار آن، آمده است:

«حُسْنُ الصَّدَقَهِ یَقْضِی الدَّینَ وَ یَخْلُفُ عَلَی الْبَرَکَهِ»

«صدقه ی نیکو، دَین و بدهی را ادا می کند و برکت در پی مال از دست رفته، می آورد».(۲)

۶ – حکایت گردنبند پر برکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

علامه مجلسی (ره) در بِحارالانوار(۳) به نقل از کتاب بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله از جابر بن عبداللَّه انصاری روایت می کند که گفت:

یک روز پیغمبر معظَّم اسلام صلی الله علیه و آله پس از خواندن نماز عصر در میان محراب عبادت نشست و مردم در اطراف آن بزرگوار نشستند؛

۱- تُحَف العقول، ابن ابی شُعبَه حَرّانی، ترجمه جعفری، ص۱۵۶.

۲- الکافی، شیخ کلینی، چاپ اسلامیه، عربی، ۴ / ۱۰.

۳- بِحارالانوار (ج۴۳/ص۵۸)

در آن هنگام پیرمردی از مهاجرین عرب که لباسهای کهنه ای پوشیده بود و از شدّت ضعف و پیری نمی توانست خویشتن را نگاهداری نماید، به حضور آن حضرت وارد شد؛ پیامبر مهربان اسلام متوجه ی وی گردید و از حال او جویا شد.

پیرمرد گفت: یا محمّد! من گرسنه ام، غذا به من بده؛ برهنه ام، لباس می خواهم؛ تهیدست می باشم، مرا بی نیاز گردان!

پیغمبر خدا فرمود: من چیزی ندارم به تو عطا کنم، ولی در عین حال: «الدّالُّ عَلَی الخَیرِ کَفاعِلِهِ» یعنی «راهنمای به سوی خیر، نظیر عامل به آن خیر می باشد»، برخیز به جانب خانه ی آن کسی برو که خدا و رسول او را دوست دارد، و آنها نیز وی را دوست دارند، آن کسی که خدا را بر خویشتن مقدم می دارد، برو به جانب حجره ی فاطمه.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به بِلال فرمود: برخیز و این اعرابی را بر در خانه فاطمه ببر. اعرابی با بلال همراه شد، موقعی که بر در خانه فاطمهی اطهر رسید، با صدای بلند گفت:

«السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّهِ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِکَهِ وَ مَهْبِطَ جَبْرَئِیلَ الرُّوحِ الْأَمِین بِالتَّنْزِیلِ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِین!»

«سلام بر شما ای خاندان پیامبر! که محلّ آمد و شُد فرشتگان و فرود جبرئیل امین برای نازل کردن قرآن از نزد پروردگار جهانیان هستید!»

فاطمه ی اطهر فرمود: وَ عَلَیکَ السَّلام؛ کیستی؟!

۱- حجره ی فاطمه ی اطهر علیها السلام با آن حجره ای که پیامبر اسلام جداگانه برای خود انتخاب کرده بودند، متصل بود.

گفت: من پیرمردی از عرب هستم که از راه دور نزد پدر شما آمده ام، ای دختر محمّد! من برهنه ام، گرسنه ام، با من همراهی کن، خدا تو را رحمت کند!

آن موقع، مدَّت سه روز بود که پیغمبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله با علی و فاطمه زهرا علیهما السلام غذا نخورده بودند و رسول خدا از حال علی و زهرا علیهما السلام آگاه بود.

فاطمه ی زهرا علیها السلام آن پوست گوسفندی را که حضرات حَسنَین علیهما السلام روی آن میخوابیدند، برداشت و به اعرابی عطا نمود و به او گفت: بگیر شاید خدای توانا بهتر از این را هم به تو عطا فرماید!

اعرابی گفت: ای دختر محمّد! من از گرسنگی به تو شکایت می کنم، تو یک پوست گوسفند به من عطا می کنی، من این پوست را، با این گرسنگی که دچارم شده ام، برای چه می خواهم!؟

راوی می گوید: وقتی حضرت زهرا علیها السلام این سخن را از اعرابی شنید گردنبند خویشتن را – که فاطمه – دختر حمزه بن عبدالمُطَّلِب – به عنوان هدیه برایش آورده بود، – از گردن خود باز کرد و به اَعرابی عطا نمود و گفت: این گردنبند را بگیر و بفروش، شاید خدایِ مهربان بهتر از این را به تو عطا فرماید!

اَعرابی پس از اینکه آن گردنبند را گرفت، متوجه ی مسجد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شد. پیغمبر خدا در میان اصحاب نشسته بود. اعرابی گفت: یا رسولَ اللّه! این گردنبند را دخترت – فاطمه – به من عطا کرد و گفت: این گردنبند را بفروش، شاید خدا به تو مرحمتی بفرماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گریان شد و فرمود: چگونه خدا به تو مرحمتی نفرماید، در صورتی که فاطمه - دختر محمّد - بزرگترین دختران حضرت آدم، این گردنبند را به تو عطا کرده است؟!

عمّار بن یاسر برخاست و گفت: یا رسولَ اللَّه! آیا اجازه می فرمائی من این گردنبند را بخرم؟!

فرمود: بخر؛ اگر ثقلین در خریدن این گردنبند شرکت کنند خدا آنان را به آتش عذاب نخواهد کرد.

عمّار گفت: ای اَعرابی! این گردنبند را چند می فروشی؟

گفت: به یک شکم نان و گوشت و یک بُرد یَمانی که عورت خود را به وسیلهی آن بپوشانم و با آن برای خدا نماز بخوانم و یک دینار که مرا به اَهل و عِیال برساند.

عمّار، سهم غنیمت خیبر را که رسول خدا به وی عطا کرده بود، فروخته و چیزی از برایش نمانده بود؛ گفت: مبلغ بیست دینار و دویست درهم هَجَریّه(۱) و یک بُرد یَمانی(۲) و شتر راهوار خودم را که تو را به وطن برساند و یک شکم نان گندم و گوشت به تو می دهم.

اعرابی گفت: ای مرد! تو چقدر باسخاوتی!

عمّار آنچه را که وعده داده بود، به وی پرداخت.

۱- منسوب به هَجَر، در نزدیکی مدینه

۲- نوعی جامه ی راه راه پشمی

وقتی اعرابی متوجه رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شد، آن حضـرت به وی فرمود: آیا سـیر شدی؟ آیا بدن برهنه ات پوشـیده شد؟ گفت: آری! پدر و مادرم به فدای تو، من بی نیاز گردیدم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اَعرابی فرمود: اکنون نسبت به این عطای فاطمه جبران و تلافی کن!

اعرابی گفت: پروردگارا، تو خـدائی هستی ازلی، ما غیر از تو را نمی پرستیم! تو از هر جهت رازق ما می باشـی، بار خـدایا! به فاطمه ی اطهر عطائی کن که چشمی ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد!

پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله پس از اینکه آمین گفت، متوجه ی اصـحاب خویشتن شد و فرمود: خدا این دعا را در دنیا در حق فاطمه زهرا علیها السـلام مسـتجاب نمود، زیرا من پدر فاطمه هسـتم که احدی نظیر من نیست؛ علی، شوهر فاطمه می باشـد که اگر علی نبود همسـر و همانندی ابداً برای فاطمه ی اطهر نبود؛ خدا حسنین را به فاطمه زهرا علیها السلام عطا کرده که نظیر ایشان در عالَم وجود ندارد؛ حَسـَنَین دو آقای اسباط پیامبران و بزرگ جوانان اهل بهشت هستند؛ آنگاه آن حضرت به مقداد و عمّار و سلمان که در مقابلش بودند گفت: آیا میخواهید بیش از این برای شما بگویم؟

گفتند: آری یا رسولَ اللَّه!

رسول اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: هنگامی که فاطمه اطهر رحلت نماید و دفن شود دو مَلَک در قبر از وی سؤال می کننـد و می گوینـد: پروردگار تو کیست؟ او خواهـد گفت: پروردگار من خـدا است. به او می گویند: پیغمبر تو کیست؟ می گوید: پدرم. به وی می گویند: ولیِّ تو کیست؟ می گوید: همین علی بن ابیطالب که بر لب قبرم ایستاده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله اضافه کرد و گفت: متوجه باشید تا بیش از این، از فضائل فاطمه برای شما بگویم! خدای مهربان گروهی از ملائکه را مأمور نموده که فاطمه را از جلو، عقب، راست و چپ حفظ نمایند؛ این ملائکه که در زمان حیات فاطمه و نزد قبر او و موقع رحلت وی با او می باشند، صلوات فراوانی به فاطمه و پدر و شوهر و فرزندانش می فرستند.

کسی که مرا پس از فوت زیارت نماید، گویا مرا در زمان حیات زیارت کرده باشد؛ کسی که فاطمه را زیارت کند مانند این است که مرا زیارت کرده باشد؛ کسی که علی بن ابیطالب را زیارت کند مثل اینکه فاطمه را زیارت کرده باشد؛ کسی که حسن و حسین علیهما السلام را زیارت کند گویا علی بن ابیطالب را زیارت کرده باشد؛ کسی که فرزندان حَسنَین علیهما السلام را زیارت کند، نظیر این است که خود ایشان را زیارت کرده باشد.

عمّار گردنبند فاطمه ی زهرا علیها السلام را با مُشک خوشبو نمود و آن را در میان یک بُرد یمانی پیچید، سپس آن را به غلامی که نامش «سهم»(۱) بود، داد و به وی گفت: این گردنبند را بگیر و به حضور پیامبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله تقدیم کن، من تو را نیز به آن حضرت هدیه نمودم!

غلام پس از اینکه گردنبند را گرفت و به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، سخن عمّار را به عرض آن حضرت رسانید؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن غلام گفت: برو به جانب دخترم زهرا؛ من تو را با این گردنبند به وی بخشیدم، هنگامی که غلام با آن گردنبند به حضور فاطمه ی اطهر علیها السلام آمد و سخن پیامبر خدا را برای او شرح داد، آن بانو گردنبند را گرفت و آن غلام را در راه خدا آزاد نمود.

۱- وی را بدین لحاظ سهم می گفتند که او را از سهم غنیمت خیبر خریده بود.

غلام پس از اینکه آزاد شد، خندید؛ حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: برای چه می خندی، ای غلام؟!

غلام گفت:

«أَضْحَکَنِی عِظَمُ بَرَکَهِ هَذَا الْعِقْدِ؛ أَشْبَعَ جَائِعاً وَ کَسَا عُرْیَاناً وَ أَغْنَیٰ فَقِیراً وَ أَعْتَقَ عَبْداً وَ رَجَعَ إِلَی رَبِّهِ!»

«بزرگی خیر و برکت این گردنبند مرا خندان کرد؛ زیرا گرسنه ای را سیر کرد، برهنه ای را پوشانید، فقیری را بی نیاز کرد، غلام زرخریدی را آزاد نمود و به دست صاحب خویش بازگشت!»(۱)

قرآن، کتاب و ذکر مبارک

اشاره

در چند جای قرآن کریم، لقب مبارک برای این کتاب آسمانی به کار رفته است:

«وَ هـذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ مُصَدِّقُ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُریٰ وَ مَنْ حَوْلَها وَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ»(۲)

«این است کتابی مبارک که نازل کرده ایم، تصدیق کننده ی چیزیست که پیش از آن نازل شده است؛ تا با آن، مردم اُمّ القُریٰ (مکّه ی مکرّمه) و مردم اطرافش را بیم دهی؛ کسانی که به روز قیامت ایمان دارند، به آن نیز ایمان دارند. اینان مراقب نمازهای خویشند».

۱- زندگانی حضرت زهرا علیهَا السّلام، ترجمه جلد ۴۳ بحار الأنوار، ترجمه ی نجفی، ص۶۹-۷۲.

۲- انعام/۹۲

تفسیر

اشاره

دنباله ی بحثی که درباره ی کتاب آسمانی یهود (تورات)، در آیه ی قبل از این آیه ی کریمه عنوان شده، در این آیه به قرآن که یک کتاب دیگر آسمانی (و کاملترین و مبارکترین یا پربرکت ترین آنها) است، اشاره می شود و در حقیقت، ذکرِ تورات مقدمه ای است برای ذکر قرآن تا از نزول یک کتاب آسمانی، بر یک بشر تعجُّب و وحشت نکنند.

نخست می فرماید:

«وَ هذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ»

«این کتابیست که ما آن را نازل کردیم»

«مُبارَکٌ»

«کتابیست بسیار پربرکت»

زیرا سرچشمه انواع خیرات و نیکیها و پیروزیهاست.

«مُصَدِّقُ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ»

«به عِلاوَه، کتبی را که پیش از آن نازل شده اند، همگی را تصدیق می کند».

منظور از اینکه قرآن، کتب مقدسه پیشین را تصدیق می کند، آنست که تمام نشانه هایی که در آنها آمده است، بر آن تطبیق می نماید.

و بـدین ترتیب، دو نشانه بر حقّانیت قرآن در دو جمله گذشـته بیان گردیده: یکی وجود نشانه هایی که در کتب پیشـین از آن خبر داده شده و دیگر محتوای خود قرآن که هر گونه خیر و برکت و وسـیله ی سـعادت در آن آمده است. بنابراین، هم از نظر محتوا و هم از نظر اسناد و مدارک تاریخی نشانه های حقّانیت در آن آشکار است.

سپس هدف نزول قرآن را چنین توضیح می دهد که:

«وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَها»

«آن را فرستادیم تا اُمُّ القُریٰ (مکّه) و تمام آنها را که گِرد آن هستند، اِنذار کنی و به مسؤولیتها و وظائفشان آگاه سازی».

و از آنجا که "اِنـذار" یعنی "توجه دادن به مسؤولیت ها و ترساندن از ترک وظائف"، مهم ترین برنامه ی قرآن - مخصوصاً در برابر اشخاص سرکش و طغیانگر - است، تنها به این قسمت اشاره شده است.

و در پایان آیه می گوید:

«وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ»

«کسـانی که به روز رسـتاخیز و حسـاب و پاداش اعمال ایمان دارنـد، به این کتاب ایمان خواهنـد آورد و مراقب نمازهای خود خواهند بود».

در اینجا به دو مطلب باید توجه داشت (تا برکت قرآن بیشتر آشکار شود):

۱ – اسلام یک آیین جهانی است

اشاره

آیات مختلف قرآن، به خوبی گواهی می دهد که اسلام یک آیین جهانی است؛ تعبیراتی مانند «هدف من این است که همه شما و کسانی را که سخنم به آنها می رسد با قرآن اِنذار کنم»(۱) و «این قرآن وسیله ی تذکّر جهانیان است»(۲) و «بگو: ای مردم! من رسول خدا به سوی همه شما هستم»(۳) و امثال آن که در قرآن فراوانست، گواه این حقیقت است. جالب اینکه بسیاری از این آیات در مکّه یعنی در آن موقع که هنوز اسلام از محیط این شهر تجاوز نکرده بود، نازل گردیده اند.

اشکال

شاید با توجه به آیه ی مورد بحث، این سؤال پیش آید که: «چگونه هدف بعثت پربرکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انذار و هدایت مردم مکّه و کسانی که پیرامون آن هستند، ذکر شده؟ آیا این با جهانی بودن اسلام منافات ندارد؟»

اتفاقاً این ایراد از بعضی از یهود و بعضی دیگر از پیروان مذاهب دیگر نقل شده است و به گمان خود حربه ی محکمی در برابر جهانی بودن اسلام یافته اند که آن را در منطقه ی خاصی، محدود می سازد (یعنی مکّه و اطراف مکّه).

۱- «لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» (اَنعام/۱۹)

۲- «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرىٰ لِلْعالَمِینَ» (اَنعام/۹۰)

۳- قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً» (اعراف/۱۵۸)

پاسخ

جواب این ایراد، با توجه به دو نکته کاملاً روشن می شود و نه تنها این آیه منافات با جهانی بودن اسلام نـدارد؛ بلکه می توان گفت یکی از دلائل جهانی بودن آن است:

الف) قَریَه در زبان قرآن، به معنی هر گونه آبادیست، اعمّ از اینکه شـهر بزرگ باشد و یا کوچک و یا روستا، مثلاً در سوره ی یوسف از زبان برادران او و در مقابل پدر چنین می خوانیم:

«از قریه ای که در آن بودیم، سؤال کن.»(۱)

و می دانیم که این سـخن پس از بازگشت از پایتخت مصـر و ماجرای توقیف برادر آنها "بنیامین" از طرف دسـتگاه عزیز مصـر بوده است و همچنین می خوانیم:

«اگر مردمی که در آبادی های روی زمین زنـدگی می کننـد، ایمان بیاورنـد و تقوا پیشه کنند، برکات را از آسـمان و زمین بر آنها خواهیم گشود.»(۲)

بدیهی است منظور در اینجا خصوص روستاها نیست؛ بلکه همه ی نِقاط مسکونی جهان را شامل می شود.

از طرف دیگر، در روایـات متعـددی می خـوانیم: خشـکیهای زمیـن از زیر خـانه ی کعبه گسـترده شدنـد و از آن به نـام "دَحو الاَرض" (گسترش زمین) یاد شده است.

این را نیز می دانیم که در آغاز، بر اثر بارانهای سیلابی، تمام کره زمین از آب پوشیده بود؛ آبها تدریجاً فرو نشستند و در نقاط پست زمین قرار گرفتند و خشـکیها تدریجاً از زیر آب، سر برآوردند. طبق روایات اسلامی، نخستین نقطه ای که از زیر آب سر بر آورد، سرزمین مکّه بود و

۱- «وَ سْئَلِ الْقَرْیَهَ الَّتِی کُنَّا فِیها» (یوسُف/۸۲)

۲- «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ» (اعراف/۹۶)؛

اگر ارتفاع این سرزمین در حال حاضر بلندترین ارتفاع زمینهای دنیا نیست، هیچگونه منافاتی با این سخن ندارد؛ زیرا از آن روز صدها میلیون سال می گذرد و تا کنون وضع نقاط روی زمین به کلی دگرگون شده است؛ بعضی از کوه ها در اعماق اقیانوسها قرار گرفته و بعضی از اعماق اقیانوسها تبدیل به قلّهی کوه شده اند و این از مسلّمات علم زمین شناسی و جغرافیای طبیعی است.

ب) کلمه "اُمّ" همانطور که سابق نیز گفتیم به معنی اصل و اساس و ابتداء و آغاز هر چیزی است. با توجه به آنچه گفته شد، روشن می شود که: اگر به مکّه «اُمّ القُری» می گویند به خاطر اینست که اصل و آغاز پیدایش تمام خشکیهای روی زمین است و بنابراین «وَ مَن حَولَها»(۱) تمام مردم روی زمین را شامل می شود.

آیات گذشته پیرامون "جهانی بودن اسلام" نیز این تفسیر را تأیید می کند؛ همچنین نامه های فراوانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای زمامداران بزرگ دنیا مانند کسری و قیصر نوشت،(۲) گواه دیگری بر این موضوع می باشد.

۲ – اهمیت و برکت نماز

اشاره

در این آیه، از میان تمام دستورات دینی تنها اشاره به نماز شده است و همانطور که می دانیم نماز مظهر پیوند با خدا و ارتباط با اوست و به همین دلیل از همه ی عبادات برتر و بالاتر است و به عقیده ی بعضی، هنگام نزول این آیات، تنها فریضه ی اسلامی همین نماز بود.(۳)

۱- کسانی که پیرامون آن هستند

۲- تفسیر نمونه، ج۲، ص۴۵۲)

۳- نقل توأم با تصرّف، از: تفسیر نمونه، ج۵، ص۳۴۲-۳۴۷.

مکّهٔ مکرّمه، محلّ آغاز نزول قرآن، مبارک ترین سرزمین جهان:

تصویر شماره (۱)

خداوند در قرآن کریم، خانه ی کعبه را اوّلین و برترین خانه ی مبارك، معرّفی می فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذی بِبَكَّهَ مُبارَكاً وَ هُدی لِلْعالَمينَ»(۱)

«در حقیقت، نخستین خانه ای که برای [عبادت] مردم، نهاده شده، همان است که در مکّه است و مبارک و برای جهانیان [مایهی] هدایت است».

تفسیر الفاظ آیه

راغب اصفهانی می گوید:

«بَكَّه» همان مکّه است(۲) و این معنی از مجاهد (منقول) است که می گوید:

مانند "سَبَدَ رأسَهُ و سَمَدَهُ"

۱- آل عِمران/۹۶

۲- که برخی می گویند: باء در آن به میم مبدّل شده است

،(۱) که حرف (ب) به (م) تبدیل شده است؛

و همینطور در "لازب" و "لازم" که هر دو به معنی ثابت و لازم است، که گویند: "ضربه لازم و لازب" و آن ضربتی است که پس از بهبودی هنوز جایش باقی و مُلازِم آن عضو است.

خدای تعالی فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبارَكاً»(۲)

نیز گفته شده: "بکّه" بطن و داخل "مکّه" است و نیز برخی آن را نام مسجدالحرام دانسته اند و همینطور برخی آن را خود کعبه و خانه و آنجایی که طواف می کنند، دانسته اند.

نام "بکّه" از "تَباکّ" یعنی ازدحام، مشتق شده است؛ زیرا مردم در طواف ازدحام می کنند و متراکم می شوند.

نیز برخی دیگر، در نامیدن "مکّه" به "بکّه" گفته اند: از این جهت است که در آنجا "تَبِکُّ أعناقَ الجَبابِرَه"، یعنی گردنهای ستمگران ملحد را می کوبد و خُرد می کند.(۳)

اهمیت جغرافیائی مکّه ی مکرّمه، نسبت به جهان هستی و انسانها

تحقیقات استاد مرکز ملی تحقیقات خورشید و فضای مصر (مسلم شلتوت)

اشاره

قبلاً اشاره به روایات دَحْو الارض(۴) شد. جالب آنکه تحقیقات جغرافیدانان جدید، نشان داده است که شهر مکّه ی مکرّمه دقیقاً در مرکز کره ی زمین قرار گرفته است. روزنامه الریاض، چاپ عربستان به نقل از "مسلم شلتوت" - استاد مرکز ملی تحقیقات خورشید و فضای مصر - نوشته است:

۱- سرش را از تکبّر بالا گرفت؛ گردن فرازی کرد

۲- آل عِمران/۹۶

۳- ترجمه و تحقیق مفردات راغب اصفهانی، غلامرضا خسروی حسینی، ج ۱، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۴- گسترده شدن زمین از زیر خانه ی کعبه

تحقیقات فلکی نشان داده است که ارکان کعبه درست به سمت چهار جهت اصلی (شمال، جنوب، مشرق و مغرب) قرار گرفته است؛ وی افزود:

این تحقیقات تاکید دارد "حجرالاسود" به سمت شرق، "رکن یمانی" به سمت جنوب، "رکن شامی" به سمت شمال و "رکن مقابل حجرالاسود" نیز به سمت غرب قرار گرفته است.

این استاد امور فلکی با بیان اینکه در واقع، ارکان کعبه ی مشرّفه از بَدو خلقت نشانگر چهار جهت اصلی بوده است، اظهار داشت: کعبه، نشان از یک معجزه ی بزرگ در زمینه ی معمّاری و جغرافیا دارد. علم امروزی به شگفتی هایی درباره ی شهر مبارک مکّه دست یافته است:

این موارد در چند عنوان خلاصه می شود:

۱ – مکّه ی مکرّمه مرکز کره زمین است

جهان در سال ۱۹۷۷ م به شدت دچار شگفتی گشت، آنگاه که حقیقت علمی جدیدی کشف شد؛ مبنی بر اینکه مکّه ی مکرّمه مرکز خشکی ها در کره زمین است. این کشف نتیجهی تلاش و کاوشهای مستمر چند ساله ای بود که با مطالعات زیاد و با استفاده از ابزارآلات جغرافیایی و رسم جدول و نقشه های جغرافی به دست آمد. دانشمند مسلمان، "دکتر حسین کمال الدین"، داستان این کشف عجیب را چنین نقل می کند:

"بحث و کاوشم را شروع کردم؛ هدفم غیر از این بود و دنبال چیز دیگری بودم؛ هدف من ساختن وسیله ای بود تا به هر انسانی کمک کند تا جهت قبله را به او نشان دهد، زیرا من در مسافرتهایی که داشتم به این مشکل برخورد می کردم و این مشکل برای هر مسلمانی پیش می آید، به خصوص در شهرهایی که در آن مسجدی نیست که جهت قبله را به ما نشان دهد. به فکر افتادم تا نقشه ی جدیدی برای کره زمین رسم کنم و بر روی آن نقشه جهت های قبله را به دست آورم. ابتدا، مدارهای عمودی (شمالی - جنوبی) و افقی (شرقی - غربی) و سپس پنج قاره را کشیدم. ناگهان چیز عجیبی به ذهنم خطور کرد و حیرت زده شدم و آن این بود که مکّه ی مکرّمه در وسط خشکی های جهان قرارگرفته است.

پرگاری برداشتم و نوک آن را بر روی مکّه ی مکرّمه نهادم و نوک دیگر بر روی آخرین نقطهی خشکی در شرق و اندازه گرفتم؛ یک بار دیگر نوک آن را بر روی مکّه ی مکرّمه نهادم و نوک دیگر را بر روی آخرین نقطه ی خشکی در غرب؛ دیدم اندازه ی هر دو با هم برابر است!

به این نتیجه رسیدم خشکی های جهان به طور مساوی اطراف مکّه ی مکرّمه تقسیم شده اند [و شاید مراد خداوند تعالیٰ از تعبیر «اُمّ القُریٰ وَ مَن حَولَها»(۱) که قبلاً بحث شد، همین باشد!] و فهمیدم که مکّه ی مکرّمه مرکز خشکی های جهان است.

نقشه ی جهان قدیم - قبل از کشف قارهی آمریکا و استرالیا - را نیز بیرون آوردم و مطالعاتم را ادامه دادم؛ باز هم متوجه شدم که طبق نقشه ی قدیم نیز مکّه ی مکرَّمه مرکز خشکی های جهان است!

ذکر چهار نکته در این مورد لازم است:

۱- انعام/۹۲

نکته اول: اینکه مکّه ی مکرّمه در مرکز جهان هستی قرار گرفته، به این معنی است که: مکه ی مکرّمه به منزله ی پایتختی برای کره زمین است و هیچ شکی نیست که بهترین و قویترین و پر برکت ترین پایتخت ها پایتختی است که در وسط کشور و حکومت واقع شده باشد. زیرا در این صورت باعث سهولت ارتباط و رفت و آمد می گردد. در قرآن به این حقیقت علمی اشاره شده است. آنجا که می فرماید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً»(۱)

«بی گمان شما را ملّتی وسط قرار دادیم».

اسلام، دینی میانه است؛ در منهج و روش، میانه است؛ در منزلت و جایگاه، میانه است و چنانکه دیدیم در مکان و موقعیت جغرافیائی نیز میانه است.

نکته دوم: رحمت و عدل خداوندی اقتضاء می کرده است که مکّه ی مکرّمه در وسط کره ی زمین قرار گیرد، تا از یک طرف، برکت انتشار نور اسلام برای تمام جهان آسان باشد و از طرفی دیگر، این دین به طور مساوی و به اندازه ی لازم در اختیار دیگران قرار گیرد.

نکته سوم: از آنجایی که برکت نُبُوّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تمام مردم جهان است:

۱- بقره/۱۴۳

«ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده ایم، تا مژده رسان و بیم دهنده باشی؛ ولیکن اکثر مردم بی خبر هستند!».(۱)

حکمت خداونـد اقتضا می کرد که مکّه ی مکرّمه، مهـد رسالت جهانیان باشد و اینکه مبعث آخِرین پیامبر صـلی الله علیه و آله در این نقطه ی جهان - که مرکز خشـکیها است - قرار گرفته، خود، اعجازی خداونـدی (از حیث دانش جغرافیا) محسوب می گردد.

نکته چهارم: در قرآن کریم، کلمه سِرَاج (چراغ) فقط در وصف خورشـید و پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به کار رفته است. خداوند در وصف خورشید می فرماید:

«و ماه را در میان آسمانها تابان و خورشید را چراغ قرار داده است».(۲)

و در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«وَ دَاعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُّنِیراً»(۳)

« (تو را فرستادیم) به عنوان دعوت کننده ای به سوی خدا طبق فرمان او و به عنوان چراغی تابان».

با توجه به آنچه گـذشت، می فهمیم که چرا خداونـد خورشـید و پیامبر صـلی الله علیه و آله را به سـراج تشبیه کرده است. زیرا خورشید مرکز و منبع برکت منظومه شمسی است و

۱- «وَ مَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّهً لِّلنَّاسِ، بَشِیراً وَ نَذِیراً؛ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» (سبأ/۲۸)
۲- «وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً» (نوح/۱۶)
۳- احزاب/۴۶

مکّه ی مکرّمه نیز مرکز و منبع برکات زمین. پس همانگونه که خورشید جهان را روشن می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز زمین را با پرتو فراگیر رسالتش روشن می سازد.

۲ – مکّه ی مکرّمه مرکز جاذبه زمین است

دانشـمندان علـوم جدیـد کشـف کرده انـد کـه مکّـه ی مکرّمه مرکز جـاذبه ی زمین در جهـان است. این چیزی است که یک دانشـمند و جغرافیـدان آمریکایی به آن رسـیده؛ در حالی که هیچ عقیده و ایمانی نسـبت به آن نداشـته است. او شـبانه روز در کارگاهش جلو نقشه های زمین می ایستاد و با استفاده از ابزارآلات جغرافیای به این نتیجه رسید که مرکز جاذبه زمین مکّه ی مکرّمه است. این کشـف پرده از یـک راز برمی دارد و آن اینکه چرا انسـان نه تنهـا فطرتـاً بلکه طبیعتـاً به سـوی مکّه ی مکرّمه متمایل است و در آنجا احساس امنیَّت، آرامش و آسایش خاطر می کنـد. زمین، کوه ها، خیابانها و خانه ها و هر آنچه در مکّه ی مکرّمه است انسـان را به سوی خود جـذب می کنـد و این احساسـی است که از آغـاز خلقت زمین و در دوران نُبُوّت انبیـاء سلف نیز وجود داشته است.

در اینجا لازم است به دو نکته در رابطه با سرزمین مبارک مکّه اشاره کنیم:

نکته اول: به حکم تجربه، آیا اینگونه نیست که هر کس به مکّه ی مکرّمه می رود، چه برای حـج و عمره و چه برای تجارت یا سیاحت، دوست دارد یک بار دیگر یا صد بار دیگر به آنجا برگردد؟! آیا این چیزی نیست که همه آن را تجربه و احساس می کنند؟! این خود مصداق سخن خداوند است آنجا که می فرماید:

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْناً»(۱)

«به یاد آورید آنگاه که خانه کعبه را پناهگاه و مأوای امن برای مردم قرار دادیم».

«مَثابةً» یعنی فطرتاً قلبها به آن تعلق دارد. "یَثوبون" به معنای "یَرجِعون" می آید و این جا منظور این است که مردم اشتیاق بازگشت به سوی این خانه (کعبه) را دارند. «و أمناً» که به معنای آرامش می آید بیانگر اینست که انسان در مکّه احساس آرامش و سکون خواهد داشت. پس کسی که به سوی مکّه می رود، به خاطر این جاذبه، سختی های این راه برایش آسان شده و هماهنگ با میدانهای مغناطیسی به سوی مکّه ی مکرّمه کشیده می شود و این مثل شخصی است که در جهت مسیر رودخانه شنا می کند و احساس راحتی و شادابی می کند؛ بر خلاف کسی که در جهت عکس مسیر رودخانه شنا می کند و احساس سختی و زحمت می کند.

نکته دوم: از آنچه گفته شد، شاید یکی از حکمت های طبیعی و جسمانی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی نماز و رو به قبله شدن، فهمیده شود؛ آنجا که هنگام وقت نماز، می فرمود:

«أَرِحنَا یَا بِلَالُ!»

«ای بلال! اذان بگو و ما را راحت ساز!»(۲)

نماز، فشار روحی، نگرانی و اضطراب را کاهش می دهد و آرامش و سکون را جایگزین آن می کند. هر گاه انسان رو به قبله می ایستد، اولاً از لحاظ مادی و جسمانی، جهتش به سوی مرکز جاذبه ی زمین قرار می گیرد و ثانیاً از لحاظ معنوی، روحش با جاذبه شرعی که همان کعبه است، هماهنگ می گردد.

۱- بقره/۱۲۵

۲- بحارالانوار، ج۸۲/ص۱۹۳.

البته شاید کسی بگوید: من به مکّه ی مکرّمه رفتم ولی احساس راحتی و آرامش نکردم؟!

در جواب باید گفت: این احساس روانیِ شخصی است که از دین خدا و اوامر و نواهی دور شده باشد. به عنوان مثال مردم در زمان حَجّاج بن یوسُف – لعنه الله علیه – در مکّه دچار ترس و نگرانی بودند، در حالی که آنها در شهر امن و آرامش به سر می بردند؛ ولی این احساس اضطراب و ناامنی، به سبب ظلم و ستم خلیفه و دوری خود آنها از فطرت الهی بود. پس اگر طبق شریعت اسلام عمل می شد، دیگر هیچ کس از دیگری نمی ترسید و نگرانی نداشت و روشن است که عوارض روحی و روانی، همچون بی دینی و استرس ها، بر روی آثار طبیعی و جسمانی نیز گاهی اثر منفی می گذارند؛ چنانکه شخص مضطرب، در حال اضطراب، طعم لذیذترین غذاها را نیز حسّ نمی کند؛ یا انسان بدبین، بداعتقاد و بیماردل، هر چه خیر و نیکی از کسی ببیند که مورد نفرت اوست، نه تنها لذّت نمی برد، بلکه بر نفرتش می افزاید! پس طبیعی است که دشمن اسلام یا فرد بی دین، حتی امواج طبیعی میدانهای مغناطیسی مکّه ی مکرّمه را در زمان حضور در آنجا، احساس نکند! او از چنین برکتی محروم است.

۳ – مکّه ی مکرّمه و ساعت جهانی

جهان امروز، زمان و ساعتش را با زمان و ساعت شهر گرینویچ – که در جنوب لندن واقع است– تنظیم میکند. در همایش سال ۱۸۸۴ م در واشنگتن آمریکا، به خاطر نفوذ و قدرت انگلیس – چون ابرقدرت آن زمان بود – مقرّر شد که گرینویچ مبدأ شروع زمان در کره زمین باشد. از

آن به بعد آن شـهر را نقطه شـروع زمان فرض کردند و بعد، خطوط طولی زمین را ترسیم کرده و زمین را به **۲۴** قسمت تقسیم نموده و نصف النهار مبدأ را آنجا قرار دادند. این عمل از دو جهت دارای اشکال است:

اولاً: خط طولی شهر گرینویچ به مقدار ۵/۸ درجه با خط مغناطیسی زمین زاویه دارد.

ثانیاً: شهر گرینویچ، یک شهر نمونه با ویژگیهای خاص نیست که دیگر کشورهای دنیا ساعتشان را طبق آن تنظیم کنند.

شهر نمونه ای که مردم باید زمانشان را طبق آنجا تنظیم کنند، باید خط مغناطیس شـمالی آن بر خط شمال حقیقی (جغرافیایی) قرار گرفته باشـد و این جز در مورد شـهر مکّه صدق نمی کند. بسـیاری از دانشـمندان و مردم در این زمانه به این مطلب توجه کردهاند، به طوری که شبکه الجزیره و دیگر شبکههای اسلامی ساعتشان را طبق ساعت و زمان مکّه ی مکرّمه تنظیم می کنند. البته ساعت گرینویچ را نیز به خاطر شهرت آن ذکر می کنند. باید دانست که ساعت مکّه ی مکرّمه دقیقترین زمان را در جهان نشان می دهد.

تصویر شماره (۲)

سایر برکات طبیعی منطقه جغرافیایی سرزمین وحی

۱ – برکت کویرهای داغ و سوزان عربستان

مدّتها تصوّر می شد که بیابانها و کویرهای بی آب و علف و دشتهای برهوت سوزان، هیچ فائده و منفعتی برای بشر ندارند!

مدّتها این سؤال مطرح بود که چرا خداوند تعالی، حضرت ابراهیم و خانواده ی او علیهم السلام را مأمور به تأسیس و بنیاد خانه ی مقدّس کعبه، در چنین سرزمین لم یزرَع و گرم و خشک و سوزانی کرد!

چگونه می شد تصوّر کرد که روزی همین بیابانها و کویرهای عربستان، توسّط محققان آلمانی - که در انرژی خورشیدی، نِهایت تَجرِبه و تخصّص را دارند - به عنوان بزرگترین منبع تولید انرژی خورشیدی در جهان شناخته شوند؟!

برای روشنتر شدن بحث، از تحقیقاتی پیرامون کویرهای ایران خودمان، شاهد می آوریم:

دکتر پرویز کَردُوانی (متولّد ۱۳۱۰ ش) جغرافیدانی ایرانی است که به دلیل آثارش در زمینه ی شناخت کویر، "پدر کویرشناسی ایران" لقب گرفته است.

از آن جمله، وی می گوید:

"زمانی که در سال ۱۳۵۴ ش پروفسور "پرتر" - شیمیدان انگلیسی - به ایران سفر کرد، در مورد منبع عظیم انرژی بیابان و کویر گفت: نور خورشید در هر متر مربع از کویر و بیابان ایران، می تواند لامپی معادل ۲۵۰ ولت را روشن کند! ".

رجوع شود به سایت "کویرها و بیابانهای ایران: " http://www.irandeserts.com

ص: ۴۴

تصویر شماره (۳)

۲ – عربستان: ۸ سال دیگر بزرگترین صادرکننده انرژی خورشیدی خواهیم بود!

دولت ریاض قصد دارد در سال ۲۰۲۰ م از انرژی خورشیدی برای تولید ۱۰ درصد از نیاز خود به برق استفاده کند. این در حالیست که عربستان سعودی هم اکنون با تولید روزانه بیش از ۱۰ میلیون بشکه نفت، "بزرگترین صادرکننده ی نفت در جهان" است.

عربستان سعودی - با استناد به نظر کارشناسان آلمانی - مدعی است که در سال ۲۰۲۰ م در جایگاه "بزرگترین صادرکننده انرژی خورشیدی در جهان" قرار خواهد گرفت.

همچنین بخش انرژی خورشیدی که جزء صنایع نوپا در عربستان است، باعث تشویق، ایجاد و توسعه مزرعه های خورشیدی، ایجاد کارخانه های تبدیل، تولید مواد خام و دیگر صنایع مرتبط در این کشور می شود.

عربستان سعودی تاکنون بیش از سه میلیارد دلار در زمینه ایستگاه های تولید انرژی خورشیدی، در بندر البولی، در استان مدینه و شهر الجُبَیل در استان الشرقیه سرمایه گذاری کرده است.

رجوع شود به سایت تحلیلی خبری "عصر ایران": http://www.asriran.com/fa/news/۱۹۶۴۱۴

و این است گوشه ای از برکت سرزمین وحی و قرآن، که متاسفانه اکنون در چنگال وهّابیان گرفتار آمده است. به امید روزی که این برکات خداوندی در دستان خلیفه ی بر حقّ خدا، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد و با ظهور خود، بر برکت هر چیز مبارکی بیفزاید.

قرآن کریم، مبارک ترین تنزیل الهی و کتاب آسمانی

اشاره

«وَ هذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ» (اَنعام/۱۵۵)

«این کتابی است مبارک. آن را نازل کرده ایم. پس، از آن پیروی کنید و پرهیزگار باشید. باشد که مورد رحمت قرار گیرید».

تفسیر

خداوند در این آیه، اشاره به نزول قرآن و تعلیمات آن کرده و بحث آیه ی گذشته را تکمیل می نماید و می فرماید:

"این کتابی است که ما نازل کرده ایم، کتابی است با عظمت و پربرکت

و سرچشمه ی انواع خیرات و نیکی ها؛ (پس چون چنین است) به طور کامل از آن پیروی کنید و پرهیزگاری پیشه نمایید (و از مخالفت با آن بپرهیزید)، شاید مشمول رحمت خدا گردید"

و سپس خداوند در آیه ی بعد، تمام راه های فرار و بهانه جوییها را به روی مشرکان بسته، به آنها می گوید:

" (ما این کتاب آسمانی را با این برکات و امتیازات نازل کردیم) تا نگویید که تنها بر دو طایفه ی پیشین (یهود و نصاری) کتاب آسمانی نازل شده و ما از بحث و بررسی و مطالعه ی آنها غافل بوده ایم (و اگر از فرمان تو سرپیچی کردیم به خاطر این بوده است که فرمان تو در دست دیگران بود و به دست ما نرسید!)".(۱)

برکت تذکّر به قرآن کریم

اشاره

خداوند در آیه ای دیگر، در وصف قرآن کریم می فرماید:

«وَ هذا ذِكْرٌ مُبارَكٌ أَنْزَلْناهُ؛ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ»(۲)

«این کتابی است مبارك که (برای تذکّر) آن را فرو فرستاده ایم؛ چرا شما منکر آن هستید؟!».

تفسیر

خداوند در این آیه، قرآن را در مقایسه با کتب پیشین قرار داده، می فرماید:

"این ذکر مبارکی است که ما بر شما نازل کردیم؛ آیا شما آن را انکار می کنید؟! "،

یعنی: انکار چرا؟ اینکه ذکر است و مایه ی بیداری و آگاهی و یادآوری شماست، اینکه کانون برکت است و خیر دنیا و آخرت در آن می باشد و سرچشمه ی همه پیروزیها و خوشبختیها است. آیا چنین کتاب

۱- تفسیر نمونه، ج۶، ص ۴۲-۴۳.

۲- انبیاء/۵۰

مبارکی، جای انکار دارد؟ کتابی که دلائل حقّانیّتش در خودش نهفته و نورانیّتش آشکار است و رهروان راهش سعادتمند و پیروز.

برای اینکه بدانیم تا چه حد این قرآن موجب آگاهی و مایه ی برکت است کافی است حال ساکنان جزیرهالعرب را قبل از نزول قرآن که در توحُّش و جهل و فقر و بدبختی و پراکندگی زندگی می کردند، با وضعشان بعد از نزول قرآن که اُسوه و الگویی برای دیگران شدند در نظر بگیریم؛ همچنین وضع اقوام دیگر را قبل و بعد از ورود قرآن در میان آنها.(۱)

برکت تدبّر و اندیشه در قرآن کریم

اشاره

همچنین، خداوند در آیه ای دیگر، در وصف قرآن می فرماید:

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ»(۲)

«این کتابیست مبارک که بر تو نازل کردیم، تا در آیات آن اندیشه کنند و پند گیرند (بدان) صاحِبان اندیشه».

تفسیر

در آخرین آیه از سوره ی صاد، خداوند به مطلبی اشاره می کند که در حقیقت، تأمین کننده ی هدف آفرینش است؛ می فرماید:

"این کتابی پربرکت است که بر تو نازل کرده ایم، تا در آیات آن تدبّر کنند و صاحبان مغز و اندیشه (به تعالیم آن) متذکّر شوند".

۱- تفسیر نمونه، ج۱۳، ص۴۲۵-۴۲۶.

۲- سوره ی ص/ آیه ی ۲۹

تعلیمات قرآن، جاویدان و دستوراتش عمیق و ریشه دار و برنامه هایش حیاتبخش و راهبر انسان در طریق هدف آفرینش است.

“هدف” از نزول این کتاب بزرگ این نبوده که تنها به تلاوت و لقلقه ی زبان قناعت کنند؛ بلکه هدف این بوده که آیاتش سرچشمه ی فکر و اندیشه و مایه ی بیداری وجدانها گردد و آن نیز به نوبه ی خود حرکت و برکتی در مسیر عمل بیافریند.

تعبیر به “مبارک” چنانکه می دانیم به معنی چیزیست که دارای خیر مُستمِرّ و مداوم باشد و این تعبیر در مورد قرآن اشاره به دوام استفاده ی جامعه ی انسانی از تعلیمات آن است و چون این کلمه به صورت مطلق به کار رفته هر گونه خیر و سعادت دنیا و آخرت را شامل می شود. خلاصه هر خیر و برکتی بخواهید در آنست، به شرط اینکه در آن تدبُّر کنید و از آن الهام بگیرید و به حرکت درآیید.(۱)

= در تفسیر قمی (ره)، تأویل (تفسیر باطنی) این آیه چنین روایت شده است:

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ» امیرالمؤمنین وَ الْأَئِمَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ «وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوْا الْأَلْبابِ» فَهُمْ أَهْلُ الْأَلْبَابِ الثَّاقِبِهِ، قَالَ: وَ کَانَ امیرالمؤمنین (علیه السلام) یَفْتَخِرُ بِهَا وَ یَقُولُ: «مَا أُعطِیَ أَحَدٌ قَبْلِی وَ لَا بَعْدِی مِثْلَ مَا أُعْطِیتُ».

«این کتابیست مبارک که بر تو نازل کردیم، تا اندیشه کنند در آیات آن» یعنی امیرالمؤمنین و امامان پس از او، که درود خداوند بر همگی ایشان باد؛ «و تا اینکه پند گیرند (بدان)

۱- تفسیر نمونه، ج۱۹، ص۲۶۷و۲۶۸.

صاحِبان انـدیشه» زیرا کـه علی و امامـان پس از او علیهـم السـلام صاحِبـان انـدیشه هـای تیز، نافـذ و درخشاننـد و همـواره امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به داشتن چنین مَوهِبتی افتخار می کرد و می فرمود: «هرگز به کسی - نه قبل از من و نه بعد از من - مثل آنچه که به من عطا شده، داده نشده است».

از تأویـل یـا تفسیر بـاطنی فوق، چنین نتیجه گرفته می شود که فقط اهل بیت عصـمت علیهم السـلام هسـتند که قابلیّت ادراک کتاب مبارک الهی و مضامین مبارکه ی آن را دارند.

یک سبب آشکار مبارک بودن کتاب خدا (قرآن کریم) نیز با استفاده از قرائن موجود در آیات فوق، همان ذکر یا تذکّر بودن و به عبارت بهتر: مایه ی هدایت بودن برای همگی بشر است.

برکت ثواب مُضاعَف قِرائت قرآن کریم

امام حسین (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ قَرَأَ آیَهً مِنْ کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی صَلَاتِهِ قَائِماً، یُکْتَبُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِائَهُ حَسَنَهٍ؛ فَإِذَا قَرَأَهَا فِی غَیْرِ صَلَاهٍ، کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ، عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَ إِن اسْتَمَعَ الْقُرْآنَ، کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ حَسَنَهً وَ إِنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ لَیْلًا، صَلَّتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَهُ حَتَّی یُصْبِحَ وَ إِنْ خَتَمَهُ نَهَاراً، صَلَّتْ عَلَیْهِ الْحَفَظَهُ حَتَّی یُمْسِیَ وَ کَانَتْ لَهُ دَعْوَهٌ مُجَابَهٌ وَ کَانَ خَیْراً لَهُ مِمَّا بَیْنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ».

قُلْتُ: هَذَا لِمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ؛ فَمَنْ لَمْ یَقْرَأْ؟!

قَالَ (علیه السلام): «یَا أَخَا بَنِی أَسَدٍ؛ إِنَّ اللَّهَ جَوَادٌ مَاجِدٌ کَرِیمٌ إِذَا قَرَأَ مَا مَعَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ ذَلِکَ».

«هر کس یک آیه از کتاب خدای عَزَّ وَ جَلَّ را در نمازش در حال ایستاده بخواند، در برابر هر حرفی خداوند صد حسنه برایش بنویسد و اگر در غیر از نماز بخواند، به هر حرفی ده حسنه برایش بنویسد و اگر قرآن را گوش دهد، به هر حرفی یک حسنه برایش بنویسد و اگر قرآن را شبانه ختم کند، فرشتگان تا صبح برای او رحمت فرستند و اگر روز آن را ختم کند، تا شام فرشتگان نگهبان (در روز) بر او رحمت فرستند و یک دعای مستجاب شده، نزد خداوند دارد، (و این دعا یا ختم قرآن) برای او بهتر است از آنچه میان زمین و آسمان است».

راوی گوید: من عرض کردم: این پاداش آن کسی است که همهی قرآن را بخواند و اگر کسی همهی آن را نخواند (چه پاداشی دارد)؟!

حضرت فرمود: «ای برادر اسدی! خداوند، بخشنده و بزرگوار و کریم است؛ هر چه از قرآن که بداند و بخواند، خداوند پاداش را به او می دهد».(۱)

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِماً فِی صَلَاتِهِ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِائَهَ حَسَنَهٍ وَ مَنْ قَرَأَهُ فِی صَلَاتِهِ جَالِساً کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ خَمْسِینَ حَسَنَهً وَ مَنْ قَرَأَهُ فِی غَیْرِ صَلَاتِهِ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ»

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۴-۴۱۵.

«هر که قرآن در حال ایستاده در نمازش بخواند، خداوند به هر حرفی از آن صد حسنه برای او بنویسد و هر کس آن را در نمازش نشسته بخواند، خداوند به هر حرفی پنجاه حسنه برایش بنویسد و هر که آن را در غیر از نمازش بخواند، خداوند به هر حرفی، ده حسنه برایش بنویسد».(۱)

برکت قِرائتِ هر حرف مبارک از قرآن کریم

محمد بن بشیر از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) حدیث کند - و (راوی حدیث یعنی منصور) گوید: و این حدیث از حضرت امام صادق (علیه السلام) نیز روایت شده - که فرمود:

«مَن اسْتَمَعَ حَرْفاً مِنْ کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ غَیْرِ قِرَاءَهٍ، کَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَهً وَ مَحَا عَنْهُ سَیِّئَهً وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَهً وَ مَنْ قَرَأَ نَظَراً مِنْ غَیْرِ صَوْتٍ، کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ حَسَنَهً وَ مَحَا عَنْهُ سَیِّئَهً وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَهً وَ مَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُ حَرْفاً ظَاهِراً، کَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَ مَحَا عَنْهُ عَشْرَ سَیِّئَاتٍ وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ ... لَا أَقُولُ بِکُلِّ آیَهٍ وَ لَکِنْ بِکُلِّ حَرْفٍ: بَاءٍ أَوْ تَاءٍ أَوْ شِبْهِهِمَا ... وَ مَنْ قَرَأَ حَرْفاً ظَاهِراً وَ هُوَ جَالِسٌ فِی صَلَاتِهِ، کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهِ خَمْسِینَ حَسَنَهً وَ مَحَا عَنْهُ خَمْسِینَ سَیِّئَهً وَ رَفَعَ لَهُ خَمْسِینَ دَرَجَهً وَ مَنْ قَرَأَ حَرْفاً وَ هُوَ قَائِمٌ فِی صَلَاتِهِ، کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِائَهَ حَسَنَهٍ وَ مَحَا عَنْهُ مِائَهَ سَیِّئَهٍ وَ رَفَعَ لَهُ مِائَهَ دَرَجَهٍ وَ مَنْ خَتَمَهُ کَانَتْ لَهُ دَعْوَهٌ مُسْتَجَابَهٌ مُؤَخَّرَهً أَوْ مُعَجَّلَهً. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، خَتَمَهُ کُلَّهُ؟ قَالَ (علیه السلام): خَتَمَهُ کُلَّهُ».

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۴.

«هر کس فقط یک حرف از قرآن را گوش کند، اگر چه نخواند، خدا برای او یک حسنه بنویسد و یک گناه از او محو کند و یک درجه برایش بالا ـ برد و هر کس با نگاه و بدون صوت و تلفُّظ آن را بخواند، برایش به هر حرفی؛ حسنهای بنویسد و گناهی از او محو کند و یک درجه او را بالا برد و هر کس یک "حرف ظاهر" از آن را بیاموزد، خدا برایش ده حسنه بنویسد و ده گناه از او محو کند و ده درجه برایش بالا برد ... نمی گویم به هر آیه، بلکه به هر حرفی چون «باء»، «تاء»، یا مانند اینها و هر کس یک "حرف ظاهر" آن را در نماز در حال نشسته بخواند، خداوند برای او پنجاه حسنه بنویسد و پنجاه گناه از او محو کند و پنجاه درجه برای او بالا برد و هر کس یک حرف از آن را در حال ایستاده در نمازش بخواند، خدا در برابر یک حرف صد حسنه برایش بنویسد و صد گناه از او محو کند و صد درجه برایش بالا برد و هرکس آن را ختم کند یک دعای اجابت شده (نزد خداوند) دارد، چه تأخیر افتد و چه همان زمان به او بدهند.

راوی گوید: عرض کردم: قربانت گردم همهی قرآن را ختم کند؟!

فرمود: [آری] همهی آن را ختم کند.»(۱)

توضیح: علامه مجلسی (ره) گوید:

شاید مقصود از "حرف ظاهر" آن حرفی است که ادغام نشود و یا از حروفی نباشد که در درج کلام (مثل همزه ی وصل و حروف "والی") ساقط گردد.

برکت قرآن برای چشم خواننده و برای پدر و مادرش

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ قَرَأَ فِی الْمُصْحَفِ نَظَراً، مُتِّعَ بِبَصَرِهِ وَ خُفِّفَ عَنْ وَالِدَیْهِ وَ إِنْ کَانَا کَافِرَیْنِ!»

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۶.

«کسی که با نظر کردن به قرآن، آن را قِرائت کند، از چشمش بهره ببرد و به پدر و مادرش تخفیف (در حساب یا عذاب) دهند، اگر چه کافِر بوده باشند!».(۱)

قرآن، سبب برکت خانه ها و طرد کننده ی شیاطین از آنها

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«نَوِّرُوا بُیُوتَکُمْ بِتِلَاوَهِ الْقُرْآن ... فَإِنَّ الْبَیْتَ إِذَا کَثُرَ فِیهِ تِلَاوَهُ الْقُرْآن کَثُرَ خَیْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ کَمَا تُضِیءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْیا»

«خانه های خود را با تلاوت قرآن روشن کنید ... زیرا که هر گاه در خانه، بسیار تلاوت قرآن شد، خیر و برکتش زیاد شود و اهل آن به وسعت رسند و آن خانه برای اهل آسمان درخشندگی دارد، چنانچه ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشند».(۲)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«الْبَیْتُ الَّذِی یُقْرَأُ فِیهِ الْقُرْآنُ وَ یُذْکَرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ تَکْثُرُ بَرَکَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِکَهُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّیَاطِینُ وَ یُضِیءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ کَمَا تُضِیءُ الْکَوَاکِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ إِنَّ الْبَیْتَ الَّذِی لَا یُقْرَأُ فِیهِ الْقُرْآنُ وَ لَا یُذْکَرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ تَقِلُّ بَرَکَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِکَهُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّیَاطِینُ»

۱- ثواب الأعمال، شیخ صدوق ره، ص۱۰۲.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۳.

«خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر و یاد خدای عَزَّ و جَلَّ در آن بشود، برکتش بسیار گردد و فرشتگان در آن بیایند و شیاطین از آن دور شوند و برای اهل آسمان می درخشد، چنانچه ستارگان برای اهل زمین می درخشند و خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خدای عَزَّ و جَلَّ در آن نشود، برکتش کم شود و فرشتگان از آن دور شوند و شیاطین در آن حاضر گردند».(۱)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّهُ لَيُعْجِبُنِی أَنْ يَكُونَ فِی الْبَيْتِ مُصْحَفٌ يَطْرُدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الشَّيَاطِينَ»

«هر آینه من خوش دارم که در هر خانه قرآنی باشد که خدای عَزَّ وَ جَلَّ بدان سبب شیاطین را (از آن خانه) دور کند».(۲)

برکت قِرائت سوره ی «قُل هُوَ اللّٰه اَحَدٌ»

محمد بن مروان از حضرت امام باقر (علیه السلام) روایت کند که فرمود:

«مَنْ قَرَأَ "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ" مَرَّةً بُورِكَ عَلَيْهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ عَلَى جِيرَانِه ..."

«هرکس قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد را یک بار بخواند، بر او مبارک باشد (و برکت به او داده شود) و هر کس دو بار بخواند خودش و خاندانش برکت یابند و هر کس سه بار بخواند خودش و خاندانش و

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۳-۴۱۴.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۷.

همسایگانش برکت یابند و هر کس دوازده بار بخواند، خداوند برایش دوازده قصر در بهشت بنا کند و نگهبانان بهشت گویند:

برویم قصرهای فلان برادرمان را تماشا کنیم!

و هرکس صد بار بخواند، گناهان بیست و پنج سال او - به جز خونها و مالها (که به ناحق ریخته و یا خورده است) - آمرزیده شود؛ هر کس چهارصد بار بخواند، مزد چهارصد شهید دارد که هر یک از آنها اسبش در راه خدا پی گشته و خونش ریخته شده است و هر کس در یک شبانه روز هزار بار آن را بخواند، نمیرد تا جایگاه خویش را در بهشت ببیند یا به او نشان داده شود».(۱)

نیز در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ قَرَأَ "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ" مِائَةَ مَرَّةٍ حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً»

«هر کس هنگامی که به بستر خواب رود صد بار سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند، خداوند گناه پنجاه سال او را بیامرزد».(۲)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام)، درباره ی تعقیبات نماز، میخوانیم:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلَا يَدَعْ أَنْ يَقْرَأَ فِي دُبُرِ الْفَرِيضَهِ بِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ"؛ فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا جَمَعَ اللَّهُ لَهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ وَ غَفَرَ لَهُ وَ لِوَالِدَيْهِ وَ مَا وَلَدَا»

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۲۵.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی،ص۴۲۶.

«هرکه ایمان به خدا و روز جزا دارد خواندن "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد" را دنبال هر نماز واجب از دست ندهد، زیرا هر کس آن را بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او فراهم کند و او را و پدر و مادرش را و هر که را که از آن دو متولد شده، بیامرزد».(۱)

و نیز آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه سعد بن مُعاذ نماز خواند و پس از آن فرمود:

«هفتادهزار فرشته که در آنها جبرئیل (علیه السلام) نیز بود، آمدند و بر جنازه ی سعد نماز خواندند. من به جبرئیل گفتم:

ای جبرئیل! به چه عملی او سزاوار نماز شما (فرشتگان) شد؟

جبرئیل گفت: برای خواندنش "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد" را (در همه احوال): ایستاده، نشسته، سواره، پیاده و در هنگام رفتن و آمدنش».(۲)

اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، قرآن ناطق مبارک

اهلبیت پیامبر علیهم السلام نیز از آن رو که قرآن ناطق هستند، اطلاق لقب مبارک بر ایشان، در ادعیه و روایات، به چشم می خورد:

= امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی فرموده اند:

«فَمَا شَذَّ عَنِّی مِنَ الْعِلْمِ شَیْءٌ إِلَّا وَ قَدْ عَلَّمَنِیهِ الْمُبَارَکُ»

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی،ص۴۲۸.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی،ص۴۲۹.

«هیچ چیزی از دانش، از من بیگانه نماند، جز آنکه همان را (پیامبر) مبارک صلی الله علیه و آله از پیش به من آموخته بود».(۱)

توضیح: روشن است که برکت کتاب آسمانی قرآن کریم، با برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، هر دو از ریشه ی مبارک و اصل متبرّک و جامع و فراگیر وحی و الهام الهی است، که سبب نجات بشریّت است.

= سید ابن طاووس (ره)، در مصباح الزّائرین، در یکی از صلوات هایی که بر امام حسین (علیه السلام) فرستاده می شود، چنین آورده است:

« ... الْإِمَامِ الصِّدِّيقِ الطُّهْرِ الطَّاهِرِ الطَّيِّبِ الْمُبَارَك ...”

« ... امام راستین پاک و پاکیزه و نیکو و مبارک ...»(۲)

= نیز، در دعائی که سید ابن طاووس (ره) آن را از خطّ “رضی موسوی” نقل نموده، در وصف امام حسن عسکری (علیه السلام) چنین آمده است:

«.. وَ بِالحَسَن المُبارَكِ مِنَ المُبارَكِينَ ... »

۱- بحارالانوار، علامه مجلسی ره، ۳۹/۳۴۳.

۲- مفاتیح الجِنان، محدّث قمی، ص۴۱۸، اعمال حرم امام حسین (علیه السلام) ؛ صلوات فرستادن بر آن حضرت – چهاردهم.

«.. و به حقّ حسن (امام عسکری ع) مبارک از نسل مبارکان ...».(۱)

= نیز، شیخ طوسی (ره) در تعقیبات نماز صبح، دعائی را نقل نموده که در آن آمده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْمُبَارَكِينَ ...».(۲)

= نیز، در دعا و صلواتی بر اهل بیت علیهم السلام چنین آمده است:

«... وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً أُولَئِكَ الطَّيِّبُونَ الْمُبَارَكُونَ الطَّاهِرُونَ الْمُطَهَّرُونَ ...».

«.. و (درود فرست) بر اهـل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله آنان که تو خود، از ایشان پلیـدی را دور کرده ای و پاکشان ساخته ای، پاک ساختنی کامل؛ ایشان پاکیزه و مبارک و پاک و پاک شدهاند».(۳)

عبارت دعای فوق را با عبارتی از دعای دیگر، که مشتمل بر صلوات است، تطبیق می دهیم:

۱- مُهَجُالدَّعَوات، سید ابن طاووس ره، ص۳۲۸.

۲- مصباح المتهجّد، شیخ طوسی ره، ۱/۲۲۱.

۳- بحارالانوار، علامه مجلسی ره، ۹۵/۴۳۱.

«... اللَّهُمَّ اخْصُصْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّکَ مُحَمَّدٍ الْمُبَارَکِينَ السَّامِعِينَ الْمُطِيعِينَ لَکَ الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِکَ وَ نَوَامِي بَرَکَاتِکَ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ».(۱)

نتیجه این است که:

لقب "مبارک" برای اهل بیت عصمت علیهم السلام ، توأم با صفات و القابی که ناظر به بحث عصمت و طهارت ایشان از هر رجس و پلیدی است، به کار رفته است.

جالب اینکه، گویا عبارت زیر در دعائی دیگر، نوعی تفسیر و توضیح در همین رابطه است:

«... ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِالصَّلَاهِ وَ السَّلَام عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّکَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ حُجَجِکَ عَلَى خَلْقِکَ الْمُبَارَکِينَ الْأَخْيَارِ الْأَئِمَّهِ الْعَادِلِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً ...»(۲)

و آیه ی مبارکه ی تطهیر، این است:

«إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً»(۳)

«خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلایشی را از شما - خانواده ی نُبُوّت - ببرد و شما را از هر عیب، پاک و منزه گرداند».

۱- مصباح المتهجّد، شیخ طوسی ره، ۲/۶۵۳.

۲- بحارالانوار، علامه مجلسی ره، ج۱۰۲/ص۲۱۷.

۳- احزاب/۳۳

“ذیل آیه:

موافق اخبار شیعه و اهل سنّت، راجع به شخص پیغمبر و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است و اگر راجع به زنان پیغمبر بود بایستی ضمیر مؤنث – عَنکُنَّ - ذکر شود و به سیاق جُمَل صدر آیه باشد.”(۱)

و همین عصمت است که راز مبارک بودن اهل بیت علیهم السلام را آشکار می کند. زیرا، عصمت، سبب هدایت غیر معصومین یعنی عمده ی بشریّت است، که مُلزَم به پیروی از امام معصوم هستند.

آیات قرآن کریم، هر یک خزانه ای پر برکت هستند

اشاره

«عَن الزُّهْرِیِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْن (علیه السلام) یَقُولُ: آیَاتُ الْقُرْآن خَزَائِنُ فَکُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَهً یَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِیهَا»

«زُهری گوید: از امام زین العابدین (علیه السلام) شنیدم که میفرمود: هر یک از آیات قرآن گنجینهای است؛ پس هر گاه درب یک گنجینه را گشودی، شایسته است که بدانچه در آنست، نظری بیفکنی».(۲)

محرومیت زُهری – راوی این حدیث – از برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)

محمد بن مسلم بن عُبَیدالله، معروف به ابن شِهاب، دارای کُنیه ی ابوبکر و از بنی زهره و ملّقب به “زُهری” است. او از تابعین است، یعنی از کسانی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار کرده اند.

۱- توضیح مرحوم الهی قمشه ای در ترجمه ی آیه.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۲.

وی مُحدِّث بوده و ده تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کرده و نزدیک به ۲۰۰۰ حدیث از آنان و از مردان و زنان دیگر فرا گرفته است. پدرش مسلم از همراهان مُصعَب بن زبیر - جنایتگر معروف و قاتل مختار - و جدّش عبیدالله از مشرکین در جنگ بدر بوده است.

زُهری در خدمت عبدالمَلِک بن مروان و هِشام بن عبدالملک و یزید بن عبدالملک - خلفاء اموی — بوده است. همچنین معلم فرزندان هِشام بن عبدالملک بوده و چهارصد حدیث برای آنان نقل نموده است، که در میان آنها یک حدیث در فضیلت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و فرزندانش یافت نمی شود؛ زیرا که زُهری بر راه و روش و سیره ی اُمَویین سلوک می نموده و خواهان دینی و مطیع دنیوی آنان بوده است.

آنچه که از کتب تاریخ بر می آید این است که زُهری مردی مُتَلَوِّن(۱) و بدون رأی و استقامت بوده که در مواردی هم به خدمت امام سجاد (علیه السلام) می رسیده و مشکلات خود را بر آن حضرت عرضه می داشته و حضرت نیز پاسخ مثبت به او می داده اند (تا حجّت بر او تمام شود) و او شاهد کَراماتی از آن حضرت نیز بوده است. ولی متأسفانه هیچ یک از اینها باعث تنبّه و بیداری او نگردید و لذا هیچ یک از علماء او را تأیید نکرده و برای او ارزشی قائل نیستند. امام سجاد (علیه السلام) نیز نامه ای در توبیخ و تنبیه او نوشته اند که در کتب موجود است. زُهری در ماه رمضان سال ۱۲۴ هجری از دنیا رفت.

۱- رنگ برنگ/ چندچهره/ بوقلمون صفت

او از مصادیق بیبهرگی از برکت قرآن و اهلبیت پیامبر علیهم السلام بود، چون به این سرچشمه ی مبارک دسترسی داشت؛ ولی بدان تبرّک نجُست و محروم ابدی شد.(۱)

لیلهالقدر، نقطه ی عطف یا کانون تقاطع دو برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)

شب قدر، شبی مبارک، برای اهل بیتی مبارک

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنَّا کُنَّا مُنْذِرینَ ! فِیهَا یُفْرَقُ کلُ أَمْرٍ حَکِیمٍ ! أَمْرًا مِّنْ عِندِنَا، إِنَّا کُنَّا مُرْسِلِینَ»(۲)

«البتّه ما آن کتاب را در شب مبارک و خجسته و نیکو فرو فرستادیم، مُحَقَّقاً ما بیم دهنده ایم ! در آن شب هر کاری محکم و استوار (از حقّ و باطل) جدا می شود (خدای تعالی آن را مقدّر و معلوم میگرداند) ! در حالی که آن کار، محکم و استوار نزد ما است (موافق حکمت و درستکاری ما می باشد)، البتّه ما (پیغمبران را با کتاب، برای ترسانیدن مردم از عذاب) فرستادگانیم».(۳)

۱- با استفاده از: دانشنامه ی اینترنتی رشد؛ الامام زَین العابدین، عبدالرَّزّاق مُقرَّم، ص۱۵۴؛ الأعلام، خیرالدّین زِرِکلی، ۲/۹۸۸، فرهنگ فارسی معین.

۲- دخان/۳-۵

۳- ترجمه ی قرآن مرحوم فیض الإسلام.

توضیح: راز مبارک بودن شب قدر، هم نزول دفعی تمام قرآن در آن شب بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم کثرت ثواب عبادت و نماز در آن شب و هم استجابت دعاهای بندگان بسیار در آن شب و هم تقدیر امور بندگان در آن سال است.

تلفیق این آیه ی کریمه با سوره ی مبارکه ی قدر، در صحیفه ی سجّادیه

«ثُمَّ فَضَّلَ لَیْلَهً وَاحِدَهً مِنْ لَیَالِیهِ عَلَی لَیَالِی أَلْفِ شَهْرٍ وَ سَمَّاهَا لَیْلَهَ الْقَدْرِ، تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ فِیهَا بِإِذْن رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ؛ سَلامٌ دَائِمُ الْبَرَکَهِ إِلیٰ طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْکَمَ مِنْ قَضَائِهِ ...".(۱)

«پس از آن، (عبادت و بندگی در) شبی(۲) از شبهای آن را بر (عبادت در) شبهای هزار ماه برتری داد (چون خیرات و برکات و نیکیها و سودهای دینی و دنیوی در آن است) و آن را شب قدر نامید (شبی که خدای تعالیٰ اجلها و روزیها و هر امری را که حادث می شود، مقدّر می فرمایـد). در آن شب (بسیاری از) فرشتگان و روح (القُدُس: جَبرَئیل یا وحی یا مخلوقی بزرگتر از فرشتگان) به فرمان پروردگارشان بر هر که از بندگانش بخواهد، با قضا و قدری که محکم و استوار کرده (تغییر و تبدیلی در آن نیست)، برای هر کاری (که خدا مقدّر فرموده) فرود می آیند. آن شب سلام و درود (فرشتگان) است (بر

۱- صحیفه ی کامله ی سجادیه (علیه السلام)، دعای ۴۴: دعای حضرت در وقت حلول ماه مبارک رمضان.

۲- شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوّم

آنان که برای نماز به پا ایستاده یا در حال رکوع و سجودند، یا آنکه شب سلامتی و رهایی از ضرر و زیان شیاطین است) که برکت و خیر آن تا آشکار شدن روشنی صبح، دائم و همیشه است».(۱)

= سید علی خان مدنی شیرازی مشهور به کبیر (متوفّای ۱۱۲۰ ق) در شرح این عبارت گوید:

“وَ البَرَکَةُ: کَثرَةُ الخَیرِ وَ نَماؤُهُ وَ فیهِ تلمیحٌ إلیٰ قَولِهِ تَعالیٰ: «إنّا أنزَلناهُ فی لَیلَةٍ مُبارَکَةٍ - إلی قوله - فیها یُفرَقُ کُلُّ أمرٍ حَکیمٍ»، فَالبَرَکَةُ ثابِتَةٌ مُتَتابِعَةٌ فی هذِهِ اللَّیلَةِ بِدَوامِ السَّلامِ إلیٰ أن یَطلُعَ الفَجرُ؛ فإنَّ المُبارَکَ ما فیهِ نَماءُ الخَیرِ وَ کَثرَتُهُ”.

“بَرَکَت، عبارتست از کَثرت خیر و رشد و فزونی آن و در این عبارتِ دعا، اشاره ای ملیح است به فرموده ی خداوند تعالیٰ: «إنّا أنزَلناهُ فی لَیلَةٍ مُبارَکَةٍ - تا آنجا که فرموده - فیها یُفرَقُ کُلُّ أمرٍ حَکیمٍ»، پس برکت در این شب، چیزی است ثابت و پی در پی، که با ادامه یافتن سلام تا طلوع فجر، دوام می یابد؛ زیرا که مبارک، آن چیزیست که در آن رشد و فزونی خیر و کثرت و فراوانی آن باشد”.(۲)

امام محمد تقی جواد الأئمّه (علیه السلام) فرمود:

۱- صحیفه ی سجادیه، ترجمه و شرح مرحوم فیض الإسلام، ص ۲۸۵.

۲- ریاضُ السّالِکینَ فی شَرحِ صَحیفهِ سَیِّدِ السّاجِدینَ، سید علیخان کبیر، چاپ جامعه مدرّسین، ج۶، ص۳۳.

“ای گروه شیعه! با سوره ی «اِنّا اَنزَلناه» (با اهل سنت) مباحثه کنید تا پیروز شوید. به خدا که آن سوره پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله ، حجت خدای تبارک و تعالیٰ است بر مردم و آن سوره سَرورَر دین شما (بزرگترین دلیل مذهب شما) و نِهایت دانش ما است (زیرا کاشف از شب قدر است و در آن شب، مکنونات علمی بیشتری برای ما هویدا می گردد.)

ای گروه شیعه! با آیات «حم ! وَ الْکِتابِ الْمُبِین ! إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ، إِنَّا کُنَّا مُنْذِرِینَ»(۱) [با اهل سنت] مباحثه کنید، زیرا این آیات مخصوص والیان امر امامت است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ... ”(۲)

کور شدن ابن عبّاس به خاطر انکار نزول ملائکه در شب قدر بر امامان (علیهم السلام)

شیخ کلینی (ره) در کافی نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) از پدر گرامی خود، امام باقر (علیه السلام) نقل فرمودند که آن حضرت جریان مناظره ی خود (در سنین کودکی) با عبدالله بن عبّاس (صحابی معروف و مفسّر قرآن، که در آن هنگام پیر بوده) در رابطه با حکم قصاص و دیه را در حدیثی مفصّل نقل فرموده اند که وقتی انکار و لَجاجَت ابن عباس را می بینند، به وی چنین می فرمایند:

“ ... حکم خدا در شبی که امر او نازل شد (شب قدر) چنین است و اگر پس از آنکه آن را خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای انکار کنی، خدا تو را به دوزخ بَرَد، چنانچه تو را کور کرد، روزی که ولایت علی (علیه السلام) و حکم الهی را بر او منکر شدی!

۱- آیات اوّل تا سوّم سوره ی دُخان

۲- اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج۱، ص ۳۶۴، باب شأن نزول سوره ی «إنا انزلناه» حدیث۶.

[ابن عباس] گفت:

“[آری!] تو از کجا این را می دانی؟! به خدا چشم من کور نشد مگر از سیلی پَرِ فرشته!”

... [حضرت برای او تعریف کردند]:

... گفتی که: علی بن ابیطالب (علیه السلام) به تو فرموده است:

“شب قدر در هر سالی هست و در آن شب امور سال نازل می شود و آن امور پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله والیانی دارد، تو گفتی: آنها کیانند و او فرمود: من و یازده تن از صُلب من که همه امام و مُحدَّث(۱) هستند”.

تو گفتی: “به رأی من! شب قدر نباشد جز با رسول خدا صلی الله علیه و آله ! ”

پس آن فرشته که با علی (علیه السلام) حدیث می کرد (به إذن خدا) بر تو ظاهر شد و به تو گفت:

“ای عبدالله! دروغ می گوئی! آنچه را علی (علیه السلام) باز گفته، من به دو چشم خود دیدم، هر چند او به چشم خود ندیده (نزول ملائکه را) ولی با دل خود دریافته و با گوش خود (الهام ایشان) شنیده است! ”

سپس آن فرشته با پر خود به صورت تو سیلی زد و تو کور شدی!

ابن عباس گفت: “ما در هر چه اختلاف داریم حکمش با خداست! ”

من (امام باقر) گفتم:

۱- دریافت کننده ی الهام و حدیث فرشتگان

"آیا حکم خدا موافق حکم کسی است که در یک موضوع دو رأی مختلف دارد؟! "

جواب گفت: نه!

پس من گفتم: "اینجاست که خود هلاک شدی و دیگران را هم هلاک کردی! ".(۱)

سؤال مرد مسیحی از امام کاظم (علیه السلام)

یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گوید:

خدمت موسی بن جعفر (علیه السلام) بودم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد ... نصرانی گفت: أصلَحَكَ اللَّهُ (خدا خیرت بدهد)؛ من اکنون از شما سؤالی میکنم. حضرت فرمود: بپرس.

گفت: به من خبر ده از کتاب خدای تعالی که آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده و بِدان سخن گفته و آن را به آنچه باید، معرفی کرده و فرموده:

«حم ! وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ ! إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ! فيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكيمٍ»

«حم ! سوگند به کتاب روشن ! که آن را در شبی مبارک نازل کرده ایم که ما بیمدهنده ایم ! در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند.»(۲)

۱- اصول کافی، شیخ کلینی (ره)، ترجمه مرحوم کمره ای، ج۲، ص۲۶۱-۲۶۲؛ الکافی (عربی)، طبع الإسلامیه، ج۱، ص۲۴۷-۲۴۸، حدیث۲ از باب شأن نزول سوره ی إنا انزلناه.

۲- دخان/آیات۱تا۴

فرمود: اما «حم» محمد صلی الله علیه و آله است و آن در کتابی است که بر هود (علیه السلام) نازل گشته و از حروفش کاسته شده(۱) و امـا «کتـاب روشن» امیرالمؤمنین علی (علیه السـلام) است و امـا «شب مبـارک» فـاطمه علیها السـلام است و اما اینکه فرماید:

«در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند»

یعنی آن فـاطمه (علیهـا السـلام) خیر بسـیاری زایـد و بیرون دهـد و آن خیر بسـیار، مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم است (یعنی امام حسن و امام حسین و زین العابدین علیهم السلام هستند و امامان دیگر هم به اینها عطف میشوند).

مرد نصرانی گفت: اولین و آخرین این مردان را معرفی کن.

فرمود: اوصاف به یکدیگر شـباهت دارند (و ممکن نیست شخصـی را با بیان اوصافش کاملاً مشخص و ممتاز ساخت) ولی من سومی آن قوم (یعنی امام حسین (علیه السلام)) را برای تو معرفی می کنم که چه کسی از نسل او ظاهر می شود(۲) و اوصاف او در کتابهایی که بر شـما نازل شده هست، اگر تغییرش نداده و تحریفش نکرده و کفر نورزید؛ ولی از قدیم این کار را کرده اید! ... (تا آخِر حدیث، که پس از چندین سؤال و جواب، مرد مسیحی مسلمان می شود ...).(۳)

۱- یعنی در کتاب هود (علیه السـلام) از محمد صلی الله علیه و آله به «حم» تعبیر شده و دو حرف "م د" آن، از نظر تخفیف یا جهت دیگری افتاده است

۲- مقصود حضرت قائم عَجَّلَ اللهُ فرَجَهُ است

۳- اصول کافی، شیخ کلینی، ترجمه مصطفوی، ج۲، ص ۳۹۴، فصل زندگانی امام موسی کاظم (علیه السلام)، حدیث۴.

= عبداللّٰه بن مُسکان از حضرات باقر، صادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده که هر سه امام فرموده اند:

خداوند تمام قرآن را در «لیله القدر» به بَیت المَعمور (مقابل کعبه در آسمان) نازل کرد. سپس در مدت بیست و سه سال بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل نمود. خداوند در آن شب، هر کار حقّ و باطلی و آنچه را در آن سال روی می دهد، تقدیر فرموده و بَداء (دگرگونی قضاء و قَدَر) و مشیّت الهی در آن راه دارد، آنچه خواهد مقدَّم می دارد و هر چه خواهد، تأخیر می اندازد، از سرنوشتها، روزی ها، امنیت، صلح، سلامت و غیره.

پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) تلقین فرمود و آن حضرت هم به ائمه ی طاهرین علیهم السلام از اولاد خود رسانید، تا آنکه نوبت به صاحب الزمان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برسد.(۱)

برکت اهل بیت علیهم السلام مقارن با بی برکتی بنی امیه

مرحوم مجلسی اول (ملّا محمد تقی) در لَوامِع صاحِبقِرانی(۲) که ترجمه ی "مَن لا یحضُرُهُ الفقیه" شیخ صدوق (ره) برای شاه عبّاس دوّم صفوی است، می نویسد:

"منقولست از فُضَیل و زُرارَه و محمد بن مسلم از حُمران، که گفت: سؤال کردم از حضرت امام محمّد باقر (علیه السلام) از قول - حق سُبحانَه و تعالیٰ - که فرموده است:

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ»(۳)

۱- مهدی موعود، ترجمه جلد ۵۱ بحار الأنوار علامه مجلسی)، علی دوانی، ص۲۷۲.

۲- لَوامِع صاحِبقِرانی: درخشش های شاهانه.

۳- (دخان/۳)

«ما فرستادیم قرآن را در شب با برکت»

کدامست این شب؟

حضرت فرمودند:

شب قدر است که در ده روز آخر ماه رمضان هر سال هست و قرآن نازل نشده به بیت المعمور و نه به آسمان اوَّل، مگر در شب قدر؛ و حق سُبحانَه و تعالیٰ دربارهی این شب مبارک فرموده است:

«فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»(۱)

«در این شب فصل می شود هر چیزی که با حکمت و اِحکام است»

یعنی مُقدَّر می شود در شب قدر هر چیزی که در سال آینده واقع خواهد شد، تا سال آینده بعدی در همین شب، از نفع و ضرر و یا طاعت و معصیت، یا فرزندی که حق - سبحانَه و تعالیٰ - عطا فرماید، یا عمر یا روزی. پس هر چه در این شب، مقدّر و قضا شود، آن حتم و واجب می گردد که البته واقع شود؛ قطع نظر از اسباب عظیمه که سبب مَشِیّت الهی شود، که به مرتبه[ای] نمی رسد که خِلافش مُحال باشد؛ بلکه خِلافش نادر می شود (یعنی کم رخ می دهد که خداوند، خِلاف آنچه در شب قدر، تقدیر فرموده، مشیَّت بفرماید.)

عرض کردم: چه معنی دارد که:

«لَیلَه القدرِ خَیرٌ مِن ألفِ شَهرٍ»(۲)

۱- (دخان/۴)

۲- (قدر/۳)

«شب قدر بهتر از هزار ماه است»؟

حضرت فرمودند:

«اعمـال خوبی که در شب قـدر کننـد از نمـاز و زکـات و انواع خیرات، بهتر است از عمـل در هزار مـاهی که شب قـدر در آن نباشد».

بعضـی گفته اند: مراد اینست که در هزار ماه پادشاهی بنی امیه، به تَشَؤُّم(۱) کفر و فسق ایشان، شب قدر را از ایشان برداشـتند؛ چنانکه ظاهر عبارت حـدیث (امام صادق (علیه السـلام)، در ابتدای) صـحیفه کامله سـجّادیه است (که توضـیح آن می آید) و اظهر آنست که ... هزار مـاه – قطع نظر از شب قـدر – مراد است ... امـا ایـام پادشـاهی بنی امیه، هزار ماه درست است چنانکه مضبوط است نزد اهل تواریخ (۸۳ سال و چهار ماه، به توضیحی که می آید.)

=نقل کرده انـد که در خدمت حضـرت سَیّد المُرسَلین صـلی الله علیه و آله مذکور شد حکایت شـمسون عابد، که عمر بسـیار یافت و هشتاد سال کارش جِهاد بود که شب تا صبح به عبادت الهی مشغول بود و روزش جهاد می کرد.

صحابه گفتند: یا رسولَ اللّٰه، عمرهای ما کوتاه است و به سبب کوتاهی عمر، از این ثوابهای عظیمه محرومیم!

حق سُبحانَه و تعالیٰ بدین منظور این سوره را فرو فرسـتاد که اگر چه عمر شـما کوتاه است، حق – سبحانَه و تعالیٰ – شما را به سبب مُتابَعَت حضرت سَیّدالمُرسَلین صلی الله علیه و آله

۱– تَشَؤُّم [یا: تَشاؤُم = شوم بودن]

این قِسم شبی کَرامَت فرمود که یک شبش بهترست از عمل نود سال از عمرهای ایشان و آن افضلیَّت انتهائی ندارد و بعضی را دو برابر می دهند و بعضی را هفتاد و یا هفتصد، تا به مرتبه ای که حصر آن نتواند کرد غیر از حقّ سُبحانَه و تعالیٰ."(۱)

بخشی از متن حدیث امام صادق (علیه السلام) در ابتدای صحیفه ی سجادیه

اشاره

قَالَ: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی فِی ذَلِکَ: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیلَهِ الْقَدْرِ ! وَ ما أَدْراکَ ما لَیلَهُ الْقَدْرِ ! لَیلَهُ الْقَدْرِ خَیرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»(۲) تَمْلِکُهَا بَنُو أُمَیَّهَ لَیسَ فِیهَا لَیلَهُ الْقَدْرِ. قَالَ: فَأَطْلَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِیَّهُ عَلَیْهِ [الصَّلاهُ و] السَّلامُ، أَنَّ بَنِی أُمَیَّهَ تَمْلِکُ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ مُلْکَهَا طُولَ هَذِهِ الْمُدَّهِ.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

و خدای تعالی در این باره (سلطنت بنی امیّه و مدّت آن) فرستاد:

«ما قرآن را در شب قدر یکجا به لوح محفوظ یا به خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از بعثت «فرستادیم»؛ پس از آن، جبریل در مدّت ۲۳ سال به تدریج و کم کم برای پیغمبر می آورد ! «و چه می دانی که شب قدر چیست! ! شب قدر بهتر از هزار ماه است» که بنیامیّه در آن پادشاهی میکنند و در آن (مدت خلافت) شب قدر نیست.

۱- لوامع صاحبقرانی، مشهور به شرح فقیه، علامه مجلسی اول، ج۶، ص۵۹۲-۵۹۴.

۲- (سوره ی قدر/آیات ۱ - ۳)

توضیح مرحوم فیض الإسلام ره:

"به دست آوردن سعادت و نیکبختیها در شب قدر بهتر است از خوشگذرانیهای هزار ماه سلطنت بنیامیّه. سیّد اجلّ سیّد علیخان - رَحِمَهُ اللّه - در شرح صحیفهی خود می نویسد:

ابن اثیر (سنّی مذهب) در "جامع الأصول" گفته:

مدّت سلطنت بنی امیّه هزار ماه است و مراد خدای تعالیٰ به اینکه شب قدر بهتر از هزار ماه می باشد همان است و هزار ماه ۸۳ سال و چهار ماه است و آغاز استقلال بنیامیّه به پادشاهی، هنگام صلح حسن بن علی (علیه السلام) است با معاویه بن ابی سفیان، در پایان سال چهلم از هجرت و انقراض دولت ایشان به دست ابومسلم خراسانی در سال ۱۳۲ (قمری) است که ۹۲ سال می شود و خلافت عبداللّه ابن زبیر که هشت سال و هشت ماه است از آن ساقط می شود؛ میماند ۸۳ سال و چهار ماه و آن هزار ماه است).

[سپس] حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

پس خدای عزّ و جلّ پیغمبرش را آگاه نمود که بنی امیّه پادشاهی و سروری این امّت را در این مدّت (هزار ماه) به دست می گیرند.(۱)

ماه رَمَضان، شَهرُ اللّهِ المُبارَک، ماه قدر و قرآن، ماه امیر مؤمنان (علیه السلام) است

۱- ترجمه و شرح صحیفه سجادیه، مرحوم فیض الاسلام، ص۲۰ و ۲۱.

علی بن طَیفور بسطامی(۱) در مِنهاجُ النَّجاحِ - ترجمه ی مِفتاحِ الفَلاح شیخ بهائی - می نویسد:(۲)

" تَبصِرَةٌ: رجب ماه ولایت؛ و شعبان، شهر رسول اللّه و رمضان، شهر اللّه است و اهل ولایت، در آغاز شهر ولایت، آماده برای ادراک اسرار شهر اللّه به خصوص لیله ی مبارکه ی قدر می شوند و آن که گفته ایم: رجب شهر ولایت است، در صدور توقیع مبارک از حضرت ولی اللّه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و امر آن جناب که: «اُدعُ فی کُلِّ یَومٍ مِن اَیّامِ رَجَبٍ: [اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَعَانِی جَمِیعِ مَا یَدْعُوکَ بِهِ وُلَاهُ أَمْرِک ... الخ]» توجّه داشته باش!".

اختفاء و غَیبَت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، چون اختفاء لیله القدر، مبارک و با برکت است

پنهان بودن و اختفاءِ لیله القدر از علم و آگاهی ما (غیر معصومین)، چیزی از برکت و شأن و مقام آن نمی کاهد. اساساً پنهان بودن و غَیبَت، سبب کاهش ارزش و اعتبار یک چیز گرانبها یا یک شخصیت ارزشمند نیست. وجود مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز اگر چه از ما پنهان و غائب است، ولی این نقص و عیب ما است که لیاقت حضور علنی آن حضرت را نداریم. با این همه، باز هم، از برکات وجود حضرت، بهرهمندیم؛ حتی در دوران غیبت و اختفای ایشان.

= شیخ بهاءالدّین عامِلی، معروف به شیخ بهائی (ره) در رساله ی "نان و حلوا" چنین سروده است:

چون شب قدر از همه مستور شد

۱- از علماء حیدرآباد هند – متوفّای ۱۱۰۰ ق

۲- مِنهاجُ النَّجاحِ - ترجمه ی مِفتاحِ الفَلاح شیخ بهائی - (مقدّمه ی۲/ ص۳۴/ آخِر فصل۲

لاجَرَم، از پای تا سر، نور شد

اسم اعظم چون که کس نشناسدش

سَروَری بر کُلِّ اَسما باشدش

تا تو هم از خلق پنهانی، همی

همچو لیل القدر و اسم اعظمی!

برکت عیسیٰ مسیح (علیه السلام)، برکت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است

در مورد حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) نیز، در قرآن کریم، لقب مبارک به کار رفته است:

«وَ جَعَلَنی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیًّا»(۱)

«و هر جا باشم مرا مبارک (با برکت) قرار داده و تا زنده ام به نماز و زکات وصیَّت کرده است».

یک وجه این لقب مبارک و پر برکت، از آن روست که حضرت عیسی (علیه السلام) دینی جهانی و پیروانی بسیار یافت؛ هر چند اکنون دیگر، دین او تحریف شده و با وجود دین اسلام، دین مسیحیت منسوخ است. اما جالب اینجاست که در احادیث اهل بیت علیهم السلام به این برکت عیسی مسیح (علیه السلام) در عصر ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اشاره شده است:

=در تفسیر مَنهَج الصّادقین، به نقل از تفسیر قمی (ره) آمده است:

۱- (مریم/۳۱)

“علی بـن ابراهیـم [قمی (ره)] از پـدر خـود نقـل کرده و او از سـلیمان بـن داود [مِنقَری] و او از ابی حمزه ثُمـالی، از شـهر بن حَوشَب، که گفت:

روزی حَجّاج بن یوسُف ثقفی - لَعنهُ اللهِ عَلَیه - در واسـط بود و عطـا می داد؛ یکی از مُلازِمان او بیامـد و گفت: امیر تو را می طلبد! من نزد او رفتم با جامه ی کهنه و اسبی لاغر.

چون حَجّاج مرا بدیـد گفت: ای شـهر! این چه رَثـاثَت و خَلاـقَت (پوسـیدگی و نرمی لباس) است و این اسب چیست که بر او سواری؟!

گفتم: اَیُّهَا المَلِكُ! نشسـتن من بر این اسب بر سبیل اتفاق است و من او را نخریده ام! و اما خَلاقَت جامه؛ پس بدان که اینچنین جامه مرا کافی است؛ چه، غرض از آن، سَتر عورت است و به آن حاصل می شود!

مرا گفت: تو جامه ی خز نمی پوشی؛ عیب آن کس می کنی که او را پوشد؟!

گفتم: من خز پوشیدن عادت نکرده ام و لیکن عیب نکنم آن را که خز پوشد!

پس جامه از خز در من پوشید؛ چون خواستم که بیرون آیم گفت: مرا آیتی مشکل شده است!

گفتم: چیست؟

این آیه تلاوت نمود که:

«وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»(۱)

(هیچیك از اهل کتاب نیستند، جز آنکه ایمان می آورند به او قبل از مرگ!

۱- (نساء/۱۵۹)

و گفت: بسیار هست که اُسَرای یهود و ترسا را نزد من آرند و من به قتل ایشان امر کنم و ایشان را نزد من گردن می زنند و از ایشان هیچ کلمهی ایمان نمی شنوم!

من گفتم: اَصلَحَ اللَّهُ الاَمیرَ؛(۱) معنی آیه بر این وجه نیست که تأویل کردی! بلکه معنی این است که چون عیسی بن مریم (علیه السلام) قبل از قیامت از آسمان به زمین آید، هیچ اهل ملّتی نباشد، از یهود و نصرانی و غیر آن، مگر که ایمان آرد به او قبل از موت عیسی (علیه السلام) (که تا آن زمان زنده است) و نماز گذارد در پسِ مَهدی (علیه السلام).

من چون این بگفتم، گفت: وَیحَك! این را از کجا می گویی و از کجا به تو رسیده؟!

گفتم: حَدَّثَنی بِهِ مُحمّدُ بنُ علی بن الحُسَین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام (امام باقر).

حَجّاج ساعتی نیک سر در پیش افکند و انگشت بر زمین می زد! پس سر بر آورد و گفت:

" اَخَذتَها مِن عَینٍ صافِیَهٍ! "

آن را از چشمه ای گوارا و زلال گرفتهای!

کلبی گوید: من وی (شهر بن حَوشَب) را گفتم:

چرا از محمد بن علی (علیه السلام) روایت کردی و حال آنکه او (حَجّاج) کارِهِ وی و آبای او (یعنی از آن حضرت و پدرانش بدش می آید!) است و کارِه [است] از هر که از ایشان روایت کند!

[شهر] گفت: قصد آن کردم تا وی را در غضب آورم! ".(۲)

۱- خدا به صلاح بدارد امیر را

۲- تفسیر مَنهَج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج۳، ص۱۵۳-۱۵۴.

چنانکه از حدیث فوق آشکار میشود، اکثریت مسیحیان، هنگام ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و از آسمان به زیر آمدن حضرت عیسی (علیه السلام) و نماز گزاردن وی پشت سر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ایمان می آورند و این خود از بزرگترین و مبارکترین برکاتی است که از طریق حضرت عیسی (علیه السلام) برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مقدّر شده است.

آیه ی مبارکه ی «نور»، آیه ای مبارک در شأن اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

«اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ؛ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ فیها مِصْباحٌ، الْمِصْباحُ فی زُجاجَهٍ، الزُّجاجَهُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ، لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ، یَکادُ زَیْتُها یُضیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ، نُورٌ عَلی نُورٍ، یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ»(۱)

«خدا نور آسمانها و زمین است. مَثَل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ درون شیشه ای و آن شیشه چون ستاره ای درخشنده. از روغن درخت مبارک (پربرکت) زیتون، که نه شرقیست و نه غربی، افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد، هر چند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد، بدان نور راه می نماید و برای مردم مَثَلها می آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است».

«شجره ی مبارکه» علی (علیه السلام) و امامان پس از او از نسل ابراهیم (علیه السلام) هستند

۱- (نور/۳۵)

سُلَیم بن قَیس هلالی (ره) از سلمان فارسی (علیه السلام) نقل می کند که در جمع اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام هجوم به خانه ی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، در دفاع از آن حضرت سخنانی گفته و از جمله چنین گفته است:

« ... خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران (علیه السلام) را بر همه جهانیان برگزید، نسلی که از یکدیگرند ... آل محمد صلی الله علیه و آله فرزندان نوح (علیه السلام) و آل ابراهیم (علیه السلام) از ابراهیم و برگزیده و نسلِ اسماعیل (علیه السلام) و عترت محمد پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. آنان اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه اند. آنان همچون آسمان بلند و کوههای پایدار و کعبهی پوشیده و چشمهی زلال و ستارگان هدایت کننده و درخت مبارک هستند که نورش می درخشد و روغن آن مبارک است ...".(۱)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «شجره ی مبارکه» است

فُضَیل بن یَسار گفت: به حضرت ابی عبداللّه الصّادق (علیه السلام) عرض کردم:

«اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»؛

فرمود: «خدای عَزَّ وَ جَلّ چنین است».

عرض کردم: «مَثَلُ نورِهِ»؛

فرمود: «آن محمد صلی الله علیه و آله است».

۱- أسرار آل محمّد عَلَیهِمُ الصَّلاهُ وَ السَّلامُ، ترجمه کتاب سُلَیم بن قَیس هِلالی (ره)، ص ۲۳۵.

عرض کردم: «کَمِشکاهٍ»؛

فرمود: «سینهی محمد صلی الله علیه و آله است».

عرض کردم: «فیها مصباحٌ»؛

فرمود: «در آن مصباح، نور علم است، یعنی پیغمبری».

عرض کردم: «الْمِصْباحُ فِی زُجاجَهٍ»؛

فرمود: «علم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به سوی دل علی (علیه السلام) صادر شد».

... عرض کردم:

« ... یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ، لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ»؛

فرمود: «امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که نه یهودیست و نه نَصرانی»

عرض کردم:

«یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ»؛

فرمود: نزدیک باشد که علم از دهان عالِم آل محمد صلی الله علیه و آله بیرون آید، پیش از آنکه به آن نطق کند.

عرض کردم: «نُورٌ عَلی نُورٍ»؛

فرمود: «امام است در پی امام» یعنی امامی که بعد از امام دیگر باشد.(۱)

۱- اسرار توحید/ ترجمه ی کتاب التَّوحید شیخ صدوق، میرزا محمدعلی اردکانی، ص۱۵۶-۱۵۷.

فاطمه زهرا علیها السلام نیز از «شجره ی مبارکه» است

اشاره

ابن مُغازِلی، سُنّی مالکی (فوت: ۴۸۳ق) در کتاب مَناقِب علی بن ابیطالب (علیه السلام) (ص۳۱۶، حدیث۳۶۱) به نقل از حسن بَصْری و نیز علامه حِلّی (ره) در کشف الیقین (یا: کشف الحقّ) به نقل از علی بن جعفر (علیه السلام) از امام کاظم (علیه السلام) روایت کرده که «مِشکاه» (چراغدان) و «زُجاجَه» (شیشه) حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و «مِصباح» (چراغ) امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) هستند، که همگی از «شجره ی مبارکه ی» نسل ابراهیم (علیهم السلام) می باشند.

ترجمه ی روایت:

“محمد بن سهل بغدادی، از موسی بن قاسم، از علی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرده است که گفت: از ابو الحسن (امام کاظم) (علیه السلام) پرسیدم: «مِشکاه» در این آیه چیست؟

امام کاظم (علیه السلام) در جواب فرمود:

«مشکاه» فاطمه علیها السلام و «مصباح» حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) می باشند و «الزُّجاجَهُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌ» (شیشه ای که در روشنی مانند ستاره درخشان است) و فاطمه (علیه السلام) آن ستاره درخشان در بین زنان اهل عالَم است؛ «یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ» (که از شجره مبارکه زیتون روشنی می گیرند) و آن، شجره ابراهیم (علیه السلام) می باشد ... (۱)”

۱- آینه یقین، ترجمه کشف الیقین علامه حِلّی، سید مجتبی تراکمه ای، ص ۳۸۵؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ۲۳/۳۱۶ – حدیث ۲۳ از باب ۱۸، در اینکه اهل بیت علیهم السلام انوار خدا هستند و تأویل «آیه ی نور» در حقّ ایشان.

مقایسه با روایات دیگر

در روایات مشابه دیگر، که اختلاف لفظی اندکی با این روایت دارند، «مصباح» به امام حسن (علیه السلام) و «زُجاجَه» به امام حسین (علیه السلام) تأویل شده و در توضیح و تفسیر «شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ»، عبارت قرآنی «یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ» چنین تأویل شده:

«یَکَادُ الْعِلْمُ یَنْفَجِرُ بِهَا»

نزدیک است که علم و دانش، آن درخت پر برکت را بشکافد و از درون آن (به آفاق جهان) بدرخشد.

«نُورٌ عَلیٰ نُورٍ» نیز به «إمامٌ بَعدَ إمامٍ» تأویل شده، که باز از آثار برکت آن درخت است.

«یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ» نیز به «یَهْدِی اللَّهُ لِلْأَئِمَّهِ مَنْ یَشَاءُ»،(۱) تأویل شده است.(۲)

تأویلی دیگر از «آیه ی نور»، در شأن دوازده امام (علیهم السلام)

از جابر بن عبدالله انصاری (ره) روایت شده که گفت:

داخل مسجد کوفه شدم، دیدم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با انگشت مبارک خود چیزی می نویسد و تبسّم می فرماید.

۱- خدا هدایت می کند به واسطه ی امامان : هر که را بخواهد

۲- الکافی، شیخ کلینی ره، چاپ اسلامیه، ۱/۱۹۵- حدیث۵ از باب۱۳: در اینکه ائمّه اطهار (علیهم السلام) نور خدا هستند.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین؛ چه چیز تو را می خنداند؟!

فرمود: تعجّب می کنم از کسی که این آیه را می خواند ولی آن را خوب درک نمی کند!

عرض کردم: کدام آیه، یا امیرالمؤمنین؟!

پس فرمود:

«اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ»: المِشكاهُ محمّدٌ؛ «فِيها مِصْباحٌ»: أنا المصباح؛ «[المِصباحُ] فِي زُجاجَةٍ؛ الزُّجاجةُ»: الحسنُ و الحُسَينُ ؛ «كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»: و هو عليُّ بنُ الحُسَين ؛ «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ»: محمدُ بنُ عليٍّ؛(۱) «زَيْتُونَةٍ»: جعفرُ بنُ محمّدٍ؛ «لا شَرْقِيَّةٍ»: مُوسَى بنُ جعفرٍ ؛ «وَ لا غَرْبِيَّةٍ»: عليُّ بنُ مُوسَى؛ «يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ»: محمّدُ بنُ عليٍّ؛ «وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ»: عليُّ بنُ محمّدٍ؛ «نُورٌ عَلى نُورٍ»: الحسنُ بنُ عليٍّ، «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ»: القائمُ المَهدِيُّ (عَجَّلَ اللهُ فرجَه) «وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (و خدا برای مردم، مَثَلهایی می زند و خداوند بر هر چیزی داناست.)(۲)

۱- شاید از آن جهت که آن حضرت باقرالعلوم و شکافنده ی دانشها و به سان درخت پربار و با برکت علم و دانش بوده

۲- بَصائِرُ الدَّرَجات، محمّد بن حسن صفّار، ص۲۰۰، ح۱۹؛ البرهان، سید هاشم بَحرانی، ۴/۷۲.

بقعه ی مبارکه

اشاره

«فَلَمَّا جاءَها نُودِیَ أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَها وَ سُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ»(۱)

«و چون موسی به نزد آتش آمد (که به جای نار، نور الهی بود که از درختی سر برزده بود و از آن نور) ندائی برخاست که ای موسی! هر کس که در آن آتش است (یعنی ملائکه ای که مشغول تسبیح و تقدیس اند) و هر کس که در اطراف آن آتش است (یعنی تو یا موسی که نزدیک به درخت و آن نور هستی) مبارک و مشمول برکت و خیر خداوند شده اید و منزّهست خدای یکتا که پروردگار جهانیانست (از صفاتی که سزاوارش نیست؛ یعنی از آنکه جسمی باشد که محتاج به جهتی باشد، یا عرضی باشد که نیازمند به محل و مکانی باشد، یا کسی باشد دارای صدا، که به وسیله آلتی سخن گوید)»(۲)

«فَلَمَّا أَتاها نُودِیَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَنْ یا مُوسیٰ إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعالَمینَ»(۳)

«پس (موسی اهل و عیال خود را در بیابان گذاشت و به جانب آتش رفت) چون بنزدیک آتش آمد از کنار وادی اَیمَن (کرانه ی راست وادی، مسیل بین دو کوه) در آن قطعه زمین مبارک و پر خیر و برکت (که وادی مقدّس و مَعدِن وحی و رسالت و مقام استماع کلام حضرت احدیّت بود) از درختی (که آتش در آن بود) ندا برداشته شد که ای موسی! (این کس که با تو سخن

۱- (نمل/۸)

۲- تفسیر خسروی، ۶/۳۰۲.

۳- (قَصَص/۳۰)

می گوید، منم!) من خدایم، پروردگار و مالک جهانیان و آفریننده تمام آفریدگان.»(۱)

تطبیق «بُقعَه مبارکه» با کربلاء مقدّسه

در تهذیب شیخ طوسی (ره) روایتی اینچنین آمده است:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ (علیه السلام): «شاطِئُ الْوادِ الْأَيْمَنِ» الَّذِی ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِی الْقُرْآن هُوَ الْفُرَاتُ وَ «الْبُقْعَةُ الْمُبارَكَهُ» هِیَ كَرْبَلَاءُ.(۲)

که در این حدیث، امام صادق (علیه السلام) «شاطِئ الْوادِ الْأَيْمَن» (کنار وادی اَیمَن، کرانه ی راست وادی) را به رود فرات و «الْبُقْعَه الْمُبارَكه» را به کربلای مُعَلّی تأویل فرموده است.

توضیح:

بایـد دانست که این گونه احادیث شریفه، ناظر به معانی باطنی (تأویل) آیات کریمه قرآنی هستند، که علم آن فقط نزد خود اهلبیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. در نقشهٔ زیر از عِراق، ملاحظه می شود که در جانب راست سرزمین مقدّس کربلا، با فاصله، رود فرات جریان دارد:

۱- تفسیر خسروی، ۶/۳۶۱.

۲- تهذیب شیخ طوسی (ره) (چاپ اسلامیه، ۶/۳۸، ح ۸۰-۲۴)

تصویر شماره (۴)

اهل بیت علیهم السلام، جلال و کَرامت الهی و مُتبارِک هستند

«تَبارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ»(۱)

«بزرگوار و مبارک است نام پروردگار تو، که خداوند جلال و عزّت و احسان و کَرامَت است».

امام باقر (علیه السلام) در تأویل این آیه کریمه فرموده اند:

«نَحنُ جَلالُ اللهِ و کَرامَتُهُ الَّتی أکرَمَ اللهُ - تَبارَکَ وَ تَعالَی - العِبادَ بِطاعَتِنا وَ مَحَبَّتِنا»

«ما جلال خداوند و کَرامَت و بزرگواری او هستیم، که خداوند تبارک و تعالی، به سبب آن، بندگان خود را اِکرام فرموده و به اطاعت و مَحَبَّت ما اهل بیت مورد لطف قرار داده “

۱- (الرّحمن/۷۸)

(۱).

قصرهای مبارک بهشتی، برکتی اُخرَوی برای شیعیان علی (علیه السلام)

اشاره

= «تَبارَکَ الَّذی إِنْ شاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْراً مِنْ ذلِکَ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ یَجْعَلْ لَکَ قُصُوراً»(۲)

«بزرگ و بزرگوار (مُتبارِک) است آن کس که اگر خواهد بهتر از آن به تو ارزانی دارد: باغهای بهشت که در آنها نهرها جاری باشد و برایت (آنجا) قصرهای شکوهمند پدید آورد».

= شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد، چنین روایت کرده است:

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ عَنْ عَلِیٍّ (علیه السلام) قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله :

«إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَی قَضِیباً [أو: قصراً] مِنْ یَاقُوتٍ أَحْمَرَ، لَا یَنَالُهُ إِلَّا نَحْنُ وَ شِیعَتُنَا وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْهُ بَرِیئُونَ»

اَصبَغ بن نُباتَه گفت: علی (علیه السلام) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱- تفسیر نورُ الثَّقَلَین، حُوَیزی ره، ج۵، ص ۲۰۳.

۲- (فرقان/۱۰)

«همانا خـدای متعال، شاخساری [یا: قصـری] از یاقوت سـرخ دارد، که جز ما و شـیعیان ما از آن بهره مند نمیشوند و دیگران از آن محرومند».(۱)

تذکّر: در دو تفسـیر کَنزُالدَّقائق و نورالثَّقَلَین، ذَیل این آیه ی کریمه از سوره ی فرقان، همین روایت با عبارت «قَصـراً مِن یاقوتٍ أحمَرَ» آمده است.

= در حـدیثی دیگر، فـاطمه دختر حضـرت رضـا (علیه السـلام) از فاطمه و زینب و اُمّ کلثوم دختران حضـرت موسـی بن جعفر (علیه السلام) و آنها از فاطمه دختر حضرت صادق (علیه السلام) و او از فاطمه دختر حضرت باقر (علیه السلام) و او از فاطمه دختر حضـرت زین العابدین (علیه السـلام) و او از فاطمه و سُـکَینه دختران امام حسـین (علیه السـلام) و آنها از ام کلثوم دختر حضرت علی (علیه السلام) از حضرت زهرا علیها السلام دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمود:

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم:

گـاهی که مرا به آسـمان بردنـد، وارد بهشت شـدم؛ ناگـاه کـاخی دیـدم از دُرّ سـفید و آن کاخ دَری داشت که با دُرّ و یاقوت زینت شده بود؛ بر آن در، پرده ای آویزان بود؛ سرم را بالا کردم دیدم به آن در نوشته است:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه؛ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ عَلِیٌّ وَلِیُّ الْقَوْمِ»

۱- الإرشاد، شیخ مفید، ترجمه ی ساعدی، ص۳۸.

«نیست خدائی جز خدای بزرگ؛ محمّد رسول خداست؛ علی ولی و سرپرست مردم است»

و بر آن پرده نوشته شده بود:

«بَخْ بَخْ! مِنْ مِثْلِ شِیعَهِ عَلِی!»

«به به! از مثل شیعه علی!»

درون کاخ رفتم؛ باز قصری دیدم از عقیق سرخ، که دری از نقره داشت و آن در با زَبَرجَد سبز زینت شده بود و نیز پرده ای داشت؛ سرم را بالا کردم دیدم بر آن در نوشته است:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ عَلِیٌّ وَصِیُّ الْمُصْطَفَی»

«محمد رسول خداست؛ علی وصی مصطفی است».

و بر آن پرده نوشته بود:

«بَشِّرْ شِیعَهَ عَلِیٍّ بِطِیبِ الْمَوْلِدِ»

«شیعیان علی (علیه السلام) را مژده دِه به حلال زاده بودن».

وارد شدم؛ باز کاخی از زمرّد سبز دیدم که زیباتر از او ندیده بودم؛ دری از یاقوت سرخ داشت که با لؤلؤ تزیین شده بود و بر آن در پرده ای بود؛ سرم را بالا کردم دیدم بر آن پرده نوشته است:

«شِیعَهُ عَلِیٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ»

«شیعیان علی همان رستگارانند!».

گفتم: ای دوست من، جبرئیل!این کاخ از کیست؟!

گفت: ای محمدا! از آن عموزاده و وصیِّ تو علی بن ابیطالب است. تمام مردم، روز قیامت با پای برهنه و بدن عریان به محشر می آیند، مگر شیعیان علی (علیه السلام) و مردم را آن روز به نام مادرهایشان می خوانند، مگر شیعهی علی را، که به نام پدرانشان خوانده می شوند.

گفتم: ای جبرئیل! این چگونه می شود؟

گفت: «چون آنها علی (علیه السلام) را دوست دارند ولادتشان پاکست و حلال زاده اند».

بیان علاّمه مجلسی (رحمه الله)

اینکه فرمود: «فطابَ مَولِدُهُم» (پس ولادتشان پاکست) [یعنی شیطان، در انعقاد نطفه ی ایشان شرکتی نداشته است و لذا خالصانه به اسم پدران خود خوانده میشوند] شاید به این معنی باشد که خداوند چون قبلاً می دانست ارواح شیعیان علی (علیه السلام) دوستدار آن حضرت هستند و در روز پیمان،(۱) به ولایت او اقرار کردند، بدین جهت، ولادت بدنهای آنها را (در این دنیا؛ پس از عالَم ذرّ) پاک قرار داد.(۲)

۱- روز پیمان با ارواح آدمیان؛ روز اَلَست در عالَم ذَر

۲- شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)، ترجمه جلد ۶۵ بحار الأنوار، ص۱۱۲، حدیث ۱۳۶.

بدین ترتیب، می توان گفت:

با توجه به این احادیث شریفه، به این نتیجه می رسیم که اساس خلقت و انعقاد نطفه ی شیعه ی اهل بیت علیهم السلام در این دنیا مبارک و متبرّک است؛ همان گونه که جایگاهی فرخنده و مبارک در آخرت، در انتظار اوست.

دوازده برج، نماد دوازده امام (علیهم السلام) و برکت وجودی هستند

«تَبارَکَ الَّذی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فیها سِراجاً وَ قَمَراً مُنیراً»(۱)

«بزرگ و پر خیر و برکت (مُتبارِک) است خداوندی که در آسمان، برجهائی (دوازده گانه) قرار داد و در آن برجها چراغ نورانی (یعنی خورشید) و ماه درخشان را مستقر ساخت».

= علاّمه سید هاشم بَحرانی (ره) در کتاب الإنصاف، به نقل از الاختصاص شیخ مفید (ره) روایت می کند که:

اَصبَغ بن نُباتَه گوید:

شنیدم از ابن عباس که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "ذکر خدا (و یاد کردن او) عبادت است و یاد کردن من عبادت است و یاد کردن علی عبادت است و یاد کردن امامان از فرزندان او عبادت است و سوگند به آنکه مرا به پیغمبری برانگیخته و بهترین مردمان قرارم داده، وصیِّ من بهترین اوصیاء است و به درستی که او حجَّت خدا بر بندگانش و خلیفه ی او بر خلقش می باشد و امامان راهنما - پس از من - از فرزندان

۱- (فرقان/۶۱)

او هستند. به خاطر آنها خداوند عذاب را از اهل زمین باز دارد و به وجود ایشان آسمان را نگه دارد از اینکه جز به اذن او بر زمین فرود آید و به سبب آنها کوهها را نگهدارد از اینکه مردم را به اضطراب اندازند و به برکت آنها خلقش را به وسیلهی باران سیراب کند و به واسطهی ایشان گیاه را برویاند. اینان به راستی، اولیای خدا و به درستی، جانشینان من هستند. شماره ی آنها شماره ی ماهها است که ۱۲ می باشد و عددشان به عدد نقیبان موسَی بن عِمران (علیه السلام) (یعنی همان ۱۲) است".

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

«وَ السَّماءِ ذاتِ البُروجِ»(۱)

«سوگند به آسمانهایی که دارای برجها است».

آنگاه فرمود: "ای پسر عباس! آیا پنداری که خداوند به آسمان دارای برجها سوگند یاد فرموده و مقصودش همین آسمانها و برجها است؟! "

عرض کردم: ای رسول خدا! پس مقصودش چیست؟

فرمود: اما آسمان منم و اما برجها امامان پس از منند، که اوّل آنها علی و آخِرشان مهدی است، درود خدا بر تمامی ایشان باد".(۲)

۱- سوره بروج/آیه ۱

۲- الإنصافُ فِی النَّصِّ عَلَی الأئِمَّهِ الِاثنَی عَشَرَ مِن آل محمّدٍ صلی الله علیه و آله الأشرافِ، سید هاشم بَحرانی، ترجمه: رسولی محلاتی، ص ۴۸۳-۴۸۴، حدیث ۳۲۱؛ الِاختصاص، شیخ مفید، ص۲۲۴.

بَرَکَت در رَجعَت اهل بیت علیهِمُ الصَّلاهُ وَ السَّلامُ

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» (اعراف/۹۶)

«اگر مردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه شان کردیم».

= حُوَیزی در تفسیر نورالثَّقَلَین ذیل این آیه آورده است:(۱)

فی "الخرائج و الجَرائِح" عن الحسین بن علی (علیه السلام)، حدیثٌ طویلٌ فِی "الرَّجعَه" و فیه:

«وَ لَتَنزِلَنَّ البَرَکَهُ مِنَ السّماءِ وَ الأرض، حَتّی اَنَّ الشَّجَرَهَ لَتُصَیَّفُ بِما یُریدُ اللهُ فیها مِنَ الثَّمَرَهِ وَ لِیُؤکَلَ ثَمَرَهُ الشِّتاءِ فِی الصَّیفِ وَ ثَمَرَهُ الصَّیفِ فِی الشِّتاءِ وَ ذلِکَ قَولُهُ تعالی: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا».

قطب راوندی در "خَرائِج و جَرائِح"(۲) از امام حسین (علیه السلام) حدیثی طویل در باب رَجعَت اهل بیت علیهم السلام پس از ظهور، نقل کرده و در آن آمده است:

۱- تفسیر نورالثَّقَلَین (۲/۵۲ - حدیث۱۹۹)

۲- به معنی معجزات خارج شده از امامان (علیهم السلام) جهت جذب قلوب مردمان

«و هر آینه نازل خواهد شد برکت از آسـمان و زمین، تا آن اندازه که درخت حتی در فصل تابسـتان، باران می خورد، به سبب آنکه خـدا اراده می فرمایـد که پرثمر باشد و نیز از بهر آنکه میوه ی زمسـتان در تابسـتان و ثمر تابسـتان نیز در زمسـتان خورده شود و این همان فرموده ی خدای تعالی است [که فرمود]:

«اگر مردم قریـه هـا ایمـان آورده و پرهیزگـاری پیشـه کرده بودنـد، برکـات آسـمان و زمیـن را به رویشـان می گشـودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه شان کردیم.»

رحمت و برکات خداوند بر اهلبیت (علیهم السلام)

«قالُوا أَتَعْجَبینَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ»(۱)

«فرشـتگان به زن ابراهیم گفتنـد: آیا از فرمان خـدا تعجب می کنی؟ رحمت و برکات خـدا بر شـما اهل این خانه ارزانی باد. او ستودنی و بزرگوار است».

= در روایتی از امام صادق (علیه السلام) یا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چنین آمده است:

« ... یُکْرَهُ الْغِرَارُ وَ ذَلِکَ أَنَّ الصَّادِقَ (علیه السـلام) [أو: أمیرَالمـؤمنینَ علیـاً (علیه السـلام)] سَـلَّمَ عَلَی رَجُـلٍ؛ فَقَـالَ الرَّجُـلُ: "وَ عَلَیْکُمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ"؛ فَقَالَ: لَا تُجَاوِزُوا بِنَا قَوْلَ الْمَلَائِکَهِ لِأَبِینَا إِبْرَاهِیمَ (علیه السـلام): «رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ، إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ».

۱- (هود/۷۳)

یعنی: «مکروه است غِرار (بی اندازه جواب سلام را گفتن)؛ برای اینکه امام صادق (علیه السلام) [یا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)] به مردی سلام کرد و او در جواب گفت: "وَ عَلَیْکُمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ"؛ پس آن حضرت فرمود: در باره ی ما فراتر نروید از آنچه فرشتگان به پدر ما - ابراهیم (علیه السلام) - گفتند که: «رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ».(۱)

چنانکه مشاهده می شود، حضرت خود را از نسل و دودمان پاک و مبارک حضرت ابراهیم (علیه السلام) معرفی فرموده و خِطاب "اهلَ البَیت" را شامل اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می داند.

= ابن منظور در لسان العرب (۱۰/ ۳۹۵ - ۳۹۶) می نویسد:

"قالَ الفَرّاءُ فی قَولِهِ «رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ [أهلَ البَیتِ]» قالَ: البَرَکاتُ السَّعادَهُ؛ قالَ أبو منصورٍ: وَ کَذلِکَ قَولُهُ فِی التَّشهُّدِ: «السَّلامُ عَلَیکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ»، لأَنَّ مَن أسعَدَهُ اللهُ بِما أسعَدَ بِهِ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله فَقَد نالَ السَّعادَهَ المُبارَکَهَ الدّائِمَهَ".

یعنی: "فَرّاء در تفسیر آیه ی فوق، برکات را سعادت معرّفی کرده است. ابومنصور گفته: همچنین است آنچه در [سلام اول] تشهد آمده: «السَّلامُ عَلَیکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ»، زیرا هر کس (مانند اهل بیت) که خداوند او را سعادت بدهد بدانچه که پیامبر صلی الله علیه و آله را بدان سعادت عطا فرموده، به یقین که به سعادت مبارک و دائمی دست یافته است".

۱- تفسیر البرهان، سید هاشم بَحرانی، ۳/۱۲۵، ح۵۱۴۷؛ نورالثَّقَلَین، حُوَیزی، ۲/۳۸۶-۳۸۷.

برخی دیگر از مشتقّات «برکت» معانی آنها

=بارَکَ الرَّجُلَ - مُبَارَکَةً

آن مرد را به خیر و برکت دعا کرد، از او راضی و خرسند شد.

=بارَکَ اللّهُ لَکَ و فِیکَ و عَلَیکَ و بَارَکَکَ

خداوند تو را برکت و فراوانی دهد.

=«اللّهُمَّ بارِکْ عَلَی الأنْبِیَاءِ و آلِهِم»

«خدایا بر پیامبران و خاندان آنها، آنچه را که از شرف و مجد و بزرگی داده ای، همواره بدار»(۱)

= ابن منظور در لسان العرب (۱۰/۳۹۵) می نویسد:

"بارَکَ اللهُ الشَّیءَ و بارَکَ فیهِ و عَلَیهِ: وَضَعَ فیهِ البَرَکَةَ"

خداوند در آن برکت قرار داد.

صلوات بر اهل بیت (علیهم السلام) با همین لفظ

شیخ صدوق (ره) روایت کرده که:

ابن ابی لَیلیٰ گوید: کعب بن عُجرَه به من گفت:

نمی خواهی هدیه ای به تو بدهم؟ به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما بیرون آمد و گفتیم: یا رسولَ اللّه! ما دانستیم که چگونه بر تو سلام فرستیم؛ بفرما که صلوات بر تو چگونه است؟

فرمود: بگوئید:

۱- فرهنگ ابجدی عربی فارسی، فؤاد افرام بستانی، ترجمه: استاد رضا مهیار، ص۱۸۲.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَ بَارِكْ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»

«بارخدایا! درود فرست بر محمّد همانگونه که بر ابراهیم درود فرستادی؛ به راستی که تو ستایش شده و بزرگواری و خیر و برکت پیوسته بفرست بر آل محمّد همانگونه که پیوسته خیر و برکت فرستادی بر آل ابراهیم ؛ به راستی که تو ستایش شده و بزرگواری».(۱)

دعای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای امت خود، به همین لفظ

شیخ صدوق (ره) از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا يَوْمَ سَبْتِهَا وَ خَمِيسِهَا»

«بارخدایا! مبارك (پر برکت) بفرما برای امّتم، سحرخیزی را، خصوصاً در شنبه و پنجشنبه».(۲)

توضیح: همه میدانند که سحرخیزی، هرچند کمی مشکل است، ولی سبب نشاط در فعالیّت و کسب و کار و رونق زندگی میشود. چون انسان سحرخیز، گذشته از هوای لطیف صبحگاهی که استشمام میکند، بهره ی بیشتری از ساعات روز میبرد و بلکه تمام روز را – از طلوع آفتاب تا غروب آن، بیدار است و از آن بهرهمند می شود.

۱- أمالی شیخ صدوق، مجلس۶۱، حدیث۵.

۲- عُیونُ أخبارِ الرِّضا (علیه السلام)، باب۳۱، حدیث۷۳.

تبریک (مبارک گویی و شادباش)

ابن منظور در لسان العرب (۱۰/۳۹۵) می نویسد:

"التَّبریکُ: الدُّعاءُ للإِنسان أو غَیرِهِ بِالبَرَکَه.

یُقالُ: بَرَّکْتُ عَلَیهِ تَبریکاً؛ أی: قُلتُ لَهُ: بارَکَ اللهُ عَلَیکَ! ".

تبریکُ: دعا برای انسان یا غیر اوست به برکت.

گفته میشود: بر او تبریک گفتم؛ یعنی: به او گفتم: بارَکَ الله بر تو! ".

«تبریک» از نامهای حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است

حسین بن حَمدان خَصیبی یا حُضَینی، از علماء شیعه (فوت: ۳۳۴ق) از علی بن دَرّاع اسدی نقل می کند(۱) که حضرت علی (علیه السلام) در مسجد جامع کوفه به وی فرمودند:

«لِی ثَلَاثُمِائَهِ اسْمٍ، لَا یُمْکِنُ التَّصْرِیحُ بِهَا لِئَلَّا یَکْبُرَ عَلَی قَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ بِفَضْلِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ) عَلَی رَسُولِهِ وَ امیرالمؤمنین وَ الْأَئِمَّهِ الرَّاشِدِینَ ..."

۱- کتاب الهِدایه الکُبریٰ (باب دوم - چاپ البلاغ بیروت، ص۹۳)

«برای من ۳۰۰ اسم است، که تصریح به آنها ممکن نیست، تا مبادا گران آید بر قومی که ایمان نمی آورند به فضل خداوند بزرگ بر رسول خود و امیرمؤمنان و امامان هدایت یافته ...”

سپس در ذیل آن روایت می کند:

«.. وَ [اسمُهُ] بِلِسَان الْحَبَشَهِ: تبریک ...”

«.. و اسم آن حضرت به زبان حبشه، تبریک است ...”.

شبیه این روایت را ابن شهرآشوب (ره) نیز نقل کرده است.(۱)

تبریک ملائکه به مناسبت ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

در روایت آمده است:

هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام متولّد شد نوری از او ساطع گردید و داخل خانه های مکّه شد، به طوری که در شرق و غرب این شهر خانه ای باقی نبود مگر آنکه نور در آن داخل شده بود، آنگاه ده تن از حورالعین در حالی که به دست هر کدامشان یک تشت و اِبریقی (آبریز، آبپاشی) از بهشت که از آب کوثر پر بود، داخل اتاق شدند، آن بانویی که در پایین پاهای خدیجه قرار گرفته بود آن ظرفها را از دست ایشان گرفته و فاطمه علیها السلام را با آب کوثر شستشو داد، سپس طفل را در دو حوله ی سفید و خوشبو پیچید و بعد از آن از او خواست که سخن بگوید، پس فاطمه زبان گشود و فرمود:

۱- مناقب آل ابیطالب علیهِمُ السّلام، ابن شهرآشوب، ج۳، ص۲۷۶.

«شهادت می دهم که معبودی جز خدای یگانه وجود ندارد و شهادت می دهم که پدرم رسول خدا و برترین پیامبران است و همسرم علی برترین اوصیاء و فرزندانم برترین بازماندگان و سرور مردمان هستند».

و پس از این گفتار به آن بانوان سلام کرد و هر یک را به نامشان خطاب کرد، پس آنان خندان و شادمان گردیدند و تولّد او را به یکدیگر تبریک گفتند و اهل آسمان نیز ولادت او را به یکدیگر تبریک می گفتند و به واسطه ی تولّد فاطمه علیها السلام در آسمان نیز نور خیره کننده ای ظاهر گردید که ملائکه پیش از آن نظیرش را ندیده بودند. پس آن زنان به خدیجه (علیها السلام) گفتند:

«این مولود پاک و مبارک را بگیر؛ که در خود او و نسل او برکت قرار داده شده است!»

خدیجه (علیها السلام) در حالی که خوشحال و مسرور بود، فاطمه را در آغوش گرفت و پستان خود را در دهان او نهاد و شیر در دهان او جاری نمود و این نوزاد از رشد فوق العاده ای برخوردار بود، به طوری که در هر روز به اندازه یک ماه و در هر ماهی به اندازه یک سال رشد می کرد.(۱)

تبریک ملائکه به مناسبت ازدواج حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه علیها السلام

امام صادق (علیه السلام) از پدرانش از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یک حدیث طولانی که مربوط به ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام است، نقل کرده که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان ملائکه، مُنادی (خداوند) ندا سر می دهد که:

۱- زندگانی حضرت زهرا علیها السلام، ترجمه جلد ۴۳ بِحار الأنوار، ترجمه روحانی، ص ۳۵.

«امروز روز ولیمه ی عروسی علی بن ابیطالب می باشد ... من شما را گواه می گیرم که فاطمه - دختر محمد را - به علی بن ابیطالب تزویج نمودم، من به این ازدواج راضی هستم».

سپس منادی (خداوند) ندا می کند:

«ای ملائکه ی من! و ای ساکنان بهشت من! به علی فرزند ابوطالب و فاطمه دختر محمد تبریک بگویید، چون من هم به آنها تبریک گفتم(۱) آگاه باشید که من بهترین زنان را به ازدواج بهترین مردی که دوستش دارم، درآوردم».

بعد راحیل - یکی از ملائکه ی مُقرَّب - می گوید: خداوندا! غیر از داخل کردن آنان به بهشت، تبریکت بدانها چه گونه است؟

خداوند می فرماید: «ای راحیل! یکی از برکتهای من بر آنان این است که مَحَبّت آنان را با محبت خودم توأم نمودم(۲) و آنها را حجّت خودم بر مخلوقاتم قرار دادم.

سوگند به عزّت و جلالم! من از این دو انسان، نسل و دودمانی به وجود می آورم که آنها را خزانه دار علم خود در روی زمین قرار می دهم و آنها را دعوت کننده بر دینم معرفی می نمایم و بعد از پیامبران، وجود آنها را بر خلقم حجت قرار می دهم».(۳)

۱- بارِكُوا عَلىٰ عَلِيِّ بنِ ابيطالب حَبيبِ مُحَمّدٍ و فاطِمَةَ بِنتِ مُحَمّدٍ ص، فَقَد بارَكتُ عَلَيهِما.

۲- یعنی هرکس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته است

۳- الجَواهِرُ السَّنِیَّةُ فِی الأحادیثِ القُدسِیهِ/کلّیات حدیث قدسی، شیخ حُرّ عامِلی (ره)، ترجمه: زین العابدین کاظمی خلخالی، باب۱۲، ص۴۶۴.

تبریک جبرئیل (علیه السلام) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

ابو سعید خُدری گفت:

چون پیـامبر صـلی الله علیه و آله شـبانه (از مکّه به مـدینه) هجرت کرد و می خواست به غار (ثور) برود، علی بن ابیطالب (علیه السلام) در بستر او خوابید. پس خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد:

«همانـا من شـما دو نفر را برادر هم قرار داده ام و عمر یکی از شـما را از دیگری طولاـنی تر کرده ام، پس کـدام یـک از شـما دیگری را به زنده بودن بر می گزیند؟».

هر دو تای آنان زندگی را انتخاب کردند و آن را برای خود خواستند، پس خداوند به آنان وحی کرد که: «چرا شما مانند علی بن ابیطالب نیستیـد؟ او را با پیامبر خودم - محمـد - برادر کردم؛ پس او در بستر محمـد خوابید تا او را با جان خود حفظ کند. شما به زمین فرود آیید و او را از دشمنش حفظ کنید».

پس جبرئیل نزد سر علی (علیه السلام) و میکائیل نزد پاهای او قرار گرفتند و جبرئیل ندا می داد:

«بَخٍ بَخٍ مِن مِثلِکَ یَابنَ ابیطالب! اِنَّ اللّهَ یباهِی بِکَ المَلائِکهَ!»

«تبریک و آفرین به کسی چون تو! که خداوند به سبب وجود تو به فرشتگان مباهات می کند!»

پس خدا این آیه را نازل کرد:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ ...(۱)"

«و بعضی از مردم، از جان خود در راه رضای خدا درگذرند ...

۱- (بقره/۲۰۷)

(۱)

تبریک ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسّط ابوبکر

عمادالدّین طبری گوید:

“روایتست از حارث اَعوَر - صاحِب رایَتِ علیّ (علیه السلام) - که گفت: به ما رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله - در میان جمعی از اصحاب خود فرمود:

[آیا] به شما نشان دهم آدم (علیه السلام) را در علمش و نوح (علیه السلام) را در فهمش و ابراهیم (علیه السلام) را در حلمش؟

و این سخن را می گفت که امیرالمؤمنین علیّ (علیه السلام) بیامد.

ابوبکر گفت: یا رسولَ اللّه! قیاس کردی مردی را به سه کس از پیغمبران مرسل؟ خوشا خوشا این مرد را (تبریک به او)! کیست این مرد یا رسول اللّه!؟

پیغمبر [فرمود]: ای ابوبکر! تو او را می شناسی؟

[ابوبکر] گفت: خدا و رسول او عالم ترند!

پیغمبر [فرمود]: این مرد، ابوالحسن علیّ بن ابیطالب است.

۱- تفسیر نیشابوری، ج۲، ص ۲۰؛ این حدیث در منابع دیگری از اهل سنت هم آمده است، از جمله: تذکره الخواصّ، ابن جَوزی، ص ۴۱ و کِفایه الطّالب، گنجی شافعی، ص۲۳۹؛ نور الابصار، شَبلَنجی، ص۸۶؛ نقل از: سیمای امام علی (علیه السلام) در قرآن، یعقوب جعفری، ص۵۳.

ابوبکر گفت:

“بَخْ بَخْ لَکَ یَا أبَا الْحَسَن وَ أیْنَ مِثْلُکَ یَا أبَا الْحَسَنِ! ”

“خوشا خوشا تو را (تبریک بر تو) ای ابوالحسن! و مانند تو کجا بوده، ای علی!؟”.(۱)

تبریکِ ولایتِ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسّط عمر بن خطّاب

حدیث غدیر یا ولایت، به طُرُق مختلف و با تَواتُر لفظی و معنوی در کتب شیعه و سنّی آمده و بخشی از خطبهی تاریخی و مفصّل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجّهالوِداع است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیام نبوت خویش را در آن تکمیل فرمود و به همین دلیل است که مفسّران و محدّثان شیعه و سنی عقیده دارند که آیهی شریفه:

«الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً»(۲)

درباره ی ولایت و امامت امیرمؤمنان (علیه السلام) نازل شده است. برخی از این مفسّران و محدثان عبارتند از:

حافظ ابن ابی حاتِم رازی (متوفّای۳۲۷ق)، از قول ابوسعید خُدری صحابی مشهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ؛ حافظ ابوعبداللّه مَحامِلی (م۳۳۰ق) از ابنعباس؛ حافظ ابوبکر فارسی

۱- فضائل اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و مناقب اولاد بتول علیها السلام، عِمادالدّین حسن بن علی طبری، ج۲، ص۱۹۲-۱۹۳.

۲- (مائده/۳)

(م ۴۰۷ ق)؛ حافظ ابن مَردُویَه (م ۴۱۶ ق)؛ ابواسحاق ثعلبی نیشابوری (م ۴۲۷ ق)؛ ابوالحسن واحدی نیشابوری (م ۴۶۸ ق)؛ ابوسعید سِجِستانی (م ۴۷۷ ق)؛ حافظ ابونُعَیم اصفهانی و ده ها مفسّر و محدّث دیگر که همه از علمای اهل سنَّت هستند و در این جهت با علمای شیعه وحدت نظر دارند.(۱)

در بسیاری از این روایات آمده است:

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) را گرفت و در حضور آن جمع صدهزار نفری به خلافت و امامت معرفی نمود و مردم را به پیروی او فرا خواند و آنگاه این گونه دعا کرد که:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.»

«بارخدایا! هر کس علی را دوست دارد، دوست بدار و هر که او را دشمن دارد، دشمن بدار. »

سپس به مسلمانان امر فرمود به میثاق ولایت با علی (علیه السلام) بیعت کنند و خبر آن روز تاریخی و پیام آسمانی را برای مردم دیار خود بگویند.

از جملهی کسانی که دست بیعت به امیرمؤمنان (علیه السلام) داد و تبریک گفت، عمر بن خَطّاب بود که چنین گفت:

" بَخٍ بَخٍ [أو: هَنیئاً لَکَ] یَابنَ اَبی طالبٍ! اَصْبَحْتَ مَوْلای وَ مَوْلی کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ! "

۱- رجوع شود به: الغدیر، علامه امینی، ج۱/ص۲۱۴-۲۲۹؛ بحارالأنوار، علامه مجلسی، ج۳۷/ص۱۵۷-۱۵۸.

" تبریک بر تو باد، ای علی بن ابی طالب! اینک تو مولا و سروَر من و مولا و سروَر هر زن و مرد با ایمان شدی! ".(۱)

در روایتی از ابوسعید خُدری از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله که اهل سنَّت از او بسیار نقل حدیث کرده اند) چنین آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ابلاغ ولایت علی (علیه السلام) در غدیر خم فرمودند:

«یَا قَوْمِ! هَنِّئُونِی هَنِّئُونِی! إِنَّ اللَّهَ خَصَّنِی بِالنُّبُوَّهِ وَ خَصَّ أَهْلَ بَیْتِی بِالْإِمَامَهِ»

«ای مردم، به من تبریک بگویید، به من تبریک بگویید؛ چرا که خداوند مرا به نُبُوّت (خاتمیّت) اختصاص داد و اهلبیت مرا به امامت».

سپس عمر بن خطّاب، آن گونه تبریک گفت: ...(۲)

سرانجام تبریک مردم به ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

بُرَیدَه بن حُصَیب اَسلَمی (از صحابه) گفت:

من و برادرم عمّار (وی غیر از عمّار یاسر است)، در "نَخیل بنینجّار" در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم. در این موقع علی (علیه السلام) وارد شد و

۱- تفسیر کبیر، فخرالدّین رازی، ج ۱۲، ص ۴۹- ۵۰، از ابن عباس و بَراء ابن عازب و محمد بن علی؛ المِعیار و المُوازَنه، ابوجعفر اِسکافی، ص۲۱۲- ۲۱۳؛ شواهدالتّنزیل، ج۱، ص۲۰۰؛ الغدیر، ج۱، ص۲۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۱۵۹؛ حدیث غدیر- منشور جاودان ولایت، محمدتقی رهبر، ص۲۰-۲۲؛ حقیقت جاوید، ابو سجّاد اسحاقی، ص۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- مناقب آل ابیطالب علیهِمُ السّلام، ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۳۵.

سلام کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و ما پاسخ سلام را دادیم، آنگاه فرمود:

یا علی! در آن نقطه بنشین.

سپس گروهی از مردم وارد شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها امر کرد که: به او "امارت مؤمنین" را تبریک گویند. آنها به این فرمان عمل کردند و نزدیک نبودند (یعنی به دلهای خود راغب نبودند که چنین کنند!).

آنگاه دسته دسته مردم و از جمله "ابوبکر" و "عمر" وارد شدند و حضرت به آن دو دستور داد:

«سَلِّمَا عَلىٰ عَلِیٍّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ!»

«به علی تبریک بگویید به سبب اِمارت او بر مؤمنان!»

آن دو پرسیدند: آیا این امارت از سوی خدا و رسول صلی الله علیه و آله به او داده شده است؟! فرمود: بلی.

سپس "طلحه" و "سعد بن مالک" وارد شدند و پس از سلام، پیامبر به آنها فرمود: به علی (علیه السلام) تبریک بگویید. پرسیدند: دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ فرمود: آری. گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم.

پس از آن "سلمان فارسی" و "ابوذرّ غِفاری" وارد شدند و بدون چون و چرا، طبق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله ، به علی (علیه السلام) تبریک گفتند.

در این موقع، "خُزَیمَه بن ثابت" و "ابوالهَیثَم بن تَیِّهان" وارد شدند و بدون چون و چرا تبریک گفتند.

پس از این دو، "عمّار یاسر" و "مِقداد" به همین ترتیب عمل کردند.

آنگـاه "عثمـان" و "ابوعُبَیـده" وارد شدنـد و پس از سـلام و شـنیدن جـواب، پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به آنهـا فرمود تا مسألهی امـارت را به علی (علیه السـلام) تبریـک بگوینـد. پرسـیدند: دسـتور خـدا و رسول است؟ فرمود: آری و بعـد تـبریک گفتند.

سپس فلان و فلان و گروهی از مهاجرین (اهل مکّه) و انصار (اهل مـدینه) آمدنـد و به همان ترتیب قبل، عمل می شد، تا اتاق و اطراف از جمعیّت پر گشت و برخی وارد می شدند و برخی خارج و در آخر به من (بُرَیده) و برادرم فرمود: امارت را به علی تبریک بگوییم، ما هم برخاستیم و تبریک گفتیم و بعد به جای خود باز گشتیم و نشستیم.

در پایان، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رو به جانب مردم کرد و فرمود:

این مسأله را بدانید و بشـنوید، که من به شـما امر کردم، تا به علی تبریک بگویید و برخی از من پرسیدند: "آیا دستور خداست یا پیامبر؟! "؛ ولی بدانید که محمد از پیش خود چیزی نمی گوید، بلکه فرمان خدا را اجرا می کند؛ سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، اگر کوتاهی و بیعت را نقض کنیـد، کافر گشـته و از رسالت من جدا شده اید، حال هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس نمی خواهد کافر شود!

«فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ»(۱)

بُرَیده گوید:

هنگـامی که از مجلس خـارج شـدیم، برخی از همـان گوینـدگان تبریـک، در حـالی که جهّال قریش در اطرافشان جمع شـده بودند، به دوستانشان می گفتند: دیدی محمد صلی الله علیه و آله چه

۱- (کهف/۲۹)

مقـامی به پسـر عمّ خود داد؟ و اگر می توانست، او را پس از خود پیامبر معرفی می کرد! دوسـتش گفت: خودت را نگهـدار و ناراحت مباش، اگر محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، دستوراتش را زیر پا می گذاریم!

حُذَیفه گویـد: پس از آن ایّام، بُرَیـده مدتی به سـفر شام رفت و پس از بازگشت، دید پیامبر صـلی الله علیه و آله از دنیا رفته و مردم با ابی بکر بیعت کردهانـد. لذا به مسـجد آمد و در این موقع، ابی بکر بر فراز منبر نشسـته بود و عمر در پلّه ای پایینتر قرار داشت. پس، از فاصلهی دور فریاد زد: ای ابابکر! و ای عمر!

گفتند: ای بُرَیده! مگر جنزده شده ای؟!

بریده گفت: من جن زده نشده ام اما تبریک دیروز شما به علی (علیه السلام) چه شد؟!

ابوبکر گفت: ای بُرَیـده! مسائل تغییر می کند و تو در مدینه نبودی! و حاضـر، مسائلی را می بیند که غایب نمی بیند! (آلودگی دین به سیاست! و تباهی دیانت به حکومت!)

بریـده به آن دو گفت: آیا شـما چیزی دیـده ایـد که خـدا و رسول ندیـده بودنـد؟ آری این کار شـما، وفای دوست توست که دیروز می گفت: اگر محمـد از دنیا برود، فرمانش را زیر پا می گـذاریم! بدانیـد، پس از این لحظه، مـدینه بر من حرامست و تا بمیرم در آن سکونت نمی کنم!

لـذا بریـده با اهل و عیالش از مـدینه خارج شـد و به میان قوم خود - بنی اسـلم - رفت و گاهی به مدینه سرکشـی می کرد. در زمـانی که خلافـت به امام علی (علیه السـلام) رسـید، به او ملحق شـد و به عِراق رفت و پس از شـهادت امام (علیه السـلام) به خراسان رفت و در آنجا زندگی کرد تا از دنیا رفت.(۱)

۱- إرشاد القلوب، حسن بن محمد دیلمی، ترجمه: علی سُلگی نهاوندی، ج۲، ص۲۲۲-۲۲۵.

تبریک گویی ریاکارانه ی ابوسفیان و معاویه به حضرت علی (علیه السلام)

نیز در همان ارشادالقلوب دیلمی(۱) در حدیث مفصّلی از "محمد بن حَنَفیه" نقل کرده است که:

بزرگ یهود، در هنگام بازگشت امام علی (علیه السلام) از جنگ نَهرَوان (با خوارج یا مارِقین)، در مسجد کوفه، خدمت آن حضرت رسید و گفت: می خواهم مسائلی از شما بپرسم، که جز نبی یا وصی، کسی آنها را نمی داند!

حضرت فرمود: هر پرسشی داری، بپرس!

پس یهودی سؤالات خود را می پرسد و جوابهای مفصّل حضرت را می شنود؛ تا آنکه حضرت می فرماید:

«وَ أَمَّا السَّادِسَهُ یَا أَخَا الْیَهُودِ! ...»؛

یعنی: «مورد ششم: ای برادر یهودی! این مرحله را مسأله ی تحکیم و جنگ با "فرزند آکِلَه الاَکباد"(۲) و آزادشده فرزند آزاد شده(۳) و معاند خدا و رسول او و مؤمنین، تشکیل می دهد. چرا که از هنگام بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا روزی که با قدرت اسلام، شهر مکّه به دست مسلمانان افتاد، این پدر و پسر، دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان بودند.

۱- باب "مُکالَمَتِهِ مَعَ رَأسِ الیَهُودِ"= مکالمه یا گفتگوی حضرت علی (علیه السلام) با بزرگ یهودیان

۲- یعنی معاویه فرزند هند جگرخوار

۳- ابوسفیان که در فتح مکّه همراه زنش هند آزاد شد

در فتح مکّه و سه مورد دیگر، برایم، از این پدر و پسر، بیعت گرفته شد و پدرش (ابوسفیان) دیروز، نخستین کسی بود که به عنوان "امیرالمؤمنین" به من تبریک گفت و مرا به قیام و گرفتن حقّم ترغیب میکرد و هر گاه نزد من می آمد، بیعتش را تجدید می نمود!

عجیب ترین عجایب اینکه: وقتی معاویه دید خداوند حق مرا به من بازگردانده و آن را در جای مناسبش مستقرّ نموده و امیدش به اینکه، چهارمین خلیفه شود، قطع شده و از این امانت الهی محروم گشته، به آن گنهکار (عاصی) فرزند عاص(۱) روی آورده و او را به سوی خویش فرا خواند و در طمع حکومت مصر انداخت؛ در نتیجه به ایجاد آشوب در شهرها دست زد و آنها را تاراج کرد، زیرا دریافت که در حکومت من بیش از سهم یک نفر به او داده نمی شود - و اصولاً- بر حاکم چنین بخششی حرام است، - لذا به ارضای دوستان و آزار مخالفانش پرداخته و بر ضدّ ما در شهرها به فعالیت روی آورده و بر شرق و غرب و شمال و جنوب بلاد اسلام می تازد، چنانکه گزارشهایش به من می رسد، تا برای خود طَرْفی ببندد و حکومتی دست و پا نماید!».(۲)

تبریک تولّد امام حسین (علیه السلام) توسّط ملائک و تبرّک جُستن فُطرُس به بدن او

اشاره

علی بن حسین مسعودی - مورّخ اسلامی معروف نزد شیعه و سنّی — (فوت: ۲۴۶ ق) در کتاب تاریخی — روائی معروف خود - اثباتالوصیه - نقل می کند:

۱- عمرو بن العاص= عمرو عاص

۲- إرشاد القلوب دیلمی، ترجمه سُلگی، ج۲، ص۲۶۳-۲۶۴.

"وقتی که امام حسین (علیه السلام) متولد شد جبرئیل با هزار مَلَک نازل شد تا بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تبریک و تهنیت بگویند، در یکی از جزیره های دریا عبور جبرئیل به ملکی افتاد که او را فُطرُس می گفتند. خدای توانا فُطرُس را برای انجام دادن امری از امور فرستاده بود که فُطرُس درباره انجام دادن آن عمل کندی کرده بود، لذا خدای قهّار پر و بال او را شکست و او را از مقام خود محروم کرده، در آن جزیره فرو فرستاده بود؛ مدت (۵۰۰) سال بود که وی در آنجا بود. فُطرُس قبلاً با جبرئیل دوست بود، لذا به جبرئیل گفت: کجا می روی؟

جبرئیل گفت: در این شب از برای حضرت محمّد صلی الله علیه و آله نوزادی متولّد شده است، خدا مرا با هزار مَلَک فرستاده که به آن حضرت تبریک و تهنیت بگویم.

فُطرُس به جبرئیل گفت: مرا با خود نزد پیغمبر ببر، شاید که آن حضرت از برای من دعا کند؟ جبرئیل او را با خود آورد، جبرئیل پیغام و تبریک الهی را به رسول اللّه صلی الله علیه و آله رسانید. پیغمبر خدا به فُطرُس نظر کرد و فرمود: جبرئیل، این کیست؟

جبرئیل قصّه ی فُطرُس را به عرض آن حضرت رسانید، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به فُطرُس توجهی کرد و او را دستور داد که پر و بال خود را به بدن امام حسین (علیه السلام) بساید! همینکه فُطرُس پر و بال خود را به بدن امام حسین (علیه السلام) سائید، خدای رؤوف او را به حالت اوّلیه ی خود برگرداند.

وقتی که فُطرُس حرکت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«فَاِنَّ اللّهَ قَد شَفَّعَنی فیکَ، فَالزَم أرضَ کَربلاءَ، فَأخبِرنی بِکُلِّ مَن یَأتِی الحُسَینَ (علیه السلام) زائِراً اِلیٰ یَومِ القِیامَهِ»

«خـدا شـفاعت مرا دربـاره تو قبول کرد؛ تو دائمـاً به زمین کربلا مُوکَّل بـاش و تا روز قیامت مرا از هر کسـی که به زیارت قبر حسین (علیه السلام) می آید، خبر بده!».

راوی گوید: آن مَلَک است که "آزادشده حسین (علیه السلام) " (عَتیقُ الحُسَین (علیه السلام)) نامیده شده است".(۱)

ابن قولَوَیه در کامل الزّیارات این حدیث را از امام صادق (علیه السـلام) روایت نموده و در آخِر آن اضافه می کند که فُطرُس هنگام پرواز کردن، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«یَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَا إِنَّ أُمَّتَکَ سَـتَقْتُلُهُ! وَ لَهُ عَلَیَّ مُکَافَاهُ أَنْ لَا یَزُورَهُ زَائِرٌ إِلَّا بَلَّغْتُهُ عَنْهُ وَ لَا یُسَلِّمَ عَلَیْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا بَلَّغْتُهُ سَلَامَهُ وَ لَا یُصَلِّیَ عَلَیْهِ مُصَلٍّ إِلَّا بَلَّغْتُهُ عَلَیْهِ صَلَاتَهُ»

«امّت شما عَنقَریبٍ (به زودی) این مولود را خواهند کشت و در مقابل حقّی که این مولود بر من دارد مُلتزِم هستم هر زائری که او را زیارت کند، زیارتش را به آن حضـرت رسانده و هر سـلام کننده ای که به حضـرتش سلام کند، سلامش را به محضرش ابلاغ نموده و هر کسی که به جَنابَش درود و تهنیت گوید آن را به حضورش عرضه نمایم».

پس برای همینست که خواندن زیارت عاشورا و هر زیارت و سـلام و صلوات دیگری، بر امام حسین (علیه السلام)، از دور نیز مستحبّ است؛ زیرا در هر حال، فُطرُس مَلَک، آن را می رساند.

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ترجمه ی محمدجواد نجفی، ص ۳۰۰-۳۰۱.

پاسخ ما به اشکال مترجم بر این حدیث

مترجم اثبات الوصیه (آقای محمدجواد نجفی) گوید:

"بعضی از علماء، این روایت را معتبر نمی دانند و دلیل آنان اینست که ملائکه هیچ وقت نافرمانی و تقصیر نمی کنند؛ چنانکه خدای سبحان (در وصف ایشان) میفرماید:

«لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ»(۱)

«ملائکه معصیت خدا را انجام نمی دهند و هر مأموریتی که داشته باشند انجام می دهند».

جواب ما اینست که: هیچ استبعادی ندارد که خداوند بخواهد مُبتنی بر حکمت بالغه ی خود، فرشته ای را موقتاً از جبر بیرون آورده و به او اختیار داده و او را آزمایش فرموده و مایه ی عبرت خلایق بگرداند، تا برکت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را به ایشان بنمایاند.

در شهادت فرزندم به من تبریک بگویید

روایت شده است که "صِلت بن اَشیَم" یکی از رزمندگانی بود که با فرزندش در جنگ اُحُد شرکت داشت. او به فرزندش گفت: پسر عزیزم! تو از من جلوتر به میدان نبرد برو و با کفار و مشرکین بجنگ تا شهید شوی و من تو را به حساب خدا بگذارم. (یعنی تو جلوتر برو تا شهید گردی و من بعد از تو شهید شوم تا دو اجر ببرم: یکی داغ فرزند و دگر اجر شهادت).

۱- (تحریم/۶)

این فرزند حَسَب الأمر پدر به میدان نبرد شتافت و به دشمنان اسلام حمله کرد تا این که به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

وقتی زنها برای تسلیت به نزد مادر این جوان می رفتند مادرش به زنها می گفت: اگر آمدید که به من در شهادت فرزندم تبریک و تهنیت بگویید، مرحبا به شما و خوش آمدید و اگر برای غیر تبریک آمدید، برگردید و بروید!(۱)

تبرّک جُستن

اشاره

تَبَرَّکَ بِهِ - تَبَرُّکاً: از آن برکت گرفت، به آن تبرّک جُست.(۲)

تعبیر «تبرّک» در احادیث و روایات

اشاره

این تعبیر – به لفظ یا به مفهوم - در احادیث، ادعیه و زیارات، فراوان به کار رفته است. از آن جمله:

۱ – تبرّک به نان و احترام آن

امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمودند:

«تَبَرَّكْ بِأَنْ تَحْمِلَ الْخُبْزَ فِي سَفَرِكَ وَ زَادَكَ»

۱- آرامبخش دل داغدیدگان، ترجمه مُسَکِّنُ الفُؤادِ شهید ثانی، حسین جناتی، ص۱۷۳، ش۱۱.

۲- فرهنگ ابجدی، ص۱۸۳.

«تبرّك بجوى، به اینکه نان را در سفر و توشه ات با خود حمل کنی!»(۱)

۲ – تبرّک به آسانگیری در معاملات

ازجمله وصایای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به بازاریان، این بود که می فرمودند:

«... وَ تَبَرَّكُوا بِالسُّهُولَهِ ...”

«... و تبرّك بجویید به آسانگیری (در معاملات) ...”(۲)

توضیح: یعنی برکت معامله را از خداوند بخواهید، نه از مردمی که با ایشان معامله می کنید؛ لذا آسان بگیرید و بر خدا توکّل داشته باشید؛ چون رزق و روزی مقدّر شما از جانب اوست و مردم فقط وسیله و واسطه ی رسیدن آن به شما هستند.

تَجرِبه نیز حاکیست که فروشندگان آسانگیرتر، مشتریان بیشتر و ثابت تری پیدا می کنند.

۳ – تبرّک جُستن به اسم خدا (بسم الله)

علامه مجلسی اوّل (ملاّ محمّدتقی مجلسی ره) در رَوضهالمُتّقین در شرح مَن لایحضُرُهُ الفقیه شیخ صدوق ره (۲/۲۸۰) در شرح عبارت شریف «بسم الله» می نویسد:

۱- مَحاسِن بَرقی، ج۲، ص ۳۶۰، باب زاد و توشه، حدیث آخِر.

۲- تُحَف العُقول، حَرّانی، بخش کلمات قِصار حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ص۲۱۶.

«بسمِ اللهِ» أی: أستَعینُ أو أتَبَرَّکُ بِاسمِهِ أو بِذاتِ الواجِبِ المُستَجمِعِ لِجَمیعِ الکَمالاتِ الَّتی هِیَ عَینُ ذاتِهِ …

«بسم الله» یعنی: استعانت و کمک می طلبم و یا تبرّک می جُویم به اسم خدا، یا (به واسطه ی اسم او) به ذات آن خدای واجب الوجود، که در بر دارنده ی جمیع صفات کمال است؛ که آن صفات، عین ذات اوست (و جدا از ذات خدا نیست) …

نیز در جای دیگر (۱۲/۲۴۸)، در تفسیر این آیه ی کریمه می نویسد:

«بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها»(۱)

أی أستَعینُ بِهِ أو أتَبَرَّکُ بِاسمِهِ عِندَ جَریِها وَ عِندَ ثَباتِها عَلَی النَّجرِ أوِ الأعَمِّ …

«(و [نوح (علیه السلام)] گفت: در آن کشتی سوار شوید). به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش»؛

یعنی: استعانت از خدا و یا تبرّک به اسمش می جویم، هنگام جاری شدن کشتی بر آب و هنگام ثابت گشتن آن در لنگرگاه و یا در هر توقفی اعمّ از لنگرگاه …"

۴ – تبرّک قریش به نور پیامبر (ص) در پیشانی جدّ گرامیش عبدالمُطَّلِب (علیه السلام)

از جمله علماء شیعه که در قرن پنجم هجری، به ایراد تصویر داستانی از سیره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخت، "ابوالحسن احمد بن عبدالله بن محمد بَکری واعظ" است، که رایجترین و

۱- (هود/۴۱)

مشـهورترین اثرش " کتابُ الاَنوار" است که مکرّر چاپ شـده و یکی از آخرین چاپهای آن در بیروت توسط منشورات اعلمی در سال ۱۹۹۹ م صورت گرفته است.

مرحوم علاّمه ی مجلسـی، در بِحارالانوار در ضـمن حدیث مفصّـلی پیرامون تاریخ خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از او چنین روایت کرده است که:

«قالَ أبو الحَسَن البَکریُّ: حَدَّثَنا أشـیاخُنا وَ أسلافُنَا الرُّواهُ لِهَذَا الحدیثِ أنَّهُ لَمّا قَدِمَ المُطَّلِبُ وَ شَیبَهُ إلَی الحَرَمِ وَ کانَ بَینَ عَینَیهِ نورُ رَسولِ اللهِ صـلی الله علیه و آله کانَت قُرَیشٌ تَتَبَرَّکُ بِهِ فَإذا أصابَتهُم مُصـیبهٌ أو نَزَلَت بِهِم نازِلَهٌ أو دَهِمَهُم طارِقٌ أو نَزَلَ بِهِم قَحطٌ تَوَسَّلُوا بِنُورِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فَیَکشِفُ اللهُ عَنهُم ما نَزَلَ بِهِم ...".(۱)

«ابوالحسن بَکری گوید: شیوخ و گذشتگان ما که راویان این حدیث هستند، روایت کرده اند که وقتی مُطَّلِب (همراه برادرزاده اش) شَیبَه(۲) وارد حرم شد و بین دو چشـمان شَیبَه، نور رسول خدا صلی الله علیه و آله می درخشید و قریش به آن نور (که از بین دو چشم عبدالمُطّلب تابان بود) همواره تبرّک می جُسـتند، پس هر گاه مصـیبتی به ایشان می رسـید، یا بلائی بر ایشان نازل می شد، یا حادثه ای سـخت بر ایشان دشوار می گشت و یا قحطی بدیشان می رسـید، متوسّل به همان نور رسول خدا صلی الله علیه و آله (که از پیشانی جدّش تابان بود) می شدند و خدا به برکت آن نور، گرفتاری ایشان رفع می فرمود ...".

۵ – تبرّک جُستن جَبرَئیل (علیه السلام) به سؤر (باقیمانده ی غذا) پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام)

۱- بِحارالانوار (ج۱۵/ص۶۵)

۲- شَیبَه الحمد: مو سفید ستوده، عبدالمُطَّلِب، جدّ رسول اکرم صلی الله علیه و آله)

حسین بن حَمدان خَصیبی یا حُضَینی، از علماء شیعه (فوت: ۳۳۴ ق) در کتاب الهِدایه الکُبریٰ، در حدیثی آورده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر سر بِساطی از خرما بودند؛ پس علی (علیه السلام) نصف خرما را می خورد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نصف دیگر را. پس جَبرَئیل (علیه السلام) در آن حال می گفت:

«یَا رَسُولَ اللَّهِ! لَوَدِدْتُ أَنِّی مِمَّنْ یَأْکُلُ الطَّعَامَ فَأَسْتَشْفِی اللَّهَ وَ أَتَبَرَّکُ بِفَضْلِ سُؤْرِکَ وَ سُؤْرِ امیرالمؤمنین»(۱)

«ای رسول خدا! هر آینه دوست می داشتم که من (فرشته) نیز (مثل انسانها) غذا می خوردم، پس در این صورت استشفاء (طلب شِفا) می کردم از خدا و تبرُّک می جُستم به باقیمانده ی سؤر (باقیماندهی غذا) تو و امیرالمؤمنین».

وَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : «یَا حَبِیبِی! جِبْرِیلُ! فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ فَضَّلَکَ عَلَیْنَا».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب جبرئیل فرمودند:

«ای دوست من! ای جبرئیل! (این سخن را نگو) که به راستی خداوند تو را بر ما فضیلت داده است» (به سبب زندگی تو در عرش اعلیٰ و زندگی ما در دنیا؛ هر چند، مقام پیامبر و علی و بلکه هر کدام از چهارده معصوم (علیهم السلام) از همه ی ملائکه و خود جبرئیل هم بالاتر است، زیرا ایشان حجّت و خلیفه ی خداوند هستند و ملائکه فقط واسطه هستند و حجّت و خلیفه ی خدا نیستند و هر چند مقام ایشان در عرش بالاست، ولی مقام روحانی و

۱- کتاب الهِدایه الکُبریٰ (آخِر باب اوّل، ص۸۸)

نفسانی حجّت و خلیفه ی خداوند را ندارند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله آن تعبیر را برای تعارف و ادب نسبت به جبرئیل فرموده اند، نه آنکه واقعاً مقام جبرئیل را از خود و علی (علیه السلام) بالاتر بدانند! و در تعارف و ادب، مَجازگویی برای مدح طرف مقابل جایزست).

فَقَالَ جِبْرِيلُ)عَلَيْهِ السَّلَامُ(:

«وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا فَضْلِي إِلَّا بِكُمَا! إِنَّكُمَا أَحَبُّ خَلْقِهِ إِلَيْهِ وَ أَقْرَبُهُمْ مِنْهُ وَ أَزْلَفُهُمْ لَدَيْهِ».

جبرئیل (علیه السلام) نیز، خود اعتراف دارد به اینکه هر چه دارد از برکت فضل پیامبر صلی الله علیه و آله و علی (علیه السلام) است؛ او می گوید:

«به خدا قسم ای رسول خدا! برای من فضیلتی نیست مگر از برکت شما! به راستی که شما دو نفر محبوبترین خلق خدا و نزدیکترین ایشان به او هستید».

۶ – تبرّک فلک و ستارگان آسمان، به وجود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در حدیثی فرمودند:

« ... نَحْنُ نَاشِئَهُ الْقُطْبِ وَ أَعلَامُ الْفَلَكِ ...”

معنای این حدیث شریف، که علامه ی مجلسی (ره) در بحارالانوار(۱) به نقل از احتجاج شیخ طبرسی (ره) آن را آورده اند، از مشکلات و غرائب معانی احادیث است. ولی، پس از تأمّل در معانی تعبیر «نَاشِئَهُ الْقُطْبِ» و

۱- بحارالانوار (ج۵۸/ص ۲۲۱) (حدیث۲ از باب ۱۰: علم النّجوم و العمل به ...)

جستجوی معنای کلمه ی «نَاشِئَه» در کتب معتبر لغت عرب، به قرینه ی الفاظ و عبارات قبلی و بعدی خود حدیث و نیز به قرینه ی استعمال در موارد مشابه، به این نتیجه رسیدیم که بهتر است این عبارت چنین معنی شود:

« ... ما اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به منزله ی «ساعات آغازین و مبنای» گردش ستارگان به دور «قطبِ فلکِ گردان» و نشانه های هدایت در آسمان هستیم ...".

یعنی: همه چیز در عالَم خلقت، به عشق و برکت وجود اهل بیت پیامبر، یا چهارده معصوم (علیهم السلام)، در حرکت، جنب و جوش، سیر و گردش است؛ زیرا ایشان اصل و مبنای خلقت هستند و خدا همه چیز را از نور با برکت وجود ایشان آفریده است.

مرحوم علامه مجلسی نیز در "بیان" ذیل این حدیث، می نویسد:

"إنَّهُم قُطبُ الفَلَکِ؛ إذِ الفَلَکُ یَدُورُ بِبَرَکَتِهِم وَ هُم أعلامُ الفَلَکِ بِهِم یَتَزَیَّنُ وَ یَتَبَرَّکُ وَ یَسعَدُ".

یعنی: "به راستی که ایشان قطب فلک دَوّارند؛ چه، چرخِ فلک به برکت وجود ایشان می گردد و ایشان نشانه های درخشان فلک هستند، که آسمان به یمن و برکت ایشان زینت یافته و مبارک و سعد (مسعود) گشته است".(۱)

توضیح: سبب اینکه خداوند تعالی جهان آفرینش را به برکت نور اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آفریده، یکی اینست که: نزد عقلاء، احسان و لطف باید تناسب با شخص مورد لطف و احسان داشته باشد و ما انسانهای خطاکار، هرگز قابل این نبوده و نیستیم که خداوند تعالی خواسته

۱- بحارالانوار، ج۵۸، ص۲۲۳.

باشـد به افتخـار چنین موجودات پر از عیب و نقص و خطا، جهانی با این عظمت و پیچیـد گی، با این انـدازه نظم دقیق و حیرت آور، بیافریند و پیش روی این چنین موجوداتی بگستراند.

و به تعبیر مرحوم علامه مجلسی در کتاب مِرآه العُقول:

"کَما إذا جاءَ أعرابیٌّ أو کُردیٌّ غیرُ مُستأهِلٍ لِشَیءٍ مِنَ الإکرامِ إلیٰ بابِ سلطانٍ نافذٍ حُکمُهُ فِی الأنام، فأمَرَ لَهُ بِبَسطِ المَوائدِ وَ اختَصَّهُ بِأنواعِ العَوائدِ نَسَبَهُ العُقَلاءُ إلیٰ قِلَّهِ العَقلِ وَ سَخافَهِ الرَّأیِ؛ بِخِلافِ ما إذا أمَرَ بِذلِکَ لِأحَدٍ مِن مُقَرِّبی حَضرَتِهِ وَ اُمَراءِ جُندِهِ أو لِرَسُولِ أحَدٍ مِن سَلاطین عَصرِهِ، فَحَضَرَ هَذَا الأعرابیُّ أوِ الکُردِیُّ تِلکَ المائِدَهَ فَأکَلَ مِنها، یَکونُ مُستَحسَناً، بَل لَو مُنِعَ مِنها یَکُونُ مُستَقبَحاً بِظاهِرِ النَّظَرِ".(۱)

یعنی: "چنانکه هرگاه یک نفر اعرابی (بیابانگرد) یا کُرد، که لایق هیـچ گونه اِکرام و تجلیل نیست، به در سرای پادشاهی بیاید که حکم او در میان مردم نافذ و گیراست، پس پادشاه امر کند که برای چنان شخصـی، مائدهها (سفره های بزرگ) پهن کنند و هدایا و عطایای گوناگون به او بذل و بخشـش کنند، عقلاء چنین پادشاهی را به کمعقلی و سـستی اندیشه نسبت میدهند؛ بر خِلاف آنجا که به چنین تشـریفاتی امر کنـد برای یکی از مقرَّبـان درگاه خود و امیران لشـکرش و یا برای پیک و فرسـتاده ی یکی از سـلاطین همعصـرش، پس آنگاه این کُرد یا اَعرابی (بیابان گرد) نیز بر سـر آن سـفره و تشـریفات، حضور یابد و از آن بخورد، که در این فرض، چنین کاری نیکو و مُستحسَن است و بلکه در این فرض، اگر این شخص را از آن بساط منع کنند، بر حَسَب ظاهر، زشت و ناپسند است".

۱- مِرآه العُقول (ج۱۲/ص۸۸)

۷ – تبرّک به اسماء ائمّه ی (علیهم السلام) و قرآن، در وقت رؤیت هلال ماه نو

تصویر شماره (۵)

شیخ طبرسی (ره) در مکارم الأخلاق، روایت نموده است:

"هنگام دیدن هلال ماه نو، بر دست چپ، با انگشت سبّابه ی دست راست خود، بنویس:

«الله؛ محمد؛ علی؛ فاطمه؛ الحسن و الحسین؛ ... تا آخِر ائمّه (علیهم السلام)"

و «سوره توحید» را نیز تا آخِر بنویس و بگو:

«اللَّهُمَّ إِنَّ النَّاسَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى الْهِلَالِ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى وُجُوهِ بَعْضٍ وَ يَتَبَرَّكُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ وَ إِنِّی نَظَرْتُ إِلَی أَسْمَائِکَ وَ اسْمِ نَبِيِّکَ وَ وَلِيِّکَ وَ أَوْلِيَائِکَ وَ إِلَی کِتَابِکَ؛ فَأَعْطِنِی كُلَّ الَّذِی أُحِبُّ أَنْ تُعْطِيَنِيهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ اصْرِفْ عَنِّی كُلَّ الَّذِی أُحِبُّ أَنْ تَصْرِفَهُ عَنِّی مِنَ الشَّرِّ وَ زِدْنِی مِنْ فَضْلِکَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

«خداوندا مردم چون به هلال بنگرند به چهره همدیگر نگاه کنند و به هم تبرّک جویند و من به اَسماءِ تو و اسم نبی تو و ولی و اولیاءِ تو و کتاب تو نظر می افکنم (و تبرّک می جویم)؛ پس

خوبیهـایی را که دوست دارم، به من عطـا کن و بـدیهایی را که مورد نظر من است همه را از من بگردان و فضـل خودت را بر من زیاد کن، به قدری که شایسته ی مقام توست و هیچ حَول و قوّه ای نیست مگر از جانب خداوند علیِّ عظیم».(۱)

توضیح: تبرّک جُستن به نظر در اسماء مقدّسه و قرآن کریم، پس از رؤیت هلال ماه نو، می تواند علل و اسباب و حکمت های گونـاگون معنـوی داشـته باشـد؛ چنـانکه در ادامه ی همین دعـا، طلب هر گونه خیر و رفع هر گونه شـرّ و برخورداری از فضـل بیکران پروردگـار، از آثـار این تبرّک محسوب شـده است. گویـا یـک وجه آن این باشـد که رؤیت هلال، چون آغاز و مبـدأ حلول مـاه قمری است، بهتر است که این آغـاز مـاه، توأم بـا نظر افکنـدن در چنین چیزهای مبارک و مقدّسـی باشـد، که خود، سرمنشأ خیرات و برکات بسیاری هستند.

۸ – تبرّک به خاک پای امیرالمؤمنین (علیه السلام)

= سُلَیم بن قیس هلالی (ره) می گوید:

از سلمان شنیدم که می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«اگر نبود که عـده ای از امّتم بگویند آنچه مسـیحیان در باره ی عیسـی بن مریم گفتند، در باره ی تو سـخنی می گفتم که امتم در پی آثار قدمهایت در خاک باشند و آن را ببوسند!».(۲)

۱– مکارم الأخلاق، ترجمه میرباقری، ۲/۱۶۳.

۲– اسرار آل محمد، صلّی الله علیه و آله، ترجمه کتاب سُلَیم، ص۵۹۲.

= علامه مجلسی (ره) از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است:

وقتی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پس از فتح خیبر به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت آن حضرت به او فرمود:

«اگر نبود که عده ای از امتم در باره تو بگویند آنچه مسیحیان درباره ی عیسی بن مریم گفتند، امروز در بارهی تو سخنی می گفتم، که از کنار هیچ گروهی عبور نکنی مگر آنکه خاک زیر پای تو و اضافه آب وضویت را بردارند و به آن شفا طلب کنند!».(۱)

توضیح: تبرّک جُستن به ابدان و اعضاء مطهّر معصومین (علیهم السلام) از حیث عقلانی نیز لازمه ی خلقت خداوندی است. زیرا آفریننده ی جهان، خداوند است و معصومین نیز خلفاء و حجّتهای خدا در زمین هستند. پس معقول و منطقی است که خاک پایشان نیز متبرّک باشد.

۹ - تبرّک جُستن اهل کتاب به خاک پای اولاد انبیاء (علیهم السلام)

از امام زین العابدین (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

هنگامی که رأس اَنوَر حسین (علیه السلام) را نزد یزید - لعنه اللّه علیه - آوردند، او بِساط شراب می گسترد و سر مبارک را می آورد و پیش رویش می نهاد و می گساری می کرد.

۱- بحارالانوار، ج۶۸ ص۱۳۷.

روزی سفیر روم که از اشراف و بزرگان آن مملکت بود، به یزید گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست؟

یزید گفت: تو را با آن چه کار؟

سفیر گفت: چون به نزد پادشاه بازگشتم، او از همه چیز پُرسِشم می کند، دوست دارم قصّه این سر و صاحبش را گزارش دهم تا در شادمانی تو شریک باشد!

یزید: این سر حسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.

سفیر: مادرش کیست؟

یزید: فاطمه دخت رسول اللّه صلی الله علیه و آله .

سفیر: تفو بر تو و دین تو! دین من از دین تو نیکوتر است؛ چه پدرم از اَحفاد (نوادگان) و نسل داوود (علیه السلام) است و بین من و داوود (علیه السلام) پدران زیادی فاصله است، ولی نَصاری بزرگم داشته، برای تبرّک از خاکِ قدمم بر می دارند؛ چرا که فقط از احفاد داودم![(۱)] و شما فرزند دختر پیامبرتان را می کُشید، در حالی که فاصلهی بین او و پیامبرتان فقط یک مادر است؟! این دین شما چه دینی است؟! آنگاه به یزید گفت: ماجرای کلیسای حافر را شنیده ای؟

یزید: بگوی تا بشنوم!

۱- النَّصارَی یُعَظِّمُونِی وَ یَأْخُذُونَ مِنْ تُرَابِ قَدَمِی تَبَرُّکاً بِأَنِّی مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ (علیه السلام)

سفیر: ... آن شـهر در دست مسـیحیان است و پادشـاهش هم مسـیحی است. در آن شـهر کلیساهای فراوانی هست و بزرگترین کلیسا، کلیسای حافر می باشد. در محراب آن حُقَّه ای (ظرف کوچک) طلایی آویزان است و در آن جای، سُمی می باشد که می گویند: آن سُمِ خر حضرت عیسی (علیه السلام) است که بر آن سوار می شد و اطراف حقّه را به طلا و دیبا آراسته اند؛ در هر سال جمعیت انبوه نَصاری به زیارتش رفته، طوافش نموده و آن را بوسیده در بارگاهش، حوائج خود را از خدای تعالی می طلبند، این شأن و رسم آنها به سُمِ خر عیسی است که به زعم آنان، جای سم خری است که پیامبرشان حضرت عیسی (علیه السلام) بر آن سوار می شد و شما فرزند دخت پیامبرتان را می کشید؟! خدا برکت را در شما و در دین شما قرار ندهاد!

یزید عنید گفت: این نصرانی را بکشید تا در کشورش ما را رسوا نکند!

نصرانی چون این را احساس را کرد گفت: آیا ارادهی کشتنم را داری؟

یزید: آری!

نصرانی: بدان که دیشب پیامبرتان را در خواب دیدم که فرمود: ای نصرانی! تو اهل بهشتی، از سخنش به شگفت درآمدم و اکنون: اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ وَ أنّ مُحمّداً رسولُ اللَّهِ!

و آنگاه به سوی رأس حسین (علیه السلام) جهید و به سینه چسبانید و شروع به بوسیدن آن کرد و همی ببوسیدش تا به شهادت رسید.(۱)

۱- لَهُوف، سید بن طاووس، ترجمه میر ابو طالبی، ص۱۹۴-۱۹۵.

۱۰ – تبرّک به تربت پاک سیدالشّهداء (علیه السلام)

امام کاظم (علیه السلام)، قبل از شهادت، در وصایای خود به مُسَیب خادم فرمودند:

« ... وَ لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِی شَیْئاً لِتَتَبَرَّکُوا بِهِ فَإِنَّ کُلَّ تُرْبَهٍ لَنَا مُحَرَّمَهٌ إِلَّا تُرْبَهَ جَدِّیَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ (علیه السلام) فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی جَعَلَهَا شِفَاءً لِشِیعَتِنَا وَ أَوْلِیَائِنَا ...”

« ... چیزی از خاک قبر مرا از برای تبرّک بر ندارند؛ زیرا که هر خاکی بر ما حرام است، مگر خاک قبر جدّم حسین بن علی (علیه السلام)؛ چه، حق تعالی در آن خاک، برای شیعه ما و دوستان ما شِفا قرار داده ...”.(۱)

۱۱ – تبرّک جستن ملائکه به بدن مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

از کنیز امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است:

« ... لَمَّا وُلِدَ السَّیِّدُ (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رَأَتْ لَهَا نُوراً سَاطِعاً قَدْ ظَهَرَ مِنْهُ وَ بَلَغَ أُفُقَ السَّمَاءِ وَ رَأَتْ طُیُوراً بَیْضَاءَ تَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ وَ تَمْسَحُ أَجْنِحَتَهَا عَلَی رَأْسِهِ وَ وَجْهِهِ وَ سَائِرِ جَسَدِهِ ثُمَّ تَطِیرُ فَأَخْبَرْنَا أَبَا مُحَمَّدٍ (علیه السلام) بِذَلِکَ فَضَحِکَ ثُمَّ قَالَ تِلْکَ مَلَائِکَهٌ نَزَلَتْ لِلتَّبَرُّکِ بِهَذَا الْمَوْلُودِ وَ هِیَ أَنْصَارُهُ إِذَا خَرَجَ»

« ... چون سیّد (امام زمان) (علیه السلام) متولّد شد، نوری درخشان دید که از او ظاهر گردید و به افق آسمانها رسید و پرندگان سپیدی دید که از آسمان فرود می آیند و پرهای خود را به سر و صورت و سایر اعضای وی می کشند و سپس پرواز می کنند. این

۱- عیون أخبار الرّضا (علیه السلام)، ترجمه آقا نجفی، باب۸، ج۱، ص۶۷.

مطلب را به امام حسن عسکری (علیه السلام) خبر دادیم، خندید و فرمود: آنها ملائکه ای هستند که برای تبرّک جُستن به این مولود فرود آمده اند و چون ظهور کند، یاوران وی خواهند بود».(۱)

«کوثر» خیر مبارک و بسیار

سوره ی مبارکه ی «کوثر» نماد و مظهر برکت اهل بیت علیهم السلام

«بسمِ اللهِ الرّحمن الرّحیمِ ! إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ ! فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ ! إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ».

«ما تو را کوثر(۲) بخشیدیم. ! پس تو هم برای خدایت به نماز (و طاعت) و قربانی (و مناسک حج) بپرداز. ! که مُحقَّقاً دشمن بدگوی تو(۳) مقطوع النَّسل است (ولی نسل تو از حضرت زهرا) تا قیامت به کثرت و برکت و عزت باقی خواهد بود)».

تفسیر سوره ی مبارکه ی کوثر

فاضل معاصر، استاد علی اکبر قُرَشی، در قاموس قرآن می نویسد:

“کوثر مبالغه (فزونی) در کَثرَت است و به قول زَمَخشری «المُفرِطُ الکَثرَه» یعنی چیزی که کثرت آن فزون از حدّ است.

۱- کمال الدّین صدوق، ترجمه پهلوان، ج۲، ص۱۵۷.

۲- (خیر کثیر و عطای بسیار، چون کثرت نسل و فرزندان از ذرّیه ی حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام)

۳- (عاص بن وائل یا عَمرو بن عاص لعنه الله علیهما)

=به یک زن بادیه نشین که پسرش از سفر بر گشته بود، گفتند:

" بِمَ أبَ ابنُكِ؟ " قالت: "أبَ بِكَوثَرٍ! "

یعنی: پسرت با چه چیز برگشت؟ گفت: با فائده ی فزون از حدّ!(۱)

=راغب (اصفهانی در مفردات) گوید:

«تَكَوْثَرَ الشَّیءُ»

یعنی «شیء تا آخرین حدّ زیاد شد».

=در قاموس و اَقربُ (الموارد) آمده:

«الْكَوْثَرُ: الكَثيرُ مِن كُلِّ شَیءٍ».

=طبرسی - رَحِمَهُ اللّهُ - فرموده:

"کوثر چیزیست که کَثرَت از شأن آنست و کوثر خیر کثیر است".

معنی آیات (سوره ی کوثر) چنین است:

«ما به تو کثرت عنایت کردیم ! پس به شُکرانه ی این مَوهِبَت، نماز بگزار و قربانی کن ! همانا دشمن تو، او بی دنباله و بیدودمان است!».

این سوره کوتاهترین سورهی قرآن و مشتمل بر سه آیه و ده کلمه است؛ غیر از بسمله و در عین حال معجزه است و آوردن نظیر آن غیر ممکن.

[و به قول آقای عباس کوثری در مقاله ی "کوثر قرآن": نمونه ی آن را در کار یکی از مزدوران استکبار در کتاب "حُسن الایجاز" حویش مشاهده می نماییم. نویسنده به گمان خود به مقابله با سوره «کوثر» برخاسته است ... این کتاب از چاپخانهی انگلیسی - آمریکائی بولاق مصر در سال ۱۹۱۲ منتشر شد و مرحوم آیهالله خوئی در ردّ آن، کتاب «نَفَحاتُ الإِعجاز» را نگاشته است.].(۲)

=در المیزان می گوید:

روایات در مکّی و مدنی بودن آن مختلف است و ظاهر آنست که مکّی باشد (به جهت مقابله با مشرکین طعن زننده بر پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله و به قول بعضی دو بار نازل شده (هم در مکّه و هم در مدینه)، جمعاً بَینَ الرِّوایات.

۱- (کشّاف زَمَخشری).

۲- نقل از «البیان» آیتالله خوئی، ج ۱، ص ۱۰۸، طبع پنجم

مراد از کوثر چیست؟

=ابن عباس آن را "خیر کثیر" معنی کرده است.

سعید بن جُبَیر گفت: گروهی می گویند:

آن نهری است در بهشت. ابن عباس در جواب گفت: آن نهر هم از جمله خیر کثیر است.

=در روایات شیعه و اهل سنت نقل شده که آن نهری است در بهشت و «حوض کوثر» از آن شهرت یافته است؛ رجوع شود به تفسیر البرهان و غیره.

گفته اند: آن حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

در بهشت یا در محشر؛ به قولی مراد از آن نبوت و قرآن است؛ به قولی مراد، کثرت یاران و پیروان آن حضرت است و به قولی کثرت نسل و ذُرّیّهی آن جناب می باشد و به قولی شَفاعَت است. از بعضی نقل شده که اقوال را تا بیست و شش قول رسانده است. به عقیده ی طبرسی، مانعی ندارد که کوثر شامل همهی اینها باشد؛ زیرا لفظ به همه احتمال دارد و این اقوال، تفصیل «خیر کثیر» است.

ناگفته نماند: باید از آیه ی «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» در مراد از «کوثر» استفاده کرد؛ چون اِعطاء کوثر برای از بین بردن (افتراء و نسبت ناروای) ابتری (به) آن حضرت صلی الله علیه و آله است و مراد از ابتر (بی دنباله)، کسی است که فرزند یا نام نیک پایدار ندارد.

=در مجمع البیان و غیره نقل شده:

چون عبد اللّه پسر آن حضرت صلی الله علیه و آله که از خدیجه بود، از دنیا رفت، عاص بن وائل آن حضرت را دید که از مسجد خارج می شود؛ در همانجا با حضرت مذاکره کرد و چون به مسجد وارد شد، گروهی از صَنادید (بزرگان) قریش که در مسجد بودند به وی گفتند: ای عاص! با که صحبت می کردی؟

گفت: "ذلک الابتر" (با آن بی دنباله).

قریش کسی را که پسر نداشت ابتر می خواندند؛ لذا آن حضرت را نیز ابتر نامیدند.

=در المیزان گوید:

روایات، مُستفیض (بسیار منقول) است در اینکه نزول آیه در جواب کسی است که آن حضرت را ابتر خواند.

ناگفته نماند: عرب بی پسر را ابتر می گفت؛ چرا؟ برای اینکه (وقتی) نسلش منقطع شد دیگر نسلی و در نتیجه نامی و ذکری از او نخواهد ماند؛ پس ماندن نسل توأم با ماندن نام و ذکر شخص است و اگر با ماندن نسل او، نامش نماند، بود و نبود نسل یکسان (و بی اثر) است.

به هر حال، مراد از «کوثر» به قرینه ی آیه ی اخیر، یک کثرت و گسترش فوق العاده است که باید آن را در کثرت نسل، کثرت پیروان، گسترش اسلام، آوازه ی بزرگ آن حضرت و حتی در شفاعت و سیرابی از «حوض کوثر» جستجو کرد.

یعنی: ای پیامبر! این دشمن که می گوید: تو ابتر و بی فرزند و در نتیجه گمنامی؛ بدان: ما پروردگار جهان به تو کوثر داده ایم؛ این موج توحید که تو در صحنه ی جهان ایجاد کرده ای با نام و آوازه ی تو تا ابد در گسترش خواهد بود، هم خودت، بلند آوازه، هم دینت، گسترده، هم پیروانت، نامحدود، هم فرزندانت، بی حدّ و حصر و هم تعلیماتت، عالمگیر خواهد بود و حتی وجود پروسعت و پربرکت، تو شفیع بندگان و ساقی تشنگان از «حوض کوثر» در روز قیامت خواهی بود؛ ولی این دشمن توست که ابتر و بی دودمان و بی نام نیک و منفور است.

این سوره معجزه است و از یک «کوثر» و گسترش عجیبی خبر می دهد. امروز آمار نشان می دهد که تعداد مسلمانان جهان به بیش از یک میلیارد بالغ شده است. قرآن بر پشت بام جهان قدم گذاشته و حتی از رادیوهای دنیای مسیحیّت به گوش می رسد و ...

در این میان پای مبارک «فاطمه زهرا علیها السلام» در میان است و در تشکّل و شایع شدن «کوثر» سهم بسزائی دارد. نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله ی فاطمه علیها السلام در دنیا باقی ماند و گسترش یافت. دامن پاک زهرا علیها السلام فرزندانی تربیت کرد که هر یک به تنهائی «کوثر» هستند. یازده امام که در حکم ظروف «کوثر قرآن»اند و هنوز هم پس از گذشت بیش از چهارده قرن مردم را از کوثر قرآن و اسلام سیراب میکنند، از دامن پاک فاطمه (علیها السلام) به وجود آمده اند.

این فاطمه – این کوثر پر برکت – حلقه ی اتصال مابین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امّت اسلامی گردید، انوار درخشان وحی و اولاد بی حدّ و حصر پیامبر عظیم الشأن از وجود زهرای اطهر علیها السلام سرچشمه گرفتند.

بنی امیّه هشتاد سال اولاد فاطمه را کشتند، بنی عباس پانصد سال اولاد فاطمه را کشتند، زیر دیوارها گذاشتند، قتل عام کردند، با وجود همه ی اینها، وقتی در قرن هشتم (هجری قمری) سادات و فرزندان زهرا علیها السلام را سرشماری کردند به بیست هزار نفر رسیدند و در زمان سلطان سلیم عثمانی (قرن شانزدهم هجری قمری)، شماره آنها به نوزده میلیون رسید! آیا این معجزه نیست؟! «إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ».(۱)

«کوثر» پر برکت فاطمی، در ایران

مردم شیعه ی ایران (سادات و غیر سادات) همگی به حضرت زهرا علیها السلام مَحرَمند

مرحوم دکتر منوچهر اقبال – رئیس اسبق دانشگاه تهران – در کتابی که در ردّ و نقد زرتشتی گری و ناسیونالیسم ایرانی نوشته و نام آن را "سه هزار سال دروغ در تاریخ ایران" نهاده است، در فصلی که به تاریخچه ی اجمالی تشیّع در ایران و چگونگی استقبال مردم این سرزمین از اهل بیت پیامبر اکرم (علیهم السلام) و دودمان و اولاد ایشان اختصاص داده است، ثابت می کند که: مردم شیعه ی ایران – اعمّ از سادات و غیر سادات – همگی به حضرت زهرا علیها السلام مَحرَم هستند؛ زیرا داعی و انگیزه ی فراوان در هر خاندانی برای وصلت و ازدواج با سادات از نسل اهل بیت (علیهم السلام) بوده است و اگر از باب "حساب احتمالات ریاضی" بنگریم، با وجود چنین انگیزه ی فراوان و شیوعی، بیتردید، لاأقل، یک بانو از سادات در شجره ی هر خاندان شیعی ایرانی، در یکی از نیاکان ایشان، موجود بوده است. بنابراین، شیعیان ایران،

۱– قاموس قران، سید علی اکبر قُرَشی، ج۶، ص: ۹۴–۹۶.

حتی اگر از نسل سادات هم نباشند، باز از طریق مادر، یا یکی از مادران نیاکان خودشان، اولاد حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام هستند و به آن بانوی بزرگوار مَحرَم می باشند. این حقیقت که سبب افتخار ما ایرانیان است، باز هم خود از مصادیق «کوثر» فاطمی است.

«کوثر» قدمگاه مبارک پیامبر و دوازده امام پس از او (علیهم السلام)

سُلَیم بن قَیس هلالی (ره) روایت می کند که حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به مردی که از مسائل دینی سؤال می کرد، ضمن توضیحات خود، فرمودند:

« ... کمترین چیزی که شخص با آن گمراه می شود آن است که حجّت خدا در زمین و شاهد او بر خلقش را - که امر به اطاعت او نموده و ولایتش را واجب کرده - نشناسد».

(آن مرد) عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آنان را برایم نام ببر.

فرمود: کسانی که خداوند ایشان را با خود و پیامبرش قرین نموده و فرموده است:

«أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»(۱)

«از خدا و پیامبر و صاحِبان امرتان پیروی کنید».

عرض کرد: برایم روشن نمائید.

فرمود: آنان که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه ای که خواند و همان روز از دنیا رفت چنین فرمود:

«من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسُّک کرده اید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند و اهل بیتم. خداوند لطیف خبیر با من عهد کرده است که آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر «حوض کوثر» بر من وارد شوند مانند این دو (و حضرت به دو انگشت سبابه خود اشاره فرمودند) و نمی گویم مثل این دو (و حضرت به انگشت سبابه و وسط اشاره کردند.) زیرا یکی از این دو جلوتر از دیگری است. پس به این دو تمسُّک کنید تا

۱- نساء/۵۹

گمراه نشوید و از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آنان عقب نمانید که متفرّق می شوید و به آنان چیزی یاد ندهید (یعنی به آنها انتقاد و پیشنهاد نکنید) که از شما عالم ترند (زیرا معصوم هستند)».

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! او (آن حجّت) را برایم نام ببر.

فرمود: کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را در غدیر خم نصب کرد و به آنان خبر داد که او نسبت به آنان صاحب اختیارتر از خودشان است(۱) و سپس به آنان دستور داد تا حاضران غائبان را آگاه نمایند.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آن شما هستید؟

فرمود: من اوّل و افضل آنها هستم. سپس پسرم حسن بعد از من نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است. سپس پسرم حسین بعد از او نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است و سپس سایر ائمه جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند تا بر سر «حوض کوثر» یکی پس از دیگری به خدمت او وارد شوند.

آن مرد نزد علی (علیه السلام) رفت و سر حضرت را بوسید و سپس عرض کرد: برایم روشن کردی و مشکلم را حل کردی و هر مشکلی در قلبم بود، از بین بردی.(۲)

«نسیم خوشبو و مبارک کوثر»، شعری از شیخ بهاء الدّین عاملی (شیخ بهائی)

ای نسیم صبح خوشبو! می رسی

از کدامین منزل و کو می رسی؟

۱- أَوْلَی بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِم

۲- أسرار آل محمّد (صلوات الله علیهم)، ترجمه کتاب سُلَیم (ره)، انصاری زنجانی، ص ۲۶۲.

مرده ی صدساله یابد از تو جان!

تو مگر کردی گذر بر اصفهان؟

می فزاید از تو جانها را طرب!

تو مگر می آیی از مُلک عرب؟

تازه گردد از تو دردِ اشتیاق!

می رسی گویا ز اقلیم عِراق!

تازه گردید از تو جان مبتلا!

تو مگر کردی گذر از کربلا؟!

می رسد از تو نوید «لا تَخَف!»

می رسی گویا ز درگاه نجف!

بارگاه مرقد سلطان ِدین،

حیدرِ صفدر، امیرالمؤمنین

حوضِ کوثر جرعه ای از جام او

عالَم و آدم فِدای نام او ...

حکایات

حکایتی در تبرّک و نورانیت خطوط و کلمات مبارک قرآن کریم

آیت الله شهید دستغیب (ره) در کتاب داستانهای شگفت می نویسد:

"سالها پیش، از جمعی از علمای اَعلام قم و نجف اشرف شنیدم که پیرمرد هفتاد ساله ای به نام کربلایی محمد کاظم کریمی ساروقی (ساروق از توابع فراهان اراک است) که هیچ سوادی نداشته، تمام قرآن مجید به او افاضه شده، به طوری که تمام قرآن را حافظ شده است، به طرز عجیبی که ذکر می شود:

عصر پنجشنبه، کربلایی محمد کاظم، به زیارت امامزاده ای که در آن محل مدفون است می رود. هنگام ورود، دو نفر سید بزرگوار را می بیند و به او می فرمایند:

کتیبه ای که در اطراف حرم نوشته شده بخوان!

می گوید: آقایان! من سواد ندارم و قرآن را نمی توانم بخوانم!

می فرمایند: چرا! می توانی!

پس از التفات و فرمایش آقایان، حالت بیخودی عارضش می گردد و همانجا می افتد تا فردا عصر که اهالی ده برای زیارت امامزاده می آیند او را افتاده می بینند، پس او را بلند کرده به خود می آورند. به کتیبه می نگرد، می بیند سوره ی جمعه است، تمام آن را می خواند و بعد خودش را حافظ تمام قرآن می بیند و هر سوره از قرآن مجید را که از او می خواستند، از حفظ به طور صحیح می خوانده است!

از میرزا حسن – نواده ی مرحوم میرزای حجّت الاسلام شیرازی – شنیدم فرمود:

مکرّر او را امتحان کردم؛ هر آیه ای را که از او می پرسیدم فوراً می گفت از فلان سوره است و عجیب تر آنکه هر سوره ای را می توانست به قهقرا (معکوس) بخواند؛ یعنی از آخِر سوره تا اول آن را می خواند.

و نیز فرمود:

کتاب "تفسیر صافی" در دست داشتم؛ برایش باز کرده، گفتم: این قرآن است و از روی خطّ آن بخوان! کتاب را گرفت؛ چون در آن نظر کرد، گفت: آقا! تمام این صفحه قرآن نیست! و روی آیه ی شریفه دست می گذاشت و می گفت: تنها این سطر قرآن است، یا این نیم سطر، قرآن است و هکذا و مابقی آن قرآن نیست.

گفتم: از کجا می گویی تو که سواد عربی و فارسی نداری؟!

گفت: آقا! کلام خدا نور است، این قسمت نورانیست و قسمت دیگرش تاریکست!

چند نفر دیگر از علمای اَعلام را ملاقات کردم که می فرمودند: همه ی ما او را امتحان کردیم و یقین کردیم امر او خارِق عادت است و از مبدأ فیّاض جَلَّ وَ عَلا به او چنین افاضه شده است.(۱)

سالنامه "نور دانش"(۲) عکس کربلایی محمد کاظم را چاپ کرده و مقاله ای تحت عنوان "نمونه ای از اشراقات ربانی" نوشته و در آن شهادت عده ای از بزرگان علماء را بر خارق العاده بودن امر او نقل نموده است؛ تا اینکه می نویسد:

"از مجموع دستخط های فوق، مَوهِبَتی بودن حفظ قرآن کربلایی ساروقی به دو دلیل ثابت می شود:

۱ – بیسوادی او که عموم همولایتیهای او بر آن شهادت می دهند و احدی خِلاف آن را اظهار ننموده است. نگارنده شخصاً از ساروقی های ساکن تهران تحقیق نمودم و با اینکه موضوع بیسوادی او در جراید کثیرالانتشار چاپ و منتشر شده، مَعَ ذلک (با این وجود) هیچ کس تکذیب نکرده است.

۱- داستانهای شگفت (داستان ۳۱)

۲- سالنامه "نور دانش" (سال۱۳۳۵ش، ص۲۲۳)

۲ – بعضی از خصوصیّات حفظ قرآن او که از عهده ی تحصیل و درس خواندن خارج است، به شرح زیر:

الف – هرگاه یک کلمهی عربی یا غیرعربی بر او خوانده شود، فوراً می گوید که در قرآن هست یا نیست.

ب – اگر یک کلمه ی قرآنی از او پرسیده شود، فوراً می گوید در چه سوره و کدام جزء است.

ج – هر گاه کلمه ای در چند جای قرآن مجید آمده باشد، تمام آن موارد را بدون وقفه می شمارد و دنباله ی هر کدام را می خواند.

د – هر گاه در یک آیه، یک کلمه یا یک حرکت، غلط خوانده شود، یا زیاد و کم کنند، بدون اندیشه متوجه می شود و خبر می دهد.

ه – هر گاه چند کلمه از چند سوره به دنبال هم خوانده شود، محلّ هر کلمه را بدون اشتباه بیان می کند.

و – هر آیه یا کلمه ی قرآنی را از هر قرآنی که به او بدهند، آناً نشان می دهد.

ز – هر گاه در یک صفحه عربی یا غیرعربی یک آیه، مطابق سایر کلمات نوشته شود، آیه را تمیز می دهد، که تشخیص آن برای اهل فضل نیز دشوار است!

این خصوصیّات را خوشحافظترین مردم، نسبت به یک جزوه بیست صفحهای فارسی نمیتواند دارا شود، تا چه رسد به ۶۶۶۶ آیهی قرآنی! ".

و پس از نقل شهادت چند نفر از علماء، می نویسد:

مَوهِبَت قرآن "کربلایی کاظم" برای مردمی که فکر خود را در چهاردیواری مادیّات محدود کرده و مُنکِر ماورای طبیعت هستند، اِعجابآور بوده و سبب هدایت عدهای از گمراهان گردیده است؛ ولی این امر، با همهی اهمیتش، در نظر اهل توحید، یک شعاع کوچک از اَشِعَّه ی

بیکران افاضات خداونـدی و از کوچکترین مظاهر قـدرت حق است. نه تنها امور خارقالعاده به وسـیله ی انبیاء و سُـفَرای حق به کرّات به ظهور رسـیده و در تواریـخ ثبت و ضـبط است، در عصـر حاضـر نیز کسـانی که به علت ارتباط و پیونـد با مبـدأ تعالی صاحِب کَراماتی هستند، وجود دارند.

نکته ای که در پایان این مقاله لازمست تذکر دهم اینکه: در نتیجه ی انتشار شـرح حال حافظ قرآن - کربلائی کاظم ساروقی- و معرفی او به مردم تهران، از عدهای از متدیّنین بازار شنیدم که: "

چنـد سال قبـل؛ یعنی در زمـان "مرحـوم حـاج آقـا یحیی"، مرد کـوری بـه نـام "حـاجی عَبـود" (بسـیار عبـادتگر) بـه مسـجد "سیدعزیزالله" رفت و آمـد داشت، که در عین کوری، حافظ قرآن با خصوصـیّات کربلایی ساروقی بود. او نیز محلّ آیه را در عین کوری نشان می داده و برای مردم با قرآن استخاره می کرده است.

میگوینـد: روزی کتاب لغت فرانسه به قطر قرآن مجید به او دادند، اسـتخاره کند، فوراً آن را پرت کرد و عصبانی شد و گفت: این قرآن نیست! ".

در مجلسـی که حافـظ قرآن حضور داشت، جنـاب آقای "ابنالـدّین" - اسـتاد محترم دانشـگاه، - خصوصـیات "حاجی عبود" را تأیید و اظهار کردند که نامبرده را در قم در حضور مرحوم آیتالله حاج شیخ عبدالکریم حائری ملاقات و آزمایش کردهاند.

اینها از آثار قدرت حق است که گاهی برای ارشاد مردم و اتمام حجت ظاهری است:

«ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ»(۱)

تبرّک به قرآن کریم و طلب شِفا

باز، شهید دستغیب (ره) در داستانهای شگفت مینویسد:(۲)

۱- جمعه/۴

۲- داستانهای شگفت (حکایت۶۳، استشفاء به قرآن مجید)

"آقای سید محمود حمیدی گفت که: در مرض عمومی آنفلوآنزا که بیشتر اهالی شیراز به آن مبتلا شدند.(۱) من و اهل خانهام همه مبتلا شدیم و من از شدت مرض بیهوش شدم. در آن حال (بیهوشی)، سید جلیل - مرحوم آقا سید میرزا، امام جماعت مسجد فتح - را دیدم که در مسجد وکیل پس از نماز جماعت به یک نفر فرمود که:

به مردم بگو:

دست راست خود را بر دو شقیقه ی خود گذارید و آیهی شریفهی «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظّالِمينَ إِلّا خَساراً»(۲) را هفت مرتبه بخوانید و بر هر که بخوانید خدا او را شفا می دهد.

چون به خود آمدم، آیهی شریفه را هفت مرتبه خواندم، فوراً خدا شفا داد؛ برخاستم و دست بر شقیقهی فرزندم گذاردم و خواندم او هم فوراً خوب شد و از بستر برخاست. خلاصه تمام اهل خانه در همان روز خوب شدند و از آن سال تا به حال به هر کس از خانواده ام سردردی عارضش می شود، همین آیه ی شریفه را بر او می خوانم، فوراً شفا می یابد".

نورافشانی شمع به برکت نور قرآن کریم

نیز در حکایت ۹۴، با عنوان "روشنایی شمع دوام می یابد" مینویسد:

"شیخ محمد حسن مولوی قندهاری نقل فرمود:

مادرم به تلاوت قرآن مجید علاقهی زیادی داشت و غالباً در شبانه روز هفت جزو تلاوت می نمود و شبهای ماه رمضان را نمی خوابید و مشغول تلاوت قرآن و دعا و نماز بود.

شبی در شمعدان به مقدار یک بند انگشت شمع باقیمانده بود و ما می توانستیم در خارج از منزل، شمع تدارک کنیم، لکن چون از طرف حکومت قدغن شده بود که کسی نباید از خانه خارج شود و اگر کسی را در کوچه و بازار می دیدند او را به زندان می بردند و جریمه می کردند، مادرم به روشنایی همان مقدار از شمع، مشغول تلاوت قرآن مجید شد.

۱- محرّم ۱۳۳۷ هجری قمری

۲- اِسراء/۸۲

به خدا سوگند! که تا آخر شب که مادرم قرآن و دعا می خواند شمع تمام نشد و از نمازش که فارغ شد، مشغول سحری خوردن شدیم، باز تمام نشد، همینکه صدای اذان صبح بلند گردید رو به خاموشی رفت و تمام شد! و خلاصه، یک بند انگشت شمع، به مقدار نُه ساعت برای ما، به برکت مادرم روشنایی داد."

باز شدن قفل به برکت اسم مبارک فاطمه ی زهرا علیها السلام

نیز در حکایت۸۳، با عنوان "باز شدن قفل، به نام حضرت فاطمه علیها السلام " می نویسد:

"سید جلیل، جناب آقا سید علی نقی کشمیری - فرزند صاحب کرامات باهره، حاج سید مرتضی کشمیری - فرمود:

شنیدم از فاضل محترم جناب آقای سید عباس لاری که فرمود:

در اوقات مجاورت در نجف اشرف، برای تحصیل علوم دینیه، روزی از ماه مبارک رمضان، طرف عصر، خوراکی برای افطار خود تدارک کرده، در حجره گذاردم و بیرون آمده در را قفل کردم و پس از ادای نماز مغرب و عشاء و گذشتن مقداری از شب، برگشتم مدرسه برای افطار کردن. چون به دَرِ حجره رسیدم، دست در جیب نموده، کلید را نیافتم. اطراف داخل مدرسه را فحص کردم و از بعض طلاب که مدرسه بودند پرسش نمودم، کلید را نیافتم؛ به واسطهی فشار گرسنگی و نیافتن راه چاره، سخت پریشان شدم، از مدرسه بیرون آمده متحیّرانه در مسیر خود تا به حرم مطهر می رفتم و به زمین نگاه می کردم، ناگاه مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری اَعلَی اللهُ مَقامَه را دیدم؛ سبب حیرتم را پرسید؛ مطلب را عرض کردم؛ پس با من به مدرسه آمدند نزد حجرهام، فرمود:

می گویند نام مادر حضرت موسی (علیه السلام)(۱)

۱- یوکابد، به عِبری: "یوخِود" יוֹכֶבֶד به معنی "یهُوَه (خدا) جلال اوست"

را اگر کسی بداند و بر قفل بسته بخواند باز می شود؛ آیا جدّه ی ما حضرت فاطمه علیها السلام کمتر از اوست؟!

پس دست به قفل نهاد و ندا کرد «یا فاطمه!» قفل باز شد.”

باز شدن قفل به برکت اسم مبارک امام حسین (علیه السلام)

نیز شهید دستغیب (ره) در حکایت ۱۱، با عنوان “عنایت حسین (علیه السلام) ” چنین می نویسد:

“از زاهد عابد و واعظ مُتّعِظ - مرحوم حاج شیخ غلامرضای طبسی - که تقریبا در ۳۵ سال قبل به شیراز تشریف آورده، چند ماهی در مدرسه آقا باباخان توقف داشتند و بنده هم به فیض ملاقاتشان رسیدم، شنیدم:

با چند نفر از دوستان با قافله به عتبات عالیات مشرف شدیم، هنگام مراجعت برای ایران، شب آخِر که در سحر آن باید حرکت کنیم، متذکر شدم که در این سفر، مَشاهِد مُشرَّفه و مواضع متبرّکه را زیارت کردم جز مسجد بَراثا(۱) و حیف است از درک فیض آن مکان مقدس محروم باشیم.

به رفقا گفتم: بیایید به مسجد بَراثا برویم.

گفتند: مجال نیست!

خلاصه نیامدند، خودم تنها از کاظمین بیرون آمدم تا به مسجد رسیدم، دیدم در بسته است و معلوم شد در را از داخل بسته و رفته اند و کسی هم نیست؛

۱- مسجدی در بغداد، که متعلّق بشیعیان بود و در زمان تقیّه آنجا گرد می آمدند و آزادانه مراسم خود را انجام میدادند

حیران شـدم که چه کنم؟ این همه راه به امیـدی آمـدم، به دیوار مسـجد نگریسـتم دیدم می توانم از دیوار بالا بروم بالاخره هر طوری بود از دیوار بالا رفته و داخل مسـجد شدم و با فراغت مشـغول نماز و دعا شدم به خیال اینکه در مسجد را از داخل بسته اند و باز کردنش آسانست، در داخل مسـجد هم کسـی نبود، پس از فراغت آمدم در را باز کنم، دیدم قفل محکمی بر در زده اند و به وسـیله ی نردبان یا چیز دیگر رفته اند. حیران شدم چه کنم؟ دیوار داخل مسجد هم طوری بود که هیچ نمی شد از آن بالا رفت.

با خود گفتم: عمریست دم از حسـین (علیه السلام) می زنم و امیدوارم که به برکت آن حضرت دَرِ بهشت به رویم باز شود، با اینکه درب بهشت یقیناً مهمتر است و باز شدن این در هم به برکت حضـرت ابی عبدالله (علیه السلام) سهل است، پس با یقین تمام دست به قفل گذاشتم و گفتم:

«یا حسین!»

و آن را کشیدم، فوراً باز گردید، در را باز کردم و از مسجد بیرون آمدم و شکر خدا را به جا آوردم و به قافله هم رسیدم".

تبرّک جُستن هندوها به شرکت در عزاداری امام حسین (علیه السلام)

نیز در حکایت ۴۵، با عنوان "اثر عزاداری حسینی (علیه السلام) " می نویسد:

"سـید جلیل، مرحوم دکتر اسـماعیل مُجاب (دنـدانساز) عجایبی از ایام مجاورت در هندوسـتان - که خود مشاهـده کرده بود - نقل می کرد، از آن جمله می گفت:

"عده ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) معتقد و علاقمندند و برای برکت مالشان با آن حضرت شرکت می کنند؛ یعنی در سال، مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند. بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله ی شیعیان، شربت و پالوده و بستنی درست کرده و خود به حال عزا ایستاده و به عزاداران می دهند و بعضی آن مبلغی را که راجع به آن حضرت است به شیعیان می دهند تا در مراکز عزاداری صرف نمایند.

یکی از آنان را عادت چنین بود که همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آنها به سینه می زد؛ چون مُرد، بنا به مرسوم مذهبی خودشان، بدنش را با آتش سوزانیدند تا تمام بدنش خاکستر شد جز دست راست و قطعه ای از سینه اش که آتش آن دو عضو را نسوزانیده بود. بستگانش آن دو قطعه را آوردند نزد قبرستان شیعیان و گفتند:

این دو عضو متعلق به حسین شماست! ".

جایی که آتش جهنم - که طَرَف نسبت و قابل مقایسه با آتش دنیا نیست – به وسیله ی حضرت امام حسین (علیه السلام) برای برخی خاموش و «بَرد و سلام» می گردد، پس نسوزانیدن آتش ضعیف دنیوی به وسیلهی آن بزرگوار جای تعجب ندارد.

و جماعتی از "هنود" (هندوان) هر ساله شبهای عاشورا در آتش می روند و نمی سوزند و این مطلب، مشهور و مسلَّم است".

نجات از وبا به برکت صدقه و مبارکی عدد اهل بیت (علیهم السلام)

نجات از وبا به برکت صدقه و مبارکی عدد اهلبیت (علیهم السلام):(۱)

باز، مرحوم شهید دستغیب (ره) در کتاب "داستانهای شگفت" می نویسد:(۲)

۱- یعنی عدد ۱۴

۲- داستانهای شگفت" (حکایت۲۱)

" ... حاج غلامحسین مَلِک التُّجّار بوشهری گفت:

در سفری که به حج مُشرَّف شدم، عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمد جواد بیدآبادی هم مشرَّف بودند و در آن سفر عده ای قُطّاع الطّریق (راهزنان) اموال زیادی از حُجّاج بردند و مرض وبا نیز همه را تهدید می کرد و همگی هراسان بودند. مرحوم حاجی بیدآبادی فرمود:

هر کس بخواهد از خطر وبا محفوظ بماند مبلغ ۱۴۰ تومان یا ۱۴۰۰ تومان - هر کس به مقدار توانائیش - صدقه بدهد و من ضمانت میکنم سلامتی او را.(۱)

مرحوم حاج مَلِک گفت:

برای خودم مبلغ ۱۴۰ تومان را دادم و همچنین عده ای از حُجّاج پرداختند و چون این مبلغ در آن زمان زیاد بود بسیاری ندادند و آن مرحوم وجوه پرداخته شده را بین حُجّاجی که دزد اموالشان را برده و پریشان بودند، تقسیم فرمود.

پس در آن سفر، هر کس مبلغ مزبور را پرداخته بود، از آن مرض محفوظ و به سلامت به وطن خود برگشت و کسانی که ندادند، همه گرفتار و هلاک شدند.

= تأثیر صدقه در حفظ بدن از مرض و جلوگیری از خطر مرگ(۲) و نگهداری مال از هر آفتی، از مُسَلَّمیّات و مُجرَّبات است و اخبار متواتره از اهلبیت (علیهم السلام) در این باره رسیده و مرحوم محدّث نوری بسیاری از این اخبار را در کتاب "کَلِمَه طَیِّبَه" نقل فرموده است.

خلاصه انسان می تواند بدن و جان و بستگان و دارایی خود را به وسیله ی صدقه، بیمه ی الهی کند و اگر رعایت آداب و شرایط صدقه را به تفصیلی که در کتاب مزبور ذکر شده بنماید،

۱- آن مرحوم به مبارکی عدد ۱۲ و ۱۴ سخت معتقد بودند
۲- مگر اجل حتمی

یقین بداند خدای تعالی بهترین حفظکنندگان و داناترین و تواناترین یاریکنندگان است و خُلف وعده نخواهد فرمود.

= در اینجا برای زیادتی بصیرت خواننده عزیز یک روایت از کتاب مزبور نقل می گردد:

محدّث نوری (ره) در کلمه طیبه از تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل کرده که:(۱)

"حضرت امام صادق (علیه السلام) به راهی تشریف می بردند و جماعتی در خدمتش بودند، در حالی که اموال خود را همراه آورده بودند. به ایشان خبر دادند که در آن راه دزدان و راهزنانند؛ اموال مردم را می برند. ایشان از ترس لرزان شدند.

حضرت فرمود: شما را چه شده است؟

گفتند: اموالمان با ماست؛ می ترسیم از ما بگیرند. آیا شما آنها را از ما می گیرید؟ شاید رعایت حرمت شما را کنند و چون بدانند این اموال از شماست، صرفنظر نمایند.

فرمود: شما چه می دانید؟ شاید ایشان جز من کسی را اراده نکنند و به این کار تمام اموالتان تلف شود!

عرض کردند: آیا آنها را در زمین دفن کنیم؟

فرمود: این بیشتر سبب تلف آنهاست، شاید کسی بر آن وارد شود و آنها را بیابد و برُباید و یا اینکه شما محل پنهان کردن اموال را پیدا نکنید.

۱- کلمه طیبه (صفحه ۱۹۳ - ضمن شرط دهم از آداب و شروط صدقه)

عرض کردند: پس چه کنیم؟

فرمود: آنها را به کسی بسپارید که حفظش کند و آفات را از آن برگرداند و آن را زیاد کند و هر یک را بزرگتر از دنیا و آنچه در اوست گرداند، پس ردّ کند آنها را به شما در حال نهایت احتیاجتان به آن.

عرض کردند: آن شخص کیست؟

فرمود: پروردگار عالَم!

عرض کردند: چگونه اموال خود را به او بسپاریم؟

فرمود: آنها را صدقه دهید بر ضعفاء و مساکین.

گفتند: اینجا فقیر و بیچاره نیست.

فرمود: نیّت کنید ثلث آن را صدقه دهید، تا خداوند باقی را از آنچه می ترسید حفظ فرماید.

گفتند: عزم کردیم.

فرمود: پس در امان خدا بروید.

پس رفتند. چون دزدان پیدا شدند، همه ترسیدند.

حضرت فرمود: چگونه می ترسید و حال آنکه شما در امان خدا هستید؟

دزدها پیش آمدند، پیاده شدند و دست آن حضرت را بوسیدند و گفتند: دوش در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدیم و به ما امر فرمود که خود را به جناب شما عرضه دهیم. پس ما در محضرت هستیم و همراه شما می آییم تا شما و این جماعت را از شرّ دشمنان و دزدان دیگر حفظ کنیم.

حضرت فرمود: ما را به شما حاجتی نیست؛ زیرا کسی که شما را از ما دفع کرده آنها را نیز دفع می کند.

پس به سلامت رفتند و چون به مقصد رسیدند، ثلث اموال خود را صدقه دادند؛ پس تجارت ایشان برکت کرد و هر درهم ایشان ده درهم سود کرد.

آنگاه گفتند: چقدر برکت حضرت صادق (علیه السلام) بزرگ بود.

حضرت فرمود: برکت خدا را در معامله با او شناختید؛ پس مداومت کنید به معامله با خداوند".

= و از عجایب صدقه در راه خدا این است که: نه تنها صدقه سبب کم شدن مال نمی گردد، بلکه سبب برکت و فزونی آن گردیده و چندین برابر نصیب صدقه دهنده میشود و شواهد این موضوع بسیار است. به کتاب مزبور مراجعه شود".

زکات، موجب برکت مال و دارایی

باز هم شهید دستغیب (ره) در "داستانهای شگفت" (حکایت ۶۲ – اثر زکات دادن) می نویسد:

"جناب حاج مرادخان حسن شاهی ارسنجانی نقل کرده اند:

در سالی که بیشتر نواحی فارس به آفت ملخ مبتلا شده بود، به قوام المُلک (یا: قوام السّلطنه، نخست وزیر دوره ی پهلوی اوّل و دوّم) خبر دادند که مزرعه های شما در نواحی فسا تمام به واسطه ی ملخ از بین رفته است.

قوام گفت: باید خودم ببینم، پس به اتفاق ایشان و مرحوم بَنان المُلک و چند نفر دیگر از شیراز حرکت کردیم و چون به مزرعه های قوام رسیدیم، دیدیم تماماً خوراک ملخ گردیده، طوری که یک خوشه سالم ندیدیم! همینطور که میرفتیم و تماشا می کردیم، به قطعه زمینی رسیدیم که تقریباً وسط مزرعه بود؛ دیدیم محصول آن سالم مانده و حتی یک خوشه اش هم دست نخورده است؛ در حالی که محصول زمینهای چهار طرف آن به کلّی از بین رفته بود. قوام پرسید: اینجا چه کسی بذر پاشیده و متعلق به کیست؟

گفتند: فلان شخصی که در بازار فسا، پاره دوزی میکند.

گفت: می خواهم او را ببینم!

قوام از او پرسید: آیا فلان مزرعه، بذرش از توست و تو کاشته ای؟

گفت: بلی!

قوام پرسید: چه شده که ملخ همهی زراعتها را خورده جز مال تو را؟

گفت: اوّلاً من مال کسی را نخورده ام تا ملخ مال مرا بخورد؛ دیگر آنکه من همیشه زکات آن را سر خرمن خارج می کنم و به مُستحِقّین می رسانم و مابقی را به خانه ام می برم.

قَوام المُلك او را آفرین گفت و از حالش سخت در شگفت شد! ".

حکایاتی در برکت رزق حلال و دوام یافتن آن

و باز در همان کتاب (حکایت ۷۲ – "نجات از اسیری و رسیدن به روزی حلال") می نویسد:

"مرحوم میرزا محمود شیرازی گفت: شنیدم از مرحوم حاج میرزا حسن ضیاءُ التُّجّار شیرازی، که سالها در شیراز و اخیراً در تهران داروخانه "عمده فروشی" داشت، که:

سالی به قصد زیارت کربلا از طریق کرمانشاه همراه قافله حرکت کردم و الاغی کرایه نمودم و اسباب و لوازم خود را بر آن گذاشته و سوار شدم. تا نزدیک قزوین یک نفر پیاده همراه قافله بود. چون مرا تنها دید، نزدیکم آمد و در کارهایم با من همراهی کرد و با هم غذا صرف نمودیم و با من قرار گذاشت تا کاظمین با من همکاری کند و زودتر به منزل رسیده و جای مناسبی آماده کند تا من برسم و در خوراک شریک شوم. به همین حال بود تا به کاظمین رسیدیم؛ اسم و حالاتش را پرسیدم، گفت:

نامم کربلایی محمد از اهالی قُمشه ی اصفهان هستم، هفت سال قبل به قصد زیارت حضرت رضا (علیه السلام) با قافله می رفتم تا حدود اِستَرآباد؛ ترکمن ها قافله را غارت کردند و مرا نیز همراه خود بردند و غلام خود قرار دادند؛ روزها مرا به کار وا می داشتند و من سخت ناراحت و در فشار بودم، تا روزی تصمیم گرفتم هر طور هست از دستشان فرار کنم و خود را نجات دهم.

نـذر کردم که اگر خداونـد مرا یاری فرمود و نجاتم داد که به وطن خود بروم، از همان راه به کربلا مُشـرَّف شوم؛ پس به بهانه ای، قـدری از آنها دور شدم و چون شب بود و خواب بودند مرا ندیدند؛ پس سـرعت کردم تا به محلی رسـیدم که یقین کردم از شرّ آنها در امانم، شکر خدای را به جا آورده و از همانجا به قصد کربلا آمده ام.

مرحوم ضـیاءالتّجار گفت: من عازم سامرا بودم، گفتم: بیا با هم برویم و بعد با هم کربلا مُشـرَّف می شویم؛ هرچه اصرار کردم نپذیرفت و گفت: هرچه زودتر باید به نذرم وفا کنم.

مقداری پول جلوش گرفتم و گفتم هر چه می خواهی بردار!

هیچ برنداشت و چون زیاد اصرار کردم سه ریال ایرانی برداشت و رفت و دیگر او را ندیدم.

هنگامی که به نجف اشـرف مُشرَّف شدم، روزی در صحن مقدس از سمت بالای سر عبور کردم، جمعی را دیدم که دور یک نفر جمعند. چون جمعیت را عقب زده نزدیک رفتم، دیدم همان کربلایی محمد قمشه ای، همسـفر منست و با پارچه ای گردن خود را به شُـبّاک (پنجره ی مُشـبَّک) رُواق مطهر بسته و گریه می کند و یک نفر تهرانی به او می گفت: هر چه می خواهی به تو می دهم!

و نقداً صد تومان حاضر شد به او بدهد؛ قبول نکرد.

نزدیکش شـدم و گفتـم: رفیـق! از حضـرت امیر (علیه السـلام) چه می خـواهی؟ برخیز همراه من به منزل برویم و هر چه لازم داشته باشی به تو می دهم! قبول نکرد و گفت:

به این بزرگوار حاجتی دارم که جز او دیگری بر آن توانا نیست و تا نگیرم از اینجا بیرون نمی روم!

چون در اصـرار خود فایده ندیدم او را رها کرده، رفتم. روز دیگر او را در صـحن مقدس دیدم، خندان و شادان، گفت: دیدی حـاجتم را گرفتم! پس دست در بغـل نمـود و حواله ای بیرون آورد و گفت: از حضـرت گرفتم. پس نقش آن را دیـدم طوری است که پشت و رو، پایین و بالای آن مساوی است و از هر طرف خوانده می شود.

از او پرسیدم که: حواله ی چیست و بر عهده کیست؟

گفت: پس از وصول آن، به تو خبر می دهم. آدرس مرا در تهران گرفت و رفت.

پس از چند سال، روزی در تهران وارد مغازه ام شد؛ پس از شناسایی او گله کردم و گفتم:

مگر قول ندادی مرا به آن حواله ای که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تو عنایت فرمودند، خبر دهی.

گفت: من چنـد مرتبه به تهران آمـدم و تو به شـیراز رفته بودی و الحال آمـده ام تو را خبر دهم که حاجت من از آن حضـرت، رزق حلالـی بود که تا آخر عمرم راحت باشم و آن حضـرت حواله ای به یکی از سادات محترم فرمود که قطعه زمین معینی را با بذر زراعت آن، به من دهد.

آن سید هم اطاعت کرد؛ از آن سال تا کنون از زراعت آن زمین در کمال خوشی، معیشت من می گذرد و راحت هستم".

سرگذشت عجیب و پول اندک، ولی پر برکت

نیز شهید دستغیب (ره) در همان کتاب، حکایت۱۰۵، با عنوان "سرگذشتی عجیب" می نویسد:

جناب آقای سید حسن برقعی واعظ، ساکن قم می نویسند:

"شخصی به نام "مشهدی محمد جهانگیر" به شغل فرش فروشی و گلیم فروشی به عنوان دوره گرد اشتغال دارد و اکثراً به کاشان می رود و سالهاست او را می شناسم، ولی اتفاق نیفتاده بود که با هم همسفر شویم و در جلسه ای بنشینیم؛ اما کاملاً او را می شناسم، مرد راستگویی است و به صحَّت عمل معروف است. با اینکه خیلی کمسرمایه است و چند روز قبل هم به منزل او رفتم، زندگیش خیلی متوسط است، ولی بیش از صدهزار تومان جنس اگر بخواهد اکثر تجّار به او خواهند داد؛ ولی خودش به اندازهی قدرت مالی جنس می برد.

در هر حال، چندی قبل در سفری که به کاشان می رفتم پهلوی ایشان نشستم؛ در ضمن مطالب و بحث در معجزات ائمه اطهار (علیهم السلام) گفت:

"آقای برقعی! باید دل بشکند تا انسان حاجت بگیرد! "

پس شرح حال خود را به طور اجمال بیان کرد و گفت: "وقت دیگری، مفصّل، تمام شرح زندگی خود را بیان می کنم که کتابی خواهد شد؛ ولی به طور اجمال، وضع من خیلی خوب بود و شاید روزی صد تومان یا بیشتر از فرش فروشی و دوره گردی استفاده داشتم، ولی انسان وقتی ثروتمند شد، گناه می کند؛ گاهی آلوده به گناه می شدم؛ تا اینکه ستاره ی اقبال من شروع به افول کرد، سرمایه ام را از دست دادم و مقدار زیادی متجاوز از صد هزار تومان بدهکار شدم و در مقابل، حتی یك تومان نداشتم.

چند ماه از منزل بیرون نمی آمدم؛ شبها گاهی که خسته می شدم با لباس مُبدَّل بیرون می آمدم و خیلی با احتیاط در کوچه می رفتم. یک شب یکی از طلبکارها که از بیرون آمدن من از منزل خبر داشت، پاسبانی را آورده و در تاریکی نگهداشته بود؛ وقتی که آمدم بروم مرا دستگیر کردند. در شهربانی گفتم:

"مرا زندان ببرید! یک شبه پول شما وصول نمیشود، من ده شاهی ندارم! ولی قول می دهم که اگر خدای عَزَّوجَل تمکّنی داد، دین خود را ادا کنم".

پس مرا رها کردند. یکی دیگر از طلبکارها آمده بود درب منزل، همسرم با بچه کوچک دو ساله رفته بود پشت در، چنان با لگد به در زد که به شکم همسر و بچه رسیده، بچه پس از چند ساعت مرد و همسرم مریض شد و حتی الآن هم مریضست؛ با اینکه متجاوز از بیست سال از این ماجرا می گذرد!

هر چه در منزل داشتیم، همسرم برد، فروخت؛ حتی گاهی برای تهیه نان، استکان و نعلبکی را می فروختیم و نانی می خریدم و می خوردیم!

تا اینکه تصمیم گرفتم از ایران خارج شوم و به عَتَبات بروم؛ شاید کاری تهیه کنم و از شرّ طلبکارها محفوظ باشم و ضمناً توسلی به ائمه اطهار (علیهم السلام) پیدا کنم. از راه خرمشهر از مرز خارج شدم، فقط یک خورجین کوچک که اثاثیهی مختصری در آن بود و حتی خوراکی نداشتم، همراهم بود؛ وقتی به خاک عراق رسیدم، تنها بودم و راه را بلد نبودم؛ در میان نخلستان ندانسته به راه افتادم، نمی دانستم کجا می روم و این راه به کجا منتهی می شود! نه کسی بود

راه را از او بپرسم و نه غذا داشتم، بخورم. از گرسنگی و خستگی راه، بی طاقت شدم؛ حتی خرماهایی که از درخت روی زمین ریخته بود نمیخوردم؛ چون خیال می کردم، حرام است.

خلاصه، شب شد؛ میان نخلستان تاریک، تنها نشستم. خورجین خود را روی زمین گذاشتم؛ بی اختیار گریه ام گرفت؛ بلند بلند گریه می کردم. ناگهان دیدم آقایی که خیلی نورانی بودند، رسیدند؛ یک چفیه بدون عِقال روی سرشان بود.(۱) با زبان فارسی فرمودند:

"چرا ناراحتی؟ غصه نخور، الآن تو را می رسانم! ".

گفتم: "راه را بلد نیستم! "

فرمود: "من تو را راهنمایی می کنم، خورجین خود را بردار همراه من بیا! ".

چند قدمی رفتم - شاید ده قدم نبود - دیدم جاده شوسه و اتومبیل رو است.

فرمودند: "همینجا بایست؛ الان یک ماشین می آید و تو را می برد".

تا چراغ ماشین از دور پیدا شد آن آقا رفتند؛ وقتی ماشین به من رسید، خودش توقف کرده و مرا سوار کرد؛ به یک جایی رسیدیم؛ راننده مرا سوار ماشین دیگر کرد و کرایه هم از من مطالبه ننمود! تا کربلا پست به پست مرا تحویل می دادند و نمی گفتند: کرایه بده!

ولی در کربلا هم کاری پیدا نکردم، وضعم بد بود، آمدم در حرم مطهر سَیّدالشّهداء (علیه السلام) گفتم: آقا آمده ام کار مرا درست کنید! خیلی گریه کردم؛ از حرم مطهر بیرون آمدم

۱- چفیه یا کوفیه، دستمالی است که عربها روی سر می اندازند و عِقال، بندیست که معمولاً دور چفیه میبندند

(روز اربعین بود). دوباره همان آقایی را که در میان نخلستان دیده بودم، دیدم. سلام کردم. جواب دادند و ده دینار به من مرحمت کردند، فرمودند: "این ده دینار را بگیر! "

گفتم: آقا کم است!

فرمود: "کم نیست! اگر کم بود باز به شما می دهم! "

گفتم: آقا آدرس شما کجاست؟

فرمود: "ما همین جاها هستیم".

مشهدی محمد می گفت: پول عجیبی بود، بوی عِطری می داد! عجیب که هر چه می خریدم چند برابر استفاده می کردم! مقدار زیادی سود بردم و هر وقت چند هزار تومان به دست می آوردم، می آمدم ایران بین طلبکارها تقسیم می کردم و دوباره برمی گشتم و تمام این درآمدها از همان ده دینار بود!

یک سال دیگر، در روز بیست و هشتم صفر – روز شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام حسن مجتبی (علیه السلام) – همان آقا را در حرم مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیدم؛ گفتم: "آقا یک مقدار دیگر هم به من کمک کنید! "

پنج دینار دیگر هم مرحمت کردند؛ ولی دیگر آن آقا را ندیدم.

یک روز در نجف می رفتم؛ یکی از کسبه بازار مرا صدا زد، جلو رفتم؛ گفت: می آیی درب حجرهی من؟ گفتم آری. گفت: ضامن داری؟ گفتم دو نفر. گفت: کیستند؟

گفتم: یکی خدای عَزَّوجَل و دیگری امیرالمؤمنین (علیه السلام)!

پس قبول کرد و گاهی هزار دینار در اختیار من می گذاشت و می رفتم بغداد جنس می خریدم و برمی گشتم و در سود تجارت شریک بودم، تمام قرضهای خود را دادم. ولی چون خانواده ام در قم بودند، ناچار شدم به قم برگردم.

در حرم مطهر سیدالشهداء (علیه السلام) فقط دعا کردم، قرضهایم اَداء شود و به قدر کَفاف داشته باشم و زیادتر از آن نخواستم؛ چون آثار بد ثروت را دیده بودم."

برکت خداوند، پاداش احسان به بنده اش

نیز در حکایت ۷۷، با عنوان "پاداش احسان" می نویسد:

"عالم بزرگوار، آقای حاج معین شیرازی فرمود که:

آقا سید حسین ورشوچی که در بازار تهران ورشوفروشی(۱) داشت وقتی سرمایه اش از کف می رود و مقدار زیادی بدهکار می شود.

۱- [ورشو: آلیاژی است از مس و نیکل و روی. ورق روشو جلائی مانند نقره دارد. در برابر زنگ زدگی مقاومست. این آلیاژ در اروپا به "نقره نیکلی" یا "نقره آلمانی" معروفست. ظاهراً چون ورشو اولین بار از کشور لهستان به ایران آمد، در ایران به نام پایتخت لهستان "ورشو" نام گرفت. در ایران سماورهایی که از ورشو ساخته می شد، به ویژه نوعی که ساخت بروجرد بود، شهرت داشت و به "سماور ورشو" مشهور بود. امروزه کارگاه های "ورشو سازی" که بهترین نوع آن را در ایران می سازند، در شهرستان های بروجرد و شوشتر قرار دارند – ویکی پدیا].

[القصه، آقا سید حسین ورشوچی، نقل میکند]"روزی دختری وارد مغازه اش می شود و می گوید:

"من یهودیّه ام و پدر ندارم؛ ۱۲۰ تومان دارم و می خواهم شوهر کنم و شنیده ام تو شخص درستکاری هستی؛ این مبلغ را بگیر و معادل آن، اجناسی را که در این ورق نوشته شده، جهت جهیزیه ام بده".

قبول کردم و آنچه داشتم دادم؛ بقیه را از مغازه های دیگر تدارک کردم و قیمت مجموع ۱۵۰ تومان شد. دختر گفت: جز آنچه دادم، ندارم. گفتم: من هم نمیخواهم. دختر سر بالا کرد و به من دعا کرد و رفت، پس اجناس را در گاری گذاردم و چون کرایه را نداشت، بدهد از خودم دادم و به خانه اش رفت.

روزی با خود گفتم که به رفیقم "حاج علی آقا علاقه بند" که از ثروتمندان تهران بود، حالم را بگویم و مقداری پول بگیرم. صبح زود به شمیران رفتم و دو من سیب به عنوان هدیه خریدم؛ در امامزاده قاسم (علیه السلام) درب باغ او را زدم؛ باغبان آمد، سیب را دادم و گفتم: به حاجی بگویید حسین ورشوچی است.

چون گرفت و رفت به خود آمدم و خود را ملامت کردم که:

"چرا رو به خانه ی مخلوق آوردی و به امید غیر خدا حرکت کردی؟! ".

فوراً پشیمان شده و فرار کردم و به صحرا رفتم و در خاکها به سجده و گریه مشغول شدم و مرتّباً توبه و از پروردگار خود طلب آمرزش می نمودم.

چون خواستم به شهر برگردم، از راهی که احتمال نمی رفت گماشتگان حاجی مرا ببینند، برگشتم و چون می دانستم دنبال من خواهد فرستاد، تا نزدیک ظهر به مغازه نرفتم. وقتی که مطمئن شدم که دیگر کسی از گماشتگان حاجی را نمی بینم، به مغازه آمدم.

شاگردان گفتند: تا کنون چند مرتبه گماشتگان حاجی علی آقا آمدند و تو نبودی.

بلافاصله نوکر او آمد و گفت: شما که صبح آمدید چرا برگشتید؟! الحال حاجی منتظر شماست!

گفتم اشتباه شده است، رفت؛ پسر حاجی آمد و گفت: پدرم منتظر شماست!

گفتم: من با ایشان کاری ندارم! بالاخره رفت؛ پس از ساعتی دیدم خود حاجی با عصا و حال مرض آمد و گفت چرا صبح برگشتی؟! حتماً کاری داشتی! بگو ببینم حاجت تو چیست؟!

من سخت مُنکِر شدم و گفتم: اشتباه شده است!

خلاصه حاجی با قهر و غیظ برگشت؛ چند روز بعد هنگام ظهر در خانه نان و انگور می خوردم؛ یکی از تجّار که با من رفاقت داشت، وارد خانه شد و گفت: جنسی دارم که به کار تو می خورد و مدّتیست انبار منزل را اشغال کرده و آن "خشت لعاب ورشو" است. گفتم: نمی خواهم!

اما بالأخره به من فروخت، به همان مبلغی که خریده بود، از قرار خشتی هفده تومان نسیه.

طرف عصر تمام آنها را که از هزار متجاوز بود آورد، انبار مغازه ام پر شد. فردا یک خشت را برای نمونه به کارخانه ورشوسازی بردم؛ گفتند از کجا آورده ای؟ مدّتیست این جنس نایاب

شـده! بالاـخره خشتی پنجاه تومـان خریدنـد و من تمـام بـدهی خود را پرداختم و سرمایه را نو کردم و شـکر خـدای را به جا آوردم".

شهید دستغیب (ره) پس از نقل این داستان می گوید:

"این داستان و نظایر آن، بما می فهمانـد که: شـخص موحّـِد، هنگام گرفتاری، به غیر خدا باید امیدی نداشته باشد و بداند که اگر از غیر او برید و به او چسبید، به بهترین وجهی کارش را درست خواهد فرمود.

کار خود گر به خدا بازگذاری، حافظ!

ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی"

رسیدن پول و دوام آن

نیز در حکایت ۱۰۱، با عنوان "رسیدن پول و دوام آن" می نویسد:

"شیخ محمد انصاری دارابی از پدرش - شیخ محترم بن شیخ عبدالصّمد انصاری - نقل کرد که:

به اتفاق یک نفر (باجناق او) به نام غلامحسـین، شایق کربلا شـدیم و هیـچ نـداشتیم؛ پس دو نفری از سـر کوه داراب با دسـت خـالی حرکـت کردیـم و در هر منزلی یکی دو روز توقـف نمـوده و عملگی می کردیم، تـا در مـدت پنـج مـاه، پیـاده از طریق کرمانشاه خود را به کربلا رسانـدیم و در آنجا هم روزها مشـغول کار شدیم و معیشت ما اداره می شد؛ ولی در نجف، دو روز برای ما کاری پیدا نشد و هیچ نداشتیم. شب عید غدیر، گرسنه مانده و هیچ راهی نداشتیم؛ گفتیم در

حرم مطهر می مانیم و اگر مُقدَّر ما مرگ باشد، همانجا می میریم. مقداری از شب که گذشت چهار نفر بزرگوار وارد حرم مطهر شدند؛ یکی از آنها نزدیک من آمد، اسم خودم و پدرم و جدم و پدر جدم را برد، تعجب کردم؛ پس مقداری پول سکه ی نقره در دست من گذارد و رفت و چون شماره اش کردم، مبلغ چهار تومان بود. دو ماه در عِراق ماندیم و از آن پول خرج می کردیم و پس از مراجعت به وطن، تا دو ماه از آن خرج می کردیم؛ ناگاه مفقود شد!"

برکت پول، مایه کیسه

نیز در حکایت۱۳۴، با عنوان "برکت پول، مایه ی کیسه" مینویسد:

"جناب عُمدَه الَاخیار - آقای حاج محمد حسن شرکت - ساکن اصفهان، مرقوم داشته اند که:

یک نفر از بستگان حاج محمد جواد بیدآبادی (ره)، مرد بسیار خوبی بود، برای بنده نقل کرد که: من مدتی مُلازِم خدمت حاجی مرحوم بودم؛ صبحها می فرمودند بروم درب دکان شخصی از رفقای ایشان به نام حاج سیدموسی، که در محله ی بیدآباد(۱) دکان عطاری داشت، بعضی روزها صد دینار - که یک دهم ریال بوده است - با پنج پول - که یک هشتم ریال آن موقع بود - بگیرم. پس می گرفتم و می آوردم خدمت حاجی و ایشان آن را می گذاشتند زیر دُشکِ زیر پای مبارکشان و هر کس می آمد از صبح تا قدری از شب گذشته، ایشان دست می بردند زیر همان دُشک و پولهای مختلف در می آوردند و به اشخاص می دادند.

یک روز، همشیره زاده ی ایشان به من گفت که خدمت ایشان عرض کنم: با اینکه من دیر به دیر به خدمت شما می آیم، پولی را که به من می دهید، ملاحظه می کنم و می بینم به دیگران بیشتر داده اید و به من کمتر!

۱- اصفهان، حوالی مسجد سید

به ایشان عرض کردم، فرمودند:

من که کم و زیاد نمیکنم؛ دست زیر دشک می کنم، هر چه آمد، برای هر کس، می دهم!

و حقیر از چند نفر که متوجه شده بودند شنیدم: تا موقعی که پول ایشان که به عنوان مایه کیسه، مرحمت می کردند، نگاه می داشتند از برکت پول ایشان، بی پول نمی شده اند! ”.

فرج بعد از شدّت

نیز در حکایت۸۴، با عنوان “فرج بعد از شدّت”، می نویسد:

“ ... جناب عَلَم الهدیٰ ملایری فرمود:

در اوقات اقامت در نجف اشرف برای تحصیل علوم دینیّه، چندی از جهت معیشت سخت در فشار بودم، تا اینکه روزی برای تدارک نان و خوراک عیال هیچ نداشتم؛ از خانه بیرون رفتم و با حالت حیرت وارد بازار شدم و چند مرتبه از اول بازار تا آخِر آن رفت و آمد می کردم و به کسی هم اظهار حال خود ننمودم. پس با خود گفتم: زشت است در بازار این طور آمد و شد کردن! لذا از بازار خارج شده، داخل کوچه شدم تا نزدیک خانه ی حاج سعید. ناگاه مرحوم حاجّ سید مرتضی کشمیری – اَعلَی اللهُ مَقامَه – را دیدم؛ به من که رسید، ابتدا فرمود:

“تو را چه می شود؟! جدّت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نان جو می خورد و گاهی دو روز هیچ نداشت! ”

پس مقداری گرفتاری های آن حضرت را بیان کرد و مرا تسلیت داد و فرمود:

“صبر کن، البته فرج می شود و باید در نجف زحمت کشید و رنج برد.”

پس از آن چند فَلس (پول فلزی رایج آن زمان) در جیبم ریخت و فرمود:

"آن را شماره نکن و به کسی هم خبر مده و از آن هر چه خواهی خرج کن! "

پس ایشـان رفتنـد و من آمـدم بـازار و از آن پول نـان و خورش گرفته به منزل بردم تـا چنـد روز از آن پول نـان و خورش می گرفتم؛ بـا خـود گفتم: حـال که این پـول تمـام نمی شود و هر وقت دست در جیب میکنم پول موجود است، خوبست بر عِیـال توسعه دهم!

پس در آن روز گوشت خریدم؛ عیالم گفت: معلوم می شود برایت فرج شده!

گفتم: بلی! گفت: پس مقداری پارچه برای لباس ما تدارک کن.

بازار رفتم و از بزّازی مقـدار پارچه ای که خواسـته بودنـد، گرفتم و دست در جیب کرده و مقـداری وجه بیرون آورده جلوش گذاردم و گفتم: آنچه قیمت پارچه ها می شود، بردار و اگر کسری دارد تا بدهم.

پس پولها را شمرد؛ مطابق با طلب او بود.

بیش از یـک سـال، حـال من چنین بود که همه روزه به مقـدار لازم از آن پول خرج می کردم و به کسـی هم اطلاع نـدادم؛ تا اینکه روزی لبـاس را برای شسـتن بیرون آوردم و غفلت کردم از اینکه پول را از جیب خـارج کنم و از خـانه بیرون رفتم، پس موقـع شسـتن لبـاس، یکی از فرزنـدانم دسـت در جیـب کرد و آن پـول را بیرون آورد و آن را بـه مصـرف مخـارج همـان روز رساندند و تمام شد! "

مرحوم شهید آیتالله دستغیب، پس از نقل این حکایت می گوید:

“ناگفته نماند که برکت یافتن چیزی و کم نشدن آن به مصرف کردنش، به قدرت الهی امریست ممکن، بلکه واقع و برای آن شواهد بسیاری است که در کتابها ثبت گردیده و چون نقل آنها در اینجا مُنافی وضع این کتاب است، به دو کتاب “کلمه طیّبه” و “دارالسّلام” از مرحوم حاج میرزا حسین محدّث نوری، مراجعه شود”.

سید شَفتی (رحمه الله) و حکایاتی در برکت ثروت حلال و خدادادی او

اشاره

تصویر شماره (۶)

حکایت سید شَفتی (رحمه الله)

سید محمدباقر شفتی،(۱) ساکن اصفهان و بانی "مسجد سید"، شیخ الاسلام عهد فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار و ملقَّب به "حجّت الاسلام"،(۲) متوفّای دوّم ماه ربیع الاوّل سال ۱۲۶۰ هجری قمری (سه سال قبل از شهادت شهیدثالث)، در ابتدای امر، فقیر و بینوا بود؛ امّا به برکت دعای یک حیوان و بچه هایش – که مورد احسان سید واقع شدند – به دولت و ثروت فراوان رسید:

مرحوم میرزا محمد تُنکابنی، در کتاب قِصص العلماء – که آن را پیرامون شرح احوال علماء و فقهاء شیعه تألیف کرده - می نویسد:

" ... فقر و فاقه ی حجه الاسلام در ابتدای کار، به نحوی بود که به تصوّر نیاید! زمانی که در نجف اشرف، خدمت سید بحرالعلوم تلمّذ می نمود ... روزی حاجی کلباسی، حاج محمد ابراهیم - صاحب اشارات الاصول - به دیدن سید رفت؛ دید که سید افتاده و معلوم شد که از گرسنگی غش کرده؛ پس حاجی فوراً به بازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده، به او خورانید؛ پس به حال آمد.

... پس استادش بحرالعلوم، از فقر و فاقه ی سید اطلاع یافته، به سید فرمود که: "تو باید در اوقات غذا به نزد من حاضر آیی" و در این باب، اصرار زیاد نمود. ولی سید در مقام انکار بود. آخِرُالأمر، سید عرض کرد که:

اگر [شما] در این باب، بار دیگر مرا تکلیف فرمایی، البته از نجف بیرون خواهم رفت! و اگر می خواهید که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل

۱- منسوب به شَفت گیلان

۲- به معنی واقعی کلمه در آن زمان

نمایم، از این قبیل تکلیف دیگر نفرمایید!

پس بحرالعلوم سکوت کرد و از آن تکلیف درگذشت.

و در زمانی که سید شفتی در نزد آقا سید علی طباطبائی صاحِب "ریاض المسائل" در کربلای مُعَلّی درس می خواند، به نحوی فقر داشت که نعلین پایش پاشنه نداشته و پاشنه ی آن هم از کهنگی و کَثرَت استعمال در رفته بود و برای معاش یومیه یکسر معطّل و فاقد و عادِم (ندار) بود و آقا سیدعلی - صاحب ریاض - شخصی را قرار داده بود که هر روز دو قرص نان - یکی در وقت ناهار و یکی در وقت شام - به جهت حجتالاسلام می بُرد و زمانی که در اصفهان وارد شد، جز یک مِندیل که سفره ی نان خوری باشد و کتاب "مَدارک الاحکام" چیزی دیگر نداشت!

و میان مرحوم والد ماجد بزرگوارم - میرزا سلیمان تُنکابنی - با سید شفتی مُصادَقه و مُؤاخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایتِ فقر و فاقه داشت. والد می فرمود که: شبی حجت الاسلام از من وعده خواست، به منزل او رفتم ... سفره ی نان خود را حاضر ساخت و در آن از پاره های نان خشک که از مال چند روز مانده، موجود بود. پس من و او از آن قطعات نان خشک، آن شب را تعشّی(۱) کردیم .

در آخِرِ ایام فقر و فاقه اش، روزی قلیل تنخواهی (پول نقدی) گیرش آمد؛ به بازار رفته که برای خود و عیال، قوتی تحصیل نماید. چون به بازار داخل شد، با خود خیال کرد چیزی که ارزانتر باشد گرفته، تا خود و عیال با آن سدّ جُوع نمایند؛ لهذا، از قصّاب، جگربند(۲) گوسفند گرفت و روانه ی خانه ی خود شد. چون

۱- یعنی: عَشاء یا شام خوردیم!

۲- جگربند مجموع جگر و شُش و دل

در اَثناء (میان) طریق رسید، خرابه ای به نظرش آمد؛ نگاه کرد دید که سگی گرگین، ضعیف و نحیف و لاغر، خوابیده و بچه های او (توله ها) دورش جمع و همه در نهایت نَقاهَت(۱) و ضعف هستند و در پستان مادرشان شیر نمانده و آنها همه مُطالبه ی شیر از مادر دارند و همه به فریاد اشتغال دارند!

سید شفتی را بر آن سگ و بچّگان او رحم آمد و گرسنگی آنها را بر گرسنگی خود و عیال مقدّم داشته، آن جگربند را نزد آنها انداخته؛ به یکبار آن حیوانات هجوم آوردند و آن جگربند را خوردند و سید ایستاده و نگاه می کرد!

پس بعد از انجام کار جگربند، آن سگ گرگین، روی به آسمان کرده، گویا دعا می کرد! (و بنا به نقلی، اشکی نیز از گوشه ی چشم سگ مادر، فروغلتید).

بلی! آنجناب از سُلاله ی همان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود که اسیر و فقیر و صغیر را بر خود و عیال خود ترجیح می داد و به گرسنگی شب را به روز آوردند، تا اینکه خلاّق منّان، سوره ی "هَل اَتی" در حقّ ایشان، از آسمان به پیغمبر آخِرالزّمان صلی الله علیه و آله و در مدح ایشان فرو فرستاد:

«وَ یؤثِرُونَ عَلی أنفُسِهِم و لَو کانَ بِهِم خَصاصَهٌ»(۲)

و دیگران را بر خود ترجیح می دهند، هر چند خود دارای احتیاج باشند.

مُجمَلاً از حجت الاسلام سید شفتی نقل نمودند که آن جناب می فرمود که: بعد از آن رفتار من با آن سگ گرگین، بی فاصله، دولت دنیا به من اقبال نمود.

۱- بی حالی پس از بیماری یا پس از زایش

۲- (حشر/۹)

و امّا دولت و ثروت حجّه الاسلام، بعد از انجام (پایان) فقر و فاقه ... گویا از اِحصاء گذشته و حضرت آفریدگار، قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخته، که مایه ی اعتبار جمیع انظار و عبرت ارباب اعتبار گردید و یکی از خوانین شَفتِ گیلان، تنخواهی جزاف(۱) نزد آن جناب فرستاد، که قدر معینی از آن آن جناب باشد و مادامَ الحیاتِ مالِکش آن را به معامله داده؛ آنچه منافع است، مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات، در مصارف معیَّنه مصرف نماید و سید آن مال را به معامله و تجارت داد، تا اینکه در اندک زمانی، رنج بسیار (در تجارت) نمود ... پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوّطه ی خانه اش خانه ی مرحوم آقا محمّد بیدآبادی بود که از صاحِبان باطن و معروف به دانستن علم کیمیا بود و خانه اش ... بیوت(۲) بسیار داشت و قُرا و ضِیاع و عِقار(۳) بی اندازه داشته. و فقط در شهر اصفهان، گویا چهارصد کاروانسرا و زیاده از دو هزار باب از دکاکین از مال خود داشته و یکی از قُرای او در اصفهان "کَروَند" بود که نهصد خروار برنج، مُقرَّری آنجا بود؛ قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر و یک باب آسیاب در نجف آباد داشت که مستمِرّاً روزی یک تومان اجاره ی او بود و هکذا و املاکی که در بروجرد داشت، مَداخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت، سالی دو هزار تومان بود و دهاتی که در شیراز داشت، سالی چندهزار تومان، مداخل آنها بود. مُجمَلاً، سالی هفده هزار تومان مالیات

۱- پول نقد زیادی

۲- حجره خانه های اندرونی

۳- درخت و آب و باغ و زمین کشاورزی و ...

دیوانی دهات آن جناب در اصفهان بود که به دیوان می رسید و ... فتحعلی شاه، به سید گفت که: ما از مالیات دهات شما می گذریم ... سید فرمود که:

“من راضی به آن نمی شوم که مالیات دهات مرا سرشکن بکنید و مردمان دیگر بدهند و این ظلم است و من بدان راضی نخواهم بود؛ بلکه خودم مالیات دهات خودم را می دهم! ”.

و از بلاد ایران و غیر ایران، وجوه بِر را نقل می کردند به اصفهان و به نزد سید می بردند و او فوراً به فقراء میداد ...

مُجمَلاً، دولت و ثروت سید شفتی را در میان علمای امامیّه، از متقدّمین و متأخِّرین کسی نداشته، به جز عَلَمُ الهُدیٰ سید مرتضیٰ (متوفّای ۴۳۶ ق) که او هم ثروتش بسیار بود؛ ولی به اعتقاد این فقیر - تنکابنی، مؤلف کتاب قصص العلماء - ثروت علم الهدی نیز به حدّ ثروت حجه الاسلام شفتی نبود!

... و آن سالی که حجت الاسلام به مکّه مشرَّف می شد، کتابخانه ی آن جناب را حساب نمودند؛ به قیمت، پنجاه هزار تومان کتاب داشت ... از کاغذ تِرمه و جدول طلا و ... و تا آخِر عمر، کتاب می خرید ... گویند که سید میفرمود که: همه ی کتب در نزد من است!(۱)

سخاوت سید شفتی (رحمه الله)، از دیگر آثار برکت مال حلال

۱- قصص العلماء، میرزا محمد تُنکابنی، شرح حال۲۷، چاپ تهران: ۱۳۸۳ش، ص۱۷۹-۱۸۲.

مرحوم سید محمدباقر شفتی)حجت الاسلام(از آنان نبود که چون خداوند، مال بسیار به ایشان ارزانی فرماید، تکبّر و بُخل و خِسّت در ایشان پدید آید. او عالمی خَیر و سخاوتمند بود.

تُنکابنی در همان بخش از کتاب خود، می نویسد:

" ... ملا علی اکبر خوانساری گفت که: روزی در کتابخانه ی حجهالاسلام وارد شدم، در حالتی که از زر سرخ و سفید، از بابت مال امام (علیه السلام) آنقدر در پیشِ روی او ریخته بود که آن جناب، از آن طرف که نشسته، نزدیک به آن بود که پیدا نباشد! پس ... فقراء و سادات مسکین را خبر کرده، به نحو جمعیت حاضر شدند. سید به هر کس یک چنگ مشت از آن می داد! ... آن تنخواه تمام شد! پس من بر سَبیل سُرور و تعجب عرض کردم که:

شما را در اموال امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زیاد تجرّی است!

آن جناب فرمود که:

بلی! پسر در مال پدر، زیاده از این، تصرّفات می نماید! ".(۱)

= ".. و در روز عید غدیر، تجّار اصفهان، هر کسی به فراخور خود، از صد و دویست و کمتر و بیشتر، خدمت آن جناب می دادند که به فقراء بذل کند.

از قضا، در یک روز عید غدیر، به مسجد رفته و بر منبر برآمد و در اطراف او کیسه های تنخواه گذاشتند، از زر سرخ و سفید و از پول سیاه و ده شاهی و هزار دینار. حکم کرد که فقراء یک یک بیایند و از در دیگر بیرون روند و به هر یک، یک مشت از زر می داد،

۱- قصص العلماء، میرزا محمد تُنکابنی، شرح حال۲۷، چاپ تهران: ۱۳۸۳ش، ص۱۸۷.

تا چه مقـدار (در مشت او) برآیـد! به قـدر یک ساعت تقریباً آن تنخواه به فقرا بـذل نمود و حساب نمودند، هیجده هزار تومان شد ... بلکه رؤساء و اَعیان (بزرگان) و تجّار و شاهزادگان را نیز به رسم قرض دادن به ایشان رعایت می کرد!

برکت در مال سید شفتی، هنگام ساختن مسجد سید اصفهان

و در محلّه ی بیدآباد اصـفهان، مسـجدی بنا کرد مشـهور به "مسـجد سـید" که گویا در عالَم چنین مسجدی بنا نکردند! و بنیان آن مسـجد را که تا مقابل زمین آوردند، مبلغ شـصت هزار تومان مخارج شد و تا وفاتش ملاحظه کردند، هفتاد هزار تومان هم مخـارج بـاقی داشت و در زمـان مرحوم فتحعلی شاه - که به علماء، بارّ و با احسان و تلطّف بود – با سـلطان به تماشای مسـجد رفتند. سلطان استدعا نمود که:

مرا هم شریک در این مسجد گردان!

سید قبول نکرد. سلطان گفت:

شما را قدرت بر اتمام و انجام این بنا نیست!

سید گفت:

دست من در خزینه ی خداوند عالَمست!

... مخفی نماناد که مسـجد حجهالاسلام (مسجد سید)، فی الحقیقه، بیان قابلی برای آن نکردیم؛ زیرا که محتاج به دیدن است و مُشتمِل بر قریب پنجاه درب، مَدرَس است ...

.. و (سید شفتی) دو باب دکان از مال خود داشت: یکی نانوایی و یکی قصابی که هر دو را برای فقراء قرار داده بود و این دو باب دکان، به فقرا بَرات (حواله) می کرد از نان و گوشت و گویا یک هزار نفر، بلکه دوهزار خانواده، در نان و گوشت، از آن بزرگوار موظَّف(۱) بودند.

... شخصی حکایت داشت که:

وقتی به فقر گرفتار بودم و چند وقت بود که غذا گیرم نیامد. پس شبی از کوچه ای عبور می کردم، دیدم حجت الاسلام از آن کوچه عبور می کند. چون به من رسید (بی آنکه حرفی بزنم و سؤالی بکنم) یک مشت زر سرخ به من داد و گذشت.

و در سال طاعون، در رشت، اموال بِلاوارث و مالک بسیار جمع کرده بودند - که تصرّف در آنها در حیطه ی اختیار و تشخیص فقیه جامع الشّرائط است. - فتحعلی شاه به دیدن سید شفتی رفت و گفت که: "پادشاه - یعنی خودم - صاحب عیال و بسیار فقیر شده است؛ شما از آن اموال که در رشت جمع شده، به ما بَرات (حواله) کرده باشید". سید مبلغ بیست هزار تومان به شاه برات کرد.. و هر ساله برای فقرای مدینه تنخواهی می داد.(۲)

مرگ با عزّت، ثمره ی حیات پر برکت سید شفتی

جریان وفات این سید بزرگوار نیز، خود حاکی از حیاتی پربرکت در راستای إحیای امر دین و اجراء دستورات آن و تقید به حلال و حرام آن است. تنکابنی می نویسد:

۱- دارای وظیفه یا جیره و سهم مرتب

۲- قصص العلماء، میرزا محمد تُنکابنی، شرح حال۲۷، چاپ تهران: ۱۳۸۳ش، ص۱۸۹-۱۹۰

" ... وقتی، سلطان محمدشاه و مُلازِمانش با نَقّاره به در سَرای آن جناب آمد. سید برای استقبال سلطان خواست تا به درِ سَرای آید؛ در میان، صدای نقاره به گوشش رسید؛ دستها را به آسمان برداشت و عرض کرد:

"خداوندا، ذلّت اولاد زهرا علیها السلام را بیش از این مخواه! "

پس به خانه بازگشت ... در همان چند روز، دار ِ دنیا را بِدرود گفت و به محاسبه ی حضرت معبود شتافت ... سید وضو ساخته، نوافل ظهر و نماز ظهر را ایستاده به جای آورد، پس بی طاقت شد؛ در بالای جانماز، یک حَب از تربت حضرت امام حسین (علیه السلام) تناول نمود و فِی الفَور، طایر روحش به آشیان قدس پرواز نمود.

حاجی کلباسی را که از عیادت آن جناب باز میگشت و هنوز به خانه نرسیده بود، خبر دادند که سید به نزد اجداد اشراف اطهارش شتافت. حاجی از این خبر وحشت اثر، بیهوش گردیده، پس از آنکه به هوش آمد، به خانه ی سید شفتی آمد و بر او گریه و زاری نمود ... و در جَنب مسجد او جایی ساخته بود و در آنجا حَسَب الوصیه او را دفن نمودند.

رَضِیَ اللهُ عَنهُ وَ ألحَقَهُ بآبائِهِ المَعصُومینَ المُکرَّمینَ ".(۱)

«وَ صَلَّی اللهُ عَلیٰ مُحَمّدٍ وَ آلِهِ المَعصُومینَ»

آثار ما به صفحه ی گیتی، نشان ماست

از بعد ما، نگاه به آثار ما کنید

۱- قِصَص العلماء، میرزا محمد تُنکابنی، شرح حال۲۷، چاپ تهران: ۱۳۸۳ش، ص۲۰۹-۲۱۰.

فهرست مطالب

قرآن، کتاب و ذکر مبارک

تفسیر

۱ - اسلام یک آیین جهانی است

اشکال

ص: ۱۷۶

پاسخ

۲ – اهمیت و برکت نماز

تفسیر الفاظ آیه

قرآن کریم، مبارک ترین تنزیل الهی و کتاب آسمانی

تفسیر

برکت تذکّر به قرآن کریم

تفسیر

برکت تدبّر و اندیشه در قرآن کریم

تفسیر

برکت ثواب مُضاعَف قِرائت قرآن کریم

برکت قِرائتِ هر حرف مبارک از قرآن کریم

برکت قرآن برای چشم خواننده و برای پدر و مادرش

قرآن، سبب برکت خانه ها و طرد کننده ی شیاطین از آنها

برکت قِرائت سوره ی «قُل هُوَ اللهُ اَحَدٌ»

اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، قرآن ناطق مبارک

آیات قرآن کریم، هر یک خزانه ای پر برکت هستند

محرومیت زُهری – راوی این حدیث – از برکت قرآن و اهلبیت (علیهم السلام)

اهمیت جغرافیائی مکّه ی مکرّمه، نسبت به جهان هستی و انسانها

تحقیقات استاد مرکز ملی تحقیقات خورشید و فضای مصر (مسلم شلتوت)

۱ - مکّه ی مکرّمه مرکز کره زمین است

ص: ۱۷۷

۲ – مکّه ی مکرّمه مرکز جاذبه زمین است

۳ – مکّه ی مکرّمه و ساعت جهانی

سایر برکات طبیعی منطقه جغرافیایی سرزمین وحی

۱ – برکت کویرهای داغ و سوزان عربستان

۲ – عربستان تا سال دیگر بزرگترین صادرکننده انرژی خورشیدی!

لیلهالقدر، نقطه ی عطف یا کانون تقاطع دو برکت قرآن و اهلبیت (علیهم السلام)

شب قدر، شبی مبارک، برای اهل بیتی مبارک

تلفیق این آیه ی کریمه با سوره ی مبارکه ی قدر، در صحیفه ی سجّادیه

کور شدن ابن عبّاس به خاطر انکار نزول ملائکه در شب قدر بر امامان (علیهم السلام)

سؤال مرد مسیحی از امام کاظم (علیه السلام)

برکت اهل بیت علیهم السلام مقارن با بی برکتی بنی امیه

بخشی از متن حدیث امام صادق (علیه السلام) در ابتدای صحیفه ی سجادیه

توضیح مرحوم فیض الإسلام ره

ماه رَمَضان، شَهرُ اللهِ المُبارَک، ماه قدر و قرآن، ماه امیر مؤمنان (علیه السلام) است

اختفاء و غَیبَت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، چون اختفاء

لیله القدر، مبارک و با برکت است

برکت عیسی مسیح (علیه السلام)، برکت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است

آیه ی مبارکه ی «نور»، آیه‌ای مبارک در شأن اهل بیت (علیهم السلام)

«شجره ی مبارکه» علی (علیه السلام) و امامان پس از او (علیهم السلام) از نسل ابراهیم (علیه السلام) هستند

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «شجره ی مبارکه» است

فاطمه زهرا علیها السلام نیز از «شجره ی مبارکه» است

مقایسه با روایات دیگر

تأویلی دیگر از «آیه ی نور»، در شأن دوازده امام (علیهم السلام)

بقعه ی مبارکه

تطبیق «بُقعَه مبارکه» با کربلاء مقدّسه

اهل بیت علیهم السلام، جلال و کَرامت الهی و مُتبارِک هستند

قصرهای مبارک بهشتی، برکتی اُخرَوی برای شیعیان علی (علیه السلام)

بیان علاّمه مجلسی (ره)

دوازده برج، نماد دوازده امام (علیهم السلام) و برکت وجودی هستند

بَرَکَت در رَجعَت اهل بیت (علیهم السلام)

رحمت و برکات خداوند بر اهلبیت (علیهم السلام)

برخی دیگر از مشتقّات «برکت» معانی آنها

صلوات بر اهل بیت (علیهم السلام) با همین لفظ

دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امت خود، به همین لفظ

تبریک (مبارک گویی و شادباش)

«تبریک» از نامهای حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است

تبریک ملائکه به مناسبت ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

تبریک ملائکه به مناسبت ازدواج حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه علیها السلام

تبریک جبرئیل (علیه السلام) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

تبریک ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسّط ابوبکر

تبریکِ ولایتِ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسّط عمر بن خطّاب

سرانجام تبریک مردم به ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

تبریک گویی ریاکارانه ی ابوسفیان و معاویه به حضرت علی (علیه السلام)

تبریک تولّد امام حسین (علیه السلام) توسّط ملائکه و تبرّک جُستن فُطرُس به بدن او

پاسخ ما به اشکال مترجم بر این حدیث

در شهادت فرزندم به من تبریک بگویید

تبرّک جُستن

تعبیر «تبرّک» در احادیث و روایات

۱ - تبرّک به نان و احترام آن

۲ - تبرّک به آسانگیری در معاملات

۳ - تبرّک جُستن به اسم خدا (بسم الله)

۴ - تبرّک قریش به نور پیامبر صلی الله علیه و آله در پیشانی جدّ گرامیش عبدالمُطَّلِب (علیه السلام)

۵ - تبرّک جُستن جَبرَئیل (علیه السلام) به سؤر (باقیمانده ی غذا) پیامبر صلی الله علیه و آله و علی (علیه السلام)

۶ - تبرّک فلک و ستارگان آسمان، به وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان (علیهم السلام)

ص: ۱۸۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹